

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فرهنگ مهرازی (معماری) ایران

دکتر بیژن رفیعی سرشکی
مهندس ندا رفیع زاده
مهندس علی محمد رنجبر کرمانی

گزارش تحقیقاتی
نشریه شماره گ - ۳۶۲

| | |
|---------------------|--|
| سرشناسه | رفیعی سرشکی، بیژن، ۱۳۲۵ - |
| عنوان و نام پدیدآور | فرهنگ مهرازی (معماری) ایران / بیژن رفیعی سرشکی، ندا رفیعزاده، علی محمد رنجبر کرمانی. |
| مشخصات نشر | تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۸۲. |
| مشخصات ظاهری | ز، ۴۶۲ص. |
| فروست | مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن؛ نشریه شماره گ - ۳۶۲. |
| شابک | 964-7404-02-6 |
| وضعیت فهرست‌نویسی | فیبا |
| یادداشت | ص. ع. به انگلیسی: Descriptive dictionary of Persian architecture.. |
| یادداشت | چاپ دوم: ۱۳۸۶ (فیبا). |
| یادداشت | کتابنامه: ص. [۴۵۱] - ۴۶۲. |
| موضوع | معماری - - ایران - - واژه‌نامه‌ها. |
| موضوع | معماری - - ایران - - اصطلاحها و تعبیرها. |
| شناسه افزوده | رفیعزاده، ندا |
| شناسه افزوده | رنجبر کرمانی، علی محمد |
| شناسه افزوده | مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن. |
| رده‌بندی کنگره | ۱۳۸۲ ق۴/ر۷/NA۱۴۸۰ |
| رده‌بندی دیویی | ۷۲۰/۹۵۵-۳ |
| شماره کتابشناسی ملی | ۱۳۷۳۹-۸۱م |

مصوبه شماره ۸۶/۵۲۹ چاپ کتاب، شورای علمی انتشارات مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن



مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن

فرهنگ مهرازی (معماری) ایران

دکتر بیژن رفیعی سرشکی، مهندس ندا رفیعزاده، مهندس علی محمد رنجبر کرمانی

نشریه شماره گ - ۳۶۲، چاپ اول: ۱۳۸۲، چاپ دوم: ۱۳۸۷

ناشر: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بها: ۳۵۰۰۰ ریال

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن

مسئولیت صحت دیدگاه‌های علمی بر عهده نگارندگان محترم می‌باشد.

کلیه حقوق چاپ و انتشار اثر به ناشر تعلق دارد.

نشانی: تهران - بزرگراه شیخ فضل ا... نوری، خیابان پاس - فرهنگیان، خیابان ارشاد، خیابان سوم

صندوق پستی: ۱۳۱۴۵-۱۶۹۶

تلفن: ۸۸۲۵۵۹۴۲-۶ دورنگار: ۸۸۲۵۵۹۴۱

پست الکترونیکی: president@bhrc.ac.ir صفحه الکترونیکی: <http://www.bhrc.ac.ir>

دفتر فروش: تهران - خیابان ولی عصر، میدان ولی عصر، مجتمع اباری - تجاری ولی عصر، واحد ۸۲ تلفن: ۸۹۴۰۳۶۰

ISBN: 964-7404-02-6

شماره شابک: ۹۶۴-۷۴۰۴-۰۲-۶

پیشگفتار

معماری ایران یکی از کهن‌ترین هنرها شمرده می‌شود و در ایران پیشینه‌ای به قدمت تاریخ آن دارد. با گذشت زمان و رخنه فرهنگ و واژه‌های معماری غربی و بدنبال آن ورود مصالح جدید، معماری ایران و زبان ریشه‌دار معماری آن دستخوش تغییرات گردید. از این رو به منظور حفظ هویت معماری ایران و یادآوری واژه‌های بکاررفته در پیشینه معماری این مرز و بوم و نیز اصطلاحات جدیدی که از سایر فرهنگها به ادبیات معماری ما رخنه کرده است، " فرهنگ مهرازی (معماری) ایران " که حاصل سالها کوشش مستمر مؤلفین این کتاب است، به جامعه مهندسان و دست‌اندرکاران امر ساخت و ساز فارسی زبان تقدیم می‌گردد.

این فرهنگ، یک مجموعه الفبایی از واژه‌های مهرازی (معماری) ایران و دربرگیرنده زمینه‌های گوناگون معماری است. این فرهنگ شامل: بناهای خاص، اجزای ساختمانی، فضاهای تشکیل دهنده بنا، واحدهای اندازه‌گیری، ابزارهای بنایی، مصالح، حرفه‌های وابسته به ساختمان، شیوه‌ها و مکتب‌های معماری، فضاهای شهری، اصطلاحات بکار رفته در علوم وابسته به معماری و نیز اصطلاحاتی که توسط دانشجویان بکار می‌رود و از زبانهای بیگانه گرفته شده است، می‌باشد.

در تدوین این فرهنگ، سعی بر این بوده تا گامی در جهت دستیابی به سیاستها و راهبردهای مربوط به ارائه اطلاعات و فن‌آوریهای جدید علمی برداشته شود، از این رو، از دهها فرهنگ عمومی و بیش از یکصد کتاب تخصصی در زمینه معماری و مسکن بهره گرفته شده است. واژه‌های بکار رفته در این فرهنگنامه از دو دیدگاه زمینه تخصصی و زمینه زبان پارسی بررسی و بازنمود شده و همچنین نکته بارز این مجموعه، نگاره پردازی واژه‌های تخصصی برای ارائه بهتر و کاملتر مفاهیم و معانی است.

با امید به اینکه مجموعه حاضر، بتواند موجبات ارتقای دانش فنی و اطلاعات علمی کشور در زمینه معماری را فراهم آورد.

سید محمود فاطمی عقدا

رئیس مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن

فهرست

پیشگفتار پ

سرآغاز ت

بینش و روش کار چ

فهرست الفبایی واژه‌ها و اصطلاحات ا

سرچشمه‌ها ۴۵۱

مرزوبوم است.

هنر مهرازی در هر زمان زیبایی و شکوه ویژه‌ای را باز می‌نمایاند. به سخن دیگر زایشی از نو می‌یابد. این روند در هر زمان با هوشیاری (نبوغ) و توانایی هنرمندانه مهرازان به پیش رفته است.

در روزگار اسلامی، نام‌آورترین مسجدها، خانه‌ها، کاخها، آموزشگاهها، بازارها، کاروانسراها، پلها و... دستاورد هنر ریشه‌داری در ایران است که تا به امروز برخی از آنها به یادگار مانده است.

مهرازی ایران در گذر زمان تا سده پیش از پیوستگی کم‌مانندی برخوردار بوده است. گرچه دگرگونی‌های بسیاری را پشت سر گذاشته، و با استواری بر شالوده‌های خود برجای مانده و زندگی کرده است. نمودهای ویژه این مهرازی به آسانی شناختنی است. چراکه دارای چهره‌ای ویژه در جهان مهرازی است و این، دستاورد دو ویژگی ارجمند آن است:

سراغاز

مهرازی (معماری) در ایران یکی از کهن‌ترین هنرها شمرده می‌شود و پیشینه‌ای به درازای تاریخ ایران دارد. کشور ایران دارای یکی از کهن‌ترین فرهنگها در جهان است و مهرازی ایران با پشتوانه استوار و ریشه دار خود، به راستی نمودار ارجمندی و بلندپایگی این فرهنگ است.

دانشمندان از آنچه تا به امروز بر روی زمین یا از دل خاک به دست آورده، کاوش و پژوهش کرده‌اند، به این دستاورد رسیده‌اند که کهن‌ترین پیشینه هنر مهرازی (معماری) در ایران شناخته شده است. کهن‌ترین خانه‌ها در گنج‌دره کرمانشاه از روزگار نزدیک به ده هزار و پانصد (پانصد) سال پیش به دست آمده است^(۱).

نخستین هنرنمایی‌های ایرانیان در زمینه مهرازی در تاریخ جهان را تیره‌هایی از این سرزمین در میانرودان (بین‌النهرین) پیش از سومریان (۲-ت) و سپس سومریان^(۲) ایلامیان^(۳)، باشنندگان (ساکنان) سیلک در کاشان^(۴) و... با پیشینه‌ای به دست آمده از شش تا هشت هزار سال و کهن‌تر از آن، تا به امروز به یادگار گذاشته‌اند.

فرهنگ و شهرنشینی (تمدن)‌های ایرانی، هنر مهرازی را به جایگاه بس بلندی رسانده‌اند. در زمان هخامنشیان هنر مهرازی در جهان باستان به اوج شکوفایی خود دست یافت. پارسه (تخت جمشید) نمادی از هنر مهرازی روزگاران کهن است که همچنان درخشش آن به چشم می‌خورد. بازمانده ویرانه‌های آن گویای سرافرازی مردمان کهن این

۱) اسمیت، ای، ال. بازتاب چهار فصل حفاری... اثر. شماره ۱۸ و ۱۹ (۱۳۶۹) رویه ۲۰۳.

۲) الف: سجادی، محمدعلی. نیاکان سومری ما.

ب: Parrot, Andre. Sumer

پ: جنسن، تاریخ هنر، رویه ۴۷.

ت: کریمر، ساموئل، الواح سومری.

سومریان در دیگر زمینه‌های فرهنگی و شهرنشینی نیز در برابر فرهنگ‌های کهن چون مودریایی‌ها (مصریان)، هندیان و چینیان پیشگام بوده‌اند. [موردی، نام ایرانی سرزمین مصر در زبان پارسی باستان است. (شارپ، رلف، نارمن. فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی. رویه ۳)]

۳) الف: مجیدزاده، یوسف. تاریخ و تمدن ایلام،

ب: هیتس، والتر. دنیای گمشده‌ی عیلام (ایلام).

پ: صراف، محمدرحیم. نقوش برجسته ایلامی.

۴) گیرشمن، رمن. ایران از آغاز تا اسلام. رویه ۵۴



- پیوستگی (تداوم) در پیروی از روشها و شیوه‌ها و گسترش آنها با نوآوری‌ها.

- یگانگی (وحدت) در بنیاد مهرازی که دستاورد هماهنگی و سازواری میان اندام‌ها و بخش‌های آن است.

این دو ویژگی به گمان ما بر گرفته شده از فرهنگ و دین است.

با این همه، رخنه فرهنگ مهرازی باختر زمین، آموزش هنر مهرازی به شیوه آنان بویژه در آغاز آموزش دانشگاهی مهرازی در کشور، پدید آمدن ساختمایه‌های (مصالح) نو و... همه دست به دست داده و، دستاوردهایی ناهمگون با گیتاشناسی (جغرافیا)، آب و هوا (اقلیم) و بویژه فرهنگ ایران ... پدید آورده‌اند.

در این دگرگونی‌های ناهمگون با بوم و فرهنگ زندگی امروزین، زبان ریشه‌دار مهرازی نیز از دست رفته است. شگفت آنکه امروزه در دانشکده‌های ما، از واژه‌ها و زبانزد (اصطلاح)‌های بیگانه بویژه اروپایی سخن رانده می‌شود. فراتر از آن اینکه روی گرتة (نقشه)‌ها نیز با همین زبان نوشته می‌شود.

بدین گونه زبان، ستون بابر جای فرهنگ را در زمینه مهرازی از دست داده و اکنون چشم به زبانهای بیگانه دوخته‌ایم و نمی‌دانیم که بر سر گنج نشسته‌ایم. زمانی گوشه‌هایی از مهرازی ایران همراه واژه‌ها و زبانزدهای آن از اینجا به سرزمین‌های دیگر رفته است و در بررسی آنچه را که باختر زمین و دیگر جاها در این زمین دارند، جای جای، نشانی از سرچشمه‌های آن از خاور زمین می‌توان یافت. کهن‌ترین خاستگاه آن تا آنجا که دانشمندان تا به امروز به دست آورده‌اند، ایران بزرگ با پیشینه فرهنگ و شهرنشینی پیشرفته و جاافتاده سومریان است.

اکنون نبود یک فرهنگ فراگیر مهرازی با دیدگاهی ویژه، بر پایه زبان پارسی بیش از پیش آشکار گشته است. بر خود می‌دانیم که این فرهنگ راسامان کنیم. زمینه‌سازی برای نوشتن این فرهنگ از سال ۱۳۷۱ آغاز گشته و از سال ۱۳۷۲ با برنامه‌ریزی بایسته و رسیدن به روش فرهنگ‌نگاری ویژه و نو، این کار تا به امروز پیگیری شده است.

آشکار است که این نوشته نمی‌تواند تھی از کاستی‌ها باشد، پس شایسته است که خوانندگان گرامی، بینش‌مندان، فرهنگ‌نویسان، استادان مهرازی، نیکی خویش را روا دارند و با پیشنهادهای خود در زدودن کاستی‌ها ما را یاری دهند.

در اینجا بایسته است که از مدیران مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن که زمینه را برای نگارش این فرهنگ آماده کردند و با شکیبایی و گشاده‌رویی به یاری ما برخاسته‌اند سپاسگزاری کنیم. همچنین از استاد مهراز (مهندس) علیرضا جذبی که بخش‌هایی از کار را خواندند و راهنمایی‌های بسیار سوده‌ندی نمودند سپاسگزاری‌یم. نیز از بانو مهراز فریبا باباخانی و مهراز نیوشا میرمحمدی که در آغاز کار و آماده‌سازی واک «آ» با ما همکاری داشتند.

بینش و روش کار

۱- گونه کار

فرهنگ‌نویسی امروزه در کشور ما به چند گونه انجام شده و هر کدام به انگیزه ویژه‌ای نوشته می‌شود. این گونه‌ها را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:

۱-۱- واژه‌نامه‌ها

در واژه‌نامه‌ها بدون بازنمود (تشریح)، در برابر یک واژه از زبان پارسی، واژه‌ای از زبان بیگانه آورده می‌شود. مانند «واژه‌نامه راه و ساختمان و معماری» یا «واژه‌نامه زیست‌شناسی».

۱-۲- فرهنگ‌ها

در فرهنگ‌ها واژه‌ها تا اندازه‌ای بازنمود می‌شوند. اینها خود چند گونه هستند:

۱-۲-۱- فرهنگ واژه‌های همگانی پارسی به پارسی یا به زبان دیگر. مانند «فرهنگ فارسی معین» (دفتر اول تا چهارم)

۱-۲-۲- فرهنگ واژه‌های ویژه، از یک رشته دانشی (علمی) یا یک پیشه و هنر و جز اینها. مانند «فرهنگ بزرگ گیتاشناسی» یا «فرهنگ بیان اندیشه‌ها».

۱-۲-۳- فرهنگ نامهای ویژه (اعلام) که در آن تنها نامهای ویژه بازنمود می‌شوند. مانند «فرهنگ فارسی معین» (دفتر پنجم و ششم).

۱-۳- دانشنامه‌ها

در دانشنامه (دایرةالمعارف)ها واژه‌ها بازنمود گسترده و بسنده (کافی) می‌شوند. اینها نیز چند گونه هستند:

۱-۳-۱- دانشنامه‌های همگانی که دربرگیرنده بازنمود واژه‌های همگانی و نام‌های ویژه هستند. مانند «لغت‌نامه دهخدا».

۱-۳-۲- دانشنامه‌های ویژه که در آنها بر پایه یک دیدگاه ویژه، واژه‌ها از یک زمینه ویژه گردآوری و برگزیده شده و بازنمود می‌شوند. مانند «دانشنامه جهان اسلام» یا «دائرةالمعارف بزرگ اسلامی».

در این فرهنگ، واژه‌هایی که در زمینه «مهرازی» یافت شده‌اند، گردآوری و بازنمود گشته‌اند. از اینرو «فرهنگ مهرازی ایران» نام گرفته است. گرچه به برخی واژه‌ها بر پایه نیاز، بیشتر پرداخته شده و به دانشنامه نزدیک شده که شمار آنها اندک است، با این همه «فرهنگ مهرازی ایران» نام گرفته است.

۲- بازنمود کار

«فرهنگ مهرازی ایران» یک گردآیه (مجموعه) الفبایی از واژه‌های مهرازی ایران است و دربرگیرنده واژه‌هایی است که در نوشته‌ها و فرهنگ‌ها و گویش‌های گوناگون یافت شده و نیز واژه‌هایی که از زبان‌های بیگانه راه یافته و در ایران بکار می‌رود.

این واژه‌ها را می‌توان به دو گونه دسته‌بندی کرد:

الف - دسته بندی بر پایه زمینه (موضوع).

۱- ساختمان‌های ویژه. مانند: آب‌انبار. آسیا.

۲- بخشه‌های (اجزاء) ساختمان. مانند: تیر. ستون. دیوار.

۳- اسددام (فضا)های ساختمان. مانند: هشتی. آشپزخانه. شبستان.

۴- یکان (واحد)های اندازه‌گیری که بکار ساختمان‌سازی می‌آید. مانند: آرش. گز.

۵- ابزارهای والادگری (بنایی). مانند: ماله. شاغول.

۶- ساختمایه‌ها (مصالح) مانند: آجر. گچ.

۷- پیشه (حرفه)های وابسته به مهرازی. مانند:

آجرپزی. کاشی‌کاری.

۸- شیوه (مکتب)های مهرازی. مانند: فرانوگرایی.

شیوه پارتی.



۲-۳. واژه‌هایی که از زبان‌های دیگر به فرهنگ ما رخنه کرده‌اند که جایگزین واژه پارسی آن را داریم. مانند: فونداسیون، تراس.

این دسته‌بندی را از آن رو آوردیم تا روشن سازیم که چگونگی برخورد با هر کدام از این دسته واژه‌های بیگانه باید جداگانه انجام گیرد. برای دسته نخست، برابر نویسی (یافتن مترادف) کاری است دشوار و نیازمند دانشی فراوان که انجام آن تنها بر دوش استادان است. از اینرو برابری آمده در این فرهنگ از واژه‌های فرهنگستانی و یا استادان بلند پایه گرفته شده است.

برای دسته دوم و سوم، کار ساده‌تر است و برابری پیشنهاد شده و پیش از آن نیز برابری‌هایی که در نوشته‌ها آمده نیز آورده شده است. بویژه برای دسته سوم، ما بر این پافشاری می‌کنیم که این واژه‌ها باید از فرهنگ ما زدوده شوند، چون بسادگی برابر فارسی آنها یافت می‌شود و هیچ انگیزه بجا و پذیرفتنی برای بکارگیری آنها نیست.

برای برخی نه واژه‌ها، گمان‌ها گوناگون است. در این فرهنگ همه دیدگاه‌ها یکجا گرد آمده تا خواننده هوشمند خود به داوری بپردازد.

۳- بینش کار

در این فرهنگ بنیاد کار، واژه‌های ایرانی است. چیزی که در فرهنگ‌های پارسی به پارسی نادیده گرفته شده است که چند نمونه از آن را در زیر روشن می‌سازیم.

۱-۳. در فرهنگ‌ها بسیار دیده می‌شود که چم (معنی) سرواژه (مَدخل)‌های پارسی، در برابر سرواژه‌های بیگانه یا پارسی بیگانه شده، آمده است. مانند:

آب تراز

آب طراز. ← آب طراز.

و آنگاه در زیر آب طراز آمده است:

۹- آذین (تزیین)‌های وابسته به مهرازی. مانند: کابندی. تکه چینی (معرق‌کاری).

۱۰- اندام‌های شهری. مانند: میدان. کوچه.

۱۱- زبانزدهای بکار رفته در دانش‌های (علوم) وابسته به مهرازی.

دانش هندازه (هندسه). مانند: پرهون (دایره).

دانش آواشناسی (آکوستیک) مانند: نوفه. داتش ایستایی (استاتیک). مانند: بار زنده.

۱۲- زبانزدهای (اصطلاحات) ویژه در مهرازی. مانند: بازآرایی. مردم‌واری.

۱۳- زبانزدهایی که مهرازان و دانشجویان مهرازی بکار می‌برند.

مانند: راندو (پرداخت). ژوژمان (داوری).

این دسته‌های سیزده گانه همگی از زمینه مهرازی و ساختمان برگزیده شده‌اند. از اینرو باید گفت واژه‌هایی که در زمینه‌های دیگری چون شهرسازی، ساختمانهای ویژه (پل، سد)، دانش ایستایی و نیز زمینه‌های ویژه هنری هستند، در این فرهنگ آورده نشده‌اند.

ب- دسته‌بندی بر پایه خاستگاه زبان.

همه واژه‌های گردآمده در فرهنگ را می‌توان بر این پایه دسته‌بندی کرد:

۱- واژه‌های پارسی.

۱-۱- واژه‌های پارسی درباره مهرازی و ساختمان که امروزه در جایی از ایران بکار می‌رود.

۲-۱- واژه‌های پارسی فراموش شده که در فرهنگ‌ها آمده است و امروزه کاربرد ندارد. مانند: پاخسه. تلوار.

۲- واژه‌های بیگانه.

۱-۲- واژه‌هایی که از زبان‌های دیگر آمده و امروزه گفته می‌شود. مانند: بتن. آپارتمان. پُست مدرنیسم.

۲-۲- واژه‌هایی که با بهره‌گیری از زبان دیگری درست شده‌اند و شاید در آن زبان نباشند. مانند: سقف کاذب. شارت (فرانسوی).



در این فرهنگ، با باور به زبان و فرهنگ خود این گونه یکسویه فرهنگ‌نگاری نمی‌کنیم. «آهون» واژه‌ای پارسی است که به تازی «نقب» گویند و در زبانهای اروپایی «تونل». پس واژه‌ها را رفت و برگشت می‌دهیم تا سرواژه پارسی بنیاد کار شود. مانند:

آهون

فرانسوی و اروپایی: تونل.

تازی: نقب.

راه زیرزمینی.

تونل (واژه فرانسوی)

آهون. ← آهون.

نقب (واژه تازی)

آهون. ← آهون.

۴-۳. واژه‌های مهرازی ایرانی را که به زبانهای دیگر رفته‌اند، تا جایی که بتوانیم روشن می‌سازیم.

۵-۳. در فرهنگهای پارسی به پارسی، واژه‌های پارسی کم‌ارج شده و پس از چم‌های دیگر آورده شده‌اند. همچنین روشن نیست که کدام واژه، پارسی است و کدام از زبانهای دیگر است. مانند:

آباد

معمور، دایر، برقرار، باصفا، برپا، رویاروی ویران. در این فرهنگ، چم (معنی) پارسی در آغاز آورده می‌شود و روشن می‌سازد که واژه‌های برابر آن از چه زبانی هستند. مانند:

آباد

آبادان، برپا، رویاروی ویران. تازی: معمور. دایر.

۶-۳. عنانهای ویژه پارسی را که دیگران تازی‌گونه و تازی شده نوشته‌اند، به پارسی می‌نویسیم. مانند:

توس (طوس)، تیرستان (طبرستان)، اسپهان (اصفهان).

۷-۳. امروزه کم‌کم از سوی نویسندگان و دانش‌اندوختگان (فارغ‌التحصیلان) تاریخ‌ترسایی

آب‌طراز

آب‌تراز. طراز بنایان که در درون خود آب دارد. تراز آبی.

در این فرهنگ، سرواژه‌های پارسی بنیاد کار می‌شود و چنین می‌آوریم:

آب‌تراز

تراز والادگران (بنایان) که در درون خود آب دارد. تراز آبی.

آب‌طراز

پارسی + تازی شده تراز.

تراز آبی. ← آب‌تراز.

۲-۳. در این فرهنگ برای واژه‌های بیگانه، برابر (مترادف)‌های پارسی را (اگر یافتیم) می‌آوریم و بی‌هیچ باز نمودی، خواننده را به سرواژه برابر آن راهنمایی می‌کنیم. مانند:

آرشیبتگت

مهراز. ← مهراز.

برابرهای پارسی را با بهره‌گیری از چند سرچشمه زیر برمی‌گزینیم:

۱- برابرهایی که بزرگان و زبان‌دانان در فرهنگ‌ها و واژه‌نامه‌ها یا نوشته‌های دیگر آورده‌اند.

۲- برابرهایی که فرهنگستان‌ها برگزیده‌اند.

۳- برخی برابرها را هم به گونه پیشنهاد می‌آوریم.

۳-۳. در فرهنگها، واژه‌های پارسی گم شده‌اند. برای نمونه، برابر سرواژه «آهون»، واژه «نقب» آورده شده، و در برابر سرواژه «نقب»، «آهون» نیامده است. مانند:

آهون

رخنه و راه که زیر زمین بکنند. راه زیرزمینی. نقب.

تونل (واژه فرانسوی).

دالان زیرزمینی برای گذر راه‌آهن و خودرو. نقب.

نقب (واژه تازی)

راه باریک زیرزمینی، راه زیرزمینی.



(مسیحی) روان (رایج) شده است. ما همه تاریخ‌ها را به تاریخ خورشیدی کشور برمی‌گردانیم و تاریخ برابر آنرا میان دو کمان () می‌افزاییم.

۳-۸ نگاره (شکل) و قر تو (عکس) همراه با واژه‌های پارسی آورده می‌شوند و نه همراه واژه‌های بیگانه یا پارسی بیگانه شده. برای نمونه، نگاره «آب‌تراز» و «آهون» همراه با سرواژه «آب‌تراز» و «آهون» آورده می‌شوند، نه همراه با سرواژه «آب‌طراز» و «تونل».

۳-۹- به پارسی می‌نویسیم و از بزرگان ادب و تاریخ کشورمان که راه را نشان داده‌اند، می‌آموزیم. فردوسی، بیهقی، پورسینا (در دانشنامه‌ها)، ابوریحان بیرونی (در التفهیم...) و سد (صد)ها تن دیگر، و همواره گفته نویسنده «تاریخ سیستان» را در پیش رو داریم که روش نگارش را به ما می‌آموزد:

«شرط ما اندر این کتاب پارسی است، مگر جایی که اندر مانیم و پارسی یافته نشود...»^(۱).

۴-۱-۳- دانشنامه‌های همروزگار:

- دایرة‌المعارف فارسی (مصاحب).

- دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.

- دایرة‌المعارف تشیع.

- دانشنامه جهان اسلام.

....

۴-۲- نوشته‌های کارشناسان و استادان همروزگار

مهرازی.

۴-۳- نوشته‌های باستان‌شناسان.

۴-۴- واژه‌نامه‌های ساختمانی.

۴-۵- فرهنگ‌های با پشتوانه کهن پارسی به پارسی و

تازی به پارسی.

۴-۶- نوشته‌های گرانسنگ پارسی به ویژه در سده‌های

سوم تا ششم خورشیدی.

۴-۷- واژه‌نامه‌گویی‌های بومی ایران.

۵- روش کار

۵-۱- ساختار نگارش سرواژه‌ها

برای هر واژه زمینه‌های زیر بررسی می‌شود:

- از چه زبانی است؟ پارسی یا تازی یا ...

- ریشه آن از کدام واژه است؟

- چه واژه‌هایی برابر آن هستند؟

- باز نمود (تعریف)

- پیشینه کاربرد یا ساخت آن.

- کارکرد یا کاربرد کنونی آن.

- گونه‌های آن.

- روش ساخت آن.

بدین گونه از آوردن آگاهی‌هایی که فراتر از این

چارچوب باشند، پرهیز می‌گردد. چون برای دسترسی

به چنین آگاهی‌هایی سرچشمه‌های ویژه‌ای یافت

۴- سرچشمه‌های کار

برای فراهم آوردن این فرهنگ از سرچشمه‌های

(منابع) زیر بهره گرفته‌ایم:

۴-۱- فرهنگ‌های با پشتوانه همروزگار (معاصر):

۴-۱-۱- زبانهای کهن ایرانی:

- فرهنگ اوستایی (بهرامی).

- واژه‌نامه پارسی باستان (فرمانهای شاهنشاهان

هخامنشی).

- فرهنگ پهلوی (فروه‌وشی).

۴-۱-۲- فرهنگ‌های پارسی همروزگار:

- فرهنگ نظام (لاریجانی).

- لغت‌نامه (دهخدا).

- فرهنگ فارسی (معین).

- لغت‌نامه فارسی (دبیرسیاقی).

- واژه‌های فرهنگستانی (از فرهنگستان دوم تا کنون).

(۱) تاریخ سیستان. به کوشش محمدتقی بهار. روبه ۳۲۴.



نویسه جهان می‌توان بهره گرفت. این روش را نخستین بار سیدمحمدعلی لاریجانی در «فرهنگ نظام» بکار برده است.

یادآوری می‌کنیم که در فرهنگها تنها برای سرواژه. آوا نوشته می‌شود و چشم‌های ناآشنای آن آوانگاری نمی‌شود. مانند آهون: سمج. در اینجا خواننده نمی‌داند آوای سمج چگونه است. ما آوای برابره‌ای ناآشنا را نیز روشن می‌کنیم: آهون: سمج.

۱-۵-۲- ریشه‌یابی

ریشه سرواژه‌ها را (اگر یافت شود) روشن می‌سازیم و اگر زبان‌شناسان برداشت‌های گوناگونی درباره آن داشته باشند، آنها را در زیرنویس می‌آوریم*^۱. برداشت خود را نیز جداگانه می‌آوریم. تا آنجا که بتوانیم واژه‌های ایرانی کهن (سومری اوستایی و پارسی باستان و پهلوی) و سانسکریت و لاتین و و جز اینها را در چهارچوب کار خود روشن می‌سازیم. و نیز واژه‌های ایرانی را که اروپاییان آنها را سریانی و آرامی دانسته‌اند و فرهنگ‌های پارسی از آنها پیروی

* واک پایانی سرواژه‌هایی که در گذشته، آوای داشته‌اند مانند آستانه را چون امروزه با آوای ! می‌گوییم نخست، آنرا می‌آوریم: آستانه [ن (ن)] پهلوی: آستانک. در پارسی ک و گ این گونه واژه‌ها افتاده و آوای «ه» جدا مانده که در گویش‌ها هنوز به کار می‌رود و در پارسی امروز «ه» شده است.

۱) آواهای ساختگی برای آوانویسی زبانمان در نوشته و تلف آمده است.

(Wulf, Hans. The Traditional Crafts of Persia)

** در ریشه‌یابی، برخی واژه‌ها را «اروپایی» شمرده‌ایم. واژه‌های اروپایی واژه‌هایی هستند که کمینه (حد اقل) دو زبان فرانسوی و انگلیسی آن را جداگانه از لاتین گرفته باشند و روشن است که کمابیش در بیشتر زبان‌های کشورهای اروپایی نیز هستند.

می‌شوند و خواننده می‌تواند از آنها بهره ببرد. آنچه زیر هر سرواژه می‌آوریم، دارای شش بخش است:

- آوانویسی، ریشه‌یابی، برابره (مترادف) (نویسی، بازگویی تاریخی، آوردن چشم و نگاره. این بخشها بدین گونه باز نمود می‌شوند:

۱-۱-۵- آوانویسی

برای هر سرواژه، واک (حرف)‌های آوادار آن روشن می‌شوند. این آوانگاری بر پایه لغت‌نامه دهخدا انجام می‌گیرد. مانند:

آب‌انبار [آ]

آستانه [ن (ن)]*

فرهنگ عمید نیز همین روش را به گونه‌ای به کار برده است.

آوای سرواژه‌ها در دو چنگ [] با واکهای نویسه (خط) کنونی زبانمان آورده می‌شود. چرا که هیچ یک از نویسه‌های اروپایی از ریشه لاتین، گویای آواهای زبانهای ایرانی نیستند. نویسه لاتین دو گویه «ج» و «ش» را ندارد، نویسه فرانسوی «ج»، «ش»، «خ»، «غ» و «ق» را ندارد و نویسه انگلیسی افزون بر اینها «ژ» را هم ندارد. برای همین در آوانویسی بناچار برای آنها آواهای ساختگی پدید آورده‌اند^(۱). مانند $\hat{S} = \text{ش}$ و $\hat{C} = \dots$

به باور ما برای آوانگاری سرواژه‌های پارسی، همین واکهای نویسه کنونی زبانمان بسنده است. برای زبانهای کهن ایرانی و زبانهای بومی ایران، آواهایی را که نشانه‌ای برای آنها نداریم، روشن می‌کنیم.

مانند:

آبادانیدن

پهلوی: آبانینتن [ن یکم: آوای کشیده].

روشن است که شمار چنین سرواژه‌هایی اندک است. برای فرهنگ و واژه‌نامه‌ای که شمار چنین واژه‌هایی فراوان است از واکهای نویسه اوستایی، رساترین

کرده‌اند، و نیز آنها را که اروپایی و تازی دانسته‌اند، روشن می‌سازیم.

ریشه‌یابی به سامان زیر نوشته می‌شود:

- زبان سرواژه

اگر سرواژه‌ای پارسی نباشد، در دو کمان () پس از آوانگاری روشن می‌سازیم که از چه زبانی است.

- ریشه‌یابی از زبان‌های کهن (سومری اوستایی، پارسی باستان، پهلوی)

- رفته به زبانهای دیگر (زبانهای آسیایی و اروپایی)

۱-۳- برابرنویسی

برای هر سرواژه، واژه‌های برابر (مترادف) آن آورده می‌شود، بدین‌گونه:

- از زبان‌های دیگر (اروپایی، تازی)

- از گویش‌های دیگر

- از زبان پارسی

اگر واژه‌ای دارای چندین چم (معنی) باشد، برابر آن چم را در کنار همان چم می‌آوریم و نه زیر سرواژه.

- اگر برابر، یک سرواژه مانند آتشدان، از گویش‌ها واژه یافتیم، مانند آگرواج، واژه گویشی ایلامی،

آگرواج را در شمار سرواژه‌ها نمی‌آوریم. چرا که در این فرهنگ، بنیادکار، واژه‌های زبان پارسی است.

- اگر یکی از چم‌های سرواژه، زبانزد و گویش در جایی باشد، آن را پس از همان چم می‌نویسیم.

بال

۱- بیل آهنی.

۲- تیر چوبی (زبانزد در گیلان).

- اگر سرواژه‌ای از یک گویش باشد، روبروی آن یادآوری می‌کنیم. مانند:

سوزد (واژه یزدی)

تازی: اشراف.

- اگر یک سرواژه، پارسی نباشد، و برای آن پیشنهادی بدسیم، چنین می‌آوریم:

پروژانته (واژه فرانسوی Presenter)

پیشنهاد: بازنمایی - بازنمایی

- سرواژه پیشنهادی را در جای خود چنین می‌آوریم:

بازنمایی

پیشنهاد برای پروژانته (فرانسوی Presenter)

۱-۴- چم‌آوری

زیر هر سرواژه، چم یا چم‌های آن آورده می‌شود. اگر سرواژه ای دارای چند چم باشد، برای جدا کردن آنها

در فرهنگها شماره بکار برده‌اند و یا با نشانه آنها را جدا کرده‌اند. ما شماره را برگزیدیم که جدا شدن

چم‌ها برای خواننده استوارتر و روشن‌تر گردد. این روش را فرهنگ‌نویسان کهن ایرانی نیز بکار برده‌اند.

در «فرهنگ جهانگیری» بدین‌گونه آمده است. «اول... دوم... مانند: پاچنگ دو معنی دارد، اول در پیچه

بود... دوم کفش را گویند. همین روش را چندین سده پس از آن، «لاروس» فرانسوی بکار برده است.*

یادآوری ۱- در این فرهنگ، تنها چم‌های مهرازی بازنمود می‌شوند. اگر سرواژه‌ای چم‌های دیگر داشته

باشد، با یک شماره افزون روشن می‌شود. مانند:

آبادان

۱- آباد. برپا.

۲- جایی که آب، ساختمان و کشت داشته باشد.

۳-...

خواننده در می‌یابد که این واژه دارای دو چم مهرازی و چم‌های دیگر می‌باشد.

یادآوری ۲- بازگشت از یک واژه به واژه دیگر، با نشان

* فرهنگ‌نویسی در ایران پیشینه‌ای کهن دارد و به پیش از اسلام می‌رسد. بنگرید به سرچشمه‌های پانویس «فرهنگ‌نویسی

برای زبان فارسی» نوشته روبینچیک. از سوی دیگر ایرانیان از پرکارترین فرهنگ‌نویسان هستند. بنگرید به «فرهنگ‌های

فارسی» از دکتر محمد دبیرسیاقی.



۵-۲- سرچشمه (منبع)

سرچشمه‌هایی که از آنها برای نگارش بهره‌گیری شده را چنین دسته‌بندی می‌کنیم.

۱- فرهنگ‌های مادر: لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ فارسی معین، فرهنگ نظام لاریجانی و لغت‌نامه فارسی دبیرسیاقی.

۲- فرهنگ‌های دیگر مانند: فرهنگ عمید، فرهنگ نفیسی.

۳- دفتر (کتاب)‌ها.

۴- گفتار (مقاله‌های نوشته شده در گاهنامه (مجله)‌ها. روش آوردن سرچشمه در زیرنویس چنین است:

۱- اگر سرواژه‌ای در هر چهار فرهنگ مادر آمده باشد، سرچشمه آن آورده نمی‌شود. چون در شمار آگاهی همگانی دانسته می‌شود.

اگر تنها در یکی از آنها آمده باشد، تنها نام نویسنده فرهنگ آورده می‌شود. مانند: دهخدا، علی اکبر.

۲- اگر سرواژه و نوشته از فرهنگ‌های دیگر برداشت شود، نام نویسنده و نام فرهنگ آورده می‌شود. روشن است که برای فرهنگ‌ها آوردن شماره رویه (صفحه) بیهوده است. چرا که پیدا کردن سرواژه در آنها چون به سامان الفبا نوشته شده آسان است. مانند: تبریزی، محمدحسین. برهان قاطع.

۳- اگر سرواژه و نوشته از دفتری برداشت شود، نام نویسنده، نام دفتر (کهاگه کوتاه شده) و شماره رویه (صفحه) آورده می‌شود. مانند: پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۲۷.

← انجام می‌شود، مانند:

آبام: برج و باروی دژ. ← دژ.

آبام واژه‌ای ناآشنا برای پارسی زبان امروزی است. پس چم آن را روشن می‌سازیم و خواننده را به واژه آشنای «دژ» بازگشت می‌دهیم.

یادآوری ۳- چم واژه‌ها در برابر واژه‌های آشنا و روان در زبان همگان آورده می‌شود. مانند:

آب‌دوخی: دوغاب. ← دوغاب.

و در برابر دوغاب، چم آن باز نمود می‌شود. چون دوغاب بیشتر از آب‌دوخی زبانزد است.

یادآوری ۴- نگارش نامهای آمیخته

نامهای آمیخته (اسامی مرکب) باید به گونه‌ای نوشته شوند که خوانا باشند. بنیاد کار، خوانایی واژه است.

نام آمیخته «آتشکده» را که دربرگیرنده دو نام می‌باشد سرهم می‌نویسیم. چون این گونه خواناست. نام

آمیخته «آتشخانه» که دربرگیرنده دو نام «آتش» و «خانه» می‌باشد آن را نیز سرهم می‌نویسیم، چون

اینگونه خواناست. باری (ولی) نام آمیخته «آب‌انبار» و «بام‌نی‌پوش»... را جدا می‌نویسیم* چون اگر

سرهم بنویسیم خواندن آن دشوار می‌شود.

۵-۱-۵. بازگویی تاریخی، سرودی و نمونی

بازگویی‌های تاریخی، سرودی (شعری) و نمونی (مثالی) و... نیز همراه با سرواژه آورده می‌شود. اگر آگاهی‌های دیگر نیاز باشد در زیرنویس می‌آید.

۵-۱-۶. نگاره

از نگاره و قرتو (عکس) برای روشن و گویا نمودن سرواژه‌ها بهره می‌گیریم. نگاره‌ها در این چاپ بسیار

اندک است و تنها چند نمونه آورده‌ایم. در چاپ دوم کوشش خواهیم کرد که برای سرواژه‌هایی که نیاز به

نگاره دارند، بیاوریم.

* پیشینان بیشتر نامهای آمیخته را جدا می‌نوشته‌اند، چون با دست می‌نوشتند. اگر سرهم می‌نوشتند ناخوانا می‌شد. امروزه با بهره‌گیری از دستگاه‌نویسی (دستگاه تایپ و رایانه) می‌توان بسیاری از نامهای آمیخته را به گونه‌ای که خوانا باشد سرهم نوشت.



فرهنگ نمی‌گنجد.

- اندازه نوشته زیر هر سرواژه، سازوار (متناسب) با ارزش سرواژه است و آنچه که افزون بر نوشته سرچشمه‌ها آمده، پرداخت نگارندگان است.

۴- اگر نوشته از گفتاری برداشت شود، نام نویسنده، نام گفتار نام گاهنامه، شماره آن، سال چاپ و شماره رویه آورده می‌شود. مانند: معروف، حبیب. طرح گردآوری... آبادی. شماره ۱. (۱۳۷۰) رویه ۵۸. یادآوری می‌کنیم که در دفترها به هنگام بازگویی از دفتری دیگر، بار نخست در زیرنویس، همه سرچشمه را می‌نویسند و در بارهای دیگر، تنها نام نویسنده یا دفتر را می‌آورند. ما در این کار چون در چارچوب فرهنگ است و بر پایه نیاز به این یا آن واژه، از آن بهره‌برداری می‌شود، چنین نمی‌کنیم. ما نام نویسنده، نام دفتر و شماره رویه را می‌آوریم و آن را بسنده می‌دانیم تا برای خواننده کلید یافتن همه سرچشمه در رویه سرچشمه‌ها باشد. و اگر در همان رویه، دوباره به همین سرچشمه رسیدیم، این بار می‌نویسیم: «همان» و شماره رویه را می‌آوریم.

۵-۳- روش پژوهش

آماده سازی و گردآوری این فرهنگ با چند گام انجام شده است:

- بررسی همه سرچشمه‌های یادآوری شده و برگه برداری از آنها.
- بررسی برگه‌ها و ساماندهی آنها.
- آماده سازی نوشته‌ها برای سرواژه‌های گزینش شده و جدا سازی دو گونه سرواژه بنیادی (اصلی) و برگشتی (ارجاعی).
- بازبینی‌های پیوسته برای دستیابی به یک نوشته با ویژگی‌های زیر:
- پرهیز از دوباره‌گویی یک نوشته زیر دو سرواژه.
- پرهیز از پیشداوری در باره گفته‌ها.
- بهره‌گیری از سرچشمه‌های بنیادی و سنجش نوشته‌های گوناگون با هم و دسته بندی آنها.
- پرهیز از آوردن آگاهی‌های گسترده که در چارچوب



(۱) لاریجانی، محمدعلی.

(۲) خلیلی، کامیاب. فرهنگ مشتقات مصادر فارسی.

(*) به گمان فراوان. (آجاریان، هراچیا. فرهنگ واژه‌های همانند).

«هَرَن» همین واژه را به گونه «آپت» نوشته و آن را پارسی می‌داند.

گمان می‌رود پارسی را به جای پارسی باستان (سنگ نبشته‌های

پادشاهان هخامنشی) گرفته باشد که با آپانای اوستایی برابر است.

(هرن، پاول. اساس اشتقاق فارسی)

(۳) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۴) رضی، هاشم. واژه‌نامه پازند.

(۵) آجاریان. همان.

(۶) بابان، شکراله. فرهنگ فارسی کوردی.

(۷) صفی‌زاده، صدیق. فرهنگ ماد کردی به فارسی.

(۸) کلباسی، ایران. گویش کردی مهاباد.

(*) به تنهایی به کار نمی‌رود. یک جا در نوشته‌های کهن دیده

شده است. از ریشه پات برابر (معنی) دیوار. از آن کنش (فعل)

ساختن و دیوار کشیدن به دست آورده‌اند. (آجاریان. همان).

(۹) کامران‌مقدم، شهیندخت. فرهنگ مختصر اردو فارسی.

(۱۰) آجاریان. همان.

(۱۱) فره‌وشی. همان.

(۱۲) الف - آجاریان. همان. ب - ایوازیان، ماریا. وام واژه‌های

ایرانی غربی...

(۱۳) فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه.

(۱۴) همان.

(۱۵) اشرف صادقی، علی. شیوه‌ها و امکانات... رویه ۲۱.

(*)*)*) از آنجا که شمار آبادی‌های با نام پیامبران و پیشوایان فراوان

است، باید گفت این نام‌گذاری‌ها بیشتر بر پایه باورهای دینی پدید

آمده است، یا برای «فال نیک داشتن یا شناساندن بنیادگذار آن»

(برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر). «لفظ آباد جز در دیه‌های عجم

نیوفتده» (تاریخ بیهن. رویه ۱۴۵. بازگویی از دبیرسیاقی، محمد).

آباد

اوستایی: آپنت^(۱). آپاتا (از ریشه پا)^(۲).

پارسی باستان: آپاتا*.

پهلوی: آپات^(۳).

پازند: آواد^(۴).

سانسکریت: آپاوانت^(۵).

کردی: آوه‌دان^(۶). آبات^(۷).

کردی مهابادی: آودان^(۸).

رفته به ارمنی: آپت. پات*.*.

رفته به زبان اردو^(۹): آبادکار، باشنده، بومی.

آبادکاری: استعمار.

ناساز (ضد): ناآباد. پهلوی: آناپات^(۱۰). آن‌آپ^(۱۱).

رفته به ارمنی: آناپات (ناآباد و چندین چم دیگر)^(۱۲).

۱- آبادان. برپا. رویاروی (مقابل) ویران.

بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب

پی‌افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند^(۱۳).

تازی: معمور. دایر.

۲- آباد. رویاروی ویرانه، «به آباد و ویرانه جایی

نماند»^(۱۴).

۳- پسوندی برابر آبادی که در پایان نامهای جا، کسان،

تیره‌ها و جانوران... در می‌آید^(۱۵). مانند علی‌آباد،

رستم‌آباد*.*.*.

در ایران، افغانستان، هندوستان، عراق، ترکستان و

است^(۱).

۴- پسوندی در پایان برخی واژه‌ها مانند: حلبی آباد. مفت آباد، که به زمینهای پیرامون شهرهای بزرگ گویند که در آن خانوارهای کوچنده از شهرها و روستاها با پیت تال (حلبی) و خرده ساختمایه های (مصالح) نیمدار (مستعمل)، سرپناه می‌سازند.

۵- شهر آباد*.

آبادان**

اوستایی: آپونت^(۲).

پهلوی: آپاتان^(۳).

پازند: آوادان^(۴).

ناساز: ناآبادان. پهلوی: اناپاتان^(۵).

آبدان. آبدن^(۶).

۱- آباد. برپا. رویاروی ویران. شهر آبادان. کشور آبادان. «من در همه زمین پاریسی‌گویان شهری نیکوتر

(۱) برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر.

* گمان می‌رود «آباد» چونی (صفت) شهر است، برابر شهر آباد (برگرفته از اشرف صادقی، علی. شیوه‌ها و امکانات... رویه ۲۵).

** آبادان از شهرستان‌های استان خوزستان و شهر آبادان فرمانده‌نشین (مرکز شهرستان) آن، از بندرهای ارزشمند ایران و جهان و نیز دارای یکی از بزرگترین پالایشگاههای نفت جهان است. در گذشته، به آبادان عبادان می‌گفتند. «عبادان تنها چهره تازی به خود گرفته است و پایه‌ای سخت ناستوار دارد. نام کهن پهلوی آن آپاتان و از سه پاره درست شده است. ا- پات - آن. ابرابر آب و پات از ریشه پاییدن و آن پسوند وابستگی است. پس آپاتان جایی است که از آب دریا و رود پاسبانی می‌کنند و آن را می‌پایند.

همین آمیختگی در نام آتورپاتکان (آذربایگان) دیده می‌شود. گواه تاریخی از چند تاریخ‌نگار (استخری و ابن حوقل) این است که پاسبانان در آبادان و دهانه اروندرود، دزدان دریایی را از دزدی باز می‌داشتند. (برگرفته از فره‌وشی، بهرام. ایران‌ویج). در مسالک

و ممالک استخری یک جا «آبادان» نوشته شده است (استخری. مسالک و ممالک. رویه ۸۳) «گمان می‌رود آبادان در زمان هخامنشیان باشند (ساکن) داشته است. عبادان در روزگار اسلامی، پایگاه نخستین خانگاه (خانقاه) درویشان بوده است که در سال ۱۵۰ مهی (قمری) از سوی پیروان عبدالرحمن بن زید، شاگرد حسن بصری ساخته شد. گویا واژه آبادان دگرگون شده اوپاتان (او = آب و پاتان از بن پاییدن) برابر مرزبانان دریایی است. واژه «اوپا» به کسی گویند که در روستاها کنار جویبارها نگهداری می‌کند تا آب هرز نرود. هنوز در خوزستان و بندرهای نیمروزی (جنوبی) ایران این واژه بکار می‌رود (برگرفته از دائرةالمعارف تشیع).

در اینجا روشن می‌سازیم که برخی از نویسندگان، آوندهای تاریخی و گیئاشناسانه (جغرافیایی) را در دانش واژه‌شناسی نادیده می‌گیرند. مرزهای آبختری (شمالی) خلیج پارس و دریای پارس (دریای عمان) همیشه در روزگاران کهن، ایرانی‌نشین بوده و تنها مرزهای نیمروزی آنها تازی‌نشین بوده است. «جزیره آبادان از ۲۵۰۰ سال پیش و شاید پیش از آن باشند داشته است» (دائرةالمعارف فارسی).

جایی که در چند هزار سال پیش باشند داشته و ایرانی‌نشین بوده است و آوندهای تاریخی، گیئاشناسانه و زبان‌شناسی آن را روشن می‌کنند، نمی‌تواند نام تازی داشته باشد که برخی بی‌آوند (بی‌دلیل) نام کهن آن را عبادان می‌دانند.

استاد لاریجانی در فرهنگ نظام نام این شهر را آبادان آورده و می‌افزاید «عربهای قدیم معرب کرده عبادان می‌گفتند» (عبادان درست است). این نام تازی شده بر این شهر ماندگار شد تا اینکه در سال ۱۳۱۸، فرهنگستان زبان ایران نام آبادان را به آن بازگردانید.

(۲) رضی، هاشم. فروهر، واژه‌نامه. رویه ۱۱.

(۳) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی پهلوی.

(۴) رضی، هاشم. همان.

(۵) همان.

(۶) پادشاه، محمد. فرهنگ جامع پارسی.



- ۲- برپا داشتن، رویاروی ویران کردن.
 ۳- بازآراستن (مرمت کردن) بازسازی کردن.
 ۴- ...

آبادی

- اوستایی: آیت (۹).
 پهلوی: آپاتی (۱۰).
 کردی مهابادی: آودانی (۱۱).
 سیستانی (۱۲) و کردی (۱۳) و لری (۱۴): آبادی (روستا).
 چند چادر سیاه روستایی گرد هم.

(۱) سفرنامه ناصر خسرو، رویه ۱۲۴. بازگویی از دبیرسیاقی، محمد.

(۲) تاریخ سیستان، رویه ۳۳. بازگویی از دبیرسیاقی، محمد.

(۳) فره‌وشی، بهرام، فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۴) بابان، شکرالله، فرهنگ فارسی، کوردی.

(۵) بلعمی، تاریخنامه طبری، رویه ۱۰۹۳. بازگویی از دبیرسیاقی، محمد.

(۶) فره‌وشی، بهرام، فرهنگ فارسی به پهلوی.

* در شاهنامه فردوسی آبادبوم برابر ایران آمده است (بازگویی از دبیرسیاقی، محمد).

(۷) فردوسی، بازگویی از معین، محمد.

(۸) فره‌وشی، بهرام، فرهنگ فارسی به پهلوی.

** واژه‌های آمیخته دیگر آباد داشت، آباد گرداندن، آباد گردیدن، آباد گشتن، آباد ماندن، آباد شدن (برگرفته از دبیرسیاقی، محمد).

(۹) پورداود، ابراهیم، فرهنگ ایران باستان.

(۱۰) دبیرسیاقی، محمد.

(۱۱) کلباسی، ایران، گویش کردی مهابادی.

(۱۲) افشار سیستانی، ایرج، واژه‌نامه سیستانی.

(۱۳) صفی‌زاده، صدیق، فرهنگ ماد.

(۱۴) ایزدپناه، حمید، فرهنگ لری.

و جامعتر و آبادان‌تر از اصفهان ندیدم» (۱).
 ۲- جایی که آب و ساختمان و کشت داشته باشد.
 آبادجای، جای خوش آب و هوا.

۳- ...

آبادان کردن [ک. د]

- ۱- آباد ساختن.
 ۲- بازسازی، ویران شده‌ای را از نو ساختن... «و اگر جای بغریق یا بسببی ویران گشتی آبادان کردندی» (۲). تازی: مرمت.

آبادانی

پهلوی: آپاتانی.

ناساز: ناآبادانی، پهلوی: آناپاتانیه (۳).
 کردی: آوه‌دانی (۴).

۱- آبادان کردن. تازی: عمران، عمارت.

۲- جای آباد.

۳- آبادی، ده، روستا، تازی: قَریه.

۴- بازآرایی، بازسازی. «طاق ایوان مداین دو بار بشکست و هر دو بار هزار و هزار درم به آبادانی آن به کار بایست» (۵).

۵- ...

آبادانیدن [د. د]

پهلوی: آپاتانینین (۶) (ن یکم، آوای بلند)
 آبادان ساختن، آباد کردن.

آبادبوم*

بوم آباد، آبادجای.

«همی کار جست اندر آباد بوم» (۷).

آبادجای

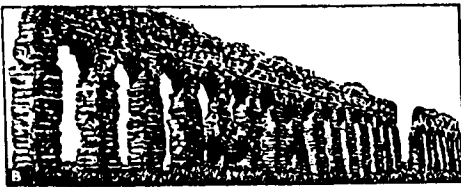
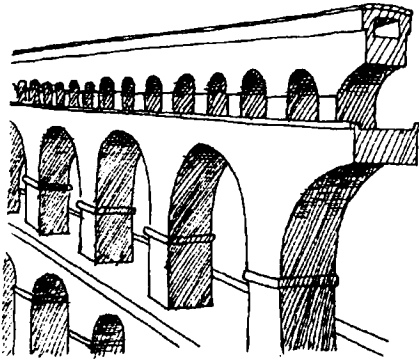
جای آباد، بوم آباد.

آبادشهر [ش]

شهر آباد (۸).

آباد کردن** [ک. د]

۱- آباد داشتن.



آباره

رفته به زبان اردو^(۱): [باشندگان (ساکنان) آبادی].

۱- آبادانی. تازی: عُمران. عِمارت.

۲- جای آباد. روستا و شهر.

۳- آبادی بیک یا چند جا و زمینهای بهم پیوسته گفته می شود که بیرون از شهر هاست و بُنچَک دار (سنددار) و شناخته شده است^(۲).

آباره [ر.ز]

آمیخته از آب + باره (سوار).

آب باره. آباره. آبگذار. آبگذر.

۱- گذرگاه و جوی آب که بر روی پایه هایی، بالاتر از زمین ساخته می شود. گونه بزرگتر آن، پل هوایی برای آبرسانی است که آب را از یک سوی دره یا فروافتادگی زمین به سوی دیگر می رساند. ناو، آبگذر هوایی، آبگذر ناوهای^(۳)، راه آب هوایی، آبراهه هوایی^(۴).

پیشینه

«گویا نخستین آباره در میان رودان (بین النهرین) ساخته شده است»^(۵). در ایران باستان برای گذراندن آب از دره ها، جایی که ساختن شترگلو دشوار بوده، آب را از یک دامنه دره به دامنه ای دیگر، از روی پلی روان می کردند که به آنها «آباره» می گفتند، مانند آباره «آبادشاپور» در خُفر و آباره «سند قیر» برای روان کردن آب نهر داریان از میاناب شوشتر به نهر مَسَرَقان که ویرانه های آنها به جا مانده اند^(۶).

رومیان باستان نیز آباره را با ساختمایه های (مصلح) سنگی در اندازه های غول پیکر می ساختند. بسیاری از آباره ها از تنه تهی درخت درست می شدند. امروزه آباره ها را با ساختمایه های بتنی یا فلزی می سازند.

۲- دیواره سنگی گرداگرد یک آبگیر و دریاچه.

آباره شترگلوبی [ر.ش.ث.گ]

آباره ای که دارای شترگلو (سیفون) باشد.

آباره لوله ای [ر.ل]

آباره ای که آب آن از لوله می گذرد، نه از جوی.

آب آسیا

آسیایی که با نیروی آب می گردد. آسیاب. ← آسیا.

(۱) کامران مقدم، شهیندخت. فرهنگ مختصر اردو-فارسی

(۲) برگرفته از فرهنگ آبادی های کشور.

(۳) برگرفته از معروف، حبیب. واژه نامه...

(۴) برگرفته از فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی در ایران. رویه ۲۲۵.

(۵) برگرفته از دایرةالمعارف فارسی.

(۶) برگرفته از حامی، احمد. راه های ایران. رویه ۱۷.



آبکاری

بازار. - بازار.

آبام

۱- برج و باروی دژ. - دژ.

۲- کبوترخانه. - کبوترخانه.

آب انبار [۱]

پهلوی: ورم^(۱).

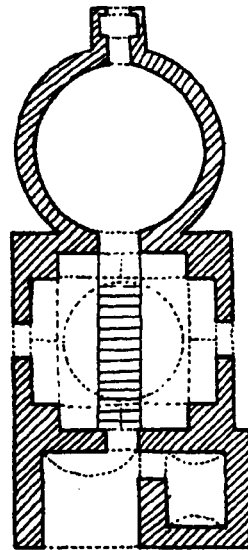
تازی + پارسی: حوض انبار.

یزدی: آمبار^(۲).کردی: هه مارتاو^(۳).

گیلکی: اوشال (آب چال).

آبگیر. آبچال. آبجای. آبدان.

۱- خزانه‌ای سرپوشیده که در آن آب را انبار می‌کنند.



آب انبار

پیشینه

آب انبارهای کهن در آغاز گودالهایی بودند که خود به خود از آب باران و تندابه (سیلاب)ها پر می‌شدند و مردم از آن آب برمی‌داشتند. کم‌کم آدمی خود به ساخت انباری برای آب پرداخت و پس از آن

روشهای ساخت نیز گسترش یافت.

«آب انبارها در ایران، مودرایا (مصر) و میانرودان (بین النهرین) و در یونان و روم دارای پیشینه‌ای کهن هستند»^(۴).

«در ایران از روزگاران کهن به انگیزه کمبود آب و گرم و خشک بودن بخش بزرگی از کشور، همواره آب از ارزش بالایی برخوردار بوده است و مردم ستایشگاه‌های بزرگی برای نیایش ایزد نگهبان آب، «آناهیتا» (ناهید) برپا می‌کردند.

کهن‌ترین نمونه آب انبار در ایران، خزانه آب شهر ایلامی دوران‌تاش در چغازنبیل خوزستان است که پیشینه آن به ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ سال پیش می‌رسد. نمونه دیگر، از آن روزگار داریوش بزرگ هخامنشی است که هنوز در بالای سکوی تخت جمشید دیده می‌شود. این آب انبار برای گردآوری آب باران ساخته شده بود.

از زمان ساسانیان در مرزها و آبخست (جزیره)های خلیج فارس آب انبارهایی به جا مانده است.

در روزگار پس از اسلام، ساخت خزانه‌های استوانه‌ای باب شد، چون پایداری خوبی در برابر فشار آب نشان می‌داد. کهن‌ترین آب انبار از این گونه، در یزد در کوه پشت مسجد جامع هنوز بر جای مانده که نوبی‌کند (کتیبه) سنگی آن تاریخ ۸۷۸ هجری (قمری) را نشان می‌دهد و مردم آن را «چنک» می‌نامند.

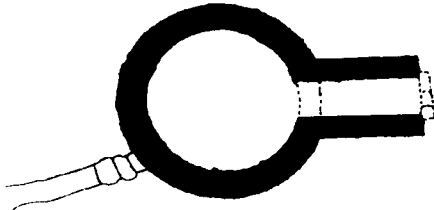
بیشتر آب انبارها در شهرها و روستاهای میانی (مرکزی) ایران از آب کاریز (قنات)، و در بخش‌های نسیمروزی ایران از آب باران، و آب انبارهای کنار

(۱) فره‌وشی، بهرام، فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۲۳۳.

(۳) بابان، شکرالله. فرهنگ فارسی - کردی.

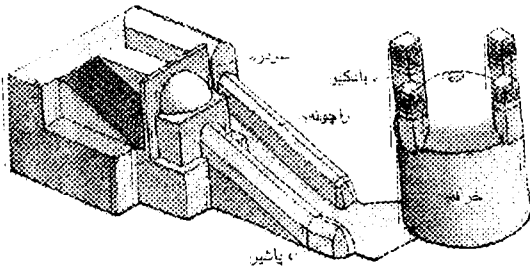
(۴) برگرفته از فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی ایران. رویه ۲۱۷.



آب انبار میان راهی

اندامها

بیشتر آب انبارها دارای چند اندام ویژه هستند در برگیرنده: خزانه، بادگیر خزانه، پاشیر، پلکان، سردر، که جداگانه باز نمود می شوند:



آب انبار

۱- سردر

سردر آب انبار، راه دسترسی به پاشیر است، بیشتر سردرها در دو سوی خود، دو سکو برای نشستن و آسودن دارند. سردر آب انبارهای شهری، با کاربردی های زیبا، جایگاه خود را در کانون کوی (محلّه)، آشکار می سازند. در برخی از آب انبارهای روستاهای کویری، سردر، نشانه درآیگاه (ورودی) و گذر بنیادی روستاست.

راههای کاروانی از تندابه های بهاری رودخانه ها پر می شدند»^(۱).

گونه ها

گونه های آب انبار، بسته به جایی که در آن ساخته می شدند چنین دسته بندی می شوند:

الف - آب انبار شهری: این آب انبارها در میان شهرها در کنار ساختمانهای همگانی چون مسجدها، حسینیه ها، کاروانسراهای شهری و بیشتر در کانون کوی (محلّه) ها ساخته می شود.

بیشتر آنها دارای گنج (حجم) استوانه ای هستند. گونه هشت کُنجه (مکعب) آن نیز دیده شده است. همچون آب انبار سید اسماعیل در تهران که به آن آب انبار «چهل ستونی» می گویند. چون خزانه آن دارای چندین ستون است.

ب - آب انبار روستایی: گونه ساده تر آب انبار شهری در روستاها و بیشتر در کنار گذر بزرگ روستا و یا در آیگاه (ورودی) آن ساخته می شد.

پ - آب انبار کشتزاری: گونه ای ساده که در میان کشتزارها برای کشاورزان ساخته می شد. گاه به آن «آب انبار دستی» می گویند»^(۲).

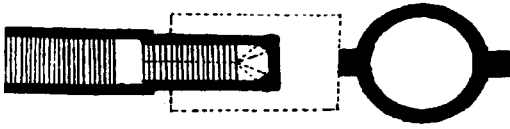
ت - آب انبار میان راهی: گونه ساده ای که در کنار راه های کاروان رو و میان شهری (از شهری به شهر دیگر) برای بهره برداری کاروانیان ساخته می شد و دو گونه داشت: یکی آب انبار کاروانسرای در کنار کاروانسراها و ربات (رباط) ها و دیگری آب انبار تکی که گونه ای استخر سرپوشیده بود و بیشتر در میانسرای دژها ساخته می شد.

گونه های ویژه ای از آب انبار در شهرهای مرز خلیج پارس یافت می شود که گرت های خاکی (بیضی) و نیز چهارپیلی (+) به نام «چهاربرکه» دارند»^(۳).

(۱) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران. برگرفته از پرویز ورجاوند. رویه ۱۵۹.

(۲) برگرفته از بویا، عبدالعظیم. سیمای میبد. رویه ۱۸۷.

(۳) کیانی. همان.



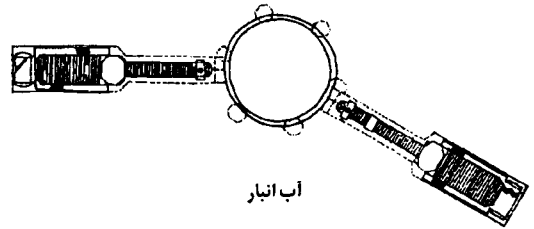
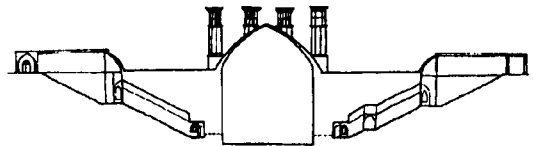
گودرو (راچینه)

۲- پلکان

یزدی: اُرچین^(۱).گودرو. راچینه. راچونه^(۲).

بیشتر آب‌انبارهای کشتزاری یا میان‌راهی پلکان ندارند. چون خزانه کوچکی دارند و دسترسی به آب آسان است. به جز آنها دیگر آب‌انبارها دارای پلکانی هستند که به پاشیر راه می‌یابد. گاه آب‌انبارهای شهری دارای دو راه پله هستند. پلکان به چند گونه در راستای (امتداد) خزانه، یا در کنار آن ساخته می‌شود. راستای پلکان شاید با گذر و کوچه آب‌انبار وابسته باشد.

گاه در آب‌انبارهای دوپلکانی، هر کدام را گروهی بهره‌برداری می‌کنند. مسلمانان از یک پلکان و زرتشتیان از پلکان دیگر آب برمی‌دارند. گاه پاشیر را با دیواری به دو بخش و دو شیر جدا کرده و هر شیر ویژه گروهی است.



آب‌انبار

ویژگی همه پلکان‌ها این است که یک راستا دارند، به گفته دیگر پاگردی برای پیچیدن ندارند. برای اینکه از سوی درآیگاه (ورودی) و سردر، روشنایی روز به پاشیر که در دل زمین است برسد.

بیشتر پلکان‌ها در پاگرد یا «تخت پله» خود، جایگاهی یا اتاغی برای آسودن در هوای خنک دارند که به آن «سفره‌خانه» می‌گویند^(۳).

۳- پاشیر

«پاشیر، جایگاه برداشت آب است. در آب‌انبارهای شهری اتاغی است کوچک، چسبیده به خزانه (در دل زمین) که با پلکان به آن راه می‌یابند. کف پاشیر کمی بالاتر از کف خزانه است. در دیوار میان خزانه و پاشیر، شیر بزرگ برنجی آب به خزانه پیوسته است که از آن آب برمی‌دارند. این شیر کمی بالاتر از کف خزانه در دیوار کار گذاشته می‌شود، برای اینکه گل و لای ته‌نشین شده در خزانه بدان راه نداشته باشد»^(۴). «در آب‌انبارهای شهری گاه دو یا سه شیر در دیوار کار گذاشته می‌شد. برای اینکه مردم بتوانند زودتر آب بردارند»^(۵). «گاه سکوهایی برای آسودن در پاشیر ساخته می‌شد که مردم به هنگام گرما از آن بهره می‌بردند. در کاشان نمونه‌ای هست که برای خنک کردن خانه کنار آب‌انبار، از پاشیر آب‌انبار سوراخی به خانه باز کرده‌اند»^(۶). برخی از آب‌انبارها دارای دو شیر هستند که هر کدام پلکان ویژه خود را دارند.

(۱) افشار، ایرج. واژه‌نامه یزدی.

(۲) ورجاوند، پرویز. تاب‌به افسوس ننشسته‌ایم... هنر و مردم.

شماره ۱۹۳. (۱۳۵۸) رویه ۳.

(۳) کیانی، محمدیوسف. همان.

(۴) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران. برگرفته از پرویز

ورجاوند. رویه ۱۵۶.

(۵) برگرفته از امام شوشتری، محمدعلی. آب و فن آبیاری...

رویه ۱۸۲.

(۶) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران. برگرفته از پرویز

ورجاوند. رویه ۱۵۶.

۴- خزانه

پیدا می‌کند و هوا به گونه دم و بازدم و در زبانزد (اصطلاح) «بده و بستان» در خزانه می‌گردد» (۳).

تازی: مخزن (برگرفته از خزانه پارسی) (۱).
خزینه، تنوره (۲).

آذین‌ها

«آذین‌های آب‌انبار بیشتر در سردر آن انجام شده است. آنها در نیم‌گنبد خود دارای کاربندی‌های زیبا هستند. گاه بجای کاربندی، زیر آنها چفد آویز (مقرنس) کار شده است. روی جرزه‌های دو سوی سردر با کاشی آجر (مُعَقَلی) و کاشی هفت‌رنگ و بر بالای آن و روی لچکی‌های دو سوی تاغ بیشتر با کاشی تراشی (مُعَرَق) آذین شده است. همچنین گُل‌اندازه‌های آجری که در میان آنها نگین‌های رنگی بکار رفته نیز در سردرها دیده می‌شود» (۴).

روش ساخت

«در گذشته، خزانه آب‌انبارها به دو گونه ساخته می‌شد:

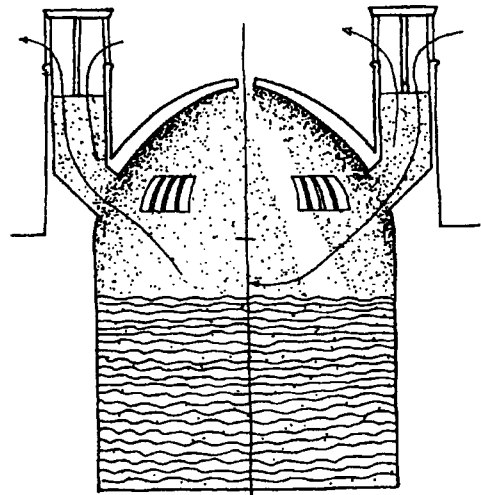
- ۱- روش گودبرداری: در این روش، نخست گنج (حجم) خزانه در دل زمین کنده شده و گودبرداری می‌شد. سپس دیوارها ساخته می‌شد و بالا می‌آمد تا به کف زمین (یا بالاتر از آن) می‌رسیدند. سپس آسمانه ساخته می‌شد.
- ۲- روش ریخته‌ای: در این روش که بیشتر باب بود، چون هزینه کمتری داشت، نخست به اندازه کلفتی

خزانه، جایگاه انبار کردن آب و بنیاد ساختمان آب‌انبار است. گونه‌های آن را می‌توان بر پایه ریختشان دسته‌بندی کرد:

- خزانه با گنج (حجم) استوانه.
- خزانه با گنج هشت‌کنجه (مکعب).
- خزانه با گنج هشت‌کنجه راست (مکعب مستطیل).
- خزانه با گنج سروه بریده (مخروط ناقص).
- خزانه با گرته (نقشه) چهارپیلی (+).
- خزانه با گرته خاگی (بیضی).

۵- بادگیر خزانه

«خزانه آب‌انبار دارای چند بادگیر است که می‌توانند آب را در روزهای گرم، خنک کنند. افزون بر بادگیرها، روزنه‌ها و هواکش‌هایی در آسمانه (سقف) کار گذاشته می‌شود. شمار بادگیرها گاه تا شش می‌رسد. (همچون آب‌انبار شش بادگیره یزد).



بادگیر خزانه

بدین‌گونه باداز هر سوکه بوزد، به درون خزانه راه

(۱) الف: شاملو، محسن. پالایش زبان فارسی، رویه ۴۵.

ب: رهپس. واژه‌های فارسی در... رویه ۴۵.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۲۱۳.

(۳) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران. برگرفته از پرویز

ورجوانند. رویه ۱۵۶.

(۴) همان.

**ساختمایه‌ها**

آجر و سنگ لاشه بوم آورد و شفته آهک و ساروج از ساختمایه‌های آب‌انبار هستند. همچنین از گونه‌ای آجر بهره می‌بردند بنام «آجر آب‌انباری» که رنگ لیمویی داشت و به آن «شکری» نیز گفته می‌شد.^(۵)

همچنین گاه از گیرچارو** بهره می‌بردند. دشواری کار، همواره آب‌بندی دیوارها بوده که با ساختمایه‌های ویژه آنها را آب‌بندی می‌کردند.

۲- بارگین. ← بارگین.

۳- آبگیر. ← آبگیر.

آب آهک [۵]

گونه‌ای اندود آمیخته با نمک که آنرا با جارو به دیوار می‌کشند تا سفید شود^(۶).

آب باره [ر (ز)]

آباره. ← آباره.

آب بر [ب]

بغل بند پایه پل^(۷).

۱- پشت‌بند سه گوشه‌ای (مثلثی) تیز یا کوژ، در پایه‌های پل در آب که فشار آب را بر پایه‌های کاهد.

(۱) کیانی، محمدیوسف. همان.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۲۱۵.

(*) لویی به تخم و پرزهای تخم‌پراکنی گونه‌ای نی می‌گویند.

(۳) از راهنمایی‌های استاد علیرضا جذبی.

(۴) کیانی، محمدیوسف - معماری ایران. برگرفته از پرویز ورجاوند. رویه ۱۵۶.

(۵) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۵۷.

(**) گیرچارو، آمیخته‌ای بود از گچ و خاک رس و شکر سنگ.

(برگرفته از بزرگمهری، زهره. هندسه در معماری. اثر. شماره ۱۶. واژه‌نامه)

(۶) (قبادیان، وحید. بررسی اقلیمی... رویه ۴۷).

(۷) برگرفته از مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...

دیوار خزان، شیاری در دل زمین کنده می‌شد تا به ژرفای دلخواه برسند. سپس درون شیار، شفته آهک ریخته شده و پر می‌شد. یکی دو هفته آن را رها می‌کردند تا افت بایسته (لازم) را بکند و کمی خشک و سفت شود. سپس خاک میان خزان را کنده و گودبرداری می‌کردند. آنگاه کف را شفته ریخته و دیوار شفته آهکی را اندود می‌کردند^(۱).

«در برخی آب‌انبارهای بزرگ برای پایداری بیشتر و خنک نگهداشتن آب، چند لایه سرب گداخته در کف خزان می‌ریختند. نمونه آن آب‌انبار آرسن (مجموعه) گنجعلی‌خان در کرمان است»^(۲).

«برای اندود دیوارها و آب‌بندی آنها از ساروج بهره می‌بردند. ساروج با خاک رس و آهک آماده می‌شد، که از آن گلی سفت درست می‌کردند. پس از ورز دادن به آن خاکستر کوره گرمابه‌ها یا کوره آهک‌پزی و لویی* می‌افزودند. «گاه سفیده تخم مرغ و روغن الیف هم می‌زدند»^(۳).

پس از مالیدن ساروج به تنه و کف، آنرا مهره می‌زدند. مهره سنگی بود مانند مرجومک (عدسی) که در دست جای می‌گرفت. گاه برای درزگیری، پیش از اندود، به ترکها پیه می‌مالیدند. برای شفته‌ریزی خزان، گاه گونه‌ای شفته را بکار می‌بردند بنام «پرورده تیزان» که آن را بگونه «غرقی» (شفته شل و آبکی) همراه با پاره سنگ در کف می‌ریختند.

کندن خزان در دل زمین دو سود داشت: یکی اینکه دیوارها در برابر فشار آب پایدارتر بودند و دوم آنکه آب خزان خنک نگه داشته می‌شد»^(۴).

پس از ساخت خزان، پاشیر و پلکان ساخته می‌شد. پاشیر را در دل زمین در کنار خزان می‌کنند و آنگاه یک آهون (نقب) شیبدار برای رسیدن به کف زمین می‌کنند. سپس دیوارها و آسمانه‌ها ساخته می‌شد.



آب‌چال

گیلکی: اوشال.

۱- آب‌انبار. ← آب‌انبار.

۲- ...

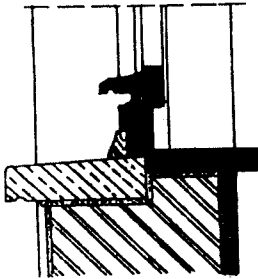
آب‌چک [چ. (ج)]

۱- روشی در آجرچینی (زبانزد والادگران). (۷) ← آجر آب‌چک.

۲- «آجری که پیش از کار در آب خیس‌انده شده است» (۸).

آبچکان [چ. (ج)]

- باریکه چوبی یا فلزی چسبیده به لبه پایین در یا پنجره برای جلوگیری از رخنه آب باران به درون.
- شیار توگود که در زیر لبه پالانه جان‌پناه بام درآورده می‌شود تا آب باران به دیواره جان‌پناه و دیوار ساختمان نشت نکند.



آبچکان

- لبه بامهای شیب‌دار که از آن باران بر زمین فرو

(۱) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۲) برگرفته از زمرشیدی، حسین. تعمیر و نگهداری... رویه ۱۲۸.

(۳) عینی، صدرالدین. فرهنگ واژه‌های تاجیکی.

(۴) معروف، حبیب. واژه‌نامه.

(۵) دبیرسیاقی، محمد.

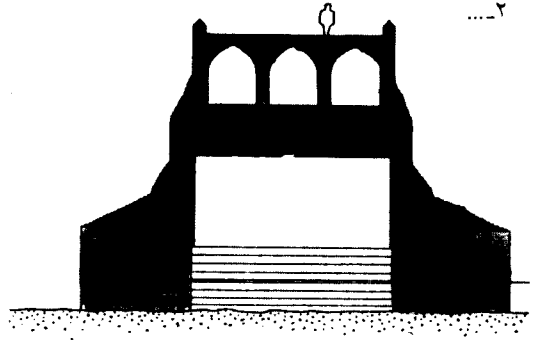
(۶) دهخدا، علی‌اکبر.

(۷) دبیرسیاقی، محمد.

(۸) از راهنمایی‌های استاد علیرضا جذبی.

آب‌بُر در آنسوی پل، پشت به روانی (جریان) آب نیز می‌تواند از چرخش آب و فرسایش پایه‌ها بکاهد.

۲- ...



آب‌بر

آب‌بندی [ب]

۱- دوغاب‌ریزی بر روی بام و یارچ چیده شده دیوار برای درزبندی (۱).

۲- پرکردن درز درون دیوار یا بام برای جلوگیری از رخنه آب و پنام (عایق‌کاری) (۲). آب ناگذر (۳). نم‌بندی (۴).

آب‌بندی لب‌بند [ب. ی. ل. ب]

آب‌بندی لبه بام.

آب‌تراز [ت]

تراز آبی. ← تراز.

آب‌ترازو [ت]

۱- ترازوی آب. ابزاری که کاریزکنان در ساخت آبراه و کندن کاریز بکار می‌بردند.

۲- دانشی است ویژه مهران و رازیگران که بدان، بردن آب از جایی به جایی دیگر را آسان سازند.

آبجای

۱- آب‌انبار ← آب‌انبار.

۲- ...

آبجیل

گچ‌سوده در آب ریخته، اما نیک به هم نخورده و با آب سرشته نشده (۵). «گچی نیک‌ناسرشته که آب آن به یک سو و گچ آن به یک سو باشد» (۶).



می‌ریزد. گیلکی: او چیک، چیک انداز. (۱)

آبچکان آذینی [چ (ج). ن]

هرّه یا ابزار بیرون زده بر کناره سه گوشه (مثلث) بالای درگاه (در یا پنجره) (۲).

آبچین کردن [ک. د]

پاشیدن دوغاب پرمایه گیل بر روی دیوار برای پر کردن درزهای آن، و نیز جلوگیری از لانه کردن خستّره (حشره) ها در آن (۳).

آبخانه [ن (ن)]

۱- آبریزگاه. ← آبریزگاه.

۲- بخشی از کاریز که از آن آب تراوش کند و نمایان شود. (زبانزد خراسانی) (۴). تازی: مظهر.

آبخوار

۱- آجر خیس شده. ← آجر.

۲- ...

آبخوره [ر (ز)]

۱- آبگیر (حوض). ← آبگیر.

۲- ...

آبخیز

۱- ناودان (۵).

۲- ...

آبدارخانه [ن (ن)]

- اتاغ (اتاق) یا ساختمان ویژه برای فراهم کردن چای، قهوه و غلیان در زمانهای پیشین در خانه‌های بزرگان و توانگران.
- امروزه به اتاغ کوچکی برای فراهم کردن چای در ساز مانها و... هم می‌گویند.

آبدان

کرمانی: آودون.

آبدان.

۱- آبگیر. ← آبگیر.

۲- آب‌انبار. ← آب‌انبار.

۳- ...

آبدست [د]

۱- آبریزگاه. ← آبریزگاه.

۲- ...

آبدست‌جای [د]

آبریزگاه. ← آبریزگاه.

آبدست‌خانه [د. ن (ن)]

آبریزگاه. ← آبریزگاه.

آبدست‌گاه [د]

آبریزگاه. ← آبریزگاه.

آبدنگ [د]

گیلکی: آندنگ. آودنگ (۶).

۱- گونه‌ای دنگ که به نیروی آب به گردش در می‌آید.

۲- آسیای ویژه پوست کندن شلتوک*.

۳- برنج‌کوب آبی.

در مرزهای دریای مازندران که کشت برنج بیش از گندم است، پوست کندن برنج با آسیایی به نام آبدنگ انجام می‌شود. آبدنگها با چرخهای بزرگ با نیروی آب در یک ناوکه «ناب» نامیده می‌شود به گردش در می‌آیند. پره‌های چرخ به تیر آسیا (آسه) با استواری بسند شده‌اند. دو سر تیر را باریک و استوانه‌ای می‌تراشند تا بر روی دو بالشتک جای گیرند. بر روی بالشتک‌ها دو شیار نیمه استوانه‌ای گرد به نام «قاشق»

(۱) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۲) مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(۳) برگرفته از معروف، نازی و... نقش ماندگار... رویه ۱۹۶.

(۴) دهخدا، علی‌اکبر.

(۵) تبریزی، محمدحسین. برهان قاطع.

(۶) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

* دنگ دستگاه شالی‌کوبی است که با آن شلتوک را کوبند تا پوست برنج از آن جدا شود. (معین، محمد) افزون بر آن در کارهای دیگر هم کاربرد دارد. از راهنمایی‌های استاد جذبی.



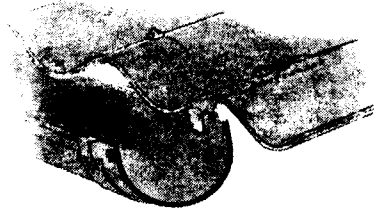
آب‌راهه هوایی [و.ه]

آباره. ← آباره.

آبرو

۱- ناودان. راهی برای گذر آب باران.

۲- ...



ابرو

آبروی شیروانی [ی]

ناودان بام شیروانی در پایین شیب برای رساندن آب به ناودان.

آبریز

۱- گودالی برای ریختن پساب (فاضلاب) گرمابه و آشپزخانه، چاه پساب.

۲- آبریزگاه. ← آبریزگاه.

۳- گودال زیر شیر آب انبار. پاشیر (۲).

آبریز بام [ز]

سراشیب بام برای گذراندن آب (۳).

آبریزگاه

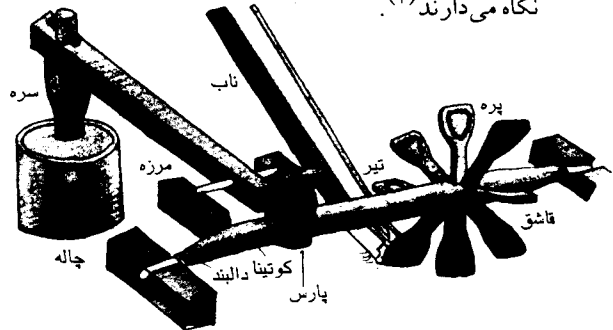
فرانسوی: توالت. (Toilette)

انگلیسی (زبانزد در ایران): سرویس (Service)

تازی: مستراح.

ساوهای: کنارو (کنار آب) (۴).

می‌تراشند تا دو سر باریک شده تیر در آن بچرخد. برای جلوگیری از ترکیدن تیر در دو سر باریک شده، دو چختر (حلقه) آهنین به نام «دالبند» سوار می‌کنند. فشار آب، پره‌ها و نیز تیر را که بر روی دو قاشق خوابیده است می‌گرداند. یک زبانه به نام «کوتینا» در سوی دیگر بر روی تیر با یک خار چوبی به نام «پارس» چفت شده است. با هر بار گردش تیر، یک کوبه به یک سر پخ شده برنج کوب به نام «پل» می‌زند. پل با دست‌کهایی به نام «مرزه» راستاد (عمود) بر تیر استوار شده است. این پل اهرم‌گونه با تکان‌های آلاک‌نگی کار می‌کند. سر دیگر پل به نام «سره» پی در پی بلند شده و با سنگینی خود به درون یک هاون به نام «چاله» که درست زیر سره کار گذاشته شده است، می‌افتد. سره، چکش مانند بسیار سنگینی است که یک کلاهک آهنین با دندان‌های ناهموار بر آن نشانده‌اند. با برخورد این دندان‌های آهنین با شلتوک درون چاله، پوست شلتوک کنده می‌شود. «ناب» و «چرخ‌آب» در بیرون و بخش «کوتینا»، «پل» و «چاله» در درون یک «اتاگک» جای می‌گیرند. اگر بخواهند برنج «چاله» را بردارند و دوباره آن را از شلتوک پر کنند، با ریسمانی که به آسمانه اتاگک آویزان شده، پل را زمانی آویزان نگاه می‌دارند (۱).



آبدنگ

آب‌دوگی

دوغاب. ← دوغاب.

(۱) برگرفته از الف - ولف، هانس. صنایع دستی کهن ایران. رویه

۲۶۱. ب - شاملو، احمد. کتاب کوچه، دفتر یکم.

(۲) از راهنمایی‌های استاد علیرضا جذبی.

(۳) مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(۴) مینورسکی، ولادیمیر. شهر ساوه.

**آبساب کردن [ک. د.]**

آبسای کردن. آبسابی.

- ۱- هموار کردن کناره آجر با پاره آجری که پیاپی آن را در آب می‌زنند و بر آن می‌سایند (زبانزد والادگران).
۲- ...

آبسابی

آبساب کردن. ← آبساب کردن.

آبسال

آبسال. باغ* ← باغ.

آبسای کردن [ک. د.]

آبساب کردن. ← آبساب کردن.

آبستره [ت. ر.]. (واژه فرانسوی Abstrait)

تازی + پارسی: انتزاعی.

پیشنهاد: یله‌ای* ← یله‌ای.

آب‌سرا [س]

خانه روی آب. خانه‌ای که بر ستون‌های در آب استوار شده، ساخته می‌شود^(۷).

آبریز. آبریزه. آبشنگاه. آبشنگاه. آشیگاه. آبشگاه. آوریز. آبدست‌گاه^(۱). آبشنگاه. تشتخانه. آبدست. آبدست‌جای. آبدستخانه. آبخانه. کنار آب^(۲). آفتابه‌خانه. بیرون. سَر آب.

آبریزگاه همگانی [و. م.]

تازی: مستراح عمومی.

آبریزگاهی برای بهره‌گیری همگان در کوی، خیابان و پردیز (پارک) و...

آبریزه [ز]

۱- آبریزگاه. ← آبریزگاه.

۲- ...

آبزَن [ز]

پهلوی: آوَزَن.

سُرِیانی شده: اُوَزَنَا.

آبشنگ. آبسنگ. آبسنج. آبگیرزن^(۳).۱- خزانه گرمابه^(۴).

۲- آوندی (ظرفی) به درازای اندام آدمی از چوب، آهن، مس و چینی... که در آن تن را بشویند. تازی شده: آبزَن.

۲- آوندی چوبی، آهنی، مسی، سفالی... به اندازه اندام آدمی با سرپوش سوراخدار که بیمار را در آن می‌نشاندند و سر وی را از سوراخ بیرون می‌کردند.

در آبزَن‌تر برای درمان بیمار، آب گرم آمیخته به داروهای گیاهی جوشانده در آن می‌ریختند و در آبزَن خشک برای درمان بخور می‌کردند.

پیشنهاد برای وان (روسی Van).

۳- تابوت سنگی یا سفالی که در روزگار باستان پیکر مرده را در آن می‌نهادند. در کاوشهای شوش از این آبزنها به دست آمده است. ناووس^(۵).

آبزیمنرده گچی پلکان و گرداگرد بام^(۶) آبزین.**آبزین**

آبزیم. ← آبزیم.

(۱) دبیرسیاقی، محمد.

(۲) شاملو، محسن. بالایش زبان فارسی.

(۳) دهخدا، علی‌اکبر. چاپ نو.

(۴) همان.

(۵) برگرفته از معین، محمد.

(۶) برگرفته از امام شوشتری، محمدعلی. بررسی نفوذ...

باستان‌شناسی و هنر. شماره ۲. (۱۳۴۸) رویه ۲۲.

* در برخی فرهنگها آمده که گمان می‌رود نادرست باشد.

(دبیرسیاقی، محمد و معین، محمد)

* * واژه «یله» برابر آزاد است، برابر آنچه که اکنون به «انتزاعی» یا

«ذهنی» گفته می‌شود. (برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها...

رویه ۱۳).

(۷) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.



آب سنج [س]

- ۱- آبن. ← آبن.
- ۲- ...

آب سنگ [ش]

- ۱- آبن. ← آبن.
- ۲- ...

آبشار

آب شُرّه.

- ۱- سنگ سوراخدار که بر دهانه ناودان کار گذارده می شود تا آب را بیفشاند.
- ۲- ...

آبشار پلکانی [ر. پ. ل]

آب شُرّه‌ای که در باغها می سازند تا آب بر روی جوی پلکانی روان گردد.

آبشار شیبدار [ر]

آب شُرّه‌ای که در باغها می سازند تا آب بر روی جوی شیبدار روان گردد.

آبشنگاه* [ب (ب)]

- ۱- آبریزگاه. ← آبریزگاه.
- ۲- ...

آبشنگاه [ب (ب). ت]

- ۱- آبریزگاه. ← آبریزگاه.
- ۲- ...

آبشنگ [ش]

آبن. ← آبن.

آب شویه

فرانسوی: سیفون (Siphon)

انگلیسی: فلاش تانک (Flash Tank)

خزانه ولوله آب بالای سنگ آبریزگاه برای شستن آن^(۱).

آبشی

آبشیر. ← آبشیر.

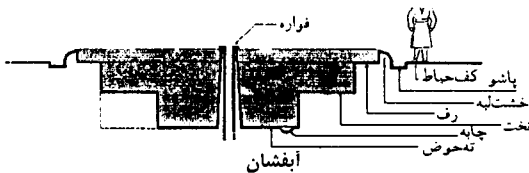
آبشیر

آبشی. چاهک.

- ۱- چاهی کوچک برای گرد آمدن پساب (فاضلاب) آشپزخانه و میانسرا (حیاط). در خانه‌های کهن به چاهک یا پاشیر آب انبار هم می گفتند.
- ۳- ...

آبفشان [ف]

لوله ای فلزی یا سفالی یا سنگی در میان آبنا یا آبگیر برای افشاندن آب و نمناک کردن هوا. پیشنهاد برای فواره (تازی).



آبکان

آبگیر. ← آبگیر.

آبکند [ک]

- ۱- آبگیر. ← آبگیر.
- ۲- ...

آبگاه

- ۱- آبگیر. ← آبگیر.
- ۲- ...

آبگذار [گ]. [واژه خراسانی (بجستانی)]

راه آبی که از زیر ساختمان یا جای سرپوشیده می گذرد^(۲).

آبگذر [گ. ذ]

آباره. ← آباره.

* آبشت برابر نهفته و پنهان است. (دهخدا، علی اکبر)

(۱) فرهنگستان چهارم

(۲) اکبری شالچی، امیرحسین. فرهنگ گویشی ...



۱- باشنده (ساکن) آبسرا^(۱). ← آبسرا.
۲- ...

آب‌نما [نَ] (ن)
(تازی: حوض)

۱- آبگیر یا جوی در خانه یا باغ که در آن نمای آب بچشم آید. آب‌نماها بیشتر دارای آبفشان (فواره)‌هایی در آسه (محور) جوی هستند که با دوری (فاصله) برابر هم کار گذاشته شده‌اند^(۲).

در بسیاری از باغ‌های کهن، آب‌نماها یکی از بخش‌های بنیادی باغ هستند و افزون بر آبیاری کرت‌ها و درخت‌ها به زیبایی و سبزی باغ می‌افزایند. کف آنها را چنان می‌سازند که آب به آسانی در آنها روان باشد. گاه آنرا پله‌پله می‌کنند و از «آبشار» بهره می‌برند تا آب آوای دلنشین پدید آورد. در جایی که آب فرو می‌ریزد تخته سنگی با تراش «سینه کبکی» و یا ریخته‌های گوناگون کار می‌گزارند تا نمای آب را دل‌فریب کند.

آب‌نماها در آسه (محور) میانی خود، رده‌ای از آبفشان‌ها داشتند که به برخی از آنها که بزرگتر بودند «شُرَن» (شلن) می‌گفتند. * آب به اندازه‌ای یکسان از آبفشان‌ها بالا می‌زد.

در کاخ هشت‌بهشت اسپهان (اصفهان) آب از آشکوب (طبقه) بالا بر روی کاشی‌های همکف می‌ریخته است و آبشار زیبایی پدید می‌آورده است.

همچنین برای نمایش آب از آبگردان نیز بهره می‌بردند^(۳). آبگردان، آب‌نما، آب‌منگل، آبشار پلکانی و شبیدار و جز اینها، همه نمودار دل‌بستگی به آب، مایه زندگانی است.

۲- ساختمانی که بر جای پدیدار شدن (مظهر) چشمه کاریز ساخته شده است.

۳- ...

آب و اندازه [آز] (ز)

تازی شده + پارسی: قاب و اندازه^(۴).

هماهنگ کردن بخشهای یک ساختمان با یکدیگر^(۵)
(زبانزد رازبگران).

آب و گل [گ] (گ)

۱- ساختمان. خانه.

آب و گل در جایی داشتن: خانه یا کشتزاری داشتن.
۲- ...

آب و هوا [و] (و)

یونانی تازی شده: اقلیم^(۶).

آمیزه (ترکیب) زمانی از ویژگی‌های دما و نم و باد... از جو زمین، یا آمیزه زمانی ویژگی‌های «هوا»^(۷).
«آب و هوا» دربرگیرنده همه پدیده‌های وابسته به آب و هوای زمین، سرما، گرما و فشار هوا و نم (رطوبت) و گذر بادهاست که اینها بر روی هم با گیاتشناسی (جسرافیا) و ویژگی‌های یک سرزمین را پدید می‌آورند^(۸).

ویژگی‌هایی از آب و هوا که به آسایش آدمی و کاربرد آن در ساختمان وابسته (مربوط) است چنین هستند:
- میانگین‌های اندازه دما و نم و...
- مرزهای دگرگونی (حد تغییر) دما.

(۱) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۲۸۹.

(* از شاریدن برابر از بالارختن

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۲۸۹.

(۴) از راهنمایی‌های استاد علیرضا جذبی.

(۵) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.

(۶) معین، محمد. زیر واژه اقلیم.

(۷) کوینزبرگر، ا. ا. اس و دیگران. راهنمای طراحی اقلیمی. رویه



می‌توان روشن ساخت که «پهنه آسایش» (منطقه آسایش) نام دارد^(۲). ← پهنه آسایش.

آبه [ب]

آوه. آوج.

۱- کوره. ← کوره.

۲- پسوندی برای نام جاها برابر غار و جای گود. مانند:

گورابه. گرمابه^(۳).

آپادانا

۱- آتشکده‌هایی که تنها بلند پایگان دین در آن آتش را فروزان نگاه می‌دارند و نیایش می‌کنند^(۴). «جایگاه پنهانی آتش یزدانی»^(۵).

۲- بارگاه شاهان هخامنشی.

آپارتمان [ب]. (واژه فرانسوی Appartement)

کاشانه^(۶). کاشانه.

آپارتمان‌سازی [ب]. (واژه فرانسوی + پارسی)

خانه‌سازی چند آشکوبه به گونه انبوه.

آتْریم [ئ]. (واژه اروپایی Atrium)*

تالار سرگشاده، بالاگشاده**.

پیشنهاد: هورانه. ← هورانه.

(۱) همان. رویه ۵۲.

(۲) همان. رویه ۶۲.

(۳) برگرفته از حامی، احمد. بیخ‌مهر. رویه ۶۲.

(۴) برگرفته از گذار، آندره. آثار ایران. دفتر یکم. رویه ۱۶.

(۵) گذار، آندره. آثار ایران. رویه ۱۸۶.

(۶) پیشنهاد فرهنگستان چهارم. خبرنامه فرهنگستان. شماره ۱.

(۱۳۷۴)

* از ریشه لاتین (Auge).

** بالاگشاده: بدون آسمانه، جایی که بالایش باز است [زبانزد

در خراسان (فرارود)] (برگرفته از اکبر شالچی، امیرحسین.

فرهنگ گویشی).

- کاهش و افزایش (نوسان) روزانه دما.

- اندازه پرتوهای رسیده به زمین و بازتابیده از آن.

- اندازه بارندگی و ویژگی‌های باد و سوی آن.

آب و هوا را در کار مهرازی در چند رده بررسی می‌کنند:

۱- آب و هوای کلان (Macro Climate)

ویژگی‌های آب و هوایی سرزمینی که در آن ساخت و ساز خواهد شد.

۲- آب و هوای خرد (Micro Climate)

ویژگی‌های آب و هوایی جایی که در آن ساخت و ساز خواهد شد. امروزه بجای آب و هوای خرد، واژه

آب و هوای ساختگاه (Site) را بکار می‌برند که

مرز (محدوده)‌های آن به اندازه همان ساختگاهی

است که در آن ساخت و ساز و شالوده‌ریزی می‌شود^(۱).

۳- آب و هوای شهری

دگرگونی‌ها و دستکاری‌های آدمی در بوم (طبیعت) و

شهرنشینی، گونه ویژه‌ای آب و هوا پدید آورده که

دارای ویژگی‌های زیر است:

- دگرگونی در رویه (سطح) زمین و افزایش گیرایی

(جذب) پرتوهای خورشید و کاهش نم.

- دگرگونی‌هایی که ساختمانهای شهری در گیرایی نم

و سایه و باد پدید می‌آورند.

- پخش دما از دستگاه‌های گرماساز ساختمان‌ها،

خودروها و...

- آلودگی هوا

برای باز نمود چگونگی و اندازه کارایی (تاثیر)

ویژگی‌های آب و هوایی بر آدمی از «سنجه آسایش»

(مقیاس آسایش) و یا «نمود گرمایی» (شاخص

حرارتی) بهره برده می‌شود و آنها را در یک نمودار

بنام «نمودار زیست آب و هوایی» (بیوکلیماتیک)

نشان می‌دهند.

آسه (محور)‌های این نمودار، یکی اندازه دما و

دیگری نم را نشان می‌دهد. بدین گونه مرزی را



آتش اتاغ [ت.ا] (واژه گیلانی)

اتاغ بزرگ زمستان نشین که در آن برنج هم خشک می‌کنند و دارای چند دیگپایه (اجاق) است.^(۱)

آتش بر [ت.ب]

دیوار یا کف برای جلوگیری از گسترش آتش در ساختمان^(۲).

آتشبند [ت.ب]

۱- اندام (فضا) برای پیشگیری از گسترش آتش میان دو بخش از ساختمان^(۳).

۲- ...

آتشپاد [ت]

ساختمایه (مصالح) پایدار در برابر آتش^(۴).

آتش تاب [ت]

۱- کوره. ← کوره.

۲- ...

آتش تابه [ت.ب (ب)]

کوره. ← کوره.

آتش تاو [ت]

کوره. ← کوره.

آتشخان [ت]

آتشخانه. ← آتشخانه.

آتشخانه [ت.ن (ن)]

آتشخان

۱- جای روشن کردن آتش، در یک دستگاه (ماشین) یا کارخانه که سوخت در آن ریخته می‌شود و آتش می‌گیرد تا کاری انجام شود^(۵).

- اتاغی (کوچک یا بزرگ) از یک ساختمان که ساز و رویه (تاسیسات) ساختمان و بویژه کوره آب گرم در آن جای دارد.

پیشنهاد برای شوفازخانه (فرانسوی) **Chauffage** + پارسی) و موتورخانه (انگلیسی) **Motor** + پارسی)[#].

۲- کوره و تون گرمابه. [زبانزد در خراسان (بخارا)]^(۶).

۳- آتشکده. ← آتشکده.

«و این آتشخانه را که داریم و خورشید را که داریم نه بدان داریم که گوئیم این را پرستیم، اما جایگاه آن داریم که شما محراب دارید»^(۷).

۴- ...

آتشدان [ت]

ایلامی: آگرواج^(۸).

تازی + پارسی: بخاری^(۹).

دود کند. اخگرستان. دودگاه. ساداک^(۱۰). کانون. کانونه.

۱- جای افروختن آتش در میان (وسط) اتاغ یا درون دیوار برای پخت‌وپز و گرم کردن اتاغ. ← آتشدان دیواری.

۲- دیگپایه [اجاق (از اجاق ترکی)].

۳- تنور.

(۱) برومبزه، کرستان. مسکن و معماری... رویه ۱۱۹.

(۲) برگرفته از مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(۳) همان.

(۴) همان.

(۵) برگرفته از عمید، حسن. فرهنگ عمید.

(۶) در تاجیکی به موتورخانه قطار، آتشخانه می‌گویند (صدرالدین عینی، فرهنگ واژه‌های تاجیکی).

(۷) اکبری شالچی، امیرحسین. فرهنگ گویش...

(۸) تاریخ سیستان. (برگرفته از دهخدا، علی اکبر)

(۹) منصوریان، حبیب‌الله. فرهنگ لغات محلی ایلام.

(۱۰) الف - دهخدا، علی اکبر. ب - آتشدان = بخاری هیزمی [زبانزد در خراسان (فرارود)] (اکبری شالچی، امیرحسین. فرهنگ گویش...).

(۱۰) معین، محمد.



خود که نشانه «بزرگی» و «خشم» و «پاکی» و «مهر»
خدای یکتاست، دل‌های ایشان را بلرزاند و آفریدگار
این جهان و آن جهان را ستایش گویند و
نماز برند» (۸).

۴- آوندی (ظرف) ویژه در آتشکده که در آن آتش
سپند (مقدس) افروزند. ← آتشکده.

۵- تون و گلخن (در گرمابه‌های همگانی کهن).

۶- آتشکده. ← آتشکده.

۷- ...

آتشدان دیواری [ت. ن.]

پیشنهاد برای شومینه (فرانسوی Cheminee).

تازی + پارسی: بخاری دیواری.

گیلانی: کله‌چال^(۱)

آتشدانی که در دل دیوار اتاغ ساخته شده باشد.

آتشدانهای دیواری در گذشته بویژه در روستاها برای
پخت و پز هم بوده است*. امروزه نیز آنرا در اتاغ
پذیرایی و نشیمن خانه‌ها و... برای گرمادهی و آذین
می‌سازند.

آتشکده [ت. ک. د (د)]

اوستایی: آترونت^(۲).

پهلوی: دات‌گاس، مانی آتخشان، گومت^(۳).

تازی: بیت‌النار، بیت‌النیران.

آتشگاه. آتشگه. آتسخانه. آتشدان. باندار^(۴). خانه

آتش. خانه آذران. آذرآبادگون^(۵). آذرکده. «آذریان.

در مهر. گنبد آذر»^(۶) آپادانا (آتشکده ویژه. ← آپادانا)

آذریان (آتشکده کوچک).

نیایشگاه زرتشتیان. جایی که زرتشتیان آتش سپند

(مقدس) را در آن نگهداری می‌کنند و در برابر آن به

نیایش اهورامزدا* می‌پردازند.

«پارسیان آتشکده‌های بزرگ را آتش بهرام نامند و در

برابر آن، «آذران» یا «آذران» یا «آگیاری» به

آتشکده‌های کوچک گفته می‌شده است»^(۷).

زَمَخْشَرِی خوارزمی گزاره (تفسیر) نیایش در برابر

آتش را چنین آورده است:

«آتشکده‌ها، آن کاخ و سرای بلند که به‌دینان پارس

گرد آیند و آتش فروزان بازبانه‌های لرزان و سوزان

(۱) پاینده، محمود، فرهنگ گیل و دیلم.

* در روستای موجن در شهرستان شاهرود، می‌توان گونه ساده

آتشدان دیواری را در بیشتر خانه‌ها یافت.

(۲) برگرفته از بهرامی، احسان. فرهنگ واژه‌های اوستایی.

(۳) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۴) دهخدا، علی‌اکبر.

(۵) تبریزی، محمدحسین. برهان قاطع.

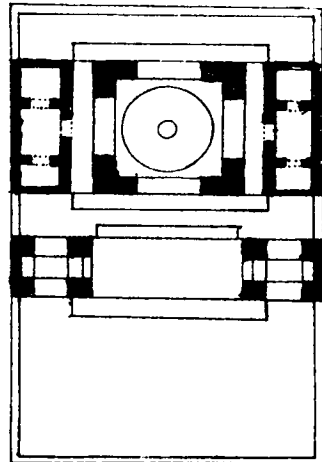
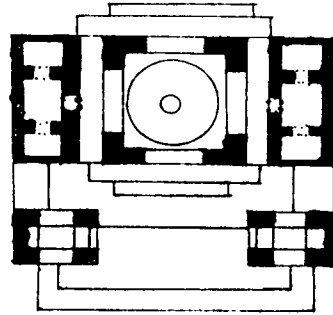
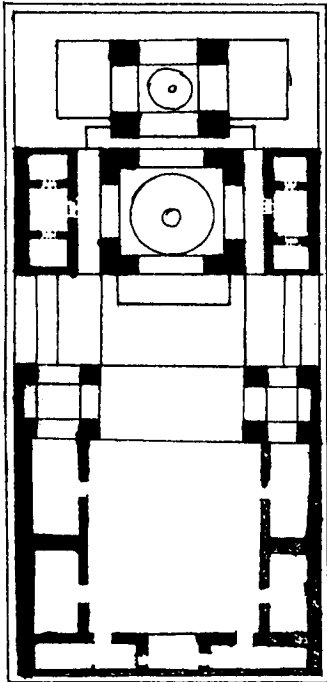
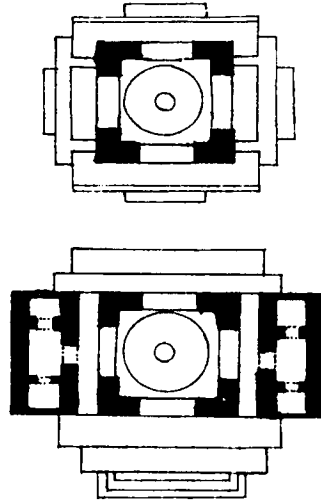
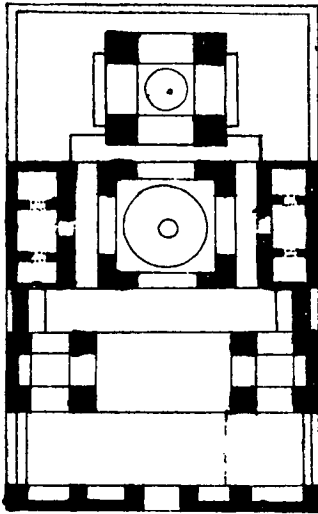
(۶) یاحقی، محمدجعفر. فرهنگ اساطیر. رویه ۳۵.

** اهورامزدا، خدای بزرگ ایرانیان باستان و زرتشتیان است

(معین، محمد) که از کهن‌ترین نامهای ایرانی برای خداست.

(۷) برگرفته از دائرةالمعارف فارسی.

(۸) زَمَخْشَرِی خوارزمی، محمود. پیشرو ادب (مقدمه‌الادب)،



آتشکده

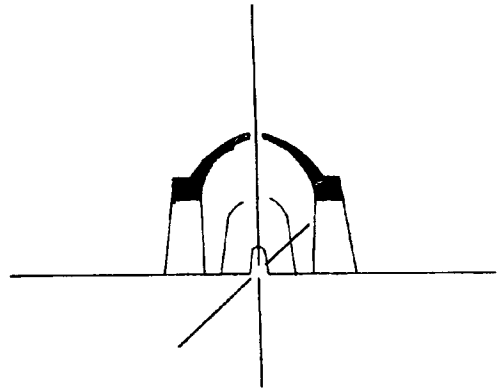


بودند^(۲). هر یک، ویژه رده‌ای از مردم بوده است. آتشکده آذرگشسب که از همه پرشکوه‌تر بوده، ویژه شهریاران و آتشکده برزین مهر، ویژه رزمیاران و آتشکده فرنیغ، ویژه موبدان بوده است. جای این سه و دوری (فاصله) آنها گویای بزرگی سرزمین ایران بوده، آذرگشسب در آذربایجان (تکاب)، آذر برزین مهر در خراسان و آذر فرنیغ در فارس. در نوشته‌ها زمانی از هفت آتشکده نام برده شده بنامهای: «آذر مهر» که همان آذر برزین بوده، «آذر نوش» که بر پایه گفته فردوسی در بلخ بوده، «آذر بهرام» که در هر شهر بزرگی می‌توانست باشد، «آذر آیین»، «آذر خرداد» که همان آذر فرنیغ بوده، «آذر برزین»، «آذر دهشت» که بیشتر نمادین (سمبولیک) و یادآور پیامبر ایران باستان بوده است.

آتشکده‌ها از آن پس فراوان شدند و در نوشته‌ها گاه به نام جای ویژه (مانند توس، بخارا، نیاسر، باکو و...) و گاه کس ویژه (نرسی هزار بنده، بوم پیر و بوم جوان و...) و گاه نام گوهر (ذات) نامیده شدند (مانند خرداد، مهر، سروش آذران...) (۳).

در ایران پس از اسلام «از ریخت ساختمانهای استوار و سنگین آتشکده‌ها به آسانی برای ساخت آرامگاه امامزادگان سود جسته شد» (۴).

آتشکده‌ها همان آتشدانهای سنگی سرپوشیده هستند و می‌توان گمان برد از زمانیکه در آیین زرتشت بر این نهاده شد که آفتاب بر آتش نتابد آتشکده‌ها ساخته



آتشکده

پیشینه

ایرانیان از دیرباز به انگیزه نیایش آتش، نماد اهورامزدا در ساختمانهایی گرد می‌آمدند که در آنها آتش فروزان همواره برپا و روشن نگاه داشته می‌شد. به گفته هردوت، «ایرانیان هیچ بتی ندارند و هر کس که بت را پرستد دیوانه می‌پندارند. آنها بر کوههای بلند گرد می‌آیند و نیایش می‌کنند».

از زمانهای کهن ساختمانهایی ساده برای نیایش بر بلندیاها ساخته می‌شده و هر کس بدان دسترسی داشته و آتش از دور به چشم می‌آمده، چون در جایی سرگشاده بوده است. اینها را باید «آتشگاه» نامید.

افزون بر آنها، ایرانیان ساختمانهایی ویژه و آسمانه‌دار برای آتش می‌ساختند تا آنرا همواره فروزان و پاک نگهدارند و بیشتر مغان و بلند پایگان دینی بدانجا راه داشتند. اینها را باید «آتشکده» نامید^(۱).

آنگونه که در سرچشمه‌ها و نوشته‌ها آمده در پهنه کشور ایران باستان در روزگاری دور سه آتشکده بزرگ در سه جای جداساخته شده است.

این سه آتشکده پرشکوه بنامهای «آذرگشسب»، «آذر برزین مهر» و «آذر فرنیغ» در زمان فرمانروایی ساسانیان از ارج بیشتری برخوردار شدند و از اینرو آنها را «آتش و زهرام» یا «آتش پیروزی» نام نهاده

(۱) برگرفته از گذار، آندره، آثار ایران. دفتر نخست، رویه ۱۶.

(۲) برگرفته از خنجری، خداداد. آتش و آتشکده. رویه ۲۱.

(۳) برگرفته از فلامکی، محمدمنصور. شکل‌گیری معماری... رویه ۲۳۱، ۲۳۲.

(۴) برگرفته از پوپ، آرتور. معماری ایران، پیروزی شکل و رنگ. رویه ۹۶.



آتشگاه* [ت]

پهلوی: آتخش گاس، آتورگاس، مانی آتخشان^(۱).

۱- برجی که بر فراز آن برای راهنمایی رهروان و کاروانیان، آتش می افروخته‌اند و زمینه دینی هم داشته است^(۲). برج راهنما^(۳).

تازی: منار. مناره. مؤذنه.

تازی + پارسی: منار نشان.

۲- جایگاهی همگانی که در پیرامون آنها نیایش آتش بگونه باز انجام می‌شد. ← آتشکده.

۳- گاه به آتشدان سنگی نیز گفته‌اند^(۴).

آتلیه [ت. ی]. [واژه فرانسوی Atelier]

کارگاه هنر.^(۵) کارگاه هنر.

آتون

تازی شده: آتون^(۶).

۱- کوره گرمابه یا آجرپزی.

۲- ...

آجر [ج]

پارسی باستان: آگوروم^(۷).

شد. آتشدان در میان آتشکده جای داشته و اتاگی که در آن آتش نگاه‌داری می‌شد در میان ساختمان و جای تاریک بود تا پرتوهای خورشید بر آن تابد^(۸).

گونه‌ها

همه آتشکده‌هایی که تاکنون نشانه‌ای از آنان برجای مانده، دارای گونه‌ای مهرازی ویژه هستند و می‌توان آنها را در سه دسته گنجانید. ویژگی آنها این است که همگی دارای یک جایگاه کانونی برای روشن نگهداشتن آتش هستند.

۱- چهار تاگی‌ها: یا «آتشکده گشوده» که ساختمانی است با یک گنبد ساده روی چهار تاغ و چهار پایه که پس از اسلام آنرا چهار تاگی نامیدند و دسترسی به آتش برای همگان ساده بوده است. از نمونه‌های آن، نیاسر در کاشان، مصلی در یزد و چهار تاغ در نطنز (نطنز) هستند.

این ساختمان ساده، یکه و تنها از دور دیده می‌شده است. ۲- آتشکده نیمه باز دارای یک چهار تاگی است که به گرداگرد گنبد آن چند اندام دیگر برای برپایی آیین‌های دینی، افزایش پایداری گنبد یا شکوهمند کردن ساختمان افزوده شده است. دسترسی به آتش برای همگان آزاد نبوده است.

۳- آتشکده بسته که در کانون خود دارای یک چهار تاگی است که به میانسرا (حیاط) باز می‌شود. این آتشکده، در آغاز ریخت‌هندازی (هندسی) نداشت و برای آیین‌های وابسته به نیایش بکار می‌آمد، مانند گردهمایی، قربانی کردن، نگهداری ابزار آتشکده، و نگهداری از آتش.

در این گونه دسترسی به آتش دشوار بوده و آتشدان در درون ساختمان جای داشته و از بیرون دیده نمی‌شده است. این گونه، گویای دگرگونی بنیادی در اندیشه‌های دینی است.

(۱) برگرفته از دائرةالمعارف فارسی.

(۲) آتشگاه: آمیخته از آتش + گاه (پسوند جا). در پهلوی گاه و گاس برابر زمان بوده که برابر جا (مکان) نیز گشته است. در پارسی و گاه بجای مانده است که برابر زمان و جا است و پسوند جا و زمان می‌باشد.

(۳) فردوشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۴) زمانی، عباس. منار و مناره تزئینی... هنر مردم. شماره ۱۲۱ (۱۳۵۱). رویه ۷۲.

(۵) جواد، آسیه. معماری ایران. دفتر دوم. رویه ۷۰۱.

(۶) دائرةالمعارف فارسی.

(۷) فرهنگستان چهارم

(۸) دبیرسیاقی، محمد.

(۹) شارب، رلف نارمن. فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی. رویه ۱۴۵.



مهرازی در جهان هستند که با آجر ساخته شده‌اند. ریخت بیشتر آجرهایی که در روزگاران پس از اسلام بکار می‌رفته چهارپهلوی (مربع) و در اندازه‌های گوناگون بوده است. گاه در یک زمان و یک جا، آجرهایی با چند اندازه در ساختمانها یافت شده است. آجر خوب، آجری است توپر و پایدار در برابر فشار نشت آب و یخبندان که اگر بیش از اندازه آب به خود بگیرد، پوک و شکننده خواهد شد. اگر دو آجر خوب را بهم بزنند، آوای زنگ می‌دهد.

دو ویژگی ارزنده آجر چنین هستند:

- ۱- هم‌کشیدگی و واکشیدگی (انقباض و انبساط) آجر در برابر گرما و سرما به گونه‌ای است که از پدید آمدن ترک در ساختمان جلوگیری می‌کند.
- ۲- آجر در برابر بسیاری از ساختمانهای دیگر از

کردی مهابادی: خشتی سور^(۱).

تازی شده: آجر.

آجور. آجر. آجور. آجر^(۲). آگر* آگور. ساغ^(۳).

سیستانی: کُرک^(۴).

خشتی که در کوره پخته شده تا سخت و پایدار شود.

پیشینه

«در روزگاران کهن برخی فرمانها و داد(قانون)ها را روی خشت خشک نشده می‌نوشتند و با پختن آن، نوشته‌ها پایدار می‌ماندند»^(۵).

زمان پیدایش آجر بدرستی آشکار نشده است. شاید بتوان آن را همزمان با پیدایش آتش دانست، بدین گونه که گِل کنار دیگپایه (اجاق)های مردمان نخستین، سخت‌تر از کلوخه‌های نزدیک خود گردید و آنها را به ساخت آجر راهنمایی کرد.

پیشینه آجرپزی در ایران به هفت هزار سال پیش می‌رسد که نشانه‌های آن در سیلک کاشان یافت شده است^(۶). «در ۶۵۰۰ سال پیش کاخ کیش در سومر با آجر آژیانه (فرش) شده است»^(۷).

پیشه آجرپزی در روزگار مهرازی ایلامیان پیشرفت کرد. نمونه درخشان بهره‌گیری از آن در زیگورات چغازنبیل نزدیک شوش یافت می‌شود. در روزگار هخامنشیان، پخت آجرهای آهارین (لعابدار) و نگاره‌دار یا برجسته بسیار روایی شد و در روزگار ساسانیان کاربرد آجرگسترش یافت.

کاربرد فراوان آجرکه بنیادی‌ترین ساختمایه مهرازی ایران بود، گویای در دسترس بودن خاک رس خوب در بسیاری از جاهای ایران است. شاهکارهای مهرازی ایران از زمان اشکانیان و ساسانیان مانند بزرگترین تاغ جهان باستان (ایوان انوشیروان با دهانه ۲۶ متر)، گنبدهای شکوه‌مندی مانند گنبد سلطانیه، گنبد کاووس و... همه نمونه‌های درخشان هنر

(۱) کلباسی، ایران. گویش کردی مهابادی.

(۲) دبیرسیاقی، محمد.

(۳) الف - ریشه آگر و آگور شاید از کُر (آتش) گرفته شده باشد که واژه آگر (گر) در فرهنگها آمده است.

ب - استاد حامی آجر را واژه‌ای بابلی می‌داند. (حامی، احمد. مصالح ساختمانی. رویه ۱۴۰)

پ - آجرگونه دیگری از آگور می‌باشد و پازی است (مانند آجر). زیرا واگشت گ به ج در زبان پارسی هست و در گویش‌های نیمروزی (جنوبی) ج به جای گ بکار می‌رود. تازیان هسسیای ایرانیان در مرز خلیج پارس این واژه را از ایرانیان گرفته و به زبان تازی برده‌اند. گرچه در بیشتر فرهنگها آجر را تنها تازی شده آگور دانسته‌اند.

(۴) نفیسی، علی اکبر. فرهنگ نفیسی.

(۵) رخسای، بدیل. سیستان. رویه ۳۳.

(۶) برگرفته از فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی ایران. رویه ۳۱.

(۷) برگرفته از حامی، احمد. مصالح ساختمانی. رویه ۱۴۰.

(۸) برگرفته از ویسه، سهراب. آجر رُسی، خواص و تولید. رویه ۵.



آجر کریم‌خانی: آجرهای روزگار زندیان که از خاک خوبی درست می‌شده و چون خاک شیراز چندان بدرخور نبوده آنها را در لار درست کرده و می‌بختند. و اندازه آنها ۲۳/۵ تا ۲۴ سانتی‌متر است.

- اندازه آنها ۱۹/۵×۱۹/۵×۲۴ سانتیمتر از روزگار قاجاریان. گرچه اندازه‌های دیگری هم روایی بوده است. برخی از گونه‌های آجر که به اندازه شناخته می‌شوند چنین هستند:

- **امریکایی:** سرزده. ← سرزده.

- **ایرانی:** آجر چهارپهلوی پرداخت شده به اندازه ۲۰×۲۰×۵ سانتی‌متر. همانند آجر ختایی نظامی^(۳).

- **پاره:** پاره آجر. شکسته آجر. کوچکتر از نیمه و بزرگتر از کلوک^(۴).

- **تابه:** تازی شده. طابق.

آجری در اندازه‌های بزرگتر از آجر ساده^(۵).

- **تخت:** آجری که پهنای آن $\frac{۳}{۴}$ و درازای آن دو برابر و کلفتی آن $\frac{۱}{۴}$ آجر ساده باشد. «از آن بیشتر برای پوشش کف مسجدها بهره‌گیری شده است»^(۶).

- **تراش:** «آجری که در پای‌کار در اندازه‌هاورخ‌های گوناگون تراشیده شده و آماده کاری می‌شود. هر کدام از تکه‌های آن نامی ویژه دارند.

نیروی انبارش (ذخیره) گرمایی بیشتری برخوردار است. از اینرو کاهش و افزایش (نوسان) دما درون ساختمان آجری کم است و با نیاز کمتری به ابزارهای گرم‌آزا و خنک‌کننده می‌توان هوای درون را دلچسب نگه‌داشت^(۱).

از آجر در همه بخشهای ساختمان، از پی گرفته تا جرزها و ستونها و دیوارها و آسمانه، برای استخوان‌بندی و آذین‌بندی بهره‌گیری می‌شود.

گونه‌ها

آجرها را می‌توان از چند دیدگاه دسته‌بندی کرد: ۱- اندازه، ۲- ریخت و کارکرد ویژه، ۳- ساختمایه‌های نخستین (مصالح اولیه) آن.

الف - گونه‌های آجر بر پایه اندازه آنها

در ایران از گذشته تا کنون، آجرها در اندازه‌های گوناگون ساخته شده و بکار رفته‌اند. گاه در یک زمان، در دو جای جدا، چند اندازه ویژه روایی بوده است. برخی از این اندازه‌ها چنین هستند:

- ۲۴×۲۴×۸ سانتیمتر از زمان ساسانیان.

- ۳۴×۳۴×۷/۵ سانتیمتر در تاریخانه دامغان از سده دوم که نزدیک به آجرهای ساسانی است.

- ۱۷×۱۷×۳ سانتیمتر در ری و $۲۰×۲۰×۳/۸$ در مسجد آدینه اسپهان (اصفهان) از روزگار بوییان.

- ۲۰×۲۰×۴ سانتیمتر در جرجان و $۲۵×۲۵×۶$ در گنبد کاووس از روزگار سامانیان و زیاریان.

- $۲۶×۲۶×۶/۵$ سانتیمتر از روزگار سلجوقیان.

- از ۱۸ تا ۳۱ سانتیمتر از روزگار ایلخانان بارنگهای گوناگون زرد و سرخ تیره و خاکی.

- $۲۶×۲۶×۵/۵$ سانتیمتر از روزگار صفویان.

- از $۲۳/۵$ تا ۲۴ سانتیمتر از روزگار زندیان بادوگونه:

آجر علی‌نقی‌خانی: آجر روزگار زندیان که بزرگ و چهارپهلوی راست (مستطیل) بوده و در لبه باغچه‌ها بکار می‌رفته است^(۲).

(۱) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران دوره اسلامی. برگرفته از پرویز ورجاوند. رویه ۳۰۹.

(۲) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران. برگرفته از پرویز ورجاوند. رویه ۳۱۱.

(۳) جعفری، ناصر. تکنولوژی اجرای ساختمان. رویه ۶۲.

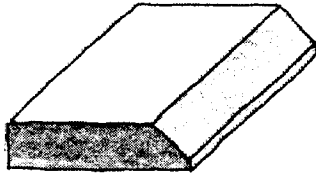
(۴) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.

(۵) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران. برگرفته از پرویز ورجاوند. رویه ۳۱۱.

(۶) همان.



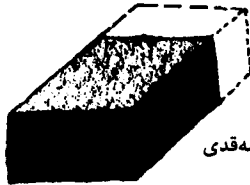
یک کمان (منحنی) از پهلو تراشیده شده باشد^(۱).
 - قاشقی: آجری که گوشه نیمه آن بگونه اریب بریده شده باشد^(۲).
 - لب‌پیخ: آجری که یک گوشه آن همراستا با ستبرای (قطر) آن تراشیده شده باشد.



آجر لب‌پیخ

تکه‌های گوناگونی که با تراش آجر قزاقی بدست می‌آیند اینها هستند:

- سرزده، سه‌قدی، آمریکایی یا چهاردو‌نگ: $\frac{3}{4}$ یک آجر (اگر از درازا به چهار بخش شده باشد).



آجر سه‌قدی

- چفتی: $\frac{1}{4}$ آجر.
 - سه‌سوک.

- قلمی یا قلمدونی: $\frac{1}{4}$ آجر از درازا (۲۲×۵/۵×۶).
 - لب‌پیخ یا دم‌کاردی اریب.

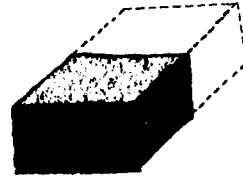
- کلوک: $\frac{1}{4}$ آجر.
 - فارسی.

- نیم‌لا یا لابه. نیمی از ستبرای آجر^(۳).

و در جای ویژه بکار می‌روند. در گذشته کار تراش آجر بر روی آجرهای چهارگوش انجام می‌شد که کم‌کم بجای آن از آجر قزاقی بهره‌گیری شد. تکه‌های گوناگونی که با تراش آجر چهارگوش بدست می‌آیند به این نامها هستند:

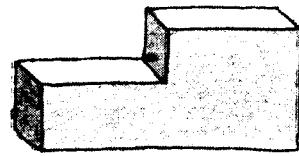
- بر راست نیمه: $\frac{1}{4}$ آجر.

- چارکه: $\frac{1}{4}$ آجر.



چارک

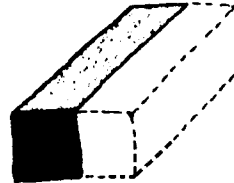
- چفتی (قفلی): آجری که $\frac{1}{4}$ آن از یک گوشه بریده شده است.



آجر چفتی

- دو‌قدی: $\frac{1}{8}$ آجر.

- قلمدونی: $\frac{1}{4}$ آجر.



آجر قلمدونی

- کلوک: $\frac{1}{6}$ آجر.



آجر کلوک

- فلکه: آجر تراشی که دو کنج آن بریده شده باشد و شش پهلو شده باشد و یا از یک گوشه به گوشه دیگر

(۱) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران. برگرفته از پرویز

ورجاندرویه ۳۱۱.

(۲) همان.

(۳) برگرفته از کیانی، محمدیوسف. معماری ایران. رویه ۳۱۳.



آجر نیم لایی

۲- پیش‌تر کردن: در این روش، خشت را پیش از خشک شدن با سیم و کارد می‌برند و ریخت می‌دهند. یا با مهر آنرا نگارین (منقوش) می‌کنند که آجر پیش‌بر بدست می‌آید.

۳- آسباب کردن: در این روش آجر را زنجاب می‌کنند و سپس آنرا با ماسه بادی یا گرد آجر می‌سایند و ریخت می‌دهند.

برخی گونه‌ها را چنین باز نمود می‌کنیم:

- **آب‌انباری (شکری):** آجری به رنگ لیمویی و پایدار در برابر نم (رطوبت) که تنها در دیواره آب‌انبارهای کهن بکار برده می‌شد (۶).

- **آژیانه (فرش):** آجر چهارپهلوی به اندازه نزدیک به یک و جب در یک و جب و کلفتی دو انگشت که از آن برای آژیانه (فرش) کردن میانسرا (حیاط) و یادرون اناغها و راهروها بهره می‌گرفتند.

- **آبلق:***** آجری که در کوره گرمای فراوان دیده و دو

- **چهارگوش:** آجری با چهارپهلوی هم‌اندازه.

- **خستایی (خطایی):** آجری به اندازه $20 \times 20 \times 3$ سانتی متر (۲) آجر نظامی) که بیشتر برای پوشش کف ایوان و میانسرا (حیاط) از آن بهره‌گیری شده است (۱). امروزه کمتر بکار می‌رود.
- **سروته باریک (گوه‌ای) (۲).**

- **سه‌سانتی:** آجری به رنگهای زرد و سرخ و به اندازه‌های $22 \times 11 \times 3$ سانتی متر که در نماکاری بکار می‌رود.

- **کلاغ‌پر:** تکه‌ای از آجر چارک (نیمی از نیمه) که از ستبر (قطر) به دو نیم شده باشد (۳).

- **گبری*:** آجرهایی به اندازه 44×18 سانتی متر که بیشتر در آتشکده‌ها بکار می‌رفته است.

پیشنهاد: آجر زرتشتی.

- **قزاقی***:** آجری گاه به رنگ سفید (قزاقی سفید) که به اندازه $21 \times 10 \times 6$ سانتی متر که برای نماسازی از آن بهره می‌گیرند (۴).

- **نظامی:** آجر قزاقی. آجری به اندازه $40 \times 40 \times 5$ سانتی متر (اندازه چهار آجر ساده) که برای آژیانه (فرش) کردن کف میانسرا و ایوان از آن بهره می‌گیرند (۵).

ب- گونه‌های آجر بر پایه ریخت و کارکرد ویژه آنها.

برای ریخت دادن به آجر بیشتر از سه روش بهره‌گیری می‌شود:

۱- **آبمال کردن یا واکوب کردن:** در این روش هنگام خشت‌زنی، رویه خشت را تخت می‌کنند و گوشه‌های آنرا تیز و سپس می‌پزند، گاه پیش از پخت به آن ریخت ویژه می‌دهند که «آجر تراشدار» بدست می‌آید.

(۱) برگرفته از صدری افشار، غلامحسین. فرهنگ فارسی امروز.

(۲) از راهنمایی‌های استاد جذبی.

(۳) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۸۲.

(*) واژه گبر را از کفر برگرفته می‌دانند. و خوارکننده است (سروش سروشیان، جمشید. فرهنگ به‌دینان. رویه ۱۶)

(**) دوباره نام این آجرها گفته شده که روسها پیش از جنگ جهانی نخست در ایران، قزاقخانه‌ها را با این گونه آجر می‌ساختند. همچنین گفته شده این نام را استاد کارانی که در اشک‌آباد (عشق‌آباد) رازیگری می‌کردند با خود آورده‌اند (کیانی، محمدیوسف. معماری ایران... برگرفته از سرویز ورجاوند. رویه ۳۱۱)

(۴) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۴۰.

(۵) همان

(۶) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۲۱۵.

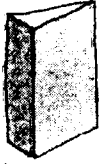
(***) نازی شده آبلق برابر دورنگه



و پنجره‌های چوبی در آجر دو نیش^(۱۰).
- چُله (چوله): آجر جوش گداخته شده و بهم چسبیده^(۱۱).
- دُنبی: ریشه‌دار. ← ریشه‌دار.
- دو جوش: آجری که بیش از آجر جوش در کوره گرم‌ا دیده و نمی‌تواند آب به خود بگیرد و سخت‌تر از آجر جوش است^(۱۲).
- ریشه‌دار: آجری که درازای ریشه و اندازه رویه این آجرها بسته به جای کاربردشان در گنبد، چند گونه است. چنانکه درازای ریشه آنها از ۲۰ تا ۵۰ سانتی‌متر و رویه آنها از ۱۹×۱۰ تا ۲۵×۳۵ سانتی‌متر گوناگون است^(۱۳).
- زرد: آجری به رنگ زرد کم‌رنگ و با پایداری بسیار خوب^(۱۴).

رنگ شده (سفید و سرخ) و بسیار پایدار است^(۱).
- اسفنجی: آجر سبک میان‌تهی و سوراخ‌دار^(۲).
- بهمنی: آجری که با آمیزش گونه‌های خاک به چند رنگ درآمده است^(۳).
- پاباریک (قلمی): آجری با نوک تیز و پهلوهای تراش خورده که با آسباب کردن بدست می‌آید^(۴).
- پیش‌بر: این آجرها در دو گونه ساده و مهری فراهم می‌شوند که خود آجرهای مهری نیز به گونه‌های لوزی - بادامی - ستاره‌ای و پیللی (صلیبی) ساخته می‌شوند. از آجر پیش‌بر در ستون‌ها، ستونچه‌ها نوارهای آذینی و نفول‌ها بهره‌گیری می‌شود و در دو گونه آجر و سفال بکار می‌رود^(۵).
- تراش‌دار (کنسویی):^(۶): این گونه آجرها پیش از پخت با واکوب کردن در کالب (قالب)، ریخت داده می‌شوند، سپس با تیشه‌داری پس از پخت، همانند آجر تراش، کناره‌های آنرا پرداخت می‌کنند. ریخت‌های ویژه آن نامهای گوناگون دارد مانند: «الماسی، پنج‌پنج آینه‌ای، دندان‌موشی، فیتله‌ای، قاشقی، لب‌پنج، لب‌گرد، لب نیم‌پنج، نیم‌گرد، سه‌برپنجی، نیم‌گرد زه‌دار، دوبرپنجی تراش، نیم‌گرد فیتله، سینه‌کفتری. برخی از آنها دارای نگاره‌های هندازی (هندسی) هستند. مانند: چارکه، الماسبری، بازوبندی، چارکه با ریخت چهارلنگه و...»^(۷)
- جوش: آجری که بیش از اندازه در کوره گرم‌ا دیده و توان کشیدن آب را به خود از دست داده و به رنگ سبز و سیاه درآمده باشد. اینگونه آجر در کوره‌های آجرپزی چاهی و یا چنبره‌ای (حلقه‌ای) که گرمای آن یکنواخت نیست، یافت می‌شود که از آجر ساده ناپایدارتر و شکننده‌تر می‌باشد^(۸). از این آجر در پی‌سازی و در ساخت پله بهره‌برده می‌شود^(۹). و بیشتر در ملات‌های آهکی بکار می‌رود.
- چفتی: آجری به گونه‌ای برای نشستن چهارچوب در

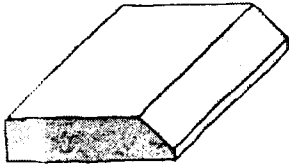
- ۱) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران. برگرفته از پرویز ورجاوند. رویه ۳۱۰.
- ۲) صدری‌افشار، غلامحسین. فرهنگ فارسی امروز.
- ۳) از راهنمایی‌های استاد جذبی.
- ۴) زمرشیدی، حسین. طاق و قوس در معماری ایران. رویه ۶۹.
- ۵) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران... برگرفته از پرویز ورجاوند. رویه ۳۱۰.
- ۶) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی... رویه ۲۶۶.
- ۷) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران. برگرفته از پرویز ورجاوند. رویه ۳۱۳.
- ۸) کباری، سیاوش. مصالح‌شناسی. رویه ۱۵۵.
- ۹) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران. برگرفته از پرویز ورجاوند. رویه ۳۱۰.
- ۱۰) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان با مصالح سستی. رویه ۴۷۱.
- ۱۱) همان
- ۱۲) کیانی، محمدیوسف. همان.
- ۱۳) همان.
- ۱۴) جعفری، ناصر. تکنولوژی... رویه ۶۲.



آجر کاردی

- **کنگره‌ای:** در نوبی کند (کتیبه)ها بکار می‌رود^(۸).

- **لب‌پخ:** آجری که یک کنج آن بریده و پخ شده باشد^(۹).



آجر لب‌پخ

- **نسوز:** آجری پایدار در برابر آتش^(۱۰).

ب - **گونه‌های آجر بر پایه ساختمایه نخستین آنها**

- **آهارین (لعابدار):** آجری که دارای رویه کاشی مانند است^(۱۱).

- **سارویی (سیمانی):** آجر چهارپهلوی که از سارو

(۱) برگرفته از جعفری، ناصر. تکنولوژی اجرای ساختمان. رویه ۶۲.
* سلاتی همان سالداتی است و چون سربازان روسی آتراب ایران آورده‌اند به این نام نامیده شده است. (از راهنمایین های استاد علیرضا جذبی)

(۲) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.

(۳) ماهرالنقش، همان.

(۴) کیانی، محمدیوسف. همان.

(۵) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.

(۶) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس در معماری ایران رویه ۳۷۴.

(۷) زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... رویه ۳۷۴.

(۸) ماهرالنقش، همان.

(۹) برگرفته از کیانی، محمدیوسف. معماری ایران دوره اسلامی رویه ۳۱۳.

(۱۰) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.

(۱۱) ماهرالنقش، محمود. طرح و اجرای کاشیکاری ایران. رویه ۱۷.

- **سبزه:** آجری است با پایداری بسیار که کناره‌های آن ناهموار است و بیشتر در جاهای نمناک از آن بهره می‌گیرند^(۱).

- **سروته باریک:** آجری که یک سر آن دارای کلفتی آجر ساده و سر دیگر آن باریک شده باشد.

- **سلاتی*:** آجر چهارگوشه سرخ‌رنگ^(۲).

- **شش و لوزی:** آجر شش‌پهلوی که در نماسازی و کف‌سازی بکار می‌رود^(۳).

- **فارسی:** لب‌پخ. ← لب‌پخ.

- **فرش:** آژیانه. ← آژیانه.

- **فشاری:** از آجر فشاری در کار ساختن

استخوان‌بندی و سفت‌کاری ساختمان بهره‌جسته

می‌شود. چون چندان خوش‌ریخت نیست و از

آجرهای سخت و پایدار به شمار می‌رود. این‌گونه

آجر را در گذشته با کوفتن گل در قالب (قالب) درست

می‌کردند و در کارخانه‌های امروزی، گل را با فشار

زیر دستگاه ویژه می‌فرستند و سپس به آجر فشاری

دگرگون (تبدیل) می‌کنند. گاه برای ساختن آجرهای

سبک اندکی خاک اره یا خاک کاه به گل می‌افزایند که

در کوره می‌سوزد و آجری سبک بدست می‌دهد^(۴).

- **قورمز:** آجری که سرخی رنگ آن از رنگ خاک و

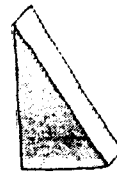
گرمای فراوان کوره در هنگام پخت می‌باشد و از

پایداری فشاری کمی برخوردار است^(۵).

- **قفلی:** چفتی. ← چفتی.

- **قناس:** گونه‌ای آجر که به ریخت سه‌پهلوی بریده شده

باشد^(۶).



آجر قناس

- **کاردی:** آجری که یک لبه آن دارای کلفتی آجر ساده و

لبه دیگر آن نزدیک نیم سانتی‌متر باشد^(۷).



(سیمان) و ماسه سازند.

- سفال میان تهی: آجر میان تهی و سفالی در اندازه های ۶ و ۵×۱۱×۲۲ که با دستگاههای خودکار آماده شده و سوراخهای آن مایه پیوند با اندود و نیز کاهش سنگینی (وزن) آجر می شود^(۱).

- شیشه ای: شیشه های کلفت و نشکن چهار پهلو و... که برای روشنایی و آذین در ساختمان از آن بهره می گیرند.
- موزاییک: (فرانسوی Mosaique) آجر سارویی دارای سنگریزه که رویه آن را بسایند و بپردازند^(۲).

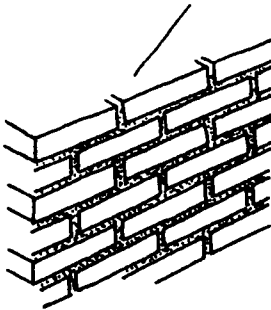
روش های آجرچینی

روش های آجرچینی را می توان در دو بخش آجرچینی برای سفت کاری و برای آذین کاری (تزئین و نماسازی) بررسی کرد:

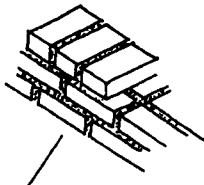
الف - آجرچینی در سفت کاری

- ایلامی (رومی): گونه ای آجرچینی است که در ساخت تاغ ایلامی بکار می رود. ← تاغ.
- بته جناغی: برای دهانه های کوچک میان دو پایه و نماسازی بکار می رود^(۳).

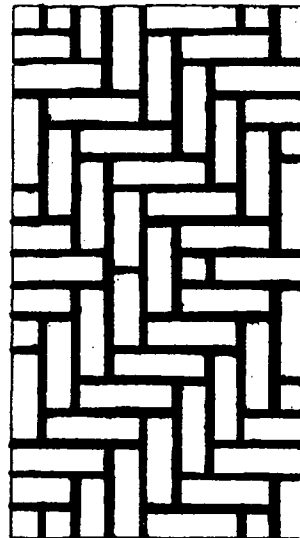
- پالانه: ← پالانه کردن.
- پتکفته: ← پتکفته کردن.
- پرو: ← تاغ.
- چپبله: ← تاغ لا پوش.
- درهم: آجرچینی با رگهای درهم و ناسامان (نامنظم)^(۴).
- رگ چین: پدید آوردن رویه تخت (صاف) در آجرکاری. زبازندهای آن چنین هستند:
- ۱- راسته: آجری که از پهلو و درازا در نما کار شده باشد.



۲- کله: آجری که از سر و پهنا در نما کار شده باشد.



- ۳- هره (قدنما): آجری که از پهلو و درازا بگونه ایستاده در نما کار شده باشد.
- ۴- خواب نما: آجری که ترازوی در کف سازی کار شده



آجرکار بته جناغی

(۱) برگرفته از جعفری، ناصر. خ. تکنولوژی اجرای ساختمان. رویه ۶۲
 (۲) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.
 (۳) ماهرالنش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۱۳۹.
 (۴) مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه نامه...



است.

۵- لاریز: رج‌های پله‌پله در پایان دیوارچینی.

۶- لابند: رج‌های یک در میان پس و پیش کله و راسته در پایان دیوارچینی.

۷- نیمانیم: آجرچینی با آجر راسته.

- ساده (معمولی): آجرچینی با رگهای ساده بگونه‌ای که بندهای ایستاده (عمودی) در راستای هم نیفتند.

- لاپوش: ← تاغ.

- لاجسبان: ← تاغ.

- لایی: ← تاغ.

ب- آجرچینی در آذین‌کاری و نماسازی - خفته و

راسته: ← رگ‌چینی.

- خفته و رفته (سیروگشنه)^(۱): پس و پیش چیدن

آجرها، یکی در میان در نمای دیوار. پدید آوردن سایه روشن. به آن هشت و گیر نیز گفته‌اند^(۲).

- خوون چینی: چیدن آجرها بر پایه نگاره پیلی

(صلیبی) و در هم بردن و گرداندن نگاره در رگ

آجرها، که با آجر تراش در اندازه‌های کوچک انجام

می‌شود. این روش در شوشتر و دزفول

روایی است^(۳).

- دندانه‌موشی: چیدن آجر بگونه کلاغ‌پر که در آن رج

آجرها از کله دیده می‌شود^(۴).

- دولنگی: چیدن آجر در لغازها با کلوک یا نیمه. این

گونه در شیوه اسپهانی (اصفهانی) روایی بوده است^(۵).

- رگ‌توآهنی: رگ‌چینی آجر در جان تیر آهن

در ساخت سرانداز که به آن نعل درگاه می‌گویند^(۶).

- رگ‌چینی: آجرکاری با آجرهای همسان در رویه‌ای

تخت (صاف) که برخی گونه‌های آذینی آن چنین هستند:

- کله‌راسته: آجرها یک در میان بگونه کله و راسته در

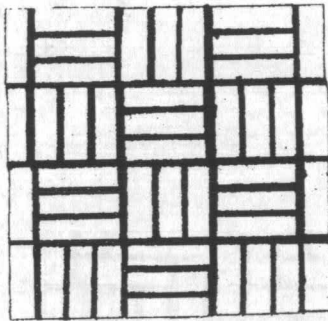
یک رج چیده می‌شوند.

- خفته و راسته (نر و لاس): آجرها یک در میان ایستاده و

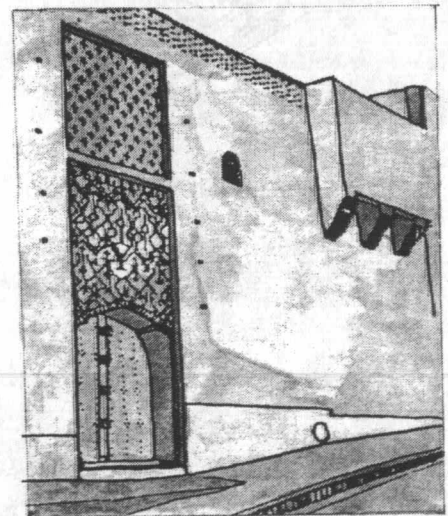
ترازی (عمودی و افقی) از راسته آجر چیده می‌شوند.

- بوربایی (حصیری): پدید آوردن رویه‌ای همچون

بافت بوریا (حصیر).



آجرچینی حصیری



خوون چینی

(۱) معروف، حبیب. اصطلاحات معماری. نشر دانش. شماره ۳

(۱۳۷۲). رویه ۲۷.

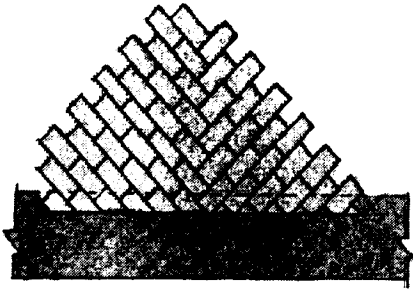
(۲) ورجاوند، پرویز. سرزمین قزوین. واژه‌نامه.

(۳) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران...

(۴) پیرنیا، محمدکریم. اثر. شماره ۲۵. گنبد... رویه ۴۸.

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه... رویه ۲۸۵.

(۶) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۲۱۱.



آجرچینی کلاغ پر

- گره سازی: گره چینی با آجرهای بریده تیشه داری شده. ← گره سازی.
- گره سازی رنگی: گره سازی با آجرهای رنگی.
- گل اندازی: نگاره سازی با آجر که گونه های فراوان دارد. مانند: شش بند شیرازی، که به گونه همرو (صاف) و یا هشت و گیر (برجسته و فرورفته) کار می شود.
- مهری: برگرفته از آجر مهری به روشهای زیر:
- تک آجر در میان آجرهای ساده.
- چهار آجر کنار هم.
- کناره ای از آجرهای پی در پی نگارین.
- کاب (قاب) سازی بزرگ بر نماهای بزرگ.

آجر آژیانه [ج. ر. ن. (ن)]

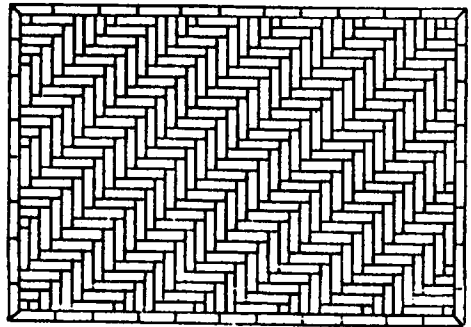
رویه کف سازی شده با آجر.

آجر بزی [ج. ب.]

- ۱- کوره و دستگاه پختن آجر. جای پختن آجر (۶).
- ۲- ...

- شبکه دار (تسمه ای).

- جناغی.



آجرچینی جناغی

- گوشه (زاویه) وار.
- شترنجی.
- بادبزن.
- پیچازی.
- مارپیچ.
- لوزی: در این روش آجرچینی هر جا که آجر به اندازه ساده بکار رود و نمای یک ریخت (متحدالشکل) داشته باشد چهار گوشه و یا با جای دادن آجرها به گونه راستاد در ردیف ترازوی (افقی) ساخته می شود یا با بندهای ترازوی پهن تر^(۱).
- نگاره سازی با نویسه گلی گری (خط بنایی)^(۲).
- بلوکی: نماسازی بگونه ای که یک رج تنها کله و رج پسین تنها راسته چیده شود^(۳).
- سیر و گشنه: ← خفته و رفته.
- قهر و آشتی: گونه ای نگاره (نقش) رودررو و پشت به پشت در آجرکاری و کاشی کاری^(۴).
- کلاغ پر: آجرچینی در کف، بگونه ای که رج های آجر همراستا با دیوار نبوده و با آن گوشه ۴۵ زینه (درجه) بسازد^(۵).

(۱) برگرفته از دونالد، ن، ویلبر. معماری اسلامی ایران دوره ایلخانان. رویه ۵۴.

(۲) کیانی، محمدیوسف. همان.

(۳) برگرفته از جعفری، ناصر. خ. تکنولوژی اجرای ساختمان. رویه ۶۶.

(۴) معروف. همان.

(۵) از راهنمایی های استاد علیرضا جذبی.

(۶) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.

آجرچینی [ج]

گونه های چیدن آجر در کار. آجر.

آجر زنجاب [ج.ر.ز]

آجر آبخوار^(۱). آجر آب چک.

آجری که پیش از کار در آب خیس خورده باشد و از جوش افتاده باشد تا آب ملات را به خود نکشد.

آجر فرش [ج.ف]

(واژه پارسی + تازی) آجر آژیانه. ← آجر آژیانه.

آجرکاری [ج]

آجرچینی. ← آجر.

آجر نما [ج.ن]

۱- دیوار گچی یا سارویی (سیمانی) که روی آن شیارهایی پدید آورده باشند تا نمای آنرا آجرچین و

بند کشیده نشان دهند. ← گچ بری

۲- نمای آجری.

آجره [ج.ر.ز]

آجر. ← آجر.

آجورا

کوره خشت پزی. داش.

آخر [خ]

۱- آخوره. ← آخوره.

۲- ...

آخردست [خ.د]. (واژه تازی + پارسی)

۱- پایین اتاغ. پای ماچان (کفش کن). جلوی درگاه اتاغ.

۲- ...

آخرک [خ.ر.ز]

۱- آخوره. ← آخوره.

آخره [خ.ر.ز]

۱- آخوره. ← آخوره.

۲- ...

آخسته [خ.ت.ت]

آستانه. دالان. پیش در. درگاه^(۲).

آخورک [خ.ر.ز]

۱- آخوره. ← آخوره.

آخوره [خ.ر.ز]

کوتاه شده آب خوره.

۱- گودیی که در میان توده ای خاک درست می کنند تا برای آماده سازی گل در آن آب ریزند و آنها را پیامیزند و

ملات درست کنند. آخر. آخره. آخورک. آخرک.

۲- ...

آخیر

۱- بنیاد خانه.

۲- گچ، ساروج و خشت^(۳)

آخیز

۱- کالب (قالب) خشت.

۲- مهره (چینه) دیوار. هر یک از رده های دیوار

چینه ای. چینه.

آخیزگر [گ]

۱- دیوار ساز. مهره زن.

۲- گچ پز^(۴).

آخیسه [س.س]

۱- سنگ میل که برای نشانه راه بر سر راه های

بیابانی می نشانند^(۵).

۲- ...

آخیه [ی]

۱- بارو. ← بارو.

۲- سرزمین^(۶).

(۱) از راهنمایی های استاد جذبی.

(۲) نفیسی، علی اکبر. فرهنگ نفیسی.

(۳) نفیسی. همان.

(۴) همان

(۵) دهخدا، علی اکبر.

(۶) همان.



۳-۳

آدای

۱- پایاب. ← پایاب.

۲-۳

آدریان * [ذ]

آتشکده کوچک. ← آتشکده.

آدغر * [غ] (واژه پارسی + تازی)

بخش تابستان نشین ساختمان.

آدمرو [ذ]

اروپایی: منهول (Manhole)

چاهک یا دریچه بازدید پساب رو (فاضلاب) (۱).

آدوربند [ب] (واژه کرمانی)

خارخانه. ← خارخانه.

آدیش

۱- چوبی که بر آستانه در خانه استوار کنند (۲).

۲-۳

آدینه مسجد [ن. م. ج.] (واژه پارسی + تازی)

پارسی + تازی شده مزگت پارسی.

تازی: مسجد جامع.

مسجد جمعه.

مزگت آدینه. ← مسجد.

آذربادگون [ذ]

۱- آتشکده. ← آتشکده.

۲-۳

آذران [ذ]

آتشکده های کوچک. ← آتشکده.

آذربادگان * [ذ]**

آتشکده. ← آتشکده.

آذرکده [ذ. ک. د (ذ)]

آتشکده. ← آتشکده

آرام

۱- کاخ پادشاهان ایرانی. بارگاه. دربار.

۲- باغ میان شهر. آرامین.

۳-۳

آرامین [ب]

باغ میان شهر. باغ شهرداری. پارک شهر. آرام.

آرامجای ****

۱- جای آسایش. خوابگاه.

۲- خانه. جای زندگی.

۳-۳

آرامگاه

۱- کپه. خانه.

۲- جایی که در آن کاروان فرود آید.

۳- خفتنگاه. شبستان. خوابگاه.

۴- آبادی.

۵- گور. تازی: قبر.

۶-۳

آرامگاه برجی [و. ب]

آرامگاهی با یک گنبد خانه بلند و کشیده بگونه برج.

نمونه آن در شهرها و روستاهای ایران فراوان یافت

می شود که دارای زمینه گنبد خانه های گوناگونی

هستند ← گنبد خانه.

پیشنهاد برای واژه «برج آرامگاهی»

*) آذر برابر آتش است.

**) گمان می رود دگرگون شده بادغر (جای بادگیر) باشد.

(برگرفته از دهخدا، علی اکبر)

(۱) برگرفته از معروف، حبیب. واژه نامه...

(۲) الف - تبریزی، محمد حسین. برهان قاطع.

ب - نفیسی، علی اکبر. فرهنگ نفیسی.

***) جم آمیخته (معنی ترکیبی) این واژه نگهدارنده آتش است.

چه بادگان برابر نگهدارنده می باشد (برگرفته از نفیسی، علی اکبر).

****) پرستش کنم پیش یزدان به جای فاصله نیند مراکس به آرام

جای. (فردوسی. بازگویی از دهخدا)



آرایه [ی]

فرانسوی: دکور (decor).

تازی: تزئین.

آذین^(۱).

نما و اندام پرداخت شده و آراسته، درون یا بیرون ساختمان.

آرایه گر [ی.گ]

فرانسوی: دکوراتور (decorateur).

کسی که درون (یا بیرون) ساختمان را آرایش می‌کند.

آرایه گری [گ]

فرانسوی: دکوراسیون (decoration).

پرداختن و آراستن درون و بیرون ساختمان.

آردواز [د]. (واژه فرانسوی Ardoise)

پلمه سنگ. ← پلمه سنگ.

آردواز بندی [ب]. (واژه فرانسوی + پارسی)

پلمه سنگ بندی. ← پلمه سنگ.

آرزه [ز (ز)]

آرزه. کاهگل

آرشیتهکت [ب]. (واژه فرانسوی Architecte)

تازی ساخته ایرانیان: مهندس معمار.

مهراز. ← مهراز.

آرشیتهکتور [ب]. (واژه فرانسوی Architecture)

تازی + پارسی: معماری.

مهرازی. ← مهرازی.

آرشیو (واژه فرانسوی Archives)

بایگانی^(۲). ← بایگانی.

آرک (واژه اروپایی Arc)

چخند (قوس). ← چخند.

آرما تور (واژه فرانسوی Armature)

میله بست^(۳).

میلگرد. ← میلگرد.

آرما تور بندی [ب]

میلگرد بندی ← میلگرد بندی.

آرمانشهر [ش]

اروپایی: اتوپیا (Utopia) (از ریشه لاتین

Utopolis).

شهری که در آن همه چیز بر پایه آرزوها باشد، همه

چیز آن نیک و والا باشد^(۴).

(۱) دکتر محمود حسابی. بازگویی از حبیب معروف. واژه‌نامه...

(۲) فرهنگستان چهارم

(۳) مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(۴) در ادب کهن ایرانی به شهری بنام «کنگ دژ» پرداخته شده

است که نشان دهنده شهری است آرمانی، شهری با اندیشه‌های

آرزومندانه آدمی. فردوسی در شاهنامه درباره کنگ دژ یا کنگ

سیاوش چنین سروده است:

«... ز کنگ سیاوش گویم سخن وز آن شهر و آن داستان کهن

همه شهر گرمابه ورود و جوی به هر برزنی رامش و رنگ و بوی

نه گرماش گرم و نه سرماش سرد همه جای شادی و آرام و خورد.

بسازید جایی چنان چون بهشت گل و سنبل و نرگس و لاله کشت

برفتند و دیدند جایی چنان که از دیدنش پیر گشتی جوان

(بازگویی از عطایی. بهشت جم ماهنامه ایرانمهر. رویه ۳۶) در

نزهةالقلوب به آرمانشهری ویژه زنان برمی‌خوریم: «و در میان

ریگ شهری است که درو همه زنان اند... و ایشان دین اسلام دارند

و در کار اطاعت و عبادت درجه‌شان عالیست و هر کاری که

جهت نظام امور دنیوی مرد آن را باید کرد از فلاح و صنعت و

غیر آن، آنجا همه زنان کنند و همه چیزشان که حاصل شود همه را

با هم شرکت بود و بزرگی و کوچکی و نزاع جهت سود و زیان در

میان ایشان نیست... (مستوفی، نزهةالقلوب. رویه ۲۷۳ بازگویی از

جامع‌الحکایات). و نیز بنگرید به: اصیل. آرمانشهر در اندیشه

ایرانی. رویه ۱۲۸ و سعیدنیا. اندیشه شهرسازی در نخستین شهر

اسطوره‌ای ایران. رویه ۴۵۷.



آرو (واژه لکی)

آسمانه ← آسمانه.

آزبست [ب]. (واژه فرانسوی Asbeste از لاتین

Asbestos)

رویه ساخته شده از سارو (سیمان) و پنبه کوهی که در ساختمان‌سازی برای پوشش بکار می‌رود.

آزج [ز]

تازی شده آزگ. ← آزگ.

آزگن [گ]

آزگین. غلبکن.

۱- پنجره و روزنه شبکه دارچوبی یا گچی که با نگاره‌های زیبای گچی یا گلی آذین شده باشد. پرسین. در گذشته، در زمستان از درون، آنها را با پوست آهو و... می‌پوشاندند و در تابستان برمی‌داشتند. پس از فراوان شدن کاغذ، این کار را با روزنامه انجام می‌دادند. شبکه‌ها را با شیشه‌های رنگی نیز آذین می‌کردند.

۲- هر رویه شبکه‌دار.

آژند [ژ]

۱- ملات. ← ملات.

۲-...

آژندن [ژ.د]

آژندیدن. ملات را میان رج‌ها کشیدن

آژنده [ژ.د]

کسی که ملات را بر رج‌ها می‌کشد.

آژندیدن [ژ.د]

آژندن ← آژندن.

آژه [ژ.ز]

اندود^(۱) ← اندود.

آژیانه [ن.ن]

آژیانه.

پوشش (فرش) زمین از سنگ، آجر...

- سنگ فرش: سنگ آژیانه.

- آجر فرش: آجر آژیانه.

برای زینت درگاه عالیت ز مهر و ماه کردند آژیانه^(۲).

آسان بر [ب]

فرانسوی: آسانسور (Ascenseur)^(۳)

بالارو^(۴). بالاپایین رو^(۵). بالابر^(۶). برشو. بررو^(۷).

دستگاهی که با آن از یک آشکوب به آشکوب دیگر

ساختمان بالا و پایین می‌روند.

آسانسور (واژه فرانسوی Ascenseur)

آسان بر. ← آسان بر.

آس باد

باد آس. آسیای بادی. ← آسیا.

آستان

آستانه. ← آستانه.

آستانه [ن.ن]

تاتی: اوستونا^(۸).

هرزنی: اسدونه^(۹).

خوری: آسون^(۱۰).

آستان. آسونه. «آخجسته»^(۱۱). بیتان. بیتام. بیتانه.

(۱) نفی ی، سعید. فرهنگنامه پارسی

(۲) عمید لوبکی بازگویی از دهخدا، علی اکبر.

(۳) فرهنگستان چهارم

(۴) فرهنگستان دوم

(۵) دبیرسیاقی، محمد

(۶) دایره المعارف فارسی

(۷) پیشنهاد علی اکبر دهخدا.

(۸) کارنگ، عبدالعلی. تاتی و هرزنی...

(۹) همان.

(۱۰) فره‌وشی، بهرام. واژه‌نامه خوری.

(۱۱) نفیسی، علی اکبر. فرهنگ نفیسی.



«چرد»^(۱).

۱- درگاه. کفش کن. جلو در اتاغ.

۲- چوب زیرین چهارچوب در. اسکفه.

- نیز، برآمدگی پای در برای جلوگیری از آمدن خاک به

درون و در آمدن (وارد شدن) با کفش^(۲). امروزه

برای جلوگیری از گذشتن آب از زیر در آشپزخانه یا

آبریزگاه و گرمابه‌خانه، چهارچوب در، از کف دارای

برآمدگی است.

۳- بخش بالایی در.

۴- بارگاه شاهان.

۵- زیارتگاه. خراسانی (بدخشانی) و گیلکی:

آسونه^(۳).

۶- ...

آستر [ن]

۱- لایه نخست اندود یا رنگ زیر کار^(۴).

۲- ...

آستوزبر [ن]. [ز]

لایه نخست اندود که زخمکاری یا خراشکاری

می‌شود تا لایه دوم به آن بچسبد^(۵).

آس خانه [ن]

آسیا. ← آسیا.

آسکده [ک]. [د]

آسیا. ← آسیا.

آسمان [س]

۱- آسمانه. ← آسمانه.

۲- آس. آسیا.

۳- ...

آسمانخانه [س]. [ن]

۱- آسمانه. ← آسمانه.

۲- آشکوب. ← آشکوب.

آسمان خراش [س]. [خ]

آسمان رند. آسمان‌سای. آسمان فرسا. برج.

ساختمان بسیار بلند و چندین آشکوبه.

آسمان رند [س]. [ز]

آسمان خراش. ← آسمان خراش.

آسمان سای [س]

آسمان خراش. ← آسمان خراش.

آسمان فرسا [س]. [ف]

۱- آسمان خراش. ← آسمان خراش.

۲- ...

آسمان گیر [س]

آسمانه پارچه‌ای. گُله.

آسمان نما [س]. [ن]

اروپایی: پلانتاریوم (Planetarium).

اخترسرا. سپهرنما^(۶).

ساختمانی با آسمانه گنبدی، دارای ساز و رویه

(تجهیزات) و ویژه برای نشان دادن توده (جرم)‌های

آسمانی و بررسی گردش آنها.

آسمانه [س]. [ن]. [ن]

گیلانی: سَف (سقف)^(۷).

لکی: آرو^(۸).

آسمان. آسمانخانه. آشکوب. آشکوب. چُخت^(۹).

۱- رویه (سطح) بالای سر. هر رویه‌ای که مانند آسمان

(۱) معین. محمد.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۵۹.

(۳) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۴) زمشیدی، حسین. اجرای ساختمان... واژه‌نامه.

(۵) مرزبان. معروف. همان.

(۶) یرتو، ابوالقاسم. واژه‌یاب.

(۷) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۸) ایزدپناه، حمید. فرهنگ لکی.

(۹) دهخدا، علی اکبر.



گونه‌ها

- آسمانه را می‌توان دو جور دسته‌بندی کرد:
 - الف- ریخت (شکل) آن.
 - ب- ساختمایه ای که در آن بکار می‌رود.

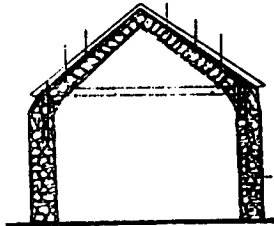
۱- دسته بندی بر پایه ریخت

۱-۱- آسمانه تخت

استخوان‌بندی بیشتر آسمانه‌های تخت، دربرگیرنده بخشه (عنصر)‌هایی است که نیروهای درآمده (وارد شده) را که بیشتر همان نیروی سنگینی (وزن) باشد به یاری «تیرچه» و «تیر» و با یک سازوکار (مکانیسم) خمیدگی به «ستون» یا «دیوار» جابجا (منتقل) کرده و آن نیز با سازوکار نیروی آسهای (محوری) و لنگر خمیدگی نیرو را به پی ساختمان جابجا می‌کند. پایداری تیرها و ستون‌ها در برابر نیروهای خمیدگی (کششی و فشاری) به گونه ساختمایه بخشه‌ها بستگی دارد.

۱-۲- آسمانه شیب‌دار

در برخی ساختمانهای با بام شیب‌دار، آسمانه بگونه شیب‌دار ساخته می‌شود.



آسمانه شیب‌دار

(۱) برگرفته از نفیسی، سعید. فرهنگنامه پارسی.

(*) در زبان فارسی «ه» با آوای ادر پایان واژه، نشان کرجچی است. مانند زبانه، دندانه. پس چم آسمانه، آسمان کوچک است (برگرفته از لاریجانی، محمدعلی).

(**) «ه» با آوای ا نشان همانندی نیز هست. مانند دسته از دست. گوشه از گوش، زبانه از زبان و... در اینجا گمان ما بر این است که آسمانه (سقف) چیزی است مانند آسمان.

(***) نمونه آن ساختمانهای ییلاقی روستای امامزاده ابراهیم در

شفت گیلان است.

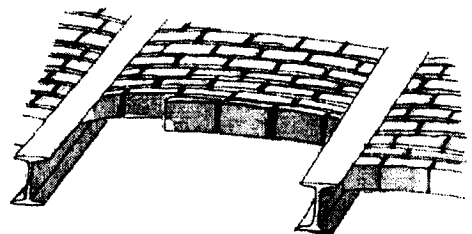
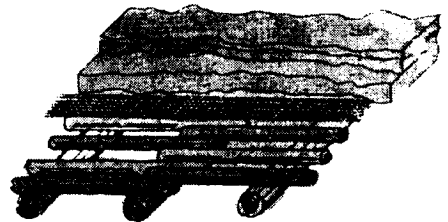
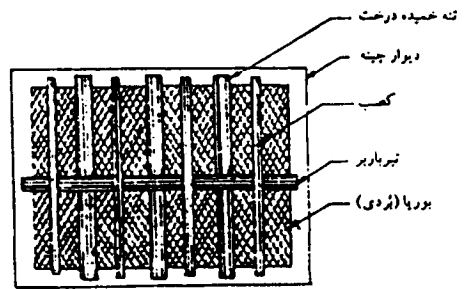
بالای سر را می‌پوشاند (۱).

آسمان کوچک*. آسمان مانند**. تازی: سقف.

۲- آشکوب. ← آشکوب.

۳-...

آسمانه یکی از سه بخش بنیادی هر ساختمان است. دو بخش دیگر، کف و دیوار هستند. پیشینه ساختمان سازی جهان را می‌توان تاریخ دگرگونی‌ها و ساخت گونه‌های فراوان آسمانه دانست. از این رو آسمانه بنیادی ترین بخش یک ساختمان است، در ایران ساختمانهایی چند آشکوبه هستند که دیوار ندارند ولی آسمانه دارند.***



آسمانه



برای سرپناه می‌ساختند. در کاوش‌های باستان‌شناسی تپه سیلک کاشان، نشانه‌هایی از آسمانه چوبی از پنج هزار سال پیش بدست آمده است. همچنین در شهر سوخته در کناره رود هیرمند نشانه‌هایی یافت شده است. کاخهای تخت جمشید دارای آسمانه چوبی تخت بوده و در آنها چوبهای پایدار سدر کار شده بوده است»^(۱).

«در روزگار صفویان کاخهایی ساخته شد که آسمانه آنها چوبی بود. مسجدهای کهن در برخی جاها همچون ایبانه یا تزرخان دارای آسمانه تخت و چوبی هستند»^(۲).

«از آسمانه چوبی در بسیاری از روستاها و شهرهای ایران بهره برده می‌شود و پیشینه‌ای کهن دارد. بیشتر ساختمانهای گلین روستایی آسمانه‌ای چوبی دارند و ساخت آن ساده است. برخی ساختمانهای دو آشکوبه در شهرها نیز دارای آسمانه چوبی هستند.

در آسمانه‌های چوبی روستایی پس از بالا آوردن دیوارها، روی آن تیرهای گرد (تنه درختان) را در کنار هم با دوری (فاصله) یکسان می‌چینند. کلفتی تیرها و دوری آنها از هم‌بستگی به دهانه اتاغ دارد. روی تیرها را با سرشاخه‌های درختان می‌پوشانند که به آن «توفال» می‌گویند* و روی آن بوریا (حصیر) بهن می‌کنند. سپس روی بوریا «غوره‌گل» می‌ریزند. غوره‌گل به گل ورزیده سفت می‌گویند و آن را با لگد کردن هموار می‌کنند»^(۳).

این گونه آسمانه به روشهایی همچون آسمانه تخت ساخته می‌شود و بیشتر در سرزمینهایی که بارش برف و باران بسیار است کاربرد دارد. امروزه در ساختمان کارخانه‌ها و انبارهای بزرگ که نیاز به دهانه‌های گسترده دارند، برای پرهیز از کاربرد تیرهای سنگین نیز از آن بهره‌گیری می‌شود.

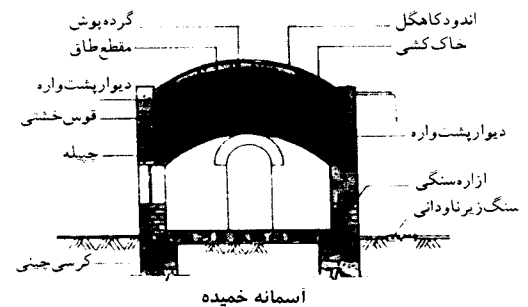
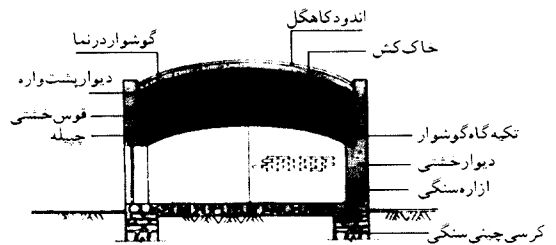
۱-۳- آسمانه خمیده

گونه‌های آسمانه خمیده چنین هستند:

۱-۳- آسمانه تاغی. ← تاغ.

۲-۳ آسمانه گنبدی. ← گنبد.

۳-۳ آسمانه پوسته‌ای که روی زیرین بامهای پوسته‌ای هستند.



(۱) برگرفته از زم‌رشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۳۰۱.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۴۷.

(* بر سر شاخه‌هایی که روی تیرهای چوبی ریخته می‌شوند «شوشیک» گویند نه توفال. توفال به نخته‌های یاریکی گویند که زیر یاروی تیرهای چوبی میخ می‌شوند. (از راهنمایی‌های استاد علیرضا جذبی)

(۳) برگرفته از زم‌رشیدی، همان. رویه ۱۵۱.

۲- دسته بندی بر پایه ساختار

امروزه چهار گونه آسمانه بیشتر از همه ساخته می‌شود. گرچه نمونه‌های فراوان دیگری هم هستند.

۱-۲ آسمانه چوبی

«در مهرازی کهن، کسانی که در کناره‌های جنگل زندگی می‌کردند، خانه‌هایی مانند آلاچوب (آلاجیق)



می‌شود و میان آنها با آجر یا سفال پر می‌شود. آنها را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:

۲-۱- آسمانه با تیر فلزی و دیوار باربر یا ستون آجری در این روش پس از بالا آوردن دیوارها روی آنها یک کلاف فلزی یا بتنی کار می‌شود که بالشتک سر تیرها خواهد بود. پس از چیدن تیرچه‌ها میان آنها یک تاغ لایی* (ضربی) با خیز کم زده می‌شود، تیرچه‌ها با میلگردهای ترازوی (افقی) در کف به یکدیگر چفت و بند می‌شوند تا به هنگام زمین‌لرزه تکان نخورند و آسمانه یکپارچه بماند.

۲-۲- آسمانه با تیر و ستون فلزی

در ساختمانهای با استخوان‌بندی (اسکلت) فلزی، تیرچه‌ها بار خود را روی تیرها و تیرها روی ستونها می‌اندازند. میان تیرچه‌ها با تاغ لایی پوشیده می‌شود. سپس روی آن ساختمایه‌های سبک [مانند پوکه کانی (معدنی) یا خرد شده سفال] ریخته می‌شود تا کف هم‌ترازی بدست آید. چرا که گاه بلندای تیرها بیشتر از تیرچه‌هاست.

۲-۳- آسمانه بتنی

در آسمانه بتنی تیرها و تیرچه‌ها از بتن ساخته می‌شوند. بدین گونه که نخست برای ریختن بتن یک

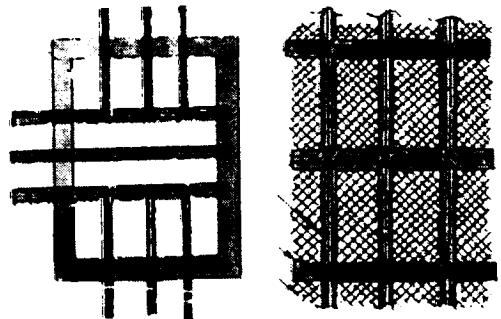
درازای تیرها از دهانه و کلفتی دیوارهای آن بزرگتر است تا سر تیرها از پشت دیوار بیرون بزنند و جای بریدگی چوب پوشیده نشود. این تیرها به هنگام زمین‌لرزه روی بالشتک خود، (دیوار) می‌گردند. و از ریزش آسمانه جلوگیری می‌کنند، مگر اینکه دیوارها فرو ریزند.

«در خوزستان بجای توفال از نی خیزران بهره می‌گیرند. در روش دیگر یک تیر باربر ستبر روی دهانه بزرگتر دیوارها می‌گذارند. سپس تیرچه‌ها را که شاخه‌های خمیده درخت هستند، بگونه راستاد (عمود) بر تیر باربر، یکی از زیر و یکی از روی آن می‌گذارند»^(۱) که به آن «پل» یا «چوب شلاقی» می‌گویند. سپس روی آن بوریا و غوره گل را پهن می‌کنند.

«در روش دیگر روی تیرها «پروازبندی» می‌کنند. پرواز به تخته‌های نیم‌متری می‌گویند که به تیرها میخ می‌شود. روی پروازها بوریا و غوره را پهن می‌کنند»^(۲).

«در گونه دیگری از آسمانه چوبی بنام «لت‌پوش» یا «لت‌پوش خانه» از چوبهای پایدار و نراد [مانند چوب بلوت (بلوط)] بهره می‌برند»^(۳).

«در گونه‌ای دیگر روی دیوارها نال‌کشی (نعل‌کشی) می‌شود، و یک کلاف سر دیوارها را بهم می‌بندد و سر تیرها روی این کلاف گذارده می‌شود».



آسمانه چوبی

۲-۲- آسمانه فلزی

«در آسمانه‌های فلزی از تیرهای فلزی بهره گرفته

(۱) برگرفته از زم‌شیدی. همان.

(۲) همان. رویه ۲۲۰.

(۳) همان. رویه ۳۴۵.

* گویا این روش تاغ‌زنی نخستین بار در انگلستان بکار رفته و سپس به کشورهای دیگر اروپا راه یافته است. در آغاز سده چهاردهم خورشیدی آلمانی‌ها آسمانه‌هایی بدین گونه در ایران ساختند. گمان می‌رود واژه «ضرب» از ضرب زدن آجر به ملات در این روش گرفته شده باشد، چرا که برای گیر کردن با شتاب آجرها به هم، پس از مالیدن ملات گچ و خاک به یک رده از آجرها، در رده پس از آن آجرها به ملات کوبیده می‌شود.

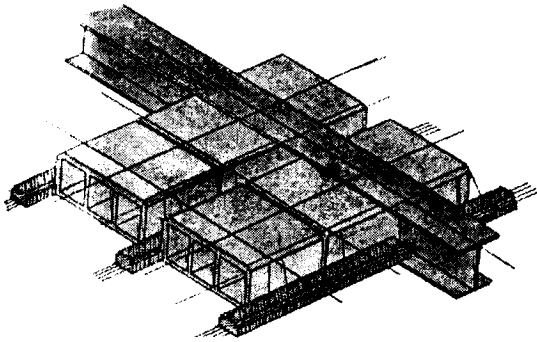


کالب (قالب) چوبی یا فلزی ترازی برپا می شود تا آسمانه روی آن بتن ریزی و ساخته شود. به چند گونه:
 ۲-۳-۱- آسمانه با تیرچه بتنی

روی کالب ها تیرچه های بتنی با دوری (فاصله) یک آجر سفالی یا سارویی (بلوک سیمانی) که میان آنها گذارده می شود چیده می شود. میلگردهای سر تیرچه ها با میلگردهای تیرهای بنیادی آسمانه (بویژه) چفت و بست می شوند. روی تیرچه ها و آجرهای سارویی، میلگردهای ترازوی کشیده می شود. سپس روی همه آنها بتن آماده می ریزند. پس از گیرایی بتن، کالب ها برچیده می شوند.

۲-۴-۲- آسمانه بتنی با تیرچه فلزی در استخوان بندی بتنی، از تیرچه های پیش ساخته فولادی بهره گیری می شود. این تیرچه ها می توانند نبشی سپری یا تسمه و یارویه های خمیده باشند (۱).

۲-۳-۳- آسمانه بدون تیرچه در این روش روی کالب ها، آجر سفالی بزرگ چیده می شود، به گونه ای که میان آنها جاهای خالی باقی می ماند که میلگردهای گذاری شده و مانند تیرچه کار می کند. بدین گونه نیازی به چیدن تیرچه نیست و درجا ساخته می شود.



آسمانه فلزی - بتنی

آسمانه پوشی [ن (ن)]

پیشنهاد برای: سقف کاذب* (تازی) رویه سبکی که آسمانه را می پوشاند.

۲-۳-۳- آسمانه بتنی با شبکه میلگردها (تخته یا دال (Dalle)

این روش برای دهانه های کوچک (تا سه متر) بکار می رود. روی کالب ها یک شبکه چهارخانه

میلگردبندی می شود، یک شبکه سه راستایی (سه بعدی) که دو رویه بالا و پایین دارد. شبکه را بگونه ای نگاه می دارند تا بتن ریزی انجام شود. این آسمانه در برابر رانش ترازوی (افقی) بخوبی پایداری می کند.

۱- برای پوشاندن آسمانه ساختمان.

امروزه از روش های پیشرفته تری در ساخت آسمانه بتنی بهره گیری می شود.

۲- برای پنهان کردن لوله ها و گذرگاه (کانال) های هوارسانی و...

۲-۴- آسمانه فلزی - بتنی

۳- پنام (عایق) کاری آوایی (صوتی) و یا گرمایی.

به دو گونه ساخته می شود:

۴- آتشپادی برای تیرهای فولادی.

۲-۴-۱- آسمانه فلزی با تیرچه بتنی

۵- کوتاه تر کردن آسمانه به انگیزه های مهارانه.

در استخوان بندی فلزی بجای تیرچه های فلزی و تیرچه بتنی بکار می رود. تیرچه ها در درون کالب

(۱) شاهی، جلیل. اجزای ساختمان. رویه ۲۰۸.

* «سقف کاذب»، گره برداری واژه به واژه از FauxPlafond فرانسوی است. Faux برابر نادرست (غلط) می باشد. در فارسی آنرا به «کاذب» برگردانده اند.

(معمارانه)»^(۱).

تازی: محور.

- ۱- راستای آشکار یا پنداری که نگاره یا گره‌های (نقشه) را به دو بخش برابر بخش بندی می‌کند.
۲- ...

آسه بندی ستون

فرانسوی + پارسی: آکس بندی ستون. ستون بندی.

راستایی که از میان ستونهای گره (نقشه) ساختمان می‌گذرد تا جای هر ستون برای پیاده کردن گره بر روی زمین روشن گردد.

آسه‌های خاگی

تازی: محورهای بیضی.

- آسه بزرگ (محور أطول): آسه درازتر، کشته‌ای است که از دو کانون و میانگاه (مرکز) خاگی می‌گذرد و دو سر آن روی پیرامون خاگی (محیط بیضی) است.
- آسه کوچک (محور أقصر): آسه کوتاهتر. کشته‌ای است راستاد (عمود) بر آسه بزرگ و دو سر آن روی پیرامون خاگی است.

آسه‌های سه گوشگان

تازی: محورهای مثلثاتی.

- ۱- آسه گریو: [محور جیب (سینوس)]. راستایی است در سه گوشگان (مثلثات) که نشان‌دهنده اندازه گریو (سینوس) یک گوشه (زاویه) است.
۲- آسه سایه: [محور ظل (کسینوس)].

آسمانه پوش بیشتر با ساختمایه‌های زیر ساخته می‌شود: آجر و تیر آهن، توری فلزی (رابیتس) و نبشی یا سپری، رویه‌های آواسامان* (اکوستیک).

۱- گاه آسمانه پوش را همچون دیگر آسمانه‌ها می‌سازند، مانند تاغ لایی (ضربی). گاه از نبشی و سپری نیز بهره‌گیری می‌کنند و آنها را روی دیوار می‌چینند و میان آنها را پر می‌کنند^(۲).

۲- در روش دوم با میلگردهای آویزان از آسمانه، نبشی یا سپری را مهار می‌کنند و گاه به آسمانه ریخت ویژه‌ای داده و به نبشی‌ها توری فلزی (رابیتس) می‌بندند. و از زیر، آن را گچ اندود می‌کنند.

۳- برای پخش یکنواخت آوا در اتاق و تالار از آسمانه آواسامان (اکوستیک) بهره‌گیری می‌شود. رویه‌های آواسامان از ساختمایه‌های سبک و سوراخ‌دار (متخلخل) مانند چوب پنبه، مقوا و پلاستوفوم و همانند آنها ساخته می‌شود. گاه از رویه‌های گچی و آلومینیمی نیز بهره‌گیری می‌برند. «اگر رویه‌ها سبک باشند. برای ساخت آسمانه یک شبکه چوبی را به میلگردهای آویزان می‌بندند و رویه‌ها را به چوب میخ می‌کنند. اگر رویه‌ها از گچ باشند، یک شبکه از سپری آلومینیمی به میلگردهای آویزان می‌بندند و رویه‌ها را به این شبکه می‌پیوندند. اگر رویه‌ها از آلومینیم باشند که بیشتر از نوارهای نازک ساخته می‌شوند، آنها را بگونه کشویی در لبه بال سپری‌های فلزی جای می‌دهند»^(۳).

ساختمایه‌های زیر نیز بکار می‌رود: نی فشرده شده (کانتکس)، لمبه آلومینیم، لمبه چوبی، رویه‌های پیش‌ساخته گچی، رویه‌های آزبست و سارو (سیمان).

آسه [س (ش)]

فرانسوی: آکس^(۴) (Axe).

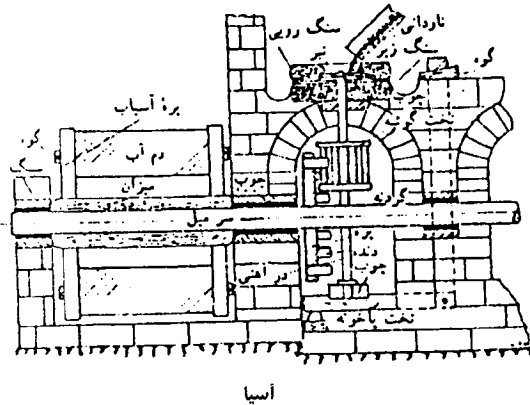
(۱) چادلی، ر. تکنولوژی ساختمان. دفتر ۴. رویه ۲۱۳.

* ساختمایه‌های اکوستیک را «صداگیر» نیز نامیده‌اند که چندان گویان نیست. اینها ساختمایه‌هایی هستند که در تالارها یا نمایشخانه (تئاتر)ها، آوا را بسامان می‌کنند تا پدیده پژواک پیش نیاید.

(۲) شامی، جلیل. اجزای ساختمان. رویه ۲۱۹.

(۳) همان. رویه ۲۲۵.

(۴) فرهنگستان دوم.



راستایی است در سه گوشگان که نشان‌دهنده اندازه سایه (کسینوس) یک گوشه است.

آسه‌های هم‌آرا^(۱)

تازی + پارسی + تازی: محورهای مختصات. دو کشه در رویه (سطح) و سه کشه در کُنج بر هم راستاد برای کاربردهای انگارش (ریاضی)، نموداری، آماری...

آسیا

پهلوی: آسیاب^(۲).

لکی: آسیو^(۳).

کردی: آش^(۴).

گیلانی: آسیه کولوم^(۵).

آسیاو. آسکده. آسیاکده. آس‌خانه. آسیاه. آسیاخانه. سرآسیا.

ساختمانی که در آن گندم و جو و مانند آن آرد می‌شود یا روغن و شیره دانه‌ها گرفته می‌شود*.

سازوکار (مکانیسم) آسیا چنین است که در یک جایگاه و اتاغ بزرگ، سنگی بزرگ (آسک‌روی) روی سنگ زیری (آسک‌زیری) به گونه‌ای می‌لغزد و می‌گردد و دانه را که در میان ایندو سنگ ریخته می‌شود خرد و آرد می‌کند.

پیشینه

«دستگاه‌های آسیای نخستین مانند دستاس در زمانهای دور و پیش از تاریخ در خاورمیانه بکار می‌رفته و هنوز هم بکار می‌رود. از یافته‌های باستان‌شناسی چنین برمی‌آید که آسیای گردان از سه هزار سال پیش ساخته می‌شده است.

(۱) برگرفته از ابراهیم زاده... واژه‌نامه زیست‌شناسی.

(۲) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۳) ایزدپناه، حمید. فرهنگ لکی.

(۴) وقایع نگار، علی‌اکبر. فرهنگ کردی - پارسی.

(۵) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

* مردم بادآس را آسیاب بادی گویند که نادرست است. زیرا

آسیاب، آس آب بوده و آسیا هم کوتاه شده آسیاب است. (برگرفته

از لاریجانی، محمدعلی)

(۶) برگرفته از فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی... رویه ۱۰۰.



سیستان) بیشتر به چشم می‌خورد. در آن سرزمین‌ها همواره بادهای سد (صد) و بیست روزه از کلاک (استپ)‌های سرزمین خوارزم (ترکستان کنونی) می‌وزد.

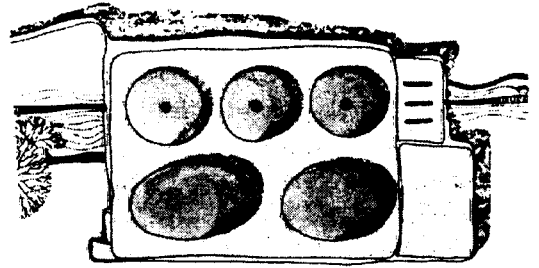
درباره زمان پیدایش این گونه آسیاها گمان روشنی در میان نیست. از نخستین سده‌های اسلامی در نوشته‌ها به روشنی درباره آنها سخن رفته است. مسعودی و استخری از آنها یاد کرده‌اند. ابن خلدون از آسیاهای پیش از اسلام در ایران سخن گفته است. بیشتر پژوهشگران گفته‌اند آسیای بادی در سیستان پدید آمده است. گفته شده پس از تاخت و تاز مغولان، بندیان (اسیران) ایرانی آن را به فراسوی مرزهای خاوری بردند^(۱).

این گونه آسیاها تنها در جاهایی که بادهای همیشگی می‌وزد کاربرد دارند و بهره‌گیری از آنها بدون آشنایی با آب و هواشدنی (ممکن) نیست. ساختمان آسیاهای بادی چشم‌گیرتر از آسیاهای آبی است. در نیمروز (جنوب) و خاور ایران آسیاها تکی، چندتایی تا ده‌ها آسیای بهم چسبیده در کنار هم ساخته می‌شوند.

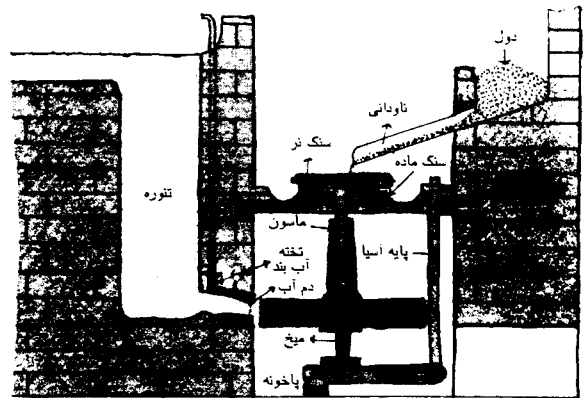
این گونه آسیاها دربرگیرنده اتاگی برای آسیاخانه هستند. بر بام این اتاغ، اتاگی است بدون آسمانه. سوی روزه باد آن نیمه باز و سوی روبرو باز است. باد به درون این اتاغ می‌وزد و یک آسه بزرگ ایستاده پره‌دار را که در میان آن است می‌چرخاند که آن نیز سنگ زیرین را می‌چرخاند. ساختمان این گونه آسیاها (بویژه از نمای نیمروزی که

«تنوره» ریخته می‌شود. سپس با فشار در یک آبروی ترازوی (افقی) زیر آسیاخانه (اتاغ سنگ آسیا) روان گشته و بانیروی فراوان خود به پره‌های آسیا برخورد می‌کند و آسه ایستاده (محور عمودی) آن را می‌گرداند. پس از آن از جویی دیگر به بیرون برده می‌شود.

دهانه تنوره بزرگتر از ته آن است تا فشار آب را بیشتر کند. فشار آب به یاری تخته‌ای بنام «دم آب» بسامان (تنظیم) می‌شود. بدین گونه سنگ رویی چرخانده شده و دانه را آرد می‌کند. ساختمان آسیا ساده است و دربرگیرنده آسیاخانه، تنوره و انبارهای گندم و آرد می‌شود.



آسیای آبی



آسیای آبی

۲- آسیای بادی

«آسیای بادی در بخش‌های خاوری (خراسان و

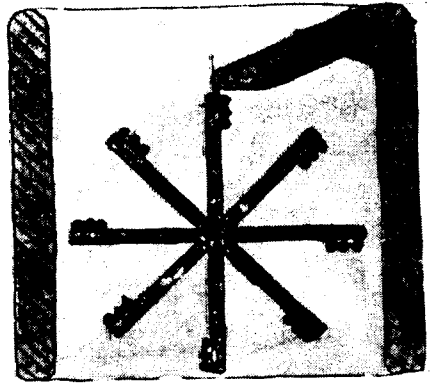
(۱) مدرس رضوی، مجتبی. آسیاهای بادی. فصل‌نامه تحقیقات...

سال هشتم، شماره ۲، رویه ۲۵۹.

(چ) روستای نشتیفان در خواف خراسان، ۳۴ آسیای بادی بهم چسبیده دارد.



رو به باد است) بسیار شگفت است. این نمونه‌ای از آمیختگی مهرازی و فند (تکنیک) در ایران باستان است.



آسیای بادی

آسیه کولوم [ی]. (واژه گیلانی)

آسیا. ← آسیا.

آشانه [ن] (ن)

آشیا. ← آشیانه.

آشپزخانه [پ. ن] (ن)

تازی: مطبخ.

آش خانه. تنورخانه.

جای پختن خوراک.

آشپزخانه یکی از اندامهای بنیادی در هر خانه است. در گذشته در خانه‌های کهن هر آشپزخانه دارای آب‌انبار، چاه آب و انبار، دیگپایه (اجاغ)، تنور نان، انبار هیزم و سکوهایی برای کارهای پخت و پز و ابزار آشپزخانه بود. جای آشپزخانه بیشتر نزدیک هشتی یا مهمانخانه و بخشهای زمستان‌نشین بود. چون در تابستان کمتر پختنی می‌خوردند. وانگهی در میانسرا (حیاط) و ایوان دیگپایه‌های تابستانی نیز داشتند.

«همچنین برای دسترسی به آب، آشپزخانه به جوی کاریز نزدیک بود (اگر جوی از میان خانه می‌گذشت) یا نزدیک به پایاب (اگر جوی از زیر خانه می‌گذشت). آسمانه آشپزخانه بیشتر گنبدی یا تاغی بود. چون

آسمانه چوبی در گزند آتش‌سوزی و پوسیدن چوب از دم (بخار) پخت و پز بود. آسمانه دارای هوزیر (نورگیر) و هواکش بود تا دود و دم را به بیرون راند. از اینرو بلندای آن بیشتر بود^(۱).

امروزه آشپزخانه را نزدیک به مهمانخانه و در آنگاه (ورودی) خانه می‌سازند. «آشپزخانه در خانه‌های کنونی بخشی ویژه و چند کارکردی است. مانند: نگهداری، آماده‌سازی و پخت و پز و خوردن خوراک، شست و شوی آوند (ظرف)‌ها و رخت‌ها و گاه پذیرایی از مهمان نیز در آشپزخانه انجام می‌پذیرد. از اینرو دستگاه‌های گوناگونی همچون یخچال، خوراک‌پز، دستگاه (ماشین)‌های رختشویی، چرخ‌گوشت، آب میوه‌گیری، آمیزنده (مخلوط‌کن)، آوندهای گوناگون و دیگرها و... در آشپزخانه جای می‌گیرند.

آشپزخانه اپن [پ. ن] (ن) و [پ. ن] (واژه پارسی + انگلیسی open)

آشپزخانه باز ← آشپزخانه باز.

آشپزخانه باز [پ. ن] (ن) و [پ. ن] (ن)

پارسی + انگلیسی: آشپزخانه اپن.

آشپزخانه‌ای که از یک یا چند سوبه اندامهای دیگر ساختمان باز می‌شود.^(۲)

آشخانه [ن] (ن)

آشپزخانه ← آشپزخانه.

آشکوب (۳)

پهلوی: آشکوب.

آشکوبه. آشکو. آشکو. آشکوب. آشکوبه. آشیانه.

(۱) برگرفته از قزلباش، محمدرضا، ابوضیا، فرهاد، الفیای... رویه ۶۵

(۲) فرهنگستان چهارم.

(۳) بگفته دهخدا ریشه هر دو واژه سامی و اکدی است. اسکوبیر

و اسکوبتو برابر آستانه در بوده است. به هر رو این واژه از زبان

آرامی به ایران رسیده است.



آفتاب‌خانه [ن (ن)]

- ۱- خانه آفتاب. تابخانه. ← تابخانه.
- آینه‌خانه زمستانی^(۶) [زبانزد در خراسان (افغانستان)]

- ۲- اتاغی شیشه‌ای رو به نیمروز (جنوب) بر بام خانه برای بهره‌گیری در روزهای آفتابی زمستان.
- پیشنهاد شده برای سلاریم (انگلیسی Solarium)^(۷)

آفتاب‌رو

- ۱- بخشی از ساختمان که در زمستان آفتاب‌گیر باشد.
- زمستان‌نشین. ساختمان رو به نیمروز (جنوب)، نیمروز خاوری (جنوب شرقی) یا نیمروز باختری (جنوب غربی). آفتاب‌روی. آفتاب‌رویه. بر آفتاب. آفتاب‌گاه. آفتاب‌گیر. بتو. رویاروی نسا. نسا. نسا. نسا.
- ۲- ...

آفتاب‌شکن [ش. ک]

- سایبان. ← سایبان.

آفتاب‌کور

- بخش رو به باختر ساختمان^(۸).

آفتاب‌گاه

- آفتاب‌رو. ← آفتاب‌رو.

آفتاب‌گردان [گ]

- ۱- سایبانی گرداگرد یک کوشک، چسبیده به آن.

- ۱- هر کف (طبقه) از ساختمان.
- ۲- آسمانه. ← آسمانه.
- ۳- هر چینه گل در دیوار چینه‌ای.
- ۴- ...

آشکوبه [ب (ب)]

- آشکوب. ← آشکوب.

آشیا

- آشیا. ← آشیانه.

آشیان

- آشیا. ← آشیانه.

آشیا. نه [ن (ن)]

- پهلوی: آشیانک^(۱).

- آشیا^(۲). آشانه. آشیان.

- ۱- خانه. سرپناه.

- ۲- آشکوب.

- ۳- آسمانه خانه.

- ۴- روستا. ارمنی: شین^(۳).

- ۵- ...

آشیا. نه هواپیما [ن. ه. پ]

- ایستگاه سرپوشیده هواپیما. پناهگاه هواپیما.

آشیا. نه

- دگرگون شده آبتننگاه.

- آبریزگاه. ← آبریزگاه.

آغاز [واژه خراسانی (افغانی)]

- ۱- پاره سنگ کوچکی است که در میان ملات بکار می‌رود^(۴).

- ۲- ...

آغاز کردن [واژه خراسانی (افغانی)]*

- ۱- پرکردن جاهای تهی میان رجه‌ها با خرده خشت ریز و درشت تا گل کمتری به کار رود^(۵).

آجر [غ]

- آجر. ← آجر.

(۱) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ زبان پهلوی.

(۲) نفیسی، علی‌اکبر. بازگویی از دبیرسیاقی، محمد.

(۳) برگرفته از زیرنویس تبریزی، محمدحسین. برهان قاطع.

(۴) برگرفته از اکبری‌شالچی، امیرحسین. فرهنگ گویشی...

(* شاید از آغستن برابر پرکردن و انباشتن آمده باشد.

(۵) رخشانی، بدیل. سیستان. رویه ۵۱.

(۶) اکبری‌شالچی. همان.

(۷) آریانپور کاشانی، منوچهر. فرهنگ انگلیسی.

(۸) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.



سرسایه^(۱).

۲-...

آفتابگیر

آفتاب رو. - آفتاب رو.

آفتابه‌خانه [ب.ن (ن)]

آبریزگاه. - آبریزگاه.

آفرین‌خانه [ف.ن (ن)]

نیایشگاه. - نیایشگاه.

آقشقه [ق.ق (ق)]. [واژه برگرفته از آکوشکای روسی] آقوشقه.

۱- پنجره ابرابندی شده که جام‌های شیشه‌ای بزرگ دارد.

۲- در یا پنجره‌ای کوچک درون در یا پنجره‌ای بزرگتر^(۲).

آقوشقه [ق.ق (ق)]

آقشقه. - آقشقه.

آکادمی* [د]. [واژه اروپایی. فرانسوی: Academie] فرهنگستان - فرهنگستان.

آکروپولیس [پ]. [واژه یونانی: Acropolis]

۱- کلات. (دژ ساخته شده بر بلندی). - کلات.

۲- نام دژی در آتن یونان.

آکس [واژه فرانسوی: Axe]

آسه (محور). - آسه.

آکس بندی [واژه فرانسوی: Axe + پارسی]

آسه بندی. - آسه بندی.

آکس [ک]

۱- خامه (قلم) آهنی سنگ‌تراشان.

۲- ماله چوبی که سر آن چنگک (قلاب) باشد^(۳).

آکوستیک [واژه اروپایی].

۱- آوایی^(۴) (وابسته به آوا. انگلیسی: Acoustic)

۲- دانش آواشناسی. (انگلیسی: Acoustics).

آکسونومتری [م]. [واژه اروپایی: Axonometrie]

گونه ای دورنما - دورنما.

آگر [گ]

آجر. - آجر.

آگرواچ [گ] [واژه ایلامی]

آتشدان (بخاری)^(۵) - آتشدان.

آگنیش [ن]

۱- ساختمان.

۲- دیوارسازی، ساختمان‌سازی. آگنیش^(۶).

آگور

آجر. - آجر.

آگورگر [گ]

آگوری. آجرپز.

آگوری

آگورگر. آجرپز.

آگین دیوار

دیواره - دیواره.

آلاچق [ج]

آلاچوب. - آلاچوب.

آلاچق [ج]

آلاچوب. - آلاچوب.

(۱) جواد ی، آسیه. معماری ایران. برگرفته از پیر نیا. محمد.

کریم. روبه ۳۴

(۲) الف - برگرفته از دبیرسیاقی، محمد. ب - ورجاوند، پرویز

سرزمین قزوین. واژه‌نامه.

(*) آکادمی نام باغی بوده است در آتن که در آن پلاتن (افلاتون) به

آموزش می‌پرداخته است. این باغ را از آن پهلوانی افسانه‌ای از

مردم یونان بنام «آکادوس» می‌دانسته‌اند. (دهخدا، علی کبر)

(۳) نفیسی، علی کبر. فرهنگ نفیسی.

(۴) پیشنهاد دکتر محمود حسابی در کوانتیک دیدگانی.

(۵) منصوریان، حبیب اله. فرهنگ لغات زبان محلی ایلام

(۶) حسابی، محمود. فرهنگ حسابی. استاد حسابی آن را سر

کنسترکسیون Construction آورده‌اند.



آلاچوب کشیدن [ک. د.]

کشیدن و نهادن تجیر (دیواره کوتاه) در پیشاپیش ایوان یا دهانه دالان یا جلودر و پنجره (۲).

آلاچوق

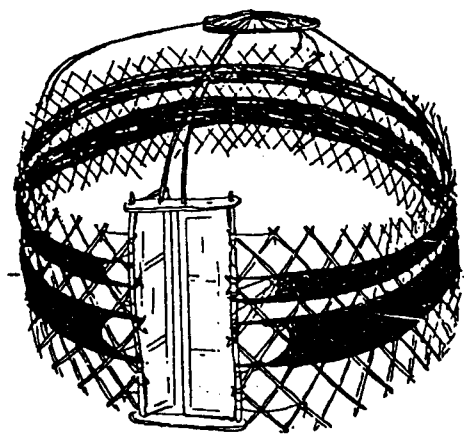
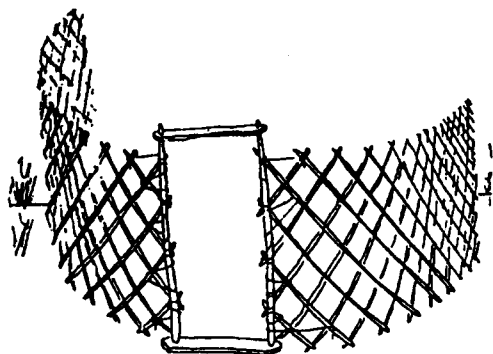
آلاچوب. ← آلاچوب.

آلاچیق

آلاچوب. ← آلاچوب.

آلانک [ن]

آلونک. ← آلونک.



آلاچوب

* (آلاچوب گویا گونه‌ای است از آلاچوق، آلاچیق: «مقرر کردیم که... خیمه‌ها و آلاچوب و کریاس بر سر پای کنند» [فرمان شاه تهماسب. از ماهنامه آینده رویه ۸۱۶... (برگرفته از دبیرسیاقی)] از سوی دیگر، نویسنده برهان قاطع، آلاچیق را واژه ترکی می‌داند که آلاچو برابر سرپرده و سایه‌بان دو ستونی است. در همه فرهنگها نیز واژه ترکی آورده شده است.

دبیرسیاقی در لغتنامه فارسی در زیرنویس واژه آلاچیق آورده است که «چون آلاچیق به صورت آلاچوب نیز آمده است، ممکن است جزء دوم کلمه ترکی نباشد».

باید افزود آل یا الا واژه‌ای پارسی است از ریشه پهلوی برابر سرخ رنگ و نام درختی است (معین و دیگران) که به زبان ترکی رفته است. بدین گونه هر دو بخش واژه پارسی است. چوغ نیز گونه دیگری از چوب در زبان فارسی است (معین) که به گونه چغ و چغ نامهای ویژه چوبی است برای چند کار و چغ واژه ترکی «۱- پرده ماندی است که از چوبهای باریک سازند. ۲- آلاچیق (معین). بی‌گمان واژه چغ نیز از چوغ و چوب پارسی است. در دهخدا آمده «آله شاید پیشوندی برابر «مانند» باشد.

(۱) عمید، حسن. فرهنگ عمید.

* (استاد علیرضا جذبی گفته‌اند «کوخ به بن‌بست پهنی گفته

می‌شود که به خانه یکی از بزرگان راه دارد».

(۲) عمید، حسن. فرهنگ عمید.

آلاچوب*

آلاچوق. آلاچوغ. آلاچیق. کازه^(۱). آلاچق. آلاچق.
آلاچو. آله چوغ. کوخ*.* کوله.

۱- سرپناه چوبی.

- گونه گرد آن، کلبه و خانه ترکمانان است که با پارچه و چوبهای باریک روی آنرا می‌پوشانند و «اوی» نام دارد.

- همچنین به داربست چوبی یا «چفته» همچون سایبان در باغها و خانه‌ها برای پدید آوردن سایه با شاخه‌های درختان گفته می‌شود.

۲- ...

آلاچوب زدن [ز. د.]

برپا کردن سایبان و سرپناه چوبی.



آلا نه [نِ (ن)]

۱- لانه.

۲- آلونک. ← آلونک.

آلت و لغد [لِ. وَ. لُغْ]. (واژه تازی)

باریکه‌های آذینی چوبی. ← ابزار.

آلت بندی [لِ. بَ]. (واژه تازی + پارسی)

ابزاربندی. ← ابزاربندی.

آلت و لغد [لِ. وَ. لُغْ]. (واژه تازی)

باریکه‌های آذینی چوبی. ← ابزار.

آلنگ [لِ]

جان‌پناه. سنگر. مورچال. مورچل. آلنگ.

۱- دیواری که برای پایداری در برابر دشمن، پیرامون

دژ ساخته می‌شد. سنگر.

۲- گودیی که پیرامون دژ ساخته می‌شد. خندک (خندق).

۳- ...

آلو

۱- کوره خشت‌پزی. ← کوره.

۲- ...

آلونک [ن]

گیلکی: فکای.

آلانک. آلا نه. آلونه. کومه. کوخ. کوخچه. کپر. آله.

۱- خانه کوچک. کلبه. ← کلبه.

۲- سایبان چوبی که کشاورزان در زمین خود با شاخ و رویه درختان برپا می‌کنند. آله^(۱).

۳- سرپناه یا خانه کوچک که از کالاهای کهنه و ناپایدار، آجر، تال (حلی)، نایلون، برزنت، تخته و...

در شهرها و پیرامون آن درست کنند^(۲).

آلونه [نِ (ن)]

آلونک. ← آلونک.

آلووک [و]

آلووک. ← آلووک.

آلوپک [ی]

آلووک. آلونک.

سنگ‌ریزه‌های آهکی که در میان خاک رُسی که برای

ساختن سفال و آجر بکار رفته، یافت می‌شود. پس از

آنکه سفال و خشت در کوره پخته شد، سنگریزه‌های

آهکی، آهک می‌شوند. هنگام بهره‌برداری در کار

ساختمان، اگر نم یا آب ببینند، می‌شکفند و جای تنگ

خود را با افزایش گنج (حجم) می‌ترکانند و مایه ترک

برداشتن و شکستن سفال و آجر می‌شوند^(۳).

آلوپک زدن [ی. زَ. دَ]

ترک خوردن یا «لب پر شدن» آجر از آهک^(۴). ←

آلوپک.

آله [لِ (ل)]

آلونک. ← آلونک.

آله چوغ [لِ (ل)]

آلاچوب. ← آلاچوب.

آماده [دِ (د)]

۱- گچ خمیر مانند که نه آبکی است و نه سخت، در

خور برگرفتن برای مالیدن به دیوار و آسمانه. آمده. لایه.

۲- ...

آماده‌سازی زمین [دِ (د). زَ]

آماده کردن زمین برای ساخت و ساز انبوه پیرامون

شهرها. این واژه بتازگی به کار می‌رود.

آماده کردن کارگاه [دِ (د). کَ. دَ. نِ]

در کارهای ساختمانی به انجام کارهای زیر می‌گویند:

- ویران کردن ساختمانهای کهنه و تراز کردن زمین و

زهکشی.

- نشانه‌گذاری و روشن ساختن مرز ساختمان.

(۱) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.

(۲) برگرفته از فرهنگ آبادبهای کشور.

(۳) برگرفته از ماهرانقش، محمود. اصول فنی... رویه ۴۵.

(۴) برگرفته از زم‌رشیدی، حسین. تعمیر و نگهداری... رویه ۲۴۱.



اوهون

[ژ] ***** أون

آهون. ← آهون.

(*) نام نمایش‌خانه (تاتر)های کهن در یونان و روم که جانشین تماشاگران آن به گونه‌ای پله‌دار و پرهون (دایره) مانند و یا خاگی (بیضی) مانند و برای نمایش هم‌تازی (مسابقه)های جنگجویان (گلادیاتورها)، جنگ‌درندگان و نمایشهای همانند به کار می‌رفت. امروزه هم برای نمایش‌های گوناگون به همان روش ساخته می‌شود. (***) Amphi Theatre از ریشه یونانی. پاره نخست آن «آمفی» برابر پیرامون و گرداگرد و دوم آن «تاتر» از «تاتروم» برابر جایگاه بینندگان می‌باشد. (برگرفته از AUGÉ و رادفر)

(۱) پرتو، ابوالقاسم. واژه‌یاب.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۱۸ و شیوه‌ها... رویه ۲۱۵.

(***) گمان می‌رود دگرگون شده «اندا» یا «اندای» باشد که ماده کنونی (مضارع) اندودن و انداییدن است. (نقیسی، علی اکبر) گویا همان واژه «اندوده» است. (نقیسی، سعید)

(۳) نقیسی، سعید. فرهنگ‌نامه پارسی.

(۴) دبیرسیاقی، محمد و دهخدا، علی اکبر. زیر واژه آهنگ.

(****) شاید برای این آوگون یا آوگونه می‌گویند که خمیدگی آن از روی گریو، سرنگون یا وارونه است. (برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۸۶) گمان می‌رود این واژه از آوندگان گرفته شده باشد. چون آوندگان برابر آویخته است.

(*****) گویا گونه‌ای از آهون یا دگرگون شده آن است. (برگرفته از

دبیرسیاقی، محمد)

- ساخت سرپناه برای کارگران و انبار ساختمایه‌ها.

- آماده کردن و انبار کردن (دیو) ساختمایه

آمفی تاتر* [ت]. (واژه فرانسوی **):

(Amphitheatre)

پل تالار^(۱).

پیشنهاد: تالار همایش. ← تالار همایش

آمود

۱- لایه‌ای از آجر یا کاشی یا گچ که روی سفت کاری (زیره) ساختمان را می‌پوشاند. هرگونه آرایه سازی که پس از زیره کار می‌شود^(۲).

۲-...

آمودن [ذ]

۱- ساختن آمود بر زیره ساختمان.

۲-...

آنداو***

اندای. ← اندای.

آوار

۱- آنچه از ویران شدن ساختمان بر زمین فرو می‌ریزد. از خاک، آجر و... هوار.

۲-...

آوان

ایوان^(۳). ← ایوان.

آوستان [و]

۱- سردابه.

۲- آسمانه خمیده. سنج^(۴). تاغ. ← تاغ.

آوگون****

۱- بخش بیرون زده از روی پاکار "خود" یا پوسته بیرونی گنبد که در برخی گنبد ها پیش آمده و چون زیر آن، تهی است آوگون (واژگون) به چشم می‌آید. بَسَل ← گنبد.

۲-...

آوه او]

۱- کوره. ← کوره.

۲- جای سرپوشیده، نهانخانه، پناهگاه^(۱). سرداوه. سردابه.

۳-....

آویز

۱- «میله یا تسمه فلزی برای بستن آسمانه پوش (سقف کاذب) به آسمانه بالای خود، یا نگهداشتن لوله های آب زیر آسمانه که از روکار گذرانده شده اند.

۲- یکی از ابزارهای پیونددهنده در گره سازی^(۲). آویز بلند و آویز کوتاه و آویز واژگون (معلق) از گونه های آن است.

۳-....

آهار

پت. آش جامه.

تازی: لعاب.

پوششی که بر روی سفال و کاشی داده می شود تا زیبایی و پایداری بیشتری داشته باشد.

آهار دادن [د]

تازی + پارسی: لعاب زنی.

پوشاندن سفال و کاشی با آهار.

پیشینه

«کهن ترین گونه آهار بر روی سفال روی برخی از سفال های بدست آمده از کاوش های باستان شناسی از ده هزار سال پیش از آذربایجان، کرمان، سیستان یافت شده، که برنگ کیود و سیاه زغالی است و از کمبود اکسیژن در سوخت کوره پدید آمده است. بهره گیری از این روش برای آهار دادن هنوز هم روایی (رواج) دارد. بدین گونه که کاه دوم برای سوخت بکار می برند که دود و خاکستر آن با سیلیس گل سفال می آمیزد و رنگ آن را سیاه می کند.

روش دیگر پاشیدن نمک خوراکی روی گل سفال هنگام پخت است که آهاری سبز رنگ پدید می آورد. این روش سالها پیش برای آهار تنبوشه ها بکار می رفته است. روش پیشرفته تر از سوی سفیدگران یا رویگران بکار رفت که نخستین بار از آمیزش مس با روی در برابر گرما، رنگ سفید را پدید آوردند. با پی گیری آن، از آمیزش مس با سرب آهار سبز و با کاهش و افزایش اندازه آنها گونه های دیگر رنگ سبز پدید آمد.

گونه های رنگ

رنگ کاشی هم از چیزهای کانی (معدنی) و هم کیمیایی (شیمیایی) بدست می آید. رنگ های کانی، خوب و پایدار هستند و بدین گونه در آمیزهای کاشی بکار می روند:

- اکسید آهن برای رنگ زرد و تغاری، اکسید منگنز برای رنگ سرخ، از زر نیز در آمیز سرخ بهره می برند که رنگ گل اناری می دهد.

با افزودن و کاستن از این آمیزه ها تا ده گونه از خانواده رنگ سرخ بدست می آید. رنگ آبی و سبز از اکسیدهای مس که از سنگ کان (معدن) گرفته می شود و رنگ سیاه از اکسید منگنز و رنگ سفید از آمیزش روی با گل نرم پدید می آید.

آهاری که امروزه در کاشی های لالچین همدان و اسپهان بکار می رود از آمیزه های پتاس و سنگ سیلیس و اندکی گرد شیشه است.

برای آهار دادن، کاشی را بگونه ایستاده نگه می دارند و رنگ را روی آن سرازیر می کنند. آنگاه یکباره آنرا ترازوی (افقی) نگه می دارند تا رنگ روی آن پهن شود. برای پخت، کاشی های هم رنگ را با هم می پزند، تا

(۱) پیرنیا، محمدکریم. شیوه ها... رویه ۱۲۳.

(۲) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.



نزدیک به ۲۲۰۰ سال پیش ساخته شده از اندود آهک بهره گرفته‌اند. ولی اندودهای آهکی ایران بسیار پیش از آن زمان‌هاست» (۵).

یکی از ملات‌های نام‌آور که با آهک ساخته می‌شده، ساروج بوده که از آمیزش آهک و خاک رس و خاکستر بدست می‌آمده و کاربرد فراوانی در مهرازی کهن ایران داشته است. ← ساروج.

گونه‌ها

۱- آهک آب‌بند

آهک آبی. ← آهک آبی.

۲- آهک آبی

ساروج. آهک آب‌بند.

آهک آبی به رنگ‌های زرد لیمویی، زرد تند، زرد خاکستری و قهوه‌ای روشن آماده می‌شود.

۳- آهک بادامچه

گونه‌ای آهک زنده بادانه‌هایی به اندازه بادام (۶).

۴- آهک پرمایه

پارسی + تازی + پارسی: آهک ری‌عدار.

رنگ‌ها روی هم چکه نکنند» (۱).

آهازیده [د]

۱- اتاغ دراز و کشیده (۲). آهته. تنبی (۳) (طنبی). ←

تنبی.

۲- ...

آهانان [ن]

آهانان.

۱- بالاخانه.

۲- ایوان.

۳- بخش خاوری خانه.

۴- نوک بام شیدار و خرپشته (۴).

آهته [ه.ب]

آهازیده. تنبی. ← تنبی.

آهک* [ه]

تازی: نوره.

«گردی است سفید رنگ و مکنده آب که از پخته شدن سنگ ویژه‌ای به نام سنگ آهک بدست می‌آید. آهک یکی از ساختمانی‌های کلسیم‌دار است که در ساختمان‌سازی به گونه‌های فراوان بکار رفته و می‌رود.

در ساختمان‌سازی از آهک برای ساخت ملات بهره برده می‌شود. چون آهک زنده می‌تواند در فلزات کار شده در ساختمان خوردگی و پوسیدگی پدید آورد، کم‌کم بهره‌گیری از آن کاهش پیدا کرده است. امروزه در کمتر ساختمانی از آهک بهره‌گیری می‌شود. گرچه در راهسازی هم کاربرد دارد.

پیشینه

پختن آهک را یونانیان از ایرانیان و رومیها از یونانیان فراگرفتند. زیرا کهن‌ترین اندود آهکی در ایران یافت شده است. چینی‌ها نیز پختن سنگ آهک را می‌دانستند و در ساختن برج‌های دیوار چین که

(۱) برگرفته از زم‌شیدی، حسین. گره‌چینی. رویه ۲، ۴، ۸.

(*) آهازیده برابر کشیده است.

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.

(۳) نفیسی، سعید. فرهنگ‌نامه پارسی.

(۴) برگرفته از فرهنگ پارسی‌نویسان فرنگی. دبیرسیاقی، محمد.

(*) ریشه این واژه از ایلامی (خوزی) برابر سوزنده است.

Lima در خوزی برابر سوزاندنی است. این ریشه در واژه

Lime آهک و Lemon لیمو که از عبری و تازی گرفته شده،

در انگلیسی نیز به چشم می‌خورد. (برگرفته از سجادی،

محمدعلی. نقش معماری بومی ایران. معماری و شهرسازی.

شماره ۲۳)

(۵) برگرفته از حامی، احمد. مصالح ساختمانی. رویه ۹۶.

(۶) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.



آهکی که دانه‌های افزوده آن بیشینه (حداکثر) ده درسد (درصد) باشد.

- آهک چارو

آهک ساروج. ← آهک ساروج.

- آهک رس

گل آهک.

آهک آمیخته با خاک رس و آب.

- آهک ساروج

آهک سارو. آهک ساروج. آهک سیاه.

آهکی که با خاکستر و لویی* آمیخته شده و با آن آبگیر (حوض) و خزانه گرمابه و مانند آن را اندود کنند.

- آهک سیاه

آهک ساروج. ← آهک ساروج.

- آهک کبود

آهکی است که با اندازه‌ای کمتر از سنگینی (وزن) خود از خاکستر کوره آهک‌پزی که با کلوخ‌کوب (تخم‌ماق) آهنین کوبیده شده باشد در آمیزد^(۱).

- آهک کم‌مایه

آهکی که دانه‌های افزوده آن کمینه (حداقل) ۲۵ درسد (درصد) باشد.

- آهک مرمری

آهکی سفید که از پختن سنگ مرمر بدست می‌آید.

- آهک هوایی

آهکی است که خود به خود در هوا خشک شده و سفت و سخت گردد^(۲).

زبانزده‌های آهک

- آهک آب‌دیده

آهک مرده^(۳). ← آهک مرده.

- آهک آب‌ناخورده

آهک زنده. ← آهک زنده.

- آهک آب‌نارسیده

آهک زنده. ← آهک زنده.

- آهک ریخته

آهک شکفته. آهک زنده. شفته آهک.

آهک پخته‌ای که بر آن آب پاشیده باشند تا شکفته شود.

- آهک ریعدار (واژه پارسی + تازی + پارسی)

آهک پرمایه. ← آهک پرمایه.

- آهک زنده

آهک آب‌ناخورده. آهک آب‌نارسیده. آهک ناشکفته.

آهک پخته که با آب آمیخته نشده باشد و ویژگی‌های خود را نگهداشته باشد^(۴).

- آهک کم‌ریع (واژه پارسی + تازی)

آهک کم‌مایه. ← آهک کم‌مایه.

- آهک مرده

آهک شکفته. آهک آب‌دیده.

آهکی که با نزدیکی به هوا یا آمیزش با آب، ویژگی خود را از دست داده باشد^(۵).

- شن آهک

آمیخته‌ای از آهک مرده و ریگ و شن. در ساختمان‌های امروزی آمیخته‌شن و آهک و سارو (سیمان) به نام «سه‌گرگه» (باتال) بکار برده می‌شود^(۶).

(* لویی به تخم و پرزهای گونه‌ای نی می‌گویند.

(۱) سیدسجادی، سیدمنصور. قنات (کاربزر). رویه ۱۲۹.

(۲) همان.

(۳) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.

(۴) نفیسی، علی‌اکبر. فرهنگ نفیسی.

(۵) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.

(۶) برگرفته از ای وولف، هانس. صنایع دستی کهن ایران. رویه

۱۰۰. شن آهک همان بتن آهکی است و با ملات آمیخته (باتارد)

یکی نیست. روشن است که در ملات، شن بکار برده نمی‌شود.

(از راهنمای‌های استاد علیرضا جذبی)



- فُرُش آهک*

گونه‌ای دوغاب با ماسه نرم است که برای از میان بردن شوره آجرها از آن بهره می‌گیرند^(۱).

- گل آهک

آهکی که با خاک و آب آمیخته شده باشد^(۲).

آهک‌بری [ة. ب]

نگاره‌آفرینی در زمینه‌ای که پیش‌تر با دوغاب آهک آمیخته به دوده اندود شده باشد^(۳). - ساروج بری.

آهک‌پزی [ة. ب]

۱- کوره‌ای که در آن آهک پزند.

۲- ...

آهک‌شویی [ة]

روشی در شکفته کردن آهک در گودالها یا آبگیرهای دارای آب^(۴).

آهک‌کاری [ة]

۱- بهره‌گیری از آهک در ساختمان.

۲- کار ساختمانی که در آن از آهک بهره گرفته شده باشد.

آهن‌پوش [ة]

آهن‌کوب.

پوشاندن بام شیبدار با تَنکِه‌های آهنین. آهن‌پوش کردن بام شیبدار.

آهن‌کوب [ة]

آهن‌پوش. - آهن‌پوش.

آهنگ [ة]

۱- گونه‌ای تاغ - تاغ.

«جلالت ار به فلک بر به صدر نشیند.

شکسته گردد طاق سپهر را آهنگ».

- تالار. اتاغ دراز با تاغ خمیده. سَنخ. اوستان.

۲- ...

آهنه [ة. ن]

کوبه^(۵). - کوبه.

آهوپا

چَختد آویز (مُقرَس). - چَختد آویز.

خانه آهوپا: اتاغ شش پهلو

آهول

آهون^(۶). - آهون.

آهون

پیشنهاد: تونل (واژه اروپایی Tunnel).

تازی: نقب.

آهون. آهن. سُمج. سُمجِه. آهول.

۱- راه زیرزمینی.

«حور بهشتی گرت بیند بی شک

حفر زند تا زمین، بسازد آهون»^(۷).

۲- پناهگاه زیرزمینی. اِشکَفَت^(۸).

۳- ...

آهون هوا [ن. ة]

آهونی دست‌ساخت که برای بررسی کارایی (تأثیر)

باد در ساختمان، الگویی (ماکت) از آنرا در آهون در

برابر بادزن گذارده و آنرا بررسی می‌کنند.

پیشنهاد برای تونل هوا.

* استاد جذبی آنرا فرانسوی و برگرفته از «فُرشه» می‌داند.

(۱) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۲۶.

(۲) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.

(۳) همان.

(۴) دبیرسیاقی، محمد.

(۵) برگرفته از نفیسی، علی‌اکبر.

(۶) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد. این واژه در فرهنگ نفیسی

آمده که از فرهنگ پارسی‌نویسان فرنگی گرفته شده و دگرگون

شده آهون است.

(۷) دقیقی. بازگویی از دهخدا، علی‌اکبر.

(۸) دبیرسیاقی، محمد.



آهون بر [ب]

آهون بر. آهون بره.

۱- کسی که آهون می‌کند.

۲- کلنگ.

۳-...

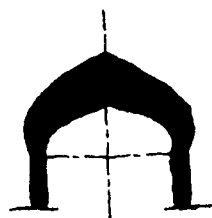
آهیانه*

آهیانه. کُذْمَبِه. کُذْنَبِه^(۱).

۱- در گنبد های دو پوسته، پوشش زیرین را گویند. ←

گنبد.

۲-...



آهیانه

آینه‌بندان [ن] (ن) [ب]

آینه کاری. آینه‌بندی. آینه‌بندی. ← آینه کاری.

آینه‌بندی [ن] (ن) [ب]

آینه کاری. ← آینه کاری.

آینه‌خانه [ن] (ن) [ن]

آینه‌خانه. آینه‌خانه. آینه‌خانه. ← آینه‌خانه^(۲).

۱- خانه یا اتاقی که دیوارها و آسمانه آن را آینه کاری کرده باشند.

۲- شیشه‌خانه، تابخانه.

۳- نام ساختمانی از زمان صفویان در اسپهان (اصفهان).

آینه‌سرا [ن] (ن) [س]

آینه‌سرا. آینه‌خانه. ← آینه‌خانه.

آینه کاری [ن] (ن)

۱- کار و پیشه آینه کار.

۲- آذین‌بندی با تکه‌های آینه.

پیشینه

از پیشینه این هنر در ایران آگاهی روشنی در دست

نیست. آنچه می‌توان در این زمینه گفت این است که پیدایش آن به زمان پادشاهی شاه‌عباس در ۴۰۰ سال پیش برمی‌گردد که اکنون نمونه‌ای بازمانده از آن زمان سراغ نداریم. کهن‌ترین نمونه یافت شده در ایران آینه کاری‌های کاخ چهلستون اسپهان (اصفهان) است.

در روزگار شاه‌عباس، بازرگانی ایران با اروپا گسترش یافت. از میان کالاهایی که به کشور می‌آوردند، جامه‌های آینه بود که از شهر ونیز می‌آمد. چون راه دور بود و ابزارهای ترابری آن روزگار ناچیز، تا رسیدن به ایران، شماری از جامه‌های گرانبها می‌شکست. به جای دور ریختن آینه‌های شکسته، آنها را برای آذین درون ساختمانها بکار بردند و کاخ‌های پادشاهی را به گونه‌ای تازه آراستند. پس از آن کم‌کم هنر آینه کاری با شیوه‌های گوناگون روایی (رایج) گشت. در روزگار قاجاریان بویژه زمان پادشاهی ناصرالدین شاه هنر آینه کاری گسترش بیشتری یافت. و بویژه هنرمندان شیرازی در زمینه نازک‌کاریها، روی هم گذاردن شیشه‌های گوناگون ساده و رنگی، جامها و گلبرگهای زیر آینه، نوآوری‌های فراوان پدید آوردند^(۳).

«گرچه آینه کاری هنری بود که از اروپا به ایران آمد، باری، هنرمندان ایرانی آنرا «ایرانی» کردند و با گره‌سازی و گل و رویه‌های رنگی، بویژه سرخ و زرین به آن چهره‌ای بومی دادند.

از آینه کاری برای آذین آرامگاه امامزادگان بسیار بهره‌گیری شده است. در ایران آینه کاری آنچنان با گره‌سازی درهم آمیخته که می‌توان گفت بدون بهره‌گیری از گره‌سازی، آینه کاری هم پدید نمی‌آمد.

* آهیانه برابر کاسه سر (جمعمه) است.

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.

(۲) عمید، حسن. فرهنگ عمید.

(۳) دانشنامه ایران و اسلام.



گره‌هایی که بیشتر بکار رفته، هشت چهارلنگه، سایه روشن، مغاری، هشت تخمکدار و شش‌دور و... است. نخست از روی الگو به اندازه نیاز از ابزار (آلت)ها با الماس از آینه‌ای به کلفتی یک میلی‌متر بریده می‌شود و هر دسته در گنجه‌ای ویژه گرد می‌آید تا بکار رود.

گاهی از گچ در آینه‌کاری نیز بهره‌گیری می‌شود، که در آن، زمینه بیشتر از آینه و گل و رویه‌ها از گچ برجسته هستند. زمینه‌های بزرگتر، کناره (حاشیه)بندی شده که برجسته‌تر از زمینه باشد. گاهی نیز زمینه برجسته تراز کناره می‌شود. برای این کار نخست روی کار را با شمشه‌گیری از گچ دستی پر می‌کنند تا زیر کار از زمینه جدا شود. سپس تکه‌های آینه را با ملات گچ چسب‌دار در جای خود می‌چسبانند.

در گذشته از گچ نرم با سریش یا شیره خرما بهره می‌بردند. گاه برخی تکه‌ها آنچنان کوچک است که بدست نمی‌آید و بناچار با انگشت آغشته به گچ آنرا سوار می‌کنند.

زیر آسمانه‌های آینه‌کاری شده، بازتاب نور چلچراغ‌ها و شرشرها و لاله‌های رنگی بر رویه‌های خمیده، درخشش پرشکوه و بسیار زیبایی پدید می‌آورد که نشان‌دهنده هنرمندی سرشار آفرینندگان آن است»^(۱).

(۱) برگرفته از زم‌شیدی، حسین. گره‌چینی... رویه ۲۳ و ۳۴.

تازی + پارسی: آلت‌بندی.

۱- پدید آوردن و از کار درآوردن ریخت‌های گوناگون از باریکه‌های آذینی با ابزار، روی اندود دیوار و آسمانه.

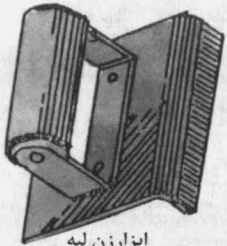
۲- ریخت پرداخت شده با ابزار^(۵).

ابزارزدن [آ.ز.د.]

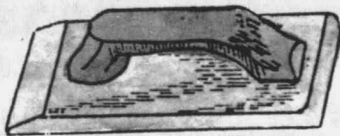
ابزاربندی. ← ابزاربندی.

ابزارزن [آ.ز.]

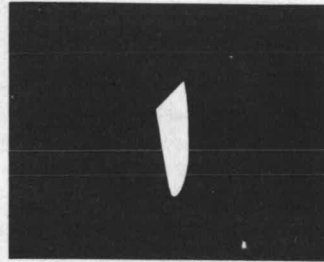
- ۱- تخته‌ای ساده که روی آن ریختی ویژه پدید آورده و بریده‌اند تا بر پایه آن گچ‌بری کنند. ابزار.
- ۲- ماله‌ای با تیغه فلزی برای پرداخت اندود در گوشه‌ها و کنج‌های کار ساختمان. گونه‌های ویژه‌ای دارد مانند: ابزارزن کنج‌کار، ابزارزن لبه^(۶).
- ۳- کسی که کار ابزارزنی می‌کند.



ابزارزن لبه



ابزارزن



ابابیل [آ]. (واژه تازی)

- ۱- گونه‌ای گره در هنر گره‌چینی به ریخت پرستو^(۱). پیشنهاد: پرستوک ← پرستوک.

۲-...

ابرو [آ]

- ۱- باریکه آذینی در سردر ساختمان^(۲).

۲-...

ابروباد [آ]

- ۱- روشی در کف‌سازی (موزاییک‌چینی)، که در روزگار قاجاریان باب بود و رنگ‌های سفید و آبی داشت^(۳).

۲-...

ابزار [آ]

تازی: آلت.

آفزار. آوزار. آبازرن.

- ۱- باریکه آذینی یا نواری بانگاره‌های گوناگون در پیرامون در و پنجره، یا گرداگرد بالای دیوار اتاغ در زیر آسمانه^(۴).
- ۲- رویه (صفحه) نازک چوبین به اندازه کف دست که لبه‌هایی با ریخت ویژه دارد و با آن اندود دیوار و آسمانه را پرداخت می‌کنند و در می‌آورند. کشو.

۳-...

ابزاربندی [آ.ب.]

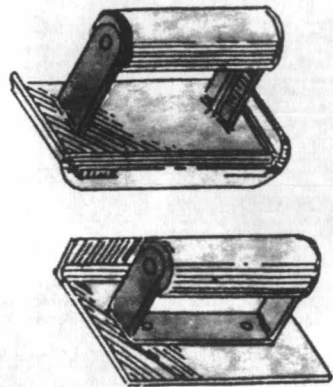
(۱) الف - دبیرسیاقی، محمد. ب - زمرشیدی، حسین. گره‌چینی... رویه ۶۴.
(۲) مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...
(۳) برگرفته از ورجاوند، پرویز. سرزمین قزوین. رویه ۴۸۸ و دبیرسیاقی، محمد.
(۴) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.
(۵) برگرفته از دبیرسیاقی، محمد.
(۶) برگرفته از ماهرالقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۲۴.



کت. خانه. شیستان.

اندامی از ساختمان که با چهار دیوار و آسمانه ساخته می‌شود تا کارکردی ویژه داشته باشد. امروزه اتاغ را می‌توان اندام بنیادی هر ساختمان دانست و بسته به کارکرد آن در ساختمان نامی ویژه می‌یابد. مانند: اتاغ نشیمن. اتاغ خواب...

باید یادآور شد «در زبان پارسی کهن، خانه را "سرا" و اتاغ را "خانه" می‌گفتند و اکنون نیز در بسیاری از جاهای ایران مانند خراسان به همین گونه است»^(۲).
در مهرازی کهن ایران، اتاغ‌ها بیشتر بر این پایه‌ها نام‌گذاری می‌شدند:



ابزارزن

ابزن [آ. ز]

تازی شده آبزَن. ← آبزَن.

ابسال [آ]

آبسال. ← باغ.

ابشتگاه [آ. پ]

آبریزگاه. ← آبریزگاه.

ابشتنگاه [آ. پ. ت]

آبریزگاه. ← آبریزگاه.

ابناخون [آ]

ابناخون^{*}. دژ. پناهگاه استوار.

ابنیه [آ. ی. (ی)] [واژه تازی]

ساختمان‌ها.

اپاختر [آ. ت]

تازی: شمال.

یکی از چهارسوی گیتاشناسی. ← چهارسو.

آپدانه [آ. پ. ن]

آپادانا.

ساختمان بزرگ و باشکوه^(۱).

اتاغ [آ]

پهلوی: کتک.

تازی‌گونه: اتاق. اطاق^{**}.

* انباخون درست‌تر است. و شاید از انباشتن برگرفته شده باشد. (نقیسی، سعید. فرهنگنامه پارسی)

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدریم. سبک‌شناسی... باستان‌شناسی. سال ۴۷. رویه ۴۷.

** (الف) این واژه را در سده‌های هفتم و هشتم خورشیدی اوتاغ می‌نوشته‌اند (برگرفته از شاملو، محسن. پالایش زبان فارسی. رویه ۱۳۳).

(ب) شمس‌الدین محمدبن قیس در المعجم... اتاغ نوشته است. (رویه ۱۵۰).

(پ) این واژه ترکی از بن پارسی آتاک برگرفته شده است که پیش از پدیدار شدن ترکها در تاریخ نوین ایران، در نوشته‌های پارسی روایی (رایج) بوده است و بر پایه ساخت واژه، برابر آشکوب بالا و خوابگاه بکار می‌رفته است. واژه آدایسکه (درست آن ادالیک) نیز برابردرونی در دربار شاهان عثمانی می‌باشد. (برگرفته از زمیس، کریستیان. واژه‌های فارسی در زبان آلمانی. نامه فرهنگ ایران. دفتر سوم. رویه ۴۴). «آدلیک از آده برابر اتاق و لیک، پسوند نسبت است». (دهخدا، علی‌اکبر)

(ت) فریدون جنیدی نیز اتاغ را از تاغ پارسی می‌داند. (در سخن آغاز فرهنگ بی‌دوی. رویه ۳۰)

(۲) لاریجانی، محمدعلی.



۱- اتاغی ویژه خواندن در برخی خانه‌ها.

۲- اتاغی در کنار کتابخانه‌ها برای خواندن.

- اتاغ زیر شیروانی

اتاغی در زیر آسمانه شیبدار.

- اتاغ سردر

در خانه‌های کهن، اتاغی بود که بالای سردر خانه روی هشتی و بیشتر برای پذیرایی از مهمان ساخته می‌شد. راه پله‌ای در گوشه هشتی آنرا دسترس می‌ساخت. بالاخانه. فرواز (۴).

- اتاغ سه دری

در خانه‌های کهن، «اتاغی بود که سه درگاه رو به میانسرا داشت و بیشتر برای خواب از آن بهره می‌بردند. از اتاغ پنج‌دری کوچکتر بوده و در پشت آن بستویی داشته همراه با دولابی و گنجه‌های بزرگ برای نگهداری رختخواب و چیزهای دیگر.

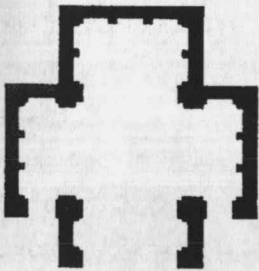
رختخواب‌ها را می‌توانستند بپیچند و کنار دیوار بگذارند و از اتاغ، به جای اتاغ نشیمن خانواده بهره ببرند (۵).

- اتاغ شاه‌نشین

اتاغی که دارای شاه‌نشین است. ← اتاغ پنج‌دری.

- اتاغ شکم‌دریده

اتاغی به ریخت پیلی (+).



اتاغ شکم‌دریده

۱- ریخت آن: تالار، تنبی.

۲- شماره درگاه یا پنجره‌های آن: سه دری، پنج‌دری.

۳- جای آن: بالاخانه، گوشوار.

۴- هنگام بهره‌گیری از آن: اتاغ زمستان‌نشین.

۵- کمتر بر پایه کارکرد آن: آشپزخانه.

برخی اتاغ‌های خانه را بدین گونه باز نمود می‌کنیم:

- اتاغ پذیرایی

مهمانخانه. تالار پذیرایی. اتاغ بزرگی که ویژه پذیرایی از مهمان است. این نام تا پیش از این بکار نمی‌رفت. گرچه در خانه‌های کهن در بخش بیرونی خانه جای داشته است.

- اتاغ پنج‌دری

«اتاغی که پنج درگاه رو به میانسرا (حیاط) داشت و در خانه‌های کهن بیشتر برای پذیرایی از مهمان از آن بهره می‌بردند که در خانه‌های کوچکتر کارکرد اتاغ نشیمن را داشته است.

- اتاغ پیشخان

«اتاغی نزدیک درآیگاه (ورودی) خانه که برای سرایدار ساخته می‌شده و گاه برای پاس‌نگویی یا پذیرایی از کسی نیز بکار می‌رفته است.» (۱)

- اتاغ تهرانی

اتاغی که یک تورفتگی در یک سوی آن (روبروی درگاه‌ها) کمی بالاتر از کف اتاغ، بنام «شاه‌نشین» دارد که جایگاه مهمان یا بزرگ خانه بوده است.» (۲)

- اتاغ خواب

پهلوی: ویستَرک گاس (بسترگاه) (۳).

اتاغ آر میدان و خوابیدن.

در خانه‌های کهن خانواده در بخش «اندرونی» می‌خوابیدند و مهمان در مهمانخانه یا اتاغی دیگر، و اتاغی بدین نام نبود.

- اتاغ خوانش

پیشنهاد برای «اتاغ مطالعه».

(۱) برگرفته از زم‌شیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۲۷.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۶۳.

(۳) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۶۳.

(۵) همان.



- اتاغ مطالعه (واژه پارسی + تازی)

اتاغ خوانش. ← اتاغ خوانش.

- اتاغ ناهارخوری

اتاغی نزدیک آشپزخانه یا اتاغ پذیرایی ویژه خوراک خوردن خانواده و بویژه میهمان. این نام نیز در خانه‌های کهن بکار نمی‌رفته و در گذشته یکی از اتاغهای اندرونی بوده است مانند اتاغ سه دری و برای میهمان در بیرونی.

- اتاغ نشیمن

اتاغ زندگی خانواده که بیش از دیگر اتاغ‌ها کاربرد دارد.

- اتاغک [اُغْ]

اتاغ کوچک.

- اتاق [اُ]

تازی گونه اتاغ. ← اتاغ.

- اتصالات معماری [ا.ب.ت.م]. (واژه تازی)

پیشنهاد: پیوندهای ساختمانی. ← پیوندهای ساختمانی.

- اتود [ا]. (واژه فرانسوی Etude)*

۱- پیشنهاد: بررسی ← بررسی.

۲- ...

- اتودکردن [ا.ک.د]. (واژه فرانسوی + پارسی)

۱- بررسی کردن | بررسی کردن.

۲- ...

- اتون [ا]

تازی شده اتون. ← اتون.

- اجار (واژه گیلانی)

نی یا چوب نازک که به گونه ترازوی میان اودارها (ستونهای چوبی که در جای جای دیوار هستند) را پر می‌کند. (۱)

- اجاردوس [ا.د.و]. (واژه گیلانی)

تخته‌ها و سرشاخه‌های یکنواخت که در ساخت دیوار زگالی ساده، میان ستون‌های چوبی کوبیده شده و

روی آن باندود گل پوشش داده می‌شود (۲).

- اجاق [ا] (واژه ترکی)

۱- دیگپایه در آشپزخانه.

۲- چهارپایه چوبین که ناوه گیل‌کشان را بر آن برای پرکردن گیل می‌گذارند.

۳- ...

- اجر (ا.ج.خ)

تازی شده آگور. اجر. ← اجر.

- اجرای ساختمان** [ای.ت]

ساختمان سازی

- اجزاء ساختمان [ا.ء.ت]. (واژه تازی + پارسی)

پیشنهاد: بخشه‌های ساختمان. ← بخشه‌های ساختمان.

- احجام هندسی [ا.م.و.د]. (واژه تازی + تازی

شده).

گنجهای هندازی. ← گنجهای هندازی.

- احیاء [ا]. (واژه تازی)

باززنده سازی. ← باززنده سازی.

- اخترسرا [ا.ت.س]

آسمان نما. ← آسمان نما.

- اخجسته [ا.ج.ت]

آستانه. ← آستانه.

- اخرا [ا]. (از یونانی اخرز)

گونه‌ای خاک رس آهن دار به رنگهای زرد و نارنجی و سرخ و قهوه‌ای که در نگارگری و کاهگل نمای خانه‌های روستایی بکار می‌رود.

* (واژه اتود برابر "بررسی" است.

(۱) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۲) همان

** (واژه اجرا برابر روان گرداندن و بکار انداختن و بکار بستن

است، نه ساختن. (برگرفته از: معین، محمد)



اخگرستان [ا.گ.ر]

آتشدان. ← آتشدان.

ادغر [ا.غ.]

بادغر. بادگیر. ← بادگیر.

اریانه* [ا.ن.ن]

۱- استوانه زیر پاکار گنبد.

- در گنبدهایی که دو پوسته به هم پیوسته دارند، هم آهیانه و هم خود، هر دو روی اریانه ساخته می شوند.
- در گنبدهایی که دو پوسته گسسته دارند، اریانه بالای آهیانه و زیر خود، ساخته می شود.

۲- ...

اریسک [ا.ر.ب]. (واژه فرانسوی Arabesque).

اسلیمی. ← اسلیمی.

ارتفاع [ا.ت.] (واژه تازی)

۱- بلند. ← بلند.

۲- ...

ارچین* [ا.ی.]

روشی در آجرچینی که در آن هر رده از آجر از رده زیرین، پیش می نشیند و رده ها بگونه پله پله در می آیند.
- به گونه ای گنبد رَک که در آن رده ها پله پله بهم می آیند می گویند (زیانزد در خوزستان). نمونه آن امامزاده عبدالله شوشتر است^(۱). ← گنبد.

- راجینه یا پلکان آب انبار. ← آب انبار.

ارزه [ا.ز.]

اندود. ← اندود.

ارزه گر [ا.ز.گ]

آرزه گر. ← آرزه گر.

ارسن [ا.س.]

پهلوی: آرسن (مجمع)^(۲).

۱- گردایه (مجموعه) یک گروه از ساختمان های وابسته به هم.

- ارسن بازار: همه بخشهای یک بازار.

۱- ارسن فرهنگی: مجموعه فرهنگی.

- «ارسن شهری: همه ساختمانهای همگانی شهری»^(۳).

۲- ...

ارسی* [ا.ر.]

شیرازی: دَرک (شنیده شده)

۱- گونه ای پنجره چوبی و شبکه دار کشویی که با بالا و پایین رفتن باز و بسته می شود. بلندای آن از کف تا آسمانه است. این در - پنجره گاه به میانسرا باز می شود و گاه میان دو تالار جای می گیرد تا به هنگام نیاز باز شود و یک تالار بزرگ بدست آید. کاربرد ارسی در مهرازی ایران بگونه یک بازشوی بنیادی، پیشینه ای بسیار کهن دارد. نمونه های زیبای آن در همه جای ایران دیده می شود. ارسی ها بیشتر دارای نگاره های زیبایی همراه با شیشه های رنگی هستند و بدین گونه بر زیبایی اتاغ می افزایند.

هر ارسی از بخش های زیر ساخته می شود:

* اربانه برابر غربال آسیابان است. (برگرفته از پیرنیا، محمدکریم.

گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۶۴). (در فرهنگها یافت نشد)

** (برابریزه و پایه نردبان. پایه. پله (دهخدا، علی کبر)

۱) پیرنیا. همان. رویه ۱۲۸.

۲) فرهوشی، بهرام. فرهنگ...

۳) پیرنیا، محمدکریم. شیوه ها... رویه ۲۸۷.

*** (استاد پیرنیا آنرا پارسی می داند، برابرگشاده و باز. (پیرنیا،

محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۵۷). در فرهنگها آنرا روسی

دانسته اند. «اُر» پیشوندی است برابربالا رفتن که در برخی

واژه های دیگر مانند اُرچین (پله پله) دیده می شود و "سی"

برابربرتو و چشمه و... در گویش های نیمروزی ایران روایی

(رایج) است. نمونه زیبایی از ارسی را پیش از آنکه مهرازی

چشمگیری در روسیه پا گرفته باشد در نگاره ها و ساختمانها

می توان یافت. (پیرنیا. همان. رویه ۳۵۵ و ۳۵۶)



- باهو یا وادار: بخش ایستاده (قائم) چهارچوب آن.
- کالا (کلاه): تیر ترازوی (افقی) میان بخش پایا (ثابت) و جنبان (متحرک) آن.
- تَبُک: شبکه درون دَرک‌های آن.

- چَفته ریزه: چفتی (پشت‌بندی) که درک‌ها را پایا (ثابت) نگه می‌دارد.

- دَرک یا لنگه: که مانند کشو بالا و پایین می‌رود.

- بخش زیرین به بلندی سی تا پنجاه سانتیمتر از کف که مانند جان‌پناه است و پایا است.

- بخش بالای آن که نیم پر هون (نیم‌دایره) یا سه پهلو (مثلث) است و پایا است.

در شیراز ارسی‌ها بیشتر دارای دو دَرک یا لنگه هستند و می‌توان به هنگام نیاز یکی از آنها یا هر دو را باز کرد یا درک بالایی بگونه کشویی روی درک پایین بنشیند.

و آفتاب زمستان به اتاغ راه یابد. بدین گونه از میانسرا نمی‌توان کسانی را که درون اتاغ نشسته‌اند دید، و یا درک پایینی را بالا برد تا کسانی که در اتاغ هستند، میانسرا را ببینند^(۱).

۲- اتاگی که دارای ارسی است.

۳-...

- از نوک آرنج تا سر انگشتان، برابر هشت گره.*
- به اندازه یک گز بازار، بیش از نیم متر.

شاه ارش یا گز شاهگان برابر دوازده مشت (قبضه) به اندازه یک و نیم گز بازاری، نزدیک به یک متر است^(۳).

۳-...

ارگ [ا]

ارگ. ← ارگ.

ارگ [ا]

پهلوی: ارکپد. ارگ.

یونانی شده و لاتینی شده: آرخ^(۴).
ارگ. کهن دژ^(۵).

- دژی که درون شهر باشد.

- دژی کوچک که در میان دژ بزرگتری ساخته شده است. «نارین دژ»^(۶).

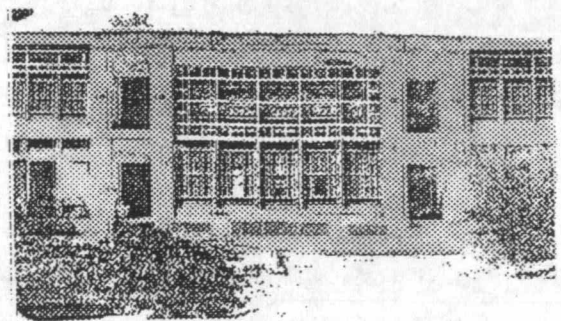
ارنگ [ا.ر]

۱- نمایش خانه (تاتر)^(۷)

۲-...

اره کسما [ا.ر.ک]. (واژه گیلانی)

گونه‌ای دیوارکشی گرد یک زمین. چوبهایی را در زمین فرو می‌کنند و آنها را با تخته به هم می‌پیوندند و میان آن را با سنگ یا آجر پر می‌کنند. این دیوار کلفتی



ارسی

ارش [ا.ر]

تازی: ذراع

آرش. آرش^(۲). رَش. پار.

یکان اندازه گیری درازا (طول)،

(۱) برگرفته از شاملو، احمد. کتاب کوچه.

(۲) سادات اشکوری، کاظم. ناملی در مسکن حیدرآلات. هنر و مردم. شماره ۱۵۶. (۱۳۵۴). رویه ۴۷.

* هر گره برابر ۶/۶۶ سانتی متر است.

(۳) برگرفته از جنیدی، فریدون. مسابقه بین‌المللی معماری...

معماری و شهرسازی. شماره ۱۷. رویه ۲۱.

(۴) هرن. اساس اشتقاق...

(۵) کیانی، محمدیوسف. نظری اجمالی... رویه ۲۰۸.

(۶) ذکاء، یحیی. مفهوم دژ. کنگره بم. دفتر نخست. رویه ۲۱۳.

(۷) هرن، پاول. اساس اشتقاق فارسی...



کمی دارد^(۱).

ارویژینال [ا] (واژه انگلیسی: Original)

پیشنهاد: پایه.

نقشه‌های اریژینال: گره‌های پایه.

ازار [ا]

۱- ازاره ← ازاره.

۲- ...

ازاره [ا:ر]

ازار. ایزار. ایزاره. هزاره.

نمای پایین دیوار و ستون که با سنگ، آجر یا کاشی...

پوشیده می‌شود. بلندای آن در دیوار درون ساختمان

تازیر تاغچه است و در بیرون تازیر پنجره.

در برخی جاها برای ازاره دیوار درون ساختمان با

اندود گچی، گچ را با کتیرامی آمیخته‌اند که اندودی

سخت و پایدار بدست می‌آمده و تا بلندای یک گز

(۱۰۶/۶ سانتی‌متر) کار می‌کردند^(۲).

۲- ...

ازج [ا:ز]

تازی شده ازگ. ← ازگ.

ازغ [ا:ز]

۱- ازگ. ← ازگ.

۲- ...

ازگ [ا:ز]

تازی شده ازج.

ازاج. ازج. ازغ. ازغ. سغ. * «آوستان»^(۳).

آسمانه خمیده که پهنای دهانه آن کوچکتر از درازای

آن باشد^(۴). تاغ. تاغ. * * ← تاغ.

امروزه در شهرهای میانی ایران به آن تاغ آهنگ و در

تهران تاغ کوره‌پوش می‌گویند^(۵).

ازله [ا:ل]

توده‌ای سنگ و خاک‌کنده شده برابر سد (صد) ارش

شش‌رویه (مکعب)^(۶).

اژغ [ا:ز]

ازگ ← ازگ.

اژکن [ا:ک]

اژگن. ← اژگن.

اژند [ا:ز]

اژند. ملات ← ملات.

اژه [ا:ز]

اندود. ← اندود.

اژیانه [ا:ن (ن)]

اژیانه. ← اژیانه.

اژیو [ا]. (واژه فرانسوی Ogive)

گونه‌ای چفد تیزه‌دار^(۷). ← چفد.

اسپریس [ا]

اسپریس.

میدان اسب‌دوانی، چوگان‌بازی، نمایش و جنگ.

(۱) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ کیل و دیلم.

(۲) برگرفته از بیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۲۵.

* پوشش سغ، پوششی است که ریخت آن بر پایه یک چفد بدست می‌آید (برگرفته از بیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۶. رویه ۷).

(۳) دهخدا، علی‌اکبر. زیر واژه آهنگ.

(۴) برگرفته از جذبی، علیرضا. طاق و ازج. رویه ۴۶.

** یادآوری می‌کنیم که غیاث‌الدین جمشیدکاشانی آسمانه رادو گونه دانسته: تاغ و ازگ. او این دو را جدا می‌داند و تاغ را چنین بازنمود می‌کند «آسمانه خمیده‌ای که پهنای دهانه آن بزرگتر از درازای آن باشد» که این کمابیش برابر با چفد است. (همان سرچشمه).

(۵) از راهنمایی‌های استاد علیرضا جذبی.

(۶) برگرفته از امام شوشتری، محمدعلی. بررسی نفوذ شیوه... باستان‌شناسی و هنر. شماره ۲. رویه ۲۲.

(۷) ورجاوند، پرویز، سرزمین قزوین. رویه ۱۷۰.

اسپر* [ا.ب]

- دیوار تیغه‌ای میان دو جرز ساختمان که برابر نیست^(۱). اسپر همیشه پس از ساختن جرزها و تاغ آسمانه و پس از نشست وافت آنهاگونه «هشت و گیر» با جرزها ساخته می‌شود^(۲). اسپرها بیشتر با کاشی کاری یا آجرکاری آذین می‌شوند^(۳).
- بخشی از نمای ساختمان که در و پنجره نداشته باشد^(۴).

- تیغه زیر یک تویزه.

اسپر لوسی [ا.ب]

۱- کاخ. کوشک^(۵).

۲- پیشنهاد شده برای کاشانه (آپارتمان)^(۶). ← کاشانه.

اسپریس [ا]

۱- اسپریس. ← اسپریس.

۲- گونه‌ای نماسازی با پاشیدن ملات بر دیوار نما^(۷).

اسپیک [ا.ب]

۱- چادر بزرگ^(۸).

۲- ...

اسپینج [ا.ب]

مهمانخانه بزرگ. جای ماندن و گذران یک یا چند روزه رهسپران (مسافران) در شهرها.

اسپید دژ [ا.د]

کاخ یا ساختمانی بزرگ که نمای آن با گچ یا گچ چارو اندود شده است^(۹).

استاتیک [ا] (واژه انگلیسی Statics)

۱- دانش ایستایی و پایداری اندامهای ساختمان در برابر نیروها.

۲- ...

استا [ا]]**

۱- پستا ← پستا.

۲- ...

استاد بنا [ا.د.ب] (واژه پارسی + تازی)

استاد والادگر ← استاد والادگر.

استاد والادگر [ا.د.گ]

پارسی + تازی: استاد بنا.

کسی که در کار ساختمان سازی به سفت کاری و دیوار سازی می‌پردازد.

استادیوم* [ا]** (واژه انگلیسی از ریشه یونانی Stadiom)

ورزشگاه. ← ورزشگاه.

استان [ا]

۱- جای خواب. خوابگاه.

۲- ...

* گونه دیگر واژه سپهر.

(۱) برگرفته از معین، محمد.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. اثر. چفدها... شماره ۲۴. رویه ۴۷.

(۳) برگرفته از ورجاوند، پرویز. سرزمین قزوین. رویه ۱۱۳.

(۴) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه

(۵) نفیسی، علی اکبر. فرهنگ نفیسی.

(۶) برگرفته از پیرنیا. همان.

(۷) از راهنمایی‌های استاد علیرضا جذبی.

(۸) معین، محمد. فرهنگ معین.

(۹) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۰۳.

** کوتاه شده استاد.

*** استادیوم در یونان باستان، یکی از یکان (واحد‌های

اندازه‌گیری درازا در راه‌ها و جاده‌ها بوده است، و رومیان آنرا برگرفته و در راه‌های دریایی و در ستاره‌شناسی بکار بردند. اندازه

آن برابر ۶۰۰ پایی یونانی بود. استادیوم رومی برابر ۶۲۵ پا یا ۱۸۴

متر بود. این واژه به میدان ورزشی در المپیا که درازای آن درست

برابر یک استادیوم بود گفته می‌شد و سپس در سراسر یونان به هر

جایی که جشنواره‌های ورزشی در آن برپا می‌شد گفته شد.

(برگرفته از دایرةالمعارف فارسی)

**استانبولی [ا]**

استانبولی.

آوند (ظرف) فلزی والادگری که در آن ملات می‌ریزند و جایجا می‌کنند.

استانداردهای ساختمانی [ا. ی. ت]. (واژه

فرانسوی Standard + پارسی)

استانده‌های* ساختمانی. ← استانداردهای ساختمانی.

استانده‌های ساختمانی [ا. د. ی. ت]

فرانسوی + پارسی: استانداردهای ساختمانی.

گردایه (مجموعه) آیین‌نامه‌ها و بایسته‌ها (ضوابط) و پذیره‌ها (مقررات) در کار ساختمان‌سازی، هم در زمینه‌های چندی (کمیت) و چونی (کیفیت).

استانه [ا. ن. ن]

۱- آستانه. ← آستانه.

آستان. ← آستان.

استخر [ا. ت]

تازی شده: اصطخر.

گیلانی: استرخ. استلخ.

مشهدی (تایبادی): تلخ.

تبری: هَتَل (۱).

آبگیر بزرگ که در باغها برای آبیاری و زیبایی جلوی ساختمان می‌سازند.

استراکچر [ا. ت. ج]. (واژه انگلیسی Structure)

- ساختار. ← ساختار.

- سازه. ← سازه.

استن [ا. ت]

۱- ستون ← ستون.

۲-....

استوان [ا. ت]

۱- ستون گرد. ← ستون.

استوانه [ا. ت. ن]

تازی شده: اسطوانه.

۱- ستون ← ستون.

۲- گنجی (حجمی) با دو پایه پرهون (قاعده دایره) که با هم همسو (موازی) باشند.

- استوانه قائم: استوانه راست.

- استوانه مایل: استوانه اریب.

استودان [ا]

پهلوی: آستودان**.

«استخوان‌دان. ناووس. ناووس. ستودان. «أسدان» (۲).

۱- جایگاهی بیشتر در دل کوه که در آن استخوان‌های مردگان را نگهداری می‌کردند. اتاغک‌هایی که در درون آنها سنگ‌هایی برای گذاشتن استخوان‌ها تراشیده شده‌اند.

ایرانیان کهن، آلوده کردن آب، خاک، آتش و باد را بسیار ناپسند می‌شمردند. برای همین مردگان را بخاک نمی‌سپردند. آنها را در دُخمه‌ها گذاشته و پس از پوسیدن، استخوان‌هایش را گرد آورده و در یک آوند سنگی می‌ریختند و آوند را در استودان می‌گذاشتند. نمونه‌های استودان از روزگار پیش از هخامنشیان در نزدیکی سر پل ذهاب، دکان داوود، دخمه فخریکه در کردستان و سکاوند در نزدیکی سکز (سقز) دیده می‌شود (۳).

این آرامگاه‌های کنده شده در دل کوه دارای مهرازی ساده و چشم‌گیر می‌باشد. نمای آن با ستونها و نیم‌ستونها، درگاه و سردر، همچون نمای خانه یادآور

* (استانده و برسنجه را در پارسی برابر استاندارد دانسته‌اند.

) (برگرفته از نصر، سید حسین. علم و تمدن در اسلام. رویه ۱۴۰).

(۱) معین، محمد.

** (آمیخته‌ای از استو برابر استخوان و دان، پسوندی برابر آوند (طرف).

(۲) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۵۶

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۵۶، ۵۷



خانه جاوید است.

- ۲- چاهی در میان یک زمین که گرداگرد آن دیوار بلند کشیده‌اند و استخوان مردگان را پس از پوسیدن در آن اندازند^(۱). نمونه‌های آن در پیرامون شهر یزد و در کویر اردکان دیده می‌شود. ← دخمه.
- ۳- گورستان.

استودیو [ا] (واژه انگلیسی Studio)

- ۱- کارگاه. هنرگاه. فرانسوی: آتلیه
- ۲- کاشانه (آپارتمان) یک اتاغه.
- ۳- ...

استوک [۹]

اندودگیج^(۲).

استون [۱]

ستون. ← ستون.

استیلیزاسیون [از] (واژه فرانسوی Stérilisation)

- ۱- برساویده ← برساو کردن.
- ۲- ...

اسدان [۱]

استودان. ← استودان.

اسکدار [ا.ک]

اسکدار. اسکدار*.

- ۱- پیک‌خانه‌ها در گذشته‌های دور.
- ۲- ...

اسکل [ا.ک] (واژه ماسوله‌ای)

تیرهای چوبی آسمانه بیرون‌زده از دیوار^(۳).

اسکلنت ساختمان [ا.ک. ل. ب. ت. ت.] (واژه فرانسوی

Squelette + پارسی)

- ۱- استخوان ساختمان. سازه. ← سازه.
- ۲- ...

اسکله [ا.ک. ل. ل.] (واژه تازی شده و ترکی شده از

Scala ایتالیایی)

- ۱- بندر. لنگرگاه.

۲- بارانداز کشتی‌ها.

اسکینج [ا.ک]

انگلیسی شده: (Squinch).

سکینج. گونه‌ای گوشه‌سازی زیر گنبد. ← گوشه‌سازی.

اسکوپ [ا.ک]

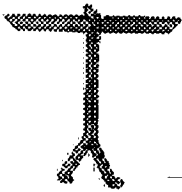
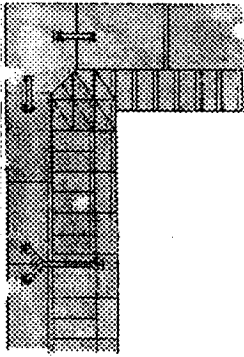
میخ سرکج. میخ دوسر یا سه سر^(۴).

۱- میخ‌هایی که کلاف‌های چوبی زیر گنبد را به دیواره

بیرونی می‌پیوندند^(۵).

۲- میله یا نوار فلزی که به یاری آن سنگ‌های نمای

ساختمان را به دیوار استوار می‌سازند^(۶).



اسکوپ

(۱) معین، محمد.

(۲) ورجاوند، پرویز. خشت و نقش عامل پوشش و اندود... هنر و مردم. شماره ۱۳۳، رویه ۴.

(۳) گمان می‌رود که اسکدار از اسب + گذار ساخته شده باشد. (برگرفته از معین، محمد)

(۴) معماریان، غلامحسین. گونه‌شناسی معماری برون‌گرا. رویه ۲۴۱.

(۵) زم‌رشیدی. تعمیر و نگهداری... رویه ۲۴۱.

(۶) برگرفته از معماریان، غلامحسین. نیارش... رویه ۲۴۴.

(۷) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی... رویه ۱۹۸.



اسکیس [ا]. (واژه فرانسوی Esquisse).

پیشنهاد: تهرانگ. ← تهرانگ.

اسلب [ا. ل]. (واژه انگلیسی Slab)

۱- تخته بتنی. فرانسوی + پارسی: دال بتنی.

۲- ...

اسلیمی [ا]

فرانسوی: آزیسک (Arabesque).

اسلیم. اسلامی. «عربانه»^(۱).

۱- یکی از گونه‌های بنیادی نگارگری در هنرهای

آذینی ایران*، که دارای نگاره‌های پر پیچ و خم مانند

گیاهان و دیگر ریخت‌های بومی (طبیعی) می‌باشد.

«از دیدگاه تاریخی، اسلیمی بگونه گیاه، گویا از تاک

(باغ انگور) سرچشمه گرفته است. نگاره‌های اسلیمی

همانند هیچ گونه ویژه‌ای از گیاهان نیستند، و

هنرمندان از بوم (طبیعت) الگو برداری شده‌اند.

ویژگی اسلیمی، پیچیدگی و درهم بافتگی آن

است.»^(۲)

این گونه نگارگری که در ایران پیشینه‌ای کهن دارد و

در هنر اشکانی نمونه‌های آن بچشم می‌خورد، از ایران

به سرزمین‌های دیگر رفته است. نگاره‌های اسلیمی را

هنرمندان زمان صفویان به اوج زیبایی رساندند.

۲- گونه‌ای کشه (خط) در زمان کهن.

اشراف [ا]. (واژه تازی)

۱- دید داشتن از یک ساختمان به درون ساختمان دیگر.

سرزُد ← سرزُد.

۲- ...

اشکاف دیواری [ا. ف]. (واژه روسی + پارسی)

فرانسوی + پارسی: کمده (Commode) دیواری.

گنجه‌ای که در اتاغها برای نگهداری رخت و چیزهای

دیگر کار می‌گذارند.

اشکال هندسی [ا. ل. و. د]. (واژه تازی)

ریختهای هندازی. ← ریختهای هندازی.

اشکفت** [ا. ک]

۱- تاغنامای میان دو جرز^(۳).

۲- ...

اشکوب [ا]

آشکوب. ← آشکوب.

اشکوب [ا]

آشکوب. ← آشکوب.

اشگنش [ا. (ا). گ. ن]

۱- بالا آوردن دیوار و ساختمان. ساختمان کردن...

۲- دیوار ساختمان^(۴).

اشل [ا. ش]. (واژه فرانسوی echelle***)

تازی: مقیاس.

پیشنهاد: سَنجه. ← سَنجه.

اصطخر [ا. ط]

تازی شده استخر. ← استخر.

اطاق [ا]

تازی گونه اتاغ. ← اتاغ.

اعیان [ا]. (واژه تازی)

۱- ساختمان و درخت (زبانزد حقوقی). رویاروی

عرصه برابرزمین.

عرصه و اعیان: زمین و ساختمان و درخت.

۲- ...

افراز [ا]

پهلوی: افراز.

(۱) مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(*) این هنر را در فرهنگها، ندانسته تازی پنداشته‌اند.

(۲) بورکهارت، تیتوس. هنر اسلامی، رویه ۶۸ و ۷۲.

(***) برابرشکاف کوه. (دهخدا، علی اکبر)

(۳) ورجاوند، پرویز. سرزمین قزوین. رویه ۴۸۹.

(۴) دهخدا، علی اکبر.

*** انگلیسی: Scale.



۱- بلندا. تازی: ارتفاع.

بوئزه به بلندای پاکار چغد تا تیزه آن می‌گویند^(۱). ← چغد.

۲-...

افرسب [ا.ر.]

فَرسب. ← فرسب.

افریز [ا.]

انگلیسی شده: فریز (frieze).

شوشتری: فریز^(۲).

۱- کاب (قاب) آذینی بر نمای ساختمان و بیشتر بالای سردر که در آن آجرچینی می‌شود.^(۳)

۲- آنچه از دیوار فرایش آمده (جلوآمده) باشد^(۴).

۳- خانه آجری یا خانه خشت و گچی.

۴- کناره لبه سرای از خشت و گچ*.

۵-...

افزاربندی [آ.ب.]

ابزاربندی. ← ابزاربندی.

افزارمند ساختمان [آ.م.ب.]

کسی که در کار ساختمان‌سازی و رازگیری تواناست و دست‌اندرکار ساختن است.

پیشنهاد برای تکنسین (Technicien) ساختمان.

افزارهای بهداشتی ساختمان [آ.ب.]

افزارهایی که در ساختمان در آبریزگاه، دستشویی، گرمابه و جز اینها بکار می‌رود. تنه (بدنه) آنها بیشتر از چینی، فولاد و یا پلاستیک است که روی آنها با آهار (لعاب) ویژه پوشانده شده است.

پیشنهاد برای لوازم بهداشتی ساختمان.

افزیر* [ا.]

اوزیر.

۱- استخوان‌بندی ساختمان^(۵). ← ساختار.

۲-...

اقتباس [ا.ب.] (واژه تازی)

برگیره ← برگیره

افزیر کردن [ا.]

۱- پیاده کردن بخش‌های یک ساختمان بر رویه (سطح) زمین یا دیوار^(۶).

۲-...

اقتباس [ا.ب.] (واژه تازی)

برگیرنده ← برگیره

اقامتگاه [ا.م.] (واژه تازی + پارسی)

خراسانی (فرارودی): بائیشگاه.

زیستگاه. ماندگاه. خانه.

جایی که خانوار در زمان سرشماری در آنجا به سر

می‌برند هرگاه که زیستگاه دیگری نداشته باشند^(۷).

اقلیم [ا.]. (واژه تازی از «کلیما» یونانی Clima).

آب و هوا. ← آب و هوا.

اکسپوز [ا.]. (واژه فرانسوی Expose)

نمایان.

(۱) بیرنیا، محمدکریم. چغدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۱۲.

(۲) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌ها...

(۳) برگرفته از مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(۴) برگرفته از زمخشری، محمود. پیشرو ادب. رویه ۱۲۹.

(* این چم دربرگیرنده باخور پای دیوار درون ساختمان نیز

می‌باشد که نادرست به آن «فرنیز» می‌گویند.

** افزیر یا اوزیر برابر استرا کچر (Structure) است. این

زبانزد میان مهرانان کهن بوده و فراموش شده است در نيمروز و

بخش‌های میانی ایران واژه اوزیر را بکار می‌بردند. باری (اما) در

آپاختر (شمال) ایران و آذربایجان، افزیر بکار می‌رود. (برگرفته از

بیرنیا، محمدکریم. چغدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۲۵).

(۵) پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۵. رویه ۲۲. (در

فرهنگ‌ها یافت نشد).

(۶) همان. (در فرهنگها یافت نشد)

(۷) فرهنگ آبادی‌های کشور. رویه ۲.



آنچه از ساختمان، برابر دیدگان باشد.

بتن اکسپوز: بتن نمایان.

اکسپوزیسیون [ا.] (واژه فرانسوی Exposition)

نمایشگاه. ← نمایشگاه.

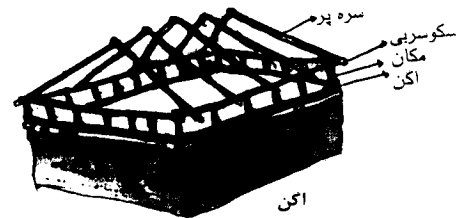
اگان [ا] (واژه گیلانی)

تیر ستبر چوبی که کلاف ترازوی برای ساخت آسمانه

شیب دار می شود^(۱). اگن^(۲)

اگن [ا.گ] (واژه فومنی)

اگان ← اگان.



اگنش [ا.ن]

اگنش. ← اگنش.

الاجق [ا.ج]

آلاچوب. ← آلاچوب.

الایق [ا]

آلاچوب. ← آلاچوب.

الک [ا.ل]

توری سیمی برای جدا کردن ساختمایه دانه درشت از

ریز.

الگو* [ا]

۱- رویه (سطح) فلزی یا پلاستیکی که در آن

ریخت‌های گوناگونی که مهرازان و گرت‌برداران

(نقشه‌کشان) مهرازی با آنها سروکار دارند، درآورده

شده است: مانند نشانه‌ها و ریزه کاری‌ها.

پیشنهاد برای شابلن (Chablon) فرانسوی.

شابلن حروف: الگوی واک‌ها.

۲-...

المان [ا.ل] (واژه فرانسوی Element)

۱- سازه^(۳). ← سازه.

۲-...

النگ [ا.ل]

آلنگ. ← آلنگ.

الوار [ا]

۱- تیرهای بزرگ چوبی برای ساخت آسمانه اتاغ.

۲-...

الوگاه [ا]

در برخی شهرها همچون یزد و نایین، در میدانچه

میانی کوی (محلّه) جایگاهی برای افروختن آتش

بنام الوگاه بود و هنوز نشانه‌های آن یافت می‌شود. این

جایگاه از ارج ویژه‌ای میان مردم برخوردار بود^(۴).

اماکن عمومی [ا.ک] (واژه تازی)

ساختمانهای همگانی. ← ساختمانهای همگانی.

انباخون [ا]

ابناخون. ← ابناخون.

انبار [ا]**

پهلوی: هَنبار.

آرامی شده: آمبر.

سریانی شده: آمبور.

(۱) برومیرژه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۹۳.

(۲) سادات اشکوری، کاظم. تاملی در مسکن حیدرآلات. هنر و

مردم. شماره ۱۵۶. رویه ۴۷.

(*) پیشنهاد شده برای ماکت (Maquette فرانسوی) از استاد

حسین لرزاده.

(۳) دایرةالمعارف فارسی.

(۴) سلطانزاده، حسین. فضاهای شهری. رویه ۱۳۴.

(**) واژه انبار به زبانهای دیگر هم رفته است: عبری، یونانی،

فرانسوی شده Hangar، ترکی، آلبانی، بلغاری، یوگسلاوی،

روسی، لهستانی، مجاری، گرجی (بنگرید به احمد سلطانی،

منیره. واژگان فارسی... رویه ۱۶)



ارمنی شده: آمبار^(۱).

تازی: مخزن (برگرفته از خزانه پارسی).

۱- اتاغی برای انباشتن و نگهداری چیزها یا خوراک
و... در ساختمان.

۲- استخر. آبگیر. ← آبگیر.

۳-...

انبارخانه [ا]

انبار. ← انبار.

انبسان [ب]

انگلیسی: کتراست (Contrast)*.

فرانسوی: Contraste.

دوگانگی (اختلاف) در چگونگی چیزی. در رنگ و نگارگری و پرتو (نور) و آوا و... در کار مهرازی و آمیزه (کمپوزسیون) هنری از پدیده انبسان برای نمودبهرت بخشهای کار بهره گرفته می شود.

انبوه سازی [ا]

ساختن چندین خانه همانند بگونه کاشانه (آپارتمان) و یا تک ساختمان.

انبوه سازی پیشینه‌ای کهن دارد و نمونه‌های آن در کاوشهای هگمتانه در همدان از زمان مادها بدست آمده است^(۲).

انبیره [ا. ر. ز]

سرشاخه‌هایی که بر بام خانه ریخته شده و روی آن را گل و شفته ریزند^(۳). «شوشک»^(۴).

انتزاعی [ب. ت] (واژه تازی + پارسی)

۱- یله‌ای ← یله

۲-...

انجین [ا]

۱- کاه گل مال^(۵).

۲-...

اندا [ا]

اندا. ← آندا.

اندا [ا]

اندا. آندای.

۱- کاهگل مال.

۲- گلابه. کاهگل.

۳- پسوند برای اندودکننده: بام آندا.

اندا به [ا. ب]

انداوه. اندایه.

۱- ماله (ابزار والادگری)

۲-...

اندا د [ا]

۱- گج یا کاهگل^(۶).

۲-...

اندا ز [ا]

۱- اندود دیوار ← اندود^(۷).

۲- اندازه. ← اندازه.

۳- ماله (ابزار والادگری).

۴-...

اندا زه [ا. ز]

پهلوی: هندچاک^(۸).

(۱) مشکور، محمدجواد. فرهنگ تطبیقی...

(۲) استاد پیرنیا آنرا برابر کتراست می داند. (شیوه‌ها... واژه‌نامه) در لغت‌نامه دهخدا برابر آن «مخالفت» آورده شده است. برخی آن را انبسان هم نوشته‌اند که بر پایه نوشته دهخدا، انسان درست است.

(۳) صراف، محمدرحیم. نویافته‌های معماری و شهرسازی در تپه هگمتانه. مجموعه مقالات کنگره پنجم. دفتر دوم. رویه ۸۳۸.

(۴) نفیسی، علی اکبر. فرهنگ نفیسی.

(۵) از استاد علیرضا جذبی.

(۶) دهخدا، علی اکبر.

(۷) همان.

(۸) نفیسی، علی اکبر. فرهنگ نفیسی.

(۹) معین، محمد.



انداچک^(۱).

انداز.

۱- تازی: مقیاس، مقدار.

۲- تازی شده: هندسه*.

اندازه بردار [آ.ز.ب]

پیشنهاد برای مترور. ← اندازه برداری.

اندازه برداری [آ.ز.ب]

پیشنهاد برای متره (فرانسوی *Metrer*)

اندازه گیری همه بخشهای کالبدی یک گره ته ساختمانی یا ساختمان ساخته شده برای بدست آوردن و روشن ساختن اندازه ساختمایه‌ای که نیاز است، یا در ساختمان بکار رفته است. اندازه برداری در هر زمینه بر پایه یکان اندازه گیری ویژه خود انجام می شود.

اندازه کردن [آ.ز]

۱- اندازه گرفتن. متر کردن. هندزه^(۲).

۲- شمردن. برآورد کردن.

اندازه کننده [آ.ز]

مهندس. ← اندازه یار.

اندازه گر [آ.ز.گ]

مهندس. ← اندازه یار.

اندازه گذاری [آ.ز.گ]

روشن ساختن و نوشتن اندازه اندام‌ها و بخش‌ها در گره ته (نقشه)های ساختمانی. (در زبانزد دانشجویان)

اندازه گیر [آ.ز]

برآوردگر (محاسب). اندازه یار و آنگاره دان (ریاضی دان). ← اندازه یار.

اندازه یار [آ.ز]

تازی شده از اندازه: مهندس^(۳).

اندازه کننده^(۴). اندازه گیر^(۵). اندازه گر. هندزه گر.

هنداختار^(۶).

کسی که دانش آموخته (فارغ التحصیل) رشته‌ای از دانش‌های کاربردی است.

اندازه یار ساختمان** [آ.ز.ر.ب]

کسی که دانش آموخته در زمینه دانش‌های وابسته به ساختمان و ساختمان‌سازی است. مانند دانش‌ایستایی، انگارش (ریاضی)، فندشناسی (تکنولوژی) ساختمان و جزاینها.

پیشنهاد برای مهندس ساختمان.

اندازه یار سازورویه ساختمان [آ.ز.ر.ب.گ]

کسی که دانش آموخته در زمینه دانش‌های وابسته به سازورویه ساختمان است.

پیشنهاد برای مهندس تاسیسات ساختمان***.

(۱) لاریجانی، محمدعلی.

(*) واژه «هندسه» تازی شده‌ی «اندازه» فارسی است و تا پیش از صفویان، هندسه به انگارش (ریاضی) و برآوردگر (محاسب) گفته می‌شد. (برگرفته از لاریجانی، محمدعلی).

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.

(۳) هه‌ژار. فرهنگ کردی - فارسی.

(۴) نظری، ابو عبدالله حسین. آلیرقاه. رویه ۲۸.

(۵) برگرفته از انگارش برابر ریاضی از پورسینا (دیباچه لغت‌نامه دهخدا. لغات فارسی ابن‌سینا و تاثیر آنها در ادبیات. محمد معین. رویه ۷۳).

(۶) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ زبان پهلوی.

*** برابر واژه انگلیسی *engineer* و فرانسوی *ingenieur*. و بدین گونه می‌تواند برای دانش‌اندوختگان (فارغ‌التحصیلان) دانشگاهی رشته‌های سازندگی نیز بکار رود: مانند اندازه‌یاری دزخ (مهندسی برق)، اندازه‌یاری رایانه (مهندسی کامپیوتر). امروزه بجای آن مهندس عمران را بکار می‌برند که درست نیست. عمران واژه‌ای تازی برابر آباد کردن و آبادانی... است. (فرهنگ معین و فرهنگهای دیگر). در آبادانی، هم ساختمان‌سازی است و هم ساخت و سازهای آبیاری، کشاورزی، که در رشته مهندسی عمران جایی ندارند.

*** (واژه تاسیسات بر ساختگی (جعلی) است) ← تاسیسات.



اندازه‌یاری [آ.ز]

تازی شده + پارسی: مهندسی.

اندازه‌یاری، دانشی کاربردی و دربرگیرنده همه تلاش‌های آفرینشگر (خلاق) آدمی است که بگونه‌ای در زندگی او کارساز بوده است: تلاش‌هایی در زمینه پیدایی (کشف) و شناخت و بهره‌برداری از پدیده‌های بومی (طبیعی) و نوآوری در ابزارها و دستگاه‌ها و ساختمانها و جز اینها. نهاد "فندشناسی" (تکنولوژی) و "اندازه‌یاری" در ایران پیشینه کهنی دارد و در گذر از هزاران سال با آفرینش‌های بسیار در زمینه‌های گوناگون، روند پیشرفت خود را پیموده است. ایندو در ایران زمین همواره با دانش (علم) و هنر و فلسفه و دین وابستگی پایداری داشته‌اند^(۱).

اندازیدن [آ.د]

۱- اندازه کردن. ← اندازه کردن.

۲- ساختن.

۳- ...

انداشگر [آ.گ]

اندودگر. ← اندودگر.

اندام [آ]

۱- هر یک از بخش‌های یک ساختمان که کارکردی

داشته باشد، مانند اتاغ، تالار و...

هرکدام از فضاهای ساختمان^(۲).

۲- ...

انداه [آ.و]

اندابه. ← اندابه.

اندویدن [آ.د]

اندود کردن.

اندایش [آ.ی]

اندود کردن. اندودگری. گیلکاری. گل‌مالی.

اندایشگر [آ.ی.گ]

اندودگر. کاهگل‌کننده.

اندایه [آ.ی]

اندابه. ← اندابه.

انداییدن [آ.د]

اندود کردن. کاهگل گرفتن بام و دیوار. گل‌مالیدن.

اندخسواره [آ.د]

آندخوار. اندخواره.

۱- پناهگاه. دژ.

۲- ...

اندخوار [آ.د]

اندخسواره. ← اندخسواره.

اندخواره [آ.د.ر]

اندخسواره. ← اندخسواره.

اندروز [آ.د]

۱- ملات.

۲- بازار و چهارسو.

۳- ...

اندرون [آ.د]

۱- اندرونی. ← اندرونی.

۲- ...

اندرونی [آ.د]

تازی + پارسی: حرمخانه. حرمسرا.

اندرون. سرای پسین. «فَغِستان»^(۳).

۱- بخش درونی در خانه‌های کهن یا کاخها، ویژه زن و

(۱) برگرفته از فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی... رویه ۱۶.

(۲) الف - برگرفته از تبریزی، محمدحسین. برهان قاطع، که اندام

برابر فضای خانه گرفته است.

ب- استاد پیرنیا نیز در بیشتر نوشته‌ها این واژه را چنین به کار

برده‌اند.

(۳) معین، محمد.



فرزندان و خدمتکاران که مهمانان و بیگانگان به آن راه نداشتند.

۲-...

اندو [آ.د.]

۱- اندون گج.

۲-...

اندود [آ.]

آرزه. آرزه. «آژه. آژه»^(۱). آند. آندا. آندای. آژند.

پوشش یکنواختی از ملات که بر روی سفت‌کاری برای هموار ساختن رویه‌های درون و بیرون ساختمان کشیده می‌شود.

امروزه برای آندودهای بیرونی (خارجی) بیشتر از آندودهای سارویی (سیمانی) بهره‌گیری می‌شود، که به چندگونه کار می‌شوند: تخته‌ماله‌ای، چکشی، آبساب، تگرگی.

آندودهای گچی بیرونی دو دسته هستند: ملات گچی مرمری، رویه‌های پیش ساخته گچی.^(۲)

آندود آواگیر [آ.د.]

آندودی که ملات آن با فرآورده‌های آواژبا (جاذب صوت) ساخته شده باشد^(۳).

آندود دیمه [آ.د.م (م)]

آندودی که از خمیر آهک و خاکستر چوب بدست می‌آید و برای آب‌بندی تنه آبنگورها و بندها، دیوار را به دیمه می‌اندایند و چندان ماله می‌کشند تا پرداخته (صیقلی) و سخت شود^(۴).

آندودکاری [آ.]

آندود کردن.

آندودن [آ.د.]

آندود کردن.

آندون [آ.]

۱- گج. ← گج.

۲-...

انگ [آ.]

۱- تنبوشه. ← تنبوشه.

۲-...

انگار [آ.ا.]

انگاره. ← انگاره.

انگاره [آ.ا.] ر (ز)

انگار.

۱- گرته (طرح) یا نگاره نیمه کاره.

۲- اندازه.

۳- تازی: حساب.

۴-...

انگشت [آ.گ.]

۱- یکان اندازه‌گیری درازا برابر با شش بود که از شکم. پهلوی به پهلوی به هم چسبیده باشند. هر انگشت برابر با $\frac{1}{4}$ مشت است و در سامانه متریک، برابر با $\frac{2}{7}$ سانتی‌متر می‌شود.

۲-...

انیش [آ.]

۱- باغ کوچک. ← باغ.

۲-...

اوان [آ.]

تازی شده ایوان. ← ایوان.

اوبار [آ.]

۱- خانه و سرا^(۵).

۲-...

اودار (واژه گیلانی)

وادار ← وادار.

(۱) نفیسی، سعید.

(۲) برگرفته از مشخصات فنی... رویه ۱۳-۱۲.

(۳) برگرفته از مرزبان، پرویز، معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(۴) پیرنیا، محمدکریم، شیوه‌ها... واژه‌نامه (در فرهنگ‌ها یافت‌نشده).

(۵) تبریزی، محمدحسین. برهان قاطع.

اورا [ا]

دژ. - دژ.

اورلپ [ا.و.ل] (واژه انگلیسی Overlap)

پیشنهاد: همپوشانی. - همپوشانی.

اورنگ [ا.ر]

فرانسوی: theatre

نمایش خانه. - نمایش خانه^(۱).

اوسای کار [ی]

پستا - پستا.

اوشال [ا]

۱- آب چال. آب انبار. - آب انبار.

۲- خزانه آب در کوه‌ها.

اولی [ا.و.] (واژه سیستمی)

خانه‌ای کوچک دارای کمینه (حداقل) یک اتاق و یک

تنور^(۲).

اوی [ا] (واژه تالش)

خانه.^(۳)

آهانه [ا.ن. (ن)]

آهانه. - آهانه.

آهون [ا]

آهون. - آهون.

آیدر [ا.د] (واژه گیلانی)

ستون.^(۴)

آیدری [ا.د]

پهلوی: اِتار.

اینجایی. درجایی. بوم آورد.

بهره‌گیری از ساختمایه‌های بومی و خودی،

ساختمایه‌هایی که از همین سرزمین بدست آمده

است^(۵).

ایرمان سرا [س]

۱- مهمانسرا^(۶).

۲- ...

ایرمانی

ایرمان سرا. - ایرمان سرا.

ایرمی

سنگی بوده که در گذشته در بیابان برای نشان راه و

راهنمایی کاروانیان برپا می‌کردند^(۷).

ایزار

ازاره. - ازاره.

ایزاره [ر(ز)]

ازاره. - ازاره.

ایزولاسیون (واژه فرانسوی Isolation)

پیشنهاد: پنام کاری.* - پنام کاری.

ایزوله [ا] (واژه فرانسوی Isole)

جداشده. پنام شده. - پنام.

ایستایی

انگلیسی شده: استاتیک* (Statics).

دانش بر شمارش (محاسبه) پایداری یا ایستایی

(۱) هرن، پاول. اساس اشتقاق فارسی.

(۲) برگرفته از رخشانی، بدیل. سیستان. رویه ۲۳.

(۳) برومبزه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۴۲.

(۴) همان.

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۲۷.

(۶) دهخدا، علی اکبر.

(۷) همان.

* «پنم» دستمال و پارچه‌ای است که موبدان زردشتی در

جلوی دهان خود می‌آویزند تا به هنگام نزدیک شدن به آتش در

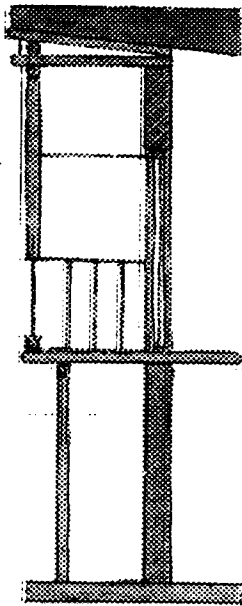
آتشکده، آنها آلوده نکنند. «پنم بطور کلی به معنی عایق یا مانعی

برای رسیدن چیزی از یک جسم به جسم دیگر است» (پیرنیا،

محمدکریم. آشنایی. رویه ۱۵۶).

* (۲) از ایستادن پارسی. (احمد سلطانی، منیره. واژگان فارسی...)

رویه ۱۷)



ایوان

(*) برگرفته از ایستادن و کد برابر جایگاه.

(**) هرودت و دیگر تاریخ‌نویسان یونانی از بیک‌خانه‌های ایرانی و ایستگاه‌هایی که یونانیان بنام *statemos* می‌ساخته‌اند نام برده‌اند که گمان می‌رود ریشه فارسی یا خوزی دگرگون شده‌ای است. (برگرفته از سجادیه، محمدعلی. نقش معماری بومی... رویه ۳۷)

(***) ایوار برابر هنگام فرو شدن آفتاب و پایان روز است که خورشید به گونه اریب بر زمین می‌تابد. ایوارگاه را می‌توان جای خورشید انگاشت.

(۱) پیرنیا، محمد کریم. چفدها... واژه نامه

(****) الف) ایوان از آبادانای هخامنشی بدست آمده است. (برگرفته از گیرشمن، رمن. هنر ایران... رویه ۳۴۹).

ب) بر پایه دیدگاه «و. ب. هنینگ»، واژه پارسی ایوان از ریشه «آبادانا» است. (بازگویی از هدایت، شهرام. واژه‌های ایرانی در نوشته‌های باستانی... رویه ۷)

(۲) دهخدا، علی کبر.

(۳) نفیسی، علی کبر. فرهنگ نفیسی.

استخوان‌بندی ساختمان در برابر نیروهایی که به آن در می‌آیند (وارد می‌شوند).

ایستکد* [ک]

جایگاه ایستادن (پارک کردن) خودرو در یک ساختمان. پیشنهاد برای گاراژ.

ایستگاه

۱- جای سوار و پیاده‌شدن از خودروهای همگانی در شهر.

۲- در گذشته به آسکدارخانه و بیک‌خانه‌های میان راهی می‌گفتند.**

ایوارگاه***

جایی ویژه در یک تاغ یا گنبد، روبروی گوشه (زاویه) ۶۷/۵ زینه (درجه).

مهرآزان کهن ایران بر این باور بودند که چفد نیم پرهون (نیم دایره) در زیر فشار بار در بخش ایوارگاه رو به درون می‌شکند و ترک بر می‌دارد. بر این پایه چفدهای ایرانی در این بخش، پایدارتر ساخته می‌شدند. بدین گونه که آنرا با پرتویی (شعاعی) بسیار بزرگتر از نیم دهانه می‌زدند. به گفته دیگر میانگاه (مرکز) کمان چفد از شکرگاه تا ایوارگاه و تا تیزه آن، دور از میانگاه نیم پرهون می‌شدو چفد به بیرون خود رانده می‌شد. (۱)

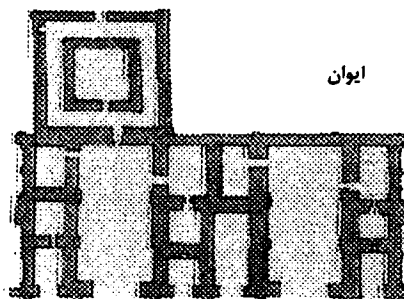
ایوان**** [ا]

پهلوی: پان (برابرخانه) (۲).

فرانسوی و انگلیسی شده: ایوان (Iwan).

تازی شده: ایوان (۳).

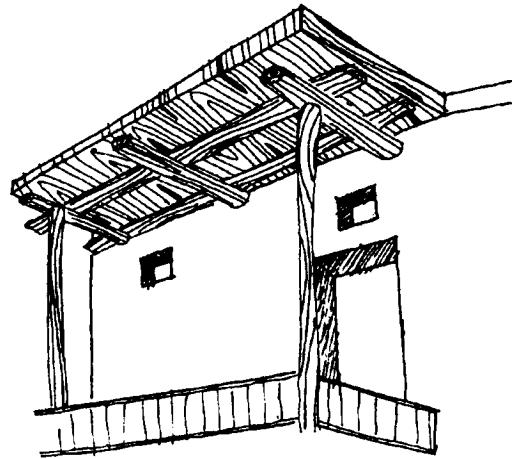
گیلانی: تَلار.



ایوان



آوان^(۱)، بَهِو، بَساره، بيساره، بوزکند، بوزگند، گیری، خیری، خیری، خَنَب،^(۲) چَرماز^(۳).
 ۱- درگاه و پیشگاه اتاغ، ۲- اندامی آسمانه دار (مسقف) از ساختمان که از یک تاسه سو به بیرون گشوده است.



ایوان

پیشینه

ایوان یکی از کهن‌ترین اندامهای بنیادی در مهرازی ایران است. دخمه‌های سنگی که در دل کوه کنده می‌شده و کاخ‌های بر جای مانده بویژه از روزگار هخامنشیان، همه دارای ایوان هستند. در کاوش از خانه‌های پیرامون تخت جمشید نیز نشانی از ایوان یافت شده است که همه آنها دارای بام‌های تخت بوده‌اند که بر روی ستون‌ها بر پا می‌شده‌اند.

با پدیدار شدن تاغ در مهرازی در روزگار پارتیان و ساسانیان، ایوانها با تاغ‌های بلند پوشیده می‌شدند. یکی از باشکوه‌ترین و بلندترین این تاغ‌ها در کاخ انوشیروان (ایوان مداین) در تیسفون است. شاید کهن‌ترین نمونه ایوانهای رو به میانسرا (حیاط مرکزی) از روزگار اشکانیان، در کاخ لبانا در میانرودان (بین‌النهرین) می‌باشد که دارای میانسرای با چهار ایوان تاغی است. بدین گونه «ایوان از خراسان به میانرودان رفت»^(۴). همچنین می‌توان از ایوان

کاخ‌های سروستان، هترا و فیروزآباد یاد کرد. پس از اسلام از سده دوم، رخنه مهرازی ساسانی در ساختمان‌های همگانی و خانه‌ها با ایوان‌های روبه میانسرا پدیدار گشت. در شیوه رازی در زمان سلجوقیان، برخی از مسجدهای دارای شبستان ستوندار را دگرگون کردند و برای آنها ایوان‌هایی در پهلو (ضلع)‌های میانسرا (حیاط) ساختند و آنها را چهار ایوانه کردند. نمونه پرشکوه آن مسجد کهن اِسْتَهان است. این گونه مسجد، الگویی برای ساخت مسجد در سده‌های پسین شد.

الگوی میانسرای با چهار ایوان در پهلوهای آن، در بسیاری از ساختمانهای همگانی همچون کاروانسراها، ربات (رباط)‌ها، آموزشگاه‌های دینی (حوزه‌های علمیه و مدارس) و نیز خانه‌ها، در سده‌های گوناگون پیش و پس از اسلام یافت می‌شود.

گونه‌ها

در ایران در سرزمین‌های گوناگون، ایوان در ساختمان نیز ریخت ویژه‌ای دارد. در مهرازی کویری، ایوان بیشتر دارای آسمانه تاغی و از چند سو بسته است (و به درون ساختمان راه دارد). در مهرازی برون‌نگرای گیلان و مازندران، ایوان از چند سو باز است و بگونه بیرون‌زدگی از ساختمان نمودار می‌شود. آسمانه آن شیبدار و بر ستون‌ها ایستاده است. در مهرازی سردسیر ایوانها دارای آسمانه تخت هستند و پیرامون آنها بسته است.

(۱) نفیسی، سعید. فرهنگ نامه...

(۲) دهخدا، علی اکبر.

(۳) امام شوشتری، محمد علی. بررسی نفوذ... باستان‌شناسی و

هنر. ش ۲، رویه ۲۲.

(۴) گذار، آندره. هنر ایران. رویه ۱۸۵.



در ایبانه به ایوان سرپوشیده‌ای که از سه سو باز است و در آشکوب بالاست، پچکم، پشکم و بشکم و بجکم می‌گویند. در خراسان به ایوانی که از پهنا به میانسرا باز می‌شود «صفه» می‌گویند. در یزد به ایوان تابستان‌نشین پشت به آفتاب «تالار» می‌گویند. «در ماسوله نیز به ایوان کوچک که در بیشتر خانه‌های بزرگ دیده می‌شود تالار می‌گویند»^(۱).

۲- خانه.

«و یا باره رستم جنگجوی

به ایوان نهد بی خداوند روی»^(۲)

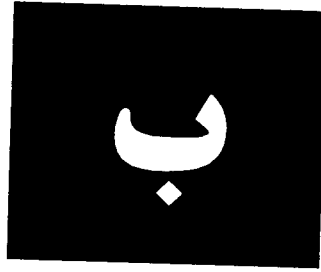
ایوانچه [ج]

بالکانه. ← بالکانه.

(۱) گلیو، فریده. نگاهی به ماسوله. هنر و مردم. شماره ۱۸۶.

(۱۳۵۷) رویه ۱۱۷.

(۲) فردوسی.



باجهک [ج.خ.ه]

بادجه کوچک. ← بادجه.

باجفت [ج]

باجفت. ← باجفت.

باچنگ [ج]

باچنگ. ← پاچنگ.

باختر [ت]

تازی: غرب.

چهارسو. ← چهارسو.

باخزه [ز]

دیوار. لاد. چینه.

باخسه [س]

۱- راه پنهان برای رفت و آمد به خانه. پاخسه.

۲- ...

باخهزن [خ.ز]

تازی: بنا.

باخیزان. والادگر^(۳).

باخیزان

باخهزن. ← باخهزن.

بادأس

آسیای بادی. ← آسیا.

بادآهنج [ه]

بادآهنگ. ← بادآهنگ.

بانو

باهو. ← باهو.

باب

۱- یکان اندازه گیری درازا برابر شش گز.^(۱)

باب (واژه تازی)

۱- در، دروازه.

۲- ...

باتارد (واژه فرانسوی * Batard)

پیشنهاد: ملات آمیخته. ← ملات.

باچنگ [ج]

۱- پاچنگ. ← پاچنگ.

۲- بادگیر یا روزن روبه باد**.

باجه [ج.خ]

ترکی شده: باجا.

۱- بادجه. ← بادجه.

۲- جایگاه پته (بلیت) فروشی برای درآمدن (ورود) به

برخی جایگاه‌های همگانی مانند ورزشگاه، یا

خودروهای همگانی. فرانسوی: گیشه

(Guichet)^(۲).

همچنین به روزه‌های روی میزها در بنگاه (بانک)ها

و پیک‌خانه (پست‌خانه)ها هم می‌گویند.

۳- ...

(۱) معین، محمد

(*) این واژه در ایران به «حرامزاده» ترجمان گشته است که نادرست

است. این واژه به برابرناپالوده (ناخالص) و آمیخته نیز هست.

(**) گمان می‌رود این واژه همان باجهک (باجه کوچک) باشد، و

باجه کوتاه شده بادجه و آن نیز به برابربادگیر است. (برگرفته از

دهخدا، علی اکبر).

(۲) فرهنگستان دوم.

(۳) دهخدا، علی اکبر.



بادآهنگ [ه]

تازی شده: بادآهنج. باذنچ. بادنج. بادهنج. بادهنج. بادنگ.

۱- بادگیر. ← بادگیر.

۲- روزنه و دریچه رو به باد.

۳- دودکش. هواکش*.

باد بر [ب]

۱- گونه‌ای سنگ ساختمانی ← سنگ.

۲- ...

بادبند [ب]

۱- بخشی از استخوان‌بندی ساختمان. تیرهایی که میان کاب (قاب)‌های استخوان‌بندی ساختمان کار گذاشته می‌شود تا کاب در برابر نیروهای ترازوی (افقی) باد و زمین لرزه پایدار بماند. بادبندها کاب‌های ناپایدار چهارپهلوی (مربع) یا چهارپهلوی راست (مستطیل) را به کابهای پایدارتر مانند سه‌پهلوی (مثلث) دگرگون (تبدیل) می‌کنند. بدین‌گونه از ویژگی پایداری ریخت سه‌پهلوی در برابر دگرگونی (تغییر شکل) بهره‌گرفته می‌شود.

۲- ...

بادپیر [پ]

تیر چوبی در آسمانه.

بادپرانی [پ]

۱- بادگیر. ← بادگیر.

۲- روزنه رو به باد در ساختمان.

بادپروا [پ]

۱- بادگیر. ← بادگیر.

۲- خیشخان. ← خیشخان.

بادپیچ

خیشخان. ← خیشخان.

بادجه [ج(ح)]

۱- دریچه یا روزن رو به باد. باجه. باجهک.

۲- پنجره^(۱).

بادخان

بادگیر. ← بادگیر.

بادخانه [ن(ن)]

بادگیر. ← بادگیر.

بادخن [خ]

۱- بادگیر** ← بادگیر.

۲- خانه یا اتاق دارای بادگیر***.

۳- ...

بادخور

۱- روزنی در آسمانه برای گذر باد. بادرو.

۲- تابستان‌نشین. خانه تابستانی.

۳- دوری (فاصله) میان ریسمان و یک رده چیده شده از آجر، سنگ یا... (زبانزد والادگری)^(۲).

۴- ...

بادخون

۱- بادگیر. ← بادگیر.

۲- خانه تابستانی (بیلاقی).

۳- ریخت خانه^(۳).

۴- ...

بادرس [ر]

بادرو.

۱- بادگیر. ← بادگیر.

* آمیخته از باد + آهنگ به برابر کشیدن (برگرفته از دهخدا.

علی‌اکبر).

(۱) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

** نخ و خون به برابر وزن نیز است. (همان)

*** نخ به برابر خانه نیز می‌باشد. (همان)

(۲) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۳) برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر.

۲- دودکش»^(۱)

...۳

بادرو

«۱- بادرس. ← بادرس.

۲- کلفتی ریسمان کار (زبانزد والادگران)»^(۲).**بادزنام [د]**تیرک چادر^(۳).**بادشکن‌های بادگیر [ش.ک.ی]**

تیغه‌های میان دهانه بیرونی بادگیر روبه باد. ← بادگیر.

بادغد [غ]

بادغرد. ← بادغرد.

بادغر [غ] (واژه پارسی + تازی).

بادغرد. ← بادغرد.

بادغرا [غ]

بادغرد. ← بادغرد.

بادغرد [غ] (واژه پارسی + تازی)

بادغرا. بادغد. بادغرد. بادغند.

۱- بادگیر. ← بادگیر.

۲- خانه‌ای که در هر سو دارای بادگیر باشد.

۳- خانه تابستانی چوبین.

بادغس [غ]

بادگیر. ← بادگیر.

بادغن [غ]

۱- بادگیر. ← بادگیر.

...۲

بادغند [غ]

بادغر. ← بادغر.

بادگانه [ن (ن)]

بوشهری: پالکانه. کرکره.

پنجره شبکه‌دار رو به باد که از بیرون آن نمی‌توان

درون را دید.

بادگذار [ک]

۱- بادگیر. ← بادگیر.

...۲

بادگذر [ک.ذ]

بادگذار. ← بادگذار.

بادگیر

تازی شده (کهن): باذنج. باذهنج.

آدغر* بادپروا. بادپرانسی. باتخان. بادخان. بادخانه.

بادخن. بادخون. بادرس. بادغد. بادغر. بادغرد.

سادغس. سادغن. سادغند. سادگذار. سادگذر. سادنج.

بادنگ. بادهنج. بادهلج. بادآهنج. بادآهنگ. خانه باد.

واتغر. برج‌بادگیر.^(۴)

۱- دهانه‌ای ساخته شده بر بام برای راهیابی نسیم به

درون. از بادگیر در خانه، مسجد، آب‌انبار و... دیگر

جایگاه‌های همگانی بهره‌گیری می‌شود. در شهرهای

گرم و خشک میانی (مرکزی) و گرم و نمناک

(مرطوب) نیمروزی (جنوبی) ایران، بادگیر یکی از

اندام‌های بنیادی ساختمان است.

۲- ساختمان یا اتاغ روبه باد.

...۳

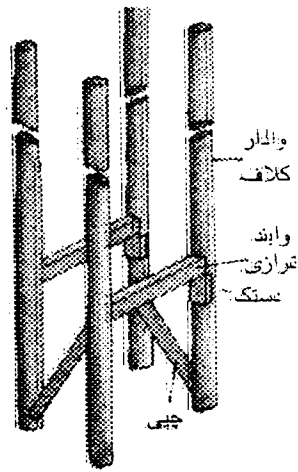
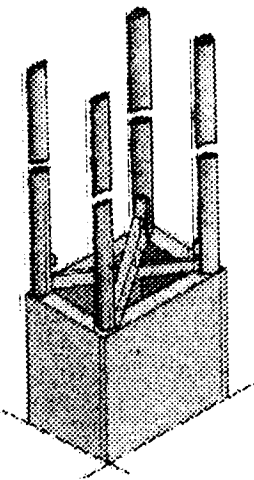
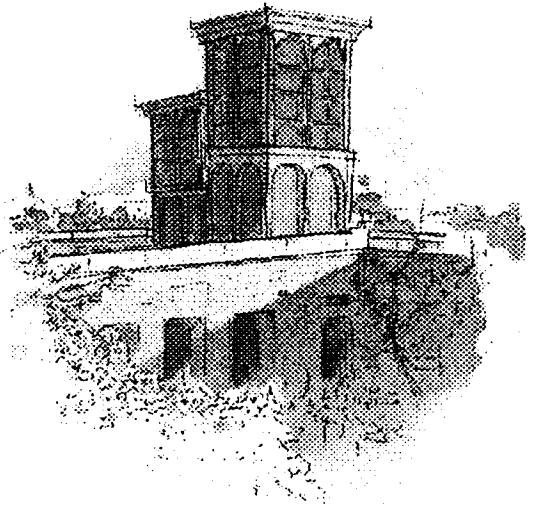
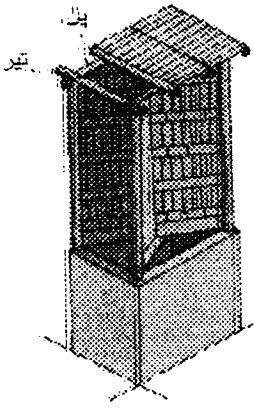
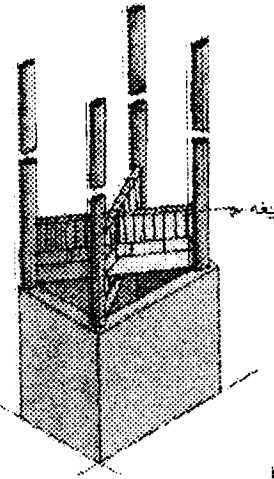
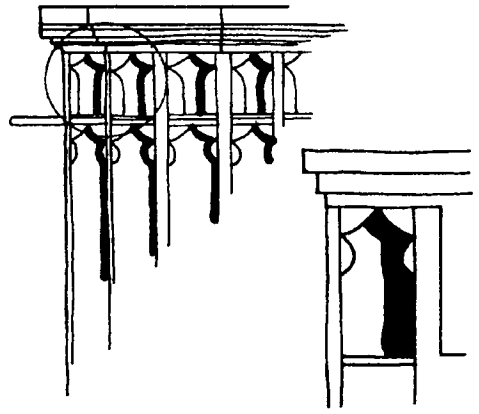
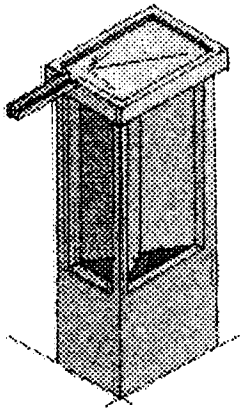
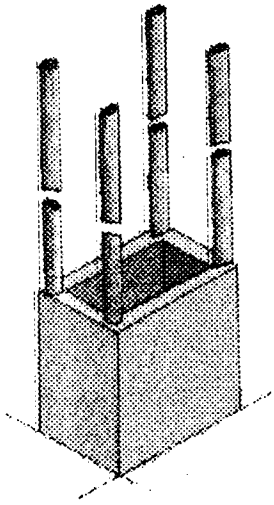
(۱) همان

(۲) همان.

(۳) همان.

* گمان می‌رود دگرگون شده بادغر باشد. (همان)

(۴) مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...



بادگیر



- و گاه به اتاغک زیر آن به نام "بادگیرخانه"، راه می‌یابد.
- ۲- میله یا گذرگاه باد که تا بام کشیده شده است.
- ۳- دهانه بیرونی با اندامی بلند روی بام و رو به باد.

گونه‌ها

بادگیرها را می‌توان بسته به ریخت میله آن دسته‌بندی کرد:

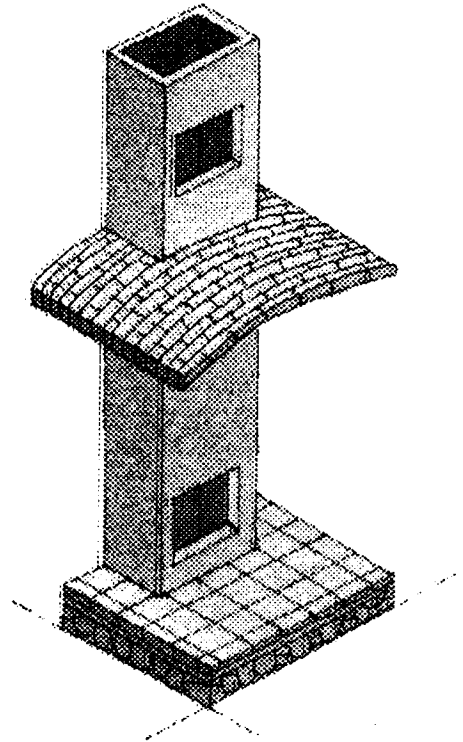
- ۱- میله چهارپهلوی (مربع).
 - ۲- میله استوانه‌ای (۱).
 - ۳- میله هشت‌پهلوی.
- این سه گونه بیشتر در جاهایی یافت می‌شوند که در آنها بادهای سودمند از هر سو می‌وزد.
- ۴- میله چهارپهلوی راست (مستطیل)
- این گونه بیشتر در جاهایی یافت می‌شود که در آنها بادهای سودمند تنها از یک سو می‌وزد. بر این پایه پهلوی یا دهانه بزرگتر را رو به باد می‌سازند و پهلوهایی دیگر بسته هستند.

بادگیرها بسته به شماره دهانه‌ها نیز دسته‌بندی می‌شوند:

- ۱- بادگیرهای یک دهانه یا یک سویه (با میله چهارپهلوی راست): در سرزمین‌هایی که بیشتر در آنها گردباد و توفان می‌وزد این دهانه بیشتر رو به کوهستان و آبختر خاوری (شمال شرقی) است. آسمانه دهانه را برای ایستادگی در برابر گردباد بگونه خرپشته می‌سازند.

در بندرعباس گاه کوشیده‌اند تا با کندن چاه آب در زیر این بادگیرهای مکنده، هوای خنک چاه را بالا بیاورند و درون ساختمان را خنک کنند.

- ۲- بادگیرهای چهاردهانه یا چهارسویه (با میله چهارپهلوی یا هشت‌پهلوی): در بسیاری از شهرهای کویری بادگیرهای چنددهانه یافت می‌شود. باد از هر



بادگیر

پیشینه

تاریخچه موشکافانه (دقیق) آن روشن نیست. در شهرهای باستانی ایرانی مانند یزد و کاشان و میبد و بندر لنگه و به گمان بسیار بندر باستانی سیراف ... بر پایه نیاز باشندگان (ساکنان) به هوارسانی، بادگیر بخش ارزنده ساختمان بوده است.

امروزه از دید چندی و چونی، بیشترین و شکوهمندترین بادگیرهای جهان در ایران می‌باشند. مانند بادگیر باغ دولت آباد یزد و بادگیر ساختمانی در ابرکوه (ابرقو) و بادگیر ساختمانی در سیرجان ...

اندامها

هر بادگیر دارای سه بخش است:

- ۱- دهانه درونی که از گوشه‌ای از آسمانه یادوار به درون

(۱) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۶۶.



سو که بوزد به درون کشانده می‌شود. در این بادگیرها گاه یک دهانه باد را به درون می‌مکد و دهانه دیگر باد را به بیرون می‌فرستد. در میناب و کشم (قشم) نیز چند بادگیر چهاردهانه و هشت ترک هست که چنین کار می‌کند.^(۱)

۳- بادگیر دو دهانه و یادو سویه (که کمتر ساخته شده است): در برخی شهرهای کویری ساختمانها گاه دارای چند بادگیر هستند، در خانه‌ها در دو سوی تالار و در آب‌انبارها، پیرامون خزانه آن. در یزد آب‌انباری هست که شش بادگیر دارد. در این بادگیرها، یک یادو میله باد را بدرون می‌مکند و میله‌های دیگر هوا را به بیرون می‌فرستند. مهران به این گونه بادگیرها «بده و بستان» می‌گویند.

در برخی سرزمین‌ها که باد گاه نزدیک به زمین و گاه بالاتر می‌وزد از بادگیرهای دو آشکوبه بهره می‌برند. این بادگیرها دارای دو دهانه یکی روی دیگری هستند. ساختمان میله آنها بگونه‌ای است که یک بادگیر در میان بادگیر بزرگتر جای گرفته و گذرگاه باد جدا دارند. هنگامی که باد نزدیک به زمین می‌وزد بادگیر پایین‌تر کار می‌کند و اگر باد بالاتر وزید از بادگیر بالاتر به درون راه می‌یابد.

بادنج [د]

بادآهنگ. ← بادآهنگ.

بادنگ [د]

بادآهنگ. ← بادآهنگ.

بادهنج [ه]

تازی شده بادآهنگ. ← بادآهنگ.

بادنج [ذ]

تازی شده بادآهنگ. ← بادآهنگ.

بادهنج [ه]

تازی شده و بادآهنگ. ← بادآهنگ.

بار

۱- سنگینی و فشار اندامهای ساختمانی بر پایه‌های آن

و زمین.^(۲)

بارهای ساختمان را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:

الف- بارهای نخستین (اولیه)

- بار مرده: سنگینی (وزن) بخش‌های (عناصر)

ساختمان مانند ستونها، کف‌ها، تیرها و دیوارها و... که همواره بخشی از ساختمان می‌مانند.

- بار زنده: سنگینی همه چیزهایی که به کالبد ساختمان افزوده می‌شود.

- بار برف: اندازه بار برف به پهنای گیثاشناسی (عرض جغرافیایی) و بلندای ساختگاه (سایت) ساختمان از رویه دریا بستگی دارد. شیب تند همواره بار برف کمتری خواهد داشت.

- نیروی باد: باد هم روی سازه و هم روی بخش روکار ساختمان درمی‌آید (وارد می‌شود). از این رو با بهره‌گیری از بادبندها، سازه ساختمان را بر زمین پایدار می‌کنند.

ب- بارهای دومین (ثانویه).

- نیروهای پدید آمده از هم کشیدگی (انقباض) و واکشیدگی (انبساط) در ساختمان.

- نیروهای پدید آمده از دگرگونی دما.

- نیروهای پدید آمده از نشست ساختمان.

- بارهای پویا (دینامیک) و بارهای کوبه‌ای (ضربه‌ای)

که یکباره پدید آمده و به ساختمان درمی‌آید.^(۳)

۲- کوتاه شده‌ی بارو. ← بارو.

«۳- خندک (خندق).

(۱) برگرفته از دانشنامه جهان اسلام. همان.

(۲) مرزبان، پرویز، معروف، حبیب، واژه‌نامه...

(۳) برگرفته از گلد، برایان، سازه برای متخصصین معمار رویه



۴- انبار چوبی گندم»^(۱).

۵- بارگاه. سراپرده.

۶- پسوندجا(مکان). مانند رودبار.

۷- ...

۲- ...

باردو [ر]

۱- داریست. چوب‌بست. پارِدو. پارود.

۲- ...

بارزنده [ر. ز. د]

بارهایی که بخشی از کالبد ساختمان بشمار نمی‌آیند.

← بار.

بار سنگ [ر. س]

برجستگی سنگ در نمای ساختمان^(۳).

بارکده [ک. د. د]

۱- بارانداز. ← بارانداز.

۲- ...

بارگاه

باره. بارجا. بارچا. در خانه. درگاه. خرگاه. دربار.

۱- کاخ شاهان.

۲- جای دیدار پادشاهان با مردم و مهمانان.

۳- ایوان گسترده برای گردهمایی (زیبانزد در

خوزستان).

۴- بارانداز. ← بارانداز.

بارگین

۱- شاه‌تین.

تازی شده: فارقین (آب‌انبار).

۱- گودالی همچون خندک (خندق) برگرد شهر که

برای گرد آمدن آبهای آلوده کنده می‌شد^(۴).

۲- گودالی که در آن آبهای آلوده از پساب گرمابه.

آشپزخانه و خانه گرد آید^(۵).

بارافکن [ا. ک]

بارانداز. ← بارانداز.

بارانداز [ا]

بارافکن. باربنگاه. باربنه. «بارکده»^(۲).

۱- کاروانسرا.

۲- جای گذاشتن بار بر زمین یا جای گذاشتن کالا در

سراهای بازار و بندرگاه...

۳- سرا. ← بازار.

۴- ...

باران‌گریز [گ]

باران‌گیر. ← باران‌گیر.

باران‌گیر

بارانه. سایبان. باران‌گریز.

آسمانه‌ای که در پیشگاه ساختمان در برابر باران

ساخته می‌شود.

بارانه [ن]

۱- شاه‌تین.

۲- پیش‌آمدگی سر در ساختمان. بارانگیر.

باربنگاه [ب]

بارانداز. ← بارانداز.

باربنه [ب. ن. ن]

بارانداز. ← بارانداز.

بارجا

بارگاه. ← بارگاه.

بارچا

بارگاه. ← بارگاه.

بارخانه [ن. ن]

۱- انبار کالا.

(۱) همان.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۲.

(۳) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... واژه‌نامه.

(۴) همان.

(۵) برگرفته از معین، محمد.



پیشنهاد برای سپتیک تانک (انگلیسی Septic tank).

۳...

بار مرده [ر.م.د(د)]

سنگینی بخش‌های ساختمان. ← بار.

بارو

اوستایی: وار.

پهلوی: بار. فروار^(۱).

بار. باره. باری. شهر بند. شهر پناه.

دیوار بلندگرد شهر و دژ برای پایداری در برابر تازش (هجوم).

پیشینه

میان بارو و دیگر گونه‌های کهن سنگر بندی در ایران که برای پاسداری از بخش‌های ویژه دژها و شهرها در برابر دستبرد ساخته می‌شده باید جدایی نهاد.

در روزگار پیش از تاریخ و آغاز روزگار تاریخی سنگر بندی‌ها، با بهره‌گیری از ویژگی‌های جایگاه دژ یا دهکده یا شهر و چگونگی پستی و بلندی زمین پیرامون آن ساخته می‌شده‌اند. این سنگرها را در بلندترین جامی ساختند تا دستیابی به آن دشوار باشد و از آن بتوان به پیرامون دید داشت.

در هر زمانی روش‌های آزموده و چاره‌سازی برای سنگر بندی برگزیده شده است و باروها در جاهای بایسته (لازم) همراه برج ساخته می‌شدند. ← برج. برای همین به دیوار دژ "برج و بارو" می‌گویند. در ایران تازمان قاجاریان شهرها دارای برج و بارو بوده‌اند.

ساختمایه‌ها

از ساختمایه‌های گوناگون در ساخت بارو بهره‌برداری شده است. در بخش‌های میانی ایران و همچنین دشت خوزستان بیشتر از خشت یا آجر بهره‌گیری شده است. در بخش‌های کوهستانی ایران از

سنگ، کیمینه (حدافل) برای پی ساختمان بهره برده و بخش‌های بالایی بارو را خشت کار کرده‌اند. در آپاختر (شمال) ایران با اینکه چوب فراوان بوده، باری (اما) تاکنون نشانی از بهره‌گیری از آن در بارو دیده نشده است و در اندک دژهایی که دیده شده با سنگ ساخته شده بودند. با آمدن جنگ‌افزارهای آتشین مانند توپ در ایران باروها را بدین گونه می‌ساختند که نخست دو دیوار ستبر همراستا (موازی) گرد دژ ساخته و سپس میان آندو را با ماسه پر می‌کردند. آتش باران توپخانه دیوار بیرونی بارو را آسیب زده و توپها در توده‌ی ماسه میان دو دیوار گیر می‌کرده است. بدین گونه دیوار درونی و استخوان‌بندی بارو بر جای می‌مانده است.*

بارورز [ز]

جایی در خانه برای انبار کردن سرگین چهارپایان که با گذشت زمان برای کود از آن بهره می‌بردند^(۲).

باره** [ر(ز)]

بارو. ← بارو.

باری

بارو. ← بارو.

باز

بازه. ← بازه.

بازار

پارسی باستان: آباکاری^(۳).

(۱) فره‌وشی، بهرام، فرهنگ فارسی به پهلوی.

(*) «بادرود» تنز (نظن)، بازگویی از سلی بنایی.

(۲) برگرفته از بیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(**) از ریشه وَر اوستایی به برابر پوشاندن. (مقدم، محمد.

راهنمای ریشه فعلهای ایرانی. رویه ۵۱).

(۳) دمخدا، علی‌اکبر.



چهارسو با دو دالان بر سفالی از شش هزار سال پیش بر جای مانده است.

برای راسته یا «کوی پیشه‌وران» نیز گواهی از دوهزار سال پیش در کاوشهای باستان‌شناسی شوش یافت شده است.

در گرته شهر بازرگانی «دورا» در کرانه فرات، میدان همگانی شهر و بازاری بگونه کوی راسته‌ای دیده می‌شود. به پندار برخی از پژوهشگران، بازار این شهر کهن‌ترین بازار در تاریخ خاور زمین است.

در سرچشمه‌های سُریانی سده‌های پیش از اسلام بارها از بازارهای شهرهای پارتی و ساسانی یاد شده است. گفته شده بسیاری از شهرهای کهن مانند اهواز از درون یک بازار پدید آمده‌اند. همچنین در این باره گفته شده که گذرهای باستانی (در شهرهای رومی) که تنها از آلونک‌های چوبی بگونه نابسامان کنار هم گرد آمده بودند، با گذشت سالها با گذر ارابه‌ها و چهارپایان به آنها آسیب می‌رسیده و از این رو سراسر کوی را برای جلوگیری از ویرانی با آسمانه (سقف) پوشاندند. این آسمانه، نخست سبک و از جنس پارچه، پوست و بوریا (حصیر) بوده است. کم‌کم آسمانه‌های چوبی جای آنها را گرفت و تا زمانی که آتش‌سوزی‌ها، مردم را به ساختن پوششی پایدارتر و ادار ساخت، پابرجا بودند. بدین گونه راسته‌های بازار پدید آمد. به زبان دیگر، در جایی ناشناخته، رده‌ای از آلونکها و دکه‌های چوبی سرهم‌بندی شده،

۱) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

۲) همان.

۳) دانشنامه جهان اسلام.

۴) دهخدا، علی‌اکبر.

۵) دانشنامه جهان اسلام.

۶) همان.

ایرانی باستان: وهاکازنا^(۱).

پهلوی: واچار. وازار. رستگ^(۲).

«پارسی میانه: وازار. رستگی وازار (راسته بازار).

پارتی: وازار.

پازند: وازار»^(۳).

ترکی شده: بازار.

انگلیسی و فرانسوی شده: بازار (Bazar).

دیگر زبانهای اروپایی: بازار.

هندی و مالایایی شده: بازار.

صربی و مجاری شده: وازار، بازار.

تازی شده: بازار.

«ارمنی. گیلکی. نئزنی (نطنزی): واکار.

سمنانی: وازهار.

سنگسری: وژر»^(۴).

این واژه ایرانی از راه بازرگانی، از یک سو به تازی، ترکی و زبانهای اروپایی و از سوی دیگر به زبان سرزمین‌های هند و سیلان راه یافته است»^(۵).

بر پایه‌ی گفته دهخدا این واژه در زبانهای اروپایی از پرتغالی گرفته شده و پرتغالیان از ایران گرفته‌اند. باری (اما) در دانشنامه جهان اسلام نوشته شده: «نخستین گواه این واژه در زبانهای اروپای خاوری از سده پنجم و در زبان فرانسه از سده نهم، پیش از زبان پرتغالی (سده دهم) دیده شده است»^(۶).

بازار به جایی گفته می‌شود که کسانی با پیشه‌های گوناگون، به تنهایی یا گروهی به دادوستد کالا یا کالاهایی می‌پردازند که یا از جایی به بازار آورده شده و یا در خود آن آماده شده و بدست آمده است.

پیشینه

برخی از اندامهای نخستین آرسن (مجموعه) بازار مانند راسته، چهارسو و کاروانسرا... ریشه در روزگاران کهن دارند. گرته (نقشه‌ی بازار بگونه



همگانی به همین راسته‌ها باز می‌شوند. درازای راسته‌ها گوناگون است و به گواه نوشته‌های کهن گاه به یک یا دو فرسنگ می‌رسیده است. با این همه، بخش آسمانه‌دار و پر جنب و جوش آن کمتر از این بوده است. بجز در برخی بازارهای بزرگ مانند بازار اسپهان و تهران، پهنای راسته‌های بنیادی میان ۴ تا ۸ متر و راسته‌های شاخه‌ای (فرعی) کمتر از آن بوده است.

بیشتر راسته‌ها یک آشکوبه هستند. درون دکان‌ها نیم‌آشکوبی نیز ساخته می‌شود که از آن برای انبار یا کارگاه یا دفتر بهره برده می‌شود.

یکی از ویژگی‌های راسته‌ها نبودن خانه در میان آنهاست، مگر در پایان آن که به کوچ‌ها می‌پیوندند.

آسمانه راسته‌ها گاه گنبدی و گاه با تاغ و تویزه پوشیده شده، در برخی شهرهای کرانه دریای مازندران آسمانه چندان پایدار ساخته نمی‌شود. بلندای آسمانه در شهرهای سردسیر (مانند بازار تبریز و زنجان) کمتر است تا گذر گرم بماند و در شهرهای گرمسیری بیشتر است، تا خنک بماند.

کف دکانها از زمین بلندتر است و در آنها به راسته باز می‌شود. جلوی دکان سکویی است برای درنگ و آسودن خریداران و هر کالا بگونه‌ای ویژه برای خریداران به نمایش گذارده می‌شود. در دکانها دو کتبه یا چند کتبه است که به هنگام شب، بسته یا «تخته» می‌شود. امروزه کمتر چنین است و دکانها چفت و بست دارند.

۲- کارگاه

در بیشتر بازارها در راسته‌های بنیادی، دکانهای خردفروشی و در راسته‌های شاخه‌ای (فرعی)، کارگاه پیشه‌وران جای می‌گیرند.

۳- خانبار

خانبارها بیشتر انبار کالاهایی بودند که کاروان بدانجا

که گذری آنها را بهم می‌پیوست، دارای آسمانه شد. این گذرها سپس بگونه بازارهای سرپوشیده با مهرازی هماهنگ در آمد.

نشانه‌هایی بدست آمده از اینکه بازارهای شهری از دیرباز در برخی از شهرهای پنج هزار و چهار هزار سال پیش و شهرهای ایلامی، اشکانی و ساسانی پدیدار شده بودند.

از سالهای پایانی سده نخست پس از اسلام بازارهایی در شهرهای نو بنیاد اسلامی ساخته شد. در سده دوم دکانهایی در کوفه ساخته شد و دارای آسمانه‌ای گنبدی از گچ و آجر بود. بازار سمرکند (سمرقند) و نیشابور در سده چهارم آسمانه‌دار شدند.

اندامها

راسته‌ها و سراها با دکان هایشان در همه بازارها جزو اندامهای بنیادی بازار بشمار می‌روند. باری (اما) دالانها و تالارهای آسمانه‌دار، تیم و تیمچه، کاروانسرا، کیاسره (قیصریه)، سرا، خان، خانبار، کارگاه، میدان، چهار سو و بند بیشتر جزو اندامهای شاخه‌ای (فرعی) بشمار رفته‌اند. برخی ساختمانهای همگانی مانند مسجد، تکیه و حسینیه، گرمابه، آموزشگاه (مدرسه)، بیمارستان (دارالشفاء) چایخانه (قهوه‌خانه)، آب‌انبار و... که همگی از اندامهای بزرگ شهری هستند، بر پایه‌ی نیاز، به بازار راه یافته و در جایهای ویژه ساخته شده‌اند.

در زیر یکایک اندامهای بازار باز نمود می‌شوند:

۱- راسته^{۳۱}

راسته‌ها در بازار، گذرگاه بنیادی بازار هستند که در دو سوی آنها دکان‌ها و فروشگاه‌های کنار هم، در یک رده، رو به گذر باز می‌شوند. در گذشته این گذرگاه‌ها بیشتر، کانون شهر را به جاده‌های پیرامون و بیرون از شهر می‌رساندند. افزون بر آن بیشتر ساختمانهای

* برگرفته از رزنگ پهلوی.



رسانده بود و بیشتر آنها نزدیک کارگاه بودند. در خانبارها دفتر بازرگانی نبوده است.

۲- خان یا سرا.

«خان» واژه‌ای پارسی و کهن از خانواده واژه‌خانه است و برابرها گوناگون دارد مانند: سرا و کاروانسرا. بازارهای کهن شهرهای ری، نیشابور، اهواز و کازرون دارای خان بوده است. گفتنی است برای خانهایی که در سه سده کنونی ساخته شده‌اند از واژه «سرا» و «کاروانسرا» بهره‌گیری شده است. خان مادر شاه (مهمانسرای عباسی) در اسپهان نمونه آن است. خانها یا سراهای بازرگانی بیشتر برای یکجا (عمده) فروشی بکار گرفته می‌شوند. کالاها و لنگه‌های بار بسته‌بندی شده، در میانسرا (حیاط) و در انبارهای خان انباشته و سپس به جاهای دیگر فرستاده می‌شوند. همچنین دفتر نمایندگی بازرگانهای برون‌کشوری، دفتر و انبار بازرگانان بزرگ نیز در خان جای دارد و کاروان بدان در نمی‌آید (وارد نمی‌شود).

از دید مهرازی، برخی خان‌ها بسیار ساده با خشت ساخته شده و برخی خان‌های بزرگتر بسیار پرکار و دارای آذین‌های پرشکوه هستند. آنها دارای یک میانسرا هستند که گرداگرد آنها اتاغهای بهم پیوسته فرا گرفته است. بیشتر آنها دو آشکوبه هستند. شاید بتوان هفت گونه خان را چنین برشمرد:

۱- خان با ایوان ستوندار سراسری در هر دو آشکوب.
۲- خان با ایوان ستوندار در سه سوی میانسرا، که ویژه زمین‌های کوچک است.

۳- خان با ایوان ستوندار و راهروی درونی. گونه‌ای کمیاب برای زمین‌های بدگونیا (آریب، کج).

۴- خان با ایوان ستوندار در یک آشکوب. اتاغهای آشکوب زیرین به سادگی یا از راه ایوانچه‌ای به میانسرا راه دارند. در آشکوب بالا، این ایوانچه‌ها بهم می‌پیوندند و راهروی می‌سازند. مانند خان مادر شاه

و سرای تالار در اسپهان.

۵- خان با مهتابی‌های گرداگرد میانسرا. در این گونه در آشکوب بالا اتاغها پس نشسته و یک مهتابی پدید آورده‌اند مانند سرای حاج کریم در اسپهان و سرای احمدی در شیراز.

۶- خان با ایوان‌های ستوندار و گوشه‌های پخ در میانسرا. این گونه، ویژه ایران است.

۷- خان با میانسرای سرپوشیده که همان تیمچه است.

۳- تیم، (واژه سُغدی) تیمچه.

تیم و تیمچه به یک آرسن (مجموعه) از دکان و انبار گفته می‌شود که گرداگرد یک تالار با آسمانه‌ای بلند و دو آشکوبه جای دارند. یکی از زیباترین تیمچه‌ها، تیمچه امین‌الدوله در کاشان است.

در تبریز و چند شهر دیگر، تیمچه به راسته بازار کوتاه و پهن و سرپوشیده‌ای گفته می‌شود که از دو سو می‌توان آنرا بست. مانند تیمچه مظفریه و امیر.

سه گونه تیمچه را می‌توان از هم جدا دانست:

۱- تیمچه دو آشکوبه سرپوشیده چهارپهلوی یا چهارپهلوی راست (مربع یا مستطیل) مانند تیمچه باستانه (عتیقه) فروشی‌ها در اسپهان، تیمچه حاجب‌الدوله در تهران.

۲- تیمچه دو آشکوبه بدون آسمانه، مانند مهرازی سرا با راهروهای گرداگرد یا بدون آسمانه، مانند تیمچه ملک در اسپهان.

۳- تیمچه یک آشکوبه یا بدون آسمانه، مانند تیمچه سعادت در اسپهان.

تیمچه‌ها بیشتر جایگاه بازرگانان و بُنکدارهای بزرگی بوده که تنها به بازرگانی یک گونه کالا می‌پرداخته‌اند و هنوز نیز چنین است. بدین روی چندویژگی، آنرا از خان و کاروانسرا جدا می‌سازد:

- گونه مهرازی با شکوه‌تر.

- آسمانه‌دار بودن، چون سرا و کاروانسرا میانسرا دارند.



-بازرگانی تک کالایی.

-انبار و بارانداز کمتر.

-بهره مندی از آسایش بیشتر.

تیمها از تیمچه بزرگتر بودند و گاه برای بازرگانی چند کالا به کار می رفتند.

۴- کیاسره (قیصریه)*

«کیاسره یا قیصریه، راسته‌های پهنی هستند که همه سوی آن‌ها بسته است و تنها با دو به راسته‌های بنیادی یا شاخه‌ای راه می‌یابند. گر چه مهرازی آنها از راسته‌ها باشکوه‌تر است و پوشش گنبدی آنها، آذین‌ها و ریزه کاری‌های بیشتری دارد.

بیشتر کیاسره‌ها جایگاه افزارسازان و پیشه‌وران نغزکار (ظریفکار) مانند درزیان، زرگران، سوزن‌دوزان، و پارچه‌فروشان بوده است.»^(۱) به زبان دیگر بازار کالاهای گران‌بهاست. از اینرو با نام‌گذاری کیاسره که بازگوی بزرگان و شاهان است جور در می‌آید. از میان کیاسره‌های نامدار، کیاسره ابراهیم‌خان کرمان، کیاسره اسپهان و کیاسره خان یزد را می‌توان نام برد.

۵- میدان

در درون یا کنار و پیرامون برخی بازارها میدانی است که در آن بازارهای روز یا گردان (آدواری) برپا می‌شود. همانند میدان نقش جهان اسپهان یا گنجعلی خان کرمان. برخی از این میدانها انبار شده‌اند و گاه، کاربردهای دیگر پیدا کرده‌اند مانند گردهمایی مردم و... باری (اما) بیشتر بکار دست‌فروشان آمده‌اند. سبزه میدان تهران یا میدان بزرگ کاشان نیز چنین بودند که اکنون از میان رفته‌اند.

۶- دالان (بند)

دالان یا بند به راسته‌های شاخه‌ای (فرعی) بازار گفته می‌شود که با دو در، از دیگر راسته‌ها جدا می‌شود و بیشتر در پشت درآیگاه (ورودی) سراها یا کاروانسراها جای دارد.

دکان‌های آن بیشتر سکودار هستند. دالان مانند یک

راسته بازار است که جنب و جوش کمتری دارد. نمونه‌های آن دالان‌توتون‌فروشها و امین‌الملک در بازار تهران می‌باشد.

۷- چهارسو

چهارسو یا چارسو جای برخورد دو راسته بنیادی بازار است، چهارراهی سرپوشیده که کانون بازرگانی ویژه‌ای را پدید می‌آورد. آسمانه آن گنبدی بلند است با آذین‌های بسیار و کنج‌های زیبا.

در گذشته چارسو جایگاه و پایگاه کلانتر (داروغه)ها بوده که به سامان‌دهی بازرگانی و بازرسی بهای کالاها می‌پرداخته‌اند. به هنگام برپایی جشن‌های همگانی، به چهارسوها بیشتر می‌رسیدند و آذین‌بندی می‌کردند.

گونه‌ها

گونه‌های بازار و کارکردهای آن چنین هستند:

۱- بازارهای گردان (آدواری): بازارهایی که در هنگامی ویژه از سال، ماه یا هفته در جایی برپا شده و پس از پایان، برچیده می‌شود. هنوز در برخی شهرها یک روز از هفته به همان نام بازار زبانزد است: شنبه‌بازار... در بسیاری از شهرهای گیلان (مانند بازارهای شهرهای گرداگرد مرداب انزلی)، بازارهای هفتگی

* گمان می‌رود قیصر تازی شده کیاسر (کی - کیا = پادشاه و بزرگ + سر = بزرگ بزرگان. شاهنشاه) باشد. لاتینی شده از کایسار آ می‌باشد که به برابر بازار شاهی است. کبی در ایلامی به برابر بیان که فروغ ایزدی و شهر یاری و سروری است به گونه «کیر» هم گفته شده است. (برگرفته از سجادی، محمدعلی پژوهشی پیرامون ریشه‌های مشترک فارسی، ایلامی... فی‌وهر شماره ۱۱ و ۱۲ (۱۳۷۱). کی دوسومری به برابر سرزمین است. کبی در فارسی کهن به پادشاه و کی به پادشاهی گفته می‌شده است (برگرفته از سجادی، محمدعلی. نیاکان سومری ما. روبره ۶۳)

(۱) برگرفته از دانشنامه جهان اسلام



روشنایی آنهاست. پرتوی خورشید از درون روزن‌های آسمانه به زیبایی راه می‌یابد و روشنایی به اندازه‌ی نیاز برآورده می‌شود. این روزن‌ها بکار تازه کردن هوای درون بازار نیز می‌آید.

آمیختگی پرتوها و گنج (حجم) و مهرازی بازار چندان دلپذیر است که رهگذران، برای گذر از جایی به جای دیگر بهتر می‌دانند از میان بازار گذر کنند^(۴).

بازآرایی*

پهلوی: آپاج** آراستاری.

تازی: مرمت.

بازآراستگی^(۵).

درست و آباد کردن ساختمانی که از ریخت نخست خود بدر آمده و آسیب دیده است.

مرمت بنا: بازآرایی ساختمان.

بازارگاه

۱- جایی که بازار برپا می‌شود. میدان دادوستد.

۲-...

بازبینی

۱- ارزیابی یک کار مهرازی از سوی استاد و راهنمایی

برپا می‌شود و هر روز هفته ویژه یک شهر است.

۲- **بازارگاه‌های شهری:** در بسیاری از شهرهای کوچک و بزرگ بویژه در بندرها جایگاهی باز برای گردهمایی دست‌فروشان و فروش کالاهای پرزوریور یا بسیار ارزان هست که گاه در آنها میوه و سبزی نیز می‌فروشند.

این بازارها مانند بازارهای گردان نبوده و در همه زمان سال برپا هستند و نهادی پایدار می‌باشند. هر چندگاهی بیش از چند سال نمی‌مانند^(۱).

۳- **بازار مکاره** (پارسی + برگرفته از روسی):

«پیش از آنکه پیشرفت‌های چند سده کنونی، ترابری (حمل و نقل) و پخش کالا را به بازارهای گوناگون و دوردست آسان کند، بهترین زمان فروش کالا هنگامی بود که مردم برای انجام نیایش گرد هم می‌آمدند. بازارهایی که بدین گونه برپا می‌شدند، مکاره می‌نامند. این بازارها در یونان و روم کهن پیشینه دارند.

امروزه نمایشگاه‌های کشوری (ملی) یا جهانی (بین‌المللی) جای بازارهای مکاره را گرفته است»^(۲).

۴- بازارچه.

بازارچه‌ها در دل کوی و برزن برای برآوردن نیازهای روزانه مردم ساخته می‌شد. چند دکان روبروی هم در یک کوچه که گاه سرپوشیده هم بود یک بازارچه را پدید می‌آورد. گاه این بازارچه‌ها پیرامون یک میدانچه پدیدار می‌شدند^(۳).

آذینها

برخی از آذین‌های مهرازی ایرانی در بازار خودنمایی می‌کنند. همچون کاربندی‌های در زیر گنبد بویژه در چارسوها. کاشی‌کاری و کاشی تکه‌چینی (معرق‌کاری) تنها روی سردر مسجدها و آموزشگاه‌های دینی دیده می‌شود.

یکی از ویژگی‌های ارزنده‌ی مهرازی بازار شیوه

(۱) همان

(۲) برگرفته از دایره‌المعارف فارسی.

(۳) برگرفته از سلطانزاده، حسین. فضاهای شهری... رویه ۲۹.

(۴) بجز جاهایی که یادشده، دیگر نوشته‌های این بخش از دانشنامه جهان اسلام برگرفته شده است.

* برابر واژه‌ی مرمت، «بازبرایی» پیشنهاد شده است. از آنجا که آراستن به برابر درست کردن با افزودن است و پیراستن، درست کردن با کم کردن واژه‌ی «بازآرایی» برای مرمت گویاتر است. چرا که بیشتر در بازآرایی ساختمان و چیزهای دیگر، افزودن پیش می‌آید و در زبان پهلوی هم آراستن بکار رفته است.

** آپاج برابر باز، یا دوباره است.

(۵) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.



دانشجو یا یک کار ساختمانی از سوی دست اندرکاران آن.

پیشنهاد برای کرکسیون (فرانسوی Correction) ۲-...

بازرس ساختمان [ر. س. ب.]

تازی + پارسی: ناظر ساختمان. کسی که بر کار ساختمان سازی بازرسی (نظارت) می کند تا همه چیز بر پایه برنامه پیش بینی شده انجام شود.

باززنده سازی [ز. د.]

تازی: احیاء.

برنامه ریزی و شالوده ریزی (طراحی) برای زندگی دوباره دادن به یک ساختمان که از دید مهرازی با ارزش شمرده می شود.

احیاء بافت قدیم شهر: باززنده سازی بافت کهن شهر. «امروزه باززنده سازی برماندهای (میراث) کهن مهرازی یکی از کارهای ارجمند شمرده می شود. چرا که: ۱- این ساختمان ها، برماند دانشی (علمی) و فرهنگی برای همه جهان هستند.

۲- برای بررسی همه سویه درباره شهرنشینی (تمدن) های گذشته بسیار بکار می آیند.

۳- ارزش سودورزانه (اقتصادی) دارند».

برنامه ریزی و شالوده ریزی (طراحی) یک کار باززنده سازی در دو گامه (مرحله) زیر انجام می شود:

۱- برداشت و بررسی

الف - بررسی های ویژه ساختمان: کاوش، خاک برداری، گمانه زنی. بررسی بازمانده نگاره ها، نوی کند (کتیبه) ها، ساختمایه ها و...

ب - بررسی های همگانی: بررسی تاریخی، باستان شناسی، هنری، گیتهاشناسی (جغرافیایی).

پ - برداشت (رولوه) گرته (نقشه) ساختمان.

۲- ارزیابی

ارزیابی و دستیابی به یک روش ویژه برای باز

زنده سازی (۱).

گونه ها

باززنده سازی به چند گونه انجام می شود:

۱- بازآرایی برای نگهداری و جلوگیری از ویرانی بیشتر (مرمت حفاظتی) که تنها به پایدارسازی استخوان بندی می پردازد. این تنها یک بازسازی (تعمیر) است، گرچه همین هم بسیار ارجمند است.

۲- بازسازی شیوه گرایانه (آناستیلوزیک Anastilic). بازسازی شیوه مهرازی ساختمان از دیدگاه های فرهنگی و تاریخی با بازآرایی آن و دوباره سازی بخش های ویران شده.

۳- بازپیرایی شیوه گرایانه

پیرایش و زدودن آنچه که در بازآرایی های پیشین به ساختمان افزوده شده و بازسازی بر پایه ریخت نخست ساختمان.

۴- باززنده سازی

بازآرایی، بازسازی بخش های از دست رفته و دادن کاربری تازه به ساختمان. این گونه ای بسیار دشوار است.

۵- باززنده سازی تاریخی

آمیزه ای از بازسازی و بازپیرایی شیوه گرایانه و باززنده سازی.

۶- باززنده سازی فراگیر (جامع)

دربرگیرنده همه ویژگی های پیشین، بر پایه دستاوردهای دانشی (علمی) نو، با ارج نهادن به ارزشهای فرهنگی و مهرازی (۲).

بازسازی

دوباره ساختن همان چیزی که بوده. دوباره ساختن

(۱) برگرفته از محبعلی، محمدحسن، مبانی نظری مرمت.

(درسنامه دانشکده معماری علم و صنعت)

(۲) برگرفته از فلاحی، منصور. باززنده سازی...



بازه [ز]

پارسی باستان: بازو

۱- دوری (فاصله) میان دو دیوار. دهانه.

۲- بازو. ← بازو

بازیگرخانه [گ. ن (ن)]

نمایش خانه. ← نمایش خانه.

باز

بازو. ← بازو.

بازه [ز(ز)]

بازو. ← بازو.

باستان‌شناسی [ش]. (فرانسوی)*: ارکیولوژی (Archeologie)

باستان‌شناسی، دانش شناخت فرهنگها و شهرنشینی (تمدن)‌های روزگار گذشته‌ی مردمان بر پایه‌ی بررسی دست‌افزارهای کهن و آنچه که از آن زمان بر جای مانده می‌باشد.

باستان‌شناسی از دانشهای آزاد و دارای روشهای ویژه‌ای است و بخشی از دانش آدم(انسان)‌شناسی است که به بررسی فرهنگها و شهرنشینی‌های زمانهای گوناگون گذشته، می‌پردازد.

کاوش در آنچه که از دست‌افزارهای پنهان در لایه‌های گوناگون زمین به همان ریخت نخستین بدست می‌آید از کارهای بنیادین باستان‌شناسی است. این دانش، همه دگرگونی‌های پدیدآمده از زندگی آدمی در جهان را تا جایی که نشانه‌های آن بر جای مانده، مانند سنگواره (فسیل)‌ها بررسی می‌کند. این گونه‌ای از

بخشی از ساختمان، راه... دوباره ساختن ساختمانهای ویران شده از زمین لرزه، تندآبه (سیل)...

بازشدن چفد [ش. ذ. ن. ج]

ترک خوردن چفد (قوس) زیر فشار بار روی آن^(۱).

باز شو

روزنی که از یک اندام ساختمانی به اندامی دیگر یا به بیرون باز می‌شود.

بازنگاری [ن]

برداشت. ← برداشت.

بازنمایی [ن]

باز نمود و شناسا کردن (معرفی کردن) یک کار مهرازی با بهره‌گیری از پرداخت گرته (راندوی نقشه)، تهرانگ (اسکیس)، فرتو (عکس)، دورنمای رایانه‌ای (پرسپکتیو و انیمیشن)، نمونک (ماکت)‌ها و جز اینها. پیشنهاد برای پرزانته (فرانسوی Presenter)

بازو

اوستایی: بازو^(۲).

۱- باهو. ← باهو.

۲- یکان (واحد) اندازه‌گیری برابر با اندازه بازو. بازه.

باز: باز. بازه

بازوبند [ب]

۱- یکی از ابزارهای گره‌چینی به ریخت بازوبند. ← گره‌چینی.

۲- ...

بازوبند پیلی [ب. د]

یکی از ابزارهای گره‌چینی به ریخت پیلی (+). ← گره‌چینی.

بازوبند چلیپا [ب. ج]

بازوبند پیلی. ← گره‌چینی.

بازوبندی [ب]

یکی از ابزارهای گره‌چینی به ریخت بازوبند کشیده. ← گره‌چینی.

(۱) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۲) معین، محمد.

* فرهنگستان دوم. برگرفته از «آرخیولوگیا»ی یونانی که خود آمیخته از «آرخیوس» به برابرکهن و «لوگیا» از واژه‌ی «لوگوس» به برابر شناخت می‌باشد.



بازنگری زندگی آدمیان کهن برای بازشناسی اندیشه‌های پنهان آنها می‌باشد^(۱).

مهرازی در باستان‌شناسی جایگاه بلندی دارد. شناخت چگونگی زندگی آدمی در بوم (طبیعت)، از غارنشینی تا نخستین خانه‌سازها، ساخت و ساز خانه‌های نخستین، روستاها و شهرهای باستان از شاخه‌های ارزنده باستان‌شناسی است.

باشت

تیر چوبی برای پوشش آسمانه^(۲).

باشگاه*

فرانسوی: کلوب (Club)^(۳).

جایگاه ورزش و بازی و جشن و دید و بازدید.

باغ

پهلوی: باغ^(۴).

تازی شده از پردیس: فردوس.

تازی شده: باغ^(۵).

بستان. بوستان. گلستان. پردیز. پردیس. آبسال. باغستان «واژه پارسی دری و پارسی میانه «باغ» که در بسیاری از زبانها به گونه‌های دیگر آمده است، از ریشه باستانی "bag" یا بخش کردن برگرفته شده است. بُن (مصدر) بختن در فارسی میانه و بخشیدن در فارسی نو به برابر «بخش کردن» نیز از آن ریشه گرفته است.

واژه رَز در فارسی نو و میانه به برابر تاکستان در گویشهای تبري (طبری) و خوانساری و گویشهای آباختری (شمالی) ایران هم‌رده واژه باغ و به همین برابر بکار می‌رود. بهترین گواه آن، نام آمیخته «حَرَمَز» به چم (معنی) «باغ خرم» و رزان به چم باغها و درختستانها در تاریخ تبرستان (طبرستان) است.

واژه ایرانی «پالیز» که در فارسی نو به برابر کشتزار و جالیزکاری است، نیز به برابر باغ بکار رفته و به گونه فالیز تازی شده است. این واژه از ریشه اوستایی «پایری دآزا» (Pairidaeza) از «پایری» برابر

«پیرامون» و دیز برابر «مرزبندی» و «کالب (قالب) ریزی» بدست آمده است**، که به گونه پارادیسوس (Paradisos) به زبان یونانی راه یافته و از آن زبان به برابر «بهشت» به زبانهای اروپایی چون فرانسه و انگلیسی رفته است و در فارسی به گونه «پردیس» بر جای مانده است^(۶).

باغ به حتم و یژه آن به زمینی دیوار بست (محصور) یا پرچین دار گفته می‌شود که دارای گونه‌های درختان و درختچه‌ها و گلها و بوته‌ها باشد.

پیشینه

«دل بستگی ایرانیان به ساخت باغ‌های بزرگ در درون و بیرون شهرها و نیز باغچه‌ها را بیش از هر چیز باید برانگیخته از آب و هوای گرم و خشک بخش بزرگی از ایران دانست. کهن ترین نشانه‌های باغ‌سازی در سومر بدست آمده است، بگونه درختکاری و کشت در پناه درختان. نگاره‌های درختزار و برکه بر روی سفالهای پیدا شده در شوش و دیگر نشانه‌های بدست

(۱) برگرفته از دانشنامه جهان اسلام، رویه ۴۸۴.

(۲) تویسرکانی، محمد. فرهنگ جعفری. رویه ۸۱

(*) باش از باشیدن (بودن. ماندن) + گاه.

(۳) فرهنگستان دوم.

(۴) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۵) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...

** ایرانیان کهن باغچه‌هایی را در پیرامون ساختمان می‌ساختند که به آنها «پاره‌ده» می‌گفتند، به چم «پیرامون دژ یادیس». دیس به چم ساختمان بود و به کسی که دیس را می‌ساخت «دیس» می‌گفتند. (برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. باغهای ایرانی. آبادی.

شماره ۴ (۱۳۷۳). رویه ۴.

(۶) برگرفته از دانشنامه جهان اسلام، رویه ۵۷۳.



و آراستگی گله‌ها که همه بازگویی زبردستی و کاردانی باغبان است...»^(۳).

این گفته شاید کهن‌ترین بازنمود از یک باغ ایرانی باشد که در آن از گرته (نقشه) هندزازی (هندسی) و شبکه راه‌های راست (مستقیم) و رده‌های بسامان درختکاری سخن رفته که پس از آن بنیاد باغ‌سازی ایران از همان برگرفته شد.

کاوشهایی که در پاسارگاد، پایتخت کوروش بزرگ هخامنشی شده، نشان می‌دهد که آرسن (مجموعه) ساختمانهای این شهر در میان باغ بزرگی ساخته شده بوده که بخش میانی شهر را دربر می‌گرفته است. در پاسارگاد، جوی‌هایی سنگی و آب‌نماهای چهارسو دیده می‌شود که در دوری (فاصله)‌های یکسان از یکدیگر ساخته شده‌اند^(۴).

گفته شده که کوروش هخامنشی نخستین کسی بود که درختکاری بسامان راسته‌ای را دستور داد و بدست خود به زیباترین درخت نشان گوهری بخشید، جایزه کشاورزی داد، و جشن درختکاری را روایی (رایج) کرد. در تورات نیز از باغ‌های ایرانی سخن بسیار رفته است. نگاره درختان بر دیواره پلکان تخت جمشید و بازمانده جوی‌های آب‌رسانی در آنجا یادآور باغ‌سازی هخامنشیان است^(۵).

درباره باغ‌سازی اشکانیان، آگاهی چندانی در دست نیست. از ساسانیان نشانه‌هایی در دست است که

آمده گویای این گفته است^(۱).

گفته شده خاستگاه آریایی‌ها سرزمینی سرسبز و خرم بوده که پس از آن به خشکسالی گراییده است. پس از کوچ آنها بسوی نيمروز (جنوب) ایران کنونی، آنها تلاش می‌کنند مرزوبوم تازه را همچون خاستگاهشان سرسبز و بارور کنند.

آنگونه که از نوشته‌های تاریخ‌نویسان یونانی برمی‌آید، نزدیک به سه هزار سال پیش، پیرامون خانه‌های بیشتر ایرانیان را باغ‌ها فرا گرفته بودند و واژه «پردیس» به چنین باغهایی گفته می‌شد. این واژه برابر بهشت بود و بهشت یا «وهشت» خود برابر «بهترین زندگی»، که به گونه باغی سرسبز و خرم پدیدار می‌شده است. بدین گونه ایرانیان پندار درونی خود را از بهشت که به پاداش کارهای نیک به آنها بخشیده می‌شد، در باغهای سرسبز پدیدار می‌ساخته‌اند. همچنین از باغهای شگفت‌آوری یاد شده که نیوکدیسر (بخت‌النصر) در بابل برای همسر ایرانی خود، دختر فرمانروای ماد ساخته بوده که نام «باغهای واژگون» (معلق) به آنها داده شده است.

در دفتر (کتاب) فارسنامه ابن بلخی آمده که منوچهر هفتمین پادشاه پیشدادی، نخستین کسی بود که دست به ساخت باغ و بوستان (سرچشمه بوها) زده است.

در دین کهن ایران به کشاورزی و باغ‌سازی بسیار ارج نهاده شده است. در وندیداد آمده که زردشت، پیامبر ایران باستان از اهورامزدا می‌پرسد: «کسی که بر زمین بسیار شادی بخشد کیست؟ و اهورامزدا پاسخ می‌دهد آنکس که بیشتر گندم بکارد و بیشتر درخت بنشانند، زمین خشک را آب دهد و...»^(۲).

«گزنقون در نوشته خود درباره باغی که کوروش، شاه هخامنشی در ساردیس ساخته بوده، واژه «پردیس» را بکار برده است... این باغ را چنین بازنمود کرده‌اند: زیبایی درختان و سامان‌دهی نیکو در رده‌ها و راسته‌ها

(۱) کریمر، سامویل. الواح سومری. رویه ۸۷.

(۲) برگرفته از آریان‌پور، علیرضا. پژوهشی در شناخت باغها...

رویه ۲۸ و ۲۹ و ۳۰.

(۳) برگرفته از دانشنامه جهان اسلام.

(۴) همان. رویه ۵۸۵.

(۵) برگرفته از ابوالقاسمی، لطیف. هنجار باغ ایرانی. مجموعه

مقالات کنگره بم. دفتر (جلد) دوم. رویه ۲۸۴.



نمونه آن باغی در فیروزآباد بوده، به گمان فراوان آتشگاه کنونی شهر در کانون برخورد دو آسه (محور) باغ چهارپهلوی راست (مستطیل) جای داشته که با شبکه‌ای از جوی‌ها آبیاری می‌شده است»^(۱).

«در فر تو (عکس) هوایی بیستون ته رنگ چهارباغ دیده می‌شود»^(۲).

«در روزگار پس از اسلام، باغ‌سازی ایرانی به کشورهایی که کم‌کم مسلمان می‌شدند برده شد، بویژه کشورهایی که اسلام به یاری ایرانیان بدانجا راه یافت و بیشتر کشورهای خاور دور چنین بودند. در بسیاری از نوشته‌ها از باغ‌های ایرانی یاد شده، باری از گرته (نقشه) آنها چندان یادی نشده است. در نگاره‌های مینیاتور، باغ‌هایی دیده می‌شود با آب‌نماهای چهارسو».

از روزگار دیلمان، «مقدسی» از باغ‌های شیراز یاد کرده است. او درباره روستاهای چهارگانه نیشابور باغی را نام می‌برد که عمرولیت در آنجا ساخته بوده است.

در تاریخ بهیقی از «باغ پیروزی» نام برده شده که محمود غزنوی در آن بخاک سپرده شده است. فرخی از «باغ نو» گفته و یاقوت از باغهای نیشابور یاد کرده است. در روزگار سلجوقیان، مهرازی پیشرفت چشمگیری داشت و بویژه باغ‌سازی بسیار روایی بود. تا پیش از تازش مغولان به ایران در بیشتر نوشته‌ها از سرسبزی شهرها سخن گفته می‌شد. پس از آن بسیاری از باغها ویران شده و درختها را هیزم کرده و سوزاندند.

در روزگار تیموریان، باغهای بیشماری در سمرقند پدید آمد که شهر را دربر گرفته بودند. گرته آنها را «چهارباغ» گفته‌اند. به زبان دیگر، باغ را با گذرها و آب‌نما به چهار بخش، جدا کرده بودند. [با دو آسه راستاد (عمود) بر هم، یکی میان درازا و یکی میان پهنای باغ]. همچنین کاخ کوچکی در کانون برخورد دو آسه با ایوانهای رو به باغ ساخته می‌شد. باغ

«جهان‌آرا» در هرات ساخته جانشینان تیمور بود. با بهره‌گیری از این باغها، نگاره‌های مینیاتور زیبایی پدید آمد که اندامهای باغ ایرانی را به نمایش می‌گذارد.

بایر شاه، فرمانروای مغولی هند، شیوه باغ‌آرایی ایرانی را به سرزمین هند برد و باغهایی در آگرا در آپاختر (شمال) هند ساخت که برخی از آنها هنوز بر جای مانده است. نام‌آورترین آنها شاید باغ «شالیمار» باشد. که سازنده آن علی‌مردان خان فرمانروای قندهار و از بزرگان ایرانی بود. او به هند رفت و چون در کندن کاریز (قنات) و آبراه (ترعه) سازی، اندازه‌یاز (مهندس) نام‌آوری بود به فرمان شاه، این باغ را بگونه پلکانی و در سه آشکوب ساخت. این باغ دو بخش ویژه درباریان و مردم داشت، از بیرون دیده نمی‌شد و دارای ساختمانهای زیبا در میان خود بود و گرته‌ای «چهارباغ» داشت. دو کانون باغ، استخر بزرگی، چهار آبراه بنیادی باغ را آبیاری می‌کرد.

جهان اسلام آشنایی با هنر باغ‌سازی را وام‌دار (مدیون) ایرانیان است و دو شیوه را از آنها بهره‌گیری کرد، یکی باغهای کرانمند (محدود) با میانسراهای پردرخت و ایوانها و دیگری باغ‌های گسترده در بیرون شهر دارای کلاه فرنگی و...»^(۳)

در روزگار صفویان، در ساخت باغها برای نخستین بار در تاریخ مهرازی، درون و بیرون را (باغ و ساختمان) به هم پیوند دادند. باغ و گوشک چهل ستون نمونه خوبی از آن است. باغ‌های صفوی در اسپهان و دیگر شهرهای ایران به گونه فشرده‌ای در پیرامون کاخها ساخته می‌شدند. مانند باغ تپه، زیتون - حرم - خنیرت - چشمه - هزار جریب - هشت بهشت. امروزه بیشتر این

(۱) برگرفته از دانشنامه. همان.

(۲) برگرفته از ابوالقاسمی، لطیف. همان.

(۳) برگرفته از دانشنامه جهان اسلام. رویه ۵۸۰.



در دو سوی میانکرت، باریکه راه‌هایی با جوی‌های آب روان است که درختان را سیراب می‌کند.

در بیشتر باغهای ایرانی گذرگاهی پهن در میان باغ بگونه راستاد (عمود) بر میانکرت ساخته می‌شود و در جای برخورد آندو، کوشک جای می‌گیرد. بدین گونه باغ چهار بخش شده و «چهارباغ» پدید می‌آید. گذرگاهی هم چهارپهلوی باغ را چرخ می‌زند. گذرهای شاخه‌ای (فرعی) باریک، باغ را به باغچه‌ها بخش می‌کنند. باغچه‌ها کورت‌ها را دربردارند که با «خَرزَند» مرزبندی می‌شوند»^(۲).

«باغ ایرانی گونه‌ای از مهرازی بیرون‌گرای ایرانی است که بنیاد ریخت‌شناسی آن به مهرازی درون‌گرا (میانسرادر) وابسته است. باغ ایرانی پس از اسلام، الگوی روشنی از باورهای دینی و همانندی (مثالی) از بهشت جاودان گردید. مهرازان مسلمان بر پایه باز نمود (تشریح)‌هایی که از بهشت در قرآن کریم آمده بود، باغ را آراستند. بهره‌گیری از گستره‌ای سبز و پردرخت که جوی‌ها در زیر آن می‌گذرند و گلها و... همه برداشت‌هایی بود که از بهشت خداوند برگرفته شده است.

در باغ ایرانی آب به درون زمین برده شده و از جاهای ویژه‌ای سربر می‌آورد. گذر آب در چهار سو و چهارجوی، همانندی از چهار جوی بهشتی و دیدگاه کهن از زمین [همانندی با همه بوم (طبیعت)] است»^(۳).

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. باغهای ایرانی. آبادی. شماره ۴ (۱۳۷۳). رویه ۴.

(۲) برگرفته از ابوالقاسمی، لطیف. باغ. مجموعه مقالات کنگره بم. دفتر دوم. رویه ۲۸۴.

(۳) برگرفته از دیبا، داراب. باغ ایرانی. مجموعه مقالات کنگره بم دفتر دوم. رویه ۲۵.

باغها از میان رفته‌اند. خیابان‌کشی و ساخت گذرهای همگانی به گونه بسامان برای نخستین بار از زمان صفویان آغاز گردید. مانند خیابان چهارباغ در اسپهان.

در روزگار قاجاریان برای نخستین بار روش اروپایی در باغ‌سازی ایران رخنه کرد. باغ‌دوشان تپه آمیخته‌ای از روش ایرانی و اروپایی بود. بهره‌گیری از آهن در ساختمان کاخ و شبکه‌های آهنی جداکننده باغ برای نخستین بار انجام می‌شد. این باغ یکی از با شکوه‌ترین باغهای قاجاری است که در زمان فتحعلی‌شاه ساخته شده است.

در پیرامون تهران در زمان قاجار باغهای بسیاری پدید آمد و در میان آن کاخهای زیبایی ساخته شد. روش روسی نیز در برخی از آنها بکار گرفته شده بود. مانند باغ عشرت‌آباد.

اندام‌ها

«باغ ایرانی آمیخته‌ای ساده و سنجیده از اندامهاست با پیوندی استوار و آسه‌بندی (محوربندی) ویژه با کتفه (خط)‌های راست، کرت‌های تخت چهارپهلوی و گذرگاه‌های راست که در میان آنها شبکه آهنگین آب در جاهای باز و پوشیده گسترده شده و به چهره آسمان و آسمانه (سقف) لبخند می‌زند. «باغ‌های ایرانی یا در زمین هموار پدید می‌آید (باغهای دشتی) یا در زمین شیبدار که می‌توانستند از شیب آن آبشارها و آب‌نماهای زیبا بسازند. باغ ایرانی بر پایه هندازه (هندسه) ساده پدید می‌آید و بویژه ریخت چهارپهلوی (مربع) برای نمایش ساده بخش‌های باغ بسیار بکار می‌رود»^(۱).

در گرت (نقشه) باغ، «میانکرت» که بر آسه بنیادی و میانی روبروی کوشک جای دارد، کانون باغ شمرده می‌شود. بخشی از میانکرت که فراروی ایوان یا ستاوند کوشک است، ویژه گلستان است که در آنجا گاه استخر می‌سازند که «سر استخر»ی بر آن دید دارد.



«ویژگی های باغ ایرانی را می توان چنین برشمرد:
۱- زمین دیوار بست (محصور) با سردری با شکوه یا ساده.

۲- شبکه خیابان بندی راست (مستقیم).

۳- شبکه آب نماها و آبیاری راست.

۴- باغچه های چهار پهلو: پز از درختان و گلها.

۵- ساختمان گمانی (کاخ، کوشک، کلاه فرنگی...).

گهرته های باغ ایرانی را می توان به سه دسته بخش کرد:
الف - باغهای تخت و کم شیب. مانند باغ فین کاشان.
باغ دولت آباد یزد.

ب- باغهای شیب دار و سکوبندی شده. مانند باغ هزار
جریب اسپهان. باغ تخته شیراز.

پ- باغهای ساخته شده بر زمین های دارای پستی و
بلندی و کمتر دست خورده. مانند باغ عباس آباد بهشهر.

گونه ها

انگیزه بنیادی در باغسازی، ساخت چشم اندازی سبز
و دلنشین است، چرا که مردم کشتی نهادین به گل و
گیاه دلرند.

باغسازی در جایجای گیتی برگرفته از فرهنگ بومی و
ویژگی های آب و هوایی (اقلیمی) است و گونه های
چندی نیز پیدا کرده است:

۱- باغ هندازی (هندسی)

در باغ هندازی، آمیختگی اندام ها، بخش بندی و
آراستگی کالبد آن، چهارچوبی هندازی دارد و
برگرفته از سامان هندازی است. کشه های راست،
گوشه های راست، اندازه های پیراسته، راسته راهنما،
دیدهای ویژه، شبکه ی بسامان آب و آبیاری از ویژگی
اینگونه باغهاست.

۲- باغ دورنمایی

باغ دورنمایی، آمیخته ای از اندام های چشم نواز با
کالبدی آزاد است. نرمش کشه ها، راه های اریب،

گونه گونی رویه ها و پرهیز از راسته سازی از
ویژگی های آنهاست.

۳- باغ هندازی - دورنمایی

این باغ همان گونه که از نامش پیداست، آمیخته ای
است از گونه نخست و دوم.

مهرازان بیشتر شیفته باغ هندازی هستند و نگارگران
(نقاشان) شیفته باغ دورنمایی.

باغچال

گودال باغچه.

میانسرای باغچه دار و سرسبز گود که درون میانسرای
بنیادی است و به آن راه دارد. در سرزمین های کویری
برای پدید آوردن جایگاهی پرسایه و نمناک و دلپذیر،
بیشتر از باغچال ها بهره می گیرند. باغچال ها در
خانه های کهن، آموزشگاه های دینی (مدرسه عنیمیه)
و مسجدها و گاه کاروانسراها یافت می شود.

باغچه [ج]

۱- باغ کوچک. بخشی از میانسرا (حیاط) خانه برای
پرورش گل و گیاه.

۲- هر بخش از باغ بزرگ. زمین کوچکی که در آن
گل کاری کنند. کرته. کاله^(۱).

باغ وحش [غ. و.]. (واژه پارسی + تازی)

باغهای همگانی، ویژه نگهداری و نمایش و بررسی
گونه های جانوران.

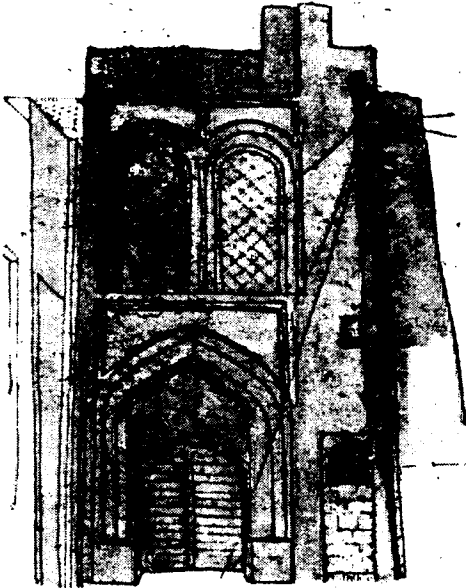
یافت

۱- شبکه کوچه ها و کوی (محلّه) های شهر و روستا که
به سه گونه بزرگ فشرده، باز و آمیخته است که هر
کدام به سه گونه یک جاگرد آمده (مجمع)، کشیده
(خطی) و میانگاهی (متمکز) بخش می گردند که باز
هم هر کدام به دو گونه پیوسته و پراکنده بخش
می گردند:

(۱) معین، محمد.



نخست). گاه پنجره‌ای هم رو به ایوان دارد (۶). گاه همین اتاغ را نیز گوشوار نامیده‌اند (۷).



بالاخانه

بالار

پالار. ← پالار.

بالارو

آسان بر ← آسان بر.

- بافت فشرده یکجاگرد آمده پیوسته.
- بافت فشرده یکجاگرد آمده پراکنده.
- بافت فشرده کشیده پیوسته
- بافت فشرده کشیده پراکنده
- بافت فشرده میانگاهی پیوسته
- بافت فشرده میانگاهی پراکنده
- بافت باز یکجاگرد آمده پیوسته
- بافت باز یکجاگرد آمده پراکنده
- بافت باز کشیده پیوسته
- بافت باز کشیده پراکنده
- بافت باز میانگاهی پیوسته
- بافت باز میانگاهی پراکنده

بال

۱- بیل آهنی (۱)

۲- ...

بالابر [ب]

آسان بر ← آسان بر.

بالا پایین‌رو

آسان بر ← آسان بر.

بالا تاغچه [چ]

رف.

تاغچه‌های بلند در اتاغ، جای چیزهای خانگی که کمتر با آنها سروکار دارند (۲).

بالاخانه [ن (ن)]

بفکین (۳). بهو.

- آشکوب دوم خانه یا اتاغهای آن. آشکوب‌های بالاتر ساختمان (۴).

- اتاگی در بالای سردر در خانه‌های کهن، یا کاروانسرا روی هشتی. پَر بار (۵). ← پَر بار.

- اتاغ آشکوب دوم در دو سوی ایوان بلند خانه، روی گوشواره‌ها (اتاغ‌های دو سوی ایوان در آشکوب

(۱) دهنخدا، علی اکبر.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۳) دهنخدا، علی اکبر.

(۴) برگرفته از قزلباش، محمدرضا. ابوضیاء، فرهاد. انقبای

کالبد... رویه ۱۱۷.

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۶۳.

(۶) برگرفته از مرادی، اصغر. خانه‌های نائین. مجموعه مقالات

کنگره بیم. دفتر اول. رویه ۱۵۴.

(۷) برگرفته از پیرنیا، همان.



بالطاقچه [چ]

تازی گونه بالاتاغچه. ← بالاتاغچه.

بالاگر [ک]

پالار. ← پالار.

بالاگشاده [گ. د]. [واژه خراسانی (فرارودی) (۱)].

جای سرگشاده بدون آسمانه (سقف). جایی که بالای آن باز است. سرباز.

بالال

پالار. ← پالار.

بالان

۱- دالان تنگ و دراز که دو سوی آن در است. بالانه. دهلیزخانه.

۲- ...

بالانه [ن (ن)]

بالان. ← بالان.

بالشتک [ل. ت]

۱- سنگی که زیر پاتاغ گذاشته می شود و تاغ از روی آن آغاز می شود.

۲- بالش بالای ستون یا زیر تیرهای آسمانه روی دیوار، برای پنخس بهتر فشار و سنگینی آسمانه و تیرها روی ستون یا دیوار (۲).

۳- ...

بالشخانه [ل. ن (ن)]

خوابگاه. اتاغ خواب (۳).

بالکانه [ن (ن)]

۱- پنجره شبکه دار که از بیرون آن، درون را نمی توان دید. بالکانه. پالکانه. پادگانه.

۲- ایوان با پهنای کوچک. ایوانچه. (اروپایی شده بالخانه: بالکن Balcon)

بالکن* [ک]. [واژه فرانسوی شده (۴): Balcon].

بالکانه. ← بالکانه.

بالکانه [ن (ن)]

بالکانه. ← بالکانه.

بالنج [ل]

کُناله.

بخش میان پاکار گنبد تا شکرگاه آن (۵). ← گنبد.

بام

پهلوی: بامیک. بان (۶).

اوستایی: باموه (۷).

عبری شده: بام (۸).

آشوری شده: بامات (۹).

شیرازی: بان (۱۰).

آنسوی آسمانه (سقف) که روی آن آسمانه دیگری

نباشد. برسوی آسمانه. برخی سوی درون هم گفته اند.

برابر آسمانه، رویاروی پشت بام. برخی همه پوشش

خانه هم گفته اند چه از برون سو، چه از درون سو.

بامها را می توان به سه گونه دسته بندی کرد:

- تخت

- شیب دار

- خمیده

(۱) برگرفته از اکبری شالچی، امیرحسین. فرهنگ گویشی خراسان.

(۲) برگرفته از مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه نامه...

(۳) دهخدا، علی اکبر.

(*) برگرفته از بالاخانه (موننگمری، وات. تاثیر اسلام در اروپا.

رویه ۱۵۳).

(۴) فرهنگستان دوم.

(۵) برگرفته از پیرنا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۱۱۸.

(۶) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۷) لاریجانی، محمدعلی.

(۸) مشکور، محمدجواد. فرهنگ تطبیقی عربی...

(۹) همان.

(۱۰) دهخدا، علی اکبر.

**بام‌اندای [آ]**

بام‌اندا. کسی که بام را اندود کند. بامپوش^(۱).

بام اندودن [آ.د]

گل اندود کردن بام. کاهگل کردن بام.

بامپوش

۱- بام‌اندای. ← بام‌اندای.

۲- آنچه با آن بام را اندود کنند.

بام خانه [ن (ن)]

کاشانه‌ای (آپارتمان) بر بام یک ساختمان بزرگ.

پیشنهاد برای پنت هاوس (انگلیسی: Pent house)

بام‌دار (واژه گیلانی)

۱- دستک های ترازوی (افقی) در پای چوب بست.^(۲)

۲- ستونهای گرد یا چار تراش که روی سرنال (کلاف

ترازی بالای دیوار) جامی گیرد.^(۳)

بام‌راه

۱- پلکانی که به بام راه دارد. راه بام.

۲- نردبام. نردبان. زینه. رازینه^(۴).

بامستون [س]

۱- بالاخانه. ← بالاخانه.

۲- ایوانچه سرگشاده. ← ایوانچه.

بام‌غلطان [غ]

تازی گونه: بام‌غلطان.

بام‌گلان. غلتک. لوغ.

پاره سنگی استوانه مانند با دو سوراخ در دو سر آن که

دو سر یک میله خمیده آهنی در آنها فرو رفته است و

می‌توان آنرا کشید و غلطانند. برای کوبیدن و فشرده

کردن اندود بام، آنرا روی بام می‌غلطانند. «این کار پس

از خشک شدن بام از نخستین بارندگی در سال

هنگامی که اندود، افزایش گنج (حجم) پیدا کرده

انجام می‌شود. روی بام را نمک می‌پاشند تا در برابر

یخ‌زدگی پایدارتر باشد»^(۵).

بام‌غلطان [غ]

تازی گونه بام‌غلطان.

بام‌گلان [ک]

بام‌غلطان. ← بام‌غلطان.

بام‌نورد [ن.و]

۱- نردبام. زینه.

۲- ...

بامیره [ر (ز)]

۱- در کوچکی در دروازه^(۶).

۲- ...

بان

بام. ← بام.

بان‌دار

آتشکده. ← آتشکده.

بان‌دام [ب.ا]

تازی: متناسب.

خراسانی (فرارودی): متناسب.

همساز. هماهنگ. بهنجار. سازوار.

هماهنگی در اندازه‌ها، هم‌درگرته (نقشه) و هم‌در نما

و دیگر بخشهای ساختمان^(۷).

بانی‌کار (واژه تازی + پارسی)

رازیگر. ← رازیگر.

بانی‌کاری (واژه تازی + پارسی)

رازیگری. ← رازیگری.

(۱) دهخدا، علی‌اکبر.

(۲) برومبزه، کریستیان. مسکن و... واژه‌نامه.

(۳) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۴) کوتاه‌شده راه‌زینه. دهخدا، علی‌اکبر.

(۵) از راهنمایی‌های استاد جذبی.

(۶) همان.

(۷) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم.

باوو

باهو. ← باهو.

باهو

باوو. بائو.

۱- هر یک از تکه‌های ایستاده (قائم) چهارچوب درونی در و پنجره.

۲- ...

باهوی پاشنه [ی. ن.]

باهویی که پاشنه در و پنجره به آن بسته می‌شود^(۱).

باهوی پیشنه [ی. ن.]

باهویی که چفت در و دستگیره به آن بسته می‌شود^(۲).

باهه [ه. ه.]

۱- تالاب، آبگیر، تازی، حوض.

۲- ...

بایگانی

فرانسوی: آرشیو (Archive)

۱- اتاغی ویژه نگهداری و بهره‌گیری از گردابه (مجموعه) پرونده‌ها و نوشته‌ها و گرته (نقشه)ها ...

۲- ...

ببا [ب.]

۱- در خانه.

۲- ...

بتن [ب. ت.]. (واژه فرانسوی: *Beton).

ساختمایه‌ای آمیخته از سنگ شکسته و شن و سارو (سیمان) که به هنگام گیرش، بسیار سخت می‌شود. از ایسرو در کارهای ساختمانی کاربرد دارد، مانند: پی‌سازی، استخوان‌بندی، دیوارها، آسمانه و ...

سازه‌های بتنی به آوند (دلیل)‌های زیر در سنجش با سازه‌های فولادی برتری دارند:

۱- ریخت‌پذیری بتن از فولاد بهتر و بیشتر است.

۲- فرآورده‌های سازنده بتن در بیشتر جاها یافت می‌شود.

۳- سازه‌های بتنی در برابر آتش‌سوزی بیشتر تاب می‌آورند.

۴- سازه‌های بتنی دارای پایداری فشاری خوبی هستند، گرچه پایداری کششی بیشتری ندارند.

بتن از فرآورده‌های زیر ساخته می‌شود:

۱- سارو (سیمان)، نزدیک به ۷ تا ۱۵ درصد از گنج آن.

۲- آب، نزدیک به ۱۴ تا ۲۱ درصد از گنج آن.

۳- دانه‌های سنگی (شن و ماسه)، نزدیک به ۶۰ تا ۷۵ درصد.

۴- هوا که گنج آن در بتن هوادار از ۴ تا ۸ و بتن بی‌هوا ۵ تا ۳ درصد است.

۵- افزودنی‌های کیمیایی (شیمیایی)^(۳).

«بتن از دو بخش ساخته می‌شود:

ساختمایه‌های سنگی، سارو.

افزودنی‌های کیمیایی بتن چنین هستند:

زودگیرکننده‌ها، کندگیرکننده‌ها، روان‌کننده‌ها،

افزودنی‌های هوازا، پادبخ (ضدبخ)ها.

بتن مسلح [ب. ت. ن. م. س. ل.]. (واژه فرانسوی

Beton + تازی)

پیشنهاد: بتن میلگرد. ← بتن میلگرد.

بتن میلگرد [ب. ت. گ.]

فرانسوی + تازی: بتن مسلح.

بتن جوشنور. بتن میله‌دار.

بتنی که برای افزایش تاب‌کشی در آن میلگرد کار گذاشته

شده است و در سازه‌های امروزی کاربرد بسیاری دارد.

بتو [ب. ت.]

۱- بتو. ← بتو.

(۱) برگرفته از مرزبان، پرویز، معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(۲) برگرفته از معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(*) در انگلیسی: Concrete.

(۳) برگرفته از مستوفی‌نواد، داوود. تکنولوژی و طرح اختلاط

بتن. رویه ۲ و ۳.

برآمده [ب. م. د. د]

۱- پیشگاه ایوان.

۲-...

برانه [ب. ن]

پاسار.

بخش زیرین از چهارچوب در. رویاروی سرانه.

برآورد [ب. و. ژ]

۱- بهاگذاری و بر شمولش هزینه‌ها در

ساختمان‌سازی بر پایه اندازه‌هایی که از کار اندازه

برداری (متره) بدست آمده است. برآورد هزینه

ساختمان در برگیرنده هزینه ساختمانیها، مزد دست

اندرکاران ساختمانی، بهای ابزار کار و دستگاه‌ها و

سود پیمانکار می‌باشد.

کار اندازه برداری به دو گونه انجام می‌شود:

- روش بسته (با بهره‌گیری از دفترچه فهرست بها).

- روش باز (با واگشودن (آنالیز) بها).

۲-...

برآوردن [ب. و. د]

۱- بالا بردن و ساختن ساختمان.

۲- بازآرایی (مرمت) ساختمان.

۳-...

برآورده [ب. و. د]

۱- دیوار ساختمان.

۲- دژ. باروی دژ.

۳-...

بربار [ب]

۱- پُربار. - پُربار.

۲- یکی از چهارسوی گیتاشناسانه (جغرافیایی).

خاور. تازی: مشرق.

بتو [ب. ت]

۱- دیوار توپُر^(۱).

۲-...

بج خانه. [ب. ن.] (واژه گیلانی)

گر مخانه. خانه برنج.

اتاغی برای خشک کردن برنج.^(۲)

بچکم [ب. ک]

۱- بچکم. - بچکم.

۲-...

بچکم [ب. ک]

بچکم - بچکم

بخاری [ب]. (واژه تازی + پارسی)

آتشدان. - آتشدان.

بخش‌های ساختمانی [ب. ش. ی. ت]

تازی + پارسی: عناصر ساختمانی.

بخش‌های سازنده اندام‌های ساختمان مانند: دیوار،

کف، آسمانه، ستون...

بدگونیا [ب]

پارسی + تازی: بدقواره.

بد ساخته شده. خانه‌ای که میانسرای آن کج و

پهلوه‌های آن ناهمراست باشد. (زبانزد راز یگران)^(۳).

بدنما [ب. ن]

نمای ساختمان که بچشم بد آید.

رویاری خوش‌نما.

بدنه [ب. ن. (ن)]. (واژه تازی + پارسی)

تنه. - تنه.

بو [ب]

۱- پهلو. تازی: ضلع.

۲- خانه. سرا^(۴).

۱) دهخدا، علی اکبر.

۲) برومیرژه، کریستیان. مسکن و... رویه ۱۲۲

۳) همان.

۴) همان.



۲-...

۱- ساختمان بلند استوانه‌ای یا هشت‌گنجه (مکعب) که گرداگرد دژها، درگوشه‌ها و جاهای بایسته (لازم) برای دیده‌بانی و پدافند (دفاع) ساخته می‌شد. در دیوارهای آن پیش‌آمدگی‌ها و سوراخ‌هایی برای دیده‌بانی و تیراندازی، ساخته می‌شد که به هنگام تازش (حمله) بکار می‌رفت. هر دژ، دارای چند برج و باروهایی (دیوارهای بلند میان دو برج) گرداگرد خود بود.

برباره [ب. ز]

۱- پربار. ← پربار.

۲- باخسه. ← باخسه.

بربخ [ب. ب]

۱- آبراهه یا ناودان سفالین توکار (نهان در دیوار) برای گذر آب باران^(۱).

۲-...

بربست کردن [ب. ب]

تازی + پارسی: محصور کردن^(۲).

دیوار بست کردن. چینه کشیدن.

بربستن [ب. ب]

تازی + پارسی: طراحی ساختمان^(۳).

شالوده‌ریختن ساختمان.

بربلند [ب. ب. ل]

۱- بالاخانه. ← بالاخانه.

۲-...

بربلندین* [ب. ب. ل]

۱- آذین سر در خانه^(۴).

۲-...

برج** [ب]

پهلوی: برج^(۵).

شیرانی شده: بورگا^(۶).

یونانی شده: پورگس^(۷).

لاتینی شده: بورگوس^(۸).

تازی شده: بُرج.

(۱) برگرفته از دهخدا، علی اکبر.

(۲) همان.

(۳) معماریان، غلامحسین. نیازش... بر پایه گفته محمدکریم

پیرنیا. رویه ۳۷۳.

(*) بر، برابر بالا و بلندین به چوب بالایی در خانه گویند ← بنند.

(۴) دهخدا، علی اکبر.

(**) واژه کهن ایرانی بُرج که به شاخه آریایی اروپا رفته، در زبان

یونانی و لاتینی دیده می‌شود. (مشکور، محمدجواد. فرهنگ

تطبیقی عربی...) و به زبانهای دیگر هم رفته است. جای پای این

واژه را برخی در زبانهای اروپایی امروزی نیز در واژه‌های

«بورگ» آلمانی و «بور» فرانسوی می‌یابند. «واژه برج که شکل

کهنه آن «بُرج» است، واژه‌ای آریایی است که در زبانهای اروپایی

«بورگ» گفته می‌شود. مانند: هامبورگ. ادینبورگ. گوته‌بورگ.

ماگدبورگ (حامی، احمد. راههای ایران... رویه ۴۱). «کلمه بورگ

در فرهنگهای فرانسه Bourg، به معنی قصبه و قریه است، نه برج

و بارو. ولی ظاهر کلمه فریاد می‌زند که فرانسوی نیست و همان

برج شرقی است که به اروپا رفته... (باستانی پاریزی، محمد

ابراهیم. از سیر تاپاز. رویه ۴۸۱). «Bourg از آلمانی به فرانسوی

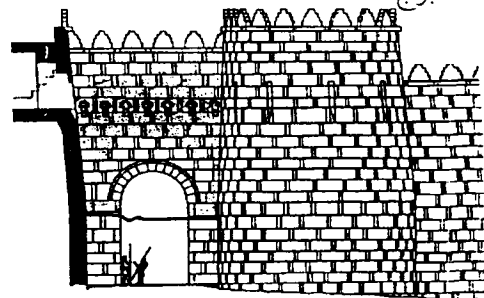
راه یافته است». (Auge. Dictionarie universal).

(۵) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۶) مشکور، محمدجواد. فرهنگ تطبیقی عربی...

(۷) همان.

(۸) همان.



برج



۲- ساختمان تک گنبدی که گور بزرگان در آن است. ← آرامگاه برجی.

۳- امروزه به ساختمانهای بلند می‌گویند (آسمان‌خراش‌ها) می‌گویند.

برج آبیگر [ب.ج]

برجی که در بندآبه (سد)ها در بخش سر آب و چسبیده به تنه بندآبه، از کف رودخانه یا دریاچه تا تاج آن، از آجر یا سنگ ساخته می‌شده است. این برج‌ها در بلنداهای ویژه دارای دریچه‌هایی پیوسته به انباره آب بودند. گرداگرد برج، پله‌ای مارپیچ از تاج تا پایین‌ترین دریچه ساخته می‌شده تا هر کدام از دریچه‌ها را بتوان در برابر آب باز یا بسته کرد^(۱).

برج آرامگاهی* [ب.ج]

آرامگاه برجی ← آرامگاه برجی.

برج بادگیر [ب.ج]

بادگیر. ← بادگیر^(۲).

برجسته [ب.ج.ت]

گچ‌بری برجسته. ← گچ‌بری برجسته.

برجسته کاری^(۳) [ب.ج.ت]

اروپایی + پارسی: ژلیف‌کاری (relief).

نگاره برجسته در نگارگری، در مهرازی بگونه آذین در نما، دیوار، آسمانه. گونه‌ای هنر، آمیزه‌ای از نگارگری و پیکره‌سازی (مجسمه‌سازی) است. نمونه‌های درخشان آن در نگاربرجسته (ژلیف)های تخت جمشید است.

برج کبوتر [ب.ج.ک.ت]

کبوترخانه. ← کبوترخانه.

برخنجو [ب.خ]

انبار غله در خانه.

برخوردگاه^(۴) [ب]

تازی: تقاطع.

جای برخورد خیابانها و کوچه‌ها بگونه سه‌راهی و

بیشتر چهار راهی.

برداس [ب]

تازی شده: برطاش.

چارچوب در^(۵)

برداشت [ب]

فرانسوی: رولو (releve)^(۶)

بازنگاری.

اندازه برداری از اندام‌های یک ساختمان و بخشه‌های آن برای کشیدن دوباره گرته (نقشه)های آن.

بررسی [ب.ر]

پیشنهاد برای اتود (فرانسوی Etude)

بررسی و ارزیابی، در روند شالوده‌ریزی مهرازی

(طراحی حصار) روی تهرنگ‌ها و گرته‌هایی که در

گامهای نخستین کشیده شده است. در زبانزد دانشجویان

و مهرازان، به خود گرته‌ها و تهرنگ‌ها نیز گفته می‌شود.

پیشنهاد شده: کارشیو^(۷)

بررو [ب]

آسان بر. ← آسان بر.

(۱) رضا، عنایت‌الله و دیگران. آب و فن آبیاری... رویه ۲۳۳.

(*) این واژه چندان درخوری نیست. چون "آرامگاه" نمی‌تواند چونی (صفت) برای یک برج باشد. از آن سو، ریخت کشیده برجی می‌تواند چونی برای یک آرامگاه باشد. پس بهتر است این ساختمانها را "آرامگاه برجی" بنامیم، برابر آرامگاهی که ریخت کشیده دارد.

(۲) مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(۳) معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(۴) معروف، حبیب. واژه‌نامه.

(۵) امام شوشتری، محمدعلی. واژه‌های فارسی...

(۶) پرنیا، محمدکریم. شیوه‌های... رویه ۴۲.

(۷) از استاد پرنیا، محمدکریم. خودباختگی ایرانی... کنگره‌بم.



بوز [ب]

۱- گره‌ای ویژه از ساختمان یا زمین، برای نمایش درون آن. بر پایه پندار بردن ساختمان و کشیدن هر آنچه که سپس دیده می‌شود.

۱- ماله والادگران (بنایان) که با آن ملات را به دیوار می‌مالند. برزه. (۱)

۲- ...

برشو [ب]

آسان بر. ← آسان بر.

بورز [ب]

برگرفته از اوستایی پروزایتی (۲).

پهلوی: بورز (۳).

بورغ [ب]

بندآبه. ← بندآبه.

۱- بلندا. ← بلندا.

برغاب [ب]

بندآبه. ← بندآبه.

۲- ...

برفند [ب. ف]

۱- خندک (خندق).

۲- ساختمان با آسمانه خمیده (۷).

۳- ...

برزن [ب. ز]

برزین.

۱- بخشی از شهر بر پایه بخش‌بندی شهرداری. هر برزن از پهنه (منطقه) کوچکتر و دربرگیرنده چند کوی (محلّه) و هر کوی دارای چند کوچه می‌باشد. تازی: ناحیه.

۲- هسته بنیادی شهر (۴).

۳- کوچه

برکردن [ب. ک. د]

۱- افراشتن و ساختن و بالا بردن ساختمان.

۲- ...

برزه [ب. ز]

۱- آماده کردن گرتّه (نقشه) و ساخت نمونک (ماکت) یک ساختمان (۵).

۲- برز. ← برز.

۳- ...

برکشیدن [ب. ک. د]

۱- ساختن و بالا بردن ساختمان.

۲- ...

برکه [ب. ک]. [واژه تازی]

۱- آبگیر کوچک. تالاب. استخر. پَرم

۲- آب‌انبارهایی در شهرهای کرانه خلیج فارس. گونه

برزین [ب]

۱- برزن. ← برزن.

۲- ...

برساو کردن* [ب]

فرانسوی: استریلیزاسیون (Stérilisation).

برداشت ناب از ریخت (شکل)‌های بومی (طبیعی) و واگردان (تبدیل) آنها به ریخت‌های ساده هندزای (هندسی) (۶).

برش [ب. ر]

تازی: مقطع.

(۱) دهخدا، علی اکبر.

(۲) معین، محمد.

(۳) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

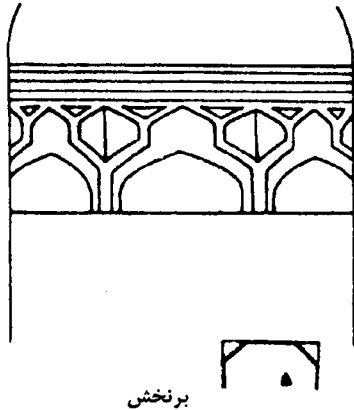
(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۵) همان.

(*) برساو کردن از ساییدن (زدودن) گرفته شده است.

(۶) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۳۹.

(۷) دهخدا، علی اکبر.



برنخش

برنخشی [ب.ن]

نشان دادن ریخت. ریخت آرابی (۵).

بروار [ب]

۱- پربار ← پربار.

برواره [ب.ز]

- ۱- پربار. ← پربار.
- ۲- باخسه. ← باخسه.

برواری [ب]

پربار. ← پربار.

برونشو [ب.ش]

پارسی + تازی: خروجی (۶).

بیرونشو.

در یادگراهی که از آن می توان از ساختمان بیرون رفت.

برونگرا [ک]

رو به بیرون. ← مهرازی برونگرا.

ویژه آن «چهاربرکه» نام دارد. ← آب انبار.

برگیره [ب.ر]

تازی: اقتباس

الگو گرفتن از کار گذشتگان در آفرینش هنری. (۱)

برم [ب]

پهلوی: ورم.

۱- استخر. ← آبیگیر.

۲- ...

برم [ب.ز]

داربست و چوب بستنی که تاک انگور بر بالای آن بکشند. بزغه.

برن [ب]

«۱- نرده و شبکه برنجی یا چوبی جلوی ایوان» (۲).

۲- ...

برنامه فیزیکی [ب.م.ه] (واژه پارسی + اروپایی + پارسی)

برنامه کالبدی ← برنامه کالبدی.

برنامه کالبدی [ب.م.و.ب]

برنامه فیزیکی. (پارسی + اروپایی + پارسی)

برنامه ای که پیش از کار شالوده ریزی مهرازی (طراحی معماری) برای روشن ساختن روش کار و شناساندن همه اندامها و چندی و چونی (کمیت و کیفیت) آنها و بستگیها (روابط) میان اندامها از سوی مهراز آماده می شود.

برنامه [ب.ن.ن]

خانه گلین (۳).

برنخش [ب.ن]

گونه ای چغد آذینی که روی گوشه سازی زیر گنبد در بخش شکنج آن کار می شود. ← شکنج (۴).

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی ... رویه ۳۷.

(۲) دهخدا، علی اکبر. بازگویی از ناظم الاطباء. به گفته دهخدا در فرهنگهای دیگر دیده نشده است.

(۳) دهخدا، علی اکبر.

(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. واژه نامه.

(۵) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه نامه.

(۶) عمید، حسن. فرهنگ فارسی عمید



برهشته [ب. ه.]

گونه‌ای گچ‌بری، با برجستگی‌های درشت. ← گچ‌بری.

برهون [ب. ب.]

۱- پرهون. تازی: دایره.

۲- درِ خانه.

۳- بارو. دیوار گرد دژ. ← بارو.

۴- خاربست. خارخانه.

۵- خانه کوچک.

۶- آذین.

۷- ...

پریده [ب. د.]

۱- راهی در دل زمین برای دسترسی به کاریز (قنات)

در خانه‌ها^(۱).

۲- ...

برین [ب.]

۱- بخشی از پرهون (دایره) میان دو زه (وتر) و یک

کمانه (قوس).

پیشنهاد برای قطاع.

۲- ...

برینجا [ب.]. (واژه ابیانه‌ای)

درِ خانه (برکیا) که در تابستان مانند پنجره‌ای بزرگ

کار می‌کند^(۲).

بریه [ب. ی.]. (واژه ماسوله‌ای)

۱- پنجره^(۳).

۲- ...

بریه‌که [ب. ی. ک.]. (واژه ماسوله‌ای)

اتاغ دارای پنجره^(۴).

بزغه [ب. غ. غ.]

برم ← برم.

بزم [ب.]

۱- سرپرده. چادر^(۵).

۲- ...

بساره [ب. پ. ز. (ر)]

۱- ایوان. ← ایوان.

۲- بارگاه. ← بارگاه.

بست [ب.]

۱- بندآبه. ← بندآبه.

۲- بارو. ← بارو.

۳- ...

بستان [ب.]

پهلوی: بستان^(۶).

«تازی شده: بستان.

آرامی شده: بوستانا.

سریانی شده: بوستنا^(۷).

۱- باغ. ← باغ.

۲- باغ میوه‌ای که بتوان در پای درختان دوازهم آن کشت کرد.

۳- جایی که گل‌های خوشبو در آن بسیار باشد.

بست دیوار [ب. ت.]

بست فلزی برای نگهداری دیوار کُنج‌چینی (صندوقه‌ای)

به تنه ساختمان یا روکش دیوار به تنه آن^(۸).

بستو* [ب.]

۱- گونه‌ای چفدکه بر پایه آن گنبد بستو ساخته می‌شود.

← چفد.

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۲) برگرفته از معماریان، غلامحسین. گونه‌شناسی برون‌گرا. رویه

۳۵۱

(۳) همان. رویه ۲۹۴.

(۴) همان. رویه ۲۴۲.

(۵) معین، محمد.

(۶) معین، محمد.

(۷) مشکور، محمدجواد. فرهنگ تطبیقی...

(۸) برگرفته از مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...

* برابر کوزه دهانه‌گشاد. (دهخدا، علی‌اکبر).



۲-۱۰۰

بسغ [ب. س]

۱- اتاغ پنجره دار در آشکوب بالای خانه.

۲- گنبد. ← گنبد.

بسکله [ب. ک. ل. (ل)]

پزاوند ← پزاوند.

بسیار پهلو [ب. پ]

چند پهلو. ← چند پهلو.

بشخانه [ب. ن. (ن)]

تازی شده پیشخانه. ← پیشخانه.

بشکم [ب. (ب). ک]

پچکم. ← پچکم.

بشکل [ب. ک]

پزاوند ← پزاوند.

بشکله [ب. ک. ل]

پزاوند ← پزاوند.

بشکنه [ب. ک. ن]

پزاوند ← پزاوند.

بشل* [ب. ش]

۱- آوگون. ← گنبد.

۲-۱۰۰

بشن [ب.]**

۱- گنبدخانه. اندام (فضا) زیر گنبد. ← گنبد.

۲-۱۰۰

بشنگ [ب. ش]

۱- پشنگ یا تیشه والادگران.

۲- کلنگ.

۳- افزاری که سرش مانند کلنگ، دراز است.

بعد [ب.]. (واژه تازی)

۱- هر یک از راستاهای سه گانه درازا (طول)، پهنا

(عرض)، بلندا (ارتفاع) یا ژرفا (عمق).

۲-۱۰۰

بغل بند [ب. غ. ب]

۱- پشت بند. ← پشت بند.

۲-۱۰۰

بغل بند پایه پل [ب. غ. ب. د. ی. پ]

آب بر. ← آب بر.

بفکین [ب]

بالاخانه. ← بالاخانه.

بقعه [ب. ع. (ع)]. (واژه تازی)

۱- آرامگاه بزرگان دین.

۲- سرای. خانه. ساختمان.

۳- خانگاه (خانقاه).

بل [ب]

سرپناهی ساده با آسمانه‌ای چوبی یا بورپایی که

گرداگرد آن باز است و دیوار ندارد.^(۱)

بلکس [ب. ک]

بلکن. ← بلکن.

بلکن [ب. (ب). ل. ک]

۱- سر دیوار. کنگره دیوار. بلکن. پلکن. پلکس^(۲).

۲-۱۰۰

بلکه [ب. ک]. (واژه گنابادی)

۱- آبیگر میان خانه ***.

۲-۱۰۰

بلکن [ب. ک]

بلکن. ← بلکن.

بلند [ب. (ب). ل]

پلندین ← پلندین.

* بشل برابر دو چیز چسبیده و آویخته به هم است. (معین، محمد)

** بشن برابر تنه یا سر و بن چیزی است.

(۱) افشار، ایرج. چابهار. رویه ۲۶۱.

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.

*** گویا برگرفته از برکه است. (دهخدا، علی‌اکبر).



بلندا [ب. ل.]

تازی: ارتفاع.

تایبادی: خیز^(۱).

۱- بلندی. آفران. جُست.

۲- ...

بلندایاب [ب. ل.]

فرانسوی: تئودولیت (Theodolite).

تازی + پارسی: ارتفاع یاب. زاویه یاب.

دوربین گره (نقشه برداری ویژه اندازه گیری

گوشه های ترازوی افقی) و ایستاده (عمودی)^(۳).

بلند گرفتن [ب. ل.]

خمیده کردن رده آجرها در گرداگرد تاغ یا گنبد، بدین

گونه که زیر یک سر آجر، ملات بیشتری گذاشته شود

تارج بگونه کمان درآید^(۲).

بلندین [ب. ل.]

بلندین ← بلندین.

بلوار*** [ب. ل.] (واژه فرانسوی از ریشه آلمانی

Boulevard

گل راه^(۳). ← گل راه.

بلواز [ب.]

بادپَر. بلوازه.

تیر چوبی آسمانه که از دیوار بیرون زده باشد.

بلوازه [ب.]

بلواز. ← بلواز.

بلوچ [ب.]

۱- نشانه ای که بر نوک تاغ و ایوان گذاشته می شود.

۲- ...

بلوک [ب.]

۱- سرزمینی دربرگیرنده چند دهه دهستان.

۲- ...

بلوکاژ (واژه فرانسوی Blocage)

پیشنهاد: زیرسازی. ← زیرسازی.

بلوک سفالی [ل. ک. سُ.] (واژه فرانسوی Bloc +

پارسی)

آجر سفالین میان تهی که در اندازه و ریخت های

گونگون ساخته می شود.

پیشنهاد: آجر سفال. ← آجر.

بلوک سیمانی [ب. ل. ک.] (واژه فرانسوی +

فرانسوی Siment + پارسی)

ساختمایه ای که با بتن کالبریزی شده ساخته

می شود و میان تهی است. امروزه بلوک های سارویی

(سیمانی) توپر نیز ساخته و بکار گرفته می شود.

پیشنهاد: آجر سارویی.

بلوکه***

آمیختگی یکنواخت و هماهنگ در کار

ساختمان سازی^(۴).

بنا [ب.] (واژه گرفته شده از تازی)

۱- ساختن (در پارسی بنا کردن).

۲- ساختمان.

(۱) رفیعی سرشکی، بیژن. نیرومند، مسعود. بازسازی... تایباد.

رویه ۶۸.

(*) بلندایاب برای اندازه گیری بلندا و سو (سمت ستارگان بکار

می رفت. «ابوحامد محمود خجندی اندازه یار (مهندس) ایرانی

این دستگاه را نخستین بار برای فخرالدوله دیلمی ساخت».

(برگرفته از معین، محمد. زیر واژه ارتفاع یاب).

(۲) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه نامه.

(***) گمان می رود نخستین بلوارهای ساخته شده در اروپا

الگو برداری از خیابان چهارباغ اسپهان در زمان صفویان بوده است.

(۳) پیشنهاد فرهنگستان چهارم.

(****) یکی از برابرهای واژه پارسی بلوک، گروه و دسته است که

شاید با این واژه بستگی داشته باشد.

(۴) برگرفته از زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... واژه نامه.

(در فرهنگها یافت نشد)



۳- بنیاد. پی.

بنا [ب]. (واژه گرفته شده از تازی)
گلکار. والادگر. ← والادگر.

بنار [ب]

بنارش. گنارش.

بسامان کردن اندامها و بخشها در مهرازی^(۱).**بناگر** [ب. گ]. (واژه تازی + پارسی)

ساختمان ساز. والادگر. ← والادگر.

بن باز [ب]

کوچه باخیابانی که بن یاته آن باز باشد. رویاروی بن بست.

بن بست [ب. ب]

کوچه باخیابانی که بن یاته آن بسته باشد. رویاروی بن باز.

بند [ب]

۱- بندآبه. ← بندآبه.

۲- دالان. ← بازار.

۳- دوری (فاصله) میان دو آجر. برابر نیمی از

«شستی»^(۲).

۴- ...

بندآبه [ب. ب]

تازی: سد.

آب بند. بست. بَسَغ. بَسْرغاب. بند. وَزَغ. وَر. وَل.

تخته بند.

دیواره‌ای که رویاروی آب رودخانه می‌سازند تا آب

در پشت آن گردآید. از آن در کشاورزی و امروزه نیز

برای فرآوردن (تولید) درخش (برق) بهره می‌گیرند.

گونه‌های آن چنین هستند:

الف) بندآبه پایه‌ای که دیواره کلفتی ندارد و با

پشت‌بندهای سبتر در پشت آن نگه داشته می‌شود.

ب) بندآبه کمانی، دیواره‌ای کمانی (رویاری آب)

دارد و فشار آب را به دو سوی دیواره می‌رساند.

پ) بندآبه سنگین (سد زنی)، که دیواره‌ای کلفت

دارد^(۳).**بندار** [ب]

۱- انبار.

۲- سخت. تازی: جامد.

۳- بنیادی. تازی + پارسی: اصلی.

۴- ...

بند پولی [ب. د]

لاشه‌های آجری که در لای آجرچینی پخند کار

می‌شود^(۴).**بندد** [ب. د]

بنداد. بنلاد. پی. شالوده.

بندر [ب. د]

جایگاه ایستادن و بارگیری و باراندازی کالا در کرانه

دریا و رودخانه.

بندرگاه [ب. د. د]

۱- بندر. ← بندر.

۲- بازار.

۳- گذرگاه.

بندکش [ب. ک. ک]

کسی که درز میان آجرچینی و سنگ‌چینی را با ملات

پر می‌کند.

بندکشی [ب. ک. ک]

«پر کردن درز آجر یا سنگ چینی با ملات برای

پایداری آجرها و سنگها بر هم و زیبایی، و پر شدن

درز ملات پیشین. بندکشی به چند گونه است:

۱- **بندکشی توپور**: که در آن درزها را با ملات بگونه ساده

پر می‌کنند. این روش کمتر برای زیبایی بکار می‌رود.

(۱) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه. (در فرهنگها یافت نشد)

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.

(۳) برگرفته از رضا، عنایت‌الله. و دیگران. آب و فن آبیاری...

رویه ۲۳۲.

(۴) برگرفته از ماهرالنقش، محمود. اصول فنی... رویه ۲۷۴.



۲- گونه‌ای ملات. ساروجی که از آهک و پیه و پنه یا مو درست می‌کردند و در گرمابه‌ها و آبگیرها و آب‌انبارها برای جلوگیری از رخنه آب بکار می‌بردند. پیه دارو.

۳-...

بن‌سل [ب.س]

رویه (سطح) زمین سختی که برای پی‌سازی، گودبرداری شده است. رویه زیر پی^(۳).

بنک [ب.ن]

۱- بُنه. جای.

۲- بنگاه. ← بنگاه.

بنگار [ب.ن]

۱- نگار بسته، نگارین. تازی: منقوش.

۲-...

بنگاه [ب]

بُنْگَه. بُنْک.

۱- میدانگاه بزرگ و کانون داد و ستد در شهرها. در روزگار کهن بنگاه جایگاهی برای گردهمایی مردم بود و بیشتر در کنار خرمن‌گاه برپا می‌شد. مردم گاه در آن جشنها برپا می‌کردند. بنگاه سپس میدان شهر شد و گرداگرد آن نیایشگاه، مسجد و آب‌انبار نیز ساخته شد^(۴).

۲- خانه.

۳- «جایی که نقد و جنس در آنها نهند»^(۵). انبار کالا.

۴- آبادی.

۵- سازمان.

۶- خیمه، بارگاه.

۷-...

۲- **بندکشی سَر و افتاده**: درزها را بدین‌گونه پر می‌کنند که خامه (قلم) را در دست بگونه‌ای ترازوی (افقی) می‌گیرند و در درون بند بگونه‌ای خمیده می‌کشند. لبه‌ی زیرین خامه (قلم) نزدیک به لبه‌ی آجر پایینی و لبه‌ی بالایی خامه (قلم) درون ملات کشیده می‌شود، بگونه‌ای که دست کم یک سانتیمتر از بخش آجر رده‌ی بالا پس‌تر (عقب‌تر) می‌رود.

۳- **بندکشی گونیا**: این روش بیشتر بکار می‌رود. سرخامه‌ی بندکشی بگونه‌ای ایستاده (قائم) در بند جا می‌گیرد و از نیش رده‌ی آجر بالایی و پایینی به یک اندازه پس‌تر کشیده می‌شود.

۴- **بندکشی برجسته**: بندکشی برجسته به دو گونه انجام می‌شود:

۱-۴- بندکشی فتیله: خامه‌ی بندکشی بگونه‌ای گرد شده که ملات را به هنگام کشیدن در بند، بگونه گرد یا نیم پرهون (نیم‌دایره) در می‌آورد.

۲-۴- بندکشی الماس تراش: سر خامه بگونه‌ی گونیا درآورده شده و ملات را در بند بگونه‌ی سه‌پهلوی (مثلث) در می‌آورد. بندکشی برجسته کمی دشوار است و به کارورزی (مهارت) فراوان نیاز دارد^(۱).

گونه‌ای دیگر از بندکشی که در ساختمان‌های کهن دیده می‌شود و بندکشی مَه‌ری نام دارد که میان دو آجر را در بندهای ایستاده جا می‌گذاشتند و به آن «هرزه‌بند» می‌گفتند. این بند را با نگاره‌های ویژه مَه‌ری می‌کردند^(۲). ملاتی که برای بندکشی بکار می‌رفته و می‌رود از گچ، گچ و خاک، گچ و خاک‌اره، گچ و ماسه آهک، ماسه و سارو (سیمان) و جز اینها ساخته می‌شود.

بندگاه [ب]

۱- گذرگاه.

۲- جایی که در آن بندآبه (سد) بسته باشند.

بندگیر [ب]

۱- شاه‌تیر آسمانه. بالا.

(۱) همان. رویه ۱۴۹.

(۲) برگرفته از پیرنیا. آشنایی... واژه‌نامه.

(۳) برگرفته از زهرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۳۱۵.

(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. بازار ایران. رویه ۶۰.

(۵) تبریزی، حسین. برهان قاطع.

**بنگله* [ب.ک.ل]**

۱- خانه درست شده بانی.

۲- خانه تابستان نشین (زبانزد در خوزستان).

بنلاد [ب]**

بنیاد. بُنورَه. بُستری. بُنوری. بنوی. پایه. پای بست. شالوده. شالده.

پی دیوار و ساه ختمان

بن مایه [ب.ی]

فرانسوی: متیف (Motif)

نگاره بنیادی یک کار هنری که در زمینه آن، چندبار بکار رفته است. مانند نگاره های همانند و پشت سر هم در گچبری و کناره عالی (قالی) و...

بنوره [ب.و.ز]

بُنلاد. ← بِنلاد.

بنوری [ب.و]

بنلاد. ← بنلاد.

بنوی [ب]

بنلاد. ← بنلاد.

بنه گاه [ب.ن]

بنگاه. ← بنگاه.

بنیاد [ب]

پارسی باستان: بونه داتی.

پهلوی: بون دات.

۱- بنلاد. ← بنلاد.

۲- سازمان: تازی: مؤسسه.

بنیادگر [ب.گ]

۱- والادگر. تازی: بنا.

۲- راز یگر. تازی: معمار.

بنیادگری [ب.گ]

۱- کار و پیشه. بنیادگر.

۲- والادگری.

۳- راز یگری.

بنیاد نهادن [ب.ن.ن.د]

۱- شالده نهادن. تازی: تأسیس.

۲- ساختن: تازی + پارسی: بنا کردن.

بود باثی

۱- خانه.

۲- ...

بوریا (واژه آرامی از ریشه سومری)^(۱)

بوشهری: منگور. بولیو***.

زیراندازی بافته شده از نی که از آن برای پوشش

خانه های سبک مانند کپر، دیواره چادر و آسمانه های

چوبی و نیز پوشش کف برای نشستن بهره می گیرند.

تازی: حصیر.

بوزکند [ک]

ایوان. ← ایوان.

بوزگند [ک]

ایوان. ← ایوان.

بوستان

بوستان. باغ. ← باغ.

بوستانسرای [س]

باغ. ← باغ.

بوفه [ف]. (واژه فرانسوی Buffet)خوردگاه^(۲). ← خوردگاه.

* همانند ایسن واژه در آلمانی و انگلیسی واژه بنگالو

(Bungalow) به چم خانه یک آشکوبه، تک خانه، تکسرا

(معروف، حبیب. واژه نامه...) بچشم می خورد.

** آمیخته از بن + لاد به چم دیوار.

(۱) معین، محمد.

*** در بوشهر به آن بولیو و در آبخست (جزیره) کیش منگور

گویند. (برگرفته از فرهنگی، عادل. مرمت بناهای جزیره کیش...)

اثر. شماره ۲۲ و ۲۳. رویه ۱۰۳)

(۲) فرهنگستان چهارم. خبرنامه. شماره ۷ (۱۳۷۵).



بوکن [ک]

کو تاه شده بوم کند. ← بوم کند.

بوم*

پهلوی: بوم.

۱- جایی که کسی در آن زندگی می کند. تازی: منزل.

۲- دژ.

۳- سرزمین. مرزوبوم. تازی: طبیعت.

۴- زمینه آماده شده از پارچه و جز آن برای نگارگری

(نقاشی).

۵- ...

بوم آورد [و]

بومی.

ساختمایه بوم آورد: ساختمایه بومی. ساختمایه ای که

در بوم (طبیعت)، آنجایی که ساختمان ساخته می شود،

یا نزدیک به آن یافت شود.

بوم کند [ک]

آشیان گذرا (موقت). آشیان چاه کنان کاریز که چون از

خانه های خود دور می ماندند، بناچار در بیابان، در

گذر کاوش میله های کاریز، در دل زمین می کنند.

بهار [ب]

سانسکریت: وهارا.^(۱)

۱- خانه زرین و نگارین.

۲- بتخانه و آتشکده.^(۲)

۳- ...

بهار بند [ب. ب]

۱- جایگاهی روباز که در تابستان از آن بهره می برند.

۲- آغل تابستانی روباز در گوشه ای از میانسرا (حیاط)

باز بند.

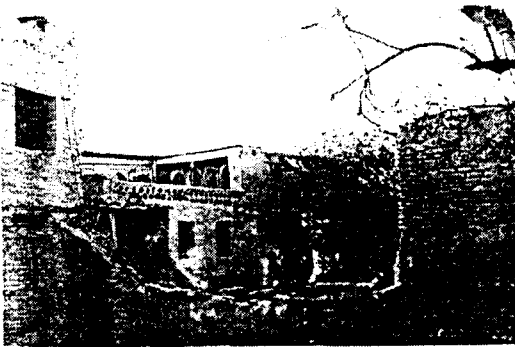
بهارخانه [ب. ب. ن]

۱- بتخانه. ← بتخانه.

۲- ساختمان بلند.

بهار خواب [ب]

مهتابی. ← مهتابی.



بهارخانه

بهارستان [ب. ر]

۱- گلزار. باغ. ← باغ.

۲- بتکده.

بهاری خانه [ب. ن]

اتاغ بهاری که بیشتر در بهار از آن بهره می بردند.^(۳)

* از ریشه اوستایی نو برابر بودن. (مقدم، محمد. راهنمای ریشه

فعلهای ایرانی. رویه ۷۰)

(۱) معین، محمد.

(۲) دهخدا، علی اکبر.

(۳) بیهقی، ابوالفضل. تاریخ بیهقی. دفتر سوم. رویه ۸۷۱



بهداشتگاه [ب]

اروپایی: ساناتوریم^(۱) (Sanatorium).

بیمارستان ویژه مسلولین.

بهر* [ب]

۱- یکان اندازه گیری درازا برابر ۳/۳ سانتی متر^(۲).

برابر نیم گره

۲-....

بهرمن [ب.م]

۱-بتخانه.

۲-....

بهسازی [ب]

بهتر ساختن نهاد کنونی یک ساختمان یا بخشی از

شهر یا روستا.

بهو [ب]

۱- ایوان. ← ایوان.

۲- بالاخانه. ← بالاخانه.

۳- کوشک.

بیان [ب]

۱- چخمانه. گونه‌ای چفد (قوس) تیره‌دار. ← چفد.

۲-....

بی‌اندام [ا]

پارسی + تازی: نامتناسب.

ناهماهنگ. ناهنجار.

ناسازواری در میان اندامها یا بخشهای یک کار هنری

یا مهرازی. رویاروی باندام.

بیت [ب]. (واژه تازی)

۱- خانه. اتاغ.

۲-....

بیچه [ج]

بیچه.

«دیواری که میان دو دیوار خانه سرمایی (؟) نهند و به پایان نرسانند و آسمانه سازند تا آن خانه گرم

شود»^(۳).

بیرنگ* [ز]

-گرته (نقشه) ساختمان یا زمین.

-نگاره نخستین (طرح اولیه) در نگارگری (نقاشی) و

مهرازی.

بیرون

۱- زمین‌های پیرامون شهر و ده. تازی: حومه.

۲- بیرونی. ← بیرونی.

بیرون شد [ش]

تازی + پارسی: خروجی.

۱- در ساختمان که از آن بیرون روند.

۲-....

بیرون شو

تازی + پارسی: خروجی. در ساختمان.

بیرونه [ن]. (واژه میدی)

۱- بخش بیرونی دژ در شهرهای دیوارنست

(محصور). گرداگرد هسته شهر یا شارستان.

پروست^(۴).

تازی: زَبَض^(۵).

۲-....

بیرونی

۱- بخشی از خانه‌های کهن، ویژه پذیرایی از مهمانان

و بیگانگان، که گاه خود یک دستگاه خانه با میانسرا

(حیاط) جداگانه بوده است. رویاروی اندرونی.

(۱) مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(*) بهر برابر پاره و بخش است.

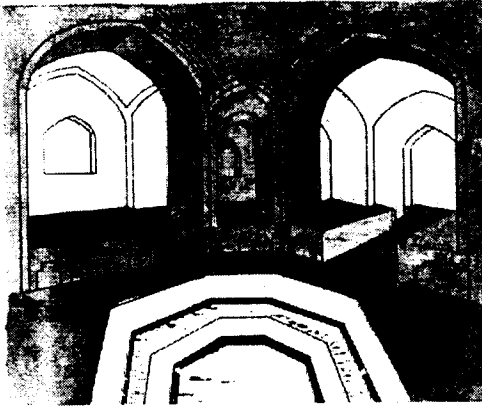
(۲) پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۱۵۵.

(۳) دهخدا، علی‌اکبر. برابر آن روشن نیست.

(**) دهخدا آنرا برابر نقشه و اطلس پیشنهاد کرده است.

(۴) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۲. در فرهنگها یافت نشد.

(۵) پویا، عبدالعظیم. سیمای باستانی شهر مید. واژه‌نامه.



بینه

...۲

بیرونی‌خانه [ن(ن)]

مهمان‌خانه^(۱). اطاق پذیرایی در خانه‌های کهن

بیز*

۱- گونه چغد مازه‌دار. هلوچین. ← چغد.

...۲

بیستون [ش]

۱- بدون ستون. بدون پایه.

...۲

بیضی [ب]. (واژه تازی)

یکی از ریخت‌های هندازی (هندسی). خاگی. ←

خاگی.

بیل

۱- ابزاری برای جابجا کردن خاک و گل و ملات. با

دسته چوبی و کفچه فلزی.

۲- شهر.

در پیشوند و پسوند نام شهرها درمی‌آید. مانند بیلقان

(بیلگان) و اردبیل.

فرانسوی شده: ویل** (Ville) برابر شهر.

بیمارستان [ر]

تازی + پارسی: مریضخانه.

تازی: دارالشفاء.

بیمارخانه. بیمارسان. بیمارگاه.

جایی که در آن بیماران را نگهداری می‌کنند تا درمان

شوند و بهبود یابند. در گذشته مارستان می‌گفتند که به

تازی هم رفته است.

بینه [ن(ن)]

سر بینه.

یکی از اندامهای همه گرمابه‌های کهن. رخت‌کن. ←

گرمابه.

(۱) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

* بیز برابر تاب است. و همانند تاب وارون می‌باشد.

** در زبان فرانسوی از آن ویلا (Villa) به خم‌خانه تابستانی و

ویلاژ (Village) به پنجم ده ساخته‌اند که به زبان انگلیسی و برخی

زبانهای اروپایی دیگر نیز رفته است.

۲- پیلک. ← پیلک.

پاپیلی

تازی: دوزَنَقَه.

چهار پهلویی که تنها دو پهلوی آن همراستا (موازی) با هم باشند.

پاپیلی راست [ی]

تازی: دوزَنَقَه قائمه.

پاپیلی که دارای دو گوشه ۹۰° زینه (درجه) باشد.

پاتاغ

پاکار ← پاکار.

پاتوغ* (واژه پارسی + ترکی)

پای توغ.

خراسانی کابینی (قائینی): پاخو**.

خراسانی (افغانی): میله جای (۴).

۱- جای گرد آمدن مردم کوچه و بازار و دوستان.

۲- ...

پاتون

تون. کوره. ← کوره (۵).

پاچنگ [ج]

پاچنگ. ← پاچنگ.

پاچراغ [ج] (ج)

(۱) معین، محمد.

(۲) برگرفته از ورجاوند، پرویز. سرزمین قزوین. رویه ۴۸۹.

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۶۳.

(*) توغ، ترکی است و آن نیزه کوتاهی است با گویی زرین بر

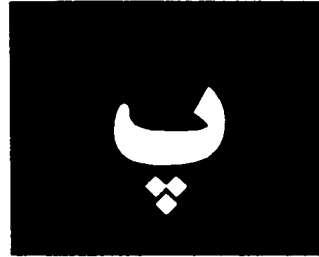
بالای آن که پیشاپیش سرداران برند. (دهخدا، علی اکبر)

(**) آمیخته از پا + خوی (عادت). (۱) کبری شالچی، امیرحسین.

فرهنگ گویشی...

(۴) همان.

(۵) قبادیان، وحید. بررسی اقلیمی... رویه ۲۸۱.



پا

پهلوی: پاد

۱- یکان اندازه گیری درازا برابر با:

- درازای کف پا. پی

- یک گام.

۲- بنلاد ← بنلاد (۱).

۳- ...

پاآهو

آهو پا. آهو پای.

۱- ساختمان شش پهلوی.

۲- تازی: مَقْرَس. چغد آویز. ← چغد آویز.

۳- ...

پاباریک

ریخت لوزی با دو پای کشیده که میان تویزه‌های

کاربندی، در هر گوشه از زمینه آن پدید می‌آید. (۲) ←

کاربندی.

پابست [ب]

پای بست.

۱- بنیاد و پی ساختمان.

۲- ...

پاپیل

۱- پشت‌بند دیوار به ریخت شوسه (منشور) راست

برای ایستادگی بیشتر دیوار (۳).



پاچراغی.

۱- جایی در تکیه و مسجد و زورخانه که در آن چراغ روشن می‌کنند.

۲-...

پاچفت [چ]

چفت کوچکی است که لنگه‌های در را به پایین چهارچوب آن می‌بندد^(۱).

پاچلاقی [چ]. (واژه پارسی + ترکی + پارسی)

«دری با پنجره‌ای چسبیده به کنار آن»، همانند آدمی که از یک باشکسته (پاچلاق) است^(۲).

پیشنهاد: باشکسته.

پاچنگ [چ]

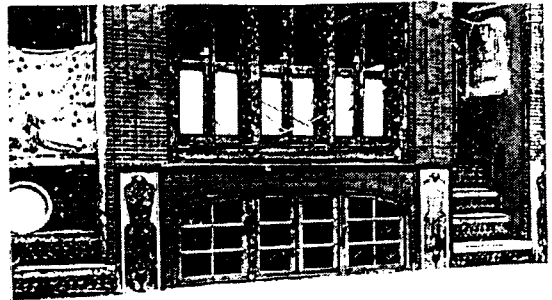
پاچنگ. باچه. پاهنگ. باچنگ. باجیک. پازنگ. پازنگ. پاشنگ. پالنگ. پاژه. روزن. برین. برینه. «پیش در»^(۳).

۱- به پنجره‌های زیرزمین در میانسرا می‌گویند که در گذشته به گونه شبکه، از سنگ و آجر و کاشی و چوب

می‌ساختند.

۲- در بیچه.

۳-...



پاچنگ

پاچین

۱- نوار باریک با ساختمایه‌های گوناگون در پای دیوار برای جلوگیری از آسیب‌های پاخوری و نم و آب. در درون ساختمان به آن «کرنیز» گویند.

پی و پاچین در رفته: ساختمان سست و ناپایدار و ویران شدنی.

۲-...

پاخته [ب (ت)]

ریسمان والادگران.

پاخره [خ (ر)]

سکو و نشیمنی جلوی درگاه خانه.

پاخسه [خ (س)]

تازی: طربال.

دیوار بلند دژ. بارو.

پاخور

پاسار. ← پاسار.

پاخوره [ر (ز)]

۱- پله پای در خانه، بلندتر از کف کوچه.

۲- چوب پای در، از چهارچوب در، برای جلوگیری

از رخنه باد و خاک به درون^(۴).

پاخیره [ز]

پی دیوار و ساختمان. پابست.

پاخیره زن [ز]

والادگر. گلکار.

پادجفت [خ]

پارسی + تازی: ناقربنه.

پدجفت.

پسید آوردن ناسازگاری (تضاد) و گوناگونی در

مهرازی^(۵).

(۱) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۲) همان.

(۳) اسدی طوسی (توسی)، علی. لغت فرس. رویه ۱۶۳.

(۴) از راهنمایی‌های استاد جذبی.

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. پاسداری از یادگارهای پیران

باستان. هنر و معماری. شماره ۱۷. رویه ۵۸.

**پادگانه [و.ن (ن)]**

پادگانه. پالگانه. بالگانه.

۱- بام بلند.

۲- پنجره. دریچه.

۳- سکوی هموار و بلند در دامنه کوه. تازی: صفه^(۱).**پادیاب***

پادیاب. ← پادیاب.

پادیاو

پهلوی: پاتیاب.

یزدی: پادیاو (باغچه گود).

پادیاب. پادیو.

۱- جایگاهی برای شستشو و وضو گرفتن در

مسجدها.

۲- باغچال و چهاردیواری یا میانسرای کوچکی که

جوی آب یا آبیگری در میان و رختکن و تاغ نماهایی

در پیرامون داشته است.

۳- پایاب. ← پایاب.

۴- میانسرای گردبسته کوچک* پاسیو. ← پاسیو.

...۵

پادیر

تازی + پارسی: شمعک.

پازیر. دیرک.

ستونی که زیر دیوار شکسته زند تا نیفتد.

پاذیر

۱- پادیر. ← پادیر.

...۲

پار۱- یکان اندازه گیری درازا^(۲). ← آرش.

...۲

پاراسته [ب]

تازی + پارسی: ساق چفد.

پاراستی.

پایه چفد، تاغ یا گنبد. بخش ایستاده (قائم) چفد زیر

پاکاران.

- پاشنه: پاراسته یک چفد.

- دامن: پاراسته یک تاغ.

- آوگون، شلال و بشل: پاراسته یک گنبد.^(۳)**پاراستی**

پاراسته. ← پاراسته.

پاراوان (واژه فرانسوی Paravent)

تجیر. ← تجیر.

پاراه

گذرگاه. جای رفت و آمد.

پارتیشن [ش]. (واژه انگلیسی Partition)

دیوار تیغه‌ای^(۴).

دیواره ← دیواره.

پارسه [س]۱- دژ با برج پاسداری در گرداگرد آن^(۵).

...۲

پارک*** (واژه اروپایی انگلیسی: Park)

(۱) دهخدا، علی اکبر.

* پادیاب برابرشتن و پاکیزه ساختن همراه با نیاش به درگاه

خداست. (دهخدا، علی اکبر)

** جواد، آسیه. معماری ایران. از پیرنیا، محمدکریم. رویه ۳۵.

(۲) برگرفته از معین، محمد.

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۱۰۶.

(۴) معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(۵) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۴۲.

*** برخی واژه پارک را با پردیز و پردیس پارسی از ریشه

پارادایز و مادی هم ریشه می‌دانند: «واژه پارک مانند پردیس از دو

بخش (پائیری) و (که) می‌باشد که بخش نخست همان پیرامون

است و بخش دوم پسوندی است برابرخانه... (برگرفته از پیرنیا،

محمدکریم. فردوس. هنر و مردم. شماره ۵۹).



(چوبهای ایستاده در، دو سوی آن) با کام و زبانه چفت شده و چهارچوب یک لته در را پدید می آورند^(۷).
این واژه در پنجره سازی نیز بکار برده می شود^(۸).
۲- ...

پاساژ (واژه فرانسوی Passage)

۱- گذرگاه. جای رفت و آمد.
۲- بازار سرپوشیده ای که دو در برای آمدن و رفتن دارد. تیمچه.
۳- بازارچه^(۹).
۴- ...

پاسال

پاسار. ← پاسار.

پاستنگ [س]

پای سنگ.

۱- پایه ستون.

۲- ...

پاسیو (واژه فرانسوی شده از پادیاو*، Patio)

- (۱) فرهنگستان سوم.
- (۲) معروف، حبیب. واژه نامه...
- (۳) پیشنهاد فرهنگستان چهارم.
- (۴) شنیده شده از استاد احمد حامی.
- (۵) آبرازیان، ماریا. وام واژه های ایرانی...
- (۶) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۵۱.
- (۷) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۵۱ و معروف. حبیب. واژه نامه...
- (۸) برگرفته از ماهرالنقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۲۱۹.
- (۹) نفیسی، سعید. در مکتب استاد. رویه ۹۵.
- * پادیاو از ایران به اروپا رفت و پتیو یا پسیو (Patio) خوانده شد و با واژه پاسیو به ایران بازگشت. (پیرنیا، محمدکریم. شهرسازی و معماری سنتی ایران. رویه ۱۵)
"میانسرای درون خانه های شیوه اسپانیای"

پردیز^(۱). گردشگاه. بوستان.

۱- باغ همگانی بزرگی پر از درخت و گل و چمن و آب نما و... برای گردش. شکار و... ← پردیز.

۲- جای ایستادن و نگهداشتن خودرو در ساختمان یا در شهر و خیابان.

پارکت [ک]. (واژه اروپایی Parquet)

کف پوش چوبی برای درون ساختمان.

پیشنهاد: چوب آزیانه (فرش).

پارک وی [و]. (واژه انگلیسی Parkway)

خیابان درخت دار. چهارباغ^(۲).

گل راه^(۳). ← گل راه.

پارکینگ (واژه انگلیسی Parking)

جای ایستادن خودرو.

پیشنهاد شده: ماندگاه^(۴).

پیشنهاد: ایستکد.

پارگین

تازی + پارسی: فاضلاب.

«پهلوی: پَرگین [خندک (خندق)].

ارمنی شده: پارگین (خندک)»^(۵).

بارگین. ← بارگین.

پازنگ [ز]

پاچنگ. ← پاچنگ.

پازیر

پادیر. ← پادیر.

پاژنگ [ژ]

پاچنگ. ← پاچنگ.

پاژه [ژ (ز)]

۱- پاچنگ. ← پاچنگ.

۲- ...

پاسار

پاسال. پاخور. جای پا^(۶).

۱- تکه چوبی در پایین لته در چوبی، که به «باهو»



۱- جایی از دیوار یا ستون زیر چفد(قوس) که تاغ یا گنبد از روی آن آغاز می‌شود^(۴).

۲-...

پاکن [ک] (واژه گیلانی)

زیرگاه سازی (کرسی چینی) برای خانه‌های چوبی چون زگالی خانه با سنگ و گاه آجر، که روی آن چند رده تیرهای چوبی روی هم چیده می‌شود تا به کف خانه برسد.^(۵)

پاکنه [ک.ن] (ن)

۱- پایاب. ← پایاب.

۲- اتاغ جلوی تون یا کوره گرمابه برای بازید از کوره.

پاکونه [ن]. (واژه گیلانی)

ستون چوبی در گونه‌ای زیرگاه‌سازی چوبی^(۶). ← سکت.

پاکه هلالی [ک.ه]. (واژه ایبانه‌ای)

پلکان گرد^(۷).

پاگرد [ک].

جای گردیدن از یک رده پله به رده دیگر*، برای خستگی درکردن پا می‌گویند. پهنای آن کمینه

۱- پادیاو. ← پادیاو.

۲- امروزه به میانسرای کوچک بسته گلخانه مانند در میان ساختمان برای روشنایی بخشیدن به سرسرا، آشپزخانه، گرمابه و اتاغهای پیرامون خود می‌گویند. نورخان.^(۱)

پاشنگ [ش]

۱- پاچنگ. ← پاچنگ.

۲-...

پاشنه‌در [ن.ن]. (ذ)

۱- برآمدگی پای در که بر زمین یا به سوراخ گوشه زیرین چهارچوب فرورود و در بر روی آن بچرخد. امروزه از لولا بهره می‌گیرند.

۲-...

پاشنه‌گرد [ن.ن]. (گ)

تکه‌ای از چوب، سنگ یا آجر با سوراخی در میان آن، که پشت آستانه در کوبیده شده و پاشنه در، در آن می‌چرخد.^(۲)

پاشویه [ی]

پاشو.

آبرو گرداگرد آبگیر را پاشویه بیرونی و سکوی درونی آبگیر را پاشویه درونی گویند^(۳).

پاشیب

۱- نردبان. زینه. پله.

۲-...

پاشیر

۱- جای شیر آب در آب‌انبار. ← آب‌انبار.

۲- گودال زیر شیر آب‌انبار.

پاغر [غ]

ستون. ← ستون.

پاکار

پارسی + تازی شده: پاتاق.

پاکار. تاغگاه.

(Auge, claud. larousse universel)

(۱) فرهنگستان چهارم.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۵۲.

(۳) برگرفته از قزلباش، محمدرضا. ابوالفضیاء، فرهاد. الفبای

کالبدی... رویه ۱۱۷.

(۴) همان. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۴۸.

(۵) برومبوزه، کریستین. مسکن و... رویه ۸۴.

(۶) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۷) همان. رویه ۴۰۶.

* باید یادآوری کرد که همه پله‌ها در پاگرد نمی‌گردند و گاه یک پاگرد در پله تک شیب نیز بکار می‌رود. درگوش دزفولی برای پاگرد شواد آنها واژه گویاتری بکار می‌رود: "پله بهم" (پله پهن)



(حداقل) برابر درازای یک پله است و درازای آن از درازای دو پله کمتر نیست.

پایگیر

۱- تکه چوبی که در پای ستون‌های چوبی کوبیده می‌شود. این ستونها روی کِش یا کلافهای چوبی پایدار می‌شوند. این روش گونه‌ای استخوانبندی چوبی است.^(۱)

۲- ...

پالار

ستون. ← ستون^(۲).

پالاری

ستون. ← ستون.

پالاگر [ک]

ستون. ← ستون.

پالانه [ن (ن)]

۱- چفدهایی که به گونه چَمَلَه (کمانی) بر روی هم روی یک دهانه بویژه روی سرانداز (نعل درگاه) چوبین در یا پنجره زده می‌شود تا سنگینی بار روی سرانداز کمتر شود. ^(۳) جهازه.

۲- پوشش شیبدار روی دیوار جان‌پناه.

۳- پالکانه. ← پالکانه.

پالکانه [ن (ن)]

بادکانه. پالگانه. پالکانه. پالانه.

۱- دریچه‌ای که از آن به گونه پنهانی به بیرون نگرند.

۲- پنجره پیش آمده، مانند ایوانی که پیرامونش پنجره باشد^(۵).

۳- بام بلند.

۴- ایوان آشکوب دوم^(۶). بالکن^(۷) (فرانسوی

Balcon)

پالگانه [ن (ن)]

پالکانه. ← پالکانه.

پالنگ [ل (ل)]

۱- پاچنگ. ← پاچنگ.

۲- ...

پالوه [؟]

گندم‌چال.

انبارهای کوچکی برای نگهداری گندم و جو در میان دیوار در بالاخانه. برای جلوگیری از رخنه موش به آن، دیواره‌های آن را با گچ و نمک اندود می‌کنند^(۸).

(۱) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۳۱۸.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۱۶.

(۳) پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۴۳.

(۴) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه

۱۸۲.

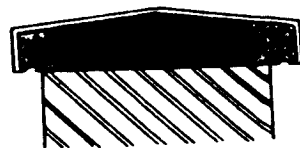
(۶) استاد پیرنیا براین باورند که این واژه برابر بالکن نیست و تنها

گونه‌ای پنجره است. (همان)

(۷) فرهنگستان دوم.

(۸) برگرفته از اسلامی، منصور. معماری سنتی... هنر و معماری.

شماره ۴۴-۴۳ (۱۳۵۶). رویه ۹۸.



پالانه

پالانه کردن [ن (ن). ک. د]

زدن چفدهایی بر روی هم بالای یک درگاه برای افزایش پایداری سرانداز^(۴).



پالیز

اوستایی: پالیری د آزا^(۱).

تازی شده: فالیز.

ارمنی شده: پارتیز^(۲).

۱- باغ. ← باغ.

۲- دیواره. ← دیواره.

پانتوگراف (واژه فرانسوی Pantographe)

دستگاه ساده‌ای که با آن می‌توان گزته (نقشه) یا

نگاره‌ای را بزرگتر یا کوچکتر کشید.

پیشنهاد: نگاربردار. ← نگاربردار.

پانل [ن]. (واژه انگلیسی Panel)

پیشنهاد: تخته. ← تخته.

پانه [ن (ن)]

فانه. فُهانِه. پُهانِه.

۱- چوبی که پای ستون یا دیوار گذارند تا راست ایستد.

۲- چوبی که پشت در اندازند تا باز نشود. بدینگونه که

بر یک سوی آن سوراخی کنند و میخ باریکی در آن

جای دهند چنانکه چوب به آسانی جابجا شود و

سپس چوب را از سوی سوراخ‌دار بر دیوار استوار

کنند تا در خانه بسته شود. چلمرد^۳.

۳-...

پانیزد*

۱- چفدی بسیار کم‌خیز. ← چفد.

۲-...

پاویون (واژه فرانسوی Pavillon)

کوشک. ← کوشک.

پاهنگ [ه]

۱- پاچنگ. ← پاچنگ.

۲-...

پایاب

دز فولی: سر به تاغ^(۳)

پَیاب. «آداک»^(۴). پایگاه. پایه. پای آب.

۱- جایگاه دسترسی به آب کاریز (قنات) در زیر زمین،

با پلکانی در میانسرای (حیاط) خانه، مسجد (برای

دست نماز گرفتن) و حسینیه... که بیشتر به ریخت

هشت پهلو می‌باشد و دیوارهای آن آراسته به درگاه و

تاغچه‌بندی و گاه تختگاه است. برخی از پایاب‌ها

دارای پرتوگیر (نورگیر) می‌باشند و از این راه به

اندازه نم و گوارایی هوای درون میانسرا

می‌افزایند^(۵). پاکنه. دیرآب.

۲- ژرفا. تازی: عُمق.

۳- گذرگاه آب. گُدار.

۴- پادیاو. ← پادیاو.

پایانه [ن (ن)]

انگلیسی: ترمینال (terminal)

ساختمان و زمینی ویژه برای سوار و پیاده شده

رهسپران (مسافران) میان‌شهری و کشوری و ایستگاه

خودروهای همگانی، هواپیما و...

پای‌بست [ب]

پابست. ← پابست.

پای توغ [ی]

پاتوغ. ← پاتوغ.

پای چوب

ستون. ← ستون.

(۱) هُرن، پاول. اساس اشتقاق...

(۲) آبیوازیان، ماریا. وام واژه‌های ایرانی...

(*) پانیزد به گونه‌ای نان قندی می‌گویند. (برگرفته از پیرنیا،

محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۱۳).

(۳) رحیمیه، فرنگیس. مفهوم ساخت... هنر و معماری. ش ۴۳

(۱۳۵۶) رویه ۶۲.

(۴) نفیسی، علی‌اکبر. فرهنگ نفیسی.

(۵) برگرفته از قزلباش، محمدرضا. ابوالفضلاء، فرهاد. الفبای

کالبدی... رویه ۲۶.

پایگاه

بهره گیری شده است.
- همچنین گاه گرداگرد پیشانی پیش آمده برج ها و میلهها نیز پتکانه کار شده است. مانند برج طغرل.

- ۱- درگاه. آستان. پایندان. رویاروی پیشگاه.
- ۲- پایه. بی.
- ۳- پایاب. پایاب.
- ۴- ...

پای ماچان

تازی + پارسی: آخر دست.
پی ماچان. پای ماچو. کفش کن. درگاه.

پایندان [ی]

- ۱- پایگاه. پایگاه.
- ۲- ...

پایه [ی]

پهلوی: پاداگ.

- ۱- پله. پاشیب. آرچین.
- ۲- شالوده. پی.
- ۳- ستون.
- ۴- پایاب. پایاب.
- ۵- دو کانون خاگی (بیضی) در چفد خاگی (۱).

چفد.

پایین

- ۱- پایگاه. پایگاه.
- ۲- کفش کن

پتکفته کردن [پ. ک. ب. ک. د.]

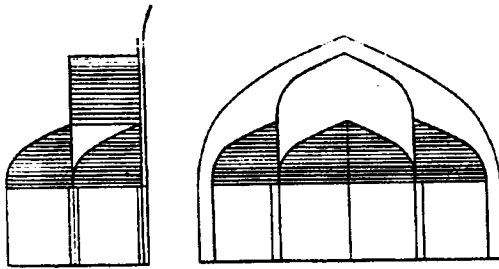
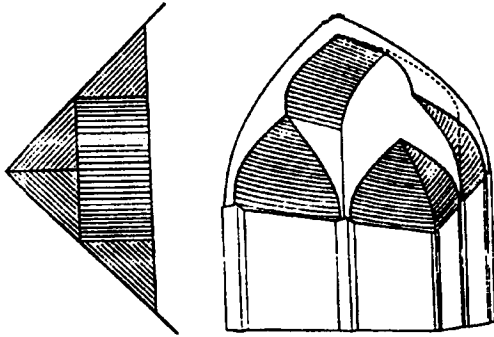
پکفته کردن.

بر کردن بالای دیوار در زیر آسمانه با چیدن آجر یا خشت به گونه اریب.

پتکانه* [پ. ن.]

- یکی از گونه های ترمبه در گوشه سازی زیر گنبد، که در آن رده هایی از کانه روی هم ساخته شده و هر رده از رده زیرین پیش آمده است تا بدین گونه گوشه پر شود. گوشه سازی.

- از پتکانه در زیر پیش آمدگی تاج گلدسته (منار) هم



پتکانه

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم گنبد. اثر. شماره ۲۵. رویه ۱۵۶.
* استاد پیر نیا واژه پتکانه را آمیخته از "پت" و "کانه"، برابر تاغچه روی تاغچه می داند. کانه یا کُنه برابر سوراخ و دهانه است.
(برگرفته از پیرنیا، محمدکریم گنبد... اثر. شماره ۲۵. رویه ۳۸)
بدینگونه نمی توان بستگی این نام و ریخت پتکانه را در یافت. شاید بتوان کانه را "ترک" هایی خمیده به ریخت سه گوشه (مثلث) پنداشت که هر رده بر تارک رده زیر ساخته شده و کم کم پیش کشیده می شوند. در جایی استاد پیرنیا پتکانه را "تاغ" واژگون نامیده است، (جوادی، آسیه، معماری ایران. پیر نیا مردم واری... رویه ۲۳) که به چفد آویز (مقرنس) نزدیک شده است.



-از پتکانه در آسمانه ایوان گنبدخانه نیز بهره گیری شده است* .مانند ایوان مسجد آدینه ورامین.

پتکین [ب]

تُونگان. ← تونگان.

پتگین [ب]

۱-تُونگان. ← تونگان.

۲-آجرکاری خفته و رفته.^(۱)

پتنگ [ب.ت]

روشن. باجه.

دریچه و روزنی که در خانه‌ها برای روشنایی گذارند^(۲).

پتو** [ب.ت]

۱-بخش رو به آفتاب ساختمان. پتو. رویاروی نثار.
۲-...

پته [ب.ت]

گونه‌ای گچ‌بری. ← گچ‌بری.

پجاوه [ب.و]

پزاوه. ← پزاوه.

پیج [؟]

دسته‌ای از خار شتر که در ساخت خارخانه بکار می‌رود.^(۳)

پچکم [ب.ک]

پهلوی: پتَشکَمب^(۴).

ارمنی شده از پهلوی: پتَشکَم^(۵).

بچکم. بشکم. پشکم***.

۱-اتاغی که از همه سوی در و پنجره دارد. اتاغ تابستان‌نشین.

۲-ایوان و بالاخانه سرپوشیده‌ای که از سه سو باز است.

۳-ایوان [چهار پچکمه، برابر چهارایوانه در

ایوزیدآباد کاشان می‌گویند].

۴-بارگاه.

۵-...

پیخ [ب]

۱-شمشه کوچکی که رازیگران بکار می‌برند. تکه چوبی که با آن دیوارها را به گونه تخت گچکاری می‌کنند^(۶).

۲-پخت. بی‌ژرفا. تخت. تازی: مُسطح.

پیخ کردن [ب.ک.د]

گرفتن تیزی کُنْج (نبش) چیزی همچون آجر...^(۷) یا دیوار گچی برای جلوگیری از شکستن آن^(۸).

پیخی [ب]

گوشه پیخ در ساختمان یا زمین که چند گونه دارد:
۱-پیخ ساده: [۴۵ زینه (درجه)].

* پتکانه همانند چفد آویز (مقرنس) دیده می‌شود، جدایی (تفاوت) ایندو در این است که چفد آویز از تاغ بالای خود آویزان است، و پتکانه برابر است و چفدها بار خود را بر یکدیگر می‌نهند تا به پایه برسد. از این رو، گاه پتکانه را چفد آویز پنداشته‌اند. در آبیگاه گنبد قابوس، دارای پتکانه است که برخی آنرا کهن‌ترین چفد آویز گمان کرده‌اند.

(۱) کیانی، محمد یوسف. معماری ایران. رویه ۳۱۵.

(۲) برگرفته از دهخدا، علی اکبر.

*** کوتاه شده پرتو. (دهخدا، علی اکبر).

(۳) رخشانی، بدیل. سیستان. رویه ۴۶.

(۴) آیوازیان، ماریا. وام واژه‌های ایرانی...

(۵) همان.

*** گونه بچکم و بشکم همان پچکم و پشکم است که در آیین نگارش کهن با یک فُنْد (نقطه) می‌نوشتند. (هُرن. پاول. اساس اشتقاق... رویه ۴۳۷).

(۶) نقش ماندگار. یادنامه مهندس حبیب معروف. به کوشش امین و نازی معروف.

(۷) معروف، حبیب. طرح گردآوری... آبادی. شماره ۱. (۱۳۷۰)

رویه ۵۸

(۸) از راهنمایی‌های استاد جذبی.



۲- پخ کند: گوشه کمتر از ۴۵ زینه.

۳- پخ تند: گوشه بیشتر از ۴۵ زینه.

پدپیل* [پ]

پشت بند. ← پشت بند.

پدجفت [پ.ج]

پادجفت. ← پادجفت.

پر [پ]

۱- رج آجر روی کالب (قالب) تاغ.

- به تاغ لایی (ضربی) نیز می گویند. ← تاغ.

۲- ...

پراوند [پ.و]

پژاوند. ← پژاوند.

پربر* [پ]

آرامی شاهنشاهی شده، پربره.

آرامی شده: پربر.

عبری تورانی شده: پربر.

یونانی شده: پریولوس^(۱).

پربره. پربراری. پربرار. پربراره. پربرال. پربر. فروار.

فربال. فرباله. فرواره. پرواره. فروال. فرواله. گذاره.

۱- خانه تابستانی. خانه بادگیردار.

۲- پچکم. ← پچکم.

۳- بالاخانه ای روی هشتی خانه برای پذیرایی از مهمان.

۴- اتاغ های دوسوی یک اتاغ میانی بزرگ مانند تالار

که به آن «میانوار» می گفتند و دوسوی آن دو پربرار جای

داشت^(۲).

۵- رف. تاغچه بالای دیوار.

۶- تخته ها و شاخه های ریز که آسمانه خانه را با آن

بپوشانند.

پربراره [پ.ر]

پربرار. ← پربرار.

پربرال [پ]

پربرار. ← پربرار.

پرباله [پ.ل]

پربار. ← پربار.

پرپهنا [پ.پ]

تازی: عریض.

پهناور. رویاروی کم پهنا.

پروت [پ]. (واژه گیلانی)

پل^(۳). پُرد^(۴).

پرتو [پ]

۱- کشه (خط) ای است که از میانگاه پرهون (مرکز

دایره) تافندی (نقطه) روی پیرامون (محیط) آن

کشیده می شود.

تازی: شعاع.

۲- ...

پرچین*** [پ]

اوستایی: پَ ایری^(۵).

گیلکی: پرده. رامش. رمش***. چپر.

چپر. خاربست. کپر.

دیوار گونه ای از ترکیه و نی و روبه و خار که گرد باغ کشند.

پرخوا [پ]

۱- انباری برای ذخیره کردن گندم و جو در خانه.

(* به گمان فراوان، پد برابر باد (ضد) و پیل برابر ستون است.

** گمان می رود "پر" برابر پیرامون و گرد جایی و "بار" پسوند جا

(مکان) باشد، که در خور اندامهای دو سوی میانوار است.

(۱) مشکور، محمدجواد. فرهنگ تطبیقی...

(۲) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۶۳.

(۳) همان. رویه ۲۲۳.

(۴) دهخدا، علی اکبر.

*** برگرفته از پر برابر پیرامون + چین = پیرامون چیده (معین).

(محمد).

(۵) برگرفته از معین، محمد.

*** برومبرزه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۳۶



جوبه. چوبه.

...۲

پود [پ]. (واژه گیلانی)

پلکانی بیرون از خانه برای رفتن به آشکوب بالا، و بر دو گونه است:

الف) چسبیده به دیوار ایوان.

ب) پله‌های نردبان مانند که از میانسرا (حیاط) به ایوان آشکوب بالا (تَلار) می‌رسد^(۱).

پود [پ]

پل.

پرداخت [پ]

۱- رنگ آمیزی و زیباسازی گرته (نقشه) های مهرازی.

پیشنهاد برای راندو (فرانسوی Rendu).

...۲

پرداز [پ]

کشه (خط) های همسو (موازی) برای زمینه دادن و پرداخت در گرته (نقشه) و نگارگری.

«... به اصطلاح مصوران، آن است که اینها بعد پر کردن رنگ، خطهای بسیار باریک بر آن رنگ می‌کشند تا ملایمت پیدا کند»^(۲).

پیشنهاد برای هاشور (فرانسوی Hachure).

پردازن [پ.ز]

ابزاری که با آن پرداز می‌زنند.

پیشنهاد برای هاشور زن.

...۲

پردال [پ]

پرگار. ← پرگار.

پردالی [پ]

چغد نیم‌پرهون (نیم‌دایره)^(۳).

پردسنگ [پ.س]

فرسنگ. پرسنگ.

۱- سنگ راهنما در کنار راه‌های بین شهری در

روزگاران کهن^(۴).

۲- یکان اندازه گیری درازا برابر اندازه‌ای که کسی

پتوند در یک پاس (ساعت) بپیماید.^(۵)

پردو [پ]

پرواز. ← پرواز.

پرده [پ.د]

۱- پوشش پیش (جلو) در خانه. خیش. در سار. در ساره. شش خان. شش خانه. باشام. پرس.

۲- پرده سرا. ← پرده سرا.

۳- پرچین دور خانه (زبانزد در گیلان) | پرچین.

۴- رویه (صفحه) ای که در دورنما (پرسپکتیو) در برابر دیدگان، پنداشته می‌شود و همه چیز از پس آن دیده می‌شود.

...۵

پرده سرا [پ.د.س]

۱- خانه گذرا (موقت) و چادر مانند. پرده سرای.

سرا پرده. خرگاه.

۲- درون خانه. اندرونی.

...۳

پردی [پ]

پرواز. ← پرواز.

پردیز [پ]

پارسی باستان: پاپیری د آ ا ز ا*.

(۱) برگرفته از سادات اشکوری، کاظم. تأملی در مسکن

حیدرآلات. هنر و مردم. شماره ۱۵۶. (۱۳۵۴) رویه ۴۸.

(۲) پادشاه، محمد. فرهنگ آندراج.

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.

(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. مروری بر کتاب... اثر. شماره

۱۲ و ۱۳. رویه ۱۶۹.

(۵) پیرنیا، محمدکریم. راه و رباط. رویه ۴۸.

(* از دو بخش «پاپیری» برابر پیرامون، گرداگرد و «د آ ا ز ا» از ریشه



در بجه چوبی دو لنگه در برابر باز شوها از بیرون، با روزنه‌های باریک میان باریکه‌های چوب، برای گذر اندک هوا و روشنایی به درون و یادو لنگه بی‌روزنه. برسین کاربرد آب و هوایی (اقلیمی) دارد و نیز خانه را در پناه (ایمن) نگاه می‌دارد. در ایران به گونه‌ای کبرک، پرسینا می‌گویند که به باور ما نادرست است. ***

پرشگور [پ. ر. گ.] (واژه گیلانی)

اتاغ زمستان‌نشین. اتاغی بدون پنجره در خانه‌های ماسوله (۵).

پرگار [پ]

پرگار. ← پرگار.

پرکاره [پ. ز]

پرگار. ← پرگار.

پرکال [پ]

پرگار. ← پرگار.

پرکر [پ. ک]

پرگار. ← پرگار.

عبری شده: پردِس [باغ میوه. باغ نارنگان (مرکبات)] تازی شده: فردوس (بهشت. باغ)

ارمنی شده: پاراداس *

یونانی شده: پارادیز.

لاتینی شده: پارادیز.

انگلیسی شده: پارادایس (بهشت) (Paradise).

فرانسوی شده: پردی (بهشت) (Paradis).

و در دیگر زبانهای اروپایی.

فرانسوی: پارک (۱) (Parc).

انگلیسی: پارک (Park).

گردشگاه. باغ همگانی برای گردش، شکار و...

پردیزه [پ. ز]

انگلیسی: کمپوس (۲) (Campus)

آر سن (مجموعه زمینها و ساختمانهای یک دانشگاه، آموزشگاه و...)

پردیس ** [پ]

باغ. ← باغ.

پرزانتته [پ. ر. ت.] (واژه فرانسوی Presenter)

پیشنهاد: باز نمایی ← باز نمایی.

پرسپکتیو [پ. پ.] (واژه اروپایی Perspective)

۱- دور نما. ← دور نما.

۲- ...

پرستوک [پ. ز]

تازی: آببیل.

پیشنهاد برای یکی از ابزارهای گره‌چینی به ریخت پرستو.

پرسین [پ.] (واژه گیلانی)

در و پنجره شبکه‌دار (۳). آژگن (۴). غلبکن.

پرسیین [پ. ی.]

فرانسوی شده: پرسین (Persienne)

«از فرانسوی کهن پرسین (Persien) و گرفته شده از

پاریس [ایران]»

ریشه «داز» برابرناشتن، روی هم چیدن، دیوار کشیدن ساخته شده است. دهخدا و برخی از پژوهندگان این واژه را مادی هم می‌دانند.

(*) واژه پسالیز از این ریشه است. (برگرفته از معین، محمد. زیرنویس واژه فردوس در برهان قاطع و برگرفته از هدایت، شهرام. واژه‌های ایرانی... رویه ۳۵).

(۱) فرهنگستان سوم.

(۲) همان.

(**) واژه «پردیس» را بر ساختگی (جعلی) می‌دانند. (برگرفته از

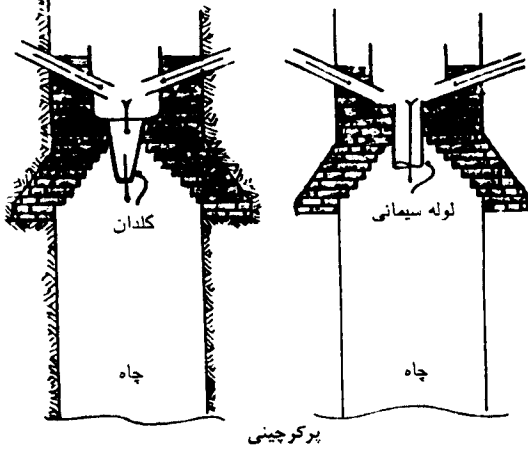
هدایتی، شهرام. همان. رویه ۳۵)

(۳) برگرفته از بیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۴۴.

(۴) معین، محمد.

Larousse, P. Auge, C. Petit Larusses (***)

(۵) معین، محمد. رویه ۱۸۹.



پرکوبی [ب]

پرکوک ← پرکوک.

پرلیت**** [ب] (واژه انگلیسی Perlite)

سنگی شیشه‌ای با سرچشمه آتشفشانی بریخت مروراید و یکی از گونه‌های سنگدانه‌های سبک که از آن در بتن پرلیتی و پستام کاری گرمایی و آوایی

(۱) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

* کوک برابر گنبد آمده است. (دهخدا، علی اکبر) شاید این واژه از پر (پیرامون) و کوک درست شده باشد. استاد حسایی در فرهنگ خود آن را برابر "کنترکسیون" آورده است.

** فرهنگ معین، فرجار را تازی شده از "پریقاً" یونانی می‌داند و واژه‌های پرکار و پرگار را پارسی شده. باری (اما) «پر» برابر پیرامون «از ریشه اوستایی پَر است» (هُرن. پاول. اساس اشتقاق...). پس پرگار دستگاهی است که پیرامون را می‌کشد، که در همین خانواده واژه‌های پردیز، پرهون، پرچین، پروست، پروند، پرگار و... را داریم. نیز «در اوستایی بَ اِیری کُهر برابر گردنبد است» (همان. رویه ۳۶۷. بازگویی از لا گارد).

*** پرگر برابر چنبر (طوق) می‌باشد. (معین، محمد) و کوتاه شده پرگار است.

(۲) برگرفته از بیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۵. رویه ۱۱۹.

**** برگرفته از پرل انگلیسی (Pearl) برابر مروراید.

پرکوبی [ب]. (واژه گیلانی)

تخته کوبی کف اتاغ^(۱).

پرکوک* [ب]

۱- ساختمان. کاخ. برگوک. پرگوک.

۲-...

پرگار** [ب]

تازی شده: فرجار.

بردال. پردال. پرکال. پرکار. پرکاره. پرکر. پرگر.

۱- دستگاه ساده‌ای که برای کشیدن پرهون (دایره)

بکار می‌رود.

۲- آشیانه.

۳-...

پرگال [ب]

پرکار. ← پرگار.

پرگر*** [ب.گ]

۱- پرگار. ← پرگار.

۲-...

پرگرچینی [ب.گ.]

گونه‌ای آجرچینی در ساخت تیزه گنبدهایی که بگونه رگچین چیده می‌شوند. بدین گونه که چون در نزدیکی تیزه، چنبر (حلقه) گنبد کوچک می‌شود،

رجهای آجر را کم‌کم پیش می‌کشند تا تیزه بهم آید.

- سرچاه پساب را نیز به همین گونه بهم می‌آورند^(۲).



بهره گیری می شود. (۱)

پرواز [پ]

پر بار. ← پر بار.

پرواره [پ.ر]

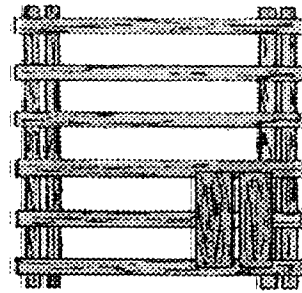
پر بار. ← پر بار.

پرواز [پ]

پردو. پردی. فرواز.

۱- تخته های کوچک چوبین که در ساخت آسمانه چوبی، روی تیرها چیده شده و با بوریا (حصیر) پوشیده می شود. ← آسمانه چوبی.

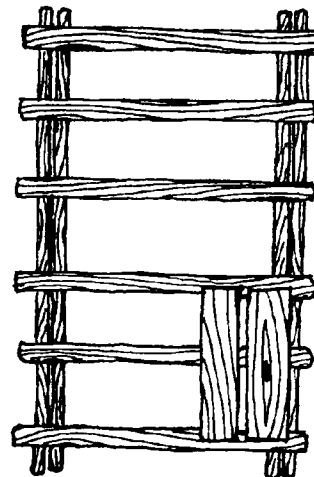
۲-...



پرواز

پروازریزی [پ]

چیدن پرواز بر روی تیرهای آسمانه.



پروازریزی

پرواکون* [پ] (واژه گیلانی)

انباری در کنج ایوان برای نگهداری برنج در خانه های گیلانی. (۲)

پرورز [پ.و]

کاب (قاب) چهار گوشه در نمای ساختمان (۳).

پرورزبندی [پ.و.ب]

کاب بندی در نما برای نماسازی و آذین ساختمان.

پرورکردن [پ.و]

در ساخت تاغ، پس از چیدن رجهای نخست آجر یا خشت (که روی اسپر تاغ می نشیند) رجهای پس از آن را همانند رج پیشین می چینند که در زبانزد «پَر» را «وَر» می کنند یا دوباره کاری می کنند (۴).

پروژه [ز]. (واژه فرانسوی Projet)

شالوده. ← شالوده.

پروست [پ.و]

بیرونه ← بیرونه.

پروفیل (واژه فرانسوی Profile)

نیمرخ ← نیمرخ.

پروند [پ.و]

۱- پیاده رولب خندک (خندق) (۵).

۲-...

پرویس [پ]

دیواری در پس درآیگاه (ورودی) برای جلوگیری از دیده شدن درون خانه (۶).

(۱) مشخصات فنی... رویه ۲-۸۸

(*) واگون و فاکون برابر انبار است.

(۲) برومبرژه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۱۱۸.

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه ها... واژه نامه.

(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۵۲.

(۵) پیرنیا، محمدکریم، آشنایی... رویه ۲. (در فرهنگها یافت نشد).

(۶) همان. (در فرهنگها یافت نشد)



پره [پ]. [واژه اسپهانی (اصفهانی)]

۱- دیوار خشخاشی. ← گنبد.

۲- ...

پرهون [پ]

تازی: دایره.

برهون.

کُشه (خط) خمیده بسته که دوری همه فند (نقطه) های روی آن از یک فند بنام میانگاه (مرکز) به یک اندازه باشند.

پرهیب* [پ]

اروپایی: شیما^(۱) (Schema).

نگاره‌ای که تنها در آن کُشه (خط) های بنیادی کار کشیده شده و پیوندها و کاربردها را نشان می دهد، نه ریخت کار را.

پزاوه [پ. و]

پزاوه. پچاوه. آوه.

کوره‌ای که در آن آوند (ظرف) های سفالین و آجر و آهک پزند.

پژاون [پ. و]

پژاوند. ← پژاوند.

پژاوند [پ. و]

بِسکَلَه، بَشکَل، بَشکَلَه، بَشکَنَه، پراوند. پژاوند. پژاون. پُشتیان. دَرِیواس. دستور^(۲). فراوند. فَدَرَنگ. فرادر. فَرَدَر. فَرَدَرَه. تَبَنَدَر. تَبَه. کَلَنَدَر. کَلَنَدَرَه.

۱- چوبی که در پشت در گذارند تا کسی نتواند آن را باز کند.

۲- ...

پژاوه [پ. و]

پزاوه. ← پزاوه.

پسانوگرایی [پ. گ]

فرانوپردازی. فرانوگرایی. ← فرانوگرایی.

پس پرده [پ. پس. پ. د]

۱- اندرونی. ← اندرونی.

۲- ...

پستا [پ]

پهلوی: پستک (آغاز و انجام کار).

تازی: دلیل.

اُستا^(۳). اوسا کار. دستور.

۱- نخستین رج آجر یا... که راهنمای چیدن رج های پسین می شود.

- در اندودکاری، به گوشه پای دیوار که از آنجا اندود آغاز می شود می گویند^(۴).

۲- ...

پس تاغ [پ.]

تازی گونه: پس تاغ

گنبد یا نیم گنبد روی ایوان که در بالا یا پس کاربندی یا چفد آویز ساخته شده و برابر است^(۵).

پس تاغ [پ]

تازی گونه پس تاغ ← پس تاغ.

پستخانه [پ. ن. ن]. (واژه اروپایی Post + پارسی)

پیک خانه. ← پیک خانه.

پست مدرنیسم [پ. مُ. د]. (واژه اروپایی Post

Modernisme)

فرانوگرایی. ← فرانوگرایی.

پستو* [پ]

تازی + پارسی: صندوقخانه.

* پرهیب در گویش خراسانی برابر "شیخ" است. (ا تبری

شالچی. فرهنگ گویش خراسان...)

(۱) پیرنیا، محمد کریم، آشنایی...

(۲) معین، محمد.

(۳) معین، محمد.

(۴) برگرفته از زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۱۱۳.

(۵) شعر باف، علی اصغر. گره و کاربندی. رویه ۶.

** گمان می رود پستو برابر "پس" + "تو" باشد. معین، (محمد).



پسینه. پسینه. دستان. دستان.

انبار کوچکی در پشت اتاغ یا در کنار آن در خانه برای جای دادن رختخواب...^(۱)

پس‌خانه [پ. ن. (ن)]

۱- درون‌سرا. پشت‌خانه. رویاروی پیش‌خانه.

۲- تنبی. ← تنبی.

۳- پستو^(۲).

پس‌کوچه [پ. چ. (چ)]

کوچه‌ای که از کوچه دیگری جدا شده و از آن تنگ‌تر باشد.

پسینه [پ. ن. (ن)]

۱- پستو. ← پستو.

۲- ...

پشت‌بام* [پ. ب. (ب)]

بام. ← بام.

پشتبان [پ. ب]

۱- پزاوند. ← پزاوند.

۲- ...

پشت‌بغل [پ. ب. (غ)]

«بخشی از تاغنا. رویه (سطح) میان چفد (قوس) آن تا کشته ترازوی (خط افقی) بالای تاغنا در ساختمان‌های پیشین که بیشتر با کاشی‌کاری آذین می‌شده است.

هر پشت‌بغل دارای دولچکی است»^(۳). ← لچکی.

پشت‌بند [پ. ب. (ب)]

۱- اندام ساختمانی در پشت یک دیوار برای جلوگیری از ریزش آن یا یک تاغ برای جلوگیری از رانش آن. پشت‌بند گاه یک دیوار کلفت است و گاه یک تویزه، و می‌تواند دیرک چوبی یا فلزی باشد. پشتوان. پشتیوان. پدپیل.

۲- ...

پشت‌بند شمشیری [پ. ب. (ش)]

نیم‌تاغی که بر پشت یک تاغ برای جلوگیری از رانش

آن زده می‌شود^(۴).

پشت‌بند واژگون [پ. ب. (ب)]

پشت‌بند شمشیری که واژگون ساخته شده باشد^(۵).

پشتوان [پ. ب]

۱- پشت‌بند. ← پشت‌بند.

۲- پزاوند. ← پزاوند.

۳- ...

پشته‌ای** [پ. ب. (ب)]

تازی: هذلولی^(۶).

یکی از ریخت‌های هندزای (شکل هندسی). کشه‌های خمیده (خط منحنی) در یک رویه (صفحه) که اگر اندازه دوری (فاصله)‌های هر یک از فند (نقطه)‌های روی کشه را از دو فند پایا (ثابت) به نام کانون از هم کم کنیم، همواره اندازه‌های پایا بدست آید. ریخت پشته‌ای با شلجمی (سهمی) در گونه‌ای از آسمانه‌های سبک پرده‌ای نام «آسمانه پشته‌ای شلجمی»^{**} (هذلولی سهمی) بکار می‌رود. فرانسوی: پارابولید هیپر بلیک

(۱) برگرفته از دهخدا، علی کبر.

(۲) از راهنمایی‌های استاد جذبی.

* پشت‌بام واژه نادرستی است. (دهخدا، علی کبر) پشت، برابر سوی بیرونی هر چیزی و خود برابر بام نیز هست.

(۳) برگرفته از دایرة‌المعارف فارسی.

(۴) برگرفته از فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی... رویه ۳۰۶.

(۵) از راهنمایی‌های استاد جذبی.

** هذلولی از هذلول برابر پشته و تل کوچک گرفته شده است. از این روی برابر هذلولی می‌توان «پشته‌ای» بکار برد چون ریخت آن مانند پشته است.

(۶) جلالی، تهمورس. فرهنگ پایه.

** نمونه آن در ورزشگاه تختی در خاور تهران ساخته شده است که پیش از آن نخستین بار در المپیک مونیخ ساخته شده بود و هر دو ساختمان، کار سازنده Sarger، مهراز فرانسوی می‌باشد.



(Parabolide hyperbolique).

پشتیبان [پ]

پشتوان. ← پشتوان.

پشکم [پ.ک]

پچکم. ← پچکم.

پشکن [پ.ک]. (واژه ایبانه‌ای)

پچکم. ← پچکم.

پشنگ [پ.ش]

۱- زنبه. ← زنبه.

۲- تیشه گلگران

پغنه [پ.ن]

پله. زینه نردبان.

پکفته کردن [پ.ک.ت]

پتکفته کردن.

پر کردن بالای دیوار در زیر آسمانه با چیدن آجر یا

خشت به گونه اریب.

پکوک [پ]

پلُوک.

۱- نرده چوبین که بر کنار بام و سکوی ایوان سازند.

تار می. تارم.

۲- بالاخانه.

۳- ساختمان بزرگ.*

پکول** [پ]

تالاری در آشکوب دوم خانه.

پل*** [پ]

پهلوی: پول^(۱).

۱- پوششی بر روی یک فروافتادگی همچون جوی،

رود یا دره... برای گذشتن از آن و رسیدن به سوی دیگر.

۲- تیر بنیادی چوبی، فلزی یا بتنی در استخوان‌بندی

ساختمان که سر تیرچه‌ها روی آن می‌افتد. شاه‌تیر.

فَرَسَب. فلوزه.

۳- چوب شلاقی. تیری که روی تیرهای آسمانه

می‌افتد و آنها را نگه می‌دارد.

پلاپهم**** [پ.پ] (واژه دزفولی)

به پاگرد در پله تک شیب شواد آنها می‌گویند. ← پاگرد.

پلاس [پ]

۱- سیاه چادر. فروشدگان دوره گرد و دامداران، از آن

برای زندگی و ماندن، بهره می‌گیرند^(۲).

۲-...

پلاستیک ساختمانی [ک.ت.پ]

(واژه اروپایی *****) Plastic

از ساختمایه‌هایی است که برخی از بخشهای سازه‌ای

یا نیمه سازه‌ای را با آن می‌سازند. گاه در ساخت

ساختمایه‌های آمیخته (کُسمپوزیت) نیز به کار

می‌روند. برای کاربرد پایدارتر، آنرا با تار شیشه

می‌آمیزند.

از پلاستیک برای ساختن ساختمایه‌های آب بندی،

* گمان می‌رود کوتاه شده پرکوک باشد.

** گمان می‌رود دگرگون شده پکوک باشد. (دهخدا، علی اکبر)

*** در روزگار باستان برای گذشتن از رودخانه تنه درختی بر آن

می‌انداختند یا دو رشته ریسمان کلفت از روی آن می‌گذراندند که

رشته بالایی برای دست گرفتن و رشته زیرین برای پا گذاشتن بر

آن بود. پس از آن پلهای چغتی آجری یا سنگی ساخته شد که

نشانه‌های آن به ۶۰۰۰ سال پیش می‌رسد. کم‌کم پلسازی گسترش

یافت و در دهه‌های نخست سده پیش پلهای چدنی و آهنی در

اروپا ساخته شد و سپس از خراباهای فلزی به شیوه‌های گوناگون

در پلسازی بهره‌گیری شد. هم‌اکنون در پلهای امروزی، بتن پیش

فشرده جانشین سنگ و آجر گردیده و هم‌زمان با پلهای فولادی به

بهره‌برداری می‌رسد.

(۱) فره‌وشی، بهرام، فرهنگ فارسی به پهلوی.

**** به گمان فراوان این واژه باید پله پهن باشد.

(۲) رخشایی، بدیل، سیستان، رویه ۵۷.

***** از ریشه یونانی پلاستیکوس برابر ریخت‌پذیر.



ساخت آسمانه از آن بهره می‌گیرند^(۲).

۲-۱۱۹...

پلکان [پ. ل]

پهلوی: پَرَک.

پله‌ها. پلکان.

از پلکان در ساختمان برای دسترسی به آشکوب‌های بالاتر یا پایین‌تر از زمین بهره می‌برند. گونه‌های آن چنین هستند:

الف) پلکان گرد (مارپیچ).

بیشتر در گلدسته (مناره) مسجدها از آن بهره می‌گیرند^(۳) که پله‌های آن پیرامون آسه میانی می‌چرخد و تا بالای تاج گلدسته می‌رسد. این پلکان به ایستایی و پایداری در برابر زمین‌لرزه و لرزش در برابر باد می‌افزاید.

امروزه از پلکان مارپیچ در برخی ساختمانها بهره گرفته می‌شود که یا به انگیزه زیبایی نمای آن و یا کمبود جا ساخته می‌شود.

ب) پلکان تک شیب یکپارچه بدون پاگرد.

پلکان بدون پاگرد که یگراست از یک رویه (سطح) به رویه دیگر می‌رسد.

پ) پلکان تک شیب با پاگرد.

پلکانی که از یک رویه (سطح) آشکوب به رویه آشکوب دیگر می‌رسد و برای جلوگیری از خستگی، پس از گذشت نیم آشکوب، پاگردی - پله‌ها را به نیم آشکوب دیگر پیوند می‌دهد.

ت) پلکان دوشیب.

پلکانی که در میان دو شیب آن، پاگردی به پهنای کمیته

درزپوش‌ها، درزبندی، لوله‌های آبرسانی، پساب و درخش (برق) رسانی و روکش سیم بهره‌گیری می‌شود. همچنین در ساختن افزارهای بهداشتی و شیرافزار و چفت‌افزار، در و پنجره، پیوندهای لوله کشی، آسترکاری، لوله‌های آبرسانی و خزانه آب، ساختن چسب‌ها و رنگ‌ها، ابزار کار، دسته ابزار، افزارهای گرته کشی و گرته برداری، افزودنی‌های بتن، چفت‌های پیوند بتن پیش ساخته، کلید و پریز و سر پیچ و دیگر افزارهای درخش نیز کاربرد دارد.^(۱)

پلان [پ]. (واژه فرانسوی Plan)

گرته. ← گرته.

پلان آزاد [پ. ن]. (واژه اروپایی + پارسی)

فرانسوی: پلان لیبر (Plan Libre)

روشی در شالوده‌ریزی مهرازی (طراحی معماری) در مهرازی نو که بر پایه آن، درون ساختمان را تنها با دیوارهای سبک و نازک بخش‌بندی و جداسازی کرده و کارکردهای آن را روشن می‌کنند. این شیوه به گونه‌ای بهره‌گیری از ساختمان را آزاد می‌گذارد.

لوکوربوزیه و فرانکلویدرایت از نام‌آورترین مهرازانی بودند که چنین شیوه‌ای را بکار گرفتند. رایت این شیوه را از خانه‌های سنتی ژاپنی برگرفته بود. بسیاری از مهرازان بزرگ این سده همانند لودویگ میس و ندر روهمه و دیگران چنین باوری داشتند و کم‌کم این روش همانند نشانه‌ای برای شیوه مهرازی نو (معماری مدرن) شمرده شد.

پلانتاریوم [پ. ر]. (واژه اروپایی، فرانسوی

Planetarium)

آسمان‌نما. ← آسمان‌نما.

پل بند [ب. ب].

بندآبه. ← بندآبه.

پلک [پ]. (واژه گیلانی)

۱- تیرهای چوبی که مانند تخته بریده شده و در

(۱) برگرفته از مشخصات فنی... رویه ۲-۱۱۹.

(۲) برگرفته از سادات اشکوری، کواظم، تامنی در مسکن

حیدرآلات. هنر و مردم، شماره ۱۵۶، (۱۳۵۴) رویه ۴۷.

(۳) برگرفته از معین، محمد.



یک پله و درازای دو پله ساخته می‌شود.

پلمه سنگ * [پ. م. س.]

۱- سنگی که دارای ساختمان شیبستی* است و بخش بنیادی آن رُست است و به آسانی لایه لایه می‌شود و در ساختمان برای پوشش بام‌های شیب‌دار از آن بهره می‌گیرند^(۱). امروزه همانند آن را در کارخانه با درآمیختن چندین فرآورده (مصالح) ساختمانی می‌سازند.

پیشنهاد برای آردواز (فرانسوی Ardoise).

۲- ...

پلندن [پ. ل. د.]

پلندین ← پلندین.

پلندین [پ. ل.]

پلندن. پلندین. بلند. اسکُفه.

۱- آستانه. درگاه.

۲- چهارچوبه در.

۳- چوب بالایی در.

پلنگ [پ. ل.]

۱- درگاه میان یک دیوار ستبر، از آستانه در تا پایان

پهنای دیوار.

۲- ...

پلوک [پ. ل.]

۱- پکوک. ← پکوک.

۲- ...

پله [پ. ل. (ل.)]

پهلوی: پَرَک^(۲).

خراسانی (مشهدی - تایبادی^(۳)): زینه.

زینه. پایه. پاشیب. اُرچین. پغنه.

هر یک از پایه‌هایی که برای بالا رفتن و پایین آمدن در

ساختمان ساخته می‌شود.

پلیت [پ. ل.]. (واژه اروپایی، انگلیسی Plate)

پیشنهاد: تخته ← تخته.

پناگیر [پ.]

بازار بزرگ. سرا^(۴).

پنام *** [پ.]

تازی: عایق.

۱- هر لایه جلوگیرنده در ساختمان، مانند پنام نم

(عایق رطوبتی) پنام آوا (عایق صوتی) و پنام گرما

(عایق حرارتی)^(۵).

۲- ...

پنام‌کاری [پ.]

فرانسوی: ایزولاسیون (Isolation).

تازی + پارسی: عایق‌کاری.

گذاشتن لایه جلوگیر در برابر نم (رطوبت)، آوا

(صدا) و دما در ساختمان.

پناه [پ.]

۱- بخش زمستان‌نشین خانه رو به آفتاب^(۶).

۲- پناهگاه. سامه.

۳- ...

* پلمه گونه‌ای گل سخت‌شده و سیاه است که برگه برگه جدا

می‌شود.

** واژه فرانسوی: Schiste.

(۱) برگرفته از معین، محمد.

(۲) معین، محمد.

(۳) رفیعی سرشکی، بیژن. نیرومند، مسعود. بازسازی... تایباد.

رویه ۶۸

(۴) دهخدا، علی‌اکبر.

*** پنام در فارسی به پخم پوشیده است، برابر پنهان «با ا کابر به

مجلس و خلوت گفتگوی پنام می‌خواهم» [بازگویی از فرهنگهای

رشیدی و جهانگیری]. هُرُن، پاول. اساس اشتقاق... رویه ۴۰۳.

(۵) پیرنیا، محمدکریم. چغدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۴۳.

(۶) همان شیوه‌ها... واژه‌نامه.



پنبه آب [پ.ب]

دوغاب کم مایه گچ که پنبه آغشته به آن را بر روی گچ دیوار و آسمانه می‌کشند تا سفید و هموار گردد.

پنبه کوهی [پ.ب (ب)]

فرانسوی: آزبست (Asbeste, Amiante).

پنبه نسوز. آذرشست. گونه‌ای سنگ آذرین که با ویژگی‌هایی که دارد در ساخت پوشش‌های بام آمیخته با سارو (سیمان) از آن بهره می‌گیرند (در ایران بنام بازرگانی ایرانیت شناخته می‌شود).

پنت هاوس [پ.] [واژه انگلیسی Pent house]

پیشنهاد: بام خانه ← بام خانه.

پنج پهلو [پ.ب]

پارسی + تازی + پارسی: پنج ضلعی.

ریخت هندازی (شکل هندسی) بسته با پنج پهلو.

پنج پهلوئی بسامان (منظم): یکی از پنج پهلو‌هایی که همه پهلوهای آن با هم برابر باشند.

«پنج پهلو یکی از زیباترین ریخت‌های هندازی است که همه پهلوها و ستبر (قطر)‌های آن با یکدیگر دارای بهترین همسازی (تناسب)، است و در مهرازی و گره‌سازی کاربرد دارد^(۱).

پنج چوبه [پ.ب]

گونه‌ای چادر (خیمه)^(۲).

پنج دری [پ.ب]

اتاغ پنج‌دری. ← اتاغ پنج‌دری.

پنجر [پ.ج]

پنجره. ← پنجره.

پنجره [پ.ج.ر (ز)]

پنجر. پنجره.

۱- بازشویی در دیوار یا آسمانه، برای گرفتن روشنایی، هوا... از بیرون.

۲- لانه چوبین پرندگان.

۳-...

پنج ضلعی [پ.ض]

(واژه پارسی + تازی + پارسی)

پنج پهلو. ← پنج پهلو.

پنجه پی [پ.ج.و.پ]

بیرون زدگی پی از دیوار^(۳).

پنجه کش کردن [پ.ج.ک.د]

پدید آوردن شیار و آجدادن روی اندود دیوار برای اندودکاری دوباره تا بهتر بکار بچسبد^(۴).

پنداشت [پ]

اندیشه آفرینندگی. برداشت و باوری که کسی در یک زمینه مهرازی یا... دارد و آن را پایه و بنیاد کار خود برگزیده است.

پیشنهاد برای کانپست (concept)

پنسیف‌کردن [پ.ک.د]. (واژه فرانسوی Poncif

+ پارسی).

برگردان یک گرته (نقشه) یا نگاره از یک رویه به رویه‌ای دیگر (زبانزد دانشجویان مهرازی).

پیشنهاد: گرده‌زنی. ← گرده‌زنی.

پنگ* [پ]

۱- در ریچه. روزن^(۵).

۲-...

پوتر (واژه فرانسوی Poutre)

تیر. ← تیر.

پوزکند [ک]

بوزکند.

(۱) از راهنمایی‌های استاد جذبی.

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.

(۳) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.

(۴) برگرفته از زم‌رشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۱۰۷.

(*) گمان می‌رود پنگ همان پنج، کوتاه شده پنجره باشد.

(۵) دهخدا، علی‌اکبر.



این پهنه دربرگیرنده کرانه بالاوپایین از یک زینه (درجه) گرما و نم (رطوبت) هوا می‌باشد. این کرانه‌ها برای همگان یکسان نیست و برای ایران چنین پیشنهاد شده است: دمای ۲/۵ تا ۲۹ زینه (درجه) سانتی‌گراد در تابستان و ۲۰ تا ۲۵/۷ زینه در زمستان و نم میان ۳۰ تا ۶۵ درصد (صد) هم برای تابستان و هم زمستان می‌باشد. این کرانه برای کسانی که درون ساختمان (در سایه و بدون وزش نسیم) و بارخت روزانه می‌باشند پیشنهاد شده است. گرچه ویژگیهای نم و باد... می‌تواند پهنه آسایش را دگرگون کند^(۴).
پیشنهاد برای منطقه آسایش.

پی [پ (پ)]

۱- بخش‌هایی از سازه (استخوان) ساختمان و خاک زیر آن که جابجایی بار ساختمان از سازه به زمین را انجام می‌دهد^(۵). شالوده ساختمان. پایه. بُن‌تیری. بُن‌وری. بُن‌وزه. بُنیاد. بُنلاد. پای‌بست. شالده. فرانسوی: فونداسیون (Fondation).

پی‌ها را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:

- پی‌های تک‌تی (منفرد): این پی‌ها زیر بار یک ستون از ساختمان هستند.
- پی‌های دوستونی: که زیر بار دو ستون هستند، بویژه ستون‌هایی که در درزهای جدایی (انبساط) ساختمان

(۱) همان.

(*) واژه پهلَو. برنامه (لقب) پادشاهان اشکانی بوده و در زمان ساسانیان، برابر شهر گرفته شده است.

(۲) فرهنگستان دوم.

(**) منطقه برابر کمربند است. (معین، محمد) و دارای یک راستا (بعد) است و به نادرست بکار می‌رود.

(۳) فرهنگستان دوم.

(۴) برگرفته از کسامی، مرتضی. اقلیم و معماری. رویه ۳۲.

(۵) برگرفته از مقررات ملی ساختمانی ایران. مبحث ۷.

۱- ایوان^(۱).

۲-...

پوش

۱- چادر و سراپرده

۲-...

پوشش [ش]

۱- آشکوب. ← آشکوب.

۲- آسمانه. ← آسمانه.

۴-...

پوشیده [د (د)]

۱- آسمانه‌دار. سرپوشیده. تازی: مُسقف.

۲-...

پهلو [پ (ل)]

۱- پهلَه*. شهر.

۲-...

پهلو [پ]

۱- تازی: ضلع^(۲).

پهنا [پ]

۱- رویاروی درازا (طول). تازی: عرض.

۲- سِئِرا. تازی: قطر.

۳-...

پهنه [پ (ن)]

۱- بخشی از شهر در بخش‌بندی شهرداری، که بزرگترین بخش شهر نیز هست. هر پهنه دارای چند برزن (ناحیه) و هر برزن دارای چند کوی (محلّه) و هر کوی دارای چند کوچه است.

پیشنهاد برای «منطقه»** که در شهرداری بکار می‌رود.

۲- میدان. تازی: عرصه.

۳- تازی: وسعت^(۳).

پهنه آسایش [پ (ن). ی]

پهنه‌ای در یک نمودار ویژه که در آن بیشتر مردم در برابر ویژگیهای آب‌وهوادر آسایش هستند. مرزهای



ساخته می‌شود.

- پی‌های سواری: که زیر بار چند ستون کنار هم و دیوارهای برابر هستند.

- پی‌های شبکه‌ای: که زیر بار چند ستون در راستاهای جدا هستند.

- پی‌های گسترده: که دربرگیرنده یک تاوه (دال (Dalle یکپارچه هستند که زیر چند ستون است.

پیشنهاد برای رادیه ژنرال (فرانسوی Radier (General

- پی‌های پوسته‌ای: که بار سازه و ستون را با ریخت پوسته‌ای خود به زمین می‌رسانند، از آنها در جاهای ویژه بهره‌گیری می‌شود^(۱)

۲- یکان اندازه‌گیری درازا به اندازه یک کف پا. پا*.

پیاده‌رو [د]

۱- گذرگاه پیاده‌گرد یا میان ساختمانها. پیاده‌گرد.

۲- ...

پیاده کردن گرته [د. ک. د. گ. ت]

روشن نمودن و کشیدن کشه (خط) های گرته روی زمین.

پیاده کردن نقشه [د. ک. ن. ش]

پیاده کردن گرته ← پیاده کردن گرته.

پیاده‌گرد [د. گ]

پیاده‌رو. ← پیاده‌رو.

پی افکندن [پ. ا. ک. د]

۱- بنیاد ساختمان را گذاشتن. پی بستن.

۲- ...

پیاھو [پ]

پای آھو. چفد آویز. ← چفد آویز.

پی‌بند [پ. ب]

۱- آنکه پی و پایه دیوار را پایدار سازد.

۲- ...

پی‌بندی [پ. ب]

پایدار کردن پی ساختمان با سنگ و آهک و سارو

(سیمان) و بستن پی دررفته ساختمان.

پیچ آذینی* [چ]

پارسی + تازی + پارسی: پیچ تزئینی.

گونه‌ای آذین که از گذشته‌های دور در جهان بر نمای درونی و بیرونی ساختمانها کار می‌شده است. این آذین در روزگار صفویان بسیار پیشرفت کرد. از آن زمان پیچهای جفتی (دوقلو) روایی (رواج) شد. این پیچها که بیشتر به رنگ آبی فیروزه‌ای بودند، در گوشه چفد (قوس) ایوانها و یا گوشه درونی تالارهای چهارپهلوی (مربع) در ساختمانها و یا گوشه بیرونی دیوارهای پیرامون ایوان کار می‌شدند.

پیچه [چ (چ)]

۱- پوشش بالای در خانه. سایبان بالای در. کُنه.

۲- خانه خُرد اندرون خانه^(۲). پیچه. ← پیچه.

پیرابند [ب]

فرانسوی: کادر (Cadre)

تازی شده از کاب: قاب.

چارچوب.

چهار چوبه. ← چهار چوبه.

پی‌ریزی [پ]

پی سازی.

پی افکندن. پایه گذاری. پی سازی و آماده سازی بستر

(۱) برگرفته از فاخر، علی. پی سازی. رویه ۵ تا ۱۰.

(*) در فرهنگها پا و گام را یکی دانسته‌اند که به گمان نادرست است. با یا پی برابر است با درازای کف پا و گام هم آشکار است که برابر است با یک گام (قدم).

(**) هر کشه (خط) ناراست، پیچ است و از پیچ و تاب گرفته می‌شود. پیچ آذینی ریشه‌های گوناگون دارد: ریشه گیاهی. ریشه جانوری، ریشه آدمی. جوادی، آسیه. معماری ایران. برگرفته از

عباس زمانی. رویه ۷۳.

(۲) معین، محمد از منتهی الارب.



ساختمان، زیرگاه (کرسی) سازی و کلاف بندی
زیرین.

پی‌سازی [پ]

پی‌ریزی - پی‌ریزی.

پیسه* [پس]

موزائیک‌های رنگی که با چیدن آنها در کنار هم
نگاره‌هایی آذینی پدید آورده می‌شوند^(۱).

نمونه زیبایی آن در کاخ بیشاپور یافت شده است.

پیستوله [پ]. (واژه فرانسوی Pistolet)

۱- رنگ پاش.

۲- ابزار پلیستیکی همچون الگو برای کشیدن
کشه‌های خمیده. (زبانزد دانشجویان)

پیشنهاد: خم‌نگار - خم‌نگار.

پیش‌آمدگی [م. د]

۱- بخشی از نمای ساختمان که از رویه دیوار آن بیشتر
آمده باشد.

۲- ...

پیشان

۱- پیشانه. پیش‌خانه. بالای خانه. رویاروی پس‌خانه.
۲- ایوان جلوی گنبد خانه^(۲) و پشت به آفتاب. ایوان.
هولی^(۳).

۳- ...

پیش‌انداز [آ]

گذر سرپوشیده در جلوی چند دکان و در کنار
خیابان^(۴).

پیشانه [ن (ن)]

۱- پیشان. - پیشان.

۲- پیشانی نمای ساختمان یا بخش آذینی بالای
درآیگاه (ورودی). که بر چند گونه است:

- ستوری. - ستوری.

- ماهک. - ماهک.

- ساده.

- آمیخته‌ای از آنها.

پیشانی

۱- پیشانه. - پیشانه.

۲- ...

پیش‌ایوان [آ]

بخشی از میانسرا، بارویه کمی بلندتر از آن در جلوی
ایوان که بدون آسمانه است. مهتابی جلوی ایوان.

پیش‌بخاری [ب]. (واژه پارسی + تازی + پارسی)

۱- تجیر یا نرده ماندنی که در برابر آتشدان (بخاری)
نهند تا شراره‌های آتش بر کف اتاغ نجهد.

۲- گونه‌ای از آن را برابر آتشدان بر زمین نهند تا
شراره‌ها بر کفپوش اتاغ نریزد^(۵).

پیشنهاد: پیش‌آتشدان.

پیش‌بر [ب]

گونه‌ای آجر. - آجر.

پیش‌تاغ

۱- دروازه بزرگ و بلند کاخ.

۲- پیش‌ایوان. - پیش‌ایوان.

پیش‌خان

پیش‌خانه. - پیش‌خانه.

پیش‌خانه [ن (ن)]

تازی شده: پیش‌خانه.

۱- پیشگاه خانه. جلوخان. رویاروی پس‌خانه.

۲- ایوانی که در آشکوب دوم باشد.

* پیس برابر دو رنگه (ایلق) است. پیسه برابر نگارین و سیاه و

سفید آمیخته به هم است. (برگرفته از معین، محمد).

(۱) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۸۳ و ۹۸.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۳) همان. شیوه‌ها... رویه ۸۴.

(۴) برگرفته از زمرشیدی، حسین. تعمیر و نگهداری... رویه ۱۸.

(۵) برگرفته از دهخدا، علی‌ا. کیر.



۳....

پیش خان

۱- پیش تخته. در آشپزخانه‌های امروزی از آن برای کار و خوردن خوراک بهره‌گیری می‌کنند.

۲....

پیش در [د]

آستانه در.

پیش ساخت

ساختمان پیش ساخته. ← پیش سازی.

پیش ساخته [ت (ت)]

اندام‌های ساخته شده در کارخانه برای ساختمان سازی.

پیش سازی

ساخت اندام‌های ساختمانی در کارخانه و سوار کردن آنها در کارگاه ساختمانی.

این روش در سده پیش با ساختن اندام‌های ساختمانی از چدن و آهن آغاز شد و پیش از جنگ جهانی دوم این روش در اروپا بسیار گسترش یافت^(۱). و توانست با شتابی بیشتر از روش‌های کهن ساختمان سازی، ویرانی‌های جنگ را از شهرها بزدايد. در مسهرازی امروزی، از پیش سازی بویژه در انبوه سازی بهره‌گیری می‌شود.

پیش سکو [س]. [واژه مازندرانی (آملی)]

میانسرا. ← میانسرا.

پیش فضا [ف]. [واژه پارسی + تازی]

اندامی در ساختمان مانند راهرو یا سرسرا که به چند اندام دیگر دسترسی دارد.

پیشنهاد: میاندر. ← میاندر.

پیش کرده [ک. د]

سرو کوتاه. ← سرو.

پیش کردگی [ک. د]

بیرون نشستگی سر تیر یا تاغنا در دیوار که گاهی نیز

بجای پایه اندام بالایی خود بکار می‌رود^(۲).

پیشگاه

۱- بالای اتاغ. پیشان. پیشانه.

۲- جلو خان. جلوی خانه.

پیشواره [ر]

جلوی محراب و مقصوره مسجد^(۳).

پیکانه [پ. ن]

چفدهای کوچکی که در بخش شکنج زیرگنبد زده می‌شود. ← شکنج.

پیک خانه [پ. ن (ن)]

اروپایی + پارسی: پُست خانه.

ترکی + پارس: چاپارخانه.

ساختمانی که در آن کارهای نامه‌رسانی (پستی) و... همگانی را انجام می‌دهند. آسگدار. آسگدار.

پیکر [پ. ک]

پهلوی: پَتَکَر^(۴).

ارمنی شده: پَتَکَر^(۵).

انگلیسی شده: پیکچر (Picture)^(۶).

فرانسوی شده: فیگور (Figure)^(۷).

پیکره. ← پیکره.

پیکره [پ. ک. ر]

۱- تندیس. تازی: مجسمه.

در مسهرازی باستان برای آذین درون و بیرون ساختمان از پیکره بسیار بهره‌گرفته شده است.

(۱) پاشایی، ع. فرهنگ اندیشه نو.

(۲) همان.

(۳) بیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۴) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۵) آیوازیان، ماریا. وام واژه‌های ایرانی...

(۶) احمدسلطانی، منیره. واژگان فارسی...

(۷) همان.



۲- نگاره. تازی: تصویر. نقش.

۳- زمینه. شالوده

۴- ...

پی‌کنی [پ. کَن]

کندن و گود کردن زمین برای دیوارکشی یا پی‌سازی ساختمان.

پیلپا*

تازی شده: فیلفاء^(۱).

ستون. پیلپایه. ← پیلپایه.

پیلپایه [پ. ی. ی]

پیلپا*

۱- جرز کلفت^(۲).

۲- ستون کلفت. ← ستون.

پیلک [ل]

۱- نیم‌ستون چسبیده به جرز یا دیوار^(۳).

۲- ...

پیلوتی (واژه فرانسوی Pilotis)

آشکوب ستون‌دار که بخش بندی نشده است.

پیشنهاد: ستاوین. ← ستاوین.

پیلِه [ل (ل)]

۱- ستون کوچک^(۴).

۲- ...

پیمانکار ساختمان [پ. ر. ب]

تازی + پارسی: مقاطعه‌کار.

فرانسوی + ترکی: کنترات چی (Contrat)

کس یا کسانی که بر پایه یک پیمان‌نامه، ساختن یک

ساختمان و یا کار ساختمانی را می‌پذیرند.

پیمایش [پ. ی. ی]

۱- اندازه رویه (سطح). تازی: مساحت^(۵).

۲- ...

پیمایشگر [پ. ی. گ]

۱- اندازه‌گیر.

۲- کسی که پیمایش (مساحت) زمینی را اندازه

می‌گیرد. تازی: مَسَاح.

۳- اندازه‌یار (مهندس).

پیمودن [پ. د]

۱- اندازه گرفتن.

۲- پیمایش (مساحت) کردن.

۳- ...»

پیمون [پ]

اروپایی: مدول (module).^(۶)

اندازه پایه‌ای برای بدست آوردن اندازه همه اندام‌های

یک ساختمان که در مهرازی کاربردهای فراوانی

داشته و ابزار سامان‌دهی اندازه‌ها در گرته (نقشه)

ساختمان است.^(۷)

پیمون بندی [پ. ب]

اروپایی: مدولاسیون (Modulation).

بهره‌گیری از پیمون برای هماهنگ کردن اندازه‌های

بخش‌ها و اندام‌های ساختمان.

هماهنگ‌سازی اندازه‌ها به انگیزه‌های زیر انجام می‌شود:

۱- کاهش گوناگونی اندازه‌ها.

* گمان می‌رود واژه فرانسوی پیلپه (Pilier) برابر ستون و پایه و

واژه انگلیسی پیل (Pile) برابر تیر و پایه پل از پیلپایه فارسی

گرفته شده باشد.

(۱) برگرفته از معین، محمد.

** پیل برابر دیوار است (پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر

شماره ۲۴).

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۸.

(۳) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۸۸.

(۴) همان.

(۵) معین، محمد. مقاله پورسینا. دیباچه لغتنامه دهخدا.

(۶) جنسن، ه. تاریخ هنر. برگردان از پرویز مرزبان. رویه ۲۲۹.

(۷) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۱.



۲- آسانی (سهولت) در چیدن و ساختن بدون اینکه نیازی به در آوردن اندازه دوباره و همساز کردن بخش‌ها با هم باشد. پیمون‌بندی زمانی بدست می‌آید که همه بخش‌های ساختمان و خود آن، همگر (مضرب)‌ها و برخه (کسر)‌های از یک اندازه استاندارد (استاندارد) و پذیرفته‌شده باشد. این اندازه «پیمون» نام دارد.

پیشینه

بهره‌گیری از پیمون پیشینه کهنی دارد. «در روزگار باستان این روش‌ها شناخته شده بود و نه تنها برای هماهنگ کردن اندازه که برای پدید آوردن زیبایی هنری و سازواری (تناسب) میان اندامها نیز بکار می‌رفته است. یونانی‌ها و رومی‌های باستان، ستبرای (قطر) ستون را برای اندازه پایه (مدول) بکار می‌بردند و بر پایه آن اندازه تنه ستون، سرستون، پای ستون، پیشانی‌نما و دهانه میان ستونها بدست می‌آمد. «هر پیمون برابر ستبرای ستون در پلندای آن بود و ۸ یا ۱۲ یا ۱۶ بخش به نام «پارتی» داشت»^(۱). «از آنجا که اندازه ستونها بر پایه اندازه ساختمان بدست می‌آمده، آنها نیز بیش از یک اندازه پایه یا پیمون و یک سامانه (سیستم) هماهنگی اندازه را بکار می‌گرفتند. مهرازان روزگار نوزایش (رنسانس) نیز چنین کردند. آنان بر این باور بودند که مهرازی، انگارش (ریاضی) و اگر دان شده (تبدیل شده) به اندام‌های ساختمانی است. آندره آپالادیو یکی از مهرازان بزرگ ایتالیایی در آن روزگار، چندین روش برای بدست آوردن بلندای سازوار (متناسب) برای یک اتاغ که با درازا و پهنای آن نیز هماهنگی داشته باشد، پیشنهاد نمود. او از پیشینیان خود بهره گرفت و هفت گونه از زیباترین و سازوارترین اتاغاها را پیشنهاد نمود. لوکوربوزیه یکی از پیشگامان مهرازی نو (معماری مدرن)، بنیادهای هماهنگی اندازه‌ها و پیمون‌بندی

خود را بر دو پایه برپا کرده است، یکی انگارش (ریاضی) و اندازه‌های زیبایی‌شناسانه همچون سازواری زرین (تناسب طلایی) و دیگری اندازه اندام‌های آدمی (اندازه کارکردی).

در ژاپن از پیمونی بنام «شاکو» (Shako) بهره می‌بردند که اندازه کهنی برابر یک پا (فوت) بود و از چین برگرفته شده بود و می‌توان آنرا به شماره‌های دهمی (اعداد اعشاری) بخش‌بندی کرد. «کن» (Ken) پیمون دیگری بود که در نیمه دوم سده‌های میانه بکار گرفته شد. شبکه‌بندی بسامان کن، نخست وابسته به اندازه بوریا (حصیر)‌های کف، «تاتامی» بود که نخست برای جای دادن دو آدم کنار هم نشسته یا یک آدم خوابیده درست شده بود و کم‌کم پیرو سازه ساختمان و دهانه‌ها شد. سپس در مهرازی خانه به گونه استاندارد (استاندارد) درآمد.

«پیروی از پیمون، هرگونه نگرانی مهراز را درباره نازیبایی یا ناستواری ساختمان از میان می‌برده است. چنانکه یک گلکار نه چندان چیره دست در روستایی دور افتاده می‌توانسته با بکار بردن آن، پوشش گنبدی را بهمان گونه انجام دهد که معمار کارآزموده و استاد پایتخت»^(۲).

«اندازه پیمون ایرانی برابر پهنای در بوده است و دو گونه داشته: پیمون کوچک به اندازه ۱۴ گره (۹۳ سانتیمتر) و پیمون بزرگ به اندازه ۱۸ گره (۱۲۰ سانتیمتر)»^(۳).

پیمون‌بندی امروزه بویژه با افزاینده شدن (صنعتی

(۱) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران. برگرفته از لطیف ابوالقاسمی. رویه ۳۶۱.

(۲) برگرفته از جوادی، آسیه. معماری ایران. برگرفته از پیرنیا.

محمد کریم. رویه ۳۵.

(۳) کیانی، محمدیوسف. همان. رویه ۳۶۳.



آمیخته و به جای آب در آن پیه آب شده می‌ریختند. پیه در برابر سردی هوا با نَمی آب، خود را زود می‌گرفت و اندودی سفت و پایدار می‌شد^(۴).

شدن) ساختمان و نیاز به انبوه‌سازی بسیار ارزش یافته است، بگونه‌ای که بدون آن استاندارد (استاندارد) کردن نیز شدنی (ممکن) نیست. می‌توان دستاوردهای پیمون‌بندی را چنین برشمرد:

۱- افزایش چونی (کیفیت) و شتاب (سرعت) در انجام ساختمان‌سازی.

۲- سادگی در ساخت، آمیختن (ترکیب) و جابجایی (تعویض) اندامها.

۳- جلوگیری از نابودی سرمایه، ساختمایه و زمان.

۴- بهره‌گیری بیشتر از فندشناسی (تکنولوژی) در کار.

۵- فرآوردن (تولید) اندامهای ساختمانی بگونه انبوه و پیش ساخته.

بین

۱- اندازه‌ای به پهنای یک آجر^(۱).

۲- ...

پیواسته [تِ (ت)]

۱- دژ. ← دژ.

۲- برج. ← برج^(۲).

پیوندهای ساختمانی [پ. و. ی. ت]

تازی + پارسی: اتصالات ساختمانی. (بند و بست‌های ساختمانی)

پیوند میان بخش‌های (اجزاء) ساختمان. مانند: پیوند میان ستون و تیر، یا کاب (قاب) درو پنجره به دیوار یا...

پیه‌دارو [ی]

گونه‌ای اندود. آمیخته‌ای از پیه آب کرده که به جای آب بکار می‌رفت + پنبه زده شده + ساروج + چوب تراشه بید که در دمای بالا باد می‌کرده و برای چسباندن درزهای دیگ گرمابه‌های همگانی کهن و آب‌بندی لوله‌های سفالی از آن بهره می‌گرفتند^(۳).

۲- در گذشته، در کارهای ساروج کاری که نیاز به اندود زود بند داشتند از این اندود بهره می‌گرفتند. بدین گونه که آهک و خاک رس را با کمی لویی و پیه بهم

(۱) برگرفته از معین، محمد.

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۹۹.

(۴) برگرفته از ماهرالنقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۹۰.

(جنوبی) خانه‌های کهن.

- اتاغی که در تابستان از آن بهره می‌برند.

تابش بند [ب. ب]

آفتاب شکن. توش بند.

دیوارهای تیغه‌ای نازک از گچ و نی میان یک رده از

درگاه و پنجره بگونه ایستاده (قائم) و ترازوی (افقی)

که روی آنها سایه می‌اندازد. سهدری‌ها و پنجدری‌ها

در خانه‌های کهن دارای آن هستند^(۱).

تابوک

۱- بالاخانه کوچک.

۲- ایوان آشکوب دوم که زیر آن ستونی نباشد.

تابه [ب. ب]

پهلوی: تاپک.

تازی شده: طایق.

تاوه.

۱- آجر بزرگ.

۲- شیشه تابدان. ← تابدان.

۳- ...

تاپو*

کوزه بزرگ انبار گندم که از بالا پر می‌شود و از سوراخ

پایین برداشت می‌شود.

تاج

پهلوی: تاگ.

تازی شده: تاج.

۱- بخش بالایی کلاهک گلدسته (منار). ← گلدسته.

۲- بخش آذینی بالای درها و گنجه‌ها و دولابها و مانند

آن بگونه سه‌پهلوی (مثلث) و نیم پرهون (نیم‌دایره).

۳- رویه (سطح) ای که میان دو پرهون درون هم باشد.



تابخانه [ن. ن]

تاو خانه. تاوانه. تپستان.

۱- اتاغی که در پناه اتاغهای دیگر خانه جای دارد و

چون هوا کمتر در آن جابجا می‌شود در زمستان، گرم و

در تابستان، خنک است. بر این پایه گاه تابستان‌نشین و

گاه زمستان‌نشین نامیده شده است.

۲- اتاغی بادبوارهای آینه کاری شده و پنجره‌های بزرگ.

۳- گرمخانه گرمابه. تابدان..

۴- شبستان.

تابدان

۱- روزن. پنجره.

- روزنه‌ای رو به بیرون در یک دیوار کلفت و پهن

نزدیک آسمانه، گاه سوی بیرون آنرا پنجره می‌گذارند

و سوی درون را با نگاره آذین می‌کنند و جامها و

شیشه‌های رنگی در آن می‌گذارند و گاه هر دو سورا

پنجره می‌گذارند و شیشه می‌اندازند.

۲- بخشی از گرمابه‌های همگانی که در آن تن را

می‌شویند و چرک باز می‌گیرند. گرمخانه.

۳- گلخن یا تون گرمابه یا کوره آهنگری.

تابستان نشین [ب. ن]

- بخشی از خانه که در هنگام تابستان و گرما از آن بهره

می‌برند، این بخش پشت به آفتاب دارد و رو به

میانسرا (حیاط) باز می‌شود. بخش نیمروزی

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم، آشنایی... رویه ۱۵۷.

(*) استاد پیرنیا واژه "دپو" برابرانبارکردن را برگرفته از تاپو

دانسته‌اند. (درسهای دانشگاه علم و صنعت، سال ۱۳۶۴)



۴-۴....

تاج چفد [ج.ج.]

سنگ کلید. سنگ تاج.

سنگی که در نوک چفد کار گذاشته می‌شود^(۱).

تارم [ز(ز)]

تارمی. ← تارمی.

تارمی [ز(ز)]

یونانی شده: تَرْتَنَّا.

تازی شده: طارم. طارمی.

تازم. تازم. تازمی*^۱. تازمی. تاره.

۱- نرده چوبی یا آهنی یا... گرداگرد ایوان یا باغ.

۲- چوب‌بستی برای نگهداری درخت انگور. داربند.

داربست. چوب‌بست.

۳- خانه چوبین مانند خرگاه و سرپرده.

۴-۴....

تارنگ [ز]

تازنگ. ← تازنگ.

تاره [ر(ز)]

۱- تارم. ← تارم.

۲-۴....

تاریک‌خانه [ن(ن)]

- اتاغ تاریک.

- اتاغی ویژه برای کارهای فرّتونگاری (عکاسی).

تازنگ [ز]

تازنگ. تازنگ. پیلپایه.

ستون کلفت ساخته شده از سنگ و گچ.

تاژ

۱- چادر. ← چادر.

۲- گونه‌ای تاغ. ← تاغ.

۳-۴....

تاژنگ [ز]

تازنگ. ← تازنگ.

تاغ

تازی گونه: تاغ.

«پهلوی: تاک**».

تازی شده: طاق».

خراسانی (فرارودی): تاک^(۲).

آزگ. آزگ. سغ. تازی شده: آژج***».

۱- آسمانه خمیده اتاغ، درگاه، پل و جز اینها.

۲- ایوان.

۳- خمیدگی در نگارزیورهای ساختمان.

۴- چادر.

- تاغ آرایش: نگارزیورهای خمیده آسمانه و ایوان.

- تاغ ایوان: تیزی پیش ایوان.

- تاغ پل: چشمه پل، یک دهانه از یک پل چنددهانه.

- تاغ پیروزی: خازه. ← خازه.

- تاغ و نیم‌تاغ: یک رده از تاغ یا تاغنا در ساختمان.

«تاغ، آسمانه خمیده (منحنی) است که می‌تواند میان

دو دیوار یا دو رده ستون همسو (موازی) با هم را

پوشاند. به گفته دیگر، تاغ با ساختن یک چفد بر روی

یک دهانه و دنبال کردن آن تا اندازه دلخواه در راستای

(۱) مرزبان، پرویز، معروف، حبیب، واژه‌نامه...

(*) لاریجانی در فرهنگ نظام تارمی را گونه تازه از تارم، واژه

کهن تر می‌داند.

(**) تاک برابر آسمانه خمیده و تازی شده آن طاق است (برگرفته

از دهخدا، علی‌اکبر)

(۲) اکبری شالچی، امیرحسین، فرهنگ گویشی خراسان...

(***) غیاث‌الدین جمشید کاشانی آنرا چنین باز نمود کرده است.

اگر بهنای دهانه آسمانه، از درازای آن کمتر باشد، آژج گویند. بر

این پایه برای پوشش میان دو دیوار مانند دالان، تالار و اتاغ‌های

کشیده، از ازگ بهره برده می‌شود. (برگرفته از جذبی، عنبرضا.

طاق و ازج، روبه ۴۶.



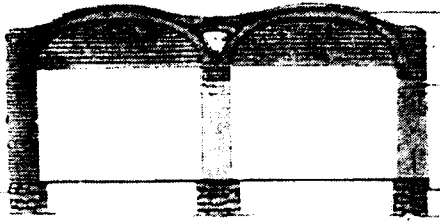
دو دیوار یا ستونها پدید می آید» (۱).

سدود کوهگ

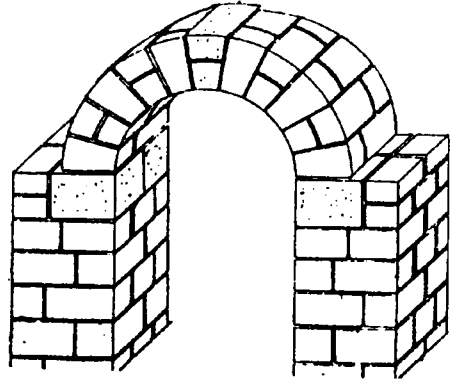
حاک کشی

پوشش چه

که (مندی حاک)



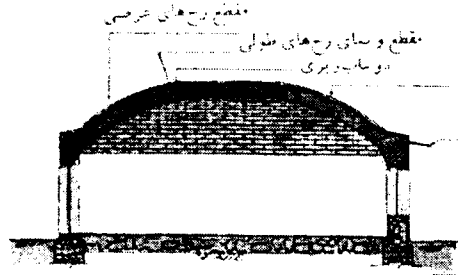
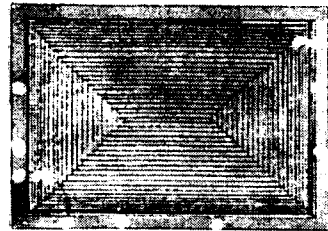
تاغ



پیشینه

ساخت آسمانه خمیده یا تاغ در مهرازی کهن ایران پیشینه‌ای چند هزار ساله دارد و نشانه‌های آن از روزگار سومریان، ایلامیان و مادها و پس از آن در بسیاری از پرستشگاه‌ها و کاخها و... هنوز بر جای مانده است. «در زیرزمین و اتساغهای پای بست نیایشگاه چغازنبیل، گونه‌های فراوان تاغ‌های خاکی (بیضی) و تیزه‌دار (جناغی) و شاخ‌بزی بکار رفته است که همه نشاندهنده پیشینه بیش از سه هزار و چهارصد سال تاغ در ایران است. پوشش دخمه‌ها و استودان‌های پارتنی در کومیش دامغان نیز دارای آسمانه خمیده است» (۲).

در روزگار پس از اسلام تاغ‌زنی بسیار گسترش یافت و با دیگر هنرهای وابسته به مهرازی آمیخته شد.



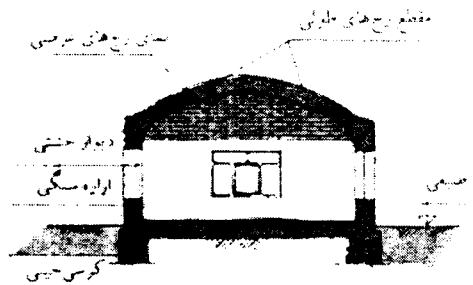
گونه‌های تاغ بر پایه آجرچینی آن:

«در مهرازی ایران سه روش آجرچینی در ساخت

تاغ بیشتر بکار رفته است که چنین هستند:

۱- تاغ لایی. پو. «لاچسبان» (۳).

تازی: ضربی.



(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدرکیم، چندها... اثر. شماره ۲۴، رویه ۴۶.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدرکیم، آشنایی... رویه ۲۵.

(۳) فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی ایران. رویه ۲۹۷.



۲- تاغ ایلامی. (رومی*) لاکش^(۲).

در این روش، آجرچینی وارون روش پیش است. رج‌های آجر همراستا با راستای دیوارها یا جرزهای دو سوی تاغ چیده می‌شوند. آجرچینی از هر دو پاکار تاغ انجام شده تارح‌ها نوک تاغ به هم برسند. چون رج آجرها دنباله رج دیوارها هستند، نیازی به پدید آوردن «کیز» در پاکار و همچنین اسپر نیست.

در ساخت این تاغ همیشه کالب چفد بکار می‌رود. کالب همان توپزه‌های گچ و نی می‌باشد که نخست روی دیوارها استوار می‌شوند و سپس رج‌ها روی آنها چیده می‌شود. پس از خودگیری آجرها، توپزه برداشته می‌شود.

در این تاغ آجرها از زیر از پهلوی ۵×۲۰ سانتیمتری خود همراستا با تاغ (راستاد بر چفد) دیده می‌شوند.

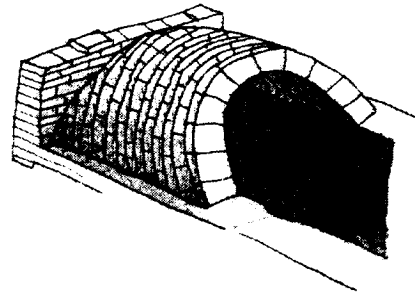
در این روش، هر رج آجر بر پایه چفد ویژه تاغ (چفدی که در برش تاغ دیده می‌شود) و همراستا با آن، در رویه راستاد (عمود) بر دیوارها یا جرزهای نگهدارنده تاغ چیده می‌شود. آجرها دانه‌دانه با ملات بر روی رده پیشین کوبیده می‌شوند تا در جای خود بمانند و نیفتند. (برای همین به آن تاغ ضربی هم گفته‌اند).

نخست می‌بایست اسپر یا بستر آغاز تاغ را ساخت. اگر نتوان اسپر را ساخت جای آن یک توپزه پایدار (محکم) ساخته می‌شود. سپس رج‌های آجر بگونه اریب و با پشتیبانی اسپر، چیده شده و جلو می‌آیند. پاکار تاغ کمی از دیوار دو سوی آن باید پس بنشیند تا رج آجرها پایدارتر شوند. به این پس‌نشستگی «کیز» می‌گویند.

ساخت تاغ لایی نیازی به کالب (قالب) ندارد.

در این تاغ آجرها از زیر از پهلوی ۵×۲۰ سانتیمتری خود بگونه نَرّه همراستا با چفد دیده می‌شوند.

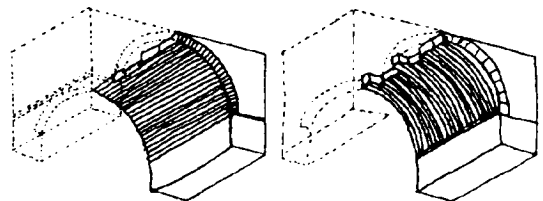
کهن‌ترین نمونه این تاغ در یک گور ایلامی برجای مانده از ۴۰۰۰ سال پیش یافت شده است^(۱).



(۱) فرشاد. همان.

* این گونه را به نادرست، رومی می‌خوانند. باری، این تاغ در ایران پیشینه‌ای پیش از مهرازی رومیان دارد و در پرستشگاه چغازنبیل بیش از سه هزار سال پیش بر جای مانده است. (برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۵۳)

(۲) دهخدا، علی اکبر.



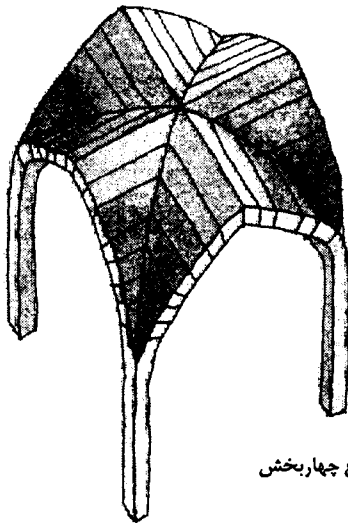
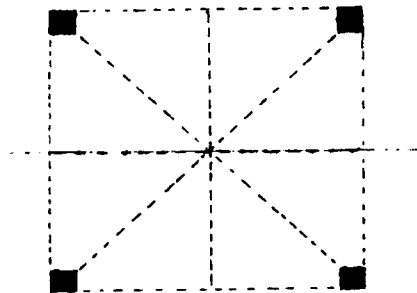
تاغ لایی



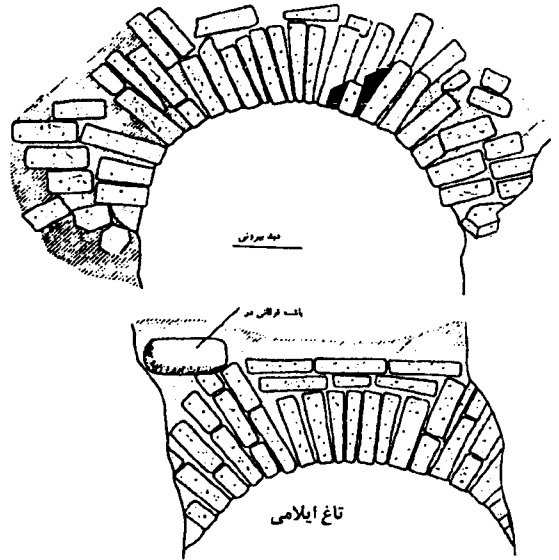
روش ایلامی دیده شده است. چغندی که تاغ بر پایه آن زده می شود می تواند یکی از چغندهای باربر باشد^(۲). گاه برای آغاز تاغ زنی، از دو سوی اسپر، آجر چینی آغاز می شود تا به میان تاغ برسد و تا به پایان ساخته می شود. به این گونه «لی لی پوش» می گویند^(۳).

۲- تاغ چهاربخش. تاژ.

تاغ چهاربخش از برخورد دو تاغ آهنک راستاد (عمود) بر هم پدید می آید. این گونه تاغ در مهرازی گوتیک در اروپاروایی (رایج) شد. در ایران بگونه شش بخش و هشت بخش هم ساخته شده است.



تاغ چهاربخش



۳- تاغ لاپوش. تیغهای، چپله، چپاله، چپله.

در این روش، همچون تاغ ایلامی، رج های آجر بر دیوارهای دوسو چیده می شوند، باری (اما) آجرها بگونه خوابیده با ملات بر روی کالب چیده می شوند و تاغ نازکی پدید می آید به اندازه پهنای یک آجر (۵ سانتیمتر). برای همین تاغ لاپوش پایداری چندانی ندارد. گاه برای افزایش پایداری تاغ لاپوش در چند لایه روی هم زده می شود، که به آن «پالانه کردن» می گویند. این روش چندان به ایستادگی تاغ نمی افزاید.

۴- آمیزه ای از تاغ لایی و ایلامی (ضربی و رومی):

در این روش تویزه ها به روش لایی زده می شود و سپس میان آنها به روش ایلامی پوشانده می شود. تاغ لایی و تاغ ایلامی ایستایی خوبی در برابر نیروها دارند. ولی تاغ لاپوش در برابر نیرو پایدار نیست و تنها در درگاه ها و دهانه های بسیار کوچک می تواند زده شود.

گونه های تاغ بر پایه ریخت آن:

۱- تاغ آهنک. گهواره ای. لوله ای. «کوره پوش»^(۱).

تاغ آهنک بیشتر به روش لایی ساخته شده و کمتر به

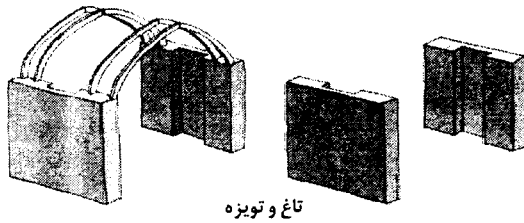
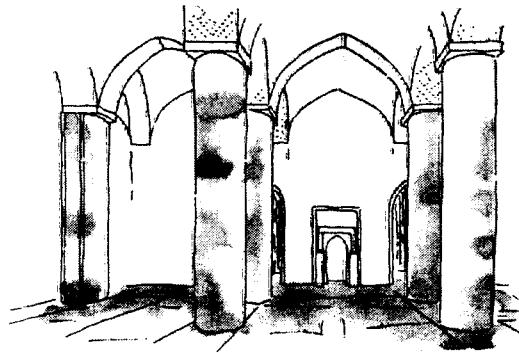
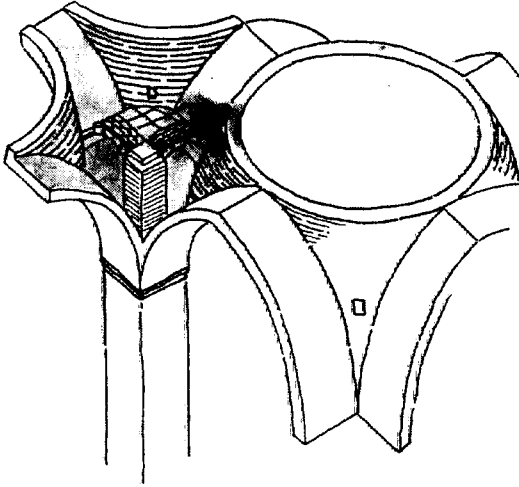
(۱) برگرفته از جذبی، علیرضا. طاق و ازج. رویه ۸۸

(۲) پیرنیا، همان. رویه ۵۸

(۳) جذبی، همان.



کلنبو با زمینه چهارگوشه راست (مستطیل) پر می‌شود.



تاغ و تویزه

۳- تاغ و تویزه* تاغ و لنگه. تاغ و باریکه. تاغ و چشمه. تویزه، باریکه تاغ باربری است که بر پایه چفدی باربر ساخته شده و می‌تواند دهانه‌های بزرگی را که به آسانی نمی‌توان تاغ زد بپوشاند.

بهره‌گیری از تویزه در ساخت تاغ به انگیزه رساندن روشنایی به درون ساختمان پدید آمد. چون تاغ همواره بر روی دیوارهای باربر می‌نشیند و نمی‌توان از دیوارها روزنی باز کرد، بدون اینکه ناپایداری در تاغ پدید نیاید. بر این پایه تاغ را به چند بخش، بخش کردند و تویزه‌ها بار را روی جرزها می‌نشانند، و میان جرزها باربر نبود. پس می‌توانستند میان آنرا روزن بگذارند.

کهن‌ترین نمونه تاغ و تویزه در ایوان کرخه از روزگار پارتیان است، و این چاره، به کلیساهای اروپایی نیز پس از آن راه یافت^(۱).

تویزه را در دوری (فاصله)های یکسان روی دهانه تاغ می‌زنند، و میان دو تویزه را بگونه‌های زیر پر می‌کنند: ۱-۳- تیرپوش: کهن‌ترین پوشش میان دو تویزه به گمان فراوان تیر چوبی بوده است.

۲- تاغ آهنگ: میان دو تویزه با یک تاغ ساده پوشانده می‌شود.

۳- تاغ کژاوه (کجاوه)**: به پیروی از چفد تویزه زده می‌شود و بسیار ساده است و برای همین بیشتر از آن بهره برده‌اند.

۴- تاغ خوانچه‌پوش: در این روش، تویزه‌هایی کوچکتر بگونه راستاد (عمود) به تویزه بنیادی تاغ میان هر دو تا از آنها زده شده و میان آنها پر می‌شود. گاه در بخش میانی آن کاربردی نیز می‌شود.

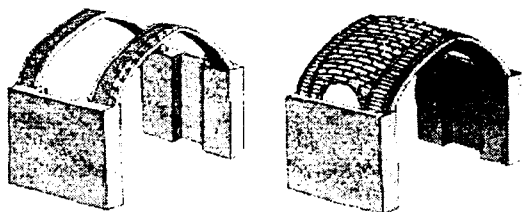
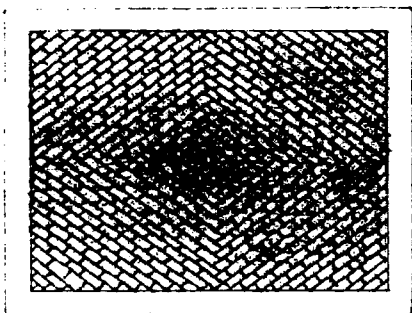
۵- کاربردی: گونه‌های فراوان کاربردی بویژه یزدی‌بندی برای پوشاندن میان دو تویزه بکار رفته است و در بیشتر راسته بازارها یافت می‌شود.

۶- تاغ کلنبو: میان دو تویزه با تاغی همچون گنبد

* زسانزد مردم نیمروز ایران. گاه تبیزه هم گفته‌اند
برابر رنگین‌کمان و شاخه‌های خمیده. در کاشان و خراسان لنگه و در خوزستان باریکه می‌گویند. (برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۲۴).

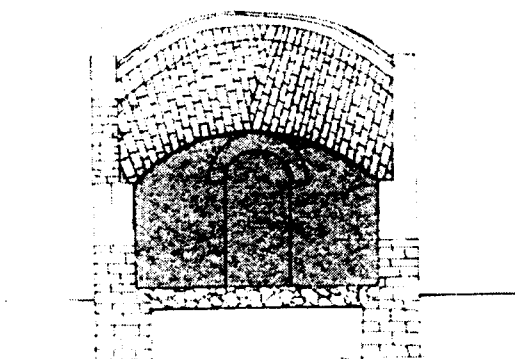
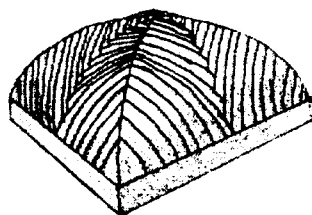
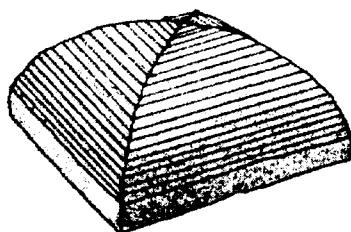
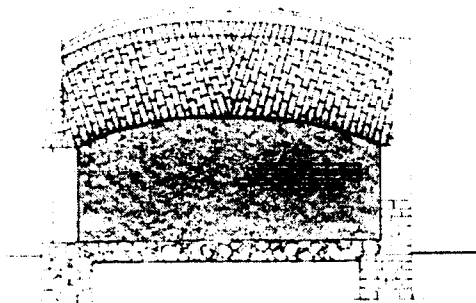
(۱) برگرفته از پوپ، آرتور. معماری ایران. رویه ۲۵۳.

** کژاوه و کجاوه هر دو یکی است.

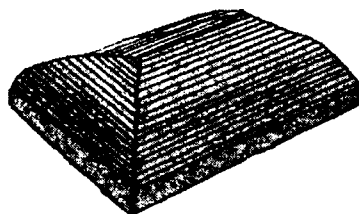


تاغ و توپزه

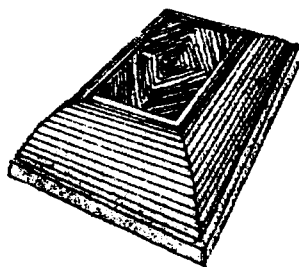
۴- تاغ چهار ترک: از چهار ترک که از روی پهلوها بلند می‌شوند و در تیزه به هم می‌رسند، درست شده است.



تاغ چهار ترک



۵- قمی پوش: دارای چفدی با خیز بسیار کم (مانند بانید، کلبل یا پنج او هفت کند) زده می‌شود و چندان ایستا نیست. بهره گیری از تیر باربر در درون تاغ نیز چندان پایداری به تاغ نمی‌دهد. با این همه در مهرازی سده سیزدهم از این روش‌ها بارها بهره گیری شده است^(۱).



تاغ و توپزه

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه



۶- تیرگم: تاغی که با آجر چینی چپیده ساخته شده و ایستایی چندانی ندارد.

تاغ‌بستن [ب.ت]

۱- ساختن تاغ.

۲- خوازه بستن.

تاغ‌بندی [ب]

۱- ساختن تاغ.

۲- درآوردن تاغ‌نما در دیوار.

تاغچه [چ.ج]

۱- تاغ کوچک.

۲- تاغ‌نمای کوچک فرو رفته در دیوار، یا رویه جلوآمده از دیوار تاغ و پایین‌تر از زرف برای گذاشتن ابزار و چیزهای خانگی.

تاغ‌دیس

۱- تاغ‌نما. تاغ مانند.

۲- تیزی جلوی ساختمان.

۳- ایوان کاخ.

۴- ...

تاغ زدن [ز.د]

ساختن تاغ.

تاغگاه

پاکار تاغ. پاتاغ. آنجا که تاغ از آن آغاز می‌شود.

تاغ‌نما [ن]

۱- تاغی با درازای کم که در نمای دیوار ساخته می‌شود.

۲- ایوانی با درازای کم در جلوی اتاغ^(۱).

تال (واژه دزفولی)

۱- گذرگاه دسترسی میان شوادان و "سربه تاغ" در زیرزمین.^(۲)

۲- روکشی برای بام. تازی + پارسی: حلبی.

۳- ...

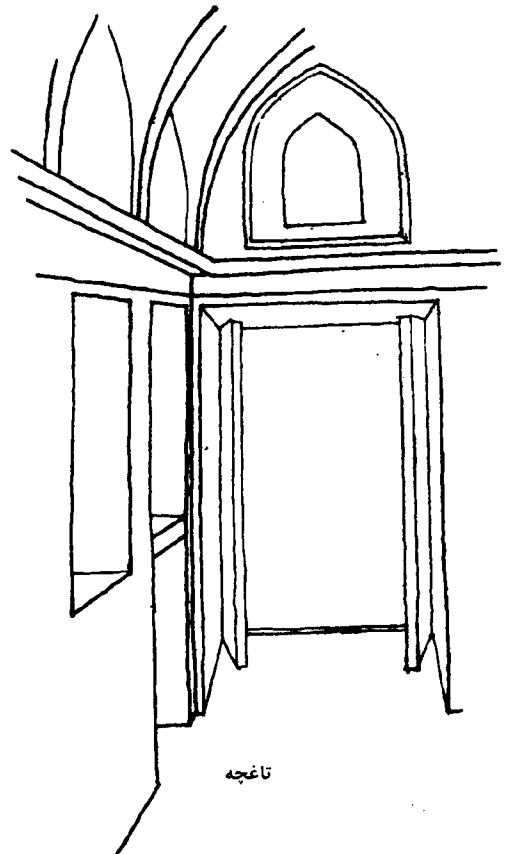
تالار

اروپایی: سالن (Salon).

تازی‌گونه: طالار*.

گیلکی: تالار.

۱- اتاغی بزرگ در خانه‌های کهن و امروزی، ویژه پذیرایی از مهمان.



تاغچه

۱۳۰ تا ۱۳۷۰

(۱) برگرفته از معین، محمد.

(۲) رحیمیه، فرنگیس. مفهوم ساخت... هنر و معماری. ش ۴۳

(۱۳۵۶) رویه ۶۲.

(* واژه‌های پارسی تالار، تنبی، و اتاغ را تازی گونه با ه،

می‌نویسند که نادرست است.

**تأسیسات ساختمان** [ت.ب.ت].** (واژه تازی

+ پارسی)

سازمند (تجهیزات)^(۵).

ساز و رویه ساختمان دربرگیرنده دستگاه‌های گرم‌کننده و خنک‌کننده و سیم‌کشی لوله‌کشی و... پیشنهاد: ساز و رویه ساختمان. ← ساز و رویه ساختمان.

تئودولیت [ت]. (واژه فرانسوی Theodolite)

بلندایاب. ← بلندایاب.

تبره [ت.ب.ر].

کلفتی و پهنای برش تاغ و گنبد که در همه جای آن یکسان نیست. در پاکار، کلفت و در تیزه نازک می‌شود.^(۶)

تبستان [ت.ب.ب].

تابخانه. ← تابخانه.

تبلاد [ت].

کلاف چوبی در دیوار، چوبی که برای افزایش ایستادگی و پایداری در دیوار کار گذارده می‌شود.

۲- کربال. تلوار*.

۳- ایوان کوچک (در خانه‌های بزرگ ماسوله)^(۱).

۴- اتاغ چوبین بر بالای ستونهای چوبی که بیشتر در شهرهای کناره دریای مازندران برای خواب شبانه در تابستان ساخته و بهره‌گیری می‌شود. چون هم بادگیر است و هم جانوران را بدان راه نیست. نَفار. نَپار. ناپار.

تالار رایانه [ر.ن].

تالاری ویژه کارهای رایانه‌ای.

پیشنهاد برای سایت کامپیوتر (واژه‌های انگلیسی

Site + Computer)

تالارک [ک]. (واژه ماسوله‌ای)خانه‌هایی که تالار پیش دارند^(۲).**تالار همایش [ر.ی].**

تالاری ویژه گردهم آبی برای سخنرانی.

پیشنهاد برای سالن اجتماعات (فرانسوی Salon +

تازی)

تاوخانه [ن.ن].

تابخانه. ← تابخانه.

تاوه [و].۱- گونه‌ای گنبد بسیار کم خیز. ← گنبد^(۳).

۲- دریچه‌ای در کمرگاه دودکش آتشدان (بخاری)

برای اینکه آتش بهتر بسوزد. پس از گرفتن آتش در

آتشدان، آنرا می‌بندند تا از خاکستر شدن هیزم‌ها

جلوگیری شود.

۳- آجر بزرگ. تابه.

۴- آسمانه یکپارچه بتنی. فرانسوی: دال

(Dalle)^(۴).

۵-...

تآتر [ت]. (واژه فرانسوی Theatre)

۱- نمایش‌خانه. ← نمایش‌خانه.

۲-...

* کربال یا تلوار برابر ساختمان بزرگ، ریشه واژه تالار است.

(برگرفته از پیرنیا، محمدکریم، آشنایی... رویه ۱۶۳).

۱) گلبو، فریده. نگاهی به ماسوله. هنر و مردم. شماره ۱۸۶.

(۱۳۵۷) رویه ۷۴.

۲) همان. رویه ۲۴۵.

۳) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۲۴۶.

۴) از راهنمایی‌های استاد جذبی.

** واژه تأسیسات، افزونه (جمع) تأسیس برابر بنیاد نهادن است

که به نادرست برابر ساز و رویه ساختمان بکار برده می‌شود. شاید

اگر بجای آن تجهیزات ساختمان را بکار می‌بردند بهتر بود.

۵) معین، محمد.

۶) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم، گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه

۱۱۸. (در فرهنگ‌ها یافت نشد)



تبله کردن [ت. ل. ک. ذ.]

تازی شده^(۱) + پارسی: تبله کردن.

باد کردن و آماس کردن اندود دیوار یا آسمانه و جدا شدن آن از آستر.

تبندر [ت. ب. ذ.]

پژاوند. ← پژاوند.

تتغ [ت. ت.]

۱- چادر. خرگاه. سراپرده. چادر بزرگ.

۲- ...

تجر [ت. ج.]

تجر. ← تجر.

تجریدی [ت.] [واژه تازی + پارسی]

۱- یله‌ای. ← یله

۲- ...

تجیر [ت.]

۱- دیوار جابجاشونده (متحرک) ساخته شده از چوب و پارچه که با آن درون ساختمان و یا میانسرا (حیاط) را بخش‌بندی می‌کنند^(۲). فرانسوی: پاراوان. (Paravent).

۲- پرده‌ای که در اتاغها برابر تختخواب نهند تا روشنایی را کم کند.

۳- بوریای بافته شده از نی که گرداگرد زمینی کشیده شود.

تجر [ت. ج.]

پارسی باستان: تَجْرَه. تَجْر (کاخ زمستانی)

ارمنی: تَجْرَه (پرستشگاه)

پهلوی: اوزدیس تجار (پرستشگاه بتان)

تازی شده: طزر.

تزر. تزر. تجر. تجره.

۱- خانه یا اتاغ زمستان‌نشین. تابخانه.

۲- کاخ زمستانی شاهان.

۳- گنجینه خزانه (زبانزد در غزوین)^(۳).

۴- مهمان‌خانه. تَجْر (۴). تزر (۵).

۵- تَنَبی (طنبی)^(۶). ← تنبی.

تجره [ت. ج. ر.]

تجر. ← تجر.

تخت [ت.]

۱- سکویی بلندتر از رویه زمین که در آن نشینند و بخوابند. مانند تخت مهتابی.

۲- پله‌ای در کنار استخرهای خانگی (در درازای آن) برای نشستن یا آب‌تنی می‌سازند. (زبانزد در تیس (طیس)^(۷)).

۳- سکویی که گرداگرد آن باز باشد. جلوخان. پیشخان. دکانه^(۸).

۴- ...

تخت بام

بام تخت^(۹).

تخت‌خانه [ت. ن. ن.]

تختگاه.

۱- دالان یا دهلیز پهنی که در دو سوی تالار سه دری یا پنج دری جای دارد، که بیشتر در آن تختی گذاشته

(۱) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی.

(۲) برگرفته از عمید، حسن. فرهنگ عمید.

(۳) دهخدا، علی‌اکبر.

(۴) بیرنیا، محمدکریم. سبک‌شناسی... باستان‌شناسی و هنر ایران

(۱۳۴۷). رویه ۴۷.

(۵) بیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۶۴.

(۶) برگرفته از بیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۶۴.

(۷) برگرفته از دانش‌دوست، یعقوب. طیس (تیس). رویه ۲۶۷.

(۸) دهخدا، علی‌اکبر.

(۹) جواد، آسیه. معماری ایران برگرفته از بیرنیا محمد کریم



می‌شود و از مهمانان در آنجا پذیرایی می‌کنند^(۱).

۲-....

تخت کردن [ت. ک. د.]

۱- هموار کردن رویه (سطح) بام و به پایان رساندن ساخت آن^(۲).

۲-....

تختگاه [ت.]

۱- ایوانی رویه میانسرا با کفی بالاتر از آن که به اتاغهای گرداگرد خود راه دارد^(۳).

۲- سکو. تازی: مصطبه.

۳- تخت‌خانه. ← تخت‌خانه.

۴- بارگاه شاهان.

تخته [ت. ت.]

۱- رویه (سطح) نازک و تخت (صاف) از فولاد و چوب و... چیزهای دیگر.

پیشنهاد برای پلیت (انگلیسی Plate).

۲-....

تخته پل [ت. ت. ت.]

پل چوبی بر روی خندک (خندق) دژ.

تخته پوش

تخته کوب. ← تخته کوب.

تخته کوب [ت. ت.]

تخته پوش.

۱- آسمانه تخته کوبی شده.

۲- کف تخته کوبی شده. (زبانزد در گیلان و مازندران)

تخته لت [ت. ت. ل.] (واژه مازندرانی)

گونه‌ای پوشش بام از تخته، در کنار دریا^(۴).

تخته ماله [ت. ت. ل.]

گونه‌ای ماله. ← ماله.

تخته ملات [ت. ت. م.]

رویه‌ای فلزی چهارپهلوی (مربع) به اندازه ۳۰×۳۰ سانتیمتر که یک دسته چوبی دارد و برای برداشتن و

جابجا کردن ملات از آن بهره برده می‌شود^(۵).

تخگم [ت. گ.]

خانه و اتاغ تابستان‌نشین^(۶).

تخمه گذاری [ت. م. گ.]

کار گذاشتن تکه‌های چهارپهلوی (مربع) کاشی در میان آجرچینی نمای ساختمان^(۷). ← کاشی‌کاری.

تخمیر [ت.] (واژه تازی)

۱- روش نیمه پیش‌ساخته برای کاشی‌کاری گنبد. ← کاشی‌کاری.

۲- گونه‌ای آذین‌کاری بر اندود گچ و خاک که در آن پاره‌آجر هم بکار می‌رود^(۸).

۳-....

تخنی * [ت.]

مهراز ← مهراز.

تر [ت.]

۱- ریسمان والادگران (زبانزد در خوزستان). تازی

(۱) برگرفته از مرادی، اصغر. خانه‌های. کنگره بم. رویه ۱۵۳ و

پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۶۱.

(۲) برگرفته از زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... واژه‌نامه.

(۳) برگرفته از ابوضیا، فرهاد. قزلباش، محمدرضا. الفبای کالبد...

رویه ۱۱۷.

(۴) قبادیان، وحید. بررسی اقلیمی... رویه ۴۵.

(۵) برگرفته از ماهرالنقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۲۵.

(۶) دهخدا، علی‌اکبر.

(۷) از راهنمایی‌های استاد جذبی.

(۸) برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر.

* به گفته لاریجانی در فرهنگ نظام، این واژه به زبان ولایتی

است که گویا زبان روستاییان باشد. (لاریجانی محمد علی) از

سوی دیگر، این واژه هم آوای واژه تخنه (Techné) یونانی برابر

هنر و صنعت و ریشه واژه تکنولوژی است. که گمان می‌رود شاید

این دو بستگی به هم داشته باشند.



شده: تُر^(۱).

تراس [ت]. (واژه فرانسوی Terrasse)

مهتابی. ← مهتابی.

۲-...

ترس [ت]

۱- دج | دج.

۲-...

ترسیم [ت]. (واژه تازی)

۱- کشیدن. نگاشتن. گره‌نگاری.

ترسیم نقشه: گره‌ته کشی.

۲-...

ترک [ت.ر]

۱- خندکی (خندقی) که پای دیوار باغ و دژ بکنند

۲-...

ترک [ت]

به هر بخش از گنبد که میان دو تویزه بنیادی آن (در

روش ترکیب) ساخته می‌شود، می‌گویند.

ترک‌بندی [ت]

ساخت گنبدترکین. ← گنبد.

ترکشی [ت.ک]

ریسمان‌کشی در کار والادگری^(۴).

ترکیب‌بندی [ت.ب]. (واژه تازی + پارسی)

فرانسوی: کمپوزیسیون (Composition)

سامان‌بندی. ← سامان‌بندی.

ترکی‌سازی [ت]

روشی در سامان‌دهی اندام‌های خانه بدین گونه که در

آن، بخش رو به آفتاب خانه یک تالار در میان خود و

ترا [ت]

- دیوار بلند. دیوار کاخ یا کاروانسرا.

- دیواری که با کاهگل و گلابه درست کنند.

- بندآبه (سد).

تراز [ت]

تازی شده: طراز.

۱- ابزاری برای روشن نمودن پستی و بلندی یا هموار

کردن کار. با تنه‌ای چوبی یا فلزی به ریخت هشت

کنجه راست (مکعب مستطیل). در درون آن دو

استوانه شیشه‌ای هست که با آب یا الکل پر شده و یک

حباب هوا در آن شناور است. یکی از استوانه‌ها در

درازا و یکی در پهنای آن جای دارد، که یکی برای تراز

کردن رویه تراز (افقی) و دیگری برای رویه

ایستاده (قائم) بکار می‌رود، هنگامی که حباب هوا در

میان استوانه بایستد، می‌توان دریافت که رویه، تراز

شده است.

تراز بر سه گونه است: تراز دوشیشه‌ای،

چهارشیشه‌ای، شش‌شیشه‌ای^(۲).

در ایران باستان از گونه‌های زیر نیز بهره می‌گرفتند:

تراز شاهینی. تراز شاغولی سه‌پهلویی (مثلثی). تراز

شاغولی چهارپهلویی (مربع)^(۳).

۲-...



تراز کردن [ت.ک.د]

۱- روشن کردن پستی و بلندی رویه چیزی.

۲- هموار کردن رویه زمین یا هر یک از ساخته‌های کار

ساختمان‌سازی.

(۱) امام شوشتری، محمدعلی. بررسی نفوذ... باستانشناسی بر

هنر. شماره ۲. (۱۳۴۸) رویه ۲۱.

(۲) برگرفته از ماهرالفش، محمود. اصول فن ساختمان. رویه ۱۹.

(۳) رضا، عنایت‌الله و دیگران. آب و فن آبیاری در ایران باستان.

رویه ۱۲۵.

(۴) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.



ترنجی [ت. ژ]

یکی از ابزارهای گره چینی. ← گره چینی.

ترنجی کند [ت. ژ. ک]

یکی از ابزارهای گره چینی. ← گره چینی.

تریشه*** [ت. ش]

۱- باریکه راه‌هایی که میان استخر میانسرا (حیاط) و باغچه ساخته می‌شود^(۱).

۲-...

تژو [ت. ژ]

تجر. ← تچر.

* این گونه را بیشتر کوچندگان که پس از جنبش مارکسیستی در شوروری پیشین از آران (که به نادرست آذربایجان شوروی گفته‌اند نگارندگان) به ایران آمده بودند ساخته‌اند. (زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... رویه ۱۴). به گمان ما شاید این درست نباشد. این گره در مهرازی ایران پیشینه‌ای کهن دارد. برخی کاخ‌های پاسارگاد و تخت جمشید کمابیش چنین هستند. «میان تالار و آپادانای تخت جمشید و خانه دهگانی (دهقانی) امروزی آذربایجان جدایی (تفاوت) چندانی نیست». (برگرفته از ولف، هانس. صنایع دستی کهن ایران. رویه ۹۲). این گره اگر هم پس از جنبش روسیه از آران آمده باشد، باید گفت این سرزمین زمانی جزو ایران بزرگ بوده است. بر این پایه، آنرا باید جزو مهرازی ایرانی دانست. وانگهی در جاهای دیگر ایران نیز این گونه گره با پیشینه‌ای کهن تر از رویداد نامبرده دیده شده است.

** ترمبه به فرانسوی Trompe و انگلیسی Squinch است. گویا این واژه‌ها از ترمبه فارسی برگرفته شده باشند، چرا که زادگاه گنبد، ایران بوده است. (برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر.

شماره ۲۵. رویه ۲۳)

*** پاره بلند و باریک از پارچه، پوست و مانند آن. (دهخدا، علی اکبر)

۱) برگرفته از قزلباش، محمدرضا. ابوضیا، فرهاد. الفبای کابلد...

رویه ۱۱۷.

یک ایوان ستوندار در جلو رو به میانسرا دارد. در دو سوی تالار چند اتاغ تو در تو و پستو هست که به ایوان نیز راه دارند. تالار و ایوان و اتاغ‌ها از کف میانسرا بالاتر هستند و دوپلکان در جلو و دو سوی ایوان به کف میانسرا می‌رسند.

این گونه خانه‌ها بیشتر در غزوین (قزوین) و برخی شهرهای آذری نشین یافت می‌شود*.

ترکین [ت.]

روشی در ساخت گنبد که در آن نخست تویزه‌هایی برابر راروی پاکار گنبد می‌نشانند و سر آنها را در تیزه به هم می‌آورند. سپس میان تویزه‌ها (ترک‌ها) را با آجر پر می‌کنند. ← گنبد.

ترمه*** [ت. ژ. پ]

گونه‌ای گوشه‌سازی زیر گنبد. ← گوشه‌سازی.

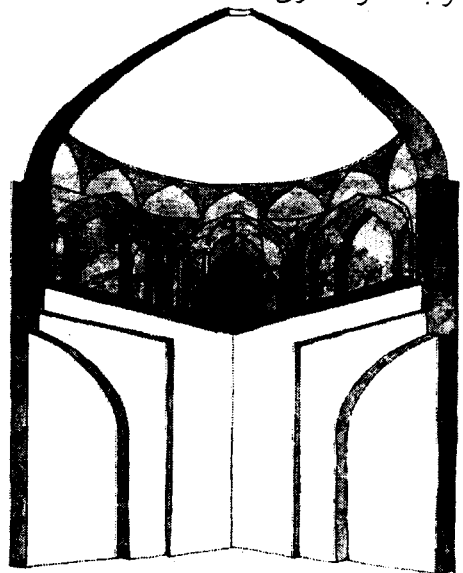
ترمینال [ت.] (واژه انگلیسی Terminal)

۱- پایانه. ← پایانه.

۲-...

ترنیه [ت. ژ. پ]

ترمه. ← گوشه‌سازی.



ترنیه



تزرخانه [ت. ز. ن.]

تجر. ← تجر.

تزه [ت. ز.]

تزه. تزه.

- چوب ترازوی (افقی) پشت در برای کلون (فعل) آن^(۱).
- دندانه چوبین کلید پشت درهای کهن.

تزیین [ت.]. (واژه تازی)

۱- آذین کردن.

تزیینات ساختمان: آذین‌های ساختمان، آذین‌هایی بر
نما و اندام (فضا)های درون ساختمان.

۲- ...

تژر [ت. ژ.]

تجر. ← تجر.

تژه [ت. ژ.]

۱- تزه. ← تزه.

۲- تیر باربر در آسمانه چوبی که سر تیرچه‌ها روی آن
می‌افتد.

تشتخانه [ت. ن. (ن).]

۱- اتاگی که در آن تشت و آفتابه گذارند. آفتابه‌خانه.
آبریزگاه.

۲- اتاغ خواب.

تشتک [ت. ت.]

۱- تاوه. گونه‌ای چفدکم خیز. ← چفد.

۲- ...

تشتخانه [ت. ن.]

آتشکده. ← آتشدکه.

تصویر [ت.]. (واژه تازی)

۱- نگاره.

۲- نمایش ریختهای هندازی (هندسی) بر یک رویه
(سطح) تخت.

صفحه تصویر: رویه نگاره.

تفه‌ای [ت. ق.]. (واژه تازی + پارسی)

روشی در ساخت خشت. پس از دو نم شدن خشت
در آفتاب، آن را روی یک رویه (صفحه) می‌گذارند.
سپس رویه‌ای دیگر روی آن می‌نهند و روی آن را
می‌کوبند تا همه سوراخ‌های خشت پر شود^(۲).

تکاییل [ت.]. (واژه گیلانی)

نرده چوبی گرداگرد ایوان^(۳).

تکه‌تکه کاری [ت. ک. ب. ک.]

نگارگری با جigsawن تکه‌های چیزهای گوناگون در
یک رویه.

پیشنهاد شده برای کلاژ^(۴) (فرانسوی: Collage).

تکه‌چینی [ت. ک.]

تازی + پارسی: مُعَرَّق^(۵) کاری.

«ساخت نگاره‌های آذینی بر نماهای درون و بیرون
ساختمان، با چیدن بریده‌های کاشی کنار هم که در آن
نگاره‌های رگه‌دار (معرق) در هم می‌آمیزند و ریخت
زیبایی پدید می‌آورند. نگاره‌ها بیشتر برگرفته از گل و
بته و اسلیمی و ختایی و دیگر ریخت‌ها هستند»^(۶).

«به گمان فراوان تکه‌چینی از سده پنجم خورشیدی در
روزگار سلجوقیان از شهر اسلامی گرگان آغاز شد و
در سده ششم بسیار پیشرفت کرد و روایی (رواج)
یافت. در سده هشتم هنرمندان توانستند ریخت‌های
تکه‌چینی را کوچکتر و زیباتر کنند و آذین‌هایی پدید
آورند که جز در هنر و مهرازی ایران در جای دیگر
دیده نمی‌شود.

(۱) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۲) برگرفته از ماهرالفتش، محمود. طرح و اجرای نقش... رویه ۲۶.

(۳) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۴) ترجمان از جودت، محمدرضا. دیکشنری‌کنش. معماری و

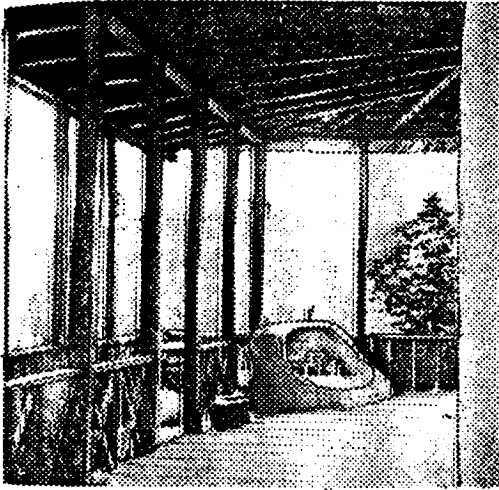
شهرسازی. شماره ۳۵ (۱۳۷۵). رویه ۲۲.

(۵) جلالی، تهمورس. فرهنگ پایه.

(۶) برگرفته از ماهرالفتش، محمود. طرح و اجرای نقش... رویه ۲۹.



ایوان در آشکوب دوم.



تلار

تلارا تاغ [ت] (ت) [ا]. (واژه گیلانی)

تلابتاغ.

اتاغ‌های آشکوب دوم خانه که به تلار راه دارد (۴).

تلار پیلکان [ت] (ت) [ا]. (واژه گیلانی)

پلکانی که به چوب بست زیر بام شیبدار راه دارد (۵).

تلار گلی [ت] (ت) [ر. گ]. (واژه گیلانی)

ایوان آشکوبه دوم رو به اباختر (شمال) (۶).

تلرانس [ت] [ل]. (واژه انگلیسی Tolerance)

رواداری ← رواداری.

تلمبار [ت] (ت) [ل]. (واژه گیلانی)

ارزانی کار تکه‌چینی آنرا بیشتر روایی کرد. زیرا هزینه ساختن تکه‌های آهار گوش‌ماهی (لعاب صدفی‌دار) کمتر از هزینه آجرهای کاشی‌مینایی بود. در کاشی‌کاری باید پس از کشیدن رنگ و ریخت ویژه، یکبار دیگر آنرا در کوره گذارند و بپزند. وانگهی، گذشته از هزینه افزون آن، کاشی‌ها همیشه خوب از کوره در نمی‌آمدند.

تکه‌چینی در سده‌های نهم و دهم خورشیدی، به بالاترین پیشرفت خود رسید. در این روزگار، کانون‌های این هنر، اسپهان (اصفهان)، یزد، کاشان، هرات، سمرکند (سمرقند) و تبریز بودند (۱).

«تکه‌چینی به دو روش خراسانی و اسپهانی انجام می‌شود. در روش خراسانی از کاشی آمیخته (جسمی) بهره می‌گیرند که آنرا از گرد سنگ آتش‌زنه (چخماق) و سیلیس و گل سرشوی می‌سازند و در روش اسپهانی از کاشی گلی که آنرا از خاک رس می‌سازند. با کاشی گلی نمی‌توان کارهای ریز و نغز پدید آورد. از این‌رو نغزکاری (ظرافت) روش خراسانی از اسپهانی باز شناخته می‌شود. روش کار در هر دو کمابیش یکسان است (۲)».

تکیه [ت] [ی]. (واژه تازی)

حسینه ← حسینه

تکیه‌گاه [ت] (ت) [ی] [ی]. (واژه تازی + پارسی)

۱- پشتوان. ← پشتوان.

۲-...

تگرگ [ت] [گ].

پهلوی: تگرگ.

۱- پایه و پی دیوار (۳).

۲-...

تلابتاغ [ت] [ب]. (واژه گیلانی)

تلار اتاغ | تلار اتاغ.

تلار [ت] (ت) [ا]. (واژه گیلانی)

(۱) برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر. زیر واژه معرق‌کاری.

(۲) برگرفته از زمرشیدی، حسین. گره‌چینی... رویه ۱۰ تا ۱۴.

(۳) معین، محمد.

(۴) برگرفته از چراغی، رحیم. نمایی از خانه‌های بومی. معماری

و شهرسازی. شماره ۸ رویه ۳۸.

(۵) برومبزه، کریستیان. مسکن و معماری... واژه نامه.

(۶) همان.



تلیبار. تِلنبار (گیلکی).

۱- اتاغی دراز با بام گالی پوش، برای نگهداری کرم ابریشم.

۲- انبار نگهداری دسته‌های شلتوک برنج با آسمانه پوشالی. در تهران هم گفته می‌شود.

۳- انبار فرآورده‌های کشاورزی. دیوارهای آن با گل و نی ساخته شده و بام دوشیبه دارد^(۱).

تلنبار [ت.ل.]

تلمبار. ← تلمبار.

تلوار [ت.]

۱- کاخ.^(۲)

- ساختمان بزرگ، کربال^(۳).

۲- تالار^(۴).

تله‌بست [ت.ل.ب.]

چوب‌بست.

استخوان‌بندی چوبی برای دیوار و ساخت ساختمان‌های دو یا سه آشکوبه، بویژه برای افزودن یک آشکوب بر روی یک ساختمان خشتی یا آجری. اگر تله‌بست روی ساختمان خشتی یا آجری کار شود، نخست در گوشه‌های دیوار و بخش‌های میانی آن، کلاف یا چوب‌مُشته کار می‌گذارند و کیش‌های زیرسری را به آن میخ می‌کنند. سپس دیرک (شمع‌ها) را روی کیش یا پُل چوبی کار می‌گذارند و آنرا با چوب‌های اریب (بنام چپی) پایدار می‌کنند.

دیرک‌های کناری و گوشه ساختمان بنام «وادر» به کیش‌ها (تیرها) بسته می‌شوند. گاه دو سوی پنجره‌ها را نیز با وادر، پایدار می‌کنند. کیش‌ها هم در زیر و هم روی دیوار کشیده می‌شوند و بمانند کلاف (شناژ) کار می‌کنند.

دیرک‌ها با تیرچه‌های کوتاه تراز بنام «وابند» بهم بسته می‌شوند. باید یادآور شد «چپ و راست‌بندی» در تله‌بست، بمانند بادبند در استخوان‌بندی فلزی کار

می‌کند»^(۵).

تماشاخانه [ت.ن.] (از تماشای تازی + پارسی)

فرانسوی: تئاتر (Theatre)

پیشنهاد: نمایش‌خانه. ← نمایش‌خانه.

تمژه [ت.ژ.ژ.]

بام هموار و تخت^(۶).

تمک [ت.؟]. (واژه سیستانی)

انبار نگهداری گندم و جو^(۷).

تموشه [ت.ش.]

تنبوشه. ← تنبوشه.

تنابه [ت.]

تَنَبی. ← تنبی.

تناسب [ت.ش.] (واژه تازی)

۱- سازواری | سازواری.

۲-...

تناسب تلایی (طلایی) [ت.ش.ت.] (واژه تازی +

پارسی)

۱- سازواری زرین ← سازواری زرین.

۲-...

تنبه [ت.ب.]

پژاوند. ← پژاوند.

(۱) برگرفته از دیبا، داراب. معماری بومی گیلان معماری و

شهرسازی. شماره ۲۴. رویه ۱۲.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۶۳.

(۳) همان

(۴) پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۷. (پیرنیا تلوار

زاریشه واژه تالار می‌داند)

(۵) برگرفته از زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۲۲۵

تا ۲۳۲.

(۶) دهخدا، علی‌اکبر.

(۷) رخشایی، بدیل. سیستان. رویه ۶۰.

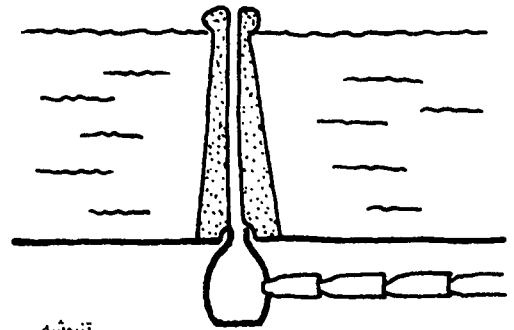


تنبوشه [ت. ش]

آنگ. «تموشه»^(۱). گنگ.

لوله سفالین که در زیر زمین یا زیر دیوار کار می‌گذارند، تا آب یا پساب بر زمین فرو نرود و بگذرد.

اندازه و ستبرای تنبوشه‌ها از نامشان پیداست: تنبوشه موش‌رو دارای ستبرای (قطر) ۵ تا ۶ سانتیمتر و بلندای آن ۱۰ تا ۱۲ سانتیمتر است. تنبوشه گربه‌رو ستبرای ۱۲ تا ۱۵ و بلندای ۲۰ تا ۲۵ دارد^(۲). سروته آنها را برای اینکه درون هم جاگیر شوند بگونه کوچک و بزرگ می‌سازند.



تنبوشه

تنبی [ت. ن]

تازی‌گونه: طنبی.

آهازیده^(۳). تنابه.

۱- اتاغی بزرگ و دراز در میان اتاغ‌های دیگر. تالار. سرسرا. هنجه (کشیده)^(۴).

۲- اتاغ تابستان‌نشین، میان تالار و بادگیر. تزر. تچر^(۵).

- تابستان‌نشین هواخور در گیلان. جایگزین تلار.^(۶)

۳- اتاغ دارای بادگیر^(۷).

تن دور [ت]

تابخانه. تنور. تون.

تندنگار [ت. ن]

خامه (قلم) ویژه گرته‌کشی و پرداخت آن که دارای نوک استوانه‌ای ویژه برای کشیدن یکنواخت

کشه (خط) می‌باشد.

پیشنهاد برای راپیدوگراف (انگلیسی: rapidograph)

تن دور خونه [ت. ن (ن)]. (واژه سیستانی)

تنورخانه.^(۸)

تنسته‌ای * [ت. ن. بت]

پارسی + تازی + پارسی: تار عنکبوتی.

به شهرهایی می‌گفتند که دارای یک کانون (درب‌گیرنده یک ساختمان همگانی همچون آتشکده) بود و ساختمانهای دیگر گرد آن ساخته می‌شد، بدین گونه کالبد شهر دارای یک کانون و پرهون (دایره)‌هایی در پیرامون آن می‌شد^(۹).

تن شو [ت]

آبزَن. آبزَن.

آوندی که در آن تن را می‌شویند^(۱۰).

پیشنهاد شده برای وان (روسی van)

تنکه [ت. ن. ی]

۱- تخته میان در. (زبانزد درودگران). تکه تخته‌ای که

بجای شیشیه، میان باهوها و پاسار و میان

بندکاری می‌گذارند^(۱۱).

(۱) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... واژه‌نامه.

(۲) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۲۷۹.

(۳) نفیسی، سعید. فرهنگنامه پارسی.

(۴) پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۱۱۶.

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۶۴.

(۶) برومبزه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۱۱۸.

(۷) دهخدا، علی‌اکبر.

(۸) رخشایی، بدیل. سیستان. رویه ۴۰.

(۹) تنسته به معنی خانه بافته شده عنکبوت. (دهخدا، علی‌اکبر)

(۱۰) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳.

(۱۱) برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر.

(۱۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.



۲-...

در گذشته به آشپزخانه می‌گفتند.

تنک‌سازی [ت. نُ. کِ]

کاب (قاب) بندی آذینی با تنک‌های تخته که به ریخت‌های هندازی (هندسی) بریده شده باشد^(۱).

تنگ [ت]

۱- دیرک (شمع) چوبی که زیر گلوبی تاغ زده می‌شود تارجهای آجر را نگه دارد^(۲).

۲- رویه (صفحه) ای که نگارگر روی آن کار می‌کند.

۳- کوچه باریک. تنگه.

۴- میله‌های باریک فولادی که با آن میلگردهای درون بتن را بهم می‌بندند.

برگرفته از روسی: خاموت.

۵-...

تنگ دزد [ت. دُ]

چوب گرد پایداری که برای مهار آسمانه تخت در میان آن کار می‌شود^(۳).

تن‌گذار [ت. گُ]

بخشهایی از استخوان‌بندی ساختمان که در کار جابجایی نیروها از ساختمان به زمین هستند و به دیده می‌آیند. مانند: تیرها، ستونها، کلافها و...^(۴).
روباروی جان‌گذار.

تنگ گذاشتن آهک [ت. گُ. ت. نِ. ه]

آب ریختن روی آهک برای شکفته کردن آن.

تنور* [ت]

اوستایی: تَنور.

پهلوی: تَنور.

تازی شده: تَنور.

ترکی شده: تَنور.

آوندی همانند حُم از گل سرخ، بدون ته که در گودالی نهند و آتش در آن افروزند و چون فرو نشست نان پزند.

تنورخانه [ت. نِ (ن)]

سیستانی: تن دور خانه.^(۵)

تنوره [ت. ر]

۱- خزانه آب‌انبار^(۶).

۲- گودالی ژرف در آسیاهای آبی که آب بدان سرازیر شده تا در زیر آسیاخانه با فشار، سنگ آسیا را بگرداند. ← آسیای آبی.

۳-...

تنوک کردن [ت. ک. د]

تُنُک کردن.

پهن کردن گل ملات روی کار^(۷).

تنه [ت. ن]

تازی + پارسی: بدنه.

- تنه شهر: فضای شهر. «تنه شهر بی‌باغ و بوستان باشد»^(۸).

- تنه خیابان: نمای هر سو از ساختمانهای کنار خیابان.

- تنه ساختمان: پیکر ساختمان. دیوارهای ساختمان. «...

(۱) برگرفته از مرزبان، پرویز، معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(۲) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس. رویه ۶۰.

(۳) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... رویه ۱۷.

(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چفدها. اثر. شماره ۲۰. رویه ۱۲.

(*) واژه تنور از ریشه اوستایی و پارسی است و به ترکی و تازی رفته است. چرا که چندین واژه آمیخته با تنور در پارسی هست که در آن زبان‌ها نیست. گفته شده این واژه آرامی یا سامی است. به گمان فراوان هیچکدام نیست. این واژه شاید از مردم پیش از سامی و پیش از آریایی‌ها بر جای مانده باشد. (برگرفته از دهخدا، عنی کیرا)

(۵) رخسائی، بدلیل. سیستان. رویه ۴۰.

(۶) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۷) رخسائی، بدلیل. سیستان. رویه ۴۸.

(۸) اصطخری، ابراهیم. مسالک و ممالک. رویه ۲۶۴.



تون. ← تون.

توشه‌خانه [ش.ن (ن)]

انبار خوراک در خانه**

توغ** (واژه ترکی)

۱- نشانی در تیزه گنبدها دارای سه گوی فلزی و چند

لوله که روی هم سوار می‌شوند^(۷).

۲- ...

توفال

زُگال^(۸).

تخته‌های باریک و نازک که به زیر تیرچه‌های آسمانه

اتاغ کوبیده می‌شود و روی آن باگچ اندود می‌شود^(۹).

توفال کوبی

کوبیدن توفال و پوشاندن آسمانه با آنها.

(۱) بخاری، ابوبکر. هدایه‌المعلمین. رویه ۶۴۶.

(۲) دهخدا، علی اکبر.

(۳) همان.

(*) واژه تواتل در آمریکا برابر آبریزگاه بکار رفته و در ایران نیز به همین چم بکار می‌رود.

(۴) افشار، ایرج. چابهار. رویه ۲۶۲.

۵: برگرفته از ویلبر، دونالد. معماری اسلامی ایلخانان. رویه ۸۶.

۶: برگرفته از وافی، محمدحسین. احیای بنای توحیدخانه اصفهان. صفه. شماره ۱۵ و ۱۶ (پاییز و زمستان ۷۳).

(**) گمان می‌رود این واژه نادرست باشد و درست آن همان توشک خانه باشد (برگرفته از دهخدا، علی اکبر). «این دو واژه تا هم یکی نیستند. توشک‌خانه برابر تشک‌خانه (جای رختخواب)

است. (از راهنمایی‌های استاد جذبی)

(**) برابر درفش.

(۷) پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۱۱۹.

(۸) قبادیان، وحید. بررسی اقلیمی... رویه ۴۴.

(۹) برگرفته از ماهرالشش، اصول فنی ساختمان. رویه ۳۱۷.

پو تنه گرمابه کی (که) از سنگ و خاک برآورده بوده^(۱).

- تنه ستون: بخش بنیادی ستون میان پایه و سر آن.

تو

۱- هر رده از دیوار چینه‌ای. چینه. لاد^(۲).

۲- ...

تواره [ت.ر]

۱- آلونکی که بانی و شاخ‌ورویه ساخته شده است^(۳).

۲- ...

توالت [ت.ل]. (واژه فرانسوی Toilette)

۱- آبریزگاه*.

۲- ...

توپ (واژه سیستانی)

آلونکی گرد با دیواری از شاخه‌های درخت گز و

آسمانه چوبی. گاه روی چوبها را گل مالی نیز

می‌کنند.^(۴)

توپوگرافی (واژه اروپایی. انگلیسی: Topography)

برداشت‌گرته زمین با همه پستی و بلندی‌های آن.

پیشنهاد: گرته برداری. ← گرته برداری.

تویی ته اجری [ی.ت.خ]

نگاره‌های لای بندهای ایستاده (قائم) آجر چینی

دیوار. این بندها هنگامی که هنوز ملات دیوار خشک

نشده، با کالب (قالب)‌های چوبین درست می‌شود^(۵).

← بندکشی مهری.

توحیدخانه [ن (ن)]. (واژه تازی + پارسی)

جای گردهمایی درویشان (در زمان صفویان)^(۶).

توخچه [ج (ج)]

تاغچه. ← تاغچه.

توشکان

توشک خانه [ش.ن (ن)]

اتاغی که رخت و چیزهای دیگر خانه را در آن

می‌گذارند.

تازی + پارسی: جهاز خانه



تون*

خُن. توشکان. خُند. گل خُس^(۱).

کوره گرمابه‌های همگانی کهن.

تونجه [ت. و. ج]

تونگان. ← تونگان.

تونگان [ت. و]**

تَوَنجه. پتکین. پیش کرده. تَوَنگون.

- گونه‌ای گوشه‌سازی زیر گنبد. ← گوشه‌سازی.

- روشی در کنج‌سازی در نبش بیرونی ساختمان**.

پس از بالا آوردن دیوار (تانزدیک آسمانه) آجرها در هر

رده از دو سوی نبش پیش کشیده می‌شود تا در رجهای

بالا تر، پخی ساختمان از میان رفته و کُنج بدون پخی (با

گوشه راستاد) پایان پذیرد. این روش در خوزستان و در

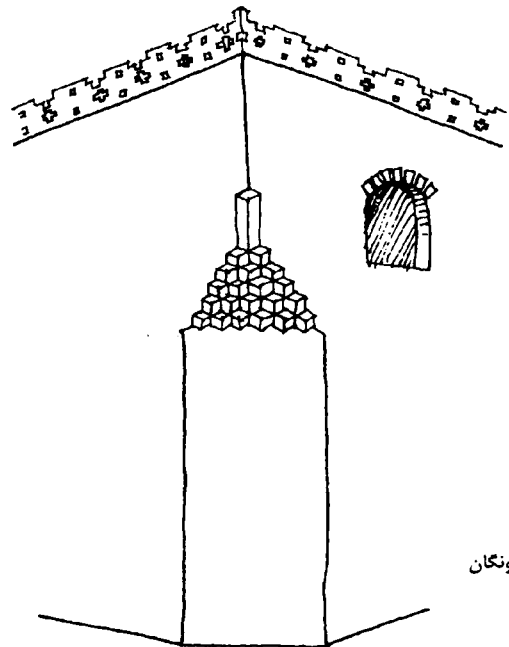
کوچه‌های دزفول فراوان بچشم می‌خورد^(۲).

- در ساخت پیش آمدگی بالای گلدسته (منار)ها نیز از

این گونه آجرچینی در زیر آن بهره برده می‌شود^(۳).

- گاه سرِ ستون‌ها رانیز با تونگان پهن تر می‌کنند تا هم

بار آسمانه بهتر پخش شود و هم زیباتر شود.



تونگان

تونل [ن]. (واژه فرانسوی، Tunnel)

آهون. ← آهون.

تویزه [ت. ز]

آذربایجانی و یزدی: اوزیر.

اسپهانی و خراسانی: خووهو.

کاشانی: گچی لنگه.

شوشتری و دزفولی: باریکه^(۴).

۱- باریکه تاغ باربری است که بر پایه یک چغد باربری تا

آجر و ملات و بیشتر به یاری یک کالب (قالب)

چغد (که آن هم تویزه نام دارد) ساخته می‌شود و از آن

در آسمانه بهره گیری می‌شود. ← تاغ.

۲- کالب چغد که از دو لنگه (نیمه چغد) بر روی زمین

با کالی از نی یا شاخه درخت و خاک و گچ ساخته

می‌شود. روشن است که تویزه‌های گچی پایداری

ندارند و تنها برای زدن چغد بکار می‌روند^(۵).

* تون ریشه خوزی (ایلامی) دارد برابر دژ. نام تونیس یونانی است

بر کشور تونس گذاشته‌اند و برابر شهر می‌باشد از آن گرفته شده.

نیز واژه «تاون» Tawn برابر شهر و واژه «دون» Deon برابر خانه

از آن گرفته شده است. در ایران نام برخی شهرها، پسوند تون، تان

و دون دارد. همانند هگمتان. (برگرفته از سجادیه، سیدغنی.

پیرامون نقش معماری بومی... معماری و شهرسازی. شماره ۲۲

رویه ۳۶.

(۱) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۳۴.

** تونگه و تینگه و تبنگو برابر زنبیل و سبد و تغار آمده است

*** پخی‌ها را در کوچه‌های تنگ در سه راهی و چهار راهی

(امروزه در پیاده‌روها) به گوشه دیوارهای ساختمان می‌دادند.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۵. رویه ۳۲

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۵. رویه ۳۲

(۴) جوادی آسیه. معماری ایران برگرفته از پیرنیا، محمد کریم

رویه ۹۱۱.

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چغدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۹۱



تهرانی [ت]

۱- اتاغی در خانه‌های کهن، دارای یک شاه‌نشین در بالا دست که پنجره‌های ارسی دارد.

۲- ...

تهرنگ [ت.ز]

۱- نگاره (نقش) نخستین در نگارگری (نقاشی) و شالوده‌ریزی مهرازی (طراحی معماری) که سپس پرداخت شده و به انجام می‌رسد.

پیشنهاد برای اسکیس. (فرانسوی Esquisse).

۲- آستر. آنچه از زیر کار دیده می‌شود. رنگی کم مایه که جای چیزهای یک نگاره را روشن می‌دارد.

ته گونیا [ت]. (واژه فرانسوی te)

ابزارگرته کشی. کشه‌پرداز (خط کش) مانند واک لاتینی T.

تیان

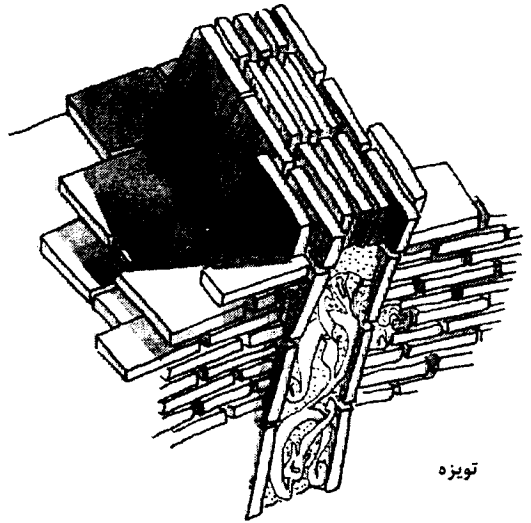
۱- دیگ آتشدان گرمابه، آوند (ظرف) گرد فلزی که با ملاتی آمیخته از خاک رس و آهک و پشم بز در جای خود پایدار می‌شد و لبه آن آب‌بندی می‌گشت تا از رخنه آب به درون آتشدان جلوگیری شود. در زیر آن آتش روشن می‌کردند و آب را گرم می‌کردند (۴).

۲- ...

تیر

پهلوی: دار (۵).

۱- چوب راست و دراز و کلفت از تنه درخت که یا در ساخت آسمانه یا همچون ستون بکار می‌رود. امروزه



تویزه

تویزه دز [ت.ز.د]

تویزه دزد. ← تویزه دزد.

تویزه دزد [ت.ز.د]

تویزه دز.

تویزه‌هایی که گاه در تاغ‌های بزرگ و گسترده، افزون بر تویزه‌های بنیادی تاغ، از آن بهره‌گیری می‌شود تا ایستایی تاغ بیشتر شود. درکاربندی این تویزه‌ها به گونه چهار یا شش یا هشت تویزه ناهمسو (مقاطع) بسته به پهنای دهانه، تاغ را به بخش‌های کوچکتر بخش می‌کنند. سپس میان آنها پر می‌شود. همانند آسمانه چهارسوی بازارها. این تویزه‌ها بسیار کلفت هستند و در درون ساختمان کار می‌شوند و دیگر دیده نمی‌شوند. برای همین به آنها دزد می‌گویند. این تویزه‌ها از بام دیده می‌شوند (۱).

ته پر [ت.پ] (واژه سیستانی)

کالب (قالب) خشت‌زنی (۲).

ته‌خانه [ت.ن.ن]

۱- نهانخانه. جایی در زیرزمین خانه که بسیار خنک است (۳).

۲- ...

(۱) همان. رویه ۱۲۰.

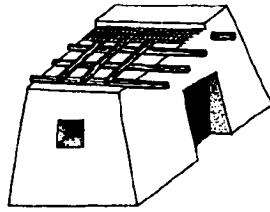
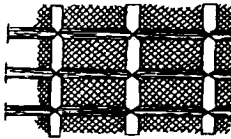
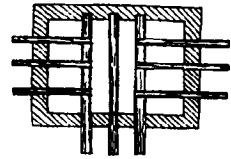
(۲) رخشانی، بدیل. سیستان. رویه ۴۸.

(۳) دهنخدا، علی‌اکبر.

(۴) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران... برگرفته از فخار.

فرهاد. رویه ۱۷۱.

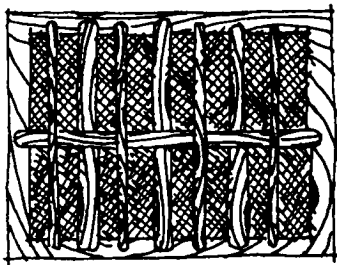
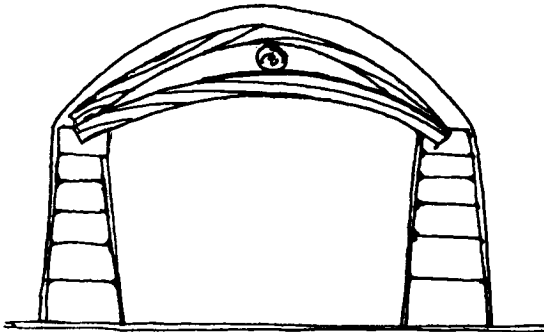
(۵) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.



تیرریزی

تیر شلاقی [ر. ش]

تیری که واروی تیرهای دیگر، از روی تیرچه‌ها گذشته و تیرچه‌ها از زیر به آن بسته می‌شوند.



تیر شلاقی

تیر فرعی [ر. ف] (واژه پارسی + تازی + پارسی)

تیرچه. ← تیرچه.

تیرک [ز]

دیرک. ← دیرک.

فلزی و بتنی آنرا هم تیر می‌گویند. مانند تیر آهن، تیر بتنی.

تیرها، بخشی از استخوان‌بندی ساختمان هستند که بار آسمانه را می‌برند و بگونه ترازوی (افقی یا شیب‌دار و ...) کار می‌شوند. تیرها بیشتر اندام (عضو) خمشی هستند و باید بتوانند در برابر نیروهای کششی و خمشی درون آنها که زیر بار پدید می‌آیند پایداری کنند.

امروزه گونه‌های فراوان از آن در ساختمان بکار گرفته می‌شود. (برای آگاهی بیشتر. ← آسمانه)

تیر اصلی [ر. ا] (واژه پارسی + تازی + پارسی)

شاه تیر. ← تیر باربر.

تیر باربر [ر. ب]

پارسی + تازی: تیر حمّال.

پل. شاه تیر. فرّسب. فرسپ. فلوزه. هُرس (۱).

تیر کلفتی که سر تیرچه‌ها در پوشش آسمانه بر روی آن جای می‌گیرند.

تیر پوش

آسمانه تیر پوش. ← آسمانه چوبی.

تیرچه [ج]

تیر کوچک. تیرهایی که بر روی شاه تیر، (پل) می‌افتند.

تیرچه بلوک [ج] (واژه پارسی + فرانسوی Bloc)

گونه‌ای آسمانه. ← آسمانه.

پیشنهاد: تیرچه آجر.

تیر حمال [ر. ح]. (واژه پارسی + تازی)

تیر باربر. ← تیر باربر.

تیرریزی

چیدن تیرها برای ساخت آسمانه روی یک دهانه.

(۱) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۱۶.

**تیرکش [ک]**

۱- شکاف یا دندانه‌های فرو نشسته کنگره‌های برج و باروهای دژ که بکار تیراندازی به دشمن در پای دژ می‌آمد^(۱).

۲-...

تیرکش [ر.ک]

تیر زیرین خرپا^(۲).

تیر لانه زنبوری [ر.ن.ز]

تیر فلزی که جان آن همانند نیم هشت پهلو بریده شده و با رویهم گذاردن لبه‌های بدست آمده و جوش دادن آنها، اندازه جان، بزرگتر شده باشد. با افزایش بلندای جان تیر، تاب آن افزوده می‌شود.

تیز

۱- گج زنده (زبانزد والادگران) گچی که هنوز سیراب نشده و کشته نشده باشد^(۳).

۲-...

تیزون

۱- گونه‌ای شفته تندگیر که آهک بیشتری دارد^(۴).

۲-...

تیشه [ش]

ابزار والادگری برای کندن، برای شکستن آجر که

تیغه‌ای فولادی و دسته‌ای چوبی دارد. گونه‌های آن:

۱- تیشه چکشی که هم بکار کندن و هم کوبیدن می‌آید.

۲- تیشه دو سر که یک لبه همچون تیشه و یک لبه مانند لبه تبر دارد.

۳- تیشه کاشی تراش که دارای دو سر تیز است و در کاشی کاری و آجر تراشی بکار می‌رود^(۵).

تیشه‌دار [ش]

کسی که با تیشه، کاشی و... را می‌تراشد.

تیغه [غ]

۱- دیوار تیغه‌ای. ← دیوار تیغه‌ای.

۲-...

تیغه کردن [غ.ک.ذ]

برآوردن و ساختن دیوار تیغه‌ای.

تیله [ل.ن]

۱- خرده سفال. سفال شکسته.

۲-...

تیم (واژه سُغدی*)

۱- کاروانسرای بزرگ.

۲- سراهای سر پوشیده در بازار. ← بازار^(۶).

۳-...

تیمچه [چ]

۱- کاروانسرای کوچک. جوبه^(۷).

۲- تیم کوچک. ← بازار.

فرانسوی: پاساژ^(۸) (Passage).

(۱) برگرفته از مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(۲) همان.

(۳) برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر.

(۴) زهرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... واژه‌نامه.

(۵) برگرفته از ماهرالنقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۱۷.

(*) از چینی تسی‌ان برابر دکان. (ابوالقاسمی، محسن. ریشه‌شناسی).

(۶) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۲۵.

(۷) دهخدا، علی‌اکبر.

(۸) فرهنگستان دوم.

اتاغی که در آن جامه نهند.

جامه دان [م]

۱- اتاغی که در آن جامه نگهداری می‌کنند.

۲- ...

جامه کن [م. ک]

۱- رختکن گرمابه. بینه. سر بینه.

۲- ...

جامه گاه [م]

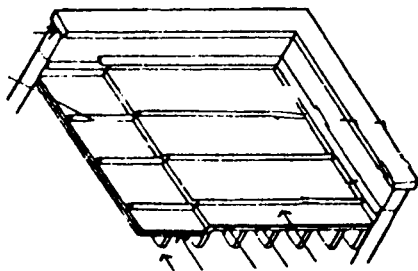
جامه‌خانه. ← جامه‌خانه.

جان پناه [ب]

۱- پناهگاه.

۲- دیواره لبه‌بام و ایوان... برای جلوگیری از افتادن.

دست انداز.



جان پناه

جان تیر [ن]

بخش میانی تیر آهن میان دو بال تیر.

جان گذار [ک]

نیروهایی که به ساختمان در می‌آید (وارد می‌شود) و

ساختمان در برابر آنها پایداری می‌کند، مانند

نیروهای فشاری، رانشی، خمشی. چون این نیروها

در جان ساختمان کار می‌کنند به آنها جان‌گذار



جا

تازی: مکان

۱- خانه.

۲- ...

جا چراغی [ج]

جایی که در دیوار برای نهادن چراغ در می‌آوردند، که

بیشتر در مسجدها بچشم می‌خورد.

جامخانه [ن]

جامگاه^(۱).

۱- روشنایی‌گیر بام گرمابه‌های همگانی سنتی که از

جامهای شیشه‌ای ساخته می‌شد^(۲) بدین گونه که

چنبره (حلقه)های سفالین را کنار هم بر بام کار

می‌گذاشتند و در زمستان جامهای گرد شیشه‌ای مانند

ته غرابه را در میان چنبره‌ها نهاده و تابستان یک یا همه

آنها را برمی‌داشتند. همچنین بر بام راسته‌های بازار و

رباط (رباط)ها نیز بکار می‌رفت^(۳).

۲- آینه‌خانه ← آینه‌خانه.

جامدارخانه [م. ن]

جامه‌خانه. ← جامه‌خانه.

جامگاه

جامخانه. ← جامخانه.

جامه‌خانه [م. ن]

رخت‌خانه. جامه‌گاه. جامدارخانه. جَمدرخانه.

(۱) حامی، احمد. مصالح ساختمانی.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۲۰۰.

(۳) همان. رویه ۳۵۳.



می‌گویند^(۱).

جای‌باش

جایگاه. ← جایگاه.

جایگاه

جای‌باش.

۱- جا.

۲- خانه.

جبس [ج]. (واژه تازی شده از یونانی Gypsum)

تازی شده: جبسن، جص، جبسین.

گچ. ← گچ.

جدار [ج]. (واژه تازی)

دیوار ← دیوار.

جدال [ج]

۱- زمین سخت، دج.

۲- سفال سخت شده.

جدول [ج. و]. (واژه تازی)

۱- جویچه، جوی ← جوی.

۲- ...

جدول‌بندی [ج. و. ب]. (واژه تازی + پارسی)

۱- ساخت جوی خیابان و باغچه.

۲- ...

جر [ج]

۱- خندک (خندق) کم پهنا که گرد باغ و کشتزار

می‌کنند تا جانوران بدان در نیایند.

۲- ...

جرز [ج]

تازی + پارسی: مُجَرَدِی.

۱- دیواری که دوسویش در یا پنجره و یا باز باشد^(۲).

۲- پایه ساختمان از سنگ و آجر.

جرماز [ج]

۱- ایوان ← ایوان.

۲- ...

جره [ج. ز]. (واژه ماسوله‌ای)

جره که ← جره که.

جره که [ج. ز. ک]. (واژه ماسوله‌ای)

اتاگی در آشکوب همکف خانه که چند اتاغ به آن راه

دارند. چُغَم کوچک. ← چُغَم.

جرین [ج]

جیرین. ← جیرین.

جزئیات ساختمان [ج. ب]. (واژه تازی + پارسی)

ریزه‌کاری‌های ساختمان. ← ریزه‌کاری‌های

ساختمان.

جست [ج]

بلندا. ← بلندا.

جشان [ج]

- گز (متر) دوزندگان و والادگران (بنایان).

- چسوبی که بدان زمین و همانند آنرا پیمایش

(مساحت) می‌کنند.

جغ [ج]

۱- خانه چوبین^(۳).

۲- ...

جفت [ج]

چفت. ← چفت.

جفت بند [ج. ب]

همباد شدن و دریک راستافتادن دو بند ایستاده

(قائم). در آجرچینی^(۴).

جفت‌بند افتادن [ج. ب]

روشی در آجرچینی که در آن دو آجر راسته یا کله

پهلوی هم چیده می‌شوند بگونه‌ای که بندهای آنها در

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم، آشنایی... رویه ۳۷۹.

(۲) برگرفته از لاریجانی.

(۳) دهخدا، علی اکبر.

(۴) زهرشیدی، حسین، طاق و قوس، رویه ۳۴.

**جوبه [ب]**

- ۱- میدانی در شهر که در آن بازار همگانی برپا می‌شود.
- ۲- کاروانسرای کوچک^(۷).

جوج [ج] [خ]

- ۱- چیزهای آذینی که بر سر تیرهای بیرون‌زده آسمانه و ایوان و مانند آن نشاندن می‌شود^(۸).
- ۲- ...

جورنال (واژه گیلانی)

سرنال .

تیر چوبی درزیرگاه سازی چوبی، همراستا با جیرنال در بالای آن.^(۹)

جوسق [س]

تازی شده جوسه
کوشک، کاخ.

یک راستا نیستند^(۱).**جفت‌سازی [ج]**تازی + پارسی: قرینه‌سازی^(۲).

جفت‌سازی در مهرازی ایران، در شالوده‌ریزی (طراحی) و سامان‌دهی اندام‌های ساختمان و در باغ‌سازی، از روزگاران کهن روایی (رایج) بوده است.
۲- ...

جفته [ج] [ب] [ت]

چفته. ← چفته.

جگن [ج] [گ]

گیاهی است از تیره جگنها از رده تک‌په‌ایها^(۳) که در سرزمینهای نمناک و زمینهای مردابی می‌روید. از جگن همچون ساختمایه در پوشش بام، مانند گیاه گالی و ساقه برنج در گیلان (لاهیجان)^(۴) بهره می‌گیرند.

جلوخان [ج] [واژه ترکی + پارسی].

پیش‌خان، پیش‌خانه. ← پیش‌خانه.

جمدرخانه [ج] [د] [ن]

جامه‌خانه. ← جامه‌خانه.

جناغی [ج]

۱- چغد نوک‌تیز. ← چغد تیزه‌دار.

۲- گونه‌ای آجرچینی. ← آجرچینی.

جنگ‌گاه [ج]

۱- جایی روی دیوار دژ برای پناه گرفتن و جنگیدن^(۵).

۲- ...

جنوب [ج]. (واژه تازی)

نیمروز. یکی از چهارسوی گیتاشناختی (جغرافیایی) روبروی آبختر (شمال) ← چهارسو.

جو

۱- جوی. ← جوی.

۲- پلکان ژرفی که در زمین می‌کنند تا به آب کاریز (قنات) دسترسی پیدا کنند^(۶).

(۱) برگرفته از زم‌شیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۲) پیرنیا، محمدکریم.

(۳) معین، محمد.

(۴) چراغی، رحیم. نمایی از خانه‌های بومی و فاکون. ماهنامه معماری و شهرسازی. شماره ۸، رویه ۳۸.

(۵) گرفته شده از جناغ. نام چند استخوان در سینه آدم و ماکیان. گمان می‌رود واژه جناغی از استخوانی که در مرغ است و با آن گروبندی (شرطبندی) می‌کنند گرفته شده باشد.

(۶) برگرفته از قبادیانی، ناصر خسرو. سفرنامه... به کوشش دکتر نادر وزین‌پور. رویه ۱۷۱.

(۷) برگرفته از ورجاوند، پرویز. تا به افسوس نشستیم... هنر و مردم. شماره ۱۹۳ (۱۳۵۸). رویه ۲.

(۸) دهخدا، علی‌اکبر.

(۹) همان.

(۹) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.



جوسه [ج. ش.]
کوشک. کاخ.^(۱)

جوی

جویبار. جوبار. جوباره.

۱- راه آبه برای گذراندن آب در باغ، کشتزار و خانه.

جویها همراه آب نماها در باغسازی ایرانی جایگاه ویژه دارند.

۲- ...

جهازخانه [ج. ز. ن.]. [واژه تازی + پارسی]

توشک خانه ← توشک خانه

جهازه [ج. ز.]. [واژه تازی + پارسی]

پالانه ← پالانه.

جهازی [ج.]. [واژه تازی + پارسی]

کوره پوش. ← کوره پوش.

جیر اتاغ [ا]. [واژه گیلانی]

اتاگی در آشکوب همکف خانه.^(۲)

جیرکه [ز. ک.]. [واژه فومنی]

اتاغ نشیمن زمستانی^(۳).

جیرنال (واژه گیلانی)

زیرنال.^(۴)

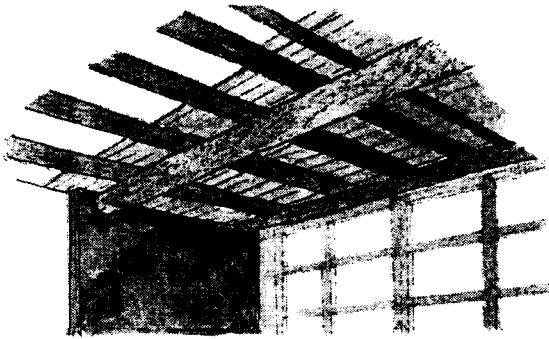
تیر چوبی که در زیرگاه (کرسی) سازی چوبی روی پاکونه (ستون چوبی) می افتد و همچون کلاف بندی ترازوی، پایه ساختمان را بهم می بندد.^(۵) ← زگالی خانه.

جیرین [ی. ی.]. [واژه ماسوله ای]

جیرین.

شاه تیر. تیر کلفت زیر تیرهای آسمانه در پهنای اتاغ که

تیرها در درازای اتاغ* بر روی آن می افتند.



جیرین

(۱) همان.

(۲) برومیرژه، کریستان. مسکن و... رویه ۱۱۹.

(۳) سادات اشکوری، کاظم. تأملی در مسکن حیدرآلات. هنر و

مردم. شماره ۱۵۶ (۱۳۵۴). رویه ۵۲.

(۴) برومیرژه، کریستان. مسکن و... رویه ۸۴.

(۵) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

* این گونه تیرریزی وارون روش همیشگی تیرریزی است که تیرچه ها در پهنا چیده می شوند. یکی از آوند (دلیل) های این کار زامی توان بیرون زدن تیرچه ها از نمای ساختمان دانست که روی آنها ایوانچه ساخته می شود.

۱- یک چهارم خشت یا آجر. پاره آجر. چارکه.

....۲

چارک [ز]

چارکه^(۱).

۱- یکان اندازه گیری درازا برابر یک چهارم گز (ذرع)

برابر چهارگره.

۲- $\frac{1}{4}$ آجر.

....۳

چارو

ساروج. ← ساروج.

چاروک

ساروج. ← ساروج.

چاش (واژه گیلانی)

دامنه بام خانه‌های گالی پوش، زیر «پره»^(۲).

چاک

۱- دریچه.

۲- در کوچکی که در دل یک لنگه در بزرگ دژ و

کاروانسرا در آورند.

....۳

چاله آبگیر [ل (ل)]

پارسی + تازی: چاله حوض.

چاله کاسه ماندی در کف آبگیر برای پاک کردن آن

پس از آبکشی. بازماند اندک آب در این چاله روانه

می شود و آنرا با کاسه‌ای برمی دارند.

چاله استخر [ل (ل). ت]

استخر درون گرمابه^(۳).

چاله حوض [ل (ل)]. (پارسی + تازی)



چاپارخانه [ن (ن)]. (واژه ترکی + پارسی)

پیک‌خانه. ← پیک‌خانه.

چادر [د]

شادر. چتر.

سانسکریت: چتر.

تازی: خیمه.

۱- اتاگی به ریخته‌های گوناگون، ساخته شده از

پارچه‌های پشمی، نخی و مویی، که با داربست چوبی

و آهنی و با بندهایی بر زمین استوار می‌گردد. این

چادرها خانه رهسپران (مسافران) و دامداران

کوچ‌کننده است. آنها را از موی بز می‌بافند، چرا که در

تابستان بجز سایه‌افکنی و در پناه بودن از پرتوی

آفتاب و باد، هوا به آسانی به درون می‌آید و آن را

خنک می‌کند. هنگام بارندگی نیز، تاروپود آن از نم

بهم آمده و کیپ می‌شود و از رخنه آب به درون آن

جلوگیری می‌کند. امروزه چادرها را با "پرزنت" و

پارچه‌های نایلونی درست می‌کنند.

- خَرگَاه (چادر بزرگ). شادروان.

- سایبان.

....۲

چار

کوره سفال یا خشت‌پزی. داش.

چارپاره [ر]

(۱) دهمخدا، علی اکبر.

(۲) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۳) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.



چاله آبگیر. ← چاله آبگیر.

چانه [نِ (ن)]

۱- بیرون زدگی دو پاکار یک چغد از جرزه‌های دوسوی آن. پاکار پیش نشسته از پایه خود. رویاروی هوبه که پاکار پس نشسته است.^(۱)

۲- ...

چاه

گودالی به ریخت استوانه که برای دسترسی به آب و یا ریختن پساب در زمین بکنند. در خانه‌ها بر پایه آیین‌های اسلامی برای ارج نهادن به خوردنی (که داده پروردگار است) در هر خانه برای پساب آبریزگاه، گرمابه و آشپزخانه، دو چاه جداگانه می‌کنند تا هنگام شستشوی آوندها (ظرفها)، بازمانده خوردنی‌ها همراه آب با پساب آبریزگاه و گرمابه در نیامیزد.

چایخانه [نِ (ن)]

فرانسوی: کافه (Cafe)

جایی که در آن چای آماده می‌فروشند. قهوه‌خانه.

چیاله [جِ لِ (ل)]

چیله. ← چیله.

چپ دست [جِ دِ]. (واژه گیلانی)

۱- تیرک‌های آریب که ستون چوبی (گل ستون) را نگاه می‌دارد.^(۲)

۲- ...

چپر [جِ پ]

هندی: چَپَر.^(۳)

- ۱- دیواری که از چوب و شاخ و رویه درخت سازند. دشتستانی و دیگر سرزمینهای نیمروزی (جنوبی): کَپر.
- ۲- خانه‌ای که از شاخ و رویه درخت سازند. پرچین.
- ۳- خانه بوربایی (حصیری) در سیستان (بیشتر نزد ماهیگیران)^(۴).

چپری خانه [جِ پِ نِ (ن)]

خانه تابستانی ساخته شده از چوب و نی. رویاروی

تابخانه که خانه زمستانی است^(۵).

چیله [جِ پِ لِ (ل)]. (واژه غزوینی (قزوین))

چیله. ← چیله.

چپ و راست زدن [جِ پِ زِ دِ]

چپ و راست کردن.

۱- اندازه‌گیری دو ستبرای (قطر) یک ریخت هندسی

مانند چهارپهلوی (مربع) در ساختمان‌سازی^(۶).

۲- زدن و ابند یا بست آریب نگهدارنده ستون

چوبی^(۷).

چپ و راست کردن [جِ پِ کِ دِ]

چپ و راست زدن. ← چپ و راست زدن.

چپی [جِ پِ]

وابند.

بست نگهدارنده کلافها در گوشه‌های کلافبندی شده

ساختمان^(۸).

چییره* [جِ رِ (ز)]

۱- بخش میانی یک گنبدخانه، از روی دیوارهای آن تا

پاکار گنبد، که زمینه گنبد را به پاکار آن می‌پیوندد. در

ایران زمینه بیشتر گنبدها چهارپهلوی (مربع) و یا هشت

پهلوی می‌باشد. چییره بخشی از ساختمان گنبدخانه

است که در آن گوشه‌های زمینه بگونه‌ای پر شده و

(۱) کیانی، محمد یوسف. معماری ایران. برگرفته از بزرگمهری.

زهره. رویه ۳۸۹.

(۲) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۳) معین، محمد.

(۴) برگرفته از رخشایی، بدیل. سیستان. رویه ۵۵.

(۵) برگرفته از دهخدا، علی اکبر.

(۶) برگرفته از ماهرالتش، محمود. اصول فنی... رویه ۱۸۵.

(۷) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۸) همان. رویه ۳۱.

(* چییره برابر گرد آمدن (جمع شدن) است.

**چخت [چ]**

آسمانه. ← آسمانه.

چربه برداری [چ. ب. ب]. ب

برداشت نگاره‌های آذینی با چربه*.

چرخ [چ]

پهلوی: چَرک

۱- تاغ ایوان و درگاه شاهان.

۲- ...

چرخ خورشید [چ. خ]

نگاره‌ای که در مهرازی ایران از آن فراوان بهره برده شده است. ← گردونه مهر.

چرخی [چ]۱- پنجره خانه با شیشه‌های رنگی^(۲).

۲- آبریزگاه.

۳- ...

چرد [چ]

آستان در خانه. آستانه. ← آستانه.

چرز [چ]۱- ملاتی آمیخته از گل و لکه‌های آهک^(۳).

۲- ...

۲- چادر^(۴). ؟؟؟؟**چشم افکن [چ. آ. ک]**

چشم انداز. ← چشم انداز.

زمینه به پرهون (دایره) و اگر دان (تبدیل) می‌شود تا گنبد بر روی آن ساخته شود. به گفته دیگر، چبیره، همه سنگینی و بار گنبد را به پایه‌های آن و گوشه‌ها، جابجا (منتقل) می‌کند. ← چبیره سازی.

۲- ...

چبیره‌سازی [چ. ر. ز]

چبیره کردن

ساختن و بهم آوردن گوشه‌های یک گنبدخانه برای دگرگون کردن (تبدیل) آن به یک پرهون، تا تنه گنبد روی آن ساخته شود.

چبیره سازی یکی از نوآوری‌های شگفت مهرازی ایران است. چون از گذشته‌های دور چاره‌ای درخور برای ساخت گنبد بر روی گنبدخانه چهار گوشه بوده است و از پیش از اسلام در شیوه پارتی و پس از اسلام بویژه در شیوه رازی راه‌های گوناگونی در ساخت آن آزموده شده است که همگی نمودار چبیره دستی مهرازان ایرانی می‌باشد.

چبیره ساختن در دو بخش انجام می‌شود:

الف- گوشه سازی: به هم آوردن و واگشت از چهار گوشه به هشت گوشه، که خود به دو گونه "اسکنج" و "ترمبه" انجام می‌شود. ← گوشه سازی.

ب- شکنج: به هم آوردن گوشه‌ها و دگرگون کردن آنها از هشت گوشه به پرهون. ← شکنج.

چبیره کردن [چ. ر. ز]

چبیره سازی. ← چبیره سازی.

چپله [چ. ل. ل]

چپاله. چپله. تیغهای. لاپوش.

۱- گونه‌ای آجر چینی در ساخت تاغ و گنبد.^(۱) ← تاغ.

۲- ...

چت [چ]

چخت. آسمانه. ← آسمانه.

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. روبه ۴۳.

(۲) کاغذ چرب و نازی که نگارگران بر روی نگاره گذارند و با خامه‌مو (قلم‌مو) از روی آن بکشند و نگاره برداری کنند. (برگرفته از معین، محمد) برای برداشت نگاره‌های آذینی در ساختمان نیز از همین روش بهره می‌گیرند.

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.

(۳) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۴) دهخدا، علی‌اکبر.



چشم انداز [چ. (ج). آ.]

نازی: منظر.

چشم افکن.

در مهرازی، پهنه‌ای از زمین که در برابر دیدگان است یا از پس یک بازشو (مانند پنجره) به دیده آید.

چشمه [چ. (ج). م. (م)]

پهلوی: چشمک

۱- گنبدی که بر چهار تویزه روی چهار پایه زده می شود.

۲- تاغی که میان دو تویزه را در آسمانه تاغ و تویزه می پوشاند^(۱).

۳- تاغ در پل.

پل یک چشمه: پلی که دارای یک تاغ یا یک دهانه است.

۴- یکان دهانه پل و شمارش اتاغ در خانه. دو چشمه خانه: خانه‌ای که دو اتاغ دارد^(۲). گیلانی: چیمه.

۵- ...

چغ [چ] (واژه ترکی)

۱- خانه کوچک چوبی. آلاچیق ← آلاچوب.

۲- ...

چغال گل [چ. گ.] (واژه گیلانی)

گل رس. گلی که از خاک رس بدست می آید^(۳).

چغد [چ.]

۱- چغد. ← چغد.

۲- کنگره و باروی دژ.

۳- ...

چغم [چ. غ.] (واژه ماسوله‌ای)

سرسرا.

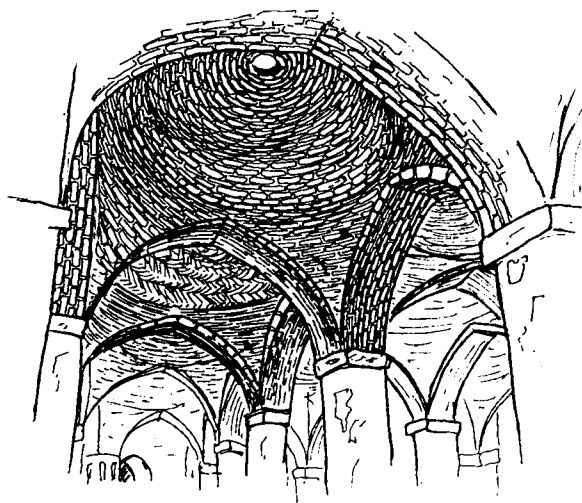
اتاغی در میان چند اتاغ که به همه آنها دسترسی دارد. اگر کوچک باشد آنرا «روکه چغم» و اگر بزرگ باشد «پيله چغم» نامند. اگر در آشکوب نخست خانه باشد «جزه» و اگر در بالا باشد «کفی چغم» نام می گیرد. چغم، گاه یک دالان دراز و گاه اتاغی کوچک است که بسته به کارکرد آن در میان اتاغ‌های دیگر جا می گیرد. چغم، گاه پشت تالار و کنار سومه (اتاق زمستان نشین) و گاه میان دو سومه و تالار، و گاه میان روکه که (اتاغ کوچک) و پيله که (اتاغ بزرگ) جای دارد^(۴).

چفت [چ.]

چغد. ← چغد.

چفت [چ.]

۱- پرداخت پیرامون کاشی. کاب (قاب) سازی پیرامون کاشی، برجسته یا تورفته^(۵).



چشمه

چشمه و تویزه [چ. (ج). م. (م). ت. ز.]

گونه‌ای تاغ، ساخته شده از یک سری تویزه که روی دهانه زده شده و میان آنها پوشش شده باشد. ← تاغ.

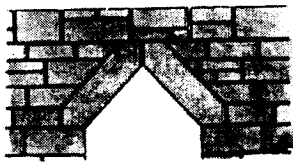
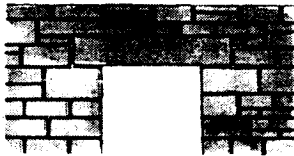
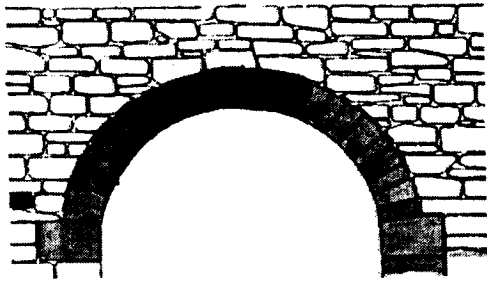
(۱) برگرفته از زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۱۴۴.

(۲) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۳) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۴) همان. رویه ۲۴۲.

(۵) برگرفته از ماهرالنقش، محمود. طرح و اجرای نقش... دفتر



چفد

۲- زنجیر در اتاغ خانه و چنگک (قلاب) پشت در برای بستن آن. زرفین.

۳- تورفتگی به اندازه نوک انگشت، مرز میان اندود دیوار و آسمانه یا اندود دیوار و ازاره آن.

چفت [ج]

۱- چوب و تیری که در زیر ساختمان شکسته بگذارند تا نیفتند.

۲- ...

چفت افزار [ج.ا]

پیشنهاد برای ابراق آلات (ترکی + تازی).

ابزار و چیزهایی که در بازشوهای ساختمان برای چفت و بند به کار می‌رود.

چفت‌گیری [ج]

شمه‌گیری اندود همراه با نغزکاری (ظریف کاری) (۱).

چفته [ج ت (ت)]

چفده. چفته.

۱- چفد. ← چفد.

۲- تاغ. تاغ ایوان و ساختمان.

۳- تالار بزرگ. (زبانزد در خراسان)

۴- ایوانچه، ایوان کوچک (۲). تازی: صُفَه *

چفد [ج]

تازی: قوس **

فرانسوی: آرک (Arc).

خراسانی: چُخُد (۳).

چفت. چفته. چفده. چُغُد (۴).

کُشه‌ای (خط) خمیده که بر پایه دو یا چند میانگاه (مرکز) کشیده شده باشد.

چفدها، بنیاد ساخت تاغ‌ها و گنبدها هستند. تاغ با دنبال کردن یک چفد در یک راستای ترازوی (افقی) پدید می‌آید و گنبد با چرخش آن بر گیرد یک آسه ایستاده (محور قائم) پدید می‌آید.

یکم. رویه ۳۶.

(۱) زهرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... واژه‌نامه.

(۲) بیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۸.

(*) در نیروز (جنوب) خراسان به ایوانهای کوچک میان دو اتاغ گفته می‌شود که از پهنا به بیرون باز است (رفعی سرشکی، بیژن. برومند، مسعود. بازسازی مناطق زلزله‌زده. دفتر یکم تایباد. رویه ۸۱).

(**) استاد پیرنیا چفد را با قوس برابر نمی‌دانستند و قوس را برابر کمان می‌گرفتند که بایک میانگاه زده می‌شود و چفد دارای چند میانگاه است. (درسهای دانشگاه علم و صنعت).

(۳) پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۶ در پانویس.

(۴) همان.



پیشینه

در مهرازی ایران بهره‌گیری از چفد در ساخت آسمانه، پیشینه چند هزار ساله دارد و در گورهای هفت تپه و پرستشگاه چغازنبیل نمونه‌های آن یافت شده است. «کهن‌ترین نمونه چفد تیزه‌دار در شهر پارتی کومس (قومس) یافت شده است»^(۱).

«در ایران هیچگاه چوب فراوان نبوده تا از آن بتوان بمانند تیر باربر بهره برد و آسمانه را به گونه تخت ساخت. بهره‌گیری از چوب (اگر یافت می‌شد) دشوار بود، چون هر چوبی تاب‌کشی در زیر بار نداشت و می‌باید چوب‌های ویژه‌ای می‌یافتند. در کاخهای تخت جمشید در ساخت آسمانه آن، از چوبهای پایدار درخت سدر که از لبنان با دشواری و هزینه‌های هنگفت آورده شده بود، بهره‌گیری شده بود، چون در ایران چنین چوبی پیدا نمی‌شد.

از این رو ایرانیان از دیرباز روشی را در ساخت آسمانه آفریدند که بتوان با ساختمایه‌های در دسترس آن زمان، مانند خشت و آجر، آنرا ساخت. بهره‌گیری از آسمانه خمیده به درستی به انگیزه‌های زیر بوده است. ۱- در آسمانه خمیده همه نیروها، فشاری هستند و دیگر نیروی کششی در آن و در ساختمایه‌ها پدید نمی‌آید. خشت و آجر نیز تاب فشاری خوبی دارند.

۲- با آن می‌توان دهانه‌های بزرگی را که چوب پایدار هم در آن بکار نمی‌آید، پوشاند.

۳- آسمانه خمیده بسیار ماندگارتر از آسمانه چوبی است و نسبی سوزد و نمی‌پوسد و موربانه آنرا نمی‌خورد»^(۲).

گونه‌ها

چفدها را می‌توان از دید کارکردشان به دو گونه بخش کرد:

۱- چفدهای باربر که در تاغ‌های باربر و گنبدها بکار

می‌روند و تاب فشاری خوبی دارند.

۲- چفدهایی که تاب کمی دارند و باربر نیستند و تنها در دهانه‌های کوچک بکار رفته‌اند. این‌ها بیشتر برای آذین و آمود ساختمان بکار می‌روند»^(۳).

چفدها بر پایه ریخت (شکل) به گونه‌های زیربخش می‌شوند:

۱- چفد مازه‌دار* : چفد خاگی. چفدی که تیزه ندارد و بیشتر برای پایه دو کانون که یک خاگی (بیضی) با آن بدست می‌آید کشیده می‌شود. بیشتر چفدهای پیش از اسلام، مازه دار هستند و در آنها ستبرای درازتر (قطر بزرگ) خاگی بر زمین ایستاده (قائم) است و ستبرای کوتاه‌تر، برابر دهانه چفد است.

چفد مازه دار دربرگیرنده گونه‌های زیر است:

- چفدهای که خیز بسیار بلندی دارند. مانند: بستو.

- چفدهای که خیز بلندی دارند. مانند: بیز یا هلوچین** تند.

- چفدهای کند که خیز کوتاهی دارند. مانند: بیز یا هلوچین کند.

- چفد کفیه که خیز کمی دارد مانند پانید.

(۱) برگرفته از فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی... رویه ۴۸۵.

(۲) همان. رویه ۵ و ۶.

(۳) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران... برگرفته از زهره بزرگمهری. رویه ۳۸۳.

* مازه برابر خمیدگی است.

** بیز در گویش یزدی و هلوچین نیز در گویش گیلکی برابر تاب است. از اینرو به این چفد گفته شده که هر دو همچون ریسمانی هستند که برای تاب بازی دو سر آن را به جایی بسته‌اند و آویخته شده است. مهرزان این دو واژه را از زبان مردمی برداشت کرده‌اند (برگرفته از معروف، حبیب. اصطلاحات معماری... نشر دانش. ش س (۱۳۷۲) رویه ۲۷).

**چفد [ج]**

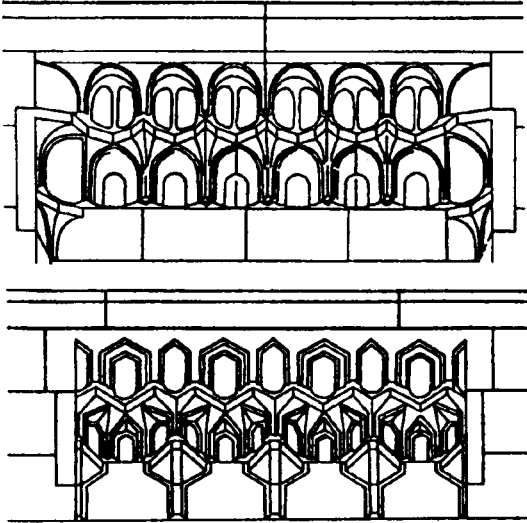
کنگره برج و باروی دژ.

چفد آویز [ج]

تازی: مَقْرَس (۲).

آهوبا، آهوپای (۳). «کهنوس» (۴).

آسمانه آذینی. ← چفد آویز بندی.



چفد آویز

* رازیگران در گذشته بهمین آوند از چفد نیم‌پرهون بهره نسی بردند و می‌گفتند این چفد دارای یک پایه است، در برابر آن چفد خاکی (بیضی) دو پایه و جناغی چهار پایه دارد و بدین گونه پایدارتر است. اصولاً مکان هندسی برای پوشش مناسب نیست. (جوادى، آسیه، معماری ایران، برگرفته از استاد پیرنیا، رویه ۹۱۰). برآورد (محاسبه)‌های اندازه‌یاری (مهندسی) امروز نیز پایدار بودن چفدهای چندمیانگاهی را پایا (ثابت) کرده است.

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم، چفدها... اثر. شماره ۲۴، رویه ۳۴.

(۲) پیرنیا، محمدکریم، گنبد... اثر. شماره ۲۵، رویه ۹۸ و شیرها...

رویه ۲۴۶.

(۳) همان.

(۴) شنیده شده از استاد ماهیار نوایی.

۲- چفد تیزه‌دار: چفدی که تیزه دارد و بر پایه چهار میانگاه (مرکز) زده می‌شود. از این رو هر چفد از چند کمان (قوس) پرهون بدست می‌آید. این چفد دربرگیرنده گونه‌های زیر است:

- چفدهای تیز مانند: چمانه (بیان، دو لنگه)، سروک.

- چفدهای تسند مانند: پنج او هفت، شَبَدَری، سه‌بخشی، شاخ‌بزی.

- چفدهای کسند مانند: پنج او هفت، شَبَدَری، سه‌بخشی، شاخ‌بزی.

- چفد کفته پنج‌او هفت که خیز کمی دارد.

- چفد پاتوبا.

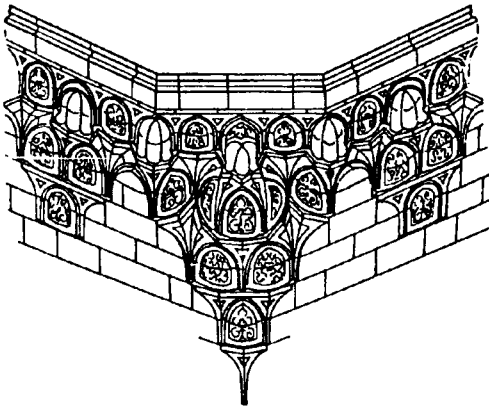
چفد جناغی چون دارای چهار میانگاه می‌باشد بسیار پایدار است.*

۳- چفد کللیل: آمیخته‌ای است از چفد مازه‌دار و تیزه‌دار و دربرگیرنده گونه‌های زیر است: آذری - پارتی - کومشی.

چفد کللیل از دو بخش پاکار و کللاه درست می‌شود. پاکار آن گیلویی و کللاه‌اش پاره چفدی کم خیز است که یک کلوک از گیلویی بالا جسته و تیزه ندارد. این چفد دارای رانش است و تنها در زیر زمین و یا جاهایی زده می‌شود که بر شانه‌های چفد بار سنگین فرود آید.

هر چفد بر پایه بخش‌بندی ویژه روی دهانه و افزاز (بلندی نوک تا تراز دهانه) بدست می‌آید. بر این پایه گاه چفدها را به شماره میانگاه (مرکز)ی که از آن کمان بدست می‌آید می‌شناسند، مانند چفد سه‌میانگاهی.

گونه دیگری از چفد که از برخورد دو کمان (قوس) بگونه ساده بدست می‌آید چفد «اژیو» (Ogive) است. این چفد، آمودی است و در شیوه مهرازی «گوتیک» اروپا بسیار بکار رفته است و از آن مهرازی ایران نیست. از این چفد تنها در کاشان نمونه‌هایی یافت می‌شود (۱).



جفداویز

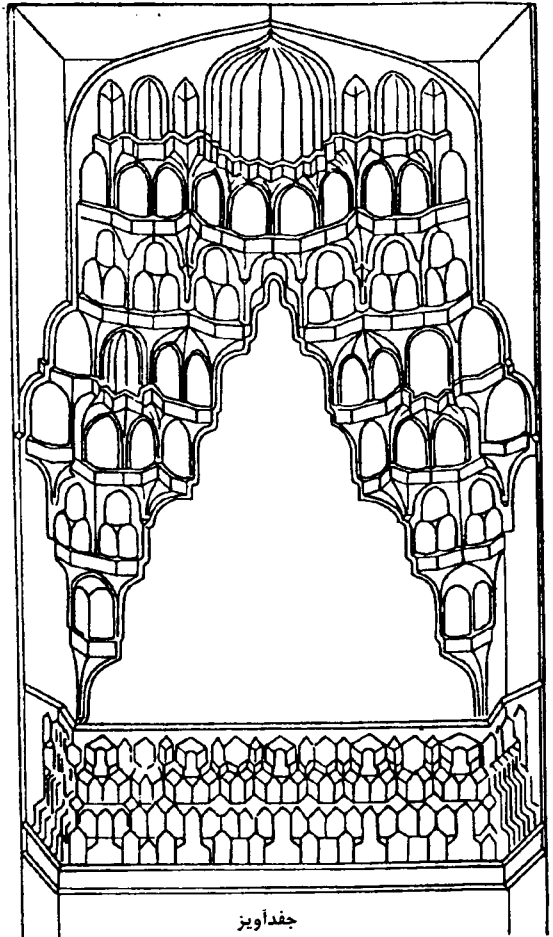
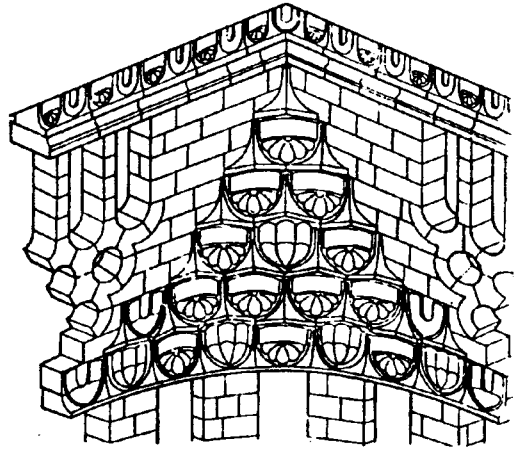
جفداویزبندی [ج. ب.]

تازی + پارسی: مفرنس کاری.

گونه‌ای تاغچه‌بندی آذینی در زیر گنبدها یا نیم‌گنبد‌های روی ایوان‌ها و درگاه‌ها، با آجر یا گچ و کاشی، که در آن هر رده از تاغچه‌ها از رده زیرین خود پیش می‌نشینند تا درگاه به هم آید. در تاغچه‌ها برجستگی‌ها و تورفتگی‌هایی همراه با نگاره‌های گوناگون در آورده می‌شود. تاغچه‌ها را از آسمانه بنیادی (گنبد یا نیم‌گنبد) به گونه‌ای (گاه با چوب) آویزان کرده‌اند. چون جفدا آویز مانند پستکانه باربر نیست. "کهن‌ترین نمونه آن را شاید بتوان در کاخ نوشی‌جان که از روزگار مادها برجای مانده دانست."^(۱)

«در ساخت جفداویز از ابزارهای زیر بهره‌گیری می‌شود:

- ۱- تخت (رویه ترازوی) گونه‌های سه لنگه، چهار لنگه و پنج لنگه.
- ۲- پاباریک.
- ۳- شاپرک.



جفداویز



۴- تاس و نیم تاس.

۵- سرسفت^(۱). گونه‌ای تویزه که شاغولی کار نشده و به پیش خم شده باشد^(۲).

شاید الگوی بنیادی چفد آویز از آویزه‌های درون غارها (استلاکتیت) برگرفته شده یا شاید لانه زنبور، سرچشمه کار آن باشد.

گونه‌ها

«چفد آویزها به چند گونه بخش می‌شوند:

۱- چفد آویز پیش آمده: با تاغچه‌بندی ساده و با بایرداری خوب و بیشتر برای رویه (سطح)‌های بیرون ساختمان.

۲- چفد آویز رویهم: با تاغچه‌های رویهم سوار شده برای رویه‌های بیرون و درون ساختمان.

۳- چفد آویز واژگون: گنجهای هندازی درهم بافته که با چسباندن گچ یا سفال و کاشی به زیر خمیدگی آسمانه پدید می‌آید.

۴- چفد آویز لانه زنبوری: که همچون لانه زنبور از گرد آمدن شش پهلوها در کنار هم پدید می‌آید. (فرانسوی Aveole). این گونه کمتر در ایران کار شده است^(۳).

«غیاث‌الدین کاشانی در نوشته خود چفد آویزها را به چهار دسته بخش کرده است.

۱- چفد آویز ساده.

۲- چفد آویز کشیده (مطین).

۳- چفد آویز قوس.

۴- چفد آویز شیرازی^(۴).

چفده [چ. د. د.]

چفته. ← چفته.

چکاد* [چ.]

۱- پیشانی و نمای کاب (قاب) چهارپهلوی یک چفد^(۵).

۲- ...

چلنگر [چ. ل. گ.]

چلینگر، چیلانگر

آنکه ابزار آهنی خرد، مانند کلیدان (قفل)، کلید، زنجیر... و ریخته‌های آذینی برای نرده و در و پنجره در ساختمان سازد.

چلنگر خانه [چ. ل. گ. ن.]

دکان چلنگر، کارگاه چلنگر، چلنگری.

چلنگری [چ. ل. گ.]

۱- کار و پیشه چلنگر.

۲- دکان و کارگاه چلنگر.

۳- گونه آذین نرده و در و پنجره با آهن^(۶).

چله خانه [چ. ل. ل. ن.]

اتاغ که درویشان و مُرتاضان، زمان چله را در آن بسر برند. جای چله نشستن***.

چمانه*** [چ. ن. ن.]

۱- گونه‌ای چفد تیزه‌دار. ← چفد.

۲- ...

(۱) شعراباف، اصغر. گره و کاربندی. دفتر اول. رویه ۶.

(۲) از راهنمایی‌های استاد جذبی.

(۳) جوادی، آسیه. معماری ایران. برگرفته از زمانی، عباس.

مفرنس تزیینی... رویه ۷۶۴.

(۴) کاشانی، غیاث‌الدین جمشید. طاق و ازج. رویه ۳۸.

(* چکاد برابر بالای پیشانی و تارک سر است و...

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۲۵۶.

(۶) این گونه کارهای آذینی را به فرانسوی فرفورژ:

(Ferforge) می‌گویند.

*** (چهل روزی که درویشان در گوشه‌ای نشینند و در سختی

نیایش کنند تا به پاکی رسند.

*** (چمانه برابر پیاله و جام است.



جمعه [ج. چ.]

کمچه (ابزار رازیگری).

چمله [چ. ل.]

چفدی که بخشی از پرهون (کمتر از نیم پرهون) باشد و در ساخت پالانه درگاه زده می شود.

چنبر [چ. ب.]

تازی: حلقه.

۱- پیرامون پرهون (محیط دایره).

۲- ...

چنبره [چ. ب. ر (ز)]

۱- چنبر مانند ← چنبر.

۲- چنبر (حلقه) زیرگنبد، میان سر دیوار یا ستون زیر گنبد تا پاکار آن. اندازه میان بام تا پاکار گنبد، زیر پاراسته یا پاراستی که از بیرون بیشتر به ریخت هشت پهلو دیده می شود^(۱).

چنبره بالای ستون [چ. ب. ر (ز). ی. ش.]

بیرون زدگی گرد بالای ستون و زیر سرستون.

چندبر [چ. ب.]

چندپهلو. ← چندپهلو.

چندپهلو [چ. ب.]

چندبر. بسیار پهلو.^(۲)

پارسی + تازی + پارسی: چندضلعی

تازی: کثیرالاضلاع

رویه ای (سطحی) که چند گنجه (خط) آن را دربر گرفته باشند. می توان چندپهلوها را به دو دسته بخش کرد:

۱- چندپهلوئی بسامان (منتظم): چندپهلوئی که پهلوهای آن برابر باشند.

۲- چندپهلوئی نابسامان (نامنتظم): چندپهلوئی که پهلوهای آن برابر نباشند.

چندپهلوها بر پایه ریخت آنها نیز به دو دسته بخش می شوند:

۱- چندپهلوئی کاو (مَقَر):

چندپهلوئی که کمینه (حداقل) در یک جا تورفتگی داشته باشد.

۲- چندپهلوئی کوژ (مُخَدَب):

چندپهلوئی که همه جای آن برآمده باشد.

بنیاد مهرازی بر پایه هندازه (هندسه) است. ریختهای

چندپهلو بویژه سه پهلو بسامان (مثلث

متساوی الاضلاع) و چهارپهلوئی بسامان (مربع) و

چهارپهلوئی راست (مستطیل) و شش پهلوئی بسامان

و هشت پهلوئی بسامان... بیشترین کاربرد را از نخستین

خانه سازیهاگونه چهارپهلو و چهارپهلوئی راست تا

به امروز در مهرازی داشته است.

چند رویه [چ. ی. ی.]

پارسی + تازی + پارسی: چند رویه ی (وجهی) گنجی

(حجمی) پدید آمده از چند رویه مانند شش پهلو

(شش ضلعی) که هر دو تای آنها از یک پهلو به هم

چسبیده اند. مانند: هشت رویه (هشت وجهی)

چندضلعی [چ. ض. ض.] (واژه پارسی + تازی + پارسی)

چندپهلو. ← چندپهلو.

چند وجهی [چ. و.] (واژه پارسی + تازی + پارسی)

پیشنهاد: چند رویه. ← چند رویه.

چندل [چ. ذ.] (واژه هندی * لاتینی Santalum

album)

فرانسوی: (Santal)^(۳).

تازی شده: صندل. (از سندل پارسی)

چَنَدَن^(۴). سندل * *

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۱۳۸.

(۲) بیرونی، ابوریحان. التفهیم... واژه نامه.

(*) از سنسکریت چَنَدَنَا.

(۳) معین، محمد.

(۴) پیرنیا، محمدکریم. شیوه ها... واژه نامه.

(*) گمان می رود سَنَدَلِ (صندلی) از همین نام گرفته شده باشد.



می دهند. [کلافهای ترازوی (افقی)]. نمونه های آن در ماسوله (شهرستان فومن) و روستاها و خانه سازیهای در شیب کوه دیده می شود.

چوببند [ب]

۱- داربست. ← داربست.

چوبپوش

آسمانه (سقف) های پوشانده شده با چوب.

چوب مشته [م، ب]

تیرک چهار تراش ایستاده (قائم) در دیوار^(۴).

چوپوش

چپری که دیوار هایش با گل و دا ساخته شده و در آن چوب و پوشال به کار رفته است.^(۵)

چهار آخشیج [ج (چ)]

چهار استاد. چهاراژدها. چهار جوهر. چهار گوهر...

پارسی + تازی: چهار غنصر.

خاک. باد. آب. آتش. * رازیگران در گذشته نگرشی ویژه به این چهار آخشیج در ساختمان سازی داشته اند و آنها را بنیاد کار خود می دانستند.

چهار آیین [ج (چ)]

۱- گونه ای چادر چهار پهلو.

۲- ...

چهار ایوانی [ج (چ). !]

به گونه ای ساختمان گویند که میانسرایبی با چهار ایوان در میانه چهار پهلولی خود داشته باشد. کهن ترین

چوبهای پایدار در برابر نم (رطوبت) از درختی به همین نام که پیدایشگاه آن هندوستان است. برای پوشش بام ساختمان در کرانه های خلیج پارس و دریای پارس و کشور های تازی همسایه بکار می رود.

چوب

پهلوی: چوب.

چوغ.

ساختمایه ای که در استخوان بندی کف، دیوارها و آسمانه ساختمان کاربرد دارد.

چوبهایی که در ساختمان بکار می روند به دو گونه هستند:

۱- چوب بومی (طبیعی): در استخوان بندی ساختمان، دروینجره، نرده، گنجه، کالب (قالب) بندی، داربست و دیرک (شمع) و کارهای آذینی و نازک کاری مانند دیوارپوش ها، کفپوش ها، آسمانه پوش ها و بامپوش ها بکار می رود.

۲- چوب ساختگی (مصنوعی): آنها نیز همراه با چوب های بومی بکار می روند. افزون بر آن در پناهم کاری گرمایی نیز کاربرد دارند. برخی از چوب های ساختگی چنین هستند:

- تخته چندلا.

- تخته فیبری.

- نوتخته (نئوپان).

- چوب آژیانه (پارکت Parquet)^(۱).

چوب اندازه [آ. ز (ز)]

چوب متر. ابزار اندازه گیری^(۲).

چوب بست [ب]

۱- داربست. ← داربست.

۲- خرپشته. خرپا. استخوان بندی ساختمان چوبی^(۳).

۳- کلاف بندی چوبی ساختمانهای گلی و آجری و سنگی... تخته چوبهای باریک در تراز بالای در و پنجره در دیوار که گرداگرد ساختمان را بهم پیوند

نیز کفش سَنَدَل که به زبانهای اروپایی نیز رفته است.

(۱) برگرفته از مشخصات فنی... بخش دوم.

(۲) برگرفته از دهخدا، علی اکبر.

(۳) زمشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه نامه.

(۴) برگرفته از زمشیدی، حسین. اجرای ساختمان... واژه نامه.

(۵) رخشانی، بدیل. سیستان رویه ۴۴.

* پیشینیان جهان را آفریده از این چهار آخشیج می دانستند.



راه به میانسرا دارد، در گوشه یکی از تالارها آشپزخانه جای دارد. پلکان به آشکوب بالا و جای دار عالی (قالی) و... نیز در تالار جای دارند.

آسمانه میانی، گنبدی با یک روزن سرگشاده به نام "هورنو" در نوک آن دارد که هواکش نیز هست و آسمانه تالارها، تاغی است.

چهارپشکم [چ (ج). پ (ب). ک]

چهارپشکم. ← چهارپشکم.

چهارپهلوا [چ (ج). پ]

پارسی + تازی + پارسی: چهارضلعی‌ها

رویه (سطح)‌هایی که چهار کُشه (خط) آن‌ها را در بر گرفته باشند، و چندگونه دارند:

- چهارپهلوی (مُزَنج) ← چهارپهلوی.

- چهارپهلوی راست (مستطیل).

- لوزی. ← لوزی.

- همسو پهلوی (متوازی‌الاضلاع) ← همسو پهلوی.

- پاییلی. (دوزنقه) ← پاییلی.

چهارپهلوی [چ (ج). پ]

تازی: مُزَنج

چهارگوشه^(۴). چهاربر. چهارسو^(۵).

نمونه ساختمان چهار ایوانی از زمان اشکانیان در کاخ لیانا در شهر آشور یافت شده است.

چنین گره‌ته جافتاده و چشم‌گیری در روزگار اسلامی به شالوده‌ریزی مسجدها، کاروانسراها، خانه‌ها، و مدرسه‌ها راه یافت و تا زمان قاجاریان نیز دنبال شد.

چهارباغ [چ (ج)]

۱- گونه‌ای باغ که در میان آن دو راه راستاد (عمود) بر هم دارد و چهار باغچه در آن در آمده است، بنیاد گره‌ته باغهای ایرانی. ← باغ.

۲- کوشک. کاخ^(۱).

۳- بولوار^(۲) (فرانسوی Boulevard). ← گلراه.

چهارباهو* [چ (ج)]

چهارپیلی. ← چهارپیلی.

چهاربچکم [چ (ج). پ (ب). ک]

چهارپشکم. ← چهارپشکم.

چهاربخش [چ (ج). پ]

تاز.

گونه‌ای تاغ که از برخورد دو تاغ آهنگ پدید می‌آید^(۳). ← تاغ.

چهاربر [چ (ج). پ]

چهارپهلوی (مُزَنج). ← چهارپهلوی.

چهارپشکم* [چ (ج). پ (ب). ک]

چهارپشکم. چهاربچکم. چهارگیری.

پارسی + تازی: چهار صُغه.

گونه‌ای ساختمان با چهار تالار در چهار سوی یک گنبد میانی و چهار اتاغ در گوشه‌ها.

در زبانزد (اصطلاحاً) چهارفصل (پارسی + تازی) نیز می‌گویند. چرا که در هر هنگام (فصل) سرد و گرم، یک تالار (صفه) بادو اتاغ، آفتابگیر و سایه‌گیر هستند.

در سراسر یک روز نیز در بامداد و پس از نیمروز (ظهر) یک تالار و دو اتاغ، آفتابگیر و سایه‌گیر هستند. تالارها هر کدام کاربرد ویژه‌ای دارند، یکی

(۱) دهخدا، علی‌اکبر.

(۲) فرهنگستان چهارم.

(*) بساهو از ریشه اوستایی: بازو. سنکریت: باهو (۱) یا باو (۲).

چوبدستی چوپانان (معین، محمد)

(۳) برگرفته از پرنیا، محمدکریم. جفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۸۳.

(**) پشکم... خانه تاستانی، ایوان... ← پشکم. این شیوه جافتاده

و چشمگیر در بسیاری از جاهای ایران ساخته شده است. برای

برخی از بالاخانه‌های آبیانه [شهرستان نئنز (نضز)] روستا، های

ابوزیدآباد و قاسم‌آباد. (کاشان). بلندترین ساختمان ارک

روستاهای نیمروز خراسان و جاهای دیگر.

(۴) فرهنگستان دوم.



چهارجهت [چ (ج). ج. ج. ج. ج.] (واژه پارسی + تازی)

چهارسو. ← چهارسو.

چهارچوب [چ (ج). چ.]

چارچوبه. ← چهارچوبه.

چهارچوبه [چ (ج). چ. ب. (ب). ب.]

چارچوبه. چهارچوب. چارچوب. کاب (قاب).

تازی شده: قاب^(۸).

چهار تکه چوب تراشیده و بهم پیوسته که در چهار سوی چیزی جای دهند مانند چهارچوبه در و پنجره.

چهاردره [چ (ج). چ. چ. چ. چ.] (واژه سیستانی)

خانه بزرگی که روی بلندی (سکو) ساخته شده و گرداگرد آن چهار ایوان روبه بیرون باشد^(۹).

چهاردیوار [چ (ج). چ.]

چاردیوار.

جایگاهی چهارپهلوی (مربع) که گرداگرد آن دیوار باشد.

چهاردیواری [چ (ج). چ.]

زبانزد (اصطلاح): خانه.

چهار رویه [چ (ج). چ. ی. ی. ی.]

سنبوسه ← سنبوسه

چهارستون [چ. ش.]

ستون چهارپهلویی که چهارگوشه آن پیلک (نیم

رویه‌ای که چهار کُشه برابر، آن را دربر گرفته باشند و هر چهارگوشه آن ۹۰ زینه (درجه) باشد.

چهارپهلوی راست*** [چ (ج). چ. پ. ی.]

تازی: مُزِیع مُسْطَیل. مُسْطَیل.

چهارگوشه راست^(۶). چهاربر راست.

چهارپهلویی با گوشه‌های ۹۰ زینه که هر دو پهلوی روبروی آن دوبدو با هم برابر باشند.

چهارپهلوی راست زرین [چ (ج). چ. پ. ی. ز.]

تازی + تازی شده تلایی: مستطیل طلایی.

چهارپهلوی راستی که بستگی (نسبت) درازا به پهنای آن برابر ۱/۶۱۸ می‌باشد. این اندازه دارای بهترین همساز (تناسب) در میان چهارپهلوی‌های راست است و در نگارگری و مهرازی، فراوان بکار گرفته شده است.

در چهار پهلوی زرین ایرانی این بستگی برابر ۱/۷۳ می‌باشد. این ریخت در یک شش پهلوی بسامان (منتظم) جامی گیرد.

چهارپیلی [چ (ج). چ.]

چهار باهو.

نگاره‌ای به ریخت دو کُشه (خط) برابر راستاد (عمود) برهم^(۷).

چهارتاغی**** [چ (ج). چ.]

۱- ساختمانی با آسمانه گنبدی که بر روی چهار پایه ساخته شده باشد و چهار دهانه آن تاغ زده شده و باز باشد.

۲- گونه‌ای چادر چهارپهلوی.

چهارترک [چ (ج). ب. ت.]

گونه‌ای آسمانه خمیده روی زمینه چهارپهلوی (مربع) که در آن، آجرچینی از چهارگوشه اتاغ آغاز شده و با خمیدگی، در تیزه بهم می‌آید^(۷).

چهارجوهر [چ (ج). ج. ه.]

چهارآخشیج. ← چهارآخشیج.

(۵) معین، محمد. وضع لغات. لغات فارسی ابن سینا... دیباچه لغت‌نامه دهخدا. رویه ۶۶

*** راست در اینجا برابری کشیده و دراز است.

(۶) فرهنگستان دوم.

**** آتشکده‌های بازمانده از ساسانیان چون بدینگونه ساخته شده‌اند در روزگار اسلامی به آنها چهارتاغ گفته شد. ← آتشکده.

(۷) برگرفته از زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۱۳۴.

(۸) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی... رویه

(۹) رخشانی، بدیل. سیستان. رویه ۴۶.



ستون) داشته باشد^(۱).

چهارسو [چ (ج)]

تازی: جَهاَت آرَبَعَه.

پارسی + تازی: چهارجهت.

چارسو. چارسوی. چهارسوی. چهارسوغ.

چهارگوشه.

۱- چهارسوی گیتاشناسانه (جغرافیایی): آپاختر.

نیمروز. خاور. باختر. تازی: شمال. جنوب. مشرق.

مغرب.

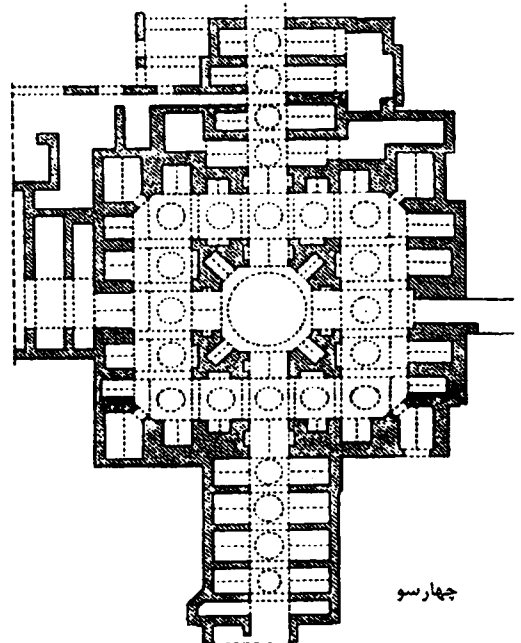
برای هر مهر از (معمار)، شناخت چهارسو و

ویژگی‌های آنها بایسته (لازم) است تا ساختمان را بر

پایه بهره‌گیری بهینه از تابش خورشید و باد شالوده

ریزی کند.

۲- چهارتاغی که بر سر آرامگاه سازند^(۲).



چهارسو

چهارسوغ [چ (ج)]

پهلوی: چهار سوگ.

چهارسوگ.

۱- چهارسو. ← چهارسو.

۲- چهارراه. ← چهارراه.

۳- چهارراه میان بازار، در برخورد دو راسته بازار، با

آسمانه‌گنبدی یا کاربردی شده. و در پیرامون آن دکانها

از ارزش بیشتری برخوردار هستند.

چهارسوگ [چ (ج)]

چهارسوغ. ← چهارسوغ.

چهارصفه [چ (ج). ض. ف (ف)] [واژه پارسی +

تازی]

چهاربشکم. ← چهاربشکم.

چهارضلعی [چ (ج). ض. ف (ف)] [واژه پارسی + تازی +

پارسی]

چهارپهلوی. ← چهارپهلوی.

چهارعنصر [چ (ج). ع. ض. ف (ف)] [واژه پارسی + تازی]

چهارآخشیج. ← چهارآخشیج.

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدرکیم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.

(۲) در زبان پهلوی (فَرَنبِخ داد کی، بُن دَهش. به کوشش مهرداد بهار). در نخستین نوشته‌های پارسی در روزگار اسلامی نخست خاور برابر غرب و سپس برابر شرق جای گرفته (شاهنامه فردوسی). درباره اینکه چرا چنین جایگاهی انجام گرفته (امروزه برخی باختر را برابر غرب نادرست می‌دانند) تنها زبان‌شناسی که گمانی (حدسی) بر پایه برخورد واگشایانه (تحلیلی) زده است. سیدمحمدعلی لاریجانی نویسنده فرهنگ نظام است که می‌گوید: شاید از این روی به غرب، باختر می‌گویند که یک بخش ایران در گذشته مانند افغانستان و پنجاب در شرق بلخ (باختر) جای گرفته و بلخ نسبت به آنها در «غرب» است. (برای آگاهی بیشتر درباره «چهارسو» بنگرید به الف ذکاء، بحی. کاروند کسروی. رویه ۳۹۱. ب) وامقی، ایرج. چهارسو و چهار جهت اصلی در ایران باستان چیستا. شماره ۱. سال ۱۳۶۰. پ) شهیدی، حسین. بیژن). چهارسو(ت) فرهنگها...)

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.



چهارگرده پوش [چ (ج). گ. د.]

گونه‌ای آسمانه خمیده که در آن، نخست‌روی چهارگوشه اتاغ با چهارگرده یا فیله پوش (← گوشه‌سازی) پوشیده شده و سپس با گِردچینی، آسمانه را بهم می‌آورند. در بسیاری از روستاها این روش بکار می‌رود^(۱).

چهارگروه [چ (ج)]

چهارپهلوی. چهارتراش^(۲).

چهارگوشه [چ (ج). ش (ش)]

۱- چهارپهلوی. ← چهارپهلوی.

۲- هر چیزی که دارای چهار گوشه (زاویه) باشد.

۳- چهارسو. ← چهارسو.

۴- ...

چهارگوهر [چ (ج). ة]

چهارآخشیج. ← چهارآخشیج.

چهارگیری* [چ (ج)]

چهاربشکم. ← چهاربشکم.

چهارمیخ [چ (ج)]

چهارآخشیج. ← چهارآخشیج.

چهره‌نگار [چ (ج). ر (ز). ن]

نگارگری که بیشتر از چهره نگاره می‌کشد. نگارگر چهره.

فرانسوی + پارسی: پُرتره (Portrait) نگار.

چهره‌نگاری [چ (ج). ر (ز). ن]

نگارگری از چهره، چهره‌پردازی در هنر مهرازی از دیرباز باب بوده است، چه به گونه نگارگری (نقاشی) بر روی کاشی و چه به گونه برجسته بر سنگ و ...

چپک [چ. ة]. [واژه تبسی (طبسی)]

چاه در میانسرا (حیات) برای گردآوری آب باران و سساب شستشو^(۳).

چهل پله [چ. ه. پ. ل]

۱- آب‌انباری که پله‌های بسیار داشته باشد.

۲- بسیار گود، هر چند که چهل پله نداشته باشد^(۴).

چهل ستون [چ. و. سُ]

چل ستون.

ساختمانی که ستونهای بسیار داشته باشد^(۵)، هر چند که چهل ستون نداشته باشد.

چیلو [ل]

چيله**.

گونه‌ای گنبد که بر پایه چفد بیز یا هلو چین تند ساخته می‌شود^(۶). ← گنبد.

چيله [ل]

چیلو. ← چیلو.

چینه [ن (ن)]

پهلوی: چینک

والاد.

۱- هر زده از دیوار گلی. دیوار چینه‌ای.

۲- ...

چینه کشی [ن (ن). ک (ک)]

ساختن دیوار چینه‌ای. ← دیوار چینه‌ای.

(۱) برگرفته از زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۱۲۸.

(۲) زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(*) گیری برابر تالار است. (پرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۳۰)

(۳) دانشدوست، یعقوب. طبس شهری که بود. رویه ۲۶۹.

(۴) دانشدوست، یعقوب. طبس شهری که بود. رویه ۲۶۹.

(۵) برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر.

(**) چيله یا چیلو به تاپوهای بزرگی گویند که در آن گندم انبار می‌کنند و گنبد چیلو مانند آن است.

(۶) برگرفته از پرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۱۰۷.

اندرونی. ← اندرونی.

حرمسرا [ح. ز. س.]. (واژه تازی + پارسی)

اندرونی. ← اندرونی.

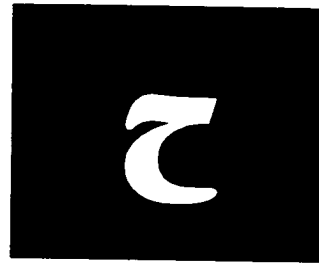
حسینیه [ح. س. ی. ی. (ئ)]. (واژه تازی)

نال‌خانه^(۳). مویه‌خانه^(۴).

تازی: حسینیه.

اراکي (نقوسان): نال‌خانه.

زابلی: مویه‌خانه.



جایگاهی در میان برزن شهرها و روستاها برای گردهمایی مردم سوگوار که بیشتر به هنگام سوگواری برای پیشوای سوم شیعیان حضرت امام حسین (علیه السلام) در سالگرد رویداد کربلا و گاه برای دیگر زمانهای سوگواری در سال بکار می‌رود. حسینیه جایی دیواربست (محصور) است که به هنگام سوگواری سیاه‌پوش شده و با چادر پوشیده می‌شود. برخی حسینیه‌ها دارای ساختمانی با اندامهای ویژه هستند که دارای شبستانی برای سوگواری و سینه‌زنی و اندامهای دیگر برای پذیرایی از مردم سوگوار می‌باشند. از بیشتر آنها در روزهای دیگر سال نیز بهره می‌برند.

برخی حسینیه‌ها دارای این اندامها هستند:

- نمازخانه یا مسجد.

- میانسرا برای انجام آیین سوگواری.

- امامزاده یا مزار.

- آلوگاه یا سقاخانه.

حاشیه‌بندی [ی. (ئ). ب.]. (واژه تازی + پارسی)
کناره‌بندی. آذین‌بندی کناره کاب (قاب) درگاه یا پنجره و...

حجره [ح. ر. (ز)]. (واژه تازی)

۱- اتاغ. سراچه^(۱).

۲- کلبه.

۳- اتاغ «طُلاب» در آموزشگاه‌های دینی که بیشتر دارای یک ایوانچه و یک پستو می‌باشد. حجره‌ها کنار هم و گرداگرد میانسرا (حیاط) جای می‌گیرند. ← مدرسه.

حجم [خ.]. (واژه تازی)

گنج^(۲). ← گنج.

حرارت مرکزی [ح. ز. ب. م. ک.]. (واژه تازی +

پارسی)

روشی در گرم‌رسانی گروهی ساختمان‌ها (کنار هم و یا آپارتمانی).

پیشنهاد: گرم‌رسانی کانونی.

حرم [ح. ر.]. (واژه تازی)

۱- پیرامون خانه و ساختمانهای دینی به ویژه خانه خدا.

۲- اندرون خانه و ساختمانهای دینی.

۳- ...

حرمخانه [ح. ز. ن. (ن)]. (واژه تازی + پارسی)

(۱) ادیب نظری. المرافات.

(۲) فرهنگستان دوم.

(۳) درودیان، ولی‌اله. گویش نقوسان. فرهنگ ایران باستان. دفتر

۲۶. واژه‌نامه.

(۴) شنیده شده از یک سیستمی در سوگواری (تعزیه). بازگویی

از استاد بهمن بوستان.



گونه دیگر آن اتاغی است که در آن جوی آب و آبگیر است برای خنگ نگاهداشتن گوشت و ماست و...

حیاط [خ]. (واژه تازی)

میانسرا. ← میانسرا.

حیاط خلوت [خ. ط. خ. و]. (واژه تازی)

میانسرای کوچک در پشت ساختمان که به اتاغهای پیرامون خود روشنایی می‌رساند.

پیشنهاد: میانسرای پشتی.

حیاط مرکزی [خ. م. ک.].

میانسرا ← میانسرا.

- سکوی میانی در میانسرا.

و دیگر اندامهای پیرامون آن مانند آب انبار.

گاه حسینیه یک خانه است مانند حسینیه امینی‌ها در غزوین و گاه یک میدان است مانند امیرچخماق یزد.

حصار [ح]. (واژه تازی)

دیواربست. ← دیواربست.

حصیر [خ]. (واژه تازی)

۱- بوریا. ← بوریا.

۲- ...

حلبی [خ. ل]. (واژه تازی)

تال.

رویه آهنی زنگ‌نزن (گالوانیزه) که از آن در ساخت بام

شیروانی و ناودان و افزارهای دیگر بهره می‌برند.

حلقه در [خ. ق. (ق. د)]. (واژه تازی + پارسی)

۱- چتبره در. چتبره در.

۲- ...

حمام [خ. م. م]. (واژه تازی)

گرمايه. ← گرمايه.

حوض (واژه تازی)

آبنا. ← آبنا.

حوض پیش‌فرش [ض. ف]. (تازی + پارسی +

تازی) [واژه تبسی (طبسی)]

آبگیری که در جلو ایوان جای دارد^(۱).

حوضچک [چ]. (تازی + پارسی). [واژه تبسی

(طبسی)]

آبگیر کوچکی بگونه گودال برای ته نشست کردن آب

جوی پیش از در آمدن به‌خانه یا کوی^(۲).

حوضچه [چ (چ)]. (واژه تازی + پارسی)

آبگیر کوچک. ← آبگیر.

حوضخانه [ن (ن)]. (واژه تازی + پارسی)

اتاغ و ایوان و زیرزمینی را گویند که در آن یک آبگیر

باشد. اتاغ و ایوان تابستان‌نشین در خانه‌های سنتی یا

(۱) برگرفته از دانشدوست، یعقوب. طبس شهری که بود. رویه

۲۶۶

(۲) همان.

می‌کنند تا با وزش باد از لابلای شاخه‌ها، درون آن خنک شود^(۳).

خاردار (واژه گیلانی)

ستون نازک چوبی در میان خرک بام شیبدار که در زیر خار (خرک بام)، آنرا نگه می‌دارد.^(۴)

خاره [ر(ز)]

۱- سنگ خارا، سنگ سخت که در ساختمان سازی کاربرد دارد.

۲-....

خازه [ز(ز)]

۱- گیلی که برای اندود کردن بکار می‌رود.

۲-....

خاستگاه

۱- پاکار. ← پاکار.

۲-....

خاک

توده خرد شده سنگ ریزدانه‌ای است آمیخته از دج (جسم جامد) و آب و هوا که آب و هوای درون خاک، بخش تهی آن است. دج، آمیخته‌ای است از خاک رس، ماسه، سنگ آهک، سولفات‌ها، آمیخته‌های آهن، رُستنی‌ها و مانند آنها^(۵).

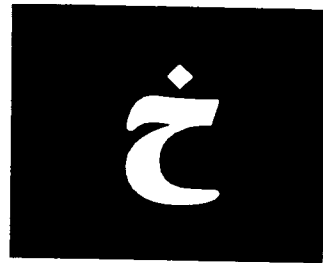
خاک آهک [ک.ه]

گرد آهک. ← آهک.

خاک انداز [آ]

کواره.

۱- آبروی گرداگرد چنبر گنبد برای جلوگیری از رخنه



خار (واژه گیلانی)

خرک بام شیبدار. تیر نازک چوبی که در نوک بام شیبدار است.^(۱)

خار بست [ب]

خار بند. خارچین. پرچین. خارخیز. دیواری کوتاه از خار و خاشاک که گرداگرد کشتزار و باغ می‌سازند.

خار بند [ب]

خار بست. ← خار بست.

خارچین

خار بست. ← خار بست.

خارخار

۱- دیوار بلند.

۲- باروی دژ (در زمان مادها^(۲)).

۳-....

خارخانه [ن(ن)]. (واژه بلوچی)

کرمانی: آدوربند.

بندرعباسی: کَپَر.

حَس خانانه، خیس خانانه، خیشخان. خیشخانانه. حَسَن خانانه.

خانه‌هایی که در بیابان‌های گرمسیری و سرزمین‌های کناره خلیج فارس با خار و خاشاک ساخته می‌شود. دیوارهای در برابر باد آنرا نمناک و خیس

(۱) برومبزه، کریستیان. مسکن و معماری.... رویه ۹۵.

(۲) تقوی‌نژاد، محمدرضا. معماری و شهرسازی... رویه ۳۱.

(۳) برگرفته از انزابی‌نژاد، رضا. فرهنگ معاصر.

(۴) برومبزه. همان.

(۵) برگرفته از حامی، احمد. مصالح ساختمانی. رویه ۱۶.



آب باران^(۱).

۲- سنگ انداز برج های پیرامون دژ.

۳- خاکریز.

۴- ...

خاک سخت [ک.س]

گِل رس. گل چسبنده - (۶).

خاکی**

تازی: بیضی.

۱- یکی از ریخت های هندازی (هندسی). کُثِبه (خط)

خمیده بسته ای دارای این ویژگی که افزونه (جمع)

دوری (فاصله) های همه فُند (نقطه) های روی آن از دو کانون روی ستبرای (قطر) بزرگتر آن، با هم برابر است.

۲- گونه ای چفد بدون تیزه. ← چفد.

۳- ...

خاموت (واژه برگرفته از روسی)**

۱- تَنگ. ← تنگ.

۲- ...

خامه [م.]

۱- سوراخ زیرین چیلو (انبار) که از آن گندم

برمی دارند - (۷).

خاکبرداری [ب]

کندن و برداشتن خاک از جایی بویژه برای ساختمان سازی.

خاک چرب [ک.چ]

خاک ناب و تهی از خاک گیاهی و دست نخورده^(۲).

خاک دج [ک.د]

خاکی که پایداری و ایستادگی خوبی در برابر فشار پی های ساختمان دارد و بیشتر پی سازی روی آن انجام می شود^(۳).

خاک دستی [ک.د]

خاک دست خورده.

خاکی که با آن گودی را پر کرده اند.

خاک رس [ک.ر]

خاکی با دانه های بسیار ریز و پولکی مانند که با افزودن آب به آن بسیار افزایش گنج (حجم) پیدا کرده و چسبنده می شود. خاک رس ناب (خالص) سفید رنگ است، و با آمیزش چیزهای دیگر رنگهای گوناگون پیدا می کند. رس کبود، دارای اکسید آهن، رس خاکستری دارای گرافیت، رس قهوه ای دارای زغال سنگ و رس زرد دارای هیدروکسید آهن است^(۴).

خاکریز

۱- جایی که در آن خاک ریزند.

۲- جایی در بیرون دیوار دژ و کنار خندک (خندق) که در آن خاک ریزند تا جلوی گذر را بگیرند^(۵).

۳- پشت بند ساختمان** ← پشت بند.

خاکریزی

ریختن خاک در یک گودی و پر کردن آن یا برای بالا آوردن کف ساختمان در ساختمان سازی.

(۱) پیرنیا، محمدکریم، گنبد... اثر. شماره ۲۰، رویه ۱۳۸.

(۲) برگرفته از زمزاشیدی، حسین، طاق و قوس... واژه نامه.

(۳) برگرفته از زمزاشیدی، حسین، اجرای ساختمان... رویه ۱۷۶.

(۴) برگرفته از حامی، احمد، مصالح ساختمانی، رویه ۱۷.

(۵) برگرفته از معین، محمد.

(*) نمونه چشمگیر خاکریز همچون پشت بند را می توان در تپه

گنبد کاووس یافت که خاکریزی نزدیک به ۱۵ متر بلند اگرداگرد

برج را فرا گرفته است.

(۶) کرچی... استخراج، رویه ۶.

(*) خاک به چم تخم مرغ است.

(*) خاموت به چم « گلوبندمانندی از چوب و نمد و چرم برگردن

اسب گازی و درشکه است. (برگرفته از عمید، حسن، فرهنگ

فارسی عمید)

(۷) پیرنیا، محمد کریم، آشنایی... واژه نامه.



۲-...

خان

۱- خانه.

۲- کاروانسرا. خان خَر. خان خَرک.

۳- ریات (رباط).

۴- دکان. بازارگاه.

۵- میخانه.

۶- آبگیر کوچک. خانی.

۷- آتشکده.

۸-...

خان بار

انبار کالا در پشت کاروانسرا در بازارها، در گذشته دارای چند کارگاه و انبار بوده است^(۱). این واژه به گونه‌ی کالا انبار و سپس کالنبار، دگرگون شده است^(۲).

خان خوره [ر]

کاروانسرا^(۳). ← کاروانسرا.

خان سامانی

انبارخانه^(۴).

خان غرد [غ] (واژه پارسی + تازی)

اتاغ (خانه) تابستان‌نشین*.

خان غرده [غ د]

خان غرد. ← خان غرد.

خانقاه [ن]

تازی شده خانگاه. ← خانگاه*.*

خانگاه [ن]

تازی شده: خانقاه.

خانه‌گاه.

جایی که درویشان در آن گرد هم آیند و نیایش کنند.

اندام (فضا) های خانگاه چنین هستند:

- ۱- «جماعت‌خانه». تالاری بزرگ برای گردهمایی و ستایش (ذکر) یادست‌افشانی (سماع) و خوردن خوراک.

۲- اتاغهای رهروان (سالکان).

۳- اتاغ «پیر» خانگاه که تنها یک کس دارای چنین جایگاهی بود.

۴- «زاویه». جایگاههای بسیار کوچکی که تنها گنجایش یک تن را داشت، برای تنهانشینی (خلوت) و چله‌نشینی.

۵- آشپزخانه.

۶- اتاغهایی برای رهسپاران (مسافران)^(۵).

خان و مان

۱- خانه.

۲- خانه و مان (اثاث) خانه.

۳-...

خانه [ن (ن)]

اوستایی: خَشَن، دِمَان. شی تی. شِ ی ن * * * * * م ا ت. م ا س. م ا س ن. نمان. هدیش. هدیش. هیسا^(۶).
پارسی باستان: هدیش^(۷) (خانه، کاخ * * * * *)

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۸۰.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. درباره شهرسازی و معماری سنتی. رویه ۱۲.

(۳) همان. شیوه‌ها... واژه‌نامه.

(۴) دهخدا، علی‌اکبر.

(*) شاید هممان بادغرد (بادگیر و اتاغ تابستان‌نشین) باشد.

(برگرفته از تبریزی، محمدحسین. برهان قاطع).

(* * *) آمیخته از خان + گاه. (دهخدا، علی‌اکبر).

(۵) برگرفته از سلطانزاده، حسین. روند شکل‌گیری... رویه ۱۷۸ و ۱۷۹.

(* * * * *) گمان می‌رود واژه‌ی شان، شانه کرمانشاهی برابر کندو (معین، محمد) از ریشه اوستایی واژه شِ ی ن گرفته شده باشد. در پارسی نیز به جایگاه تخم‌مرغ، شانه تخم‌مرغ می‌گویند.

(۶) بهرامی، احسان. فرهنگ واژه‌های اوستایی.

(۷) شارپ، ولف‌نارمن. فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی.

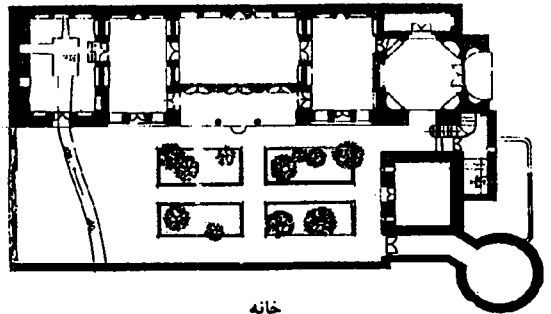


پهلوی: آورتین. آوهن. خان. خانک. خُن. ذر.

در گویشها: کسی به (افتری)^(۸). کَر (هرزنی)^(۹). کا(تاتی)^(۱۰). کَته [خوانساری و خوری (به اتاغ می گویند)]^(۱۱). کی - کیه (نابینی)^(۱۲). هُوش. هُوشا (بختیاری)^(۱۳). هوش (لکی)^(۱۴). هوس (ایلامی). کیا (ایبانه‌ای). کی‌ی (بید هندی)^(۱۵).

سراد. سَرای. کَتک. کَرَتک. مان. ماند. مانک. مانیشن. نِشَمک (پارسی: نیشمن)^(۱۶). آشیانه. خان. کاشانه. کد *****. کد. کَرِیج. کَند *****. کَندوان - کَند. خانه سرپناهی است که آدمی در آن زندگی می کند و جایی است که در آن از پدیده‌های بومی (طبیعی) مانند تابش خورشید، باد و بارشهای آسمانی هم بهره گرفته می شود و هم در پناه است.

واژه خانه ***** در گذشته به آنچه که امروزه «اتاغ» (اتاق) می گوئیم، گفته می شده و آنچه که امروزه «خانه» می گوئیم، سرا نامیده می شده است.



خانه

هنوز در برخی از گویشها، بویژه در روستاها به اتاغ، خانه می گویند و در نیمروز (جنوب) ایران به خانه‌ای با چند اتاغ، «خانه سرا» گفته می شود.

به گفته دانشمندان، کهن ترین خانه سازیها به هنگام فرود آمدن آدمیان از کده‌ها و غارها به کوهپایه و دشت انجام شده که پس از آن آدمی ناگزیر به ساخت سرپناه گردید. نشانه‌های بدست آمده از کهن ترین

رویه ۱۸۶.

***** نام کاخی در تخت جمشید.

۸) همایون، همادخت. گویش افتری.

۹) کارنگ. عبدالعلی. تاتی و هرزنی...

۱۰) همان.

۱۱) زهرایی، فضل‌الله. گلستان خوانسار. فره‌وشی، بهرام.

واژه نامه خوری.

۱۲) ستوده، منوچهر. فرهنگ نابین.

۱۳) خسروی، عبدالعلی. فرهنگ بختیاری.

۱۴) ایزدپناه، حمید. فرهنگ لکی.

۱۵) اعظم واقفی، حسین. میراث فرهنگی نظنز. رویه ۳۴.

۱۶) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

***** برابر خانه و روستا که به گونه پیشوند به کار می رود. کد بانرا:

بانوی خانه.

***** برابر روستا و شهر که به گونه پسوند به کار می رود.

***** واژه خانه بر برخی از ن اوستایی کن به چم کندن دانسته اند.

(دهخدا، علی اکبر. لاریجانی، محمدعلی. دیباچه دفتر چهارم

رویه ه). به کندن در سنسکریت «خُن» می گویند. (لاریجانی،

محمدعلی. زیر واژه کندن).

«آریایی ها زمین را کند و در آن می زیستند و به آن کند می گفتند...

کم کم کند به گونه ی کد. کَده. کَته. کَته و کَند ... در آمده است. واژه

کَته، خَته شده و ادبی آن خانه گشته» (برگرفته از حامی، احمد.

آمدن و ماندگار شدن آریایی ها در ایران زمین. سمینار مرمت بناها

و شهرهای تاریخی. روز ۱۳۵۰/۹/۲۱. باشگاه دانشگاه تهران).

آنچه که به «خانه» در برخی از گویشها می گویند که در بالا آورده

شده است به واژه «کند» نزدیک است. از سوی دیگر واژه «خانه»

را برگرفته از «شان» می دانند (وحیدی، حسین. از کده تا خانه. در

کیومرث ناهوشگ. کنگره بم. دفتر سوم. رویه ۲۳۶) در برخی از

گویشها مانند بختیاری و لکی، آنچه که به «خانه» می گویند به

واژه های اوستایی و پارسی باستان «هَدیش» نزدیک هستند.

یادآوری: واگردان (تبدیل) که به خ در زبان پارسی آمده است

بنگرید به تبریزی، محمدحسین. برهان قاطع.



خانه‌سازی‌ها در جهان تا به امروز در گنج‌دره کرمانشاه یافت شده است که پیشینه آن به ده هزار و پانصد سال پیش می‌رسد^(۱).

در روزگار باستان خانه‌ها کوچک و کمابیش دارای یک اندام یا اتاغ بوده‌اند. خوابیدن و زندگی و آشپزی و کارهای دستی و... همه در یک جا انجام می‌شده است. تا اینکه کم‌کم کاربری‌های گوناگون در خانه، اندام‌های ویژه‌ای برای خود یافتند.

در مهرازی بومی ایران، خانه‌های بزرگ در بیشتر سرزمین‌ها دربرگیرنده دو بخش تابستان‌نشین (اندرونی و بیرونی) و زمستان‌نشین* (اندرونی و بیرونی) بوده‌اند. هر یک از این بخش‌ها کمابیش دارای این اندامها بوده است:

- **پیشخان یا جلوخان****: پس‌نشستگی دیوار کوچه یا گذر. پیشگاه در خانه.

- **درگاه**: جلوی در خانه و چسبیده به دیوار خانه. در برخی از خانه‌های کهن دارای دو سکو در دو سوی در بوده است.

- **درآیگاه (ورودی)**: اندام میان درون و برون ساختمان. - **دالان**: راهروی میان درآیگاه (ورودی) تا میانسرا و... - **دهلیز**: دالان.

- **هشتی**: اندام پس از در خانه که گونه‌ای درآیگاه است. - **میاندر**: اندامی میان در خانه و یک در دیگر (در سردسیر) برای جلوگیری از بوران هوا و کشیده شدن هوای سرد به درون ساختمان.

- **سه‌دری، پنج‌دری، هفت‌دری*****: به اتاغ‌هایی گفته می‌شود که سه‌در - پنجره یا پنج‌در - پنجره... بسوی ایوان یا میانسرا دارند. پنج‌دری به اتاغ‌هایی نیز گفته می‌شود که دو در - پنجره به دو اتاغ کناری و سه در - پنجره بسوی ایوان یا میانسرا دارند. (هفت‌دری با هفت در - پنجره بسوی ایوان یا میانسرا نماسازی شده است).

- **تالار**: اتاغ بزرگ برای پذیرایی ← تالار.

- **گوشوار**: اتاغ‌های دو سوی تالار (اتاغ بزرگ) میانی ← گوشوار.

- **تهرانی**: اتاغی با یک شاه‌نشین در بالای آن.

- **تنبی**: اتاغ دراز میان اتاغ‌های دیگر. ← تنبی.

- **اُرسی**: اتاغ بزرگ پذیرایی با پنجره‌های کشویی بالارو (اُرسی نام این گونه پنجره است و به اتاغ دارای این پنجره هم گفته می‌شود) ← اُرسی.

- **پُستو**: انبار پشت اتاغ یا میان دو اتاغ ← پُستو.

- **ایوان**: اندام از یک تا سه سو باز به بیرون ← ایوان.

- **سرسرا**: اندامی میان خانه برای دسترسی به اندام‌های دیگر و نشیمن خانواده. (فرانسوی: هال Hall).

- **سرداب**: خانه زیرزمینی بیشتر در گرمسیر برای بهره‌برداری در تابستان ← سرداب.

- **بالاخانه**: اتاغ در آشکوب بالای ساختمان ← بالاخانه.

- **مهتابی یا بهار خواب**: سکویی بلندتر از کف میانسرا، بدون آسمانه، یا در آشکوب بالای خانه ← مهتابی.

- **آشپزخانه**: جایگاه پخت و پز همراه با تنور نان‌پزی ← آشپزخانه.

- **آبریزگاه**: ← آبریزگاه.

- **انبار**: ← انبار.

- **باره‌بند، آغل**: جای نگاهداری چهارپایان.

(۱) اسمیت، ای. ال. بازتاب چهار فصل حفاری گنج‌دره. اثر شماره ۱۸ و ۱۹. رویه ۲۰۳.

(* بر پایه آب و هوا در برخی جاها، خانه به دو ساختمان تابستان‌نشین و زمستان‌نشین بخش نمی‌شود. خانه با یک ساختمان دارای دو بخش اندرونی و بیرونی بوده است.

** جلو واژه ترکی است.

*** سه‌دری، اتاغ خواب و پنج‌دری... تالار، تنبی، تهرانی...

همگی اتاغ میهمان هستند.



- میانسرا (حیات): ← میانسرا.

- **سرراستان:** باغ سرخانه. باغی که میانسرا یا ساختمان به آن راه دارد و خانواده از آن بهره‌برداری می‌کند.

در خانه‌های امروزی میانسرادار یا کاشانه (آپارتمان) ای. خانه آمیزه‌ای است از چند اندام از خانه‌های کهن و چند اندام تازه بر پایه گونه زیست و شهرنشینی فشرده امروزی. اندامهای خانه‌های امروزی چنین هستند:

درآیگاه (ورودی). رختکن. راهرو (کریدور). سرسرا (هال). گرمابه (حمام). دستشویی. آبریزگاه (توالت). اتاق ناهارخوری (غذاخوری). اتاق کار. اتاق نشیمن. تالار (سالن). اتاق خوانش (مطالعه). ایوان (بالکن). مهتابی (تراس). میانسرا (حیات). پادیاو (نورگیر. حیات خلوت. پاسیو). انباری. آتسخانه (شوفاژخانه). ایستکد (پارکینگ).

واژه‌خانه پسوند بسیاری از نامهای آمیخته (اسم مرکب) است که برای جایهای گوناگون در گذشته و اکنون بکار رفته و می‌رود. برخی از آنها چنین هستند: آبخانه (آبریزگاه)، آبدارخانه، آتسخانه، آشپزخانه، آفتاب‌خانه، آینه‌خانه، ادب‌خانه، تاریک‌خانه، بادخانه (بادگیر)، بارخانه، باژخانه، بندخانه (زندان)، چاپخانه، داروخانه، سردخانه، گرم‌خانه، قهوه‌خانه و...

خانه آسیا [ن. ن.] و]

انبار آسیا. ← آسیا.

خانه باد [ن. ن.] و]

بخش تابستان‌نشین خانه.

خانه پایانی [ن. و]. [واژه خراسانی (فرارودی)]^(۱)

اتاق پایینی. زیرزمین.

خانه چه [ن. و. چ]. [واژه خراسانی (بخارایی)]^(۲)

خانه (اتاق) کوچک.

خانه خدا [ن. ن.] و. خ.]

مسجد^(۳).

خانه خواب [ن. ن.] و]

اتاق خواب^(۴).

خانه خورشیدی [ن. ن.]

خانه‌ای که ساختمان در آن با نیروی خورشید کرده می‌شود. ← مهرازی خورشیدی.

خانه‌سازی [ن.]

ساختن سرپناه، نخستین خانه‌سازی‌ها بگفته‌ی دانشمندان پس از آمدن آدمی از غار به دشت انجام شد. امروزه به آن مسکن (تازی) سازی می‌گویند.

خانه‌سازی خصوصی [ن. ی. خ.]

خانه‌سازی ویژه. ← خانه‌سازی ویژه.

خانه‌سازی دولتی [ن. ی. ل.] [واژه پارسی + تازی + پارسی]

خانه‌سازی با یاری سازمان‌های دولتی به انگیزه‌ی یاری به گروه‌های مردم نیازمند که توانایی سرمایه‌گذاری کلان و رویارویی (رقابت) با بخش ویژه (خصوصی) در ساخت خانه را ندارند^(۵).

خانه‌سازی ویژه [ن. ی. ژ.]

خانه‌سازی با سرمایه‌گذاری مردم. امروزه به «خصوصی‌سازی» گفته می‌شود.

خانه‌سرا [ن. س.]

خانه. (زبانزد در نیمروز ایران)^(۶).

(۱) کبری شالچی. امیرحسین. فرهنگ گویشی...

(۲) همان.

(۳) قدیری، بهرام. فهرستواره... صفه. شماره ۳ و ۴.

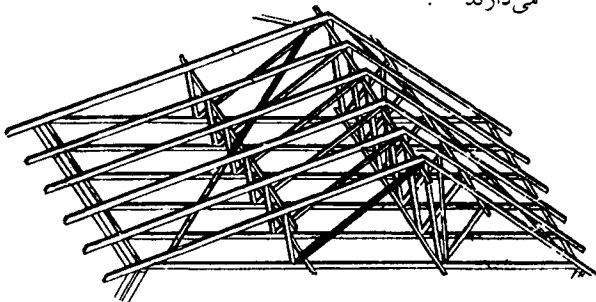
(۴) دهمخدا، علی اکبر.

(۵) پاشایی، ع. فرهنگ اندیشه نو.

(۶) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۸۰.



بزرگ و پله‌ها و... بهره می‌برند چون با بکارگیری ساختمایه کمتر بار بیشتری را نگه می‌دارد. کاهش سنگینی (وزن) آن با از میان برداشتن لنگرهای خمشی بدست می‌آید و کارآیی سازه نیز بیشتر می‌شود. بدین‌گونه، بخش‌های سازه خرابا، بارهای درآمده (واردشده) را به فشار یا به کشش، نگه می‌دارند^(۳).



خرپا

خرپای چوبی [خ، ی]

خرپاهای چوبی در مهرازی بومی ایران با تکه‌های فراوانی از چوب ساخته می‌شود، و هر کدام از این تکه‌ها نام ویژه دارند:

- ۱- تیرکش: تیر زیرین سرتاسری که دو سر آن روی دو پایه‌ی خرپا (دیوارهای دوسو یا دوستون) می‌افتد.
- ۲- تیر وادار: تیر وادار میان تیرکش بگونه‌ی ایستاده جا می‌گیرد و تیر کانونی خرپاست.
- ۳- چوب باربر یا لنگه‌ی خرپا: چوب باربر در دو سوی تیر وادار، به نوک آن پیوسته و دو سر دیگر به دو سر تیرکش پیوند دارد.
- ۴- وادار چپ و راست: چوبهای ایستاده در میان خرپا که در دو سوی وادار جا دارند.

خانه‌گاه [ن، ن]

خانگاه. ← خانگاه.

خانی

پهلوی: خانیک

۱- آبگیر.

۲-...

خانپچه [چ]

۱- آبگیر کوچک.

۲-...

خدا خانه [خ، ن، ن]

مسجد^(۱)

خراس [خ]

آسیای بزرگی که آنرا با چهارپا می‌گردانند. خراسیا.

خراسیا [خ]

خراس.

خرپا [خ]

پایه‌ی بزرگ. تیر آمیخته (مرکب)

ساختمان یا استخوان‌بندی نگاهدار، از تیرها و میله‌هایی (چوبی یا فولادی) که بگونه‌ای با هم جفت و بست شده‌اند تا برای پوشاندن دهانه‌های بزرگ پایداری کنند و ریخت آنها زیر بار دگرگون نشود. ساختمانهای خرپایی در ایران باستان از پنج هزار سال پیش ساخته می‌شده است. در نگاره‌ای که از کاوشهای شوش بدست آمده از آن زمان سیلوهای استوانه‌ای با آسمانه‌گنبدی بر روی سکویی بلند دیده می‌شود. این سکو یک ساختمان خرپایی است^(۲).

خرپا را بیشتر سه‌گوشه (مثلث) یا آمیخته‌ای از چندین سه‌گوشه می‌سازند. ویژگی ریخت سه‌گوشه این است که دگرگونی در آن رخ نمی‌دهد مگر اینکه اندازه‌های پهلوی (ضلع)‌های آن بزرگ یا کوچک شود. اگر پهلوه‌ها دگرگون نشوند، ریخت آن همواره پایدار می‌ماند. از خرپا در ساخت آسمانه‌های گسترده و

(۱) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۳۸.

(۲) برگرفته از فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی... رویه ۱۴۲.

(۳) گلد، برایان. سازه برای متخصصین معمار. رویه ۵۷.



۵- دستک: چوبهای خمیده پیوسته به وادارها^(۱).

خرپشته [خ. پ. ت]

۱- بام شیب‌دار بگونه تک شیب یا دوشیب.
- بلندی سرگور.

- چادر.

۲- ایوان.

۳- کازه، نشستگاه پالیزبان در پالیز ساخته شده از چوب و گیاه.

۴- چوب بست ساختمانی که روی آن می‌ایستند و کار می‌کنند. خونیز. داربست. داربند.

۵- ...

خرپشته ساختن [خ. پ. ت. ت]

شیب‌دار ساختن آسمانه.

خرپشته کردن [خ. پ. ت. ک. ذ]

خرپشته ساختن. ← خرپشته ساختن.

خرخر [خ. خ]

۱- تاغ.

۲- ایوان.

۳- گنبد^(۲).

۴- ...

خردار [خ.] [واژه گیلانی]

خار.

چوب ترازوی در نوک بام دو شیبه چوبی.^(۳)

خرده آجر [خ. د. ج]

تکه‌های شکسته‌ی آجر کوچکتر از چارک.

خرده پیمون [خ. د. پ]

بخشهای کوچکتر پیمون که در اندازه کردن اندامهای ساختمان بکار می‌رود^(۴). ← پیمون.

خوزین [خ]

۱- تختگاهی در گوشه‌ی ایوان و مهتابی از سنگ یا خشت یا چوب برای نشستن و آسودن.

۲- ...

خرستوک [خ. ز]

گونه‌ای گنبد رُک به ریخت سروه (مخروط) ← گنبد.

خرسنگ [خ. س]

سنگ بسیار بزرگ که بگونه‌ی دست نخورده و بدون تراشیدن در یک ساختمان بکار رفته است^(۵).

خرسنگ دست ساخت [خ. س. گ. ذ]

ستون خرسنگی، گاه باکنده کاری، که از ساختمانهای کهن پیش از تاریخ بر جای مانده است^(۶).

خرشته [خ. ر. ت]

۱- آسمانه خمیده^(۷).

۲- ...

خرک [خ. ز]

۱- سه پایه‌ای که والادگران (بنایان) روی آن می‌ایستند و کار می‌کنند.

۲- ...

خرک پوش [خ. ز]

۱- گونه‌ای بام شیب‌دار. ← بام.

۲- گنبد رُک. ← گنبد.

۳- آسمانه درگاه سه دری یا پنج دری که همانند پنجم کار می‌کند^(۸).

۴- بخش سه گوشه (مثلث) بالای درگاه‌ها (در سه دری و پنج دری‌ها) روی تابش‌بند (سایبان)‌ها.

(۱) برگرفته از ماه‌القش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۲۹۶.

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.

(۳) برومیرزه، کریستیان. رویه ۹۴.

(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۵۹.

(۵) برگرفته از صدری‌افشار، غلامحسین. فرهنگ فارسی امروز.

(۶) برگرفته از مرزبان، پرویز. معروف، حیب. واژه‌نامه...

(۷) دهخدا، علی‌اکبر.

(۸) پیرنیا، محمدکریم. چفدها و... اثر. شماره ۲۴. رویه ۱۵۹.



خرگاه [خ]

- ۱- چادر بزرگ گردد.
- ۲- بارگاه.
- ۳- آلاچوب بزرگ.

۴- تارم. ← تارم.

خرند [خ. ز]

- ۱- رده‌ای از آجر، سنگ،... در کنار جوی خیابان، کوجه، باغچه و... تازی: جَدول.
- ۲- سکو^(۱).

- ۳- گذرگاه آجری یا سنگی گرد میانسرا (حیاط) و باغچه^(۲).
- ۴- ...

خرندکردن [خ. ز. ک. د]. (واژه خراسانی)

هره بستن^(۳).

خروجی [خ]. (واژه تازی + پارسی)

برونشو^(۴). ← برونشو.

خره [خ. ر]

- ۱- رده آجر یا خشت یا سنگ پهلوی هم چیده شده.
- ۲- خرک. داربست.
- ۳- ...

خره‌نهادن [خ. ر. ن. د]

بر هم نهادن و چیدن آجر و خشت.

خری [خ]

۱- ایوان. ← ایوان.

۲- ...

خرزانه [خ. ن. ن]

تازی شده: خزانه*.

گزینه^(۵).

۱- آبگیر آب در گرمابه‌های کهن برای شستشو. ← گرمابه.

۲- انبار آب در آب‌انبارهای کهن. ← آب‌انبار.

۳- جایی برای نگهداری کتاب در کتابخانه.

۴- چنبر (حلقه‌ای که گرداگرد پا کار یک گنبد (از بیرون آن) کار گذاشته می‌شود تا کالب (قالب) چفد گنبد، روی آن، گرد گنبد بگردد و بدین روش درستی خمیدگی گنبد را هنگام ساخت آن بسنجند.

خرزانه سرستون [خ. ن. ن]. (س. ش)

گودی در سرستون که تیر روی آن گذارده می‌شود^(۶).

خرزینه [خ. ن. ن]

خرزانه. ← خزانه.

خسته [خ. ت]

۱- پی دیوار.

۲- ...

خسخانه [خ. ن. ن]

خارخانه. ← خارخانه.

خشابه [خ. ب]

خشبات. ← خشبات.

خشبات [خ]. (واژه تازی)**

تازی + پارسی: مناره بحری^(۷).

یونانی + پارسی: فانوس دریایی.

(۱) ربوبی، مصطفی. رجمیه، فرنگیس. مفهوم ساخت در فرهنگ معماری... هنر و معماری. شماره ۴۳، ۴۴ (۱۳۵۶). رویه ۶۲.

(۲) معین، محمد.

(۳) زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۴) عمید، حسن. فرهنگ فارسی عمید.

(*) خزانه واژه پارسی است. بنگرید به زیرنویس خزانه در آب‌انبار.

(۵) پرتو، ابوالقاسم. واژه‌یاب...

(۶) برگرفته از مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(**) مناره چوبی بنام خشبات در آبراهه برپا کرده بودند و شب هنگام بر بالای آن آتش بر می‌افروختند تا کشتی‌ها را از نزدیک شدن به آبهای تنگ باز دارند. (ناصر خسرو. بازگویی از دایره المعارف بزرگ اسلامی. زیر واژه آبادان).

(۷) دهخدا، علی‌اکبر.



برج تابان. میل دریایی.

۱- برجی در کرانه دریاکه همواره بر بالای آن چراغی روشن نگه داشته می‌شود تا از دور راهنمای دریانوردان برای رسیدن به خشکی باشد.

در برخی از جنگلها و دره‌های پر پیچ و خم نیز دیده شده است»^(۱).

۲-...

خشت [خ]

اوستایی: زموایشْت^(۲).

۱- گِل رس کالب (قالب) زده شده که در آفتاب خشک شده باشد.

«پیشینه بهره‌گیری از خشت همچون یک ساختمایه در ایران نخست به گونه گلوله گلی بدون کالب (قالب) بوده است و به ۹۳۰۰ سال پیش در گنج دره کرمانشاه^(۳) و شش تا هفت هزار سال پیش در سِیلک کاشان می‌رسد که بگونه گلوله گلی دست ساز و خشک شده در آفتاب (بدون کالب) کار شده است^(۴).

«در لبه آنها فرورفتگی‌هایی است که با انگشتان پدید آمده تا به ملات بهتر چفت‌و بند شود. خشت‌های چهارگوشه تخت (که با کالب ساخته می‌شد) نخستین بار در شش هزار سال پیش بکار رفته است. به گمان فراوان خشت، ساختمایه ایرانیان بوده است»^(۵).

ساختمانهای خشتی در بیشتر جاهای ایران دیده می‌شود، زیرا به آسانی می‌توان خشت ساخت و بکار برد. خشت آمیخته‌ای است از خاک رس خوب و یک‌افزودنی همانند: کاه، خرده سنگ، خاکستر، و... که به آن آب می‌افزایند و آنرا بگونه «آخوره» در می‌آورند. پس از یک یا دو روز که آب در خاک رخنه کرد (در زبانزد «باد کرد») ملات را زیرورو کرده و خوب ورز می‌دهند تا به ریخت خمیری سفت در آید. اگر آب ملات فراوان باشد (در زبانزد «سُل» باشد) نمی‌توان به آن خاک افزود. برای همین آب به اندازه

باید به خاک افزوده شود.

ملات چسبناک در کالب‌های چوبی چهارگوشه دوخانه یا چهارخانه یا شش‌خانه ریخته می‌شود و هنگام ریختن، به سختی در آن کوبیده می‌شود تا خشتی فشرده و بدون سوراخ بدست آید. پس از تراز کردن روی کالب، آنرا روی زمینی پاک و بدون سنگ و ریگ و خاشاک برمی‌گردانند تا خشت از آن بیرون افتد.

پس از گذشت نیم روز تا یک روز خشت‌ها را به آرامی بلند می‌کنند و از رویه کوچکتر آن کنار هم می‌چینند تا زودتر خشک شوند (در زبانزد به آن «زنجیره‌سازی» می‌گویند). خشتها را پس از خشک شدن گرد آورده و انبار می‌کنند (در زبانزد «هره» می‌کنند).

ساخت خشت بیشتر در هنگام گرما در سال انجام می‌شود»^(۶).

۲- بیلچه.

خشت [خ]

خَشْتَر. ← خَشْتَر.

خشت آبمال [خ. ت]

ساخت خشت آبمال بدین گونه است که نخست رویه زمین، پاک شده و خیس می‌شود سپس کالب‌ها روی آن چیده می‌شوند. این کالب‌ها تنها یک چهارچوب هستند و کف ندارند. ملات آماده شده بریده و در کالب کوبیده شده، سپس با دست روی آن تراز می‌شود.

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم، آشنایی... رویه ۲۶۹.

(۲) بهرامی، احسان، فرهنگ واژه‌های اوستایی.

(۳) اسمیت، ای. ال. بازتاب چهار فصل حفاری... اثر. شماره ۱۸ و ۱۹ (۱۳۶۹). رویه ۲۰۶ و ۲۰۵.

(۴) گیرشمن، رمن. ایران از آغاز تا اسلام. رویه ۱۶.

(۵) پوپ، آرتور. معماری ایران. رویه ۱۵.

(۶) برگرفته از زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۷۰ تا



ساخت آبگیر خانگی (حوض) بکار می‌رود^(۳).

خشت‌مال [خ]

خشت‌زن. ← خشت‌زن.

خشتی [خ]

۱- ساختمانی که با خشت ساخته شده است.

۲- ریخت چهارپهلوی (مربع).

خشجان [خ]

چهارآخشیج. ← چهارآخشیج.

خش خانه [خ. ن. ن]

خارخانه. ← خارخانه.

خشکه چین [خ. ک]

دیوار چینی با سنگ لاشه و بدون ملات^(۴).

خشن** خانه [خ. ش. ن. ن]

خارخانه. ← خارخانه.

خشن*** کردن [خ. ش]

چنگ زدن گِل برای یکنواخت شدن ملات^(۵).

کالب خیس را به آسانی از لای ملات در آورده و خشت‌ها بر زمین می‌مانند. خشت آبمال پس از خشک شدن پایداری خوبی دارد^(۱).

خشت به کالب زدن [خ. ب. ل. ز. د]

ریختن و کوبیدن ملات آماده خشت در کالب. ← خشت.

خشت پخته* [خ. ت. ب. ت]

آجر. ← آجر.

خشت تابه [خ. ب]

کوره و داش خشت‌پزی

خشت‌چه [خ. چ]

۱- خشت کوچک. خشتره.

۲- ...

خشت چین [خ]

آنکه خشت‌های کالب خورده شده را می‌چیند.

خشت‌خانه [خ. ن. ن]

خانه خشتی.

خشتر [ش. ز]

۱- شهر در زمان هخامنشیان^(۲).

۲- خشتره. خشت‌چه.

۳- ...

خشت زدن [خ. ز. د]

کالب‌گیری خشت. ← خشت.

خشت‌زن [خ. ز]

خشت‌گر.

آنکه خشت به کالب می‌زند.

خشت‌کار [خ]

راز‌گیری که با خشت کار می‌کند.

خشت‌گر [خ. گ]

خشت‌زن. ← خشت‌زن.

خشت‌لبه [خ. ل. ب]

آجرهایی به ریخت یک چهارم پرهون (دایره) که در

(۱) برگرفته از زم‌رشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۷۷.

(*) یادآوری می‌شود که در برخی نوشته‌ها، واژه‌های «خشت خام» و «آجر پخته» بکار برده می‌شود که نادرست است. چرا که در سرشت خشت ناپختگی و خام بودن است و در سرشت آجر پختگی است و تنها باید گفت «خشت و آجر».

(۲) رسوبی، مصطفی. رحیمیه، فرنگیس. ساخت در فرهنگ معماری و شهرسازی ایران. هنر و معماری. شماره ۴۳، ۴۴ (۱۳۵۶). رویه ۵۴.

(۳) برگرفته از دانش‌دوست، یعقوب. طیس... رویه ۲۶۷.

(۴) ورجاوند، پرویز. سرزمین قزوين. واژه‌نامه.

(**) خشن، گیاهی است از گونه‌های بوریا که از آن جامه می‌بافند و درویشان می‌پوشند. (معین، محمد)

(***) برگرفته از خشانیدن به چم چنگ زدن و خاییدن. (برگرفته از

معین، محمد)

(۵) پیرنیا. همان.



خط [خ]. (واژه تازی)

کَئِشِه. ← کَئِشِه.

خط بنایی [خ. ط. ب]. (واژه تازی)

نویسه گلیگر. ← نویسه گلیگر.

خط کش [خ. ک. ب]. (واژه تازی + پارسی)

ابزار چوبی یا پلاستیکی یا فلزی که با آن کشه (خط) می‌کشند.

پیشنهاد: کَئِشِه نگار.

خفته بیدار [خ. ت].

گونه‌ای آجرچینی در ساخت تاغ و توپزه^(۱) ← تاغ.

خفته و راسته [خ. ت. و. ت].

گونه‌ای آجرچینی که در آن آجرها را خوابیده (خفته) و ایستاده (راسته) کنار هم می‌چینند^(۲). ← آجرچینی خفته و راسته.

خفته و راسته پوش [خ. ت. و. ت].

گونه‌ای آسمانه خمیده که آجرها در آن بگونه خفته و راسته از چهار گوشه اتاغ چیده می‌شوند^(۳).

خفنگ [خ. ف].

دریچه بالای در یا پنجره^(۴).

کاب (قاب) بالای در یا پنجره^(۵). گیلانی: خفنگ^(۶).

خلوت خانه [خ. و. ن].

۱- اتاغ ویژه

۲- نماز خانه.

۳- ...

خم [خ]

۱- آسمانه خمیده. تاغ. ← تاغ.

۲- تابستان نشین و نشستگاهی که در زیر زمین سازند. تابخانه. بادگرد.

۳- زمستان نشین. خانه زمستانی. خن.

۴- سرسرای میانی خانه (واژه سیستانی).^(۷)

خم [خ]

خنوب ← خنوب.

خمب [خ]

خنوب ← خنوب.

خمستان [خ. م]

۱- کوره سفال پزی. داش.

۲- ...

خم نگار [خ. ن].

ابزاری پلاستیکی همچون الگو برای کشیدن کشه‌های خمیده.

پیشنهاد برای پیستوله (فرانسوی Pistolet).

خن [خ]

خان.

۱- خانه. ← خانه.

۲- اتاغ آشکوب زیرین کشتی.

خنوب [خ. ن. ن].

پهلوی: خومیک.

خم. خمب. خمبه.

۱- گنبد. ← گنبد.

۲- ایوان.

۳- ...

خنبه [خ. ب. ب].

۱- گنبد. ← گنبد.

۲- گودال یا چهار دیواری که در آن گندم و جو انبار

کنند^(۸). گودالی در گوشه اتاغ برای گندم.

(۱) جذبی، علیرضا، طاق و ازج. رویه ۸۹

(۲) برگرفته از مصاحب، غلامحسین. دایره‌المعارف مصاحب.

(۳) برگرفته از زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۲۰۱.

(۴) مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(۵) برگرفته از پیرنیا. همان.

(۶) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۷) رخشانی، بدیل. سیستان. رویه ۳۵.

(۸) معین، محمد.



۳- جای سرپوشیده با شاخ و رویه درختان تاک. «در میان باغ گودالی بکنند و کناره‌های آنرا بلند سازند و روی بلندی دو سوی گودال چوب و شاخه درخت اندازند تا درخت تاک بر بالای آن پهن شود و گودال سرپوشیده شود»^(۱).

خنجه پوش [خ.ج]

گونه‌ای چفد^(۲).

خندق [خ.د]

تازی شده خندک. ← خندک.

خندک [خ.د]

تازی شده: خندق.

گودالی که گرداگرد شهر یا دژ می‌کنند تا جلوگیر دشمن یا تندآبه (سیل) گردد. به هنگام جنگ، در آن آب می‌انداختند تا کار بر دشمن سخت‌تر گردد. روبروی دروازه شهر یک پل روی خندک ساخته می‌شد که هنگام تازش (حمله) دشمن، آنرا می‌توانستند بردارند یا ببندند. این پلها به دو گونه بودند: پل چوبی که می‌توانستند بردارند و پل آجری که پابرجا بود^(۳).

خنک‌خانه [خ.ن.ن]

سربینه. جای کندن یا پوشیدن رخت در گرمابه. ← گرمابه.

خنه [خ.ن]. [واژه خراسانی (مشهدی)^(۴).

تایبادی^(۵)]

خانه. ← خانه.

خنه پیش [خ.ن]. [واژه گیلانی]

گیلکی: خونه پیش.

میانسرا (حیات). ← میانسرا.

خنه‌چه [خ.ن.ج]. [واژه خراسانی]^(۶)

خانه کوچک.

خنه کند [خ.ن.ک]. [واژه خراسانی (بجستانی)^(۷)]

انبار. اتاغ انباری.

خو [خ]

خواره. ← خواره.

خواب‌جای

۱- خوابگاه. خوابخانه. خوابستان. شبستان. اتاغ خواب.

۲- آرامگاه.

خوابخانه [ن.ن]

اتاغ خواب.

خوابستان [ب]

اتاغ خواب.

خوابگاه

اتاغ خواب.

خواجه‌نشین [ج.ن]

شاه‌نشین (در خانه).

خواره [خ.ر]

خو. خره. خرپشته.

۱- داربست یا چوب بست برای رازیگری.

۲- کالب چفد (قوس) از چوب که آنرا در دو سوی دهانه استوار می‌کنند و روی آن چفد می‌زنند.

۳-...

خواز [خ]

خوازه. ← خوازه.

خوازه [خ.ز]

۱- داربست. چوب بست رازیگران. خواره.

(۱) لاریجانی، محمدعلی.

(۲) زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... رویه ۵۵.

(۳) برگرفته از سلطانه‌زاده، حسین. فضاهاى شهری. رویه ۱۶۴.

(۴) اکبری شالچی، امیرحسین. فرهنگ گویشی خراسان بزرگ.

(۵) رفیعی سرشکی، بیژن. نیرومند، مسعود. بازسازی... تایباد.

(۶) اکبری شالچی، همان.

(۷) اکبری شالچی، امیرحسین. فرهنگ گویشی خراسان بزرگ.

گیتاشناسی (عرض جغرافیایی) بدست آورد. این دستگاه در مهرازی آب و هوایی و مهرازی خورشیدی کاربرد دارد.

به گونه فراگیر (جامع) آن، که نمونک ساختمان زیر یک پوشش جای می‌گیرد و بدان گرما و وزش هوا هم می‌دهند «ترموهلیدن» (ThermoHeliodon) می‌گویند^(۷).

خورشیدی

۱- گنبد میانی روی تویزه‌های کاربردی. ← کاربردی.
اگر خورشیدی کم خیز باشد به آن نَهْتین می‌گویند^(۸).
۲- بخش نیم پرهون بالای درگاه که دارای شیشه‌های رنگی می‌باشد^(۹).

خورمه [م.] (واژه گیلانی)

گودی پدید آورده شده روی تیر چوبی (در ساخت دیوار ورجین) تا سر تیرچه در آن جای گیرد و پایدار بماند^(۱۰).

خورنق [خ. و. ن.] (واژه تازی شده از خورنگاه)

خورنگاه. ← خورنگاه.

خورنگاه [ر]

۱- پیشگاه و ایوان رو به آفتاب در کاخ*.

۲- چوب‌بست تاغ مانند یا گنبد مانند در چراغانی و آذین‌بندی به هنگام جشن‌ها.

خوانچه پوش [خ. چ]

۱- گونه‌ای تاغ که با آن بین دو تویزه را می‌پوشانند^(۱).
← تاغ.

۲- آسمانه آویزان از آسمانه بنیادی ساختمان^(۲).
تازی: سقف کاذب.

۳- گونه‌ای چغد.

خود

۱- پوسته بیرونی گنبد که روی آهیانه (پوسته درونی آن) ساخته می‌شود^(۳). ← گنبد.

۲- ...

خور

۱- کاخ^(۴).

۲- روزنه (زبانزد در نیمروز ایران)^(۵).

خوراب

۱- بندآبه. ← بندآبه.

۲- ...

خوراک کده [ک]

جایگاه فروش و خوردن خوراک.

پیشنهاد شده برای رستوران.

خورانه [ن]

۱- آسمانه گنبدی^(۶).

۲- ...

خورشیدنما [ن]

اروپایی: هلیدن (Heliodon).

دستگاهی برای نمایش سایه روشن‌های نمونک (ماکت) یک ساختمان، یک آرسن (مجموعه) ... در برابر پرتوهای خورشید در پاسی (ساعتی) از روز و ماهی از سال در یک سرزمین ویژه. با گذاشتن نمونک کار در این دستگاه، می‌توان بخش‌های آفتاب‌گیر و سایه‌گیر آن را در هر زمان و هر ماه از سال و هر پهنای

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. برگ ۱۰۳ و ۱۰۵.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۵۶.

(۳) همان. واژه‌نامه.

(۴) دهخدا، علی‌اکبر.

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۶) پیرنیا، محمدکریم. گنبد... رویه ۱۱۹ در زیرنویس.

(۷) Olgyay, Victor. Design With Climate. P. 180

و راهنمای طراحی اقلیمی. رویه ۴۳۸.

(۸) بزرگمهری، زهره. هندسه در معماری... رویه ۸.

(۹) افشار، ایرج. واژه‌نامه یزدی.

(۱۰) برگرفته از زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۳۲۵.

* خور در اینجا از خوردن برگرفته نشده و از خور به چه



۲- "هورنو" - هورنو^(۱).

خوزه [ز (ز)]

خازه. - خازه.

خونه [ن] (واژه گیلانی)

اتاغ نشیم.^(۲)

خونه پیش (واژه گیلانی)

میانسرا | میانسرا.^(۳)

خوون [خ] (واژه شوشتری)

۱- سرپناه. باران گیر. باران گریز.^(۴)

۲- آجرکاری آذینی در پیشانی ساختمان و بالای

سر در^(۵).

خیری

۱- ایوان. - ایوان.

۲- ...

خیز

۱- نسبت بلندای چغد به دهانه آن^(۹). - چغد.

۲- بلندای تاغ در ساختمان^(۱۰).

۳- بلندا. تازی: ارتفاع. ارتفاع پله: خیز پله.

۴- ...

خیزاب

نگاره‌های گچ بری شده سردر^(۱۱).

خیزو

خیزاب. - خیزاب.

خیس خانه [ن (ن)]

خارخانه. - خارخانه.

خیسه [خ. س]

۱- بیل. کمچه. چمچه. بیلچه.



خوون

خوون چینی [خ]. (واژه شوشتری)

ساخت خوون در نمای ساختمان^(۶).

خیابان

۱- راهی ساخته شده میان دو رسته ساختمان، بیشتر

در شهرها.

۲- گذرگاه میان باغ که کناره‌های آن گل کاری شده

است^(۷).

خیاره [خ. ر]

برآمدگی‌های نیم استوانه بر دیواره ساختمان یا روی

یک ستون^(۸)، که همچون پشت‌بندی ساختمان را

پایدارتر می‌کند، مانند میل رادکان.

خورشید که همراه با پسوند گاه آمده. بزرگان کهن ایران در جای

آفتاب‌گیر خوراک می‌خوردند چون جایگاه پاکی بوده است.

(برگرفته از لاریجانی، محمدعلی)

(۱) پیرنیا، محمدکریم. گنبد... رویه ۱۱۹. زیرنویس.

(۲) برومبزه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۱۲۸.

(۳) همان.

(۴) همان.

(۵) برگرفته از امام شوشتری، محمدعلی. فریز و خوون...

باستان‌شناسی و هنر ایران. (۱۳۴۷). رویه ۴۰.

(۶) همان.

(۷) برگرفته از دهخدا، علی اکبر.

(۸) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۳۴۳.

(۹) پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۱۲.

(۱۰) فرهنگستان دوم.

(۱۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

۲-...

خیش (واژه تازی شده برگرفته از خیشخانه).

کیش.

۱- پرده‌ای بافته شده از پارچه‌ای به همین نام که در تابستان آنرا نمناک می‌کردند تا در برابر نسیم، درون آن خنک شود.

۲- خارخانه.

خیشخان

۱- خیش‌خانه. ← خیش‌خانه.

۲- هواکش گنبد مانند روی بام. بادپروا. بادپیچ^(۱).

خیشخانه [نِ (نَ)]

۱- اتاغی که با پرده خیش (پارچه کلفت کتانی) می‌سازند و بر آن آب پاشند تا هوای درون آن خنک گردد. به اتاغی که بانی و خاروخس هم بدین گونه می‌سازند می‌گویند. ← خارخانه.

۲- چادری با پارچه خیش خنک شده بگونه بالا^(۲).

خیمه [خ. م]. (واژه تازی)

۱- خانه چادری. ← چادر.

۲-...

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۹۷.

(۲) برگرفته از معین، محمد.

۲- اتاغک یا باجه چوبین با دیوار شبکه‌دار در بالاخانه،
خیش خانه، یا در پیشخان دکان یا در بازار^(۶).

دارافزین [ا]

«تازی شده: درابزین. درابزون. دربزین.
یونانی شده: تراپزیون (Trapezion).»
دارابزین. داربزین. داروزین. دارفزین.
۱- دارآفرین. ← دارآفرین.
۲- گذرگاه میان دو در^(۷).

داربام

تیر بزرگ در آسمانه چوبی.

داربزین [ز]

دارافزین. ← دارافزین.

داربست [ب]

داربند. چوب‌بند. چوب‌بست.
استخوان بندی چوبی یا فلزی سبک که بر روی هم
سوار می‌شود.
تا از آن بالا بروند و ساختمان را بسازند و بالا ببرند.
گاه از داربست برای پدید آوردن یک سرپناه سایه‌گیر
از درختان مو و... بهره می‌گیرند.

* داخل کوتاه شده داخل برابر سرپرده پادشاه است. در
سانسکریت دُکول برابر پارچه ابریشمی است و شاید برای اینکه
سرپرده شاهان ابریشمی بوده داخل گفته شده. (برگرفته از
لاریجانی، محمدعلی)

۱) برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر.

۲) بهرامی، احسان. فرهنگ واژه‌های اوستایی.

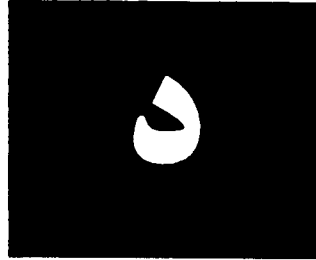
۳) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

۴) دهخدا، علی‌اکبر.

۵) همان.

۶) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۲۶.

۷) برگرفته از معین، محمد.



دا

دای. ← دای.

داخل * [خ]

داخلول. ← داخلول.

داخلول

۱- سکوی چوبی یا سنگی بر در بازگاه پادشاهان برای
نشستن مردم. دارافزین^(۱).
۲- سرپرده پادشاه.
۳-...

دار

اوستایی: دآورو (درخت. یک تکه از تیر چوبی)^(۲).
پهلوی: دارو (درخت)^(۳).

۱- چوبی که در آسمانه بکار رود.

۲- پایه و ستون^(۴).

۳-...

دار (واژه تازی)

۱- خانه.

۲-...

دارابزین [ا]

دارافزین. ← دارافزین.

دارافزین [ف]

۱- نرده یا جان‌پناه تخت، سکو، ایوان یا بام. تازی +
پارسی: تکیه‌گاه^(۵).

داربند [ب]

- ۱- کسی که داربست می‌زند^(۱).
- ۲- داربست.

دارفرین [ز]

- ۱- سکوی پیشگاه در خانه که روی آن می‌نشینند.
- داخل.^(۲)

دارفزین [ز]

- دارفزین. ← دارافزین.

دارویند [ز، ب]

- پایه. ستون^(۳).

داروزین [ز]

- دارافزین. ← دارافزین.

داز

- ۱- گج.

- دیوار گج اندود شده^(۴).

- ۲- گجکار. رازیگر.

- ۳- ...

دازار

- ۱- رازیگر^(۵). ← رازیگر.

- ۲- ...

دازر

- رازیگر. ← رازیگر.

داش

- چار. داشت. کوره. گلخن. تون گرمابه یا آجر پزی یا نانوايي.

داک (واژه شوشتری)

- کلاف چوبی نگهدارنده دیوار یا در^(۶).

داکت (واژه انگلیسی Duct)

- گذرگاهی در کالبد ساختمان برای هواکش، یا لوله های آب یا...

- پیشنهاد: ناو. ← ناو.

دال (واژه فرانسوی Dalle)

انگلیسی: اسلب (Slab)^(۷).

تاوه. ← تاوه.

دالان

دالیز. دالیح. دلیح. بالان. بالانه. دالانه. راهرو. سازاک. سازی^(۸).

۱- راهروی سرپوشیده میان درایگاه (ورودی) ساختمان و میانسرای (حیاط) آن. دهلیز. سیستانی: دالو^(۹).

۲- کوچه سرپوشیده همچون سابات که بر بالای آن اتاغ ساخته باشند^(۱۰). شوشتری: سعبات^(۱۱).

۳- شاخه‌ای جداشده از راسته بازار که خود راسته‌ای است سرپوشیده که به یک سرا یا تیم می‌رسد. ← بازار.

۴- آهون (تونل).

دالانچه [چ (ج)]

دالان کوچک.

دالانه [ن (ن)]

دالان. ← دالان.

دالیز

دالان. ← دالان.

(۱) از راهنمایی‌های استاد جذبی.

(۲) دهخدا، علی اکبر.

(۳) همان.

(۴) همان.

(۵) همان.

(۶) همان.

(۷) معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(۸) دهخدا، علی اکبر.

(۹) رخشایی، بدیل. سیستان. رویه ۴۰.

(۱۰) برگرفته از عمید، حسن. فرهنگ عمید.

(۱۱) دهخدا، علی اکبر.



دامن چفد [م.ن.ج]

پای چفد. ← پاراسته.

دامنه [م.ن.ن]

۱- بخش پیش آمده بام شیب دار ساختمان که دیوار راز برف و باران نگه می دارد^(۱). گاه انباری در زیر آن بنام فاکون است. گیلانی: چش. چاش^(۲).

۲-...

داو

دای. ← دای.

دای (واژه تایبادی)

داو.

چینه و رده در دیوار گلی.

دایره [ی.ر.ز]. (واژه تازی)

پر هون. ← پر هون.

دج [د]

۱- لایه سخت زمین که از شن و سنگ و خاک است و پی ساختمان را بر آن می نهند. تُرس. دژ.

۲-...

دتا [د] (واژه گیلانی)

آشپزخانه.^(۳)

دخمه [د.م]

اوستایی: دَخَم.

پهلوی: دَخَمَك.*

دَخَم. دخمه گاه. دخمه دان.

۱- ساختمان گردبسته و استوانه‌ای بزرگ و سرگشاده بادییوارهای ستر با تنها یک درگاه که بر بلندی ساخته شده است. زردشتیان کهن برای پرهیز از آلوده کردن خاک، مردگان خود را در آن گذاشته، رها می کردند تا بپوسند. آنگاه بازمانده استخوانها را در چاه میان دخمه می ریختند. در پیرامون یزد و اردکان هنوز می توان دخمه‌ها را یافت. برج خاموشی. دادگاه.

۲- سردابه‌ای که در آن مردگان را نگه دارند. ناووس.

۳- استودان** ← استودان.

۴- گنبد سرگور.

۵- خانه تنگ و تاریک.

در [د]**

اوستایی: دَوَر^(۴).

پهلوی: دَر^(۵).

انگلیسی شده: دُر (door)^(۶).

۱- بازشویی که در میان دیوار یا دو جرز برای گذاشتن از آن جای می گیرد.

گونه‌های در

- بادبزی (۱۸۰° باز شو)

- تاشو (آکار دیونی)

(۱) پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۱۶۹.

(۲) برگرفته از چراغی، رحیم. نمایی از خانه‌های بومی و فاکون معماری و شهرسازی. شماره ۸. رویه ۳۹.

(۳) برومیرزه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۱۱۸.

(*) «دخمک برابر داغگاه است. جایی که مردگان را می سوزانند چرا که ریشه این واژه «ذگ» برابر سوزانیدن است و واژه داغ از همان گرفته شده است. شاید ایرانیان کهن همانند هندوان مردگان را می سوزانند. از اوستا نیز چنین بر می آید. فردوسی نیز چنین سروده:

«همی هر کسی آتشی بسرفروخت

یکی خسته بست و یکی کشته سوخت»

(برگرفته از دهخدا، علی اکبر)

(*) گفته شده دَخ برابر دور انداختن است که در اینجا برابر دور افتاده آورده شده. مردگان را در استودان رها می کردند تا بپوسند.

(برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۵۶)

(**) روشن است که واژه‌های در، دار، و درخت هم خانواده هستند.

(۴) وحیدی، حسین. گاتها. واژه نامه.

(۵) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۶) وحیدی. همان.



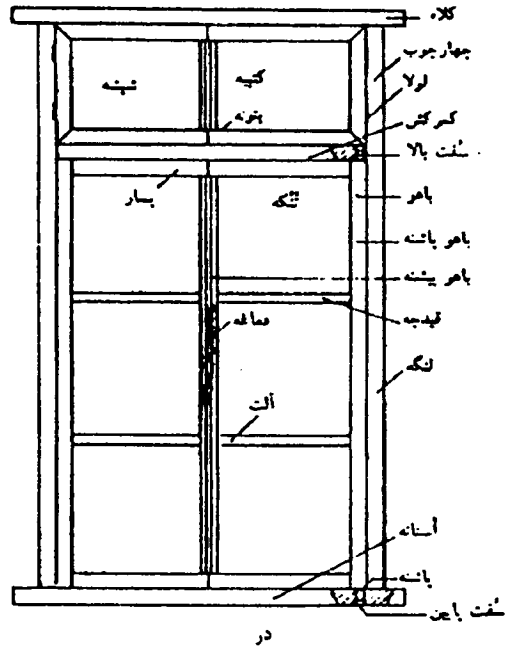
- چرخاندن (360° گردان)

- کشویی

- یک لنگه. دولنگه... (90° باز شو)

درهای کهن در ایران از چند تکه تخته کنار هم چیده شده، درست می‌شد که با یک یا دو تیر چوبی و گلمیخ مهار می‌شده‌اند. درها گاه دارای یک لته و بیشتر دو لته بوده‌اند.

در اتاغ‌ها و خانه‌ها دولته و باغها و بوستان‌ها یک لته بوده‌اند. میاندرها (در میان کریاس و دالان) بیشتر یک لته بوده‌اند.



در

رویه‌م یک در از این بخش‌ها درست می‌شده است:

- **باهو:** دو تکه چوب ایستاده (قائم) در دو سوی هر لته. به لبه‌ای که چفت (قفل) به آن بسته می‌شود باهوی پیشنه و به لبه‌ای که لولا یا پاشنه به آن بسته می‌شود باهوی پاشنه گویند.

- **پاسار:** (پاسال) تکه چوب پایین لته که با کام و زبانه به باهوها می‌پیوسته که جای پا و پاخور بوده است.

- **کش و میانکش:** تکه‌های ترازوی (افقی) میان پاسار که باهوها را از سه جا به هم می‌پیوسته.

- **دماغه:** چوبی که روی درز میان دو لته را می‌پوشانیده و روی یکی از آنها کوبیده می‌شده است.
دماغه خود دارای چیزی همانند سرستون و پاستون بوده است.

- **کاب (قاب):** آنچه میان باهوها و کش‌ها باز می‌ماند که گاه توپر و گاه شبکه‌دار بوده است.

- **چهارچوب:** لته یا لته‌های در که درون یک چهارچوب کار گذاشته شده و از پنج تکه چوب ساخته می‌شدند، دو تا ایستاده و سه تا ترازوی، یکی در بالا و دو تا در آستانه. چوب ترازوی بالا دو شاخک داشته که درون دیوار استوار می‌شده است.

- **کلاغیر:** تکه تخته ترازوی پشت شاخ چهارچوب و گاه جدا به ریخت پبلی (دوزنقه).

- **پاشنه گرد:** تکه چوب ترازوی که پشت آستانه کوبیده می‌شده و جای پاشنه در آن درمی‌آوردند. گاه از سنگ یا آجر نیز درست می‌شده است.

- **چفت:** هر لته در، دارای یک یا دو رشته زنجیر بوده که ته آن چنبر (حلقه)‌ای داشته و به سفت (چنبر بالای چهارچوب)، بسته می‌شده است.

- **پاچفت:** چفت کوچکی که لته‌ها را به پای در، آستانه می‌بسته است.

- **سفت:** چنبر فلزی که در بالا و پای در روی چهارچوب کوبیده می‌شده تا چنبر زنجیر در آن بیافتد.

- **کلون و کوبه:** برای زدن در بر لته‌ها میخ‌کوب می‌شده است.

گاه پاشنه از فلز (بیشتر فولاد) ساخته می‌شده تا پایداری بیشتری داشته باشد. گاه برای پایداری بیشتر



در بند [د.ب]

- ۱- کوچه بن بستی که دارای در یا دروازه است.
- ۲- کوچه پهن و کوتاه^(۵).
- ۳- در بزرگ.
- ۴- پانه. ← پانه.
- ۵- دژ.
- ۶- بندآبه. ← بندآبه.
- ۷- ...

در پریش [د.ب]

- ۱- آجر^(۶). ← آجر.
- ۲- ...

در پنجره [د.ب.ج.ر]

- دری که پنجره هم باشد^(۷). دری دارای پنجره شبکه دار.

در پیچ [د]

- در سار. در ساره.

ته‌ها، باهو را بازنجیر به چهارچوب می‌بستند^(۱).

- ۲- بازشویی برای دسترسی به درون یک چیز مانند اشکاف، گنجه، سرکارسان (صندوق) و...
- ۳- پیش‌خانه. جلوی خانه.
- ۴- راه.
- ۵- دربار. درگاه. بارگاه.
- ۶- دروازه.
- ۷- یکان شمارش اندام‌های خانه: یک در اتاغ، یک در آشپزخانه^(۲).

درآبزون [د]

تازی شده دارافزین. ← دارافزین.

درآبزین [د]

تازی شده دارافزین. ← دارافزین.

درازا [د(د)]

تازی: طول.

درازان. رویاروی پهنا (عرض).

درآمدگاه [د.م]. (واژه خراسانی (فرارودی)

درايگاه^(۳). ← درايگاه.

درآيگاه [د]

تازی + پارسی: ورودی^(۴).

خراسانی: درآمدگاه.

درون شو.

جایی درون ساختمان (پس از در)، که نخست به آنجا درآیند (وارد شوند).

درب [د]. (تازی شده دَر)*

۱- دروازه شهر و دژ.

۲- ...

دربار [د]

۱- بارگاه و خانه بزرگان. درخانه.

۲- خانه.

دربزین [د.ب]

تازی شده دارافزین. ← دارافزین.

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۵۲.

(۲) شنیده شده در روستاهای نو شهر.

(۳) اکبری شالچی، امیرحسین. فرهنگ گویشی خراسان.

(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۸.

* درب تازی شده دربند پارسی بگونه کوتاه شده است. برابر راه تنگ میان کوهستان و خیابان و راهرو خانه و نیز مانند واژه دربند برابر کوی و راسته بازار نیز بکار رفته است. در گذشته، بجز دروازه‌ها که هر شهری دارا بود، هر کوی در شهر و نیز هر راستا بازار، دربندی داشت که شبها آنرا می‌بستند. (برگرفته از امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...) درب به گمان فراوان تسازی شده در پارسی است. (برگرفته از لاریجانی، محمدعلی)

(۵) فرهنگستان دوم.

(۶) دهخدا، علی اکبر.

(۷) قزلباش، محمدرضا. ابوضیاء، فرهاد. القیای کالد... رویه ۱۱۸.



پرده‌ای که جلوی در خانه آویخته می‌شود تا کسی نتواند درون را ببیند.

درجه [د.ج]

دریچه. در کوچک.

درخانه [د.ن(ن)]

۱- دربار شاهان. تازی شده: دربخانه.

۲- خانه.

۳- ...

درز [د]

۱- شکاف بساریک بین دو آجر، دو سنگ... دو ساختمان یا...

فرانسوی: ژوآن (Joint)

۲- یکان پیمایش (مساحت) برابر ۲۱ متر مربع (زبانزد در گیلان).

درز انبساط [د.ز.ا.پ]

(واژه پارسی + تازی) پیشنهاد: درز واکشیدگی. ← درز واکشیدگی.

درز پنهان ملات [د.ز.پ.ن.م]

درزی در پشت کاشی برای گیرش ملات به آن^(۱).

درز جدایی [د.ز.ج]

پارسی + تازی: درز ضدزلزله.

شکافی که میان کالبد یک ساختمان در یک یا چند جا پدید آورده می‌شود و آنرا به چند بخش می‌کند تا هنگام زمین لرزه، هر بخش بتواند جداگانه بلرزد و به هم تته نزنند. از این رو هر بخش از شالوده تا پایان بگونه جداگانه ساخته می‌شود.

درز چسبانیدن [د.ج.د]

چسبانیدن سنگ‌های تخت (پلاک) در کنار هم^(۲).

درز ضدزلزله [د.ز.ض.د.ز.ل]

(پارسی + تازی)

درز جدایی. ← درز جدایی.

درز کردن [د.ک.د]

۱- تراش دادن کناره کاشی با تیشه و یکنواخت کردن

آن^(۳).

۲- ...

درزک [د.ز.ک] (واژه گیلانی)

انبار درز برنج^(۴).

درز نمایان ملات [د.ز.ن.ن.م]

درز میان کاشی‌ها در کاشی‌کاری که هر چه کوچکتر باشد هنرمندانه‌تر است^(۵).

درز واکشیدگی [د.ز.ک.د]

پارسی + تازی: درز انبساط.

درز میان سازه فلزی یا بتنی ساختمان به اندازه چند سانتی‌متر که ساختمان را به دو بخش، جدا می‌کند تا واکشیدن (انبساط) و همکشیدن (انقباض) ساختمان، به آسانی انجام گیرد و آسیبی به آن نرسد.

درزوی [د.ز] (واژه گیلانی)

اتاغ خشک کردن درز برنج^(۶).

درسار [ر]

درساره.

۱- دیواری که پیش در خانه یا دژ سازند تا درون خانه پیدا نباشد.

۲- درپیچ. ← درپیچ.

۳- درگاه.

درساره [د.ر.ز]

درسار. ← درسار.

(۱) برگرفته از اولیا، محمدرضا. صنعت سرامیک. صفحه. شماره

۷۶. (۱۳۷۰) رویه ۵۹

(۲) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۲۰۰.

(۳) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۴) برومیرزه، کریمتیان. مسکن و معماری. واژه‌نامه.

(۵) اولیا، محمدرضا. همان.

(۶) برومیرزه. همان.

**درس [د.س]**

در خانه که بیشتر آمدوشد از آن انجام می شود (در اصلی خانه)^(۱).

در غلبکن [د.ع (غ). ب. ک]

در غلبکن. در غلبکن.

دری با پنجره شبکه دار. در - پنجره

در غلبکین [د.ع (غ). ب. ک]

در غلبکن. ← در غلبکن.

در غلبکن [د.ع (غ). ب. ک]

در غلبکن. ← در غلبکن.

۲- در کوچک.؟؟؟؟

درگاه [د]

پهلوی: درگاس.

۱- آستانه در. آستان. جای در. رویاروی پیشگاه.

- پیشگاه خانه بزرگان.

۲- بارگاه و کاخ شاهان. تازی شده: درگاه.

۳- تازی: تکیه گاه.

۴- مسجد. مرگت. جای نیایش^(۲).

درگهای [د.گ]. [واژه سیستانی]

پارسی + تازی + پارسی-پیش بخاری.

تاغچه کوچک^(۳).

دروار [د]

دروانه. ← دروانه.

درواز [د]

دروازه. ← دروازه.

دروازه

ارمنی شده: دارپاس. داراپاس. دارپاس^(۴).

درواز.

۱- در بزرگ در دژهای کهن در ده ها و شهرها.

۲- چهارسوی بازار.

۳- میدان

۴- بالای در^(۵).

۵...

دروانه [د.ن (ن)]

دروار.

۱- روزنی بر بام خانه که با نردبان می توان از آن رفت و

آمد کرد.

۲...

دروای * [د]

انگلیسی: (Space) **.

تازی: فضا.

اندروای.

دروای، گنجی (حجمی) است، که دربرگیرنده این

جهان است و همه چیز در آن جای دارد.

دروای ریخت ویژه ای ندارد ولی در مهرازی هنگامی

از آن سخن می رود که کرانمند (محدود) و لبه دار شده

و دارای کالبدی شده باشد که ریخت و اندازه ویژه دارد.

مهرازی را می توان بر پایه دروای بساز نمود

(معرفی) کرد و این جایگاه دروای را می رساند.

(۱) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۵۹.

(۲) دهخدا، علی کبر.

(۳) رخشانی، بدیل. سیستان. رویه ۵۲.

(۴) آیوازیان، ماریا. وام واژه های ایرانی.

(۵) دهخدا، علی کبر.

(*از ریشه پهلوی. (فروهوشی، بهرام. فرهنگ پارسی به پهلوی).

وای دراوستا برابر باد و هوا است. "ویو" نام فرشته نگهبان هوا

بوده است. پورداوود اندروای برابر فضا گرفته است. (پورداوود،

ابراهیم. فرهنگ ایران باستان. رویه ۶۰. دهخدا می گوید اندر

وای، برابر با "واژگون" نیست و گویا برابر "در فضا" است و نه در

هوا.

** شاید واژه Space با واژه Spas که در پهلوی برابر فلک و

جهان آمده (فروهوشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی) بستگی

داشته باشد.



درچه. در خُرد. در بچه. پادگانه. آژگن. بالکانه. بنیاس. بنیاسک.

۱- در کوچک.

۲- پنجره.

۳- روزنی بر بام برای روشنایی اتاغ. روزنه.

دریخانه

در خانه. درگاه.

دریزه [د. ز.] (واژه دزفولی - شوشتری)

شوشتری: سی سرا.

روزنه‌ای در آسمانه شُودان (زیرزمین) که به کف میانسرا (حیاط) برای روشنایی گرفتن باز می‌شود و نیز گونه‌ای یخچال که کوزه آب و... را با ریسمان در این جاه‌ها آویزان می‌کردند تا خنک بماند (۶).

دریواس [د]

۱- چهارچوب در خانه.

۲- چهار دیواری خانه.

۳- دژ.

۴- پزاوند. - پزاوند.

۵- ...

دز [د]

۱- دژ. - دژ.

مهرازی، هنر ساماندهی دروای است. افزون بر آن شیوه‌های گوناگون مهرازی جهان را بر پایه دیدگاه و بینشی که به دروای دارند، می‌توان دسته‌بندی کرد. برای نمونه در مهرازی کهن گرا (کلاسیک) جهان و مهرازی نهادین (سنتی) ایران، دروای را به گونه جدا (مستقل) و دارای لبه خوانا با کالبدی ویژه می‌پذیرفتند. رویاروی آنها در مهرازی نوگرا (مدرن) دروای را بیشتر یکپارچه و آمیخته با دیگر دروای‌ها می‌پذیرند.

در وبام [د]

خانه با همه بخشهای آن.

بی دروبام: بی‌روزن و آسمانه (۱).

در و پنجره [د. پ. ج. ر]

در پنجره (۲). - در پنجره.

در و پیکر [د. پ. ک]

بخشهای ساختمان از دیوار و آسمانه و...

درون شو [د]

در آنگاه. - در آنگاه.

درونگرا [د. گ]

مهرازی درونگرا. - مهرازی درونگرا.

درونگرایی [د. گ]

مهرازی درونگرا. - مهرازی درونگرا.

دریابار [د]

۱- شهری که در کناره دریا باشد. بندر.

۲- کنار دریا. فرانسوی: پلاژ. (Plage)

۳- ...

دریاچه [د. چ]

۱- استخر خانگی (حوض) [در گناباد و تَبس (طَبس) (۳)].

۲- ...

دریچه* [د. چ]

دزفولی: دریچه (۴).

شوشتری: سی سرا (۵).

(۱) همان.

(۲) پیرنیا. همان. رویه ۳۸۱.

(۳) دانش‌دوست، یعقوب. طبس... رویه ۲۶۵.

(۴) به گمان فراوان دریچه، نخست دریچه بوده از در + یزه برای خرید و کوچک. برخی آنرا در بچه گفته‌اند. (برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر)

(۵) ربوی، مصطفی. شوادان. اثر. شماره ۲، ۳، ۴. (سال ۵۹) رویه ۲۰۰.

(۶) همان.

(۶) همان.



۲- تویزه^(۱) دزد ← تویزه.

دژار [د]

تازی: معمار.

رازیگر. ← رازیگر.

دژدام [د]

زندان. بندیخانه^(۲).

دژدرو [د.ژ]

گذرگاه تنگ و باریک.

دژک [د.ژ]

دژ کوچک. دژک^(۳). ← دژ.

دژ [د]

۱- دهلیز. دالان. ← دالان.

۲- بالاخانه^(۴).

دژ* [د]

پهلوی: دژ. دژ. دیز. وژ^(۵).

اوستایی: دازه*.

تازی: قلعه (تازی شده از کلات. ← کلات)

دژ. دوز. دیز. دج. دیس. دیزه.

پناهگاهی برای باشندگی (سکونت) که با برج و بارو کرانمند (محدود) می‌شود تا از دسترس بیگانه بدور باشد. بُرج، به بخش گرد یا چهارپهلوی در گوشه‌های دژ و در راستای دیوارهای دراز آن و بارو به دیوارهای بلند گرداگرد دژ گویند.

«در ایران، هسته بیشتر شهرها و انگیزه پیدایش آنها، دژها بوده‌اند که نمایانگر پیشرفت آدمی از روزگار غارنشینی و شکار، به روزگار کشاورزی و یکجانشینی هستند. بدین سان که گروه‌های کوچک و پراکنده آدمیان کم‌کم به زمین و کشاورزی وابسته شدند و بر جای خود ماندند و پناهگاهی برای خود ساختند. از گردهم آمدن این پناهگاهها، روستاها و سپس شهرها پدید آمد و گرداگرد آن دیوار کشیدند و برج و بارو ساختند تا از گزند تازش جانوران درنده و

دشمنان آسوده باشند. نیاز به آسایش (امنیت) آدمی را وادار کرد که خانه خود و کسان خود را بر بالای کوه یا تپه و در پناه دژها بسازد و آن را با برج و بارو از دسترس دیگران بدور نگه دارد»^(۶).

دژها را می‌توان بدین گونه دسته‌بندی کرد:

۱- دژهای ساخته شده بر بلندی‌های کلات. ← کلات.

۲- دژهای ساخته شده در دشت‌ها و زمین‌های هموار که گاه دارای خندک‌های ژرف بوده‌اند و گاه ژرفای تودرتو.

دژهای کوچکتري را که درون دژی دیگر ساخته می‌شدند «نارین دژ» می‌نامیدند.

۳- کهن دژها که جایگاه شاهان و بزرگان بوده و کاخها و انبارهای ساز و رویه و... و جای زندگی داشته و ارگ نامیده می‌شد.

بیشتر دژها در گرداگرد خود دارای بارو یا باره (دیوار بلند و ستبر) بودند و در گوشه‌ها یا میان پهلوها برج‌های گرد یا چهارگوشه می‌ساختند تا به پیرامون دید داشته باشند. باروها گاه آنچنان ستبر بودند که چندین سوار در کنار هم در بالای آن رفت و آمد می‌کردند و ساز و رویه جنگی را جابجا می‌کردند.

بر بالای باروها دندانه‌هایی بنام «کنگره» بود که بکار پدافند و جنگ می‌آمد. کنگره‌های هفت‌پله‌ای

(۱) بزرگمهری، زهره. کاربندی. معماری و هنر. ش ۴۰۳. سال

۶۷. رویه ۳۰.

(۲) همان.

(۳) عمید، حسن. فرهنگ عمید.

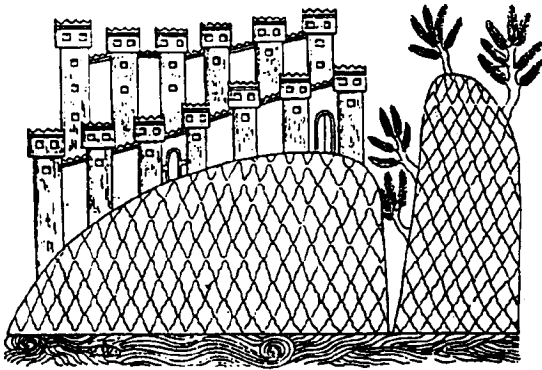
(۴) دهخدا، علی‌اکبر.

* از ریشه اوستایی دَیز (دژ) برابر روی هم کود کردن و ساختن. (مقدم، محمد. راهنمای ریشه فعل‌های ایرانی)

(۵) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

** دَازَه درست است. (لاریجانی، محمدعلی)

(۶) برگرفته از ذکاء، یحیی. مفهوم دژ. کنگره. به. جلد اول. رویه ۲۰۹.



دژ

دژک [د.ژ]

دژک. دژ کوچک (۲). ← دژ.

دژ نبشت [د.ن.ب]

پهلوی: کریتَه * * * نیبشت (۳).

دژ نوشت.

ساختمانی که در گذشته بایگانی بنچک (سند)های دولتی بوده است.

پیشنهاد برای «مرکز اسناد دولتی».

دست [د]

تازی: مَصطَبَه.

۱- سکوی بالای اتاغ برای نشستن بزرگان (۴).

۲- ...

دست آزاد [د]

نگارگری و شالوده ریزی (طراحی معماری) با دست

ساختمانهای تخت جمشید نمونه‌های زیبای آن هستند که ارج ویژه‌ای دارند. آنها نماد شهر و آتشکده و نیایشگاه و نماد شهرنشینی می‌باشند.

در بالای باروها گاه تنوره‌هایی برای ریختن سنگ و گلوله‌های گوی مانند از سنگ و فلز می‌ساختند که به آنها «سنگ‌انداز» می‌گفتند.

«مَزْغَل»ها یا شکاف میان کنگره‌ها نیز بدین کار می‌آمد. سنگ‌اندازها گاه در درون بارو و گاه در دژهای سنگی، بگونه برجسته در لبه بالای بارو نمایان بود.

در برخی دژهای جنگی برکناره خندک، بارویی دیگر ساخته می‌شد که در روزگار صفویان به آن «شیرحاجی»^{*} می‌گفتند. در هنگامه جنگ، گاه دشمن گودال و آهونی (نقب) در زیر بارو می‌کند و خاک آنرا سپر می‌کرد و بدین سان به درون دژ راه می‌یافت. به این آهون، «مورچال» یا «مورچل» می‌گفتند. گاه دشمن در پیرامون دژ سنگری از چوب و خاشاک می‌ساخت که به آن «سیبه»^{**} می‌گفتند.

«خندک» یا گودال گرداگرد دژ را گاه به هنگام جنگ آب می‌انداختند که تنها با شنا کردن می‌توانستند از آن بگذرند. برای گذشتن و در آمدن به دژ، روی خندک پل‌های سبک و جابجا شونده‌ای به نام «تخته‌پل» می‌ساختند، که به هنگام نیاز آنها را برمی‌چیدند. در برخی دژها از درهای بزرگی بجای تخته‌پل بهره می‌بردند که لنگه بزرگ آن با دو زنجیر در کناره‌های آن بر خندک خوابانده می‌شد.

پیرامون دژها و ارگ‌ها باغ‌های زیبا پدید می‌آمد که به آنها «پاپری‌دیزه» می‌گفتند. در شهرها به بخش پیرامون کهن دژ، شارستان یا شارسان می‌گفتند. پس از شارستان، بیرونه (رَبَض) جای داشت (۱).

* شاید دگرگون شده از «شیرازه» باشد.

** سیبه واژه ترکی است.

(۱) برگرفته از ذکاء، یحیی. مفهوم دژ. کنگره بم. دفتر نخست.

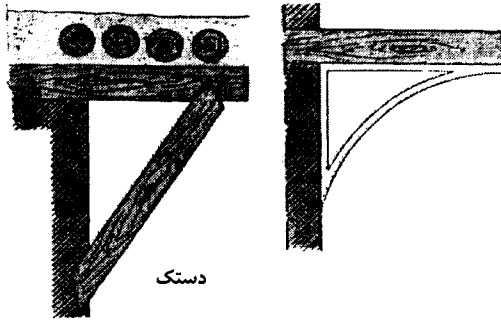
رویه ۲۱۵ تا ۲۲۰.

(۲) عمید، حسن. همان.

*** (کریتَه: کلات. دژ. (فره‌وشی، بهرام. فرهنگ پهلوی)

(۳) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ زبان پهلوی.

(۴) امام شوشتری، محمدعلی. بررسی نفوذ شیوه... رویه ۲۲.

**دستکرده [د.ک]**دستگرد^(۶) ← دستگرد.**دستگاه [د]**

۱- پکان (واحد) شمارش هر گونه ساختمان: یک دستگاه خانه.

۲- ...

دستگرد [د.گ] (گ)پهلوی: دستگرت^(۷).ارمنی شده: داستاکرت^(۸).تازی شده: دسکده. دستگرد^(۹). دسکره

دستکرده. دستگره.

۱- ده. روستا.

۲- کوشک و کاخی کوچک که بزرگان و شاهان برای

پذیرایی از مهمان می ساختند.

آزاد بدون بکارگیری ابزار گرته کشی. (زبانزد

دانشجویان)

دستان [د]

۱- کوتاشده دستان. پستو. ← پستو.

۲- ایوانچه.

۳- انبار هیزم^(۱).

۴- ...

دست انداز [د.ا]

۱- دیواره کوتاه گرداگرد ایوان یا بام ساختمان برای

جلوگیری از افتادن. جان پناه.

۲- دیوار زیر پنجره.

دستخانه [د.ن] (ن) (واژه شوشتری)۱- نشیمن. خوابگاه^(۲).

۲- ...

دستان [د]

پستو. ← پستو.

دست زیگ [د]گونیا^(۳). ← گونیا.**دستشویی [د] [د]**

۱- اتاغکی در ساختمان برای شست و شوی دست و

چهره. یکی از اندامهای همه خانه‌های امروزی.

۲- ...

دستک [د.ت]

۱- دیرکی که در استخوان بندی ساختمان زیر تیر یا

ستونی برای افزایش پایداری آن زده می شود.

تازی: شمعک.

۲- الواری که در برپا کردن چوب بست، در سوراخ

مشتو (در نمای ساختمان) جای می گیرد.^(۴)

۳- «آبگیر (حوضچه) های کوچک در گرمابه های

همگانی که جلوی خزانه ساخته می شده و از آن آب

بر می داشتند»^(۵).

(۱) دهخدا، علی اکبر.

(۲) همان.

(۳) همان.

(۴) ماهرنقش، محمود. اصول فنی... رویه ۱۵۲.

(۵) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۹۹.

(۶) دهخدا، علی اکبر.

(۷) معین، محمد.

(۸) ایوازیان، ماریا. وام واژه های ایرانی.

(۹) معین، محمد.



دستگروه [د.گ.ر]

دستگرد. ← دستگرد.

دستور [د]

تازی: دلیل^(۱).

۱- پستا^(۲). ← پستا.

۲- پژاوند ← پژاوند.

۳-...

دسته کردن [د.ت (ت).ک.د]

۱- سرند و آماده کردن خاک بسیار برای والادگری (بنایی)^(۳).

دستینه* [د.ن.]

۱- شالوده^(۴) (طرح).

۲-...

دسک [د.س] (واژه گیلانی)

۱- نرده چوبی دور ایوان^(۵).

۲-...

دسکده [د.ک.ر. (ز.)]

تازی شده دستگرد. ← دستگرد.

تازی شده دستگرد ← دستگرد

دسکره [د.ک]

دسن [د.س.] (واژه فرانسوی Dessin)

انگلیسی: دیزاین (Design).

۱- تازی: طرح. نقشه.

پیشنهاد: شالوده. نگاره.

۲- کشیدن گرت به با تندنگار (راپیدوگراف) و پرداخت پایانی آن. (زیانزد دانشجویان و مهران).

دسیناتور [د.] (واژه فرانسوی Dessinateur)

کسی که یک گرت آماده شده مدادی را با تندنگار پاکنویس می‌کند. تازی + پارسی: نقشه کش.

پیشنهاد: گرت کش. ← گرت کش.

دک [د]

۱- پایه و پی دیوار.

۲- ویران کردن ساختمان.

۳- هموار کردن پستی و بلندی زمین.

۴-...

دکان [د]

تازی شده: دکان**.

دکه. دیر. «دخویه»^(۶). دوکان.

۱- جایگاه سرپوشیده برای خرید و فروش کالا. ← بازار.

۲- سکو و نیمکت سنگی یا آجری که روی آن بنشینند.

۳- مهتابی. ایوان سرگشاده^(۷).

دکانه [د.ن (ن)]

تخت. سکویی آجری یا سنگی که گرداگرد آن باز است (دیواره یا پرچین ندارد).

دکور [د.] (واژه فرانسوی Decor)

آرایه ← آرایه.

دکوراسیون [د.] (واژه فرانسوی Decoration)

آرایه گری. ← آرایه گری.

دکونچه [د.چ.] (واژه سیستانی)

۱- ایوان سراسری در جلوی اتاغ‌ها رو به میانسرا (حیاط) که با دیوار کوتاهی از میانسرا جدا شده تا

(۱) دهخدا، علی‌اکبر.

(۲) برگرفته از ماهرالتش، محمود. تعمیرات ساختمان. رویه ۲۰.

(۳) همان.

(*) فرهنگستان آن را برابر هندبوک (Hand book) آورده است.

(۴) پیرنیا، محمد کریم. شیوه‌ها... رویه ۱۸۲.

(۵) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(**) واژه‌های دکان و دکه پارسی هستند و به زبان تازی رفته‌اند (امام شوشتری، محمد علی. فرهنگ واژه‌های فارسی. و ننبسی.

سعید. در مکتب استاد. رویه ۴۲)

(۶) برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر.

(۷) استخری. مسالک و ممالک. رویه ۲۸۰.

**دمیاتاژ [د].** (واژه فرانسوی Demi etage)

پارسی + تازی: نیم طبقه.

پیشنهاد: نیم آشکوب. ← نیم آشکوب.

دوال* [ذ]

پهلوی: دوال.

دوبال

- پیشامدگی و نوار ترازوی (افقی) در سراسر نمای ساختمان^(۷).- نوارهایی که در گردهای اسلیمی در غالی (قالی) و پارچه‌ها می‌اندازند^(۸).**دوال‌بندی [ذ.ب]**۱- آجرچینی بگونه ایستاده (قائم)^(۹). هزه چینی^(۱۰).

۲-...

دوبند [ب]در چفد خاگی (بیضی) به دو گشه (خط) ای که یک سر هر کدام یک کانون خاگی و سر دیگر روی چفد می‌افتد گویند^(۱۱).چهار پایان بدان راه نیابند^(۱).

۲- سکو. تختگاه کوچک.

دگّه [ذ.ک]

دگان کوچک.

دلیج [ذ]

دهلیز. ← دهلیز.

دلیل [ذ]. (واژه تازی)

۱- پستا ← پستا.

۲-...

دماغه [ذ.غ]۱- چوب دراز و باریک که روی درز میان دو لته در را می‌پوشاند. درهای کهن، دارای دماغه‌ای ستون‌وار با سرستون و ته ستون چوبی بودند که با گلمیخ به یک لته در چسبیده بودند^(۲).

۲-...

دمبر [ذ.ب]ابزاری فلزی برای گچ‌بری^(۳).**دم‌چلچله [ذ.ج.ل]**۱- گونه‌ای بست و بند میان سنگ‌ها در خشکه چینی در مهرازی هخامنشی^(۴).

۲-...

دمغازه [ذ.ز]۱- رویه لچک مانند روی پایه‌های گنبد کلمبو که در آن آجرچینی به گونه رگچین انجام شده تا به گردی پاکار گنبد برسد^(۵).

۲-...

دمگاه [ذ]

گلخن و کوره گرمابه‌های همگانی کهن.

دم‌گیری [ذ]گچ کاری نیش دیوارها و پدید آوردن چفت در آنها برای زیبایی^(۶).

(۱) برگرفته از رخشانی، بدیل، سیستان. رویه ۳۵.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. در و پنجره در معماری.

باستان‌شناسی و هنر. شماره ۲. (۱۳۴۸) رویه ۷۷.

(۳) برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر.

(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۱۲.

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۷۲.

(۶) پیرنیا، محمدکریم. درسهای دانشگاه علم و صنعت.

* برابر تسمه نیز هست. (دهخدا، علی‌اکبر)

(۷) برگرفته از بزرگمهری، زهره. کاربندی... رویه ۳۰.

(۸) برگرفته از معین، محمد.

(۹) برگرفته از ماهرالنقش، محمود. طرح و اجرای نقش... رویه ۱۰۴.

(۱۰) از استاد جذبی.

(۱۱) برگرفته از پیرنیا. همان. رویه ۱۲.



دوپا در هوا [دَه]

یکی از توپزه‌های کاربردی. ← کاربردی.

دویخ [ب]

گوشه‌ای با دو پخ. فارسی بُر از دو سو^(۱).

دوپلکس [ل]. (واژه فرانسوی Duplex)

پیشنهاد: کمر پوش. ← کمر پوش.

دوجه [د. و. ج]. (واژه گیلانی)

پرچین چوبی^(۲).

دودآهنج [ه]

دودکش.

دودآهنگ* [ه]

دودکش.

دوددان

۱- دودکش.

۲- کوره گرمابه.

دودری [د]

اتاغی که دو درگاه رو به میانسرا (حیاط) دارد. در خانه‌های قاجاری دیده می‌شود^(۳).

دودکش [ک] [ک]

دودآهنج. دودآهنگ. دوددان. دودگاه. دودگند. دوده.

دودهنج.

گذرگاه دود. روزنی که از آن دود بیرون رود. [در

گرمابه یا آشپزخانه یا دودکش بخاری اتاغ (اتاق)...]

دودگاه

۱- دودکش.

۲- ...

دودگند [گ]

۱- دودکش.

۲- ...

دوده [د]

۱- دودکش.

۲- کلبه روستایی پرهون (دایره) مانند کُپر. کوخ.

۳- خانه.

۴- ...

دودهنج [ه]

دودکش.

دوراهه [ه]

شیاری درون کاب (قاب) پنجره از چوب یا... که می‌توان شیشه در آن انداخت.

دورچین [د] (واژه تازی + پارسی)

رگچین. گونه‌ای آجر چینی در ساخت گنبد ← گنبد.

دورگون (واژه گیلانی)

چوبهای تراز گرد روی کونه سنگ در زیرگاه‌سازی

(کرسی چینی) خانه همچون کلاف. همانند دیوار

ورچین.

دورنما [ن]

اروپایی: پرسپکتیو (Perspective).

با واژه‌های تازی: علم مناظر و مرایا.

شاخه‌ای از دانش هندازه (هندسه) که در آن بنا

بکارگیری روشهایی ویژه، هر سه راستای یک کُنچ

(حجم) (دراز، پهنا، بلندا) یا اندام (فضا) یا چشم‌انداز

(منظر) را در رویه (صفحه) که تنها دو راستا دارند نشان

می‌دهند.

روشهای کشیدن دورنما هر کدام کاربرد ویژه‌ای دارند

و در رشته‌های گوناگون اندازه یاری (مهندسی) به کار

می‌روند. همه آنها را می‌توان در دو روش زیر دسته

بندی کرد:

(۱) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۲) برگرفته از سادات اشکوری، کاظم. تساملی در مبکس

حیدرالات. هنر و مردم. شماره ۱۵۶. (۱۳۵۴) رویه ۴۹.

(*) آهنگ برابر کشیدن نیز هست. (دهخدا، علی‌اکبر)

(۳) برگرفته از مرادی، اصغر. خانه‌های نابین. کنگره بم. دفتر اول

رویو ۱۵۳.

**۱- دورنمای همگرا (پرسپکتیو مخروطی یا نقطه‌ای)**

در کشیدن (رسم) دورنما بر پایه ساختمان چشم آدمی، یک پرده (صفحه تصویر) و یک کانون (بجای چشم بیننده) بیرون از پرده آنگاشته (فرض) می‌شود، به گونه‌ای که بیننده از پس پرده به چشم انداز می‌نگرد. از هر جای آن، پرتوهایی به چشم باز می‌تابند که برای رسیدن به چشم ناگزیر از پرده می‌گذرند. جای برخورد آنها (یا دنباله راستای پرتو) با پرده، دورنما را پدید می‌آورد.

در این روش چنین آنگاشته می‌شود که همه پرتوهای بازتابیده از چشم‌انداز، از یک کانون (چشم بیننده) می‌گذرند. به گفته دیگر، این دورنما همانند فوتویی (عکسی) است که در چشم ما پدیدار می‌شود یا دوربین فوتونگاری (عکاسی) می‌تواند بدست دهد. از این رو در شالوده‌ریزی مهرازی (طراحی معماری) این روش کاربرد بیشتری دارد.

این روش به سه گونه کشیده (رسم) می‌شود:

۱- دورنمای یک‌گریزگاهی (یک‌نقطه‌ای).

۲- دورنمای دوگریزگاهی (دو نقطه‌ای).

۳- دورنمای سه‌گریزگاهی (سه نقطه‌ای).

۲- دورنمای همراستا (پرسپکتیو موازی)

اروپایی: آکسونومتريك (Axonometrique).

این روش بر پایه این‌نگار (فرض) است که کانون یا چشم بیننده در دور دست در بی‌کرانه (بی‌نهایت) جای دارد، پس می‌توان همه پرتوهای بازتابنده را که در کانون به یکدیگر برخورد می‌کنند با هم همراستا (موازی) پنداشت.

دورنمای همراستا خود بدین گونه بخش‌بندی می‌شود:

۱-۲- دورنمای راستاد (عمود):

که در آن همه پرتوها، راستاد بر پرده هستند. از این رو برای نمایش سه راستا روی پرده، هیچکدام از رویه‌های یک گنج (سطوح یک حجم) با پرده

همراستا گرفته نمی‌شوند.

این دورنما سه گونه دارد:

۱-۱-۲- دورنمای هم‌سنجه (Isometrique): که در آن سنجه اندازه‌ها (مقیاس محورها) در راسته‌های سه‌گانه با هم برابر گرفته می‌شوند.

۲-۱-۲- دورنمای دو‌سنجه (Dimetrique): که در آن سنجه اندازه‌ها در دو راستا با هم برابر و راستای سوم کوچکتر گرفته می‌شود.

۳-۱-۲- دورنمای سه‌سنجه (Trimetrique): که در آن برای هر کدام از سه راستا سه سنجه جداگانه برگزیده می‌شود.

۲-۲- دورنمای اریب (مايل Oblique): که در آن همه پرتوها، اریب به پرده هستند. برای نمایش سه راستا روی پرده، همواره یکی از رویه‌های گنج [نما یا گره (بلان)] با پرده همراستا گرفته می‌شود بر پایه گوشه (زاویه)‌ای که راستای پرتو با پرده می‌سازند این دورنما به دو گونه می‌شود:

۱- دور نمای هم سنجه (ایزومتريك)

۲- دور نمای دو سنجه (دی متريك)

این دور نما نمی‌تواند هیچگاه سه سنجه باشد. چون همواره دو راستای آن با پرده، همراستا هستند و سنجه یکسان پیدا می‌کنند. بر پایه گوشه (زاویه)‌ای که رویه پرتو با دوراستای هم سنجه می‌سازد، هر دو گونه بالا، خود به سه گونه می‌توانند کشیده بشوند. رویه پرتو، رویه‌ای است که از دو کشه (خط) راستای پرتو و نگاشت (تصویر) آن بر روی پرده می‌گذرد. این سه گونه اینها هستند.

۱- هنگامی که رویه پرتو با دو راستای هم سنجه، گوشه (زاویه) ۴۵ زینه (درجه) درست کند، دورنمای کساوالیسر، کساینت و جنرال بدست می‌آیند.

(General-cabinet-cavelier)

۲- هنگامی که رویه پرتو با دو راستای هم سنجه،



گوشه بیشتر یا کمتر از ۴۵ زینه داشته باشد.

۳- هنگامی که رویه پرتو، همراستا با دو راستای هم
سنجه باشد.

دوره‌بند [ر. ب]. (واژه تازی + پارسی)

کوزه‌بند.

تویزه‌ای که در روی گوشه‌های یک گنبدخانه چهار پهلو
در گوشه‌سازی پتکانه زده می‌شود^(۱). ← گوشه‌سازی.

دوز

دژ. ← دژ.

دوسگر [گ]

گچ‌کار. دوشگر^(۲).

دوسیدن [ذ]

۱- گچ اندود کردن.

۲-

دوش

۱- گوشه دیوار^(۳).

۲-

دوش (واژه فرانسوی *douche*)

لوله‌ای با یک آبپاش بر سر آن که سر شیر گرمابه بسته
می‌شود تا زیر آن شستشو کنند. همچنین به اتاغک
دارای دوش در گرمابه‌های همگانی امروزی گفته
می‌شود.

دوشگر [گ]

گچ‌کار. دوسگر.

دوغاب

۱- آبدوغی. شیرابه.

آمیخته‌ای از گچ، آهک یا سارو (سیمان) و آب که برای
پس کردن درزهای میان سنگچینی یا آجرچینی
یا... روی آن می‌ریزند.

۲-

دوغاب عسلی [ب. ع. ش]. (واژه پارسی + تازی)

دوغاب شل و آبکی

دولاب

۱- گسنگه. اشکاف. دولابه. فرانسوی: کُمد
(Commode).

۲- ساختمان پرپیچ و خم.

۳- آسیاخانه. ← آسیا.

۴- خندک (خندق)^(۴).

۵-

دولابچه [چ (ج)]

دولابک. دولابی.

گنجه و کمد کوچک.

دولابک [ب]

دولابچه. ← دولابچه.

دولابی

دولابچه.

گنجه بزرگ در خانه‌های کهن که بیشتر در اتاغ پستو
جای داشت^(۵).

دونیش [ن]

۱- آجر یا خشتی که دو سوی کلفتی آن هموار و
بی‌شکستگی باشد. (زبانزد والادگران)

۲- ساختمانی که در جای برخورد دو گذرگاه (کوی یا
خیابان) جای می‌گیرد و دارای دو بر رویه گذر است.

دوپره* [ذ. و. ز]. (واژه تازی)

۱- ساختمانهایی که بیشتر در کنار خانگاه
(خانقاه)های بزرگ برای ماندگار شدن گذرا (اقامتگاه

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۲۸.

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.

(۳) همان. برگرفته از آندراج.

(۴) دهخدا، علی‌اکبر.

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۶۳.

* کوچک شده دارة برابر خانه کوچک.



موقت) و مهمان‌خانه ساخته می‌شد^(۱).
۲- ...

ده [د]

اوستایی: دَخیو^(۲).

پارسی باستان: دَهِیو^(۳).

پهلوی: دَه^(۴).

روستا، گونه کهن: دِیه.

روستا به جایگاه زیست مردمانی با سودورزی (اقتصاد) کشاورزی با دامداری (یا بتهایی) و هنرهای خانگی در چهارچوب زمین‌داری شش دانگ می‌گویند که دربرگیرنده کشتزارها، باغها، چراگاهها... و خانه‌های روستایی و ساختمانهای همگانی... می‌باشد.

دهانه [دَن (نَ)]

۱- دوری (فاصله) میان پایه‌های تاغ یا گنبد یا هر آسمانه‌ی دیگری.

۲- ...

دهانه پیشکرده [دَن، کَن، دَن]

پرگر چینی^(۵) ← پرگر چینی.

دهکده [دَن، کَن، دَن]

ده. ← ده.

دهلیز [د]

پهلوی: دَهلیز. دَهلیج^(۶).

تازی شده: دَهلیز.

دهلیزه. بالان. دالِج. دلِج. دالان.

۱- راه تنگ و دراز.

- راه دراز سرپوشیده از در تا اندرون سرای.

- راهروی میان دو اتاغ. راهرو میان ایوان و اتاغ.

انگلیسی: کریڈر^(۷) (Corridor).

۲- ایوان.

۳- میانسرای (حیاط) بیرونی.

۴- گوشه‌ای از خانه.

دهگردشگاه^(۸).

دیagram (واژه انگلیسی Diagram)

نمودار. ← نمودار.

دیتایل ساختمان (واژه انگلیسی Detail)

تازی + پارسی: جزئیات ساختمان.

پیشنهاد: ریزه‌کاری ساختمان. ← ریزه‌کاری ساختمان.

دیپر [د (دَ)] (واژه تازی)

۱- جایگاه راهبان و نیایش‌کنندگان که بیشتر دوران شهرها و در بیابانها و نوک کوه ساخته می‌شده است.*

۲- ...

دیوک [ز]

۱- پادیر. ← پادیر.

۲- تیر میان چادر که آن را افراشته نگه می‌دارد. تیرک.

تازی: عمود.

۳- کُشِ‌ای (خطی) که از میان چَ‌فد بگونه ایستاده

(عمودی) می‌گذرد تا به افراز (نوک چَ‌فد)

(۱) برگرفته از سلطانزاده، حسین. تاریخ مدارس ایران. رویه ۱۲۴.

(۲) پورداوود. ابراهیم. فرهنگ ایران باستان. رویه ۶۰.

(۳) همان.

(۴) زَمَخْشَری خوارزمی، محمود. پیشرو ادب.

(۵) معروف، حبیب. آگاهی نامه. سال ۷۳. ش ۱. رویه ۳۶.

(۶) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۷) برگرفته از امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...

(۸) دهخدا، علی‌اکبر.

(۹) دیر برابر گنبد است. (کریمان، حسین. ری باستان. رویه ۵۵۰)

بازگویی از ریاضی، محمدرضا. کاروانسرای دیرگچین. اثر. ش

۲۱. رویه ۴۹) دیر، گنبدی برای نیایش و واژه‌ای پهلوی است.

(تبریزی، محمدحسین. برهان قاطع. زیرواژه سدیر)



می‌رسد^(۱).

دیز

۱- دژ. ← دژ.

۲- ...

دیزه [ز (ز)]

۱- دژ. ← دژ.

۲- ...

دیسا

تازی: معمار^(۲).

رازیگر. ← رازیگر.

دیکانستراکشن [ت. ش]. [واژه انگلیسی

(Deconstruction).

ساختار شکنی. ← ساختار شکنی.

دیگدان

جای دیگ در دیوار آشپزخانه سنتی^(۳).

دیمه [م]

اندودی از خاکستر بیخته و گرد آهک و کمی گِل لویی

یا گل لوخ یا پیزه^(۴).

دیوار

پهلوی: دوار. دیوار^(۵).

تایبادی: دای^(۶).

لاد. دا. دیوال.

دیوار یکی از بخشهای بنیادی برای پدید آمدن یک اندام

(فضا) در مهرازی است. دو بخش دیگر، آسمانه در بالای

سر و کف، در زیر پا هستند. دیوارها پیرامون مارا کرانمند

(محدود) می‌کنند و یک اندام مهرازی پدید می‌آورند.

به هر بخش ایستاده (قائم) و گهگاه اریب (مایل) از

کسابلد ساختمان دیوارگفته می‌شود. دیوارها از

ساختمایه‌های گوناگون ساخته شده و می‌شوند مانند

دیوار گلی (چینه‌ای)، دیوار خشتی، آجری، سنگی...

دیوار آجرمیله‌ای [ر. ج. ل]

دیواری که با آجرهای سفالین یا سارویی (سیمانی)

میان‌تهی با ملات ماسه‌سارو ساخته می‌شود. برای

پایداری بیشتر آن و جلوگیری از رانش دیوار، از

درون آجرها بگونه ایستاده (قائم) و لابلای آن بگونه

ترازی (افقی)، میلگردهایی می‌گذرانند که با ملات

خوب جفت می‌شود. این میلگردها بیشتر در نیش

دیوارها، برای پایداری کار گذاشته می‌شود.

پیشنهاد برای دیوار بلوک مسلح.

دیوار بست [ب]

دیواربند.

۱- زمینی که با دیوار کرانمند شده باشد مانند دیوار

پیرامون شهر. یزدی: دیوار نس^(۷).

۲- دیواری که برای جلوگیری از ریزش خاک و با

برای پدید آوردن رویه‌های همتراز در زمین‌های

شیب‌دار می‌سازند^(۸).

دیوار بلوک مسلح [ر. ب. مُ. س. ل]. [واژه پارسی +

انگلیسی + تازی]

پیشنهاد: دیوار آجر میله‌ای. ← دیوار آجر میله‌ای.

دیواربند [ب]

دیواربست. ← دیواربست.

دیوار پرت [ر. پ]

(۱) پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۱۰۶ و

چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۱۲.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. سبک‌شناسی. باستان‌شناسی. شماره ۱.

(۱۳۴۷) رویه ۵۰ (در فرهنگ‌ها دیده نشد)

(۳) رخشانی، بدیل. سیستان. رویه ۴۸.

(۴) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۵) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۶) رفیعی، بیژن. نیرومند، مسعود. بازسازی... تایباد.

(۷) افشار، ایرج. واژه‌نامه یزدی.

(۸) برگرفته از مصاحب، غلامحسین. دائرةالمعارف مصاحب.



می‌گذارند و در بلندای ۵۰ سانتی‌متر باز رها کرده تا خشک شود، و دیوار را بالا آورده تا به بلندای دلخواه برسد.

دیوار خشخاشی [ر.خ]

دیوارهایی که در میان دو پوشش درونی و بیرونی گنبد، روی آهیانه (پوشش درونی) زده می‌شود تا خود (پوشش بیرونی) روی آن ساخته شود. کلفتی آنها از کلفتی پاژ (ساقه) گنبد کمتر است. هنگامی که دیوارها به تیزه گنبد بیرونی می‌رسند با کلافهای چوبی درهم کلاف می‌شوند و گنبد بیرونی روی آنها ساخته می‌شود^(۷).

دیوار زگالی [ر.ز]

دیوار زینگالی.

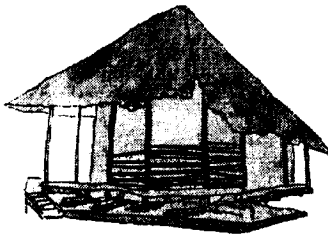
این دیوارها دارای یک چوب‌بست هستند که میان کاب‌های آن با تخته‌هایی بگونه اریب یا ساده پر شده‌اند. تکه‌های چوبی این دیوار چنین هستند:

۱- نال: تیری که داربست روی آن سوار می‌شود.

۲- ستون.

۳- زیگال یا زگال: تکه چوب کج بین دو ستون.

۴- اگال: تیری که چوب‌بست آسمانه را نگه می‌دارد^(۸).



دیوار زگالی

دیواری که پشت آن آزاد است^(۱).

دیوار پشت‌بند [ر.ب.ب]

دیوار پشت‌واره^(۲). «دیوار لچکی. دیوار هو. دیوار فارسی»^(۳). پدپیل^(۴).

دیواره ستبری که در ساختمانهای خشتی و گلی و آجری... در پشت ساختمان برای نگهداری آن و جلوگیری از ریزش ساخته می‌شود.

دیوار تیغه‌ای [ر.غ]

دیواری که از خشت، آجر و ... سازند. «دیوار جداکننده باریک»^(۵). دیوار نازک نابار بود.

دیواری که کلفتی آن به اندازه یک آجر (۵ تا ۱۰ سانتی‌متر) از کلفتی تا پهنای آجر است. در ساخت دیوار تیغه‌ای آجری، آجرها را به گونه‌ای روی هم می‌چینند که دو درز ایستاده (قائم) برابر هم نباشند.

«چند روش برای ساخت آن چنین هستند: تیغه کلاغ‌پر چپ و راست، کلاغ‌پر یک سویه و بوریبایی (حصیری)»^(۶) دیوار تیغه‌ای را برای باربری در ساختمان هرگز بکار نمی‌گیرند.

دیوار چوبی [ر]

دیواری که کالبد آن از چوب ساخته می‌شود. در گیلان و مازندران ساخت گونه‌هایی از آنها روایی است:

- دیوار زگالی. ← دیوار زگالی.

- دیوار ورجینی. ← دیوار ورجینی.

دیوارچه [چ(ج)]

۱- دیوار کوتاه. دیوارک.

۲- ...

دیوار چینه‌ای [ر.ن(ن)]

دیوار ساخته شده از گِل.

روش کار بدین گونه است که مُشته‌های گِل را بر پای دیوار روی هم فشرده و بالا می‌آورند تا به بلندای نزدیک به ۵۰ سانتی‌متر و پهنای دلخواه برسد. پس از خشک شدن آن، به همین گونه یک چینه دیگر روی آن گِل

(۱) پیرنیا. همان. رویه ۳۹.

(۲) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان. رویه ۸۷.

(۳) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۲۵۶.

(۴) سلطانزاده، حسین. روند شکل‌گیری... رویه ۶۳.

(۵) پیرنیا، محمد کریم. شیوه‌ها. واژه نامه.

(۶) برگرفته از ماهرالنقش. همان. رویه ۱۳۹.

(۷) برگرفته از زمرشیدی. همان. رویه ۲۵۹.

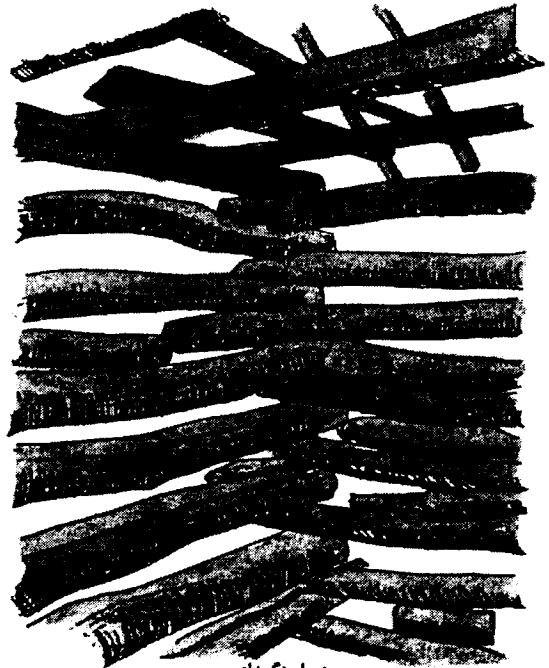
(۸) برگرفته از بازن، مارسِل. گیلان. رویه ۸۵.



دیوار زگمه‌ای [ر. ز]

دیوار کله‌چوبی^(۱) زگومه‌ای.

دیوار زگمه‌ای با چیدن الوارهای چوبی رویهم ساخته می‌شود. سر این الوارها بگونه کام و زبانه در آورده می‌شود تا در نیش دیوار رویهم چفت و بند شوند. به تورفتگی سر آن "خورمه" یا "گازه" می‌گویند. از دیوار زگمه‌ای در ساخت کلبه‌های جنگلی بهره برده می‌شود. روی این دیوار هیچ اندودی کشیده نمی‌شود.



دیوار زگمه‌ای

دیوار زینگالی [ر]

دیوار زگالی. ← دیوار زگالی.

دیوار سربه‌سر [ر. س. پ. س]

دیوار ورجین. ← دیوار ورجین.

دیوار شמוש [ر. ش]

بافته‌ای از شاخه‌های درختچه‌ای به نام شמוש است.

(روستای زیاران، گرگان)

دیوار صندوقه‌ای [ر. ص. ق]. (واژه پارسی + تازی)

+ پارسی)

دیوار کنوچین. ← دیوار کنوچین.

دیوار غوطه‌ای [ر. ط]. (واژه پارسی + تازی +

پارسی)

دیواری که به روش غوطه‌چینی ساخته می‌شود، بدین گونه که دوسوی بیرون و درون یک دیوار سبتر (قطر) را چیده و سپس میان آنها با دوغاب پر می‌کنند و آجرها را درون دوغاب می‌چینند تا هیچ درزی در دیوار پدید نیاید. دیواره خزانه آب‌انبارهای کهن بدین گونه چیده می‌شدند^(۲).

دیوار کل‌به‌کل [ر. ک. پ. ک]

دیوار ورجین. ← دیوار ورجین.

دیوار کله‌چوبی [ر. ک. ل]

دیوار زگمه‌ای. ← دیوار زگمه‌ای.

دیوار کنوچین [ر. ک]

پارسی + تازی + پارسی: دیوار صندوقه‌ای.

دیوار سبکی که در ساخت آن آجرها یا خشت‌ها بگونه‌ای بر روی هم چیده می‌شوند که لای آنها تهی می‌ماند: یک در میان ایستاده (قائم) و تراز (افقی). بدین گونه دیوار سبک‌تر می‌شود و ساختمایه (مصالح) کمتری بکار می‌رود.

دیوار گز [ک]

دیوار ساز. گلکار. باخیره‌زن. چینه‌کش. آخیزگر.

دیوار لچکی [ر. ل. چ]

دیوار پشت‌بند. ← دیوار پشت‌بند.

دیوار نگاره [ن. ر]

فرانسوی: فرسک^(۳) (Fresque)

نگاربرجسته دیواری. نمونه‌های زیبای آن در

(۱) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۳۴۹.

(۲) از راهنمایی‌های استاد جذبی.

(۳) ورجاوند، پرویز. خشت، هنر و مردم. سال ۵۲ ش ۱۳۳. رویه ۴.



تخت جمشید دیده می شود.

دیوار ورجین [ر. و.]

دیوار سربه سر. دیوار کل به کل.

دیوار ورجین گونه کهن تر دیوار زگمه ای است که روی الوارها را با اندود کاهگل می پوشانند و گاه درون کلبه را با گچ اندود می کنند^(۱).

دیواره [ر (ز)]

انگلیسی: پارتیشن (Partition).

جداکننده سبک. دیوارهایی که با ساختمایه های سبک نو ساخته می شوند و درون ساختمان را به آسانی برای کارکردهای ویژه جداسازی می کنند.

دیوال

دیوار. ← دیوار.

دیوان

۱- ارمنی شده: دهلیز و تالار شاهی و...^(۲)

۲- ...

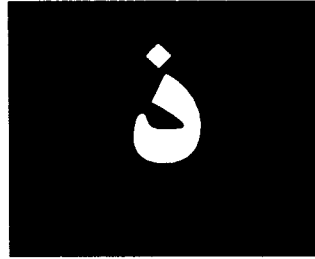
دیو پایه [ی.]

ستون ستبر^(۳).

(۱) برگرفته از زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۳۲۵.

(۲) آیوازیان، ماریا. وام واژه های ایرانی...

(۳) دهخدا، علی اکبر.



ذراع [ذ] (واژه تازی)

۱- آرش ← آرش

۲- ...

ذرع [ذ.] (واژه تازی)

ارش. ← ارش.

۱- گز ← گز

۲- ...

ذوزنقه [ز.ذ.ق.] (واژه تازی)

پاپیلی. ← پاپیلی.

استادکاران و کارگران آنرا می‌ساخت، می‌گفتند. ←

مهراز.

رازینه [ن]

راه‌زینه. پله. ← پله.

راستا

۱- تازی: امتداد (۵). محور (۶).

۲- راسته. ← راسته.

۳-...

راست بازار [ت]

راسته بازار. ← بازار.

راستبر [ب]

۱- چهارپهلوی راست. تازی: مستطیل (۷).

۲-...

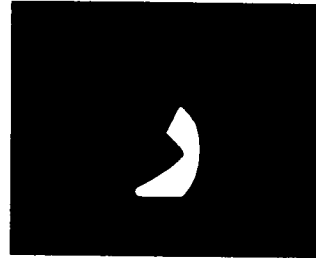
راسته [ت] [ت]

۱- گذر سرپوشیده در بازار که در دو سوی آن دکانها

جای دارند. ← بازار.

۲- کوی. تازی: محله.

۳- آجر از درازا. رویاروی کله.



راپیدوگراف [ز. د. گ]. (واژه اروپایی. انگلیسی:

(Rapidograph

پیشنهاد: تندنگار ← تندنگار.

راچونه [ن]

راچینه.

پلکان آب‌انبار. ← آب‌انبار.

راچینه [ن]

راچونه. ← آب‌انبار.

رادیه ژنرال [ی. ژ. ن]. (واژه فرانسوی Radier

(general

پیشنهاد: پی‌سازی گسترده. ← پی.

راز

پهلوی: راز.

تازی شده: راز.

۱- رازیگر. پارسی + تازی + پارسی: مهتر بنایان.

۲- یکی از ابزارهای رازیگری^(۱). رازه.

رازیجر [ج]

رازیگر. ← رازیگر.

رازیگر * [ک]

تازی: معمار^(۲).

راز. رازیجر. دَزار. دازر. دازار. زاو. زاویل. گیل‌غَر^(۳).

«باخه‌زن، باخیزان»^(۴). دیسا.

در گذشته به کسی که شالوده (طرح) ساختمان را می‌کشید و خود با گروه والادگران (بنایان) و

(۱) معین، محمد.

* برگرفته از رُز و رایش به چم آراستن و بسامان کردن (برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. سبک‌شناسی... باستان‌شناسی. شماره ۱۵.

(۱۳۴۷) رویه ۴۵).

(۲) پیرنیا، محمدکریم. چغدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۷. در زیرنویس.

(۳) حسابی، محمود. فرهنگ حسابی.

(۴) دهخدا، علی‌ا‌کبر.

(۵) فرهنگستان دوم.

(۶) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۷) دهخدا، علی‌ا‌کبر.



راغ*

انبارهای سازورویه و برج دیده‌بانی بود. گاه یک ربات تنها برجی این چنین داشت و گاه جایی گسترده ربات نام می‌گرفت.

ساختن ربات، کاری مردمی و پرهیزکارانه بود. پارسایان دست‌اندرکار آن می‌شدند و به یاری مردم آنرا می‌ساختند.

پس از اسلام در ایران در خراسان بزرگ که همواره رویاروی تاخت و تاز دشمنان بود، ربات‌هایی بشمارای ساخته شد. گرت‌ها آنها بسیار هستند. کاروانسراها بود، زمینی دیواربست با برج و بارو و میانسرای که گرداگرد آن را اتاق‌هایی فرا گرفته است. کم‌کم ربات‌ها به جایگاه گردهمایی پارسایان دگرگون گشتند. در نوشته‌ها آمده که ربات افزون بر اتاق‌هایی زندگی، مسجد و محراب و منبر و مناره و چاه آب و شاید آشپزخانه‌ای گسترده داشته که در هنگام روزهای سوگواری نیز بکار می‌آمد و در آن هزاران پارسا را در شبستانی بزرگ خوراک می‌دادند و نیز کتابخانه‌ای برای پژوهندگان داشته است.

امروزه در خراسان ده‌ها روستا با پیشوند ربات،

۱- ساختمان میان باغ^(۱).

۲-...

راکه [ک] (واژه گیلانی)

چونب‌های نازکی که میان اودارها (ستون چوبی در میان دیوار) را در خانه‌های چوبی گیلان^(۲) پر می‌کنند.

رامش [م] (واژه گیلانی)

رمش.

گونه‌ای پرچین در گرداگرد زمین و خانه.^(۳)

راندو (واژه فرانسوی Rendu)

پرداخت. ← پرداخت.

رانش [ن]

۱- نیرو یا برابند چند نیرو که در یک یا چند راستا به ساختمان درمی‌آید.

۲-...

راه پارچه [و.ج]

کناره پیرامون یک تکه کاشی‌کاری شده^(۴).

راهرو

۱- دهلیز. دالان. ← دالان.

۲-...

راه‌گذر [گ.ذ]

۱- راه. گذرگاه.

۲-...

ربات** [ر]

تازی شده: رباط.

پناهگاه‌های میان‌راهی، بیرون از شهر و آبادی^(۵).

«ربات‌های کهن، ایستگاه‌های نگهبانی ساده‌ای بودند در کنار مرزها که می‌توانستند پناهگاه گروهی جنگاور باشند. ساختمان ربات در ساده‌ترین گونه آن، دربرگیرنده یک دیوار پدافندی (دفاعی) در گرداگرد یک زمین، اتاق‌های زندگی، انبارهای جنگ‌افزار،

* می‌توان آنرا برابر ویلا (فرانسوی Villa) آورد.

(۱) دهخدا، علی‌اکبر.

(۲) اشکوری، کاظم. تاملی در مسکن... رویه ۴۶.

(۳) برومیرزه، کریم‌تاج. مسکن و معماری... رویه ۳۶.

(۴) برگرفته از ماهرنقش، محمود. کاشی‌کاری. دفتر نخست.

رویه ۳۱.

** (ربات را تازی شده از پارسی می‌دانند) در میان ربات

ساختمان‌هایی که بیرون از شهر و در کنار جاده‌ها بچشم می‌خورد

نام کهن «کارباط» یا «کربات» که با «کرا» و «کاروان» پیوستگی دارد.

دارد... (پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۲۲۹) و نیز بنگ یاد

زیرنویس واژه سابات.

(۵) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۲۳۲.



۲-...

رخام [ر]. (واژه تازی)

سنگ سپید و نرم، مرمر که در ساختمان نیز بکار می‌رود.

رخبام [ر]

پیش آمدگی لبه بام^(۴).

رخ تاغ [ر].

نمای پیشانی تاغ^(۵).

رخت شوخانه [ر].

ساختمانی که در گذشته در میان برزن‌ها برای بهره‌گیری همگانی ساخته می‌شد و در آن رخت و جامه می‌شستند. در گذشته این ساختمانها دارای تالاری با جوی‌های آب و... و آب‌انباری در کنار خود بوده‌اند. نمونه زیبایی آن در شهر زنجان ساخته شده است.

رختکن [ر].

اتاخی برای کندن و پوشیدن رخت در خانه. همچنین به رختکن گرمابه نیز گفته می‌شود.

رخنه [ر].

۱- راهی که از میان دیوار می‌گذرد. (زبانزد در شوشتر)
۲- روزنه. سوراخ. دریچه.

۳-...

رده [ر].

۱- رج. رج. رج.

۲- چینه دیوار.

۳-...

یادآور ربات‌های بزرگ هستند. یکی از شکوهمندترین رباتها، ربات شرف بوده که هنوز نشانه‌های شکوهمندی را بر نمای خود دارد. همچنین ربات سپنج که هر چند ویران شده می‌تواند گویای گذشته باشد.

با نیرو گرفتن شیعیان از سده هشتم و بویژه پس از صفویان ربات‌ها کم‌کم کاربری کاروانسرا پیدا کردند. نمونه آن ربات سنگ است^(۱).

رباط [ر]

تازی شده ربات. ← ربات.

ربض [ر]. (واژه تازی)

۱- بیرونه. ← بیرونه.

۲- دیوار گرداگرد شهر. بارو. دیوار شهر پناه^(۲).

۳-...

ربع [ر]. (واژه تازی)

۱- خانه. سرای.

۲- برزن. (ناحیه. محله بزرگ) نمونه نام‌آور آن ربع رشیدی است که زمان ایلخانان در تبریز ساخته شده بود.

۳- پیرامون خانه.

۴-...

رج [ر]

رجه. رژه. رگ. رده.

۱- رده‌ای از آجر، خشت، کاشی یا جز آن که کنار یا روی هم چیده شده‌اند.

۲- ریسمان والادگری.

رجه [ر]

رج. رج. رج.

رخ [ر]

تازی شده: رُخ.

آلمانی شده: رُخ (Roche)^(۳).

۱- برج.

۱) برگرفته از کریمی، فاطمه. شناخت رباط... کنگره بسم دفتر

سوم. رویه ۵۱۰ تا ۵۱۲.

۲) دهخدا، علی‌اکبر.

۳) برگرفته از معین، محمد

۴) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.

۵) همان.



رزதாக [رُ]

تازی شده روستا. ← ده.

رزداق [رُ]

تازی شده روستا. ← ده.

رزه [رُ.رُ.رُ]

۱- ریسمان کار. ← ریسمان کار.

۲- چفت. زنجیر در.

۳- ...

رژه [رُ.رُ.رُ]

۱- ریسمان کار. ← ریسمان کار.

۲- ...

رس [رُ]

۱- خاک رس. ← خاک رس.

۲- ...

رسم [رُ]. (واژه تازی)

۱- گره کش. تازی + پارسی: رسم کننده.

۲- ...

رست [رُ]

« ۱- ایوان. (زبانزد در شوشتر)

۲- کوتاه شده رسته و راسته»^(۱).

۳- ...

رست [رُ]

۱- رس ← خاک رس

۲- ...

رستا [رُ]

روستا. ← ده.

رستار [رُ]

روستا. ← ده.

رستاق [رُ]

رستاق.

۱- تازی شده روستاک. ← ده.

۲- بازارهای گردان. ← بازار.

۳- دسته‌ای از چادرها و خانه‌های ساخته شده از نی.

۴- شهر بازرگانی^(۲).

۵- ...

رستک [رُ.ت]

۱- شهر بازرگانی رسته. تازی شده رستک.

۲- کوتاه شده روستا^(۳).

رسته [رُ.ت.ت]

۱- رده، رج آجر یا...

۲- راسته دکانها. ← بازار.

۳- راه.

۴- رستک. ← رستک.

۵- ...

رستاق [رُ]

رستاق. ← رستاق.

رسم کردن [رُ.ک.د]. (واژه تازی + پارسی)

۱- کشیدن گره ساختمانی و زمین.

۲- ...

رسمی بندی [رُ.ب]. (واژه تازی + پارسی)

گونه‌ای کاربندی. ← کاربندی.

رشن [رُ]

۱- کوتاه شده آرشن. ← ارشن.

۲- ...

رشت [رُ]

۱- خانه یادبوار سست و فروریزنده.

۲- گچ (زبانزد در شوشتر)^(۴).

۳- ...

(۱) دهخدا، علی کبر.

(۲) همان.

(۳) همان.

(۴) همان.



رصدخانه [ز. ص. ن. (ن)]. (واژه تازی + پارسی)

ساختمان ویژه‌ای که در آن ستاره‌شناسان با دستگاه‌های ویژه ستارگان را بررسی می‌کنند.

پیشنهاد: پاس‌خانه*.

رف [ز]

تازی شده: زَف.

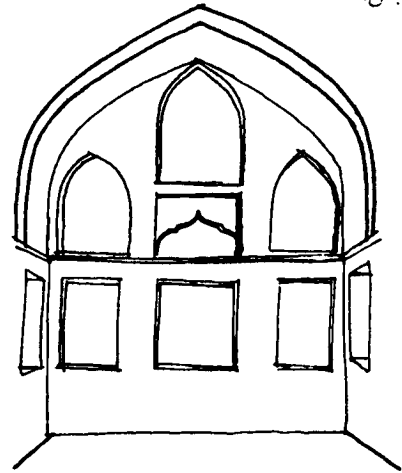
تالشی: رفاق^(۱).

۱- تاغچه بالای دیوار. جای چیزهای خانگی که کمتر بکار می‌رود.

۲- سکویی که بر در خانه‌ها برای نشستن ساخته می‌شد.

۳- چوب پهنی که سراسر یکی از دیوارهای اتاق را می‌پوشاند. (زبانزد در گیلان)^(۲).

۴- پله گرداگرد درونی آبخیر (حوض) در خانه. رف پهنی آبخیر، پهن‌تر از رف درازای آن است (زبانزد در تبس)^(۳).



رف

رفبند [ز. ب]

تاغچه‌ای که به دیوار کوبیده می‌شود^(۴).

رفت‌آمد [ز]

پیشنهاد برای سبیرکولاسیون (فرانسوی)
(Circulation)

چگونگی گذرگاه‌ها و گردش میان اندامهای یک ساختمان یا میان چند ساختمان و چشم‌انداز پیرامون آنها.

رلیف [ر]. (واژه فرانسوی Relief).

نگار برجسته. ← نگار برجسته.

رک [ز]**

۱- گونه‌ای گنبد سروه‌ای (مخروطی). ← گنبد.

۲- ...

رکاب [ر]. (واژه تازی)

۱- سوراخی که در دیوار برای فرو بردن سر تیرک (شمع) کنده می‌شود^(۵).

۲- ...

رکابخانه [ر. ن. (ن)]. (واژه تازی + پارسی)

۱- گنجه. دولابچه.

۲- جامه‌خانه شاهان و بزرگان.

رگچین [ز]

۱- چیدن رگ به رگ (رج) آجرها روی هم^(۶) و

* از پاسیدن برابر رصد کردن. (بیرونی، ابوریحان، التفهیم... واژه‌نامه)

(۱) گلبو، فریده. نگاهی به ماسوله. هنر و مردم. سال ۱۳۵۷. رویه ۲۸۶.

(۲) سادات اشکوری، کاظم. تاملی در مسکن حیدرآلات. هنر و مردم. شماره ۱۵۶. (۱۳۵۴). رویه ۴۸.

(۳) برگرفته از دانش‌دوست، یعقوب. طبس... رویه ۲۶۷.

(۴) برگرفته از مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...

** به چم رسته و راست. برگرفته از رگ ورده. (دهخدا، علی‌اکبر). این واژه راه‌زک، نوشته‌اند. به گمان فراوان همان زک باید باشد که باریخت این گنبد همخوانی بیشتری دارد.

(۵) برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر.

(۶) اولیاء، محمدرضا. صنعت سرامیک. صفة. شماره ۶. ۸.۷.



روشی در ساخت گنبد همچون گنبد رک^(۱). ← گنبد.

رگه [ر.گ.ک]

۱- رج ورده آجر یا خشت یا...

۲-...

رهمپ [ر.] (واژه اروپایی. انگلیسی: ramp)

پیشنهاد شده: شبیه^(۲).

پیشنهاد شده: شیب‌راهه^(۳). ← شیب‌راهه.

رواداری [ر]

انگلیسی: تolerانس (Tolerance)

تازی: انحراف مجاز.

بیشترین کژی پذیرفتنی (حداکثر انحراف مجاز)

میان اندازه یاریخت (شکل) شالوده‌ریزی شده، با

اندازه یاریخت پدید آمده، در ساختمان‌سازی.

کژی در اندازه‌ها وابسته به روش ساخت یالغزش

دست‌اندرکاران است.

در ساخت و ساز، کاستن از لغزشها به هزینه بالایی

نیاز دارد. برای همین ساختمایه‌ها و گونه پیوندهای

(نوع اتصالات) آنان، آنچنان ساخته و پرداخته

می‌شوند که با برخی دگرگونی‌ها و لغزشها، باز

هم‌توان آنها را بکار برد.

در سامان‌دهی و هماهنگ‌سازی اندازه‌ها، رواداری‌ها

مرزهای بیشینه (حداکثر) و کمینه (حداقل) پذیرفتنی

را روشن می‌سازند.

در فرایند ساختمان‌سازی چند اندازه ویژه بکار برده

می‌شود:

۱- اندازه پایه (اسمی) که تنها در روند شالوده‌ریزی

بکار می‌رود.

۲- اندازه ساخته‌شده که به هنگام ساخت پدیدار

می‌گردد.

۳- اندازه هماهنگ ساز که پس از بررسی دو اندازه بالا

و ویژگیهای ساخت با بهره‌گیری از رواداری‌ها

بدست می‌آید^(۴).

رواق [ر.ز.] (واژه تازی)

۱- راهرو سرپوشیده ستون‌دار جلوی ساختمان یا

میان چند ساختمان. ستاوند.

۲- پیشگاه سرپوشیده خانه. سایبان جلوی در.

۳- ایوان آشکوب دوم.

۴- پرده‌ای که پیش در خانه آویزان شود.

رواگ* [ر]

ایوانی که پیشگاه آن باز و گشاده باشد. تالاری که

پیشگاه

آن باز باشد^(۵).

روبون

بام^(۶). ← بام.

رودزن [ر]

۱- بندآبه (سد) ای که در برابر رود بسته می‌شود^(۷).

۲-...

روزن [ر.ز.]

«اوستایی: زاوچته (پنجره).

پهلوی: رُچن».

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدرکیم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۱۱۳.

(۲) معروف، حبیب. واژه‌نامه... رویه ۱۲۷. بازگویی از سروش سروشیان. فرهنگ بهدینان.

(۳) روزنامه همشهری. شماره ۱۱۹۲. (۷۵/۱۱/۲۳). رویه ۱۳.

(۴) از راهنمایی‌های بانو مهرآز مژگان نیک روان مفرد. هم‌فرد دانشی (عضو هیئت علمی) مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن.

(*) شاید رواق تازی شده رواگ باشد. چرا که در تازی، رواق بجز آنکه چم‌های نزدیک به «ایوان» دارد، به چم ایوان آشکوب دوم نیز هست.

(۵) برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر.

(۶) وولف، هانس. صنایع دستی کهن ایران. رویه ۱۰۲.

(۷) برگرفته از پیرنیا، محمدرکیم. شیوه‌ها... واژه‌نامه. (در

فرهنگ‌ها یافت نشد)



هندی باستان: روچَنَه (روشن. روشنایی)

تازی شده: روزن. زوشن.

شهمیرزادی: لوجن.

گیلکی: لوجَنَه (روزنه بام خانه)

روزنه. روشندان.

- شکاف و سوراخی که آفتاب از آن بدرون تابد.

- دریچه. پنجره کوچک. باجه.

- سوراخی در سنگر برای تیرانداختن^(۱).

روزنه [ز. زَن (ن)]

روزن. ← روزن.

روسازی

ساخت رویه خیابان و جاده و پیاده‌رو. رویاروی

زیرسازی.

روستا*

پهلوی: رُستاک.

تازی شده: رُستاق. روستاق. رُستاق. رُزداق. رزتاق

فرانسوی شده: روستر Rustre

از لاتینی شده: روستیسوس Rusticus^(۲).

سریانی شده^(۳): روستاغ.

آرامی شده^(۴): روستاغا.

رُستا. رُستار. روستاک. رُستای. رُستک. رستاک.

۱- ده. ← ده.

۲- ...

روش [ز. و]

۱- گذرگاه میان باغ. خیابان.

۲- ...

روشن [ز. ش]

تازی شده روزن. ← روزن.

روشندان [ز. (ز). ش]

۱- روشنایی گیر برآمده بر بام تاغ یا گنبد که گرداگرد

آن روزن‌هایی برای درآمدن روشنایی دارد.

۲- تابدان. ← تابدان.

۳- جایی که در آن چراغ می‌گذارند. چراغدان.



روشندان

روغنگرخانه [غ. گ. ن (ن)]

تازی + پارسی: عَصَارخانه.

ساختمان ویژه‌ای که پیشینیان در آن از دانه‌های گیاهی

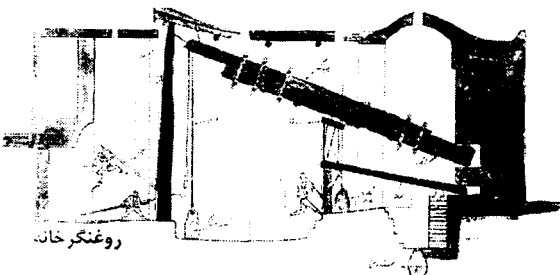
روغنی، روغن می‌گرفتند و دارای آسمانه‌ای بلند و

دستگاه‌های گوناگون، و نیز دارای آسیایی بود که با

نیروی چهارپایان می‌گشت. پیچیدگی سازوکار

(مکانیسم) و ساختمان بزرگ آن چشمگیر بود.

امروزه تنها چند تایی آن برجای مانده است.



روغنگرخانه

(۱) برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر.

(*) به گمان فراوان واژه‌های روستیک Rustique

(روستایی...) و چند واژه دیگر از این دست در فرانسوی و

روستیک Rustic (روستایی...) و چند واژه دیگر از این دست

در انگلیسی از ریشه لاتین، از واژه ایرانی کهن رُس (معین،

محمد) گرفته شده است.

(۲) Auge, Larousse Universal

(۳) مشکور، محمدجواد. فرهنگ تطبیقی...

(۴) همان.



روکار

- روی ساختمان و آنچه در برابر دیدگان است.
 رویاروی توکار.
 - نمای ساختمان^(۱).

روکاری

نازک‌کاری و سفیدکاری و کارهای روکار ساختمان.

روکه چغم [ک. جُ. غ]

چغم کوچک^(۲). ← چغم.

رولوه [ز. و]. (واژه فرانسوی Releve)

برداشت. ← برداشت.

رون

پهلوی: رُن^(۳).

تازی: جانب، طرف.

سو.

اندررون: اندرون. درون چیزی.

زبانزد رازیگران بومی که در مهرازی آب و هوایی (اقلیمی) بر پایه آن ساختمان را می‌ساختند. برای هر شهری بر پایه ویژگی‌های آب و هوایی آن یک رون بنیادی را شالوده کار برمی‌گزیدند.

در مهرازی بومی سه رون بنیادی بکار برده می‌شد:

۱- رون راسته. سوی آپاختر خاوری (شمال شرقی) - نیمروز باختری (جنوب غربی) که کمابیش برابر با سوی قبله مسلمانان می‌شد و در شهرهای میانی مانند کاشان، یزد و گاه شهرهایی چون تبریز شالوده سویابی (جهت‌یابی) ساختمان بود.

۲- رون اسپهانی (اصفهانی). سوی آپاختر باختری (شمال غربی) - نیمروز خاوری (جنوب شرقی) که در شهرهایی چون اسپهان و شیراز و شهرهایی که در دشت هستند بکار می‌رفت.

۳- رون کرمانی. سوی خاوری باختری (شرقی - غربی) که در شهرهایی چون کرمان و همدان بکار می‌رفت. چراکه پیرامون آنها باز بود و بادهای

آزاردهنده (نامطلوب) می‌وزید و چندان شایسته برای گرفتن آفتاب در هنگام سرد سال هم نیست. در زمستان کمترین و در تابستان بیشترین تابش آفتاب را می‌گیرد*. گرچه به برخی ویژگی‌های دیگر آب و هوایی پاسخ می‌دهد^(۴).

رویه [ی]

تازی: سطح.

۱- روی بیرونی هر چیز.

۲- آنچه چیزی را از پیرامون خود جدا می‌کند و تنها دو راستای درازا و پهنا دارد.

۳-...

ریت (واژه گیلانی)

پای ستون یا تخته ستبر زیر ستون کندوج^(۵).

ریخت

انگلیسی: فرم (Form).

تازی: شکل. صورت.

آنچه از کالبد هر چیزی به دیده می‌آید. نمای بیرونی هر چیز. پیکر.

ریخت‌های هندازی [ی. ە]

تازی: اشکال و احجام هندسی.

چند پهلو‌هایی که در دانش هندازه (هندسه) درباره آنها بررسی می‌شود.
 - استوانه.

(۱) زم‌رشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۲) همان.

(۳) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۴) خانه‌های روستایی در برخی از روستاهای گناباد، خاوری -

باختری ساخته شده‌اند. (برگرفته از رفیعی، بیژن. بازسازی مناطق

زلزله‌زده... دفتر دوم. گناباد. رویه ۴۲)

(۴) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۵۶، ۱۵۵.

(۵) برومیرزه، کریم‌ستیان. مسکن و معماری... رویه ۱۴۳.



- استوانه راست (قائم).
 - استوانه کژ (مایل).
 - بسیار پهلو^(۱) (کثیر الاضلاع).
 - پاییلی. نیم شش (دوزنقه).
 - پَرهون (دایره).
 - پُشته‌ای^(۲) (هدلولی).
 - پنج پهلو، شش پهلو ... (پنج ضلعی، شش ضلعی...)
 - چند پهلو (چند ضلعی)
 - چند رویه (چند وجهی)
 - چهار پهلو. چهار گوشه^(۳) (مربع).
 - چهار پهلو راست. چهار گوشه راست (مستطیل).
 - خاگی (بیضی).
 - سَره^(۴) (مخروط).
 - سره شکسته* (مخروط ناقص).
 - سننوسه^(۵). چهار رویه (چهار وجهی. هرم).
 - سه پهلو^(۶). سه گوشه^(۷). سه سو^(۸). سه بر^(۹) (مثلث).
 - سه پهلو ی بر نابرابر. سه گوشه پهلو نابرابر** (مثلث مختلف الاضلاع).
 - سه پهلو ی دو بر برابر. سه گوشه دو پهلو برابر (مثلث متساوی الساقین).
 - سه پهلو ی راست. سه گوشه راست (مثلث قائم الزاویه).
 - سه پهلو ی سه بر برابر. سه گوشه سه پهلو برابر (مثلث متساوی الاضلاع).
 - شلجمی (سهی).
 - شوسه. شوشه (منشور).
 - کُشه (خط).
 - گوشه^(۱۰) (زاویه).
 - گوشه باز^(۱۱) (زاویه منفرجه. زاویه گشاده).
 - گوشه پایانده (زاویه متمم).
 - گوشه تند^(۱۲). گوشه تیز^(۱۳) (زاویه حاده).
 - گوشه راست^(۱۴) (زاویه قائمه).
 - گوشه رسا (زاویه مکمل).
 - گوشه هم پهلو (زاویه مجاور).
 - گوی (کره).
 - لوزی (تازی شده: لوزی).
 - هشت کنجه^(۱۵). شش رویه (مکعب).
 - هشت کنجه راست. شش رویه راست (پیشنهاد برای مکعب مستطیل).
-
- (۱) بیرونی، ابوریحان. التفهیم...
 (۲) جلالی، تهمورس. فرهنگ پایه.
 (۳) فرهنگستان دوم.
 (۴) برگرفته از پرتو، ابوالقاسم. واژه یاب.
 * پیشنهاد شده.
 (۵) همان.
 (۶) ناصر خسرو. سفرنامه. بازگویی از دبیرسیاقی، محمد.
 (۷) فرهنگستان دوم.
 (۸) بر همین پایه چهار سو برابر مربع است. (برگرفته از معین، محمد. لغات فارسی ابن سینا و تأثیر آنها در ادبیات. دیباچه لغت نامه دهخدا. رویه ۶۶ و بوزجانی، ابوالوفاء محمد. کاربرد هندسه در عمل. برگردان سیدعلی رضا جذبی. رویه ۲۵)
 (۹) ناصر خسرو. همان.
 ** در پارسی واژه تک (فرد) را در برابر واژه افزونه (جمع) از زبان دیگر می توان بکار برد. مانند «راست پهلو» برابر «متساوی الاضلاع». (برگرفته از بیرونی، ابوریحان. التفهیم... واژه نامه)
 (۱۰) فرهنگستان دوم.
 (۱۱) بیرونی، ابوریحان. التفهیم... واژه نامه.
 (۱۲) فرهنگستان دوم.
 (۱۳) بیرونی، ابوریحان. التفهیم... واژه نامه.
 (۱۴) فرهنگستان دوم.
 (۱۵) پیشنهاد شده. برگرفته از هشت گوشه برابر مکعب. (عمید، حسن. فرهنگ فارسی عمید)



- همسوپهلو (پیشنهاد برای متوازی الاضلاع).

ریزه‌کاری ساختمان [ز. ی. تب]

انگلیسی: دتایل (Detail).

تازی + پارسی: جزئیات ساختمان.

چگونگی ساخت و ساختمایه‌های بکار رفته در بخشی از کالبد ساختمان. مانند: از پی‌سازی تا کف اتاق، یا لایه‌های گوناگون ساختمایه‌هایی که بام را می‌سازند.

ریسمان‌بندی [ب]

بستن ریسمان در دو سوی کار آجر چینی دیوار، تا آجرها بسامان و در یک رده چیده شوند^(۱).

ریسمان‌کار [ب]

ریسمانی که راز یگران با آن کار می‌کنند، برای شاغول کردن، تراز کردن و در یک راستا کردن یک رج و...

ریگ‌بوم

زمینهای ریگی. زمین‌هایی که خاک رس کمی دارند^(۲).

(۱) ماهر نقش، محمود. اصول فنی... رویه ۱۲.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۳۵. رویه ۱۹.

زغاله خاک [ز. ل.]. (واژه گیلانی)

آمیخته خاک رس و خاک زغال که در دشت گیلان در ساختمان‌سازی بکار می‌رود (۳).

زغره** [ز. غ. ر. (ز)].

۱- نوار آذینی که گرد درگاه یا زیر آسمانه می‌گردد (۴).
۲- ...

زفلین [ز.]. (واژه گیلانی)

زفلین. زرفین. زفرین.

چفت در اتاغ (۵). چنبر (حلقه) پشت در که چفت یا زنجیر رابه آن می‌اندازند.

زگال [ز.]. (واژه گیلانی)

توفال (۶).

تخته‌هایی که در دیوار زگالی بکار می‌رود (۷).

زگالی [ز]

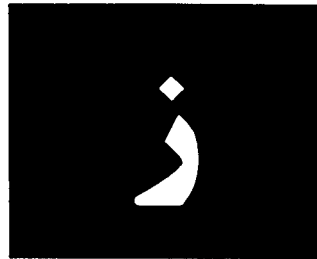
۱- دیوار زگالی. ← دیوار زگالی.

۲- ستون زگالی.

زگالی‌خانه [ز. ن.]. (واژه گیلانی)

گونه‌ای خانه چوبی، دارای بخش‌های زیر:

- زیرگاه (کرسی) یا پاکونه یا پاکیونه: از آجر یا سنگ.



زاغه [غ. (غ)].

۱- پناهگاه کنده شده در دل تپه و دیواره گودها (۱).

۲- سرپناه‌های ساخته شده از بازیافت ساختمایه‌ها و

چیزهای دورریخته شده، که پیرامون شهرهای بزرگ

پدید می‌آید.

زاو

۱- رازیگر. ← رازیگر.

۲- ...

زاویه

زاو. رازیگر. ← رازیگر.

زاویه [ی. (ی)]. (واژه تازی)

۱- گوشه. ← گوشه.

۲- خانه. آشیانه.

۳- اتاغ. تازی: حَجْرَه.

۴- نمازخانه. اتاغی ویژه نیایش.

۵- ربات. کاروانسرای ویژه تهی‌دستان.

۶- تازی: تکیه.

۷- خانگاه (خانقاه)

۸- گونیا.

۹- ...

زخم* کار [ز. م.].

تاغ لایی (ضربی) (۲). ← تاغ.

(۱) برگرفته از فرهنگ آبادی کشور.

(*) «زخم» در لغت دری به معنی زدن (ضرب) است، نه جراحته. (دهخدا، علی اکبر)

(۲) جنیدی، فریدون. مسابقه بین‌المللی... معماری و شهرسازی. شماره ۱۷. (۱۳۷۱) رویه ۲۱.

(۳) همان. رویه ۸۹.

(**) زغره به چم لبه پیرامون گریبان و... می‌باشد. (برگرفته از دهخدا، علی اکبر)

(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدرکیم. شیوه‌ها... رویه ۱۸۸.

(۵) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۶) قبادیان، وحید. بررسی اقلیمی... رویه ۴۴.

(۷) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.



- جیرنال یا زیرنال (نعل پایین): تیرهایی که روی پاکونه جای می‌گیرد.

- گل ستون: ستونهای چوبی که روی جیرنال بایاری "چپ دس" که پشت بندهای اریب هستند، واداشته می‌شوند.

- سرنال (نعل بالا) یا جورنال: تیرهایی که بالای گل ستون‌ها، سر آنها را به هم کلاف می‌کنند.

- بام دار: ستونهای گرد یا چهارتراش روی سرنال که در راستای گل ستون‌ها واداشته می‌شوند.

- زگال: تیرکهای نازک که به گونه اریب میان گل ستون‌ها را پر می‌کنند.

- گل کولوش یا کاهگل یا چغال گل: که لا بلای زگال‌ها پر می‌شود. سپس با دست، باز کاهگل می‌زنند که به آن "دس گل" گویند. سپس فل ماله می‌کنند. گل را با ماله دوباره می‌کشند و هموار می‌کنند.

- واشون: تیرهایی که روی سرنال گذاشته می‌شود تا ایوان ساخته شود. (۱)

زگمه‌ای [ز.م]

دیوار زگمه‌ای. ← دیوار زگمه‌ای.

زگمه‌ای خانه [ز.م.ن] (واژه گیلانی)

زگومه‌ای. ورجنی. ورجینی.

گونه‌ای خانه چوبی دارای دیوار زگمه‌ای. پس از ساخت پاکونه (پاکن) روی آن تیرهای چوبی را بر هم می‌چینند و سر تیرها در هم یکی در میان کلاف می‌کنند. برای افزایش پایداری، سر تیرها را با "گازه" کمی گود می‌کنند. آنگاه باربسمان کاهی یا "وبریس" یا میخ آنها را بهم مهار می‌کنند. سپس لای زگومه را با گل می‌پوشانند. (۲)

زگومه [ز.م]

دیوار زگمه‌ای. ← دیوار زگمه‌ای.

زمو [ز]

۱- لایه‌های گل که در آسمانه چوبی روی ترکه‌های

خشک شده درخت کشیده شده و کارکرد پنام (عایق) را دارد (۳).

۲- خاکی که روی آسمانه ریخته می‌شود.

زموذگر [ز.گ]

تازی: نقاش.

نگارگر (۴).

زموذن [ز.د]

تازی: نقاشی.

نگارگری (۵).

زمین آرایبی [ز]

انگلیسی: لنداسکیپ (Landscape). (۶)

ساماندهی و آراستن و پیراستن زمین و زیستگاه و بویژه پیرامون جایی که ساختمان سازی شده است.

زمین آرایبی امروزه یکی از رشته‌های دانشی وابسته به مهرازی شمرده می‌شود و در آن روش‌ها و دیدگاه‌های گوناگون در این باره بررسی می‌شود. در ایران زمین آرایبی در مهرازی نهادین (ستی) بیشتر در باغ سازی نمود یافته است. ← باغ.

زمین پیما [ز.پ]

۱- پیمایش (مساحت) کننده زمین. تازی: مساح.

۲- ...

زمین پیمایی [ز.پ]

۱- پیمایش کردن زمین. تازی + پارسی: مساحی.

۲- ...

(۱) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم. رویه ۳۱۶.

(۲) همان

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چغدها... اثر. شماره ۲۴. رویه

۱۵۳ و دهخدا، علی اکبر.

(۴) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۵) دهخدا، علی اکبر.

(۶) آریانپور، منوچهر. فرهنگ آریانپور.

**زمین نگاری [ز.ن.]**

پیشنهاد برای توپوگرافی (اروپایی Topography) برداشت و برداشت (رولوه) پستی و بلندی های رویه زمین.

زمینه [ز.ن.(ن)]

- ۱- گرته. تازی: طرح.
- ۲- آنچه از نگاره در پس کشه (خط) های آن بر جای بماند.
- ۳- ...

زنبور [ز.ب.]

زنبه. ← زنبه.

زنبغ [ز.ب.]

زنبه. ← زنبه.

زنبل [ز.ب.]

زنبه. ← زنبه.

زنبل کرده [ز.ب.ک.د.]

آسمانه ای که نشست کرده (در زبانزد شکم داده) باشد^(۱).

زنبه [ز.ب.]

زنبور. زنبغ. زنبل. خاک کیش. پُشنگ.

- ۱- آوند (ظرف) چوبین هشت گنجه (مکعب مستطیل) که سر آن باز است و دسته های آن، دو چوب همراستا زیر آن است و با آن ساختمابه ها را جابجا می کنند.

۲- ...

زنجاب [ز.]

سیر شده از آب. ← آجر زنجاب.

زنجیر مساحی [ز.ر.م.] (واژه پارسی + تازی)

زنجیر زمین پیمایی. ← زنجیر زمین پیمایی.

زنجیر زمین پیمایی [ز.ر.ز.پ.]

پارسی + تازی: زنجیر مساحی.

زنجیری که برای اندازه گیری و پیمایش زمین بکار

می رفته است.

زوار [ز.]

زهوار.

۱- لبه، کناره دیوار، پنجره و...

۲- دیوار.

۳- زمی گرداگرد کاب (قاب) پنجره برای جانداختن شیشه در آن.

زورآگیر (واژه گیلانی)

ستون چوبی زیر بام دار^(۲).

زورخانه [ن.(ن)]

باشگاه ورزش های باستانی* . زورخانه ها ساختمانهایی با اندام (فضاهای ویژه هستند که بیشتر در کانون برزن ها در شهرها ساخته شده اند. بنیاد ورزش های باستانی بر پایه جوانمردی است و برگرفته از درویش (صوفی) گری شیعی، و زبانزدهای ویژه زورخانه ها نیز از آن بدست آمده است. اندام (فضا) بنیادی زورخانه یک تالار بزرگ است که در میان آن، نزدیک به یک متر پایین تر از کف دارای یک «گود» است که جایگاه ورزشکاران و ورزش کردن است. آنها با انجام آیین هایی همچون بوسه زدن بر خاک گود به آن در می آیند (وارد می شوند). گرداگرد تالار، ایوانچه هایی برای نشستن بینندگان و کندن رخت و گذاشتن ابزار ورزشی ساخته شده است. در ایوانچه نزدیک به درآیگاه (ورودی).

(۱) برگرفته از دهخدا، علی اکبر.

(۲) پاینده. همان.

* ریشه ورزشهای باستانی و پدید آمدن زورخانه را چنین می گویند: در زمان هایی که ایرانیان نمی توانستند به رزم بپردازند، با ابزاری همانند جنگ افزارها ورزش می کردند تا آمادگی رزمی خود را از دست ندهند، همچون میل (بجای گرز)، کباده (بجای سپر)، زنجیر (بجای کمان) و جز اینها.



سکویی بنام «سَرَدَم» هست که «مُرشید» در آن می‌نشیند و سروده‌هایی درباره پهلوانی و جوانمردی می‌خواند و «ضرب» می‌زند و ورزشکاران در گود با آوای او ورزش می‌کنند.

گود گاه چهارپهللو و گاه شش‌پهللو است. بر لبه آن بجای ازاره، چوبهایی کار می‌گذارند تا با فشار دست ورزشکاران ساییده نشود و ریزش نکند. در زمانهای کهن هنگام ساخت گود بر کف آن بوته بیابانی پهن می‌کردند و روی آنرا لایه‌ای از خاکستر و سپس خاک رس می‌پوشاندند. سپس از گذشت زمانی این کف ویژگی فنر مانند خود را نگه می‌داشت. پس از چند سال آنرا بازسازی می‌کردند.^(۱)

جلوی سکو، چوب‌بستی است که زنگی به آن آویخته شده که در میان آواز یا هنگامی که پهلوانی از در می‌آید نواخته می‌شود. کنار سکو اجاگی است که روی آن پوست روی «ضرب» را گرم می‌کنند و گاه نیز نوشیدنی برای پس از ورزش آماده می‌کنند.

در آیگاه (ورودی) زورخانه را کواتاhter از اندازه می‌سازند تا ورزشکاران هنگام در آمدن، به ناچار خم شوند و آیین فروتنی بجای آورند.^(۲)

در نیم سده کنونی، زورخانه‌ها ارج کهن خود را در میان مردم از دست داده‌اند.

زَه [ز]

تازی: وَتَر

۱- کشه (خط) ای که پرهون (دایره) را به دو تکه نا برابر بخش کند.

۲- ...

زَهکشی [ز. ک]

ساختن آبراه زیرزمینی پیرامون ساختمان برای گردآوری آب و جلوگیری از رخنه نم به ساختمان.

زَهوار [ز]

۱- زوار. - زوار.

۲- دیوار.

زیپاتون (واژه فرانسوی zipaton)

پیشنهاد: نگاربرگردان ← نگار برگردان

زیج

تازی شده زیگ. ← زیگ.

زیرآب

آبراه باریکی برای بیرون راندن آب استخر در کف آن.^(۳)

زیربنا [ب.] (واژه پارسی + تازی)

زیر ساختمان. - زیر ساختمان.

زیرزمین [ز]

پارسی + تازی: بادغرد. غرد.

بوم کند^(۴). سرداب. سرداوه. خُم.

آشکوب یا آشکوبهایی از ساختمان در زیر رویه (سطح) زمین.

در مهرازی کهن، زیرزمین‌ها جایگاه کارآمدی برای بهره‌گیری به هنگام گرما (در خانه‌ها) و به هنگام سرما در شبستان‌های زیرزمینی (در مسجدها) بودند.

در برخی خانه‌های چوبی بزرگ، به آشکوب کوتاه همکف نیز زیرزمین گفته می‌شود.^(۵)

زیرساختمان [ت]

پارسی + تازی: زیربنا.

اندازه‌ای از پیمایش (مساحت) کف‌های ساخته شده.^(۶)

زیرسازی

پرکردن زیر کف ساختمان با سنگهای ریز و درشت

(۱) برگرفته از معین، محمد. زیر واژه گود.

(۲) برگرفته از دهخدا، علی اکبر.

(۳) برگرفته از دانش دوست، یعقوب. طیس... رویه ۲۶۸.

(۴) ولف، هانس. صنایع دستی کهن ایران. رویه ۹۱.

(۵) زم‌رشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۳۰۴.

(۶) برگرفته از مزینی، منوچهر. از زمان و معماری. رویه ۹.



زیرهفتی [ه]

در کاربردی به تویزه هایی که در درازای زمینه زده شده و هر دو پاکار آن روی دیوار می افتد می گویند. ← کاربردی.

زیستگاه گروهی [و.ک]

پیشنهاد برای مجتمع مسکونی (واژه های تازی + پارسی).

گردایه چندین کاشانه در یک یا چند ساختمان یا گسترش آنها در یک ساختگاه (سایت).

زیگی

تازی شده: زیج.

۱- ریسمان کار. ← ریسمان کار.

۲- «تخته بنایان و معماران که در آن طرح عمارت کنند»^(۳).

پیشنهاد برای شاسی (فرانسوی Chassis).

۳-...

زیگورات

زگوره^(۴).

جایگاه نیایش، پرستشگاه ایرانیان کهن سنومری و ایلامی. ساختمانی بسیار بزرگ همچون یک کوه دست ساخت.

«مردمی که از سرزمین های خاور دور فرود آمده بودند نمی توانستند کوه هایشان را با خود ببرند. پس برای خود کوههایی ساختند تا جایگاهی فرازمینی

* زیگراه در فرهنگ های کهن برابر کرسی آمده است. مانند: کاشانی، محمدقاسم. فرهنگ مجمع الفرس. رویه ۶۸۹ در فرهنگ معین برابر صندلی آمده است.

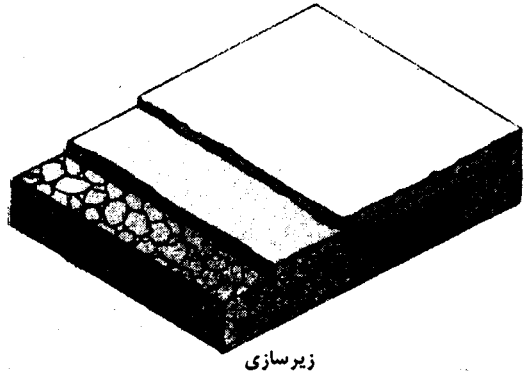
(۱) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه نامه.

(۲) برومبزه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۸۴.

(۳) دهخدا، علی اکبر. زیرواژه زیج.

(۴) فریه، ر. هنرهای ایران. ترجمان پرویز مرزبان. رویه ۱۱.

برای پیشگیری از رخنه نم (رطوبت) و... پیشنهاد برای بلوکاز (فرانسوی Blocage).



زیرسری [ش]

رویه ای (سطحی) زیر سر تیرهای بنیادی آسمانه، تا بار آن روی دیوار یا جرز زیر تیر گسترده شود. این رویه از سنگ، آجر و امروزه از فولاد یا کلاف بتن میلگرد (بتن مسلح) است.

زیرسوی تاغ [ی]

نمای زیرین یک درگاه یا چفد یا دهانه یا رخیام و هرچه بالای سر است و از زیر دیده می شود.

زیرگاه*

تازی: کرسی.

سکوایی که پی و پایه ساختمان بر روی آن ساخته می شود^(۱).

زیرگاه چینی

سکوسازی برای ساختمان با ساختمایه های گوناگون، تا نم زمین به ساختمان رخنه نکند یا زیر ساختمان هموار گردد و ساختمان بگونه همگن نشست کند.

پیشنهاد برای کرسی چینی.

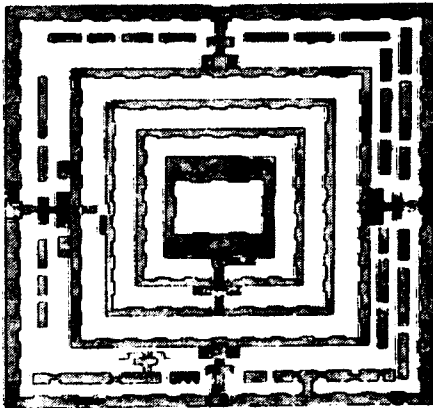
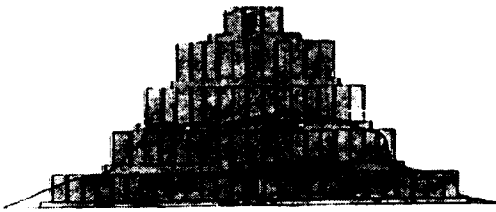
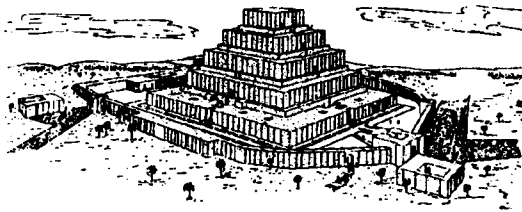
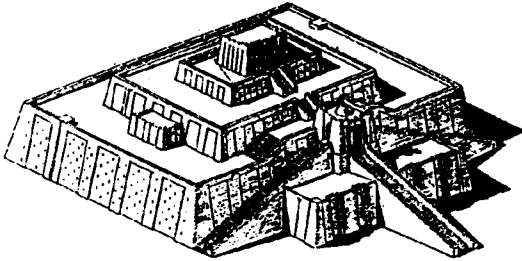
زیر نال (واژه کیلانی)

جیرنال.

کلاف بندی ترازوی با چوب، روی ستونهای پاکونه که پایه ساختمان را بهم می بندد.^(۲)



و... جای دارند.



زیگورات

بدید آورند که از چیرگی زمان و جا (مکان) بیرون باشد. انگیزه بنیادی آنها «رسیدن به آسمان» در خود واژه «زیگورات» آمده که برابر «گلدسته بالا رونده» است. این کوههای دست ساخت برای اینکه دین را با نیاز درونی آدمی به آسایش پرورش دهد، افزون بر بزرگی اندازه، با زیبایی نما هم همراه بود و روی آن با آجرهای آهارین (لعابدار) و رنگی آذین می شد.

به گمان فراوان در روزگار ایلامیان هر شهری زیگورات و نیایشگاه ویژه خود داشته است. گرچه از زمان نزدیک به ۴۲۰۰ سال پیش زیگوراتها در سومر ساخته می شد. با این همه شاید شکوهمندترین آنها از آن ایلامیان باشد... در (۱).

کهن ترین زیگورات جهان، ساخته سومریان در میانرودان از تاریخ نزدیک به پنج هزار سال پیش است که چند سده کهن تر از سننوسه ها (اهرام) در سرزمین مودرایا (مصر) که کهن ترین آنها ۴۵۷۰ سال پیش ساخته شده است (۲).

نمونه های کهنی رامی توان فراوان در میانرودان یافت که روند پیشرفت زیگورات را از آغاز در نیایشگاه های سکودار سومری و پس از آن نمودار می سازد.

یکی از بزرگترین زیگوراتها «چغازنبیل» نام دارد که نزدیک به ۳۲۵۰ سال پیش در شوش ساخته شده و باز مانده آن هنوز می تواند گذشته را باز نمایاند.

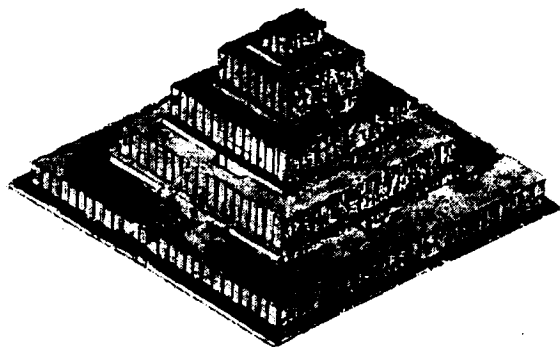
شگفت است که سکوی گسترده زیرین از آغاز همچون ساختمانی میان تهی و دارای میانسرا (حیاط) ساخته شده بوده و آیین نیایش در آن انجام می شده است. سپس کم کم درون میانسرا سکوهای بالایی ساخته شده، بگونه ای که هر سکو بر سکوی زیرین ننشسته، و یگراست دیوارها بر کف میانسرا ساخته شده و بالا آمده است (۳).

در میان این آشکوبها، آرامگاهها، دالانها، پلکانها

(۱) برگرفته از پوپ، ارتور. معماری ایران... رویه ۱۶.

(۲) برگرفته از جنسن، ه. تاریخ هنر. رویه ۳۶ و ۴۸.

(۳) برگرفته از فریه، ر. هنرهای ایران. رویه ۱۲.



زیگورات

زینگالی

دیوار زینگالی. ← دیوار زگالی.

زینه [ن(ن)]

۱- پله. پایه. نردبان.

۲- یکان اندازه گیری گوشه (زاویه). تازی: دَرَجَه.

۳- یکان اندازه گیری دما. تازی: درجه^(۱).

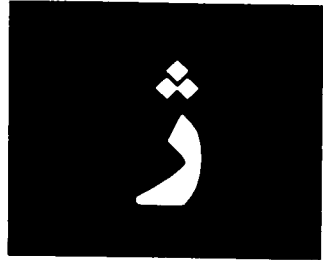
۴-

زیوار

کوچه و کوی در شهر یاروستا^(۲).

(۱) فرهنگستان دوم.

(۲) دهمخدا، علی اکبر.



ژاژ

۱- گونه‌ای خار که در برخی سرزمین‌های کویری بجای کاه در گل می‌آمیختند و همانند کاهگل بکار می‌بردند^(۱). خار شتر. آدور.
...۲

ژرفا [ژ]

تازی: غُمق.
۱- یکی از راستاهای بنیادی همچون درازا، پهنا. رویاروی بلندا.
...۲

ژگردار [ژ. گن] (واژه گیلانی)

تیر نگهدارنده که در دهانه بام دو شیبه چوبی کار می‌شود.^(۲)

ژوان [آ] (واژه فرانسوی Joint)

۱- درز ← درز.

ژوژمان (واژه فرانسوی Jugement)

۱- داوری درباره یک کار مهرازی، یک ساختمان یا یک شالوده (طرح) از سوی گروه داوران (هیئت ژوری). در زبانزد دانشجویان به تالار داوری (سالن ژوژمان)، جایی که شالوده (پروژه)های مهرازی را گرد آورده‌اند تا گروه داوران از آنها بازدید کنند گفته می‌شود.
...۲

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.

(۲) برومبژه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۹۴.

را برداشته و جای آن خمیر را پهن می‌کردند تا
بپزد (۵).

۳...

ساحت [خ]. (واژه تازی)

۱- میانسرا. تازی: حیاط. صحن.

۲- میدان. تازی: عرصه.

۳- درگاه. آستانه.

۴....

ساحل‌خانه [ح. ن]. (واژه تازی + پارسی)

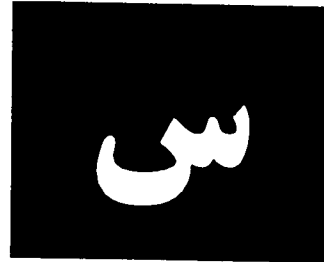
تازی + پارسی: ساحل‌سرا.

خانه‌ای در کنار دریا.

ساخت

۱- کالبد ساختمان.

۲- به روش ساخته شدن هم می‌گویند.



سابات

تازی شده: ساباط*.

۱- ساختمان‌هایی که برای آسودن در شهرها یا
میان‌راه‌ها ساخته می‌شده است (۱).

۲- سایبان. سایه‌گاه. سرسایه (۲).

۳- بخش سرپوشیده در کوچه‌های کهن که به درایگاه
چند خانه راه دارد و جایگاه گردهمایی همسایگان و
بازی بچه‌ها است. بسالاخانه ساباط، به یکی از
خانه‌های همسایه راه دارد (۳).

-به دالان یا راهرو سرپوشیده نیز گویند.

۴...

ساباط

تازی شده ساباط. ← ساباط.

ساج

۱- درختی با چوب سخت که در گذشته آنرا در ساخت
آسمانه چوبی و نیز ستون ساختمان بکار می‌بردند.
تنه آنرا از جنگلهای هندوستان و افریقای خاوری
می‌آورده‌اند (۴). تازی شده ساگ.

۲- تابه پخت نان. گونه‌ای تنور برای نان‌پزی. (زبانزد
در گیلان)

در کشاورش‌های باستان‌شناسی در روستای زاغه
نمونه‌ای کهن از آن یافت شده است که سکویی بوده از
خشت که روی آنرا با آتش داغ می‌کردند و سپس آتش

(*) الف) استاد پیرنیا ساباط را پارسی می‌داند. واژه ساباط به
بیشتر زبانهای خاوری و باختری و آرامی و فرنگی و تازی رفته و
در فارسی ریشه کهن دارد، و از دو بخش "سا" + "بات" برابر
"آسایش" + "ساختمان" درست شده است. پسوند بات در برخی
واژه‌ها چون ریبات و کاربات و خرابات نیز آمده است. ساباط
روی هم رفته به آسایشگاه گفته می‌شده و نیز ساختمان کوچک
کنار جاده که دارای یک تختگاه، یک آب‌انبار و گاه یک یادو اتاغ
کوچک برای آسودن بوده است. (برگرفته از پیرنیا، محمدکریم.
آشنایی... رویه ۲۳۲) ب) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ
واژه‌های فارسی...

(۱) پیرنیا، محمدکریم. راه و رباط. رویه ۱۲۲

(۲) پیرنیا محمدکریم. اثر. چفدها. رویه ۹۹

(۳) سلطانزاده، حسین. فضاهای شهری... رویه ۷۱.

(۴) امام شوشتری، محمدعلی. بررسی نفوذ... باستان‌شناسی و
هنر... شماره ۲ (۱۳۴۸). رویه ۲۱.

(۵) ملک شه میرزادی، صادق. روستای زاغه. کنگره بم. دفتر اول.

رویه ۲۳.



۳- استخوان‌بندی ساختمان. ساختار ← ساختار.

۴-...

ساختار

۱- استخوان‌بندی ساختمان و چگونگی جابجایی نیروها در آن. فرانسوی: استروکتور (Structure)

۲- دانش بر شمارش (محاسبات) ایستایی و همترازی (تعادل) نیروها در استخوان‌بندی و کالبد ساختمان و ساختمایه‌شناسی. هندازمان^(۱). آفریر. اوزیر^(۲). نیارش^(۳).

۳- کالبد ساختمان.

۴-...

ساختارزدایی [ژ]

ساختار شکنی. ← ساختار شکنی.

ساختار شکنی [ش. ک]

انگلیسی: دیکانستراکشن* (Deconstruction)، ساختار زدایی. شالوده شکنی.

شیوه‌ای در هنر و مهرازی امروز که دیدگاهی نو و جدای از همه شیوه‌های پیشین در پیش گرفته است و همچون آنها دیدگاه روایی (رایج) زمانه را نمی‌پذیرد و در پی آزمودن شیوه‌های نو، همراه و برابر با اندیشه‌های نو درباره جهان و هستی است. از این‌رو بیشتر از شیوه‌های گذشته، به جهان اندیشه (بی‌ویژه فلسفه)، و کمتر به دگرگونی‌ها و پیشرفت‌های فندشناسانه (تکنولوژیک) وابسته است.

«دیدگاه بنیادین ساختار شکنی، سرپیچی (عصیان) در برابر باورهای کهن و روایی (رایج) در جهان مهرازی و پیش از آن در جهان فلسفه است و بیش از همه از «خرد» و «دانایی» خرده‌گیری می‌شود**». گرچه این

فرهنگ‌ها یافت نشد)

(۳) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۲۴. در فرهنگها یافت نشد. * کنستراکتیو (Constructive) برابر ساختمانی، تفسیری، تعبیری، تأویلی آمده است. (آریان‌پور، عباس. فرهنگ انگلیسی به فارسی).

** «ژاک دریدا» اندیشه‌پرداز (تئورسین) فرانسوی بنیادگذار ساختار شکنی از این پنداشت برای در افتادن با اندیشه سنتی درباره جهان و هستی بهره می‌برد و آنرا «سنجش واژه‌پردازی در باب اندیشه» می‌داند. او در جایی ساختار شکنی را چنین باز نمود (تشریح) کرده است:

«... هنگامی که یک سامانه (نظام) و ساختار فلسفی پدیدار می‌شود... یک ساختار شکن نیز با آن همراه است تا آنرا آجر به آجر ویران کند، او به بررسی ساختار می‌پردازد و آنرا می‌شکافد. ... کسی که به سازگان می‌نگرد... بر می‌سنجد که چگونه ساخته شده، کدام سنگ سر تاغ و کدام گوشه و... ساختمان را سر پا نگه می‌دارد. [پس به همان می‌تازد] و آنها را جابجا می‌کند و ازین راه خود را از چیرگی (تسلط) آن‌ها می‌سازد» (جودت، محمدرضا. و دیگران. معماری دیکانستراکشن. برگرفته از جفری برودبنت. رویه ۱۹۲).

پس در باز نمود ساختار شکنی شاید بتوان چنین گفت: «یافتن ناهمسازی‌ها در ساختار یک زمینه (متن) که به یاری سرنخ‌های نهفته در آن بدست می‌آید» (برگرفته از نوریس، کریستوفر. ساختارزدایی چیست؟ رویه ۸).

«دریدا واژه‌ای را از زمینه‌ای می‌رباید و چم (معنی) آن را برای رسیدن به سرانجامی (نتیجه‌ای) ویژه دگرگون (تحریف) می‌کند. او بر این باور است که جهان‌بینی سنتی باید یکسره دگرگون شده و هیچ دیدگاه پایداری نیست که بتوان بر پایه آن داورای‌های بی چون و چرا کرد. او به سنجش اندیشه‌ها بر پایه بررسی واژگان دست می‌زند تا نشان دهد باوری که از هستی، آنها برای ما می‌سازند همه، گمان و پندار است. گرچه باید گفت او در این میدان کارزار، بی‌گمان و بناچار از همان افزارهای پیشین یاری می‌گیرد» (جودت. همان).

(۱) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۰۴. (در فرهنگها یافت نشد).

(۲) پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۲۲. (در



گرچه برخی مهرازان چنین می‌کنند. ساختار شکنی همه توان خود را از راه جنگ با ارزشهای کهنی چون هماهنگی، سازواری (تناسب) و ایستایی (ثبات) بدست می‌آورد و تلاش می‌کند بخش‌بندی درون و بیرون را بر هم زند، اندامواره‌ها را پیچ و تاب داده و در هم شکند و بدنبال یافتن نهفته‌ها همه چیز را از هم پاشیده در هم ریزد. شگفت آنکه هر جور هست باز هم ریخت پابرجا می‌ماند.

در گذر از ایسن راه پراشوب و پس از آنهمه سرگشتگی، ریختی نوپدیدار می‌شود وای بسا همه آن، دستاورد سرگشتگی باشد. پس مرز (محدوده)‌ها و پهنه (عرصه)‌ها از هم می‌پاشند، برداشت کهن «درون چهار دیواری بودن» بر هم زده می‌شود، آشوب جای آرامش را می‌گیرد. پنجره تنها یک گشودگی رو به بیرون نیست، دیوارها شکافته می‌شوند، آشکوب (طبقه)‌های ساختمان، دیگر درون گنج (حجم) آن نمی‌گنجد و بر هم انباشته شده، پیچ و تاب داده می‌شوند تا آنجا که رویه (سطح) زمین نیز تاب می‌خورد. ساختار لرزانده شده و تا اندازه‌ای که فرو نریزد به آن فشار آورده می‌شود. کف‌ها نیز بر هم می‌ریزند.

بدین‌گونه اندیشه کهن مهرازی نیز که ریخت (Form) را پیرو کارکرد (Function) می‌دانست از میان برداشته شده و بر پایه نیازمندی‌های درهم و برهم و نه چندان روشن زندگی، کارکرد پیرو ریخت می‌گردد^(۴). افزون‌تر از آن کارکرد فراموش شده و

تازگی نداشته و از روزگار روشنگری (پس از رنسانس) دنبال می‌شده است^(۱).

یکی از انگیزه‌های کارساز (مؤثر) در پیدایش مهرازی نو (معماری مدرن) همانا باوربه توانایی بی چون (مطلق) خرد و دانایی و دستاوردهای بینشی و دانشی (علمی) آن بود. همچنین در جهان مهرازی همانند فلسفه، اندیشه خردباور (تعقلی) ریشه‌ای کهن داشت و بنیاد کار بسیاری از شیوه (سبک)‌های کهن مهرازی (بویژه کلاسیک) بر این پایه بوده است. تا گذشته‌ای نزدیک، در مهرازی همواره از «خردمندی» در ساختمان، سازه، آب و هوا (اقلیم) و گاه زیبایی سخن فراوان گفته می‌شد و برای بسیاری از اینها «فرمان» (Order) داده می‌شد. در ساختار شکنی از همه این فرمان‌ها سرپیچی می‌شود^(۲).

در این دیدگاه، جهان مهرازی همواره در بند یک رویکرد زود باور و ساده انگارانه بوده و ریخت‌های بنیادی هندازه ناب، همواره همچون پایه مهرازی بر جای مانده است. در ساختار شکنی گرایش به ریختهای پیچیده و درهم نمودار می‌شود.

«مهرازان نوگرا (مدرنیست) پس از بکار بردن هندازه ناب، به پرداخت مهرازی خود دست می‌زنند تا یکپارچگی آنرا نگه دارند. برای آنها سرپیچی از بنیادهای آشکار سازه‌ای و هر کاری که یکپارچگی مهرازی را بر هم زند، هرگز پذیرفته نیست و از این رو آنها آنرا در شمار آذین‌های مهرازی (تزئینات) می‌آورند و به میدان «مهرازی ناب» راه نمی‌دهند^(۳).

در شیوه ساختار شکنی همه این اندیشه‌ها یکسره فرو می‌ریزد و اندیشه ریخت ناب به یک کابوس، واگردان می‌شود. آنچه که یک کار مهرازی را ساختار شکن می‌کند همانا توانایی آشفتن اندیشه مادر باره ریخت است.

نباید ساختار شکنی را گسستن از ساختار پنداشت.

(۱) برادبنت، جفری. واسازی. ترجمان: منوچهر مزینی. رویه

۱۴.

(۲) برادبنت. برگرفته از منوچهر مزینی. مقدمه.

(۳) برگرفته از مزینی، منوچهر. از زمان و معماری. رویه ۲۹۰.

(۴) برگرفته از جسودت، محمدرضا و دیگران. معماری

دیکانسترا کشن. برگرفته از جفری پرودبنت. رویه ۱۹۴.



ریخت، پیرو ریخت شکنی می‌شود.

«باید یادآوری کرد الگوی بسیاری از هنرمندان ساختارشکن، ساختارگرایان (← ساختارگرایی) روسی هستند که در دهه‌های نخست این سده خوش درخشیدند و هردو به واگشایی (تجزیه) هندازه نابسامان ساختارها روی کرده‌اند، گرچه ساختارشکن‌ها از آن فراتر رفته به برهم زدن ساختارهای واگشوده (تجزیه شده) می‌پردازند. به گفته دیگر ساختار آفریده خود را نیز می‌شکنند. بر هم زدن ساختار از برون به آن آسیب می‌رساند «انگار گونه‌ای انگل آنرا از درون می‌خورد و سامان آنرا بهم می‌زند» آنها انگل را نمی‌کشند، چراکه همراه با آن ساختار نیز نابود می‌شود، چون هر دو یک هستی را پدید می‌آورند»^(۱).

مهرازانی که پیرو ساختارشکنی هستند چندان افزون نیستند، گرچه کسان فراوانی از پی آنها رفته بی‌آنکه همه آنرا دریافته باشند.

«پسترایزمن» (امریکایی)، «فرانک گهری» (کانادایی)، «دانیل لایسکیند» (لهستانی)، «رم کولهاس» (هلندی) و «ضحی خدیدی» (عراقی) و «برنارد چومی» (سوئیسی) در شمار ساختارشکنان نام‌آور هستند.

«ساختارشکنی چندی است به مهرازی ایران راه یافته و تنی چند از مهرازان بدان روی آورده‌اند. گرچه بیشتر این گرایش‌ها بویژه در دانشکده‌ها بدور از پیش بنیادی و زمینه‌های فلسفی آن انجام گرفته است. «باید یادآور شد که سرپیچی از یک دیدگاه، برابر با ناپذیری (نفی) آن نیست. اندیشه و باور نابسامانی و هیچ در هیچ بودن کار جهان را می‌توان چنین واگشود (تفسیر کرد) که ما آهنگ و روند این جهان را در نمی‌یابیم. از این رو پذیرش آن برای برخی دشوار آمده است. پس چگونه می‌توان بر پایه همین دشواری

از همه یافته‌ها و پذیره‌ها (تجربه‌ها و احکام بدست آمده) در گذشت و آنها را زیر پا نهاد؟ گرچه در ساختارشکنی نیز تلاش می‌شود به بینشی بر پایه دیدگاه‌های فلسفی آن دست یابند. وگرنه دستاورد چنین اندیشه‌هایی چیزی جز آشوبگری در جهان مهرازی نیست»^(۲).

ساختارگرایی [ک]

انگلیسی: کانستراکتیویسم * (Constructivism). ساختگری.^(۳)

شیوه‌ای در مهرازی و هنر که در نخستین سالهای سده کنونی در روسیه آغاز شد و تاپس از روی کار آمدن کمونیست‌ها دنبال شد و سپس کم‌کم فرو پاشید.

ساختارگرایی جنبشی پرتوان بود و نشانه‌های خود را پیش از هر جنبش هنری بر شیوه‌های پس از خود همچون مهرازی نوگرا (معماری مدرن) و شاخه‌های آن و بویژه بر مهرازی ساختارشکن (دیکانستراکشن) بر جای گذارد.

ساختارگرایی همچون دیگر جنبش‌های هنری همزمان خود همچون کویسیم، فوتوریسم و نشوپلاستیسیم، واقع‌گرایی و طبیعت‌گرایی را

(۱) مزینی، رویه ۲۹۲.

(۲) برادنت، واسازی. ترجمان: منوچهر مزینی. برگرفته از مقدمه.

(*) «واژه کانستراکتیویسم برابر سازندگی می‌تواند دو خواسته (منظور) آنرا برساند: یکی اینکه هنر، زاده یک برگیرش (الهام) درونی ناخودآگاهانه نیست که به یکباره پدید آید، و باید آنرا آگاهانه آفرید. دوم اینکه پیروی کورکورانه از بوم (طبیعت) به هیچ‌گونه پذیرفتنی نیست، زیرا در آن هیچ سازندگی نیست. نازه یک دوربین بهتر می‌تواند اینرا انجام دهد. پس کار یک هنرمند آن است که کار هنری خود را بسازد» (برگرفته از (مزینی، منوچهر. از زمان و معماری. رویه ۲۹۲).

(مرزبان. معروف. واژه نامه



شدند و مهرازی روسیه را برای حزب واگذارند. دستاورد مهرازی کارگری حزب، کاشانه (آپارتمان) های کوچک (سلولی) و آشپزخانه های همگانی بود که در یک آن به هزاران کارگر خوراک می داد. از این رو بود که پیش سازی و انبوه سازی در روسیه پیش از دیگر کشورها آغاز و پذیرفته شد.

فرجام تلاش های ساختارگرایان برای «والترگریپوس» مهراز بزرگ آلمانی و مدرسه «باهاوس» او بازماند که از آن بهره ها گرفت و سپس آنها را با خود به امریکا برد.

ساختگاه

تازی: محوطه، موقعیت.

زمینی که برای ساختمان سازی و کارهای آبادانی برگزیده شده و آنرا آماده می سازند یا در آن ساختمان سازی کرده اند.

پیشنهاد برای سایت. (انگلیسی: Site).

ساختمان [ت]

۱- آنچه با ساختمایه ساخته شده است و دارای اندام (فضا) ها و کالبد است. داز. برگوک. برگوک. ساخ^(۱). فرانسوی: کنسترکسیون (Construction).

تازی: عمارت، بنا.

پسیده ای دارای ویژگی های کالبدی (فیزیکی) و هندازی (هندسی) ویژه با بخش های وابسته به هم^(۲). سازند^(۳). بر ساختمان ها نیروهای گوناگونی درمی آید (وارد می آید) و آنها باید بتوانند در برابر آنها به گونه ای پایداری کنند و آنها را جابجا (منتقل) کنند.

آنچه که به یک ساختمان وابسته است اینها هستند:

الف - اندام های ساختمان: اتاغ. ایوان. راهرو.

نمی پذیرفت و گرایش به هنر و مهرازی ناب (خالص) و یله ای (انتزاعی، آستره) داشت. از این رو در این شیوه، آذین، نماد و هر آرایه ای که تا پیش از آن هنر و مهرازی از آن بهره می گرفت به کناری نهاده شد.

پایه گذاران ساختارگرایی این چهار تن بودند: «کازیمیر ماله وویچ»، «ولادیمیر تاتلین»، «آنتوان پوزنر» و «نام گابو (پوزنر)» که در جایی گفته بود «ابزار ما رنگ نیست، فولاد است، برای ساخت آمیزه ای (کمپوزسیون) در گنج (حجم) و دروای (فضا)، در رویه (سطح). ما نمی نگاریم (نقاشی نمی کنیم)، ما می سازیم».

فسرآورده چنین اندیشه هایی دست سازهایی دستگاه مانند (ماشین وار) و دارای بازده ای ویژه بود.

آنها در سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) نخستین دستاوردنامه (مانیفست) خود را پخش کردند که تا آن زمان هیچ

شیوه ای در مهرازی چنین نکرده بود. سپس به همراه «برادران وزنین»، ویکتور و الکساندر، نیز «الکساندر

رادشینکو» و اندیشه پرداز بزرگشان «گینزبورگ» در سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۵) بر پایه آنچه که در دفتر (کتاب)

«شیوه و زمان» نوشته بودند، "OSA" را پایه گذاری کردند که در روسی برابر «انجمن مهرازان همروزگار»

(معاصر) است.

در آن سالها هنوز آنها در پناه حزب کمونیست بودند. کم کم میان آنها و دولت و حزب جدایی افتاد، چون

نمی توانستند دیدگاه بی چون و چرا (دگماتیک) آنها را بپذیرند. لنین در سخنان بی پرده خود گفته بود

کار آنها درنیافتنی (نامفهوم) است و ما هنر سستی را بهتر در می یابیم.

گرچه آنها کارهای بزرگی چون کاخ حزب کارگر در ۱۳۰۲ (۱۹۲۳) و کتابخانه لنین در مسکو در ۱۳۰۶

(۱۹۲۷)، هر دو کار برادران وزنین را به انجام رسانیدند، با این همه، جنبش ساختارگرایی کم کم رو

به فروپاشی رفت و آن هنرمندان بزرگ هم پراکنده

(۱) حسابی، محمود. فرهنگ حسابی.

(۲) برگرفته از فرشاد، مهدی. فرمهای ساختمانی. رویه ۲.

(۳) حسابی. همان.



سارو

پیشنهاد برای سیمان* (فرانسوی: Ciment)^(۲). سارو به هر فرآورده چسبنده‌ای گفته می‌شود که توان بهم چسباندن و یکپارچه کردن تکه‌های کانی (قطعات معدنی) را دارا باشد. در شاخه ساختمان‌سازی، سارو گردی است نرم، مکنده آب، چسباننده سنگ‌ریزه که آمیزه‌ای است از اکسید کلسیم، اکسید آلومینیم و اکسید آهن که همگی گداخته باشند. ملات این گرد می‌تواند در برابر هوا یا در زیر آب به آهستگی سخت شود.

فرآورده نخستین در ساخت سارو بیشتر سنگ آهک و خاک رس می‌باشد که آنها را به دو روش خشک و تر با هم می‌آمیزند و سپس در کوره می‌پزند^(۳).

ساخت سارو به روش امروزی در انگلستان از سده پیش (۱۸۲۴ تر سایی) آغاز شد و چون رنگ آن پس از سخت شدن، به رنگ خاک آبخست (جزیره) پرتلند (Portland) انگلستان بود بدان نام «ساروی پرتلند» دادند.

در ایران نخستین کارخانه فراورد (تولید) سارو در

ب- بخش‌های ساختمان (اجزا و عناصر): دیوار، کف، آسمانه.

پ- پیوندهای ساختمان (اتصالات): پیوند ستون و تیر، ت- ریزه‌کاری‌های ساختمان (جزئیات، دتایل): لایه‌های بام، از پی تا کف.

ج- ساختمایه‌ها (مصالح): گچ و آجر، آهن، شیشه.

ساختمایه [ی]

تازی: مصالح^(۱)

کاراسته، سازمایه.

فرآورده‌هایی که در کار ساختمان‌سازی بکار می‌روند که آنها را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:

- پرکننده‌ها: گل، خشت، سنگ، آجر، آجر سارویی (بلوک سیمانی)، شن و ماسه، فلزهای ساختمانی، فرآورده‌های جوشکاری، چوب و ...

- چسباننده‌ها: سارو، آهک، گچ، خاک رس و چسباننده‌های سیاه.

- سنگدانه‌های سبک بومی (طبیعی) و ساختمانی (مصنوعی).

- شیشه.

- کفپوش‌ها، دیوارپوش‌ها، آسمانه‌پوش‌ها.

- فرآورده‌های نم‌بندی، آب‌بندی و بام‌پوش.

- چسبها و فرآورده‌های درزبندی.

- پوشش‌های نگهدارنده و آذینی.

- فرآورده‌های پنام (عایق‌بندی گرما و سرما، آوا (صدا)).

ساخت و ساز

ساختمان‌سازی بگونه انبوه.

ساخن [خ]

ساروج. ← ساروج.

ساداک

کوره. ← کوره.

ساده‌مال [د]

کارگری که سفیدکاری ساده و بی‌گل و گچبری می‌کند.

(۱) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۳۸

(۲) دو واژه سارو و ساروج یکی هستند. ما برای جدایی انداختن میان ملات کهن ساروج که پیشینه درازی در ایران و جهان دارد، با ملات سیمان که امروزه از ساختمایه‌های بنیادی شمرده می‌شود تنها سارو را برابر سیمان برگزیدیم.

استاد حامی ساروج را آمیزه آهک، رس، خاکستر و ماسه می‌داند. استاد معروف آن را آمیزه آهک و خاکستر می‌داند. سیمان امروزی نیز از آهک و رس بدست می‌آید. پس بر این پایه سیمان امروزی به بازنمود استاد حامی نزدیک است. گرچه استاد معروف بر این باور است که سیمان امروزی همان آهک آبی کهن است نه ساروج.

(۲) فرهنگستان دوم.

(۳) برگرفته از طائب، عباس. کوهی، فرشته. سیمان. رویه ۲، ۳، ۴.



نرم را با هم آسیا می‌کردند و برای ساختمان‌های زیر آب بکار می‌بردند. از نمونه‌های کهن بهره‌گیری از ساروج، می‌توان ساختمان پانتون در شهر رم را نام برد. «ساروج از نوآوری‌های مہرازان ایرانی در روزگاران کهن است»^(۳).

در ایران از گذشته‌های بسیار دور از ملات ساروج در ساخت آب انبارها بویژه آبندی خزانه آن بهره‌گیری می‌شده است.

۱- ملاتی آمیخته از آهک شکفته و خاکستر و خاک رس و ماسه بادی که آنرا ورز داده و با کمی لویی می‌آمیختند و در گذشته کاربرد بسیار داشت. افزودن لویی (پرزهای گل جگن) برای آن بود که ملات پس از کاربرد و هنگام گرفتن، ترکد^(۴).

۲- ملاتی آمیخته از آهک و خاکستر. این ملات ریگ و ماسه ندارد و اگر به آن خاک رس افزوده شود دیگر به کار نمی‌آید.

۳- ملاتی که امروزه در ساختمانهای بندرهای نیمروزی ایران کاربرد دارد و همان "آهک آبی" است. آهک آبی را با سنگ آهک سلیس دار یا خاک رس دار (گلاهِک) بدست می‌آورند. هرچه خاک رس در گلاهِک بیشتر باشد، چسبندگی بیشتری دارد و در آب وانمی‌رود و نمی‌شکند و باید آن را آسیا کرد.

باید یاد آوری کرد که در ایران از گذشته‌های دور از

سال ۱۳۱۲ آغاز بکار کرد و کم‌کم با گسترش بهره‌گیری از آن، امروزه در شمار یکی از ساختمایه‌های بنیادی در ساختمان‌سازی در آمده است.

گونه‌های ساروج پرتلند

گونه نخست، روایی (رایج)ترین گونه ساروج که در کارخانه‌های ایران فرآوری می‌شود و در بیشتر کارهای ساختمانی کاربرد دارد.

گونه دوم، چون گرمای پدید آمده این گونه (گرمایی که هنگام آمیزش با آب بدست می‌آید) کمتر است با هوای گرم سازگارتر است.

گونه سوم، زودگیر است و در جاهایی که باید قالب (قالب)ها را به تندی بردارند بکار می‌رود. همچنین با هوای سرد نیز سازگار است.

گونه چهارم، گرمازا نیست و در بتن‌ریزی انبوه مانند بندآبه (سد)سازی بکار می‌رود. در جاهای گرم نیز بسیار بکار برده می‌شود.

گونه پنجم، در برابر سولفات‌ها پایدار است و در اسکله‌ها و پایه پل‌ها و کارهای دریایی کاربرد دارد^(۱).

ساروج*

پهلوی: چاروک^(۲). شاروک.

تازی شده: صهروج. صاروج.

ساروک. چارو. ساخن.

پیشینه

کاربرد ساروج پیشینه‌ای دراز دارد. مودرایایی‌ها (مصریان) کهن از سنگ گچ ناپالوده (ناخالص) و یونانی‌ها و رومی‌ها از سنگ آهک پخته بهره‌گیری می‌کردند و سپس آب، ماسه، خزه، سنگ‌ریزه یا آجر و سفال‌های شکسته را به آهک افزودند و این نخستین ساخت ساروج در تاریخ بود. ملات آهک در زیر آب سخت نمی‌شود، برای همین رومی‌ها آهک و خاکسترهای آتشفشانی یا سفال‌های رسی پخته شده

(۱) برگرفته از کباری، سیاوش. مصالح‌شناسی. رویه ۷۳ و ۷۴.

(*) این واژه راه هند تا امریکای آبختری (شمالی) رفته و اکنون در فرهنگ‌های مہرازی آن کشورها که از سوی «انجمن مہرازان امریکاه» چاپ شده، آورده شده است. (برگرفته از معروف، نازی. نقش ماندگار. رویه ۱۹۷)

(۲) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۳) کیانی، محمد یوسف. معماری ایران. رویه ۱۵۸.

(۴) حامی، احمد. مصالح ساختمان. رویه ۸۲.



ساختمانهای کهن مانند تخت جمشید و کاخ‌های شوش یافت شده است»^(۳).

از ساروج بگونه ملات در ساخت پلها، بندها، استخرها، آبریزها، آب‌نماها و سرداب‌ها و نیز بگونه اندود نیز در آب‌بندی خزانه آب‌انبارها و گرمابه‌ها بهره‌گیری شده است^(۴).

«گاه در ساروج از تارچه‌های (الیاف)^(۵) گیاهی نیز بهره‌می‌بردند تا هنگام خشک شدن آن، ترک بر ندارد»^(۶).

ساروج آبی [ج]

آمیخته‌ای از گونه‌ای آهک و آب که گرمای چندانی پدید نمی‌آورد و گسج آن هم چندان افزوده نمی‌شود. پس از آمیختن تیره رنگ است و با آن ساروج درست می‌کنند^(۷).

ساروج بری [ب]

آهک بری*
«هنر آذین آسمانه گرمابه‌های کهن باکندن و بریدن و نگاریدن ساروج. چون هوای گرمابه نمناک بود، نمی‌شد در آن گچ بری کرد از این رو بجای کاربرد ساختمایه‌های گرانبها چون سنگ مرمر و کاشی، گرمابه را با ساروج آذین می‌کردند.

آهک آبی بهره‌می‌برده‌اند و آن را از پختن آهک رسی‌ها (Marl) که آمیزه بومی (طبیعی) آهک و خاک رس بوده و از آسیا کردن کلوخه‌های بدست آمده و پختن آنها فراهم می‌کرده‌اند. پس ساروج امروزی همان آهک آبی کهن است که بجای ۱۰۰۰ زینه (درجه)، در ۱۴۰۰ زینه پخته شده است»^(۱).

«هنوز هم در ایران آهک آبی را به روش باستانی فراهم می‌آورند. نخست گلاهدک را می‌کوبند و با نرمه گاه و پهن در هم کرده و با آب، گل درست می‌کنند. سپس با آن خشت می‌زنند. این خشت را همراه با خار و بته همچون یک کپه روی هم می‌چینند و آن را آتش می‌زنند. پس از پختن خشت، آن را دوباره می‌کوبند. گرد لیمویی رنگ بدست آمده، همان آهک آبی است»^(۲).

در گذشته این ملات را هم در سفت‌کاری ساختمان و هم اندود بکار می‌بردند. در ساخت آن از خاکستر چوب زباله، پوست برنج، گاه و یا خاکستر کوره‌های آهک‌پزی و آجرپزی و گاه خاکسترهای آتشفشانی بهره‌می‌بردند.

ساروج را به سه روش آماده می‌کردند:

۱- آماده‌سازی سرد: آهک و خاکستر جداگانه الک شده و با هم می‌آمیختند.

۲- آماده‌سازی گرم: آهک و خاکستر با هم بدست می‌آمدند، هنگام پختن آهک، خاکستر نیز با سوزاندن آشفال همراه سنگ بدست می‌آمد و سپس آسیا و الک شده بکار می‌رفت.

۳- از پختن سنگ آهک رسی‌ها یا گل آهک‌ها که آمیزه‌ای بومی (طبیعی) از سنگ آهک و خاک رس هستند بدست می‌آمد. به این روش هم آماده‌سازی گرم گفته می‌شد.

«گونه‌ای ساروج که آمیزه‌ای بود از گرد آجر و آهک شکفته و «شرخی» نام داشته، در کف‌سازی برخی

(۱) معروف، حبیب، واژه نامه... رویه ۲۵۷

(۲) حامی، احمد، مصالح ساختمانی، رویه ۱۱۶

(۳) معروف، حبیب، ساروج ماده فراموش شده، آئینه، سال نهم شماره ۱، (۱۳۴۲) رویه ۷۴.

(۴) معروف، حبیب، همان.

(۵) معین، محمد، زیر واژه لیف.

(۶) کبازی، سیاوش، مصالح‌شناسی، رویه ۵۶

(۷) معین، محمد.

* استاد معروف بر این باورند که ساروج بری درست‌تر از آهک بری است.



سازندگی [ز.د]

- ۱- ساختمان سازی. تازی + پارسی: بُنایی.
- ۲-...

سازنده [ز.د]

- ۱- کسی که ساختمان می سازد. تازی: بُنّا.
- ۲-...

سازو

- ۱- ریسمانی است از تارچه های (الیاف) خرما و نی که در گذشته از آن در ساختمان بهره می بردند^(۵). برای بستن توپزه های کاربندی به آسمانه روی آن بیشتر از آن بهره گیری شده است^(۶).
- ۲- خشت هایی که با خاک رس و تارچه های خرما ساخته می شود^(۷).

سازوار

- ۱- سازگار. سازکار. هماهنگ. باندام. نمای این ساختمان با پیرامون خود سازوار است. تازی: مُتَناسِب.
- ۲-...

سازواری

- ۱- سازگاری. سازکاری. هماهنگی. تازی: تَناسِب.
- ۲-...

روش ساروج بری به این گونه است که نخست آسمانه را با ساروجی رنگین یا خود رنگ، اندود می کنند. سپس روی آن اندودی به رنگ دیگر می کشند. به ملات لایه دوم، شیره سوخته خرما یا انگور می افزایند تا گیرش ملات دیرتر انجام گیرد. پس از آن نگاره ها روی اندود دومی که نرم و سخت نشده است گرده برداری کرده و آنها را روی ملات می کنند تا به لایه نخست برسند و رنگ آن نمایان شود.

رنگ دانه هایی که به ساروج افزوده می شود نباید از رنگ دانه های گیاهی مانند روناس و مانند آنها باشد، چون آهک روی آنها کارساز (مؤثر) است و از رنگهایی که چون رنگ سیاه که از دوده بدست می آید و زرد، سرخ و قهوه ای از گل آخرا و رنگ آبی از لاجورد و رنگهای دیگر از سفیداب، سرنج، شنگرف و... بهره گیری می شود.

نمونه های ساروج بری را می توان در گرمابه های پس از صفویان یافت. مانند گرمابه وکیل در شیراز^(۱).

ساروک

ساروج. ← ساروج.

ساریه کوتام [ز] (واژه گیلانی)

بخش سایبان دار در خانه گیلانی برای تابستان^(۲).

سازا

فرانسوی: إلمان (Element).

تازی: عنصر.

هریک از بخشهای سازنده یک چیز^(۳). مانند بخشهای ساختمان

سازاک

سازک. دالان^(۴). ← دالان.

سازک [ز]

سازاک. دالان. ← دالان.

۲-...۴۴۴۴۴

(۱) معروف، تازی. نقش ماندگار. رویه ۲۷۱ تا ۲۷۴
 (۲) برومیرزه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۴۲.
 (۳) مصاحب. دایرةالمعارف فارسی.
 (۴) همان.
 (۵) بیرنیا، محمدکریم. هندسه در معماری. رویه ۱۱.
 (۶) بزرگمهری، زهره. کاربردی... معماری و هنر. شماره ۳ و ۴. رویه ۳۰.
 (۷) ورجاوند، پرویز. خشت... هنر و مردم. سال ۵۲ شماره ۱۳۳. رویه ۳۰.



سازواری زرین [ی ز]

تازی + پارسی: تناسب تلایی (طلایی).

یکی از سازواری‌های نام آور در هنر و مهرازی جهان است و برابر بخش کردن یک درازا (طول) به دو بخش کوچکتر است، به گونه‌ای که بستگی (نسبت) بخش کوچکتر به بزرگتر، برابر باشد با بستگی بزرگتر به همه آن. اندازه این سازواری برابر با $\frac{1}{1618}$ می‌باشد. $\left[\frac{1}{x} = \frac{x}{x+1} \right]$ به چهار گوشه راست (مستطیل) که بستگی درازابه پهنای آن چنین باشد چهارگوشه زرین (مستطیل طلایی) می‌گویند.

سازواری زرین ایرانی [ی زین]

در مهرازی ایران از سازواری زرین ایرانی بسیار بهره‌گیری شده است که اندازه آن برابر $\frac{1}{73}$ می‌باشد. این اندازه در چهارگوشه راست مستطیل درون یک شش پهلوی بسامان (منتظم) دیده می‌شود. نمونه آن در اندازه درازا و پهنای تالار بزرگ کاخ انوشیروان در پشت ایوان آن در تیسفون است.

سازواریه ساختمان [ب. گ. ب]

تازی + پارسی: تأسیسات ساختمان.

دستگاهها و ابزارهای بکار رفته در ساختمان برای دسترسی به آب آشامیدنی، درخش (برق)، گاز و... و نیز گرماسانی و خنکاسانی ساختمان. پیشنهاد برای «تأسیسات»* و «سازمندیها». ← سازمندی.

سازودار

تازی: اتصال^(۱).

پیوند.

سازه** [ز]

فرانسوی: اسکلت (Squelette).

انگلیسی: استراکچر (Structure).

استخوان ساختمان. آن بخش از ساختمان که در برابر

نیروهای در آمده (وارده) به آن پایداری کرده و آنها را به زمین جابجا (منتقل) می‌کند.

«سازه هر ساختمان باید به گونه‌ای باشد که در برابر نیروها بسویژه دو نیروی کشش و فشار، ایستایی (مقاومت) و پایداری داشته باشد. در سازه‌های بومی (طبیعی) در کالبد جانداران و... این نیروی ایستایی بخودی خود به برابری (تعادل) می‌رسد. از این رو بسیاری از سازه‌های فرآورده آدمی برگرفته از سازه‌هایی است که در بوم یافته و با بررسی و الگو گرفتن از آنها بدست آورده است^(۲).

«سازه‌ها را می‌توان بدین گونه دسته‌بندی کرد:

الف - سازه‌های شبکه‌ای (استخوانبندی).

سازه‌هایی که دربرگیرنده دارای تیرهای ترازوی (افقی) و راستایی (عمودی) هستند که به یکدیگر پیوند یافته و شبکه‌ای را پدید آورده‌اند. این تکه‌ها می‌توانند تیر، ستون، کش یا مهار و یا چفد (قوس) باشند.

جابجایی بار از راه خمیدگی تیرها و ستونها انجام می‌شود و لنگر خمیدگی از بخشی به بخش دیگر جابجا می‌شود.

ب - سازه‌های پوسته‌ای

سازه‌های پوسته‌ای دربرگیرنده یک یا چند بخشه دوراستایی همچون پوسته‌ها و رویه (ورق)ها هستند که به گونه تاوه (دال: Dalle)های شکسته (منکسر) یا خمیده در آمده‌اند. این بخشه‌ها «گره» ندارند و به هم پیوسته‌اند، از این رو این سازه‌ها دارای گنج (حجم) ویژه هستند و خود دو دسته می‌شوند:

* تأسیسات واژه نادرستی است. ← تأسیسات.

(۱) زم‌رشیدی، حسین. اجرای ساختمان... واژه‌نامه.

** از سازیدن برابر ساختن. برابر عامل (Facteur) نیز آمده

است. (معین، محمد)

(۲) برگرفته از گلد، برایان. سازه برای متخصصین معمار. رویه ۲۷.



۱- سازه‌های کندویی: که همان ساختمانهای ساده یک یا چند اشکوبه است که همه می‌شناسیم.

۲- سازه‌های تاوه‌ای: تاوه‌هایی با شیب یا خمیدگی یکسویه یا بیشتر. برای نمونه گنبدها.

پ- سازه‌های آمیخته (مرکب)

این سازه‌ها بیشتر آمیخته‌ای از سازه‌های شبکه‌ای و پوسته‌ای هستند که بر پایه چند ویژگی زیر در پی نیازهای ویژه‌ای بررسی و ساخته می‌شوند:

الف- برآوردن نیاز.

ب- خواسته‌های رفتاری.

پ- همترازی (تعادل) هم‌گونه ایستا و هم‌پویا (دینامیک) آن.

ت- ایستایی (مقاومت).

ث- پایداری.

ج- سودورزانه (اقتصادی) بودن آن.

بررسی سازه بر پایه سه انگاشت (فرضیه) بنیادی انجام می‌شود که چنین هستند:

- همگنی (ایزومورف (Isomorphe)). یک سازه دارای آمیختگی یکنواختی در همه بخش‌های خود است. (جرم مخصوص و ترکیب آن در تمام نقاط ثابت است).

- برگشت‌پذیری (ارتجاعی). پس از برداشته شدن نیروها، سازه به ریخت نخست خود در می‌آید.

- برجا ماندن همه ویژگی‌های (خواص) سازه در همه راستاها (جهات) (ایزوتروپ (Isotrope))^(۱).

ساق

۱- آجر. ← آجر.

۲- خانه‌ای که از نی بسازند^(۲).

ساقه‌گنبد [ق. و گ. ب.]. (واژه تازی + پارسی)

گریو. ← گریو.

سالن (واژه فرانسوی Salon)

اتساع بزرگ برای پذیرایی، نمایش، نمایشگاه و

همنوازی (کنسرت)...

پیشنهاد: تالار ← تالار.

سالن اجتماعات [ن. ب.]. (واژه فرانسوی + تازی)

پیشنهاد: تالار همایش | تالار همایش.

سامان

پهلوی: سامان.

۱- اندازه. تازی: مقدار.

۲- جا. تازی: مکان. محل.

۳- آرایش. آراستگی. تازی: نظم. ترتیب.

۴- کالایی که در خانه کاربرد دارد.

تازی + پارسی: اسباب‌خانه.

۵...

سامان‌بندی [ب]

پیشنهاد برای کمپوزسیون (فرانسوی):

(Composition)

تازی + پارسی: ترکیب بندی.

۱- هماهنگ و همنا کردن و بسامان کردن اندام‌ها و

بخش‌ها در کار هنری و مهرازی.

۲- یک‌گردایه (مجموعه) سامان یافته از دید هنری و

مهرازی.

سامان‌دهی شهری [د. ی. ش.]

- برنامه‌ریزی مهرازی یا شهرسازی برای یک آرسن

(مجموعه) ساختمانی یا شهری برای برآوردن

نیازهای تازه و دگرگونی در کاربری آن یا افزودن

کاربری‌های تازه به آن.

- برنامه‌ریزی و شالوده‌ریزی (طراحی) یک آرسن به

همراه هم.

سامانه [ن]

اروپایی: سیستم (System)

(۱) برگرفته از فرشاد، مهدی. اصول ساختمان. رویه ۱۷ و ۱۸.

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.



گردایه‌ای از بخش‌ها و اندام‌ها (اجزا و عناصر) که به هم وابسته هستند و یک هدف ویژه را برآورده می‌کنند یا می‌سازند.

هرکار مهرازی را می‌توان یک سامانه به شمار آورد که برای برآوردن یک یا چند نیاز، شالوده ریزی (طراحی) و ساخته شده است. این رویکرد در کار مهرازی توانایی بیشتری برای دربر گرفتن و رسیدگی به همه سازا (عامل) هایی که در این زمینه کارساز (مؤثر) هستند پدید می‌آورد.

سایبان [ی (ئی)]

سایه‌وان. سایه‌پوش. سایه‌انداز. سایه‌دار. سایه‌فکن. سایه‌ور.

۱- آنچه که از تابش جلوگیری کند و سایه پدید آورده‌ک، یا درون ساختمان و پشت باز شو جای دارد یا بیرون از آن سایبان درونی همان پرده یا کرکره است و سایبان بیرونی، سایبانی است که در نمای ساختمان به چشم آید و سه گونه دارد:

- سایبان ایستاده (قائم).

- سایبان ترازای (افقی).

- سایبان آمیخته (مركب).

۲- ...

سایت (واژه انگلیسی: Site)

۱- پیشنهاد: ساختگاه - ساختگاه.

۲- پیشنهاد: کاوشگاه - کاوشگاه.

سایت پلان (واژه انگلیسی: Site Plan)

پیشنهاد: گرته ساختگاه - گرته ساختگاه.

سایت کامپیوتر [آی. تی. بی] (واژه‌های انگلیسی:

Site + Computer)

پیشنهاد: تالار رایانه. [تالار رایانه.

سایه‌پوش [ی (ئی)]

۱- سایبان. - سایبان.

۲- ...

سایه‌وان [ی (ئی)]

سایبان. - سایبان.

سایه‌ور [ی (ئی). و]

سایبان. - سایبان.

سبات* [س]

سایبانی از پارچه کلفت که بر سر دکان‌های کنار خیابان آویزان می‌کنند^(۱).

سباغ [س]

سباغ.

۱- خانه خشتی.

۲- دیوار خشتی^(۲).

سبزه‌میدان [س. ز. م]

میدانی در کانون شهرها که جایگاه دادوستد میوه و سبزی هستند و گاه راسته‌بازارها از آن آغاز می‌شوند.

سبک** [س]. (واژه تازی)

۱- شیوه. - شیوه‌های مهرازی.

۲- ...

سبویی*** [س]

گونه‌ای گنبد که بر پایه جفد "چمانه" ساخته می‌شود که آن از برخورد دو خاگی (بیضی) پدید می‌آید^(۳). - گنبد.

سپاغ [س]

سباغ. - سباغ.

سپتیک تانک [س]. (واژه انگلیسی: Septic tank)

خزانه گردآوری پساب (فاضلاب) ساختمان و

* شاید از سابات گرفته شده باشد.

(۱) شهری، جعفر. تهران قدیم. روبه ۲۲۳.

(۲) دهخدا، علی اکبر.

** در تازی برابرگداختن و به کالب (قالب) ریختن است.

(دائرةالمعارف فارسی)

*** سبو به کوزه سفالین گویند.

(۳) پیرنیا، محمدکریم. اثر، گنبد. شماره ۲۰. روبه ۱۰۸.



...۲

ستافند [س (س). ف]

ستاوند. ← ستاوند.

ستام * [س]**

۱- آستانه. درگاه. ← آستانه

...۲

ستان [س]

۱- آستانه. ← آستانه

...۲

ستاوند [س (س). و]

ستاوند. سُتون آوند. سُتن آوند. اُستوناوند.

- ایوانی که از یک سو باز است و دارای چند ستون است. یا چهل ستونی که تنها در یک سو دیوار دارد^(۶). نمونه پر شکوه آن در آبادانای تخت جمشید دیده می‌شود.

- ایوانی در آشکوب دوم ساختمان که دارای چند ستون است ****. بالکانه. پالکانه.
- گذرگاه ستوندار. تازی: زواق.

جداسازی آب و ته نشین شده‌ها.

پیشنهاد: بارگین^(۱) ← بارگین.**سپرلوس [س. پ]**

اسپرلوس. ← اسپرلوس.

سیغ [س. پ]۱- اتاغ آذین شده و نگارین^(۲).

...۲

سیغ [س. پ]۱- آسمانه (سقف)^(۳).

...۲

سپنچ [س. پ]

۱- خانه‌ای که کشاورزان و دشت‌بانان سر پالیز از چوب و شاخه‌ها می‌سازند. خانه دشتبان^(۴).
۲- خانه وام گرفته شده (اجاره‌ای). خانه گذرا (موقت).

...۳

سپندوز [س. پ]

تخته‌ای با سوراخی در میان، که بر سر دیرک چادر گذارند و آنرا برافرازند^(۵).

سپیا* [س]. (واژه فرانسوی ** Sepia)

۱- رنگ قهوه‌ای سوخته که در نگارگری و پرداخت (راندو) مهرازی بکار می‌رود. (زیبازد دانشجویان مهرازی)

...۲

ستا

۱- ستاده. ← ستاده.

...۲

ستاده [س. د (د)]

۱- گونه‌ای چادرکلفت. ستا. شامیانه. تازی: خیمه.

...۲

ستاره [س. ر]

۱- خورشیدی میان کاربندی. نَهْتین. ← کاربندی.

(۱) برگرفته از معین، محمد.

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.

(۳) همان.

(۴) همان.

(۵) همان.

(*) سپیا نام یک نرم‌تن دریایی است که هنگام رویرو شدن با دشمن رنگ ویژه‌ای را در آب پخش کرده و خود را پنهان می‌سازد. (دایرةالمعارف فارسی)

(**) برگرفته از یونانی (پرتو، ابوالقاسم. واژه یاب).

(***) واگردان ستان. کوتاه شده آستانه.

(۶) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... روبه ۴۶ و ۳۱۶.

(***) پیرنیا این چم‌راویزه ستون آورده می‌داند. (شیوه‌ها... روبه ۴۶)



پيشنهادهای برای «پیلوتی»* (فرانسوی Pilotis).

۲-...

ستبروا [س.ت]

تازی: قطر.

کلفتی: تَبْرَه.

قطر دایره: ستبرای پرهون.

ستن آوند [س (س). ت. و.]

ستاوند. ← ستاوند.

ستودان [س (س)]

اُستودان. ← استودان.

ستون [ش]

اوستایی: ستون.

«پهلوی: ستون».

سنسکریت: ستونا.

تازی شده: اُسطوانه.

آرامی شده: اِستوانا.

سریانی شده: اِستونا»^(۲).

کردی: ایستون.

افغانی: ستن.

گیلانی: ستون. سکت. ایڈر.

استن. اُستون. ستونه. بالار. بالان. بالاگر. پالاگر. پالار.

پالان. سرانداز. پادیر. پادیر. پادیز. پازیر. پاغر. پیلپا.

پیلپایه. دیرک. تیرک. پایه. تارنگ. تازنگ. تازنگ. ۱-

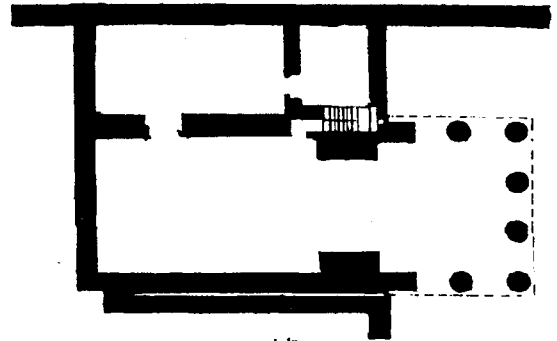
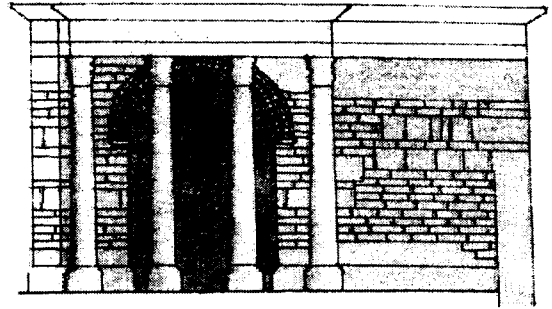
بخش ایستاده (قائم) استخوانبندی ساختمان که فشار

بار و سنگینی ساختمان را به زمین می‌رساند. پایه

ساختمان.

پیشینه

ستون همواره یکی از بخشهای بنیادی ساختمان بوده



ستاوند

ستاویز [س (س)]

۱- ستاوند. ← ستاوند.

۲- پیش آمدگی گرداگرد بام.

۳- بازار. جایگاه دادوستد»^(۱).

۴- پیش آمدگی از نمای ساختمان بدون پایه.

پیشنهاد برای کنسل (فرانسوی: Console).

ستاوین [س]

۱- جای ستوندار.

اشکوب همکف از یک ساختمان چند اشکوبه که

همه یا بخشی از آن باز و بدون دیوار باشد.

در مهرای امروزی نخستین بار لوکوربوزیه مهرای

فرانسوی ساختمانهایی را شالوده‌ریزی کرد که بر

ستونهای خود از زمین بلند شده بودند.

در ایران به ساختمانی که همکف آن بخش‌بندی نشده

و بازمانده باشد «پیلوتی» می‌گویند.

(۱) دهخدا، علی‌اکبر.

(*) برابر «پایه چوبی در آب».

(۲) مشکور، محمدجواد. فرهنگ تطبیقی...



بخش‌های ستون

هر ستون را می‌توان به سه بخش کرد:

الف - پایه که بار را بهتر پخش کند.

ب - تنه.

پ - سر.

مهرازی کهن جهان و بویژه مهرازی یونان با سرستون‌های نشاندار آن شناسا (معرفی) می‌شود. این سرستونها به ریخت‌های گوناگون (دوریک، یونیک و کورنتین) هستند و به کالبد ستون بسیار پرداخته شده است. گرچه باید یادآوری کرد پیشینه سرستون‌ها در ایران کهن‌تر است. در دخمه داودختر در استان فارس که یک آرامگاه از زمان مادهاست و کهن‌تر از یونانیان، سرستون‌هایی دیده می‌شود همانند سرستون یونی که «شاید در آغاز روزگار هخامنشیان ساخته شده باشد و سرستون‌های یونانی را بیاد می‌آورد»^(۴).

۲-...

ستون آوند [س. و.]

ستاوند. ← ستاوند.

ستون بندی [س. ب.]

روشن ساختن جای ستون‌ها و راستای آنها در گرته (نقشه) ساختمان یا خود ساختمان.

ستون چهارپری [س. ن. ج. ب.]

ستونی که از چهار پیلک بهم چسبیده پدید آید^(۵).

ستونه [س. ن.]

ستون. ← ستون.

است. با این همه می‌توان آنرا هنگامی که در شمار بخشی از کالبد ساختمان در نما بکار رفته است، بررسی کرد، بویژه شیوه‌هایی از مهرازی ایران در آنها از آسمانه تخت به روش تیر و ستون بهره‌گیری شده است. گرچه در شیوه‌های دیگر مهرازی هم شایان بررسی است.

«پیشینه ستون به ۴۶۰۰ سال پیش باز می‌گردد که در شهر اوروک سومری شناخته شده است.»^(۱) همچنین می‌توان از مهرازی آراراتویان یاد کرد که در آن آسمانه‌های تخت «بر ستون‌های کلفت از چوب سرو و شاه‌تیرهای پوشیده از رز نهاده شده بود»^(۲). سپس از مهرازی هخامنشیان (در شیوه پارسی)، که شکوهمندترین و پرکارترین ستون‌ها را در مهرازی آفریدند. ستون‌هایی از سنگ یکپارچه با بلندایی نزدیک به ۱۹ متر که در تخت جمشید کار شده است. «پایه آنها همانند جام‌های وارونه یا نیلوفر آبی است که نماد نیروی زندگی بود. سرستون‌های ایوان آپادانا نمایش درختان خرما با چتر برگهای آویزان است، آنسوتر پیچکهای بالارونده نشانه‌ای از شکوفایی است. همه سرستون‌های دیگر همانند سر جانوران بگونه پشت در پشت است. گاو نر نماد سپند (مقدس) نیروهای آفریننده نخستین بود و در اینجا انگار درختان نگاهبان را بارور می‌ساخت که به گونه ستونها در آمده بودند»^(۳). تنه ستون‌ها بیشتر با برآمدگی‌هایی بنام «خیاره» یا «خیاری» آذین شده‌اند که کشیدگی اندام آنها را بهتر می‌نمایاند.

پس از شیوه پارسی دیگر هیچگاه بدین گونه به ستون پرداخته نشد. شیوه پارتی از ستون کمتر بهره می‌برد و پس از اسلام ستون‌ها در شبستان‌های ستون‌دار بکار رفتند. گرچه در برخی مسجدهای کهن دارای آسمانه تخت، کنده‌کاری و آذین بر سرستون‌ها را می‌توان یافت (مسجد ایبانه)، با این همه آذین‌های ستون اندک است.

(۱) برگرفته از مالووان، م.ا.ل. بین النهرین و ایران باستان. رویه

۳۱

(۲) پوپ، آرتور. معماری ایران. رویه ۲۱.

(۳) همان. رویه ۲۹.

(۴) نصر، سیدتقی. ابدیت ایران.

(۵) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.



سنتیغ [س]

- ۱- نوک چفد یا تاغ. تیزه.
- ۲- ...

سند [س]. (واژه تازی)

- ۱- بندآبه. ← بندآبه.
- ۲- ...

سراسیا [س]

آسیا ← آسیا.

سرا [س]

پارسی باستان: سراده.

اوستایی: سرادها.

پهلوی: سرای.

"آرمنی شده: سرا (تالار)"^(۱)

"تازی شده: سرادق. سرادق."^(۲)

ترکی شده: سیرای.

"فرانسوی شده: سیرای (Serail کاخ شاهی)"^(۳)

۱- خانه. ← خانه.

۲- اتاغ.

۳- کوشک. کاخ.

۴- پسوندی برای یک جا. مانند کاروانسرا. مهمانسرا.

۵- خان. ← بازار.

۶- ...

سرابستان [س. ب]

بستان سرا.

سرابوستان. باغ سرخانه در خانه‌های کهن.

سراچه [س. چ. ج]

۱- سرای کوچک. ← سرا.

۲- اندرونی. ← اندرونی. تازی + پارسی: خلوت‌خانه^(۴).

۳- کاشانه (آپارتمان) کوچک بدون اتاغ خواب.

انگلیسی: سویت^(۵) (Soite).

سرامیک [س]. (واژه فرانسوی * Ceramique)

سفالینه. ← سفالینه.

سرانداز [س. آ]

۱- شاه‌تیر آسمانه که تیرچه‌ها روی آن می‌افتد. تیر باربر.

- تیرچه یا تیرچه‌های بالای درگاه یا هر بازشویی در

دیوار یا بالای پنجره. اگر بجای سرانداز، از یک تویزه

بهره‌برند به آن نال درگاه (نعل درگاه) می‌گویند^(*).

نال درگاه.

سرانداز به چند گونه ساخته می‌شود:

- سرانداز چوبی: کلفتی بالای درگاه (دیوار) را با

چوبهای گرد و پایدار می‌پوشانند و آنها را به هم

می‌بندند و روی آن بارگذاری می‌شود.

- سرانداز آهنی: بالای درگاه دو تیرچه آهنی

می‌گذارند و میان آندو پر شده و روی آن دیوار بالا

برده می‌شود.

- پالانه (جهازه): در کلفتی بالای درگاه، دو الوار

می‌گذارند و روی آنها دو رده آجر را بگونه اریب

(همچون پالان چهارپایان) می‌چینند. سپس دیوار را

روی پالانه بالا می‌برند. برای اینکه زیر پالانه نمایان

نباشد، به الوارها پرواز توفال (تخته‌های کوچک)

(۱) آیوازیان، ماریا. وام واژه‌های ایرانی ...

(۲) امام شوشتری، سید محمد علی فارسی ... فرهنگ واژه‌های ...

(۳) احمد سلطانی، منیره. واژگان فارسی ...

(۴) ... سمک عیار. واژه‌نامه.

(۵) فرهنگستان چهارم.

(*) (برگرفته از یونانی Keramus) از ریشه سانسکریت.

** نال در زبان پهلوی برابر کفش است. (فوه وشی. بهرام.

فرهنگ ...)

از این رو پیشنهاد می‌کنیم بجای نعل درگاه که امروزه فراوان بکار

می‌رود واژه سرانداز را بکار ببریم و تنها هنگامی که این سرانداز به

گونه چفد و نال (نعل) چهار پایان کار می‌شود به آن نال درگاه گوئیم.



- می‌کوبند»^(۱).
فرانسوی: لنتو (Linteau).
۲....
- سرنانگیز [س.ا]**
تازی: اشراف.
سرزُد. ← سرزُد.
سرایبی [س]. (واژه گیلانی)
جان‌پناه.
- زده جلوی «تلار» (ایوان آشکوب دوم در خانه‌های گیلان). سرایی سه‌گونه است: راست، خورشیدی، چپ و راست^(۲).
- سربار [س]**
۱- بارزنده ساختمان. ← بار.
۲....
- سرباز [س]**
۱- سرگشاده (بدونه سقف). رویاروی سرپوشیده
۲....
- سربخاری [س.ب]**. (واژه گیلانی)
دودکش چهارپهلوی بر بام خانه. کلاهک دودکش^(۳).
- سربوگردن [س.ب.ک.د]**
کلکَن شدن.
۱- شکستن و ترک خوردن چغد نیم‌پرهون (نیم‌دایره) در تیزه یا نوک آن در زیر فشار بار.
از همین روی مهرانان ایرانی از زمانهای کهن، از چغد نیم‌پرهون بهره‌گیری نمی‌کردند. چون می‌دانستند این چغد زیر فشار بار در تیزه سر برمی‌کند (روبه بیرون ترک می‌خورد)^(۴).
۲....
- سرپند [س.ب]**
چوب ترازوی (افقی) بالای دماغه در^(۵).
سربندی [س.ب]. (واژه گیلانی)
گونه‌ای ساخت آسمانه چوبی با بام گالی‌پوش یا
- سفال‌پوش^(۶).
سربینه [س.ب.ن] (ن)
سربینه. ← گرمابه.
سربینه [س.ن] (ن)
رختکن گرمابه‌های کهن. ← گرمابه.
سربپناه [س.ب]
خانه‌ای با کمین (حداقل) نیازمندی‌های آن.
سرپوش [س]
۱- آجری که در کُنوبندی بر روی چهار آجر ایستاده نهاده می‌شود^(۷). ← کُنوبندی.
۲....
- سرپوشیده [س.د]** (ذ)
۱- آسمانه (سقف‌دار). تازی: مُسقف. رویاروی سرباز.
۲....
- سرتخت [س.ت]**
۱- سکویی در کانون برزن شهرها و روستاها برای انجام آیین‌های سوگواری و گاه سخنرانی و...^(۸)
۲....
- سرتیور [س]**
۱- بخشی از تیر بنیادی آسمانه که از دیوار بیرون زده

(۱) برگرفته از زم‌شیدی، حسین. طاق و قوس... رویه ۵۲ و ۵۳.

(۲) برگرفته از سادات اشکوری، کاظم. تأملی در مسکن

حیدرآلات. هنر و مردم. شماره ۱۵۶. (۱۳۵۴) رویه ۴۷.

(۳) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه

۸

(۵) پیرنیا، محمدریم. آشنایی... رویه ۳۸۲.

(۶) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۷) برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر.

(۸) برگرفته از شهری، جعفر. تهران قدیم. رویه ۲۲۲.



است. سرزبانه^(۱).

۲- تخته‌هایی که زیر سرتیر آسمانه گذاشته می‌شود.

سرچوب [س]. (واژه گیلانی)

سرچو.

چوب‌های نازکتر از ستون که زیر سفال یا لت یا گالی (در ساخت بام) جا می‌گیرد^(۲).

سرخفنگ [س.خ.ف]. (واژه ماسوله‌ای)

سر در خانه^(۳).

سرخ‌ی [س]

۱- ملاتی آمیخته از گرد آجر و آهک شکفته (ساروج) که در کفسازی برخی ساختمانهای باستانی یافت شده است^(۴). ← ساروج

۲-...

سرداب [س]

سریانی شده: سرداب^(۵).

تازی شده: سرداب.

فرانسوی شده^(۶): سرداب (Serdab). [آرامگاه

مردگان مودرایایی (مصری)]

خراسانی: سرداوه.

- اتاغ زیرزمینی که در تابستان خنک است*.

- به زیر زمین آرامگاه‌های برجی هم می‌گویند**.

- زیرزمین بادگیردار در خانه‌های گرمسیری^(۷).

سردابه [پ (ب)]

سرداب. ← سرداب.

سرداوه [س.و]. (واژه خراسانی)

سرداب. ← سرداب.

سردخانه گرمابه [س.ن (ن).گ.پ]

سربینه^(۸). ← گرمابه.

سردر [س.د]

۱- بخش بالای در. سر آستانه خانه.

۲- اتاغ بالای در خانه. سردری.

۳- آذین بالای در خانه.



سردر

(۱) برگرفته از دایرةالمعارف فارسی.

(۲) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۳) همان. رویه ۲۵۴.

(۴) معروف، حبیب. ساروج... آینده. سال ۹. شماره ۱. رویه ۷۵.

(۵) مشکور، محمدجواد. فرهنگ تطبیقی...

(۶) احمدسلطانی، منیره. واژگان فارسی...

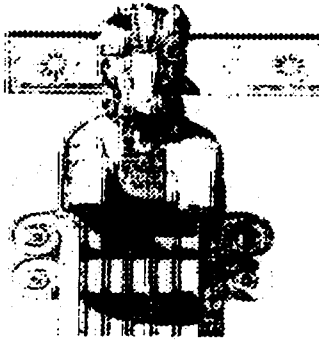
* شساید در سرداب استخر آب بوده و شاید آب و آب‌ه برابرساختمان باشد. مانند گورابه. (برگرفته از معین، محمد و

لاریجانی، محمدعلی)

** ویلبر، دونالد. معماری ایلخانان. رویه ۹۶.

(۷) برگرفته از زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... واژه‌نامه.

(۸) شیانی، منوچهر. معماری و... هنر و مردم. شماره ۳ (۱۳۴۱).



سرستون

سرستونی [س.س]

تاوه چهارگوشه بر بالای سرستون (۵)

سرسورا [س.س]

۱- تالار میانی ساختمان پس از درآیگاه (ورودی) که از آن به اتاغهای دیگر دسترسی می‌یابند. فرانسوی: **مال Hall**.

...۲

سرسفت شدن [س.س.ش.د.]

پس رفتن ریسمان از راستای شاغولی نقش دیوار و بسته شدن درز میان شاغول و دیوار. رویاروی سروا افتادن (۶)

سروشاخ [س]

۱- تیر چوبی آسمانه.

...۲

سردری [س.د.]

سردر. ← سردر.

سردستی [س.د.]

اروپایی: کروکی (۱) (Croquis)

شالوده (طرح) ساده‌ای برای نشان دادن استخوان‌بندی کار.

سزدم [س.د.]

۱- خانگاه (خانقاه).

۲- سکوی زورخانه. ← زورخانه.

...۳

سوز [س.ز.]

ماله والادگران (بنایان).

سوزبانه [س.ز.ب.]

سر تیر آسمانه که از دیوار بیرون زده است.

سوزد [س.ز.] واژه یزدی (شنیده شده).

تازی: اشراف.

کاشانی: سرانگیز (۲)

مشهدی: سوزن (شنیده شده).

تهرانی: سرکش (شنیده شده).

داشتن دید از یک خانه به خانه‌های دیگر.

این خانه به آن خانه «سوزد» دارد.

سوزن [س.ز.]

۱- سوزد. ← سوزد.

...۲

سوسایه [س.ی]

«آسمانه‌دار. تازی: مسقف.

- تابش‌بند و سایبان ترازوی در بالای در و پنجره» (۳) یا گرداگرد ساختمان. آفتاب‌گردان (۴)

سرستون [س.س]

بخش بالای ستون که بیشتر با پیکره‌ها و نگاره‌ها آذین می‌شود. ← ستون.

(۱) برگرفته از مرزبان، پرویز، معروف، حبیب، واژه‌نامه.

(۲) ناصح، ناطق، لغات فنی و علمی ۲۵ خطابه... رویه ۲۸۷.

(۳) پیرنیا، محمدکریم، آشنایی... رویه ۱۵۷.

(۴) جوادی، آسیه، معماری ایران برگرفته از پیرنیا، محمدکریم.

رویه ۳۴

(۵) مرزبان، پرویز، معروف، حبیب، واژه‌نامه...

(۶) ماهرالنقش، محمود اصول فنی... رویه ۱۴۸.



سر کاسه ناودانی [س.س]

کاسه سر ناودان در بام^(۱).

سرگرداندن شمشه تراز [س.گ.د.ن.ش.ش.ت]

گذاشتن تراز روی شمشه، ترازگیری و سپس برگرداندن شمشه و ترازگیری دوباره و از سوی رویاروی (مقابل) آن^(۲).

سرگشاده [س.گ.د]

بدون آسمانه. سرسرایا تالاری که بخشی از آسمانه آن باز باشد. رویاروی سرپوشیده^(۳).

سرگیر شدن [س.ش]

کوتاه بودن آسمانه پلکان و... بگونه‌ای که بسیار به سر نزدیک باشد.

سرلاد [س]

- سر دیوار. رویاروی بُنلاد (پای دیوار).
- دیوار.

سرمه‌دان [ش]

۱- گونه‌ای نگاره در گره چینی. ← گره چینی.
۲-...

سرنال [س]. (واژه گیلانی)

جورنال.

تیر چوبی که در زیرگاه‌سازی (کرسی چینی) یا پاکن، روی گل ستون هاجاهمچون کلاف ترازوی در بالای دیوار زگالی کار می‌کند. همراستا با جیرنال^(۴). ← پاکن.

سرنج [ش.ز]

تازی + پارسی: ضدزنگ^(۵).

اَسْرُنَج.

ماده‌ای گرد مانند و سرخ‌فام که آمیخته‌ای از سرب و اکسیژن است که برای جلوگیری از زنگ زدن استخوان‌بندی فلزی به آن می‌مالند.

سرنند [س.ز]

آواندی با کف توری فلزی و دیواره چوبی با سوراخهای بزرگ برای جدا کردن دانه‌های درشت از

ریز. (ابزار والادگری).

۲-...

سرنند پایی [س.ز.د]

سرنندی با یک چهارچوب و توری فلزی و یک پایه برای کج نگهداشتن آن^(۶).

سرنند چشم‌بلبلی [س.ز.د.ج.ج.ب.ب]

سرنندی که سوراخ‌های آن میان ۳ تا ۵ میلی‌متر است^(۷).

سرو* [ش.ز]

۱- پیش‌آمدگی چوبی در نمای ساختمان.

- به سرو کوتاه، «پیشکرده» می‌گویند.

- در شمال ایران زیر آن را با «دیرک» مهار می‌کنند و

ایوان می‌سازند که به آن «کُلیا» می‌گویند.

- در ایبانه به این ایوان «بَشْکَم» می‌گویند.

- در خوزستان آن را با پیش‌کشیدن آجرهای دیوار

(زیر ایوان) می‌سازند و به آن «تَوَنگان» یا

تَوَنجه می‌گویند.

- در شهرهای نیمروزی، سرو همچون پنجره‌ای پیش

آمده است و به آن «پالکانه» می‌گویند.

- در پیشانی ساختمان به این پیش‌آمدگی که برای

پیشگیری از ریزش باران به نما می‌سازند «شیر سر»

می‌گویند.

۲-...

(۱) همان. اجرای ساختمان... واژه‌نامه.

(۲) زم‌شیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۳) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۴) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۵) زم‌شیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۶) برگرفته از ماهرالقش، محمود. اصول فنی... رویه ۸۶

(۷) زم‌شیدی. همان.

(*) برابر شاخ جانوران. (دهخدا، علی‌اکبر)



سرواز [س]

سرباز.

ساختمانی که پیشگاه آن بدون آسمانه باشد.

سرو و ته گرفتن [س. ر. ت. گ. ر. ت.]

۱- اندازه گرفتن دو پهلو همسو (موازی) در یک چهارپهلو یا دو ستبرای (قطر) آن^(۱).

۲-...

سروک [س. و]

گونه‌ای چغد تیزه‌دار. ← چغد.

سروه^۲ [س. و]

پیشنهاد شده برای مخروط. (تازی)

گنج هندازی (حجم هندسی) که پایه (قاعده) آن، یک پرهون (دایره) و یا خاگی (بیضی) یا همانند آن باشد و رویه (سطح) تنه آن با خمیدگی به تیزه‌ای بنام سر (رأس) بسته شود.

مخروط ناقص: سروه شکسته. سروه‌ای که تنه آن برش خورده باشد.

سروی [س.]

۱- هر ترک از یک نهبن که به گونه ترکیب در یک کاربردی ساخته شده باشد. ← کاربردی.

۲-...

سرویس‌های بهداشتی [س. ی. پ.] (واژه

انگلیسی + پارسی)

پیشنهاد: اندام‌های بهداشتی ← اندام‌های بهداشتی

سوره [س. ر.] (واژه گیلانی)

سوره. سرا.

آبادی و خانه‌های کوه‌نشینان دامدار^(۲).

سوره چو [س. ر.] (واژه گیلانی)

نال (نعل)^(۳). ← نال.

سطح [س.] (واژه تازی)

۱- بام.

۲- رویه. ← رویه.

۳-...

سغ [س]

۱- آزگ. ← آزگ.

۲-...

سغانه [س. ن. ن.]

زیرزمین. سردابه^(۴).

سفا [س.] (واژه گیلانی)

آسمانه (سقف). ← آسمانه.

سفال [س]

سوفال. سوفار. سفاله.

۱- گل پخته.

۲- ناوکی از گل پخته که در سرزمین‌های پر بارش، بام خانه را با آن می‌پوشانند.

سفال بام از گذشته‌های دور برای روکش بام‌های شبیدار و بیشتر در استان‌های گیلان و مازندران کاربرد داشته است. گرچه امروزه از ساختمانی‌های دیگری چون رویه‌های تال (حلبی) و پنبه کوهی (آزبست) و... بهره‌گیری می‌شود...

«اندازه سفال بام بستگی به گونه خاک آن دارد. ساده‌ترین آنها «سفال تاوه‌ای» است. سفال بام باید توپر باشد و با زدن به آن، آوای زنگ بدهد، آب در آن نشست نکند و از زیر نم پس ندهد و در سرما یخ نزند»^(۵).

(۱) برگرفته از زمرشیدی. همان.

(۲) از سروی برابر مخروط. در یونانی هم نام این گنج هندازی (حجم هندسی) را از واژه درخت سرو گرفته‌اند. (برگرفته از پرتو، ابوالقاسم. واژه‌یاب) بهتر است در برابر مخروط سروه بگذاریم تا بتوانیم در برابر مخروطی، سروی بیاوریم.

(۳) پاینده. همان.

(۴) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... واژه‌نامه.

(۵) دهخدا، علی‌اکبر.

(۵) برگرفته از حامی، احمد. مصالح ساختمان. رویه ۱۶۹.



۳...

سفالگری [ش. گ.]

هنر ساختن آوند (ظرف)ها و چیزهای گلی پخته که اگر بدون آهار (لعاب) باشند، سفال و اگر آهاردار باشند «چینی» می‌نامند. خشتی که آهاردار باشد نیز سفال است و به آن کاشی گفته می‌شود (= کاشی‌سازی). از گذشته تا کنون روش ساختن سفال در همه جا کمابیش یکسان بوده است: نخست گِل را «ورز» می‌دهند، سپس با دست یا با چرخ سفالگری آنرا به ریخت دلخواه در آورده و «پرداخت» می‌کنند. گاه نیز روی آنرا با نگاره‌های برجسته تافرورفته آذین می‌کنند. برای آذین، نخست آنرا «نیمه‌خشک» می‌کنند و سپس با خامه (قلم)های ویژه روی آن «کار» می‌کنند. سفال را پس از پخت با آهار می‌پوشانند و دوباره می‌پزند.

پیشینه سفالگری به سالیان درازی می‌رسد. سفالگری از کهن‌ترین هنرها بوده است. بیشتر نوشته‌های کهن را بر سفال می‌نوشته‌اند که تا کنون برخی از آنها بر جای مانده است. در ایران نزدیک به ۱۰۵۰۰ سال پیشینه سفالگری در گنج دره داریم^(۱). آنچه که از آن زمان بدست آمده نشان دهنده ورزیدگی هنرمندان ایرانی است که نغزکاری شگفت‌آوری را از خود به یادگار گذاشته‌اند. بیشتر سفال‌ها دربرگیرنده نمادها و نگاره‌های دینی و باورهای فرا بومی (ماورا طبیعی) می‌باشند.

پس از اسلام چون از بکار بردن زر و سیم پرهیز می‌شد، سفال‌سازان به ساختن سفال‌های آهاردار زیبایی پرداختند که یکی از نمونه‌های آن، کوزه‌ای است که در شوش یافت شده و به شش هزار سال پیش می‌رسد. آرتور پوپ درباره سفالگری ایرانی گفته است: «گویی سفالگر ایرانی با گِل، همدم یا همکار بوده است. همه این سفالها نشان دهنده اندیشه‌ها و پندارهای زمان خود هستند».

برخی از زیباترین محراب‌های کاشی شده را می‌توان شاهکار سفالگری در ایران دانست. هنرمندان کاشانی سرآمد این هنر بودند و محراب مسجد میدان (که امروزه در کشورهای بیگانه نگاهداری می‌شود) یکی از شاهکارهای بی‌مانند است.

در زمان صفویان هنر سفالگری بسیار پیشرفت کرد. گرچه پس از آنان دیگر هرگز اوج نگرفت^(۲).

سفال پره [س. پ. ر.]. (واژه گیلانی)

لبه بام سفال پوش^(۳).

سفال پوش خانه [ش. ش. ن. ن.] (واژه گیلانی و مازندرانی)

خانه‌های با بام سفالین^(۴).

سفال خانه [ش. ل. ن. ن.]

سفال پوش خانه^(۵). - سفال پوش خانه.

سفالِه [ل. ن.]

سفال. - سفال.

سفالینه [ش. ن.]

فرانسوی* سرامیک (Ceramique)

ساخته‌هایی از گِل رُس ریخت داده شده و پخته شده در کوره که امروزه ساختمایه فراوانی از آن با کاربردهای گوناگون ساخته می‌شود. در ساختمان‌سازی آجر سفال توپر و سوراخ‌دار، آجرهای سخت، آجرهای سیم‌کشی (کابل) و

(۱) اِسْمِیت. ای. ال. بازتاب چهار فصل حفاری... اثر شماره ۱۸ و ۱۹. رویه ۲۱۱.

(۲) برگرفته از دایرة‌المعارف فارسی.

(۳) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۴) نیلوفری، پرویز. بررسی طرح‌های بومی و سنتی... زیتون.

شماره ۱۴ (۱۳۶۱). رویه ۴۷.

(۵) زم‌شیدی، حسین. تعمیر و نگهداری... رویه ۱۶.

(* برگرفته از یونانی Keramus) از ریشه سانکریت.



خاک آجرکاری آسمانه و دیوارها. در برخی روستاها از دوغاب آهک برای سفیدکاری بهره می‌برند. نخست آنرا با سریش می‌آمیزند و سپس آنرا با چتکه (قلم نقاشی پهن) بر اندود کاهگل می‌کنند.

سقط پوش [س. ق.] (واژه تازی + پارسی)

تخته کوبی روی تیرهای آسمانه در آسمانه چوبی (۵).
← پروازریزی.

سقف [س]

تازی شده سغ (۶).

۱- آسمانه. ← آسمانه.

۲- ...

سقف زنی [س. ز.]

ساختن آسمانه.

سقف کاذب [س. ف. ذ.] (واژه‌های تازی)

پیشنهاد: آسمانه پوش ← آسمانه پوش.

سکت [س. ک.] (واژه گیلانی)

شگت (۷) ایسکت.

- ستون چوبی که در زیرگاه‌سازی (کرسی چینی) و پی‌سازی خانه‌های چوبی بکار می‌رود. همچنین برای افزایش ایستایی و پایداری بیشتر به ساختمانهای فرسوده افزوده می‌شود (۸).

لوله‌های آبگذر را می‌توان نام برد. همچنین از میان سفال‌های دیرگداز، کاشی دیواری، افزارهای بهداشتی (دستشویی، سنگ آبریزگاه و...) را می‌توان برشمرد.

بخش بنیادی سفالینه، خاک رس و کاولین است، که هر دو با دانه‌بندی ریزشان بسیار نرم هستند. با افزودن آب به آنها، گلی نرم و ریخت‌پذیر پدید می‌آید که به هنگام خشک شدن دچار ترک و شکستگی می‌گردد. از این رو به آن کمی خاک رس پخته (شاموت Schamott) و یا شن دانه‌بندی شده می‌افزایند. گاه در فرآیند پخت از «روان‌سازها» نیز بهره‌گیری می‌شود که به گداخته شدن یاری می‌رسانند.

رویه (سطح) سفالینه‌ها پس از پخته شدن، ناهموار و یکرنگ است. برای تخت کردن ناهمواری‌ها و نیز پدید آوردن ریخت‌ها و نگارگری بر رویه‌ها روی آنرا با آهار (لغاب) می‌پوشانند (۱).

سفت* [س]

۱- چنبره (حلقه) فلزی که در بالا و پایین چهارچوب در کوبیده شده و از زبانه چفت بیرون می‌آید (۲).

۲- ...

سفت‌کار [س]

کسی که دست اندر کار ساختن و بالا آوردن ساختمان است. رویاروی نازک کار که در کار پرداخت آن است (۳).

سفت‌کاری [س]

انجام کارهای بنیادی در ساختمان دربرگیرنده بخش‌های باربر ساختمان مانند پی، دیوار، ستون و آسمانه (۴).

سفره‌خانه [س. ر. ن. (ن)]

اتاغ ناهارخوری. جای پذیرایی از مهمان در خانه‌ها یا کاخ‌های کهن.

سفیدکاری [س]

گچکاری ساختمان. کشیدن گچ بر روی اندود گچ و

(۱) صابری، علی. سرمایه‌ک. رویه ۱۰ و پس از آن.

(*) سفت برابر سوراخ کوچک است. (دهخدا، علی اکبر)

(۲) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۵۲.

(۳) دهخدا، علی اکبر.

(۴) برگرفته از ماهرالتش، محمود. اصول فنی... رویه ۳۰۶.

(۵) ماهرالتش. همان. رویه ۲۸۷.

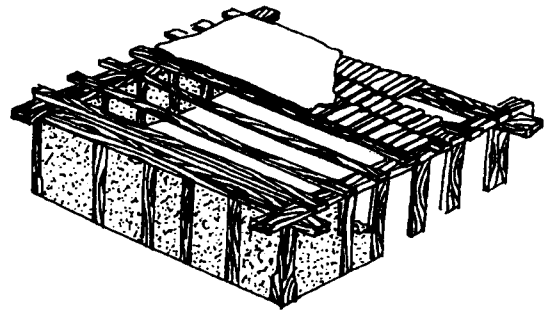
(۶) امام شوشتری، محمدعلی. بررسی نفوذ شیوه... باستان‌شناسی و هنر. شماره ۲. (۱۳۴۸) رویه ۲۲.

(۷) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۳۱۵.

(۸) چمرانغی، رحیم. خانه‌های دوطبقه گیلان... معماری و



- ستون نازک چوبی که در دیوار زگالی بکار می‌رود.
(۱) پاکون.



سکت

سکنج* [بِس. کُ.]

سکنج.

۱- گونه‌ای گوشه‌سازی زیر گنبد. - گوشه‌سازی.

۲-...

سکو [س.]

تازی از مودریایی (مصری): مَصطَبه.

تختگاه.

- بلندی که با ساختمابه در کنار ساختمان به گونه سر
گشاده و میان باغ و پای درختان بزرگ سایه‌دار سازند.
- در گذشته در میانگاه تکسیه‌ها، سکویی برای
نمایش‌های سوگواری (تعزیه) بود که جایگاه بازی
بازیگران بود و گاه روی آن را سرپوشیده می‌کردند تا
«شبه‌خوان»ها از گزند باران دور باشند.

سگت [س.]

سگت. - سکت.

سولاریوم [س. ئی.] (واژه اروپایی Solarium)

آفتاب‌خانه - آفتاب‌خانه

سلک [بِس. (س.)]

آبراهه، ناودان.

سله [بِس. ل.]

آجر چینی با پیش گذاشتن رجها^(۲). (مانند بستن سر

جاه پساب). - پرگرچینی.

سله‌اندازی [بِس. ل. آ.]

گونه‌ای بندآبه (سد). در گذشته در برابر رودخانه
سله‌های پر از شن می‌نهادند و آنها را به پایه‌های
چوبی که در بستر رود نشانیده شده بود می‌بستند تا
آب بالا آید^(۳).

سم [ش]

سمج. - سمج.

سمج [ش]

سُم^(۴). سُنْب* . سُمج. سُمچه. سُمجه.

۱- راه زیرزمینی. - آهون. تازی: نَقَب.

۲- سرداب.

۳- زندان زیرزمینی.

۴- پناهگاه زیرزمینی برای درویشان یا رهسپران
(مسافران).

سمجه [ش. ج.]

سمج. - سمج.

سمج [ش]

سمج. - سمج.

شهرسازی. شماره ۱۲ (۱۳۷۰). رویه ۵۰.

(۱) برومیرزه، کرستان. مسکن و معماری... رویه ۹۰.

(*) چون سکنج و اسکنج، برابر هستند پس این واژه نمی‌تواند
آمیخته از سه + کنج باشد. یکی از برابرهای سکنج در فرهنگ
معین، "خراش و تراش" است. شاید بتوان این را به شیاری که در
میان گوشه سکنج می‌افتد وابسته دانست.

(۲) برگرفته از زمرشیدی، حسین. تعمیر و نگهداری... رویه ۱۵۹.

(۳) رضا، عنایت‌الله و دیگران آب و فن آبیاری... رویه ۲۸۰.

(۴) اوبهی هروی، حافظ سلطان‌علی. فرهنگ تحفة الاحباب.

(*) سُم برگرفته از سفتن و سوراخ کردن است. (برگرفته از
دهخدا، علی‌اکبر)



سمجه [ش.ج]

سمج. ← سمج.

سناتوریم [س.ئ.]. (واژه فرانسوی - لاتینی

(Sanatorium).

آسایشگاه بیماران^(۱). بهداشتگاه^(۲).

سنب [ش]

سمج. ← سمج.

سنبوسه [س.س (س)]

چهار رویه.

تازی شده: سنبوشج.

هر چیز سه گوشه.

«در کاربردی به سه گوشه (مثلث)هایی که روی

شاپرک هازده می شود گفته می شود. هنوده. هنبده^(۳).

- در چپیره سازی زیر گنبد، سه پهلو هایی بارویه خمیده

است که میان برنخس ها و پیکانه ها پدید می آید^(۴).

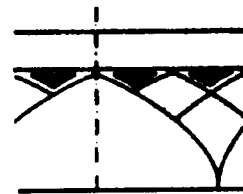
گنج هندزای (حجم هندسی) که پایه (قاعده) آن

چند پهلو (چندضلعی) باشد و تنه آن سه پهلو هایی که

همه به یک تیزه (رأس) بسته شود.

پیشنهاد برای هرم*.

هرم ناقص: سنبوسه شکسته.



سنبوسه

سنبه [س.ب]

۱- آسمانه (سقف)^(۵).

۲-...

سنت‌گرایی [س.ن.گ.] (تازی + پارسی)

نهادگرایی ← نهادگرایی

سنتوری [س]

فرانسوی: پدیمان (Pediment). فرنزن

(Fronton).

۱- گونه‌ای پیشانه نمای ساختمان که بیشتر به ریخت سه پهلو ساخته می شود.

کهن ترین نمونه سنتوری در مهرازی ایران، پیشانه نیایشگاه موساسیر از مهرازی ارارتویان بوده که

ریخت سه پهلو داشته و بر روی ستون‌های ستبر ایستاده بوده است، سالها پیش از آن که همانندش در

یونان ساخته شود.^(۶)

در شیوه‌های مهرازی پس از آن، دیگر سنتوری به کار نرفت. «گرچه پیشانه نیم پرهون (نیم دایره) و

ریخت‌های آمیخته با آن را در بیشتر ساختمانهای روزگار قاجاریان سنتوری نامیده‌اند»^(۷).

۲-...

سنجه [س.ج (ج)]**

فرانسوی: ایشل (echelle).

پیشنهاد برای مقیاس.

برخه (کسر) ای که نشان دهنده سنجش (مقایسه)

میان دو اندازه که یکی اندازه درست (واقعی) یک چیز

(۱) معین، محمد.

(۲) مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه مصور...

(۳) پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۵۰.

(۴) پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. واژه‌نامه.

(*) تازی: هزم (پرتو، ابوالقاسم. واژه‌یاب). در پارسی هزم.

(۵) دهخدا، علی اکبر.

(۶) پوپ، آرتور، معماری ایران. رویه ۲۱.

(۷) برگرفته از آریانپور، علیرضا. پژوهشی در باغ‌های شیراز

رویه ۲۵۵.

(**) سنجه از سنجدیدن در پارسی برابر است با سنگ ترازو. تازی

+ پارسی: وزنه. از آنجا که سنجدیدن افزون بر چم «وزن کردن»،

برابرا «اندازه گرفتن» هم می‌باشد می‌توان «سنجه» را برابر

«مقیاس» پیشنهاد کرد.



و دیگری اندازه کوچک شده یا بزرگ شده آن می‌باشد. (مانند $\frac{1}{100}$ و $\frac{1}{50}$...)

سنداژ [س] (واژه فرانسوی Sondage).

گمانه زنی ← گمانه زنی.

سنگ* [س]

«پارسی باستان: آسنگ.

پهلوی: سنگ. سنگه.

بلوچی: سینگ.

افغانی: سینگ.

کردی: سنگ. سنگ.

سمنانی: سُنْگ.

دزفولی: سِنْگ.

توده سخت کانی و بومی (طبیعی) که آمیزه‌ای از نمکها و بازمانده‌های آتشفشانی یا ته‌نشینی (رسوبی) است و بخشی از ساختمان پوسته زمین است.^(۱)

پیشینه

سنگ یکی از نخستین ساختمایه‌ها به شمار می‌رود. نام گذاری روزگاران پارینه سنگی و نوسنگی نشان دهنده پیشی گرفتن کاربرد سنگ بر دیگر ساختمایه‌ها بوده است در ایران سنگ از پیش از تاریخ در ساختمان سازی کاربرد داشته است. خانه هایی که از هفت هزار سال پیش در اپاختر ایران بجا مانده که پایه‌های آنها سنگ چین شده است. با آمدن تیره آریایی به ایران کاربرد سنگ بیشتر شده و در شیوه پارسی تکه‌های سنگ تراشیده به گونه خشکه چین به کار می‌رفت و با بست‌های آهنی به یکدیگر پیوند زده می‌شد. در شیوه پارتی بیشتر از سنگ لاشه بهره‌گیری شد که آن را با ملات گچ و خاک و با آهک بر هم می‌چیدند. پس از اسلام از سنگ بیشتر در پی سازی و در جاهایی ویژه در ساختمان بهره‌گیری شد.

سنگ همواره یکی از ساختمایه‌های بنیادین در کار ساختمان‌سازی بشمار رفته است و چند گونه دارد:

۱- سنگ آذرین: سنگ سختی که هم بگونه ساده و هم با پرداخت روی آن در دیوارسازی و پی‌سازی بکار می‌رود. مانند سنگ خارا (گرانیت).

۲- سنگ ته‌نشینی (رسوبی): در نماسازی بکار می‌رود مانند: سنگ تراورتن.

۳- سنگ دگرگونی: در نماسازی و کف‌سازی بکار می‌رود. مانند: مرمر.

«سنگ را بیشتر در ساختمان در این جاها بکار می‌برند:

- پاچین ← پاچین

- ازاره: چون پای دیوارهای درونی و بیرونی ساختمان آسیب بیشتری می‌بینند، از این رو با یک رده سنگ آنرا می‌پوشانند. برای سنگ ازاره بیشتر از سنگ تیشه‌ای تیره‌رنگ یا سنگ داغون تیشه‌ای بهره‌گیری می‌شود.

- کف درگاه و کف پنجره: پایین پنجره روی دیوار را در ساختمان با سنگ می‌پوشانند که هم از بیرون و هم درون کمی از دیوار بیرون می‌زند.

- پلکان: چون از پلکان برای آمدورفت بهره‌گیری می‌شود، آنرا با سنگ می‌پوشانند. سنگ پله هم در کف و هم پیشانی پله و هم کف‌سازی پاگردها بکار می‌رود.

- کف‌سازی.

- نماسازی^(۲).

سنگ ساختمانی چند دسته است: لاشه، ریخت دار، دست تراش، برش خرده.

۱- لاشه: سنگی که از کان معدن آورده شده و بدون تراش بکار می‌رود و نیز سنگ قلو، رودخانه‌ای و دریایی.

* شاید با سنجیدن و سنج هم‌خانواده باشد. (برگرفته از دهخدا،

علی اکبر، زیر نویس سنگ)

(۱) دهخدا، علی اکبر.

(۲) برگرفته از کباری، سیاوش. مصالح‌شناسی. رویه ۱۷۰.



پاک تراش: سنگ با پرداخت و تراش فراوان^(۶).

پلاک: (واژه پارسی + فرانسوی Plaque)

سنگی با کلفتی ۲ تا ۵ سانتی متر که در کفسازی و نماسازی بکار می‌رود^(۷).

پلمه سنگ: سنگ برگه برگه (ورقه ورقه) که برای پوشش بام و دیوار در اروپا بکار می‌رود

پیشنهاد برای آردواز (فرانسوی Ardoise)

تیشیه‌ای: سنگی شش‌روی (مکعب یا مکعب مستطیل) که رویه‌های آن با کوبیدن تیشه خال خال شده است^(۸) به گونه یک تیشه یا دو تیشه (از یک سر تیشه خورده یا از دو سو)

دست تراش: سنگ‌هایی که درون خود رگه کعتری (بویژه رگه خاکی) دارند و به آسانی نمی‌شکنند. از گونه‌های آن سنگ تیشه‌ای، باربر، بادبر کلنگی و بادبر لبه‌دار هستند^(۹).

رگی: این سنگ در کان (معدن)ها با پتک و چکش پرداخت می‌شود و چون روی آن برجستگی‌هایی دارد، بیشتر به آن بادبر می‌گویند^(۱۰).

رودخانه‌ای: سنگی که از غلتیدن در میان رودخانه گوشه‌های تیز خود را از دست داده و گرد می‌شود و در ساخت دیوار و کف‌سازی بکار می‌رود.

۲- ریخت دار: سنگی که چکش کاری شده و سپس در نما سازی، دیوارهای گرد زمین و... بکار می‌رود.

۳- دست تراش: سنگهایی بارگه کم که نخست چکش کاری و سپس تیشه کاری شده و به ریخت ویژه درآمده و سپس بکار می‌رود. مانند: تیشه‌ای، بادبر، کلنگی. این سنگها در دیوار سازی و ازاره به کار می‌رود.

۴- برش خورده: سنگی که با دستگاه برش خورده و لایه لایه شده است و بیشتر در نما سازی به کار می‌رود. سنگهایی که در ساختمان سازی بکار می‌روند، بیشتر با ریخت خود شناخته و نام گذاری می‌شوند.

آجدار: سنگی که رویه آن با دستگاه یا سنگ سمباده فیبری ریخت داده شده و آج‌هایی بنام یک تیشه یا دو تیشه یا... به آن می‌افتد^(۱).

آژیانه (سنگ فرش): سنگی که برای پوشاندن کف ایوان، میانسرا (حیاط)... بکار می‌رود که بیشتر سنگ تخت یا سنگ رودخانه‌ای (سنگ قلوه) است.

آستان: سنگی که در آستانه در کار گذاشته می‌شود^(۲).

بادبر: سنگی که با پتک، به ریخت شش‌روی (مکعب) در آمده است. گرداگرد آن تراشیده شده و روی آن دست نخورده مانده است^(۳).



سنگ بادبر

بادبر کلنگی: سنگ بادبری که رویه دست نخورده آنرا با تیشه ویژه تراش داده‌اند^(۴).

بادبر لبه‌دار: سنگ بادبری که گرداگرد آن یک چفت به اندازه ۱/۵ تا ۲ سانت تراش داده‌اند^(۵).

(۱) برگرفته از زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۲۱۸.

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.

(۳) برگرفته از مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه.

(۴) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی... رویه ۱۹۵.

(۵) همان.

(۶) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.

(۷) ماهرالنقش، همان. رویه ۱۹۸.

(۸) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۲۳۷.

(۹) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی... رویه ۱۹۵.

(۱۰) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۲۱۴.



ریختگی: سنگ کالب (قالب) گرفته شده از آمیخته گرد سنگ و سیمان و یا گچ^(۱).

ریشه‌دار: سنگ پهنی که در دیوار سازی به کار می‌رود^(۲). سنگ دنیبی^(۳).

سرتراش: سنگ رگی (بادبر) که کله آن گونیا و تراز شده باشد^(۴).

فرش: (واژه پارسی + تازی)

سنگ آزیانه. ← سنگ آزیانه.

سینه کیوتوی: سنگی که ریخت آن مانند سینه کیوتر بوده و در استخر خانه‌های کهن بکار رفته است^(۵).

فتیله‌ای: سنگ سرتراشی که به اندازه ۱/۵ تا ۳ سانتی متر جفت‌گیر شده باشد^(۶).

قاشقی: سنگی که لبه آن مانند قاشق تراشیده می‌شود و در لبه استخرهای کهن یا لبه ایوان‌ها (بنام خاقانی) بکار می‌رفته است^(۷).

قلوه‌ای: (واژه پارسی + تازی + پارسی)

سنگ رودخانه‌ای. ← سنگ رودخانه‌ای.

قواره: (واژه پارسی + تازی)

سنگ لاشه‌ای که گوشه‌های آن با چکش گرفته شده است^(۸).

کلنگی: سنگ رگی که گرداگرد آن پرداخت شده و پس از چیده شدن، درزهای نازکی پدید می‌آورد^(۹).

کوهی: سنگهایی که با خرد کردن کوه بدست می‌آید^(۱۰).

گندمی: سنگی به رنگ گندم همچون بادبر^(۱۱).

لاشه: سنگی با لبه‌ها و گوشه‌های تیز و پرداخت نشده.

لایه‌ای: سنگی نازک که چندان پایدار نیست و در کان (معدن)‌ها یافت می‌شود و پس از پرداخت بکار می‌رود. از آن در پوشش چاه بهره‌گیری می‌شود^(۱۲).

لباشتیوی: سنگی که لبه آن بگونه‌ای ویژه گرد شده است^(۱۳).

میگون: گونه‌ای سنگ ریخت داده شده^(۱۴).

ورقه‌ای: (تازی + پارسی): گونه‌ای سنگ لاشه که در پای کار آنرا به رویه‌های نازک و کلفت می‌برند و نما سازی به کار می‌برند. در تهران گونه فراوان سنگ میگون نام دارد^(۱۵).

سنگاب [س]

آوند (ظرف) سنگی بزرگ در هشتی یا میانسرای مسجدها و تکیه‌ها که تشنگان از آن آب بر می‌دارند.

سنگ انداز [س.ا]

سوراخ‌های ریز کنگره‌ها و باروی دژ برای پرتاب سنگ بر سر و روی دشمن.

سنگ بست [س.ب]

سنگ بسته. برآورده (ساخته شده) از سنگ. دیواره‌ای گرداگرد زمین یا چاه از سنگ.

(۱) برگرفته از مرزبان. همان.

(۲) زم‌رشیدی، همان. رویه ۲۱۶.

(۳) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی... رویه ۱۹۱

(۴) زم‌رشیدی، همان.

(۵) ماهرالنقش، همان. رویه ۱۹۵.

(۶) همان.

(۷) همان.

(۸) زم‌رشیدی، همان. رویه ۲۱۴.

(۹) زم‌رشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۲۱۵.

(۱۰) همان. رویه ۲۱۳.

(۱۱) پیرنیا، محمدکریم. درسهای دانشگاه تهران. سال ۷۱

(۱۲) همان. رویه ۲۱۷.

(۱۳) همان. رویه ۱۹۵.

(۱۴) همان. رویه ۲۰۲.

(۱۵) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی... رویه ۱۹۲.

**سنگ پاکار [س. گ]**سنگی که در پاکار چَقد یا تاغ کار می‌شود^(۱).**سنگ تاج [س. گ]**

سنگ تیزه. سنگ کاکل. سنگ کلید.

سنگی که در نوک یا تیزه چقد کار می‌شود^(۲).**سنگ تیزه [س. گ. ز]**

سنگ تاج. ← سنگ تاج.

سنگچین [س]

سنگچن.

دیواری که از رویهم گذاشتن سنگها پدید می‌آید^(۳).**سنگدانه [س. ن. ن]**

آمیخته شن و ماسه یا دیگر ساختمایه دانه‌بندی شده

برای ساخت بتن^(۴).**سنگ در [س. گ. د]**

سنگ آستان. ← سنگ آستان.

سنگ زدن [س. ز. د]

سنگ سودن.

۱- کوبیدن سنگی هموار و لغزنده بر اندود ساروج که

به دیوار گرمابه یا استخر یا آب‌انبار مالیده شده است.

۲- بام‌غلتان زدن بر بام ساختمان^(۵).**سنگ کاکل [س. ک. ک. ک]**

سنگ تاج. ← سنگ تاج.

سنگتراشی [س. ت]

تازی: خجاری.

تراشیدن سنگ و هموار کردن آن برای کاربردهای

گونگون در ساختمان.

سنگین کردن کونال [س. ک. د. ن]

پر کردن روی تاغ از پاکار آن تا تیزه برای جلوگیری از

رانش آن^(۶).**سواد [س]. [واژه تازی]**

۱- نمای ساختمان.

۲- بیرونه. تازی: زَبَض. پیرامون شهرهای کهن^(۷).۳- روستاهای شهر و پیرامون آن^(۸)

....۴

سوراخ مشتو [خ. م.]

سوراخ‌هایی به اندازه یک کله آجر که در نمای

ساختمان به هنگام ساخت، به جا گذاشته می‌شود تا

سر چوبهای چوب بست در آن جای گیرد^(۹).**سوسنی [س. س]**نیمی از پاباریک در کاربندی یزدی^(۱۰).**سول**۱- ناودان^(۱۱).

...۲

سولان [س. و]۱- بام‌خانه^(۱۲).

...۲

سوویت (واژه انگلیسی Suite)سراچه^(۱۳). ← سراچه.**سه‌بخشی [س. ب]**

گونه‌ای چَقد. ← چَقد.

(۱) همان. رویه ۲۰۱.

(۲) همان. رویه ۲۰۱.

(۳) لاریجانی، محمدعلی.

(۴) مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...

(۵) دهخدا، علی‌اکبر.

(۶) همان. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۷) برگرفته از سلطانزاده، حسین تاریخ مدارس، رویه ۴۱۰.

(۸) برگرفته از معین، محمد.

(۹) ماهرالتش، محمود. اصول فنی... رویه ۱۵۲.

(۱۰) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. اثر. شماره ۲۰. رویه ۵۴.

(۱۱) دهخدا، علی‌اکبر.

(۱۲) همان.

(۱۳) پیشنهاد فرهنگستان چهارم.



سه بر [س. ب]

سه پهلو. ← سه پهلو.

سه پهلو [س. ب]

تازی: مثلث.

سه گوشه (۱). سه سو (۲). سه بر (۳).

رویه ای (سطحی) که کرانمند (محدود) به سه گوشه (خط) و سه گوشه است و دارای این گونه هاست:

- سه پهلو* نابرابر (مختلف الاضلاع)، سه گوشه نابرابر.

- سه پهلو ی دو بر برابر (متساوی الساقین)، سه گوشه دو پهلو برابر.

- سه پهلو ی راست (قائم الزاویه)، سه گوشه راست.

- سه پهلو ی سه بر برابر (متساوی الاضلاع)، سه گوشه سه پهلو برابر.

سه دری [س. د]

اتاغ سه دری. ← اتاغ سه دری.

سه سو [س]

سه پهلو. ← سه پهلو.

سه کوچه [س. ج]

میانگاه سه کوچه در یک کوی (محلّه) در بافت های کهن شهری (۴).

سه گوشه [س. ش]

سه پهلو. ← سه پهلو.

سه گوشگان [س. ش]

تازی: مثلثات.

بخشی از دانش اینگارش (ریاضی) در هندازه (هندسه) که بستگی (رابطه) های میان گوشه (زاویه) ها و پهلو (ضلع) ها را بررسی می کند. این دانش را چه بر رویه تخت و چه گویوی (کروی) از نوآوری های ایرانیان می دانند (۵). نامهای تازی آنرا نیز ایرانیان آورده اند.

بستگی (رابطه) های بنیادی در سه گوشگان چنین هستند: سه بر. تازی: جیب. اروپایی: سینوس (Sinus).

- سایه. تازی: ظل. اروپایی: کسینوس (Cosinus).

- گریو سراسر. تازی: جیب تمام. اروپایی: تانژانت (Tangent).

- سایه سراسر. تازی: ظل تمام. اروپایی: کتانژانت (Cotangent).

سه می [س]

شلجمی. ← شلجمی.

سه میت [س]

ساختمان بزرگ (۶).

سیاه خانه [ن. ن]

۱- سیاه چادر ← سیاه چادر.

۲- زندان.

۳-...

سیاه چادر [د]

چادرهای سیاه که بیابان نشینها در کوهپایه و دشت و بیابان برای زندگی برپا می کنند.

سیاه چال (واژه ماسوله ای)

زیرزمین بسیار گود که پناهگاهی برای پنهان شدن

(۱) فرهنگستان دوم.

(۲) به همین پایه چهارسو برابر مربع. (بیرونی و پورسینا. لغات فارسی ابن سینا و... دکتر معین. دیباچه لغت نامه دهخدا. رویه ۶۶ و بوزجانی، ابوالوفامحمد. کاربرد هندسه در عمل. برگردان علیرضا جذبی. رویه ۲۵).

(۳) دبیرسیاقی، محمد. سفرنامه ناصر خسرو. واژه نامه.

(*) مانند مثلث راست پهلو = متساوی الاضلاع. (بیرونی. التفهیم...)

(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۴.

(۵) استاد ویلمس (Wihlms) و دیگران. بازگویی از پورحسرت. قرآن و جایگاه آن در علم و صنعت. رویه ۴.

(۶) دهخدا، علی اکبر.



هنگام تازش دشمن بوده است^(۱).

سیبک [ب]

۱- بیرون زدگی آجر از ریح خود در یک چغد یا راستای آجرکاری^(۶).
۲- ...

سیرکولاسیون (واژه فرانسوی Circulation)

پیشنهاد: رفت آمد ← رفت آمد

سیستم [ت] (واژه اروپایی، انگلیسی: system)

۱- روش

۲- دستگاه

۳- سازگان

سیستم‌های ساختمانی [ت.ی.ت] (اروپایی +

پارسی)

روشهای ساختمانی: روشهای گوناگون سازه

سی سرا [س] (واژه شوشتری)

دریزه^(۳) ← دریزه.

سیفون (واژه فرانسوی Siphon)

آب شویه ← آب شویه.

سیلو* (واژه فرانسوی Silo)

۱- ساختمانی بلند و استوانه مانند برای انبار کردن

گندم، رویا زیر زمین.

۲- گونه‌ای گنبد مازدار. ← گنبد.

سیمان (واژه فرانسوی Ciment)

پیشنهاد: سارو. ← سارو.

سیمکاخانه [ن (ن)]. (واژه گیلانی)

خانه‌ای با بام شیبدار تال (حلبی)^(۴).

سیمکاهگل [گ]

سیم گل ← سیم گل.

سیمگل [گ]

کاهگل آرزو.

ملاتی آمیخته از خاک رس خوش رنگ و سرنند شده، خاکه

کاه شسته که برای آندود و نماسازی بکار می‌رفته است^(۵).

سینک (واژه انگلیسی Sink)

افزار آوند (ظرف) شویی در آشپزخانه و آبدارخانه که

در آن آوندها و ابزار آشپزی را می‌شویند.

پیشنهاد: لگن آشپزخانه.

سینه [ن (ن)]

۱- بیرون زدگی آجر از ریح خود در یک چغد یا راستای آجرکاری^(۶).
۲- ...

سینه باز [ن]

از بخش‌های کاربردی [کاربندی].

سینه کبکی [ن (ن). ک]

سنگی در آب‌نماها برای نمایش گذر آب. ← آب‌نما.

سینه وکاس [ن. و]

فرورفتگی و برآمدگی در رویه دیوار یا... (زبانزد و الا دگران).

سینی

۱- کاشی.

۲- ...

سینما [ن]. (واژه اروپایی - فرانسوی Cinema)

تالار بزرگی که در آن فیلم‌های سینمایی نشان می‌دهند.

پیشنهاد: نمایشگاه.

برگرفته از گلبو، فریده. نگاهی به ماسوله. هنر و مردم. شماره ۱۸۶.

رویه ۷۴.

(۲) دانش‌دوست، یعقوب. طبس... رویه ۲۶۷.

(۳) برگرفته از ربوبی، مصطفی. شوادان. اثر. شماره ۲ و ۳. رویه

۱۹۶.

* چیلو یا چیلو به تاپوهای بزرگی می‌گویند که در آن گندم انبار می‌کنند. اندازه آنها به آسمانه انبار می‌رسد و از بام پر می‌شود. در

باین آن یک گم (کلیدی چوبین) دارد که از آن گندم به بیرون می‌ریزد. گنبد چیلو همانند اینهاست. (برگرفته از پیرنیا،

محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۱۰۷. زیرنویس.

(۴) زمرشیدی، حسین. تعمیر و نگهداری... رویه ۱۶.

(۵) برگرفته از آموزه‌های استاد پیرنیا در دانشگاه تهران. سال ۷۱

(۶) زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

گنبد نگه داشته می شود و در هر زمان می توان با آن خم گنبد را سنجید»^(۲).

۲- میله فلزی یا چوبی زینه (درجه) بندی شده که در گرته (نقشه) برداری برای نشانه روی بکار می رود.

فرانسوی: زالن (Jalon).

۳- دستک ایستاده (قائم) چوبی که در دیوار یا ستون یا لغاز آجری کار گذاشته می شود»^(۳).

۴-...



شابلن [أل] (واژه فرانسوی Chablon)

رویه ای از پلاستیک یا فلز که در آن ریخت های گوناگون یا واک (حرف) های الفبا یا شماره درآورده شده و الگوی کارگرته (نقشه) کشی است.

پیشنهاد: الگو. -الگو.

شاپروک [پ.ر]

یکی از بخش های کاربردی. - کاربردی.

شاخ

شاه تیر. تیر بنیادی آسمانه.

شاخک [خ]

۱- شاخه هایی که در دو سوی چهارچوب دریا پنجره، آنرا در دیوار نگه می دارد.

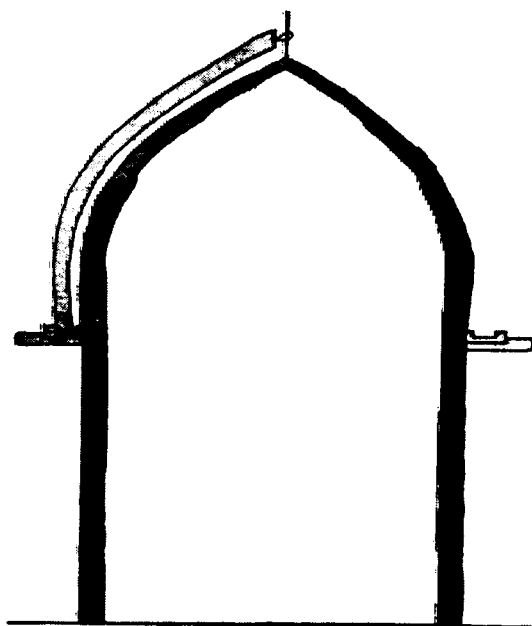
۲-...

شاخص [خ]. (واژه تازی)

پیشنهاد: شاهنگ.

۱- میله فلزی که با آن درستی کار را می سنجند. (ابزار رازیگری)^(۱).

«ابزاری همچون کمان از چوب (یا فلز)، که در ساخت گنبد نیز، با آن درستی کار ساخت و خمیدگی رج های آجرچینی را می سنجند. این کمان درست برابر چفدی است که گنبد را دربر دارد. گرداگرد پاکار گنبد، شیاری است که پای این کمان در آن روی غلتک هایی می لغزد و گرد گنبد می گردد. سر کمان هم در نوک



شاخص

شادروان [د(د)]

پهلوی: شاتوروان.

تازی شده: شادروان یا شادروان. شادروان.

۱- سرپرده جلوی در خانه و ایوان بزرگان. سایبان.

(۱) برگرفته از ماهرالنقش، محمود. اصول فنی... رویه ۱۴۵.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۴۰.

(۳) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه نامه.



۲- چادر. شامیانه.

۳- زیر کنگره‌های پیشانی و سردر ساختمان.

۴- پایه بندآبه (سد) در رودخانه و به گونه‌ای بند گفته می‌شده که در بهنای رود همانند سکو ساخته می‌شده تا رویه (سطح) آب رود بالا بیاید و آب در جوی‌های بالای شادروان روان شود^(۱)، و بر روی آن پل می‌سازند. مانند شادروان شوشتر و پل خواجو^(۲). پل بند.

۵- آیفشان. تازی: فواره*.

۶- گونه‌ای خانه ترکمنی با آرایه بندی فراوان.

۷- ...

شار

۱- شهر.

۲- کشور.

۳- ساختمان بلند.

۴- شاهراه. راه گشاده و فراخ^(۳).

۵- چهارراه^(۴).

شارستان [ر]

پهلوی: شارستان.

۱- شارسان. شهر. شهرستان.

۲- هسته بنیادی شهر که گرداگرد ارگ یا کهنه‌ساخته می‌شد. رویاروی "بیرونه" (زَبَض) که پشت برج و باروی شارستان بود. باگسترش شارستان و بیرونه، هر دو یکی می‌شدند.

شاروق

تازی شده ساروج. ← ساروج.

شناسی (واژه فرانسوی Chassis)

۱- چهارچوبی که روی آن مقوا یا پارچه کشیده شده و نگارگران (نقاشان) و مهرآزان روی آن نگارگری یا پرداخت گرته (راندوی نقشه) می‌کنند.

پیشنهاد: چهارچوب. ← چهارچوب.

۲- تخته‌ای با یک گیره که زیردستی برای دانشجویان

می‌شود.

پیشنهاد: زیگ. ← زیگ.

شاغول

تازی شده: شاقول^(۵).

گلوله فلزی یا سنگی آویخته به ریسمانی برای سنجش رج چینی ایستاده (قائم) در ساخت دیوار یا کار گذاشتن چهارچوب پنجره و در ...

بالای شاغول یک رویه فلزی چهارپهلوی (مربع) کوچک هست که ریسمان از میان آن می‌گذرد. اندازه پهلوی آن، برابر ستبرای (قطر) خود گلوله است و ترکی نام دارد. برای نگه داشتن اندازه بایسته (لازم) میان ریسمان تا کار (جزر دیوار یا ...)، ترکی را به آن می‌چسبانند^(۶).

شاغولی کردن کار [ک. د. ن.]

ترکی + پارسی: قبان کردن.

ریسمان کشی ایستاده (عمودی) برای چیدن رجها در ساخت دیوار و نماسازی. پس از ساخت یک رج از نما، در پای دیوار و روشن شدن جای نیشها، ریسمانهایی را به گونه ایستاده از بالا به پایین می‌کشند و وا می‌دارند، بدین گونه نیازی به شاغول کردن دوباره رج نمی‌باشد^(۷).

(۱) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی.

(۲) برگرفته از حامی، احمد. راه‌های ایران... رویه ۱۷.

(*) به این چم در تازی و ترکی بکار می‌رود. (برگرفته از معین، محمد)

(۳) دهخدا، علی‌اکبر.

(۴) معین، محمد.

(۵) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...

(۶) برگرفته از ماهرانقش، محمود. اصول فنی... رویه ۲۱.

(۷) ماهرانقش، محمود. اصول فنی... رویه ۱۴۷.

**شاقول**

تازی شده شاغول. ← شاغول.

شالده [لِ. دِ (س)]

شالوده. ← شالوده.

شالوده [دِ (س)]۱- پی و بنیاد ساختمان. ← پی^(۱)

۲- فرآیند ساخت. فرانداز. ورنداز.

پهلوی: هنداخت^(۲).تازی: طرح^(۳).

فرانسوی: پروژه (Projet).

گردآیه (مجموعه) گرده (نقشه)ها و برنامه‌های

پیشنهادی ساختمان‌سازی، آبادانی، ...

به گمان فراوان کهن‌ترین نوشته‌ای که ما را از شالوده

ریزی پیش از ساختن ساختمان در ایران کهن آگاه

می‌کند در نوشته‌ای از سده ششم است. "استادان

نادرالعصر و معماران چنان طرح کشیده‌اند..."^(۴)

رشیدالدین فضل‌اله در وقف‌نامه آورده "یا رسمی و

طراحی از آن عمارات بر کاغذ کشند و بدیشان

نمایند."

شالوده‌ریز [دِ (س)]

۱- پی‌ساز. آنکه پی ساختمان را می‌سازد.

۲- فرانداز. پهلوی: هنداختار. تازی: طراح.

کسی که اندیشه‌های مہرازانه (معمارانه)

ساختمان‌سازی، آبادانی... را با گردآیه گرده‌ها و

بازنمود (تشریح) آنها پدید می‌آورد.

شالوده‌ریزی [دِ (س)]

۱- پی‌سازی ساختمان.

۲- فرانداختن. بر بستن.

پهلوی: هنداختن. تازی + پارسی: طراحی.

شامیانه [نِ (س)]

۱- سرپرده. چادر.

۲- ...

شانه [نِ (س)]

۱- بخشی از تاغ یا گنبد از شکرگاه تا ایوارگاه. از گوشه

(زاویه) ۲۲/۵ زینه (درجه) تا گوشه ۶۷/۵ زینه آن^(۵).

← گنبد.

۲- ...

شاه‌رش [رِ]

- یکان اندازه‌گیری درازا برابر با پنج آزش.

(۱/۴ متر)^(۶).- یکان اندازه‌گیری درازا برابر با یک بازه^(۷).**شاه‌تیر**

فَرَسَب. فَرَسَب.

تیر بنیادی آسمانه که سر تیرچه‌ها روی آن گذاشته

می‌شوند.

شاه‌تویزه [تِ. زِ]

تویزه بزرگ. ← تاغ و تویزه.

شاه‌کوچه [جِ]

۱- کوچه بزرگ که کوچه‌های کوچکتر بدان راه می‌یابد.

۲- گریه‌رو بزرگ در زیر گرمابه. (زبانزد

والادگران)^(۸).**شاه‌نشین [نِ]**

۱- بخشی از تالار مهمانخانه با کف کمی بالاتر که

همانند یک تورفتگی در بالای اتاغ است و مهمانان و

(۱) برگرفته از فاخر، علی. پی‌سازی. رویه ۵ تا ۱۰.

(۲) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۳) عمید، حسن. فرهنگ فارسی عمید.

(۴) تاریخ بخارای نرشخی. ترجمان در سال ۵۲۲ هـ.

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۱۱۸.

(۶) فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی... رویه ۱۵۸.

(۷) معین، محمد.

(۸) دهخدا، علی‌اکبر.



بزرگان را در آنجا می‌نشانند^(۱).

۲- ابوانی رو به میانسرا و بالاتر از کف آن تازی: صَفَه^(۲).

۳- ابوان آشکوب دوم.

شاهنگ [ش]

۱- تیرکی که از آن در ساخت گنبد بهره می‌برند. ← شاهنگ و هنجار.

۲- ...

شاهنگ و هنجار [ه]

دستگاه تیر و زنجیر که در ساخت گنبد از آن بهره می‌برند، بدین گونه که پس از بالا آوردن دیوارها و گوشه‌سازی و ساختن گریو (ساقه) گنبد و پاراسته، میله‌ای در میانگاه پرهون (مرکز دایره) گنبد بر زمین، ایستاده و امی داشتند که بلندای آن تا نزدیک تیزه گنبد می‌رسید. در بلندای گریو گنبد، پره‌هایی چوبین از میله به چنبر (حلقه) گنبد بسته می‌شد تا میله بر جای بماند و تکان نخورد. روی میله [که سسترای (قطر) بزرگ خاکی (بیضی) چَغَد گنبد بشمار می‌آمد] در دو کانون آن دو گلمیخ چنبردار می‌کوبیدند که می‌توانست گرد میله بچرخد و دو سر یک زنجیر را از چنبرها می‌گذرانند. درازای زنجیر به اندازه‌ای بود که اگر آنرا می‌کشیدند به پاکار گنبد می‌رسید. بدین گونه رازبگر گنبدساز که از بیرون چنبره گنبد، آجر چینی می‌کرد می‌توانست در هر هنگام که خواست، زنجیر را بکشد و درستی چَغَد گنبد و آجر چینی را بسنجد. چون زنجیر کشیده که به دو کانون خاکی بسته شده بود از پیرامون (محیط) خاکی می‌گذشت، به گفته دیگر هر جای آجر چینی گنبد می‌باید در نوک زنجیر کشیده باشد^(۳).

گمان می‌رود به میله ایستاده، «شاهنگ» و به زنجیر آن «هنجار»^{*} می‌گفته‌اند^(۴).

شِب [ش]

۱- پوشش ساختمان. شِبدر. آسمانه^(۵).

۲- ...

شِبَادان [ش]

۱- شوادان. ← شوادان.

۲- آنجا که شب آرام گیرند.

شِبَاک [ش]

زرده یا پنجره چوبی یا آهنی شبکه‌دار. در امامزاده‌ها آن را با سفال و گچ یا کاشی می‌ساخته‌اند^(۶).

شِبَابِیک [ش]

شوادان ← شوادان.

شِبَاهَنگ [ه]

۱- خانه دهگانی (دهقانی).

۲- ...

شِبِت [ش]

دالان و دهلیز کوچک^(۷).

شِبِخَانِه [ش]

خانه شب. شبستان.

۱- خانه‌ای که شب‌ها درویشان در آن بسر می‌بردند.

۲- خوابگاه شاهان و بزرگان.

۳- نیایشگاه شبانه.

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۶۳.

(۲) سمک عیار. واژه‌نامه.

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. ارمغان‌های ایران... هنر و مردم. شماره ۱۳۶ و ۱۳۷. (۱۳۵۲) رویه ۲.

* هنجیدن به چم کشیدن است.

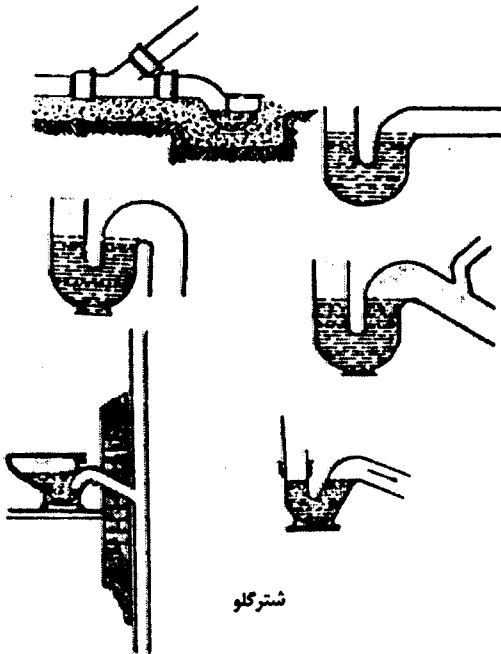
(۴) برگرفته از معروف، حبیب. آینده. شماره ۴ و ۵. (۱۳۶۳) رویه ۳۷۸.

(۵) پیرنیا، محمدکریم. چغدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۴۰.

** برابر شبکه‌ها. برخی شبکه را پارسی می‌دانند. ← شبکه.

(۶) همان... آشنایی... رویه ۳۵۴.

(۷) دهخدا، علی‌اکبر.



شترگلو

شوره [ش. ر. ر.]

ناودانی که از پیشانه ساختمان، پیش ترآمده و آب را از بالا به پایین می ریزد (۶).

شرفه [ش. ز. ف.] (واژه تازی)

کنگره سر دیوار.

شش پهلوی [ش. پ.]

پارسی + تازی + پارسی: شش ضلعی.

(۱) برگرفته از بیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰، رویه ۱۲۱.

(۲) ربویی، رحیمه. شوادان. اثر. شماره ۲، ۳، ۴، رویه ۱۹۶.

(۳) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...

(۴) برگرفته از امام شوشتری، محمدعلی و دیگران. آب و فن آبیاری... رویه ۲۸۱.

(*) نمونه آن در باغ فین کاشان بچشم می خورد که آب از زیر ساختمان گذشته و در میان آن از کف بیرون می زند.

(۵) برگرفته از معین، محمد.

(۶) برگرفته از دهخدا، علی اکبر.

شعبدر [ش. د.]

۱- آسمانه (۱). شب.

۲-...

شعبدری [ش. د.]

گونه‌ای چغد. ← چغد.

شبیستان [ش. ب.]

- سرپوشیده. دارای آسمانه.

- بخش سرپوشیده نمازخانه مسجد برای بهره گیری در زمستان.

- شب‌خانه، خوابگاه شاهان و بزرگان. تازی: خر مسرا.

- اندام میان شوادان (در زیر زمین) و اشکوب نخست

خانه، در خانه‌های دزفول زیرزمینی پایین تر از کف

میانسرا است که از آن برای زندگی یا انبار کردن بنشن

و... نیز بهره می برند (۲).

شبیکه [ش. ب. ک.]

تازی شده: شبیکه (۳).

۱- پرسین ← پرسین.

۲- هر رویه‌ای که به گونه‌ای به تکه‌های ریزتری

بخش بندی شده باشد.

۳-...

شترگلو [ش. ت. ک.]

منگُل.

۱- لوله پارگین (فاضلاب) پیچ دار (همانند گلوی شتر)

که آب در پیچ آن گرد آمده و از بالا آمدن هوای درون

چاه پساب به درون ساختمان جلوگیری می کند.

۲- آبراهی U مانند برای گذراندن آب از زیر یک

ساختمان و رساندن آب به آب‌نمای میان ساختمان، یا

برای گذراندن از پهنای یک رودخانه (۴). در باغهای

کهن شترگلو را از تنبوشه‌های بزرگ می ساختند.*

آبراهی که به درون و زیر زمین می رفت «نر» و آنکه

آب را دوباره بالا می آورد «لاس» نام داشت و روی هم

آن را نر و لاس می گفتند (۵).



ریخت هندازی (شکل هندسی) بسته باش پهلوی. شش پهلوی بسامان (منظم): یکی از شش پهلوهایی که همه پهلوهای آن با هم برابر باشند. این ریخت برای درآوردن سازواری زرین (تناسب طلایی) ایرانی بهره‌گیری شده است. چون در چهار پهلویی که درون آن است، اندازه پهلوی بزرگتر به کوچکتر برابر ۱/۷۳ است.

شش‌خانه [ش. ن. ن.]

۱- اتاگی باش درگاه.

۲- چادر گرد و گنبدی.

شش رویه [ش. ی. ی.]

پیشنهاد: هشت گنجه. تازی: مکعب

۱- گنجی (حجمی) که دارای شش رویه (سطح) چهار پهلو (مربع) برابر هم باشد.

۲- ...

شش رویه راست [ش. ی. ی.]

پیشنهاد: هشت گنجه راست. تازی: مکعب مستطیل گنجی (حجمی) که شش رویه (سطح) دارد:

چهار رویه (سطح) برابر که چهار پهلو راست (مستطیل) می‌باشند و دو رویه (سطح) برابر که چهار پهلو (مربع) هستند.

شسع [ش.]. (واژه تازی)

۱- پرتو ← پرتو

۲- ...

شفته [ش. ش. ت. ت.]

۱- گل کم آب.

۲- گل زَف و نیم‌تر که در ساخت آسمانه بر روی نی و بوریا ریخته می‌شود^(۱).

۳- دوغابی از گرد آهک شکفته آبخوار شده و گل رس و ماسه که در پی‌سازی بکار می‌رود^(۲).

۴- ملات سفت و لگد شده و ورز گرفته خاک رس^(۳).

شفته آهکی [ش. ش. ع.]

ملاتی از گرد آهک شکفته و خاک رس و آب^(۴).

شفته تیزون [ش. ش.]

ملاتی آمیخته از آهک و پاره سنگ^(۵).

شفته ریزی [ش. ش. ت.]

ریختن شفته برای پی‌سازی یا کف‌سازی.

شکرگاه* [ش. ک.]

۱- بخشی از چفد تاغ یا گنبد، روبروی گوشه ۲۲:۵ زینه (درجه) آن از تراز دهانه. مهران کهن ایران بر این باور بودند که چفد نیم‌پرهون (نیم‌دایره) در زیر فشار بار از بخش شکرگاه، روبه بیرون می‌شکند و تاب نمی‌آورد. بر این پایه، چفدهای ایرانی در این بخش به پایداری بیشتری رسیدند بدین گونه که این بخش از چفد را با پرتویی بسیار کوچکتر از نیم دهانه می‌زدند^(۶). به گفته دیگر میانگاه (مرکز) کمان چفد از پاکار تا شکرگاه، نزدیک به پاکار گرفته می‌شد و چفد درون خود رانده می‌شد.

۲- ...

شکل [ش.]. (واژه تازی)

۱- پیکر. کالبد.

۲- نگاره^(۷).

۳- آنچه از کرانمندی (احاطه) چند کرانه (حد) پدید آید. ریخت.

شکل هندسی: ریخت هندازی.

(۱) همان.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.

(۳) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس. واژه‌نامه.

(۴) همان.

(۵) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(*) این واژه از شکردن، برابر شکستن گرفته شده است از این رو

گمان می‌رود شکرده‌گاه درست‌تر باشد.

(۶) برگرفته از همان. چفدها... اثر. شماره ۲۴. روبه ۸

(۷) فرهنگستان دوم.



۴-۴

شکم‌دریده [ش.ک.ذ.]

۱- اتاغی بزرگ در بخش بنیادی (اصلی) خانه که به ریخت چهار پبلی + است^(۱). ← خانه.

۲-۴

شکنج* [ش.ک.]

شکنگاه.

ساختن و بهم آوردن گوشه‌های یک گنبد خانه پس از گوشه سازی (دگرگون کردن زمین چهار گوشه به هشت گوشه) که در آن زمین هشت گوشه شده به پرهون (دایره) دگرگون می‌شود.

شکنج، بخش دوم چپیره سازی زیر گنبد است. ← چپیره سازی در گنبد‌های ایرانی شکنج به سه گونه ساخته شده است:

الف - نماندن: * بهم آوردن رج‌های آجر یا سنگ با پیش گذاشتن آنها تا تیزی گوشه‌ها کم گرفته شده و هشت پهلو به پرهون نزدیک شود. مهرانان در شیوه پارتی بدین گونه رج‌ها را «می‌نماندند». همه گنبد‌ها در این شیوه چنین ساخته شده‌اند.

ب - تاغ‌بست (تاغ‌بندی): در این روش پس از گوشه‌سازی و پدید آوردن هشت پهلو، میان هر دو گوشه نیز یک تاغ زده می‌شود. سپس روی این هشت تاغ گرداگرد گنبدخانه «بترنخش» زده می‌شود که تاغی است مانند کلیل. روی آن یک «پیکانه» زده می‌شود که زمینه را ۱۶ پهلو می‌کند. میان پیکانه‌ها با «سنبوسه»‌ها پر می‌شود که سه گوشه‌های خمیده‌ای هستند که زمینه را به ۳۲ پهلو می‌رساند. با پیش کشیدن آجرهاروی ۳۲ پهلو، «گریوار» ساخته شده تا زمینه را به پرهون واگردان کند. روی گریوار «آهیانه» (پوسته درونی گنبد) زده می‌شود.

پ - کاربست (کاربندی یزدی): زدن پخ‌فدهای کوچک بر روی هم. ← کاربندی یزدی.

۲-۴

شکنگاه [ش.ک.]شکنج ← شکنج^(۲).

شکیل [ش.]. (واژه گیلانی)

باچ‌بنه.

گردابه‌ای از چند تیر چوبی که گونه‌ای زیرگاه‌سازی (کرسی چینی) برای ساختمان چوبی را پدید می‌آورد و ساختمان را برای دور ساختن از نم و تندآبه (سیل) کمی بالا از زمین نگه می‌دارد و بارهای ساختمان را بر زمین پخش می‌کند. در ساخت شکیل، نخست زمین را برای نم‌بندی با زغال خاک (آمیزه‌ای از خاک زغال و خاک رس) تا ژرفای ۶۰ سانتیمتر پر کرده و می‌کوبند. بر روی آن چند گرده «توت» می‌گذارند. بر روی آنها دو چوب بنام «زی» و روی آنها دو چوب بنام «کتل» و روی آنها یک چوب بنام «فیک» می‌گذارند. روی فیک دو تنه درخت می‌چینند. این بخش «بنه‌دار» نام دارد.

روی بنه‌دار تیرهایی بنام «سرکش» و روی آنها تیرهایی بنام «نال» می‌گذارند و سپس روی همه اینها کف چوبی ساختمان را می‌سازند^(۳).

۲-۴

(۱) از راهنمایی‌های خانم مهندس زهره بزرگمهری.

(*) شکنج برابر با چین و چروک است.

(**) نماندن از نمیدن برابر خم شدن و به سویی گردیدن است.

(۲) معروف، نازی. نقش ماندگار: رویه ۱۱۹.

(۳) برگرفته از معماریان، غلامحسین. گونه‌شناسی برون‌گرا. رویه



۲- گوشه‌های گچی یا نیشها در نماکه هنگامی که میان آنها با سیمگل اندود شود، نمای زیبایی را پدید می‌آورد^(۱).

شمشه کاری [ش. ش.]

در آوردن باریکه‌های برجسته بر روی دیوار برای اندود کردن یکنواخت میان آنها^(۲).

شمشه کش کردن [ش. ش. ک. د.]

جایجا کردن یکنواخت شمشه چوبی یا فلزی روی اندود برای تخت کردن رویه آن^(۳).

شمشه کاهگلی [ش. ش. گ.]

باریکه کاهگلی روی دیوار برای اندود کاهگل^(۴).

شمشه گچی [ش. ش. گ.]

باریکه گچی روی دیوار برای اندود کردن گچ^(۵).

شمع [ش. ش.] (واژه تازی)

۱- دیرک. ← دیرک.

۲- ...

شمعک [ش. ش.] (واژه تازی + پارسی)

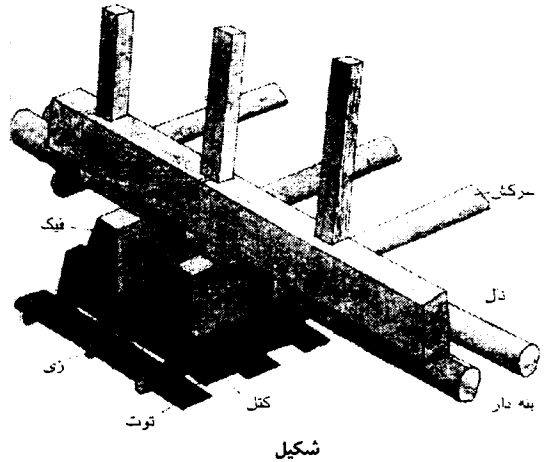
۱- دیرک. ← دیرک.

۲- ...

شن [ش. ش.]

سنگ ریزه.

خرده سنگهایی که از ریگ نرم‌تر و از ماسه بزرگترند از بهم زدن با گیر (قیر) داغ، گیر شن (آسفالت) بدست



شلال* [ش. ش.]

۱- پاراسته. ← پاراسته.

۲- ...

شلجمی [ش. ش. ج.]

۱- ریخت هندازی (شکل هندسی) که هر فند (نقطه) آن از یک فند پابرجا (ثابت) بنام کانون و یک کشه (خط) پابرجا به نام زهنما (هادی) بیک اندازه باشد. تازی + پارسی: سهمی.

۲- ریخت هندازی که از برخورد دو پرهون (دایره) برابر بدست می‌آید*.

شما [ش. ش.] (واژه فرانسوی Schema)

پرهیب ← پرهیب

شما تیک [ش. ش.] (واژه فرانسوی Schematique)

پیشنهاد: پرهیب‌وار

شمسه [ش. ش. س.] (واژه تازی + پارسی)

۱- خورشیدی ← خورشیدی.

۲- ...

شمشه [ش. ش.]

۱- چوب بلند چهارتراش که با آن رویه اندودکاری را تخت و یکدست می‌کنند. امروزه والادگران از شمشه فلزی نیز بهره می‌برند.

* شلال برابر دوخته و گونه‌ای دوخت و دوز است.

** در فرهنگ معین بازنمودی (تعریفی) از یک گونه ویژه برخورد دو پرهون برای این ریخت شده است.

(۱) برگرفته از ماهرالتش، محمود. اصول فنی... رویه ۱۸۶

(۲) برگرفته از مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه.

(۳) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۴) همان. اجرای ساختمان... رویه ۱۰۵.

همان. رویه ۲۶.



شنب [ش. ش]

گنبد. کپه (قپه).

شنگرک [ش. گ]

۱- میله آهنی که میان آهیانه (پوسته درونی) و خود (پوسته بیرونی) گنبد از تیزه آنها می‌گذرد^(۲).
شگه^(۳).

۲- ...

شنگه [ش. گ]

شنگرک ← شنگرک

شوادان* [ش. ش]

شبادان. شبابیک. خشیکان. بادکش.

زیرزمین ژرف در خانه‌های کهن دزفول و شوشتر که بسیار خنک است و در هنگام گرما در روز از آن بهره‌گیری می‌شود. در ژرفای پایین‌تر از کف میانسرا (نزدیک به یک و نیم متر) اتاغ‌هایی هستند به نام «شبستان». زیر شبستان در ژرفای پایین‌تر، شوادان ساخته می‌شود. در تابستان از شوادان برای نشیمن و از شبستان برای انبار بهره‌گیری می‌شود. شوادان گاه

می‌آورند. در ساخت بتن و در آزیانه (فرش) کردن کف‌ها نیز بکار می‌رود.

شناژ [ش] [واژه فرانسوی Chainage]

کلاف ← کلاف.

شناژبندی [ش. ب.] [واژه فرانسوی + پارسی]

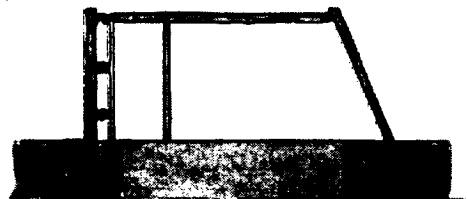
کلاف‌بندی ← کلاف‌بندی.

شناسایی زمین [ش. ی. ز]

بررسی و شناسایی ویژگی‌های زمینی که برای کار ساخت و ساز آماده می‌شود.

شنائیل [ش.] [واژه بوشهری]

ایوان آشکوب (طبقه) دوم خانه که روبه بیرون و کوچه باز می‌شود. شنائیل گاه همانند مهتابی، (بدون آسمانه) نیز ساخته می‌شود. پیرامون آنرا نرده‌های شبکه‌دار می‌سازند تا باد به آسانی به درون اتاغ بوزد^(۱).



شنائیل

(۱) برگرفته از معماریان، غلامحسین. گونه‌شناسی درونگرا. رویه ۱۰۰.

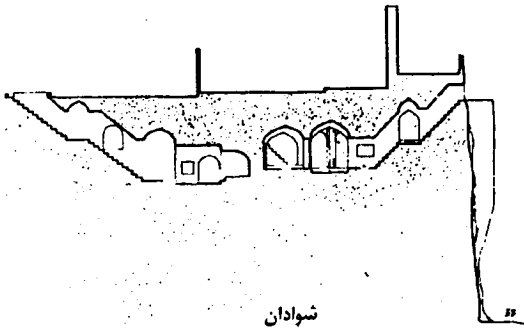
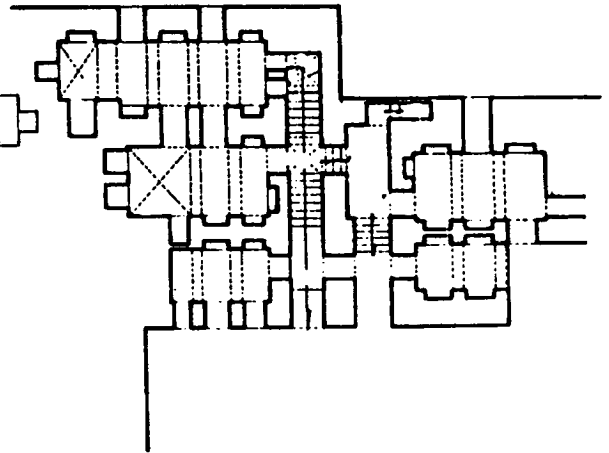
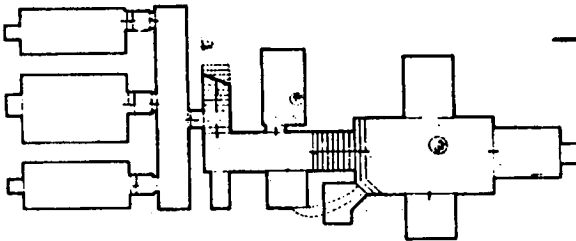
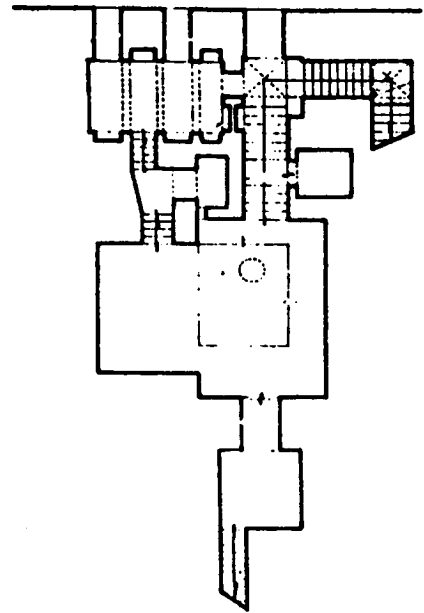
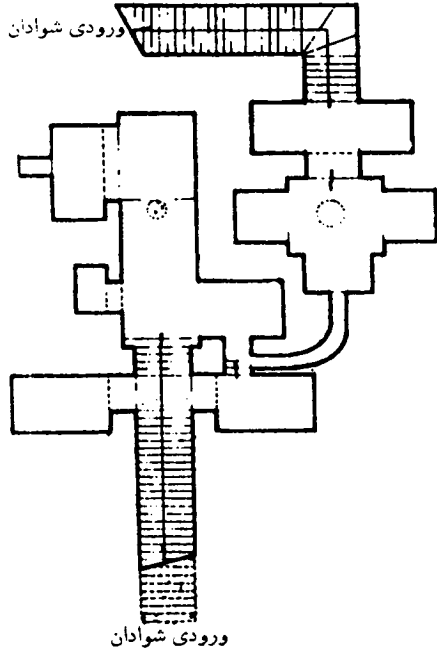
(۲) برگرفته از بیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۱۱۹.

(۳) بیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۶۲.

* واژه «شیو» به چم زیر در میان گویش‌های بومی یزد روایی است و پسوند «کارشیو» به چم «زیرکار» است. پیشوند شیو یا شو همراه با دان به چم اتاغی در زیر زمین است. (همان. برگرفته از گفته استاد بیرنیا) واژه شوشتری «شونه» به چم آبی که با وزش باد آبختر (شمال) سر می‌شود را داریم. (همان) نیز «شیو برابر زیر در گویش زرتشتیان یزد. خراسانی: شیو. بخش نخست شودان، دزفولی است که خانه یا «دان» زیرزمینی باشد» (از سخن آغاز دکتر فریدون جنیدی در، مزرعتی، عباس و دیگران. فرهنگ بیژدی (ابوزید آبادکاشان) رویه ۳۲).



دارای دو بخش جدای بیرونی و اندرونی است (۱).



(۱) برگرفته از ربوبی، مصطفی. شوادان. اثر، شماره ۲، ۳، ۴. رویه

**شوره‌نی [ر. ن.]**

گونه‌ای نی که موربانه آنرا نمی‌خورد و بیشتر در کنار مرداب‌های شور بدست می‌آید. در ساخت آسمانه چوبی کاربرد دارد^(۱).

شوشک [ش. و.]

انبیره ← انبیره.

شوشک‌بندی [ش. ب.] (واژه سیستانی)

ساخت نال درگاه بالای تاغچه‌ها و درها^(۲).

شوسه [س. س.]

تازی: منشور (از موشور)

شوشه^(۳).

گنج هندازی (حجم هندسی) چندرویه (چندوجهی) که از دو پایه (قاعده) همسو (موازی) در سر و ته آن و چند همسو پهلو (متوازی‌الاضلاع) گرداگرد تنه آن بدست می‌آید. تیزی برخوردار دو همسو پهلو با هم را یال می‌نامند.

گونه‌های آن چنین هستند:

- شوسه راست (منشور قائم)

شوسه‌ای که یال‌های آن بر پایه‌ها، راستاد (عمود) است.

- شوسه کژ (منشور مایل)

شوسه‌ای که یال‌های آن بر پایه‌ها، راستاد نیست.

- شوسه نارسا (منشور ناقص)

شوسه‌ای که پایه‌های آن با هم همسو نیستند.

شوشه [ش.]

شوسه. ← شوسه.

شوک

بازار (در واژگان زند و پازند)^(۴): ← بازار.

شوله [ش. ش.]

۱- جای خاک‌روبه در کوچه.

۲- جایی در گرمابه که سرگین در آنجا خشک می‌کنند.

شومینه [ش. ن.] (واژه فرانسوی Chauminee)

آتشدان. ← آتشدان.

شه‌در [ش. د.]

اتاغ بزرگ در جای بلند دژ^(۵).

شهر* [ش.]

اوستایی و پارسی باستان: خَشْتَر^(۶).

پهلوی: شَتَر^(۷). ارمنی شده: شاه‌استان. شاهستان^(۸)

(شهر بزرگ، پایتخت).

تازی: بَلْد. مدینه.

۱- آبادی بزرگ که دارای کوچه‌ها، خیابانها، میدانها،

کوی (محلّه‌ها، خانه‌ها، و دکانها، ساختمانهای

همگانی و باشندگان (ساکنان) بسیار باشد. شهر در

ایران پیش از اسلام دربرگیرنده جایگاه فرماندهی با

سپاه، جایگاه دینی، نیایشگاه و جایگاه خرید و فروش

(۱) پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۶.

(۲) رخشایی، بدیل. سیستان. رویه ۵۲.

(۳) فرهنگستان دوم.

(۴) دهخدا، علی‌اکبر.

(۵) سمک‌عیار. واژه‌نامه.

* در اوستایی و سنسکریت و فارسی باستان خَشْتَر و اَیْرینه

آمیخته از خَشْتَر، چونی (صفت) و اَیْرینه به چم کشور است که در

فارسی شهر شده است. همچنین خَشْتَر در اوستایی و پارسی

باستان به چم پادشاهی است. (اردشیر در پارسی باستان). آرت

خَشْتَر که در پهلوی ارتخشتر خوانده می‌شود به چم کسی است

که با سپندی (قدس) فرمانروایی می‌کند. خَشْتَر از بن (مصدر)

خشی آمده که به چم شاهی کردن و فرمان دادن است... (برگرفته

از پورداود، ابراهیم. فرهنگ ایران باستان. رویه ۶۰ و ۶۱.

(۶) معین، محمد. در زیرنویس واژه شهر در تبریزی،

محمدحسین. برهان قاطع.

(۷) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۸) آبیوازیان، ماریا. وام واژه‌های ایرانی...



دهستان دارای یک کانون (مرکز) دهستان و چندین ده می‌باشد.

شهرنشینی [ش.ن]

تازی: تَمَدُن.

۱- شهرنشین شدن.

۲- پیشرفتهای مادی گروه مردمان در شهرنشینی مانند پیشرفت دانشها و افزارسازی (صنایع) که در این چم رو ساخت فرهنگ است.*

شیار آرایه‌ای [ر]

شکاف و بریدگی نازک روی رویه اندود شده گچی یا سنگ برای آرایه. انداختن شیار آرایه‌ی بر روی رویه‌ها پیشینه بسیار کهن در جهان دارد. در ایران از آرایه‌های روزگار ساسانیان نشانه‌هایی در کاخ‌ها در بالای پنجره‌ها، سردرها یافت می‌شود. شیارها سایه روشن‌های زیبایی پدید می‌آورند و نگاره‌ها را بهتر نمایش می‌دهند.

و ابزارسازی و بازار بوده است. پس از اسلام نیز دارای این سه ویژگی است: فرمانده (امیر) نشین، مسجد آدینه و بازار.

رویاری ده که آبادی کوچکتری است و بدون این سه ویژگی.

امروزه نیز شهر جایگاه نماینده‌های دولتی مانند فرمانداری شهرداری و سپاه و پایگاه دینی بزرگ و بازار و صنایع... می‌باشد. کهن‌ترین تاریخ شهرسازی و شهرنشینی تا به امروز در جهان را در شوش و سومر می‌دانند که نشانه‌هایی از آن را دانشمندان باستان‌شناس از ۵ تا ده هزار سال پیش در شوش یافته‌اند.^(۱)

۲- کشور. ایرانشهر: کشور ایران.

شهرآرایی* [ش]

۱- آرایش کردن و سامان دادن به شهر.

۲- آرایه بسنن شهر.

شهربند [ش.ب]

۱- باروری شهر. تازی: حصار.

۲- زندان.

۳- ...

شهرساز [ش]

۱- سازنده شهر.

۲- کسی که شالوده (طرح) یک شهر را بریزد.

شهرسازی [ش]

۱- شالوده (طرح) ریزی یک شهر و ساختن آن.

۲- بازسازی کوچه‌ها و خیابانها و میدانها و کوی (محل)ها و ساختمانهای همگانی در شهر.

شهرستان [ش.ر]

۱- شهرستان. ← شارستان.

۲- امروزه به هر یک از بخش‌های استان می‌گویند. هر استان دارای چند شهرستان و هر شهرستان دارای چند بخش و هر بخش دارای چند دهستان و هر

(۱) نگهبان، عزت‌الله. شوش یا کهن‌ترین مرکز شهرنشینی جهان. [چهارهزار سال پیش از تاریخ ترسایی] رویه ۱۳۵. [هزاره پنجم پیش از تاریخ ترسایی] رویه ۱۳۹ و ۱۴۱. «بر پایه کاوشهای تازه در دشت خوزستان» آگاهیهای تازه‌ای بدست آمده که دیرینگی شهرنشینی (تمدن)های دشت خوزستان را به گذشته رانده و به هزاره هشتم پیش از تاریخ ترسایی رسانده است، (برگرفته از رویه ۱۴۲. دیدگاه استاد کارتر). نزدیک به هشت هزار سال پیش (زمانهای پایانی نیمه دوم هزاره پنجم پیش از تاریخ ترسایی. دیدگاه دکتر نگهبان. رویه ۱۷۴).

(* امروزه بجای واژه شهرآرایی زیباسازی شهر را بکار می‌برند.

(** فرهنگ زیرساخت شهرنشینی است و پیشرفتهای مینوی (معنوی) و بنیادهای اندیشه مردمان دربرگیرنده خوی (اخلاق) و دین و آیین‌های زندگی گروهی و پایه‌های دادگری (عدالت) و پرورش (تربیت) و آیینها و ادب و هنرها... است. از این رو این دو واژه با هم می‌آیند: فرهنگ و شهرنشینی.



شیارهای آرایه‌ی بر پایه ریخت آنها به پنج دسته بخش می‌شوند:

- ۱- شیارهای دنده‌ای (خیاری): مانند نیم‌استوانه‌هایی برجسته کنار هم.
- ۲- شیارهای قاشقی (غیردنده‌ای): مانند نیم‌استوانه‌های فرورفته کنار هم.
- ۳- شیارهای تیز یا باز (شعاعی).
- ۴- شیارهای خورشیدی (شمسه).
- ۵- شیارهای پیچی^(۱).

شبیبه^(۲) [ب]

انگلیسی: زمپ (Ramp).

یزدی: شبیه^(۳).

شیب‌راه.

سرازیری. گذرگاه شیب‌دار برای رسیدن از یک آشکوب به آشکوب دیگر. برای پیاده و خودرو.

شیت (واژه انگلیسی Sheet)

۱- هرکدام از رویه‌های کاغذی یا مقوایی یا... ویژه گره‌ته‌کشی که روی آن‌گرته می‌کشند.

پیشنهاد: برگه

۲-...

شیرآلات (واژه پارسی + تازی)

شیرافزار. ← شیرافزار.

شیرافزار [ا]

پارسی + تازی: شیرآلات.

افزارهای شیر و لوله و چفت و بند آنها که در آبرسانی و گرماسانی در ساختمان بکار می‌رود.

شیرسر [ش]

پیش‌آمدگی در پیشانی ساختمان در رُخ‌بام، تانما را از آب باران نگه دارد^(۴).

شیروانی

۱- بام شیب‌دار، ساخته شده با تال* (حلی) که بیشتر در سرزمین‌هایی که بارش فراوان دارد بکار می‌رود**.

۲- گونه‌ای چادر چهارگوشه.

شیر و شکری*** [ش.ک]

گونه‌ای گچ‌بری^(۵). ← گچ‌بری.

شیرد گچ [ر.ک]

دوغاب گچ که بر اندود دیوار کشیده می‌شود تا سوراخ‌های ریز آن پر شود^(۶).

شیشبه [ش.ش]

پهلوی: شیشک.

جسمی بی‌رنگ، سخت، شکننده، سوگذران (شفاف) و پشت پیدا (Transparent) که در ساختمان‌سازی در روزن‌ها و بازشوها کار گذاشته می‌شود تا روشنایی بدرون آید، از پشت آن بتوان بیرون را دید و کسانی که در درون هستند از گزند باد و باران و گرما و سرمای آزاردهنده بر کنار باشند.

(۱) جواد، آسیه. معماری ایران. دفتر دوم. برگرفته از زمانی.

عباس. شیار تزیینی... رویه ۸۳۸

(۲) مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه مصور...

(۳) افشار، ایرج. واژه‌نامه یزدی. (شبیبه: سرازیر زیرواژه شیوه)

(۴) پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۱۸۲.

* تال در پارسی به چم «طَبَق» فلزی است (معین، محمد) و در برخی گویشها به «حلی» می‌گویند.

** شیروانی هم به بام شیب‌دار می‌گویند و هم به پوشش بام شیب‌دار با تال (حلی) ریشه واژه آن را برخی از شهر شیروان دانسته‌اند که نخست تخته‌های تال از آنجا آمده است و برخی مانند استاد زَمَرشیدی از شیب‌دانی دانسته‌اند شیب + دان (جایی که شیب دارد).

*** شیرو شکری برابر رنگ سفید و کمی زرد است. (معین، محمد)

(۵) معروف، حبیب. اصطلاحات معماری... نشر دانش. شماره ۳

(۱۳۷۲). رویه ۲۷.

(۶) برگرفته از زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۱۱۶.



با نگرشی به کهن‌ترین ساخت و سازها تا کنون، می‌توان شیوه‌های مهرازی ایران را چنین بخش‌بندی کرد و از هم باز شناخت*:

- ۱- شیوه کهن.
- ۲- شیوه سومری-ایلامی.
- ۳- شیوه ارارتو.
- ۴- شیوه مادی.
- ۵- شیوه پارسی.
- ۶- شیوه پارتی.
- ۷- شیوه خراسانی.
- ۸- شیوه رازی.
- ۹- شیوه آذری.
- ۱۰- شیوه اسپهانی.
- ۱۱- شیوه نو**.

شیشه از شش هزار سال پیش شناخته شده بوده و برای پوشاندن روزن‌ها، آنرا به گونه جام کمی توگود می‌ریختند و وارونه در «جامگاه» در بام خانه‌ها و گرمابه‌ها کار می‌گذاشتند. از این رو امروز هم شیشه‌های در و پنجره را جام می‌نامند^(۱).

«در نیایشگاه چغازنبیل در ۳۲۵۰ سال پیش از میله‌های شیشه‌ای در درهای آن بهره برده‌اند»^(۲).

شیشه‌خانه [ش.ش.ن]

اتاغ آینه کاری شده^(۳).

شیشه مشجر [ش.م.ش.ج]. [واژه پارسی + تازی] پیشنهاد: شیشه نگارین. ← شیشه نگارین.

شیشه نگارین [ش.ن]

پارسی + تازی: شیشه مشجر شیشه‌ای که روی آن نگاره‌های برجسته باشد تا پشت آن پیدا نباشد.

شیوکار [و]

زیرکار^(۴). کارشیو.

شیوه [و(و)]

۱- راه و روش سامان یافته و نهادینه با ویژگی‌های وابسته به آن. تازی: سَبِک.

اروپایی: استیل (Style)^(۵).

۲-...

شیوه‌های مهرازی ایران [و(و). ی. م. ی]

مهرازی ایران با پیشینه کهن آن دارای شیوه‌های چندی است که بگونه‌ای شگفت، وابسته به یکدیگر از میان سده‌ها دنبال شده و در جهان، جایگاه ارجمندی پیدا کرده است. این شیوه‌ها چون دارای چند ویژگی همانند هستند هم‌نوا و سازوار از پی هم آمده و رفته‌اند، آنچنان که هر شیوه با ارج نهادن به شیوه پیش از خود، آنرا به جایگاه بالاتری رسانده و درکنار روشهای کارآمدی که نهاد(سنت)های مهرازی نام گرفته‌اند، روشهایی نو نیز آفریده است.

(۱) برگرفته از حامی، احمد. مصالح ساختمان. رویه ۲۷۵.

(۲) گیرشمن، ژمن. چغازنبیل. رویه ۴۷ و ۲۴۹.

(۳) برگرفته از دهخدا، علی اکبر.

(۴) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۵) همان. شیوه‌ها... رویه ۳۷.

* برخی از کارشناسان اروپایی، این شیوه‌ها را به شاخان و دودمان‌های بیگانه‌ای مانند مغول و سلجوق و... وابسته دانسته‌اند و افسوس که برخی از کارشناسان ایرانی هم نادانسته از آنها بی‌روی کرده‌اند. آنچه که روشن است این شاهکارهای مهرازی از آن ایران و بدست هنرمندان ایرانی در زمان آنها پدید آمده است و نه از آنها که به این سرزمین تازیده‌اند که نمونه هنر و مهرازی آنها نیز تاکنون باز شناخته نشده است. شیوه‌های میرازی ایران، پیشنهاد شایسته استاد محمدکریم پیرنیاست. (بنگرید به: پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌های معماری ایران). ما در اینجا، پیشنهاد گسترش شیوه‌ها را داده‌ایم.

** با بهره‌گیری از نوشته‌ها (شیوه‌های معماری ایران) و گفتارهای استاد پیرنیا در دانشکده علم و صنعت در سال ۱۳۶۴



این شیوه‌ها در چند زمینه زیر باز نمود (تشریح) می‌شوند:

پیشینه، مهرازی، نیارش، ساختمایه، آرایه، نمونه‌ها. نیاز به یادآوری است که گرچه شیوه‌پردازی، روشن‌کننده دگرگونی‌های تاریخی در مهرازی است، با این همه نمی‌تواند همه ویژگی‌های وابسته به مهرازی و بویژه پیوند میان مهرازی و فرهنگ و باورها را آشکار کند.

۱- شیوه‌کهن

پیشینه

«پشته (فلات) ایران جایگاه نخستین خانه‌سازی‌های کوهستانی بگونه دهکده‌های پراکنده است که پیشینه آنها به ۱۰۰۰۰ سال پیش می‌رسد»^(۱)، کهن‌ترین آنها در گنج‌دره هرسین کرمانشاه است که از ۱۰۵۰۰ سال تا ۹۳۰۰ سال پیش باز مانده است^(۲). «در حال حاضر به نظر می‌رسد که این ساخت و ساز می‌تواند به عنوان سرآغاز معماری دائمی ایران در نظر گرفته شود»^(۳).

پس از آن می‌توان از یافته‌های تپه زاغه غزوین (قزوین) از ۷۰۰۰ سال پیش^(۴) و سیلک کاشان، از ۵۰۰۰ سال پیش یاد کرد.

مهرازی

خانه‌های کوچک در بافت فشرده گاه در دو آشکوب که زیرزمین آن برای چهارپایان و آشکوب بالا برای زندگی بوده است. برخی از خانه‌ها میانسرا دارند.

اتاغهای راست‌گوشه (قائمه) یا گوشه‌هایی با پخی کم*.

نیارش

آسمانه ساخته شده با شاخه‌های درختان و تیرچه‌های چوبی.

پی‌سازی با سنگ و کفسازی با خاک کوبیده.

ساخت دیوار به گونه چینه‌ای، خشتی همراه با خرده سنگ و تکه‌های گیاهی از سبزه که با خاک آمیخته شده.

ساختمایه

سنگ برای پی‌سازی.

خاک رس و خشت دست‌ساز بدون کالب (قالب) بگونه گلوله گل که در آفتاب خشکانیده می‌شده و برای دیوارچینی بکار می‌رفته است.

اندودکاری با گل.

آرایه

بهره‌گیری از سفال‌نگارین در شش هزار سال پیش.

نگارگری با زنگار آمیخته با شیره میوه‌ها روی دیوار اتاغ‌ها^(۵).

نمونه‌ها

گنج‌دره کرمانشاه.

تپه زاغه غزوین.

تپه سیلک کاشان.

۲- شیوه سومری - ایلامی

پیشینه

«ایلامیان باشندگان (ساکنان) نخستین بخشی از ایران (خوزستان) هستند و شهرنشینی (تمدن) در آنها برگرفته از خوزستان، لرستان و پشتکوه بود. و کرانه‌های آن از باختر تا دجله از خاور تا پارس از

ایشان آنرا از شیوه پارسی آغاز کرده‌اند. ما بر این باوریم که شیوه‌های مهرازی ایران پیشینه کهن‌تری دارد.

(۱) برگرفته از پوپ، آرتور. معماری ایران. رویه ۱۴.

(۲) برگرفته از اسمیت، ای. ال. بازتاب چهار فصل حفاری... اثر.

شماره ۱۸، ۱۹. رویه ۲۰۵.

(۳) همان. رویه ۲۱۰.

(۴) ملک شه‌میرزادی، صادق. روستای زاغه. کنگره بسم. دفتر

(جلد) نخست. رویه ۲۰.

(* در گنج‌دره «هشت و گیر» خشتی دیده شده است.

(۵) برگرفته از همان. رویه ۲۰۶.



اپاختر (شمال) تا همدان و از نیمروز (جنوب) تا آبخست (خلیج) پارس گسترش یافته بود. آنها با سومریان و آشوریان و بابلیان هم‌روزگار (معاصر) بودند و تا چند هزار سال خود را در برابر آنان نگه داشتند»^(۱).

نخستین دولت آنها در ۵ هزار سال پیش پدید آمد و در ۲۸۰۰ سال پیش با کوچ‌های بزرگ یکجا گرد آمدند. آنها پیوندی میان بخشهای دیگر ایران و سومر پدید آوردند. نیایشگاه بزرگ آنها زیگورات چغازنبیل برگرفته از زیگورات سومریان بود.^(۲)

- مهرازی

- درون‌گرایی با بهره‌گیری از میان‌سرای که گرداگرد آن اتاغ مرکزی). (حیاط مرکزی)

- بهره‌گیری از جرزه‌های کلفت در بخش‌بندی ساختمان و گاه نیز ستون‌های پهن و کوتاه.

- ساخت ساختمان‌های بزرگ و چشمگیر.

- بهره‌گیری از جفت‌سازی (تقارن) در شالوده‌ریزی (طراحی).

- شالوده‌ریزی با گوشه‌های راست (قائمه) و گاه پیچیده

مانند خاگی (بیضی) که نشانه آگاهی از دانش هندازه (هندسه) است.

- شهرسازی با گره‌های اندیشیده و جافتاده.

- ساخت نیایشگاه بر سکوه‌های بزرگ.

- نیاراش

- نخستین بهره‌گیری‌ها از تاغ خمیده و نیز تاغ تیزه‌دار (جناغی).

- نخستین روش‌ها در آجر چینی تاغ (بروش ایلامی). ← تاغ.

- دیوار باربر همراه با ستون آجری و آسمانه چوبی در برخی نیایشگاه‌ها^(۳).

- ساختمایه

- خشت، آجر، ساروج.

- کفسازی با آجر. روکار دیوار با آجر و در پشت آن خشت.

- «بهره‌گیری از آجر سرخ برای نماسازی»^(۳).

ث) آرایه

- آرایش زیگورات‌ها با هنرهای نگاره‌ای (نقاشی) نمادین.

- بهره‌گیری از کاشی آهارین (لعاب‌دار) با رنگ آبی و سبز (در زیگورات)^(۴).

- بهره‌گیری از درهای چوبی آراسته و شیشه‌مات^(۵).

- نمونه

۱- زیگورات چغازنبیل از (۳۲۵۰ سال پیش) با ویژگی‌هایی که همواره در مهرازی ایران زنده ماند.

مانند: تاغ ایلامی، میان‌سرای اندرونی بزرگ با اتاغهایی گرداگرد آن، آجر آهاردار (لعاب‌دار).

نگارگری از جانوران برای آرایه و باغ‌های بزرگ^(۶).

۲- شوش پایتخت ایلام. سه کاخ بازمانده از ۳۰۰۰ سال پیش.

۳- شیوه ارار تویی

- پیشینه

«ارار تویی از بومیان کهن ایران هستند که پیش از کوچ

(۱) مشکور، محمدجواد. ایران در عهد باستان. رویه ۱۳۴.

(*) سومریان نخستین کسانی هستند که به همسازه (نسبت) ۳، ۴ و ۵ در بدست آوردن گوشه راست (زاویه قائمه) رسیده بودند. در دفتر (کتاب)‌های آموزشی آنرا از پیساگوراس (فیثاغورس) می‌دانند که نادرست است.

(۲) پوپ، آرتور. معماری ایران. رویه ۱۸.

(۳) همان.

(۴) با بهره‌گیری از نوشته‌های گوناگون درباره آنها.

(۵) همان.

(۶) همان. رویه ۲۷۳.



- نمونه

- تپه حسنلو (از ۲۹۰۰ سال پیش).

- نیایشگاه موساسیر «همچون معبدی یونانی، [با نسمای ستون‌بندی شده زیر یک پیشانی ستوری] مدت‌ها پیش از آنکه همانندش در یونان ساخته شود»^(۳).

- نزدیک به چهل دژ در پیرامون دریاچه وان.

۴- شیوه مادی

- پیشینه

مادها: تیره‌ای آریایی بودند که در آغاز سده هفتم تا پایان سده ششم پیش از ترسایی کشور ماد را پدید آوردند که در برگیرنده آذربایجان (ماد کوچک)، اراک و کردستان و ری می‌شد. مادها بیشتر در جنگ با آشوریها بودند که سرانجام نیز آنها را برانداختند.

- مهرازی

مهرازی مادها، به گفته‌ای در میانه دو شیوه ارارتو و نمونه پیشرفته آن شیوه پارسی جامی گیرد و ساختمانهای تپه حسنلو را به ساختمانهای تخت جمشید می‌پیوندد.

اندامهای این مهرازی (معماری) تالارهای کشیده با دهانه‌های نه چندان بزرگ بود که با تاغ پوشیده شده بود. و تالارهای ستون دار با آسمانه تیر و ستونی که گرداگرد آنها تاغچه‌هایی بوده و نیز سکو (صفه) یا تاغ‌نمایی با آسمانه تاغی و چفد تیزه دار که روبه میانرا باز می‌شده است. بدین گونه اندامهایی از مهرازی ایلامی نیز بکار گرفته شده است.

آریایی‌ها، در ایران زندگی می‌کردند و تا پایان سال‌های سده هفتم پیش از ترسایی که ارمنی‌ها بر دولت آنها در شهر وان چیره شدند فرمانروایی کردند. کشورشان میان دریاچه‌های وان و ارومیه بود. آنها دارای فرهنگی پیشرفته بودند.

«مردم ایران از هزاران سال پیش، از شیوه ارارتوها پیروی می‌کرده‌اند، چنانکه مردم ایبانه و افسوخته [در ننتز (نطنز)] هم که هرگز نامی از ارارتو نشنیده‌اند چنین کرده‌اند»^(۱).

- مهرازی

- ساخت ساختمان‌های چهارگوشه (گوشه‌های راست).

- شهرسازی با باروهای سنگی دوپوش در پای تپه‌ها همراه با خندک (خندق).

- «خانه کلاوه». خانه‌ای چهارگوشه دواشکوبه که آشکوب پایین برای چهارپایان و آشکوب‌های بالا برای زندگی بود و بجای درگاه با نردبان بدان درمی‌آمدند.

- ساختمانهای دینی با تالار ستوندار میانی که در مهرازی ایران همواره بجا ماند و اتاغ‌هایی گرداگرد آن.

- نیارش

- آسمانه چوبی تخت. تیر و ستون که با کُبال (ریسمان کلفت) به هم بسته می‌شدند.

- «آسمانه شیبدار با ستون‌های کلفت»^(۲).

- میان اتاغها را برای کاستن از دهانه ستون می‌زدند و تیرهای جفتی روبهم را که با کُبال بسته شده بود روی آنها می‌انداختند.

- ساختمایه

- چوب. آجر. سنگ سیاه. سنگ آهک.

- کف‌سازی با سنگ.

- آرایه

- آرایه کاری سرستون که ستونهای «دوریک» و «توسکان» همانند آنهاست.

- گمان می‌رود از لاجورد برای آرایش بهره برده باشند.

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. مروری بر کتاب... اثر. شماره

۱۲، ۱۳، ۱۴. رویه ۱۷۱.

(۲) پوپ، آرتور. معماری ایران. رویه ۲۱.

(۳) همان.



- نیارش

- آسمانه چوبی تیر و ستون.

- آسمانه خمیده تاغی.

- ساختمایه

آجر. خشت. کاشی. و سفال نگارین.

- آرایه

سفال نگارین. گچ رنگی برای اندود.

نمونه: دژ نوشی جان اُستودانها (استخوان دانها)

۵- شیوه پارسی

- پیشینه

پارسیان مردمی آریائزاد بودند و از هزاره دوم از اپاختر (شمال) دریاچه کاسپین به ایران کوچ کرده بودند. شاهانی چون کوروش و داریوش کشور را تا دوردست‌ها گسترش دادند.

دولت پارس از ۲۳۳ تا ۲۵۵ سال پیش، از هند تا اپاختر افریقا و همه بالکان تا یونان را زیر فرمان داشت و کشوری چنان بزرگ پدید آورد که مانند ی در جهان نداشت.

- مهرازی

- بهره‌گیری از شیوه‌های پیشین بویژه شیوه ارارتو و «برساو کردن» روش‌های آنها.

- بهره‌گیری از هندازه (هندسه) در شالوده‌ریزی (طراحی) و اندامهای راست گوشه.

- ساختمان سازی بر روی سکو و تختگاه دست‌ساز.

- درون‌گرایی (در تخت جمشید) مانند راهیابی

آشپزخانه و آبریزگاه باراهای پنهانی و دور از چشم.

- بهره‌گیری از سایبان و آفتابگیر.

- روشنایی از بالای درگاه‌ها با روزن‌های شبکه‌دار.

- ساخت پلکان شکوهمند جفت (قرینه) ساز با پاگرد

پهن و بلندای کم*.

- ساخت ایوان‌های شکوهمند ستون‌دار (ستاوند).

- آرایش پیرامون تَجَر (کاخ و مهمانسرا)ها، هدیش

(تالار نشیمن)ها و آپادانا (کاخ)ها با استخر و آبنا و

پَرَدیس (باغ).

- نیارش

- آسمانه تخت چوبی و روش تیر و ستون باربر.

- بهره‌گیری از دیوار باربر گرداگرد ساختمان و

ستون‌ها در میان آن.

- بهره‌گیری از سرستون برای نشستن سرتیرها روی

آن.

- دهانه‌های بزرگ نزدیک به ۶/۴۰ متر و بلندای ستون

۱۹ متر که برای نخستین بار در جهان ساخته می‌شد.

- بهره‌گیری از آسمانه سَنَغ (خمیده) تنها در

زیرزمین‌ها و انبارها. با پالانه.

- جداسازی اندام (فضا)ها با دیوارهای خشتی در

درون ساختمان.

- ساختمایه

- چسوب و سنگ و آجر و خشت برای بنام

(عیاق) کاری. سنگ پاک‌تراش و گاه زدوده (صیقلی).

- تیرچه چوبی پرداخت شده روی سرستون‌های

گاو و ...

- خشکه‌چینی و بکار نبردن ملات. بند و بست با گیر

(قیر) و بست‌های دیگر.

- بهره‌گیری از سنگ بریده و ریخت داده شده.

- پرداخت کفسازی با بهترین ساختمایه روز.

- زیرسازی ساختمان با لاشه سنگ و سنگ‌ریزه.

- آرایه

- بهره‌گیری پایه ستون، ستون و سرستون آرایه‌ی با

آرایه‌های پرکار.

- کنده کاری روی سنگ دیوارها.

- برش‌نغز و ریز درگاه‌ها و آرایش سردرها با

(* گونه کوچکتر این پلکان‌ها در زمان اشکانیان در نیاشگاه

آنها در کنگاور دیده می‌شود.



ضدتقارن) در نیایشگاهها بیشتر جفت‌سازی و در کاخها پاد جفت‌سازی بکار می‌رفت.

- درون‌گرایی و بهره‌گیری از میانسرای اندرونی.

- بهره‌گیری از گنبد و ایوان بگونه فراوان.

- شهرسازی دژی (قلعه‌ای) بگونه گرد و چهارگوشه با کهن دژ، شارستان و بیرونه (ربض).

- نیارش

- پدید آوردن فند (تکنیک) گنبد سازی و بهره‌گیری فراوان از تاغ و گونه‌های آن به ویژه تاغ لایی که بزرگترین نمونه آن در کاخ کسری با دهانه ۲۴ گز زده شد.

- در روزگار نخست بیشتر از تاغ آهنگ و سپس در پایان روزگار ساسانیان تاغ و تویزه بکار رفت. (در ایوان کرخه).

- بهره‌گیری از روش‌های کارآمد چپیره سازی (گوشه سازی و شکنج) زیر گنبد.

- بهره‌گیری از روش‌های ساده‌تر در ساخت و بهره‌گیری از ساختمایه‌های نه چندان خوب، بدین گونه کار مهرازی کمی افت پیدا کرد.

- «کنار گذاشته شدن ستون برای باربری زیر آسمانه و جایگیری آن در میان جرز دیوار»^(۲).

- ساختمایه

- ساختمایه‌ی بوم‌آورد. خشت، آجر و سنگ لاشه.

- «سنگ لاشه برای زیرسازی و سنگ نما برای نماسازی»^(۳).

- بهره‌گیری از ملات گیر چارو.

بهره‌گیری از زَغَره‌های مادی و پتکانه‌های مودرایایی (مصری).

- آرایش درون و بیرون ساختمان با رنگ و کاشی نره آهارین.

- آرایش تارمی پلکان‌های کوتاه و اسب رو با نگاره‌های برجسته و کنگره‌های زیبا.

- نمونه

- باغهای پاسارگاد و گور کورش (۲۵۲۹).

- کاخ شوش (۲۵۲۰ سال پیش).

- کاخهای تخت جمشید (۲۵۲۰ تا ۲۴۶۰ سال پیش).

- کعبه زرتشت در نقش رستم*.

- آتشکده تخت جمشید.

۵- شیوه پارتی

- پیشینه

پارتیان آریانزاد بودند و در اواخر خراسان زندگی می‌کردند که بر سرزمینهای سلوکیان در میانرودان چیره شدند و زنجیره (سلسله) اشکانیان را پایه‌ریزی کردند. هنر پارتی از نزدیک به سالهای ۲۲۵۰ پیش باز شناخته شده است. آنها تا ۴۷۰ سال پس از آن که ساسانیان روی کار آمدند فرمانروایی کردند. ساسانیان نیز تا هنگام تازش تازیان بر سر کار بودند.

شیوه پارتی از آغاز اشکانیان و سپس ساسانیان تا سده‌های سوم و چهارم پس از اسلام دنبال شد و بگونه شگفتی با ویژگی‌های روزگار پس از اسلام در آمیخت و بکار برده شد. «شیوه پارتی گونه‌ای بازگشت به مهرازی ایلامی و مادی بود»^(۱).

- مهرازی

- گونه‌گونی فراوان در شالوده‌ریزی کاخها و نیایشگاه‌ها چنانکه هیچ دو ساختمانی همانند هم نیستند.

- شکوهمندی در ساختمان‌های بزرگ و بلند.

- بهره‌گیری از "جفت" و "پادجفت" سازی (تقارن و

* کاربرد این ساختمان روشن نیست. شاید نگهبان خانه بوده است.

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۹۴.

(۲) گیرشمن، ژمن. هنر ایران. رویه ۳۶.

(۳) گذار، آندره. هنر ایران. رویه ۱۸۵.



- آرایه

- بهره‌گیری از کنگره‌ها، کوردرها (تاغناهای کور).
- ستون‌ها با آرایه کم.
- گسج‌بری به روش‌کننده‌کاری و رنگارنگ و ریخت‌های گوناگون نمادی و گل‌بوته^(۱).
- «بهره‌گیری از روکش چوبی روی آجر.
- پیکره‌سازی روی نمای ساختمان»^(۲).
- نماسازی بر دیوارهای بیرونی با سنگ.
- موزاییک چینی آذینی و در آورن نگاره‌های زیبا با موزاییک رنگی
- نمونه
- کاخ پارتی هاترا و پرستشگاه آن (در میانرودان).
- کاخ پارتی لبانا در میانرودان.
- نیایشگاه کنگاور ۲۰۰ سال پیش از ترسایی.
- ساختمانهای کوه‌خواجه سیستان با مهرازی
- درونگرا و ایوان و میانسرای اندرونی.
- تخت سلیمان در تکاب (چند سال پیش از اسلام یا ۶۱۸ ترسایی).
- آتشکده بازه هور با گوشه‌سازی چوبی (کهن‌ترین گنبد باز شناخته شده).
- آتشکده نیاسر. گنبد ترکیب با تویزه گچی (۴۰۰ سال پیش از اسلام).
- دژ دختر فیروزآباد با گوشه‌سازی سکنج زیر گنبد.
- آتشکده فیروزآباد.
- کاخ بیشابور در کازرون.
- کاخ انوشیروان (طاق کسری).
- ایوان کرخه با کهن‌ترین نمونه از تاغ و تویزه.
- کاخ سروستان.
- کاخ دامغان (از روزگار پدید آمدن اسلام).
- کاخ خسرو در قصر شیرین.

ع- شیوه خراسانی

- پیشینه

این شیوه پس از اسلام از سده نخست تا سده چهارم دنبال شد* و روزگار ساسانیان، غزنویان را دربر گرفت. بویژه از سده سوم یک رستاخیز فرهنگی در میان ایرانیان پدید آمد که هنر و مهرازی را نیز دربر گرفت و خاستگاه آن بیشتر در خراسان بزرگ بود.

- مهرازی

- پرهیز از بیهودگی و شکوهمندی و بزرگی ساختمان و پافشاری بر سادگی که در پایان این شیوه دوباره کم‌کم کنار گذاشته می‌شود.
- پافشاری بر مردم‌واری.
- شالوده‌ریزی بسیاری از مسجدها بر پایه مسجدهای نخستین اسلام به شیوه «شبتان ستوندار» بود. گرچه تالار ستوندار در کاخ‌های پیش از اسلام در ایران (در تخت جمشید) روایی بود.
- بهره‌گیری از میانسرا (حیاط مرکزی) که پیش از آن در کاخ‌های پارتی بچشم می‌خورد در مسجدها، خانه‌ها و... که تا سده‌ها پس از آن دنبال شد.
- نیارش
- همانند شیوه پارتی، بهره‌گیری از تاغ و گنبد با روش‌های پیشرفته‌تر. بهره‌گیری از چفد مازه‌دار (خاگی) باز هم دنبال شد و تاغ‌های آهنگ با آن ساخته شد.
- کاهش بلندای آسمانه و اندازه تاغ‌ها و گنبدها، و بهره‌گیری از تاغ چهاربخش کم‌خیز.
- بهره‌گیری از چفد تیزه دار در پایان این روزگار.

(۱) گیرشمن. همان. رویه ۸۱

(۲) همان. رویه ۳۶

(*) اروپاییان این شیوه را بنامهای اموی، عباسی و... نام نه‌دهان.

که نادرست است. (پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها...)



- ساختمایه

- ساختمایه بوم آورد. خشت و آجر. سنگ و گچ...
- بهره‌گیری از چوب در استخوان‌بندی
ساختمان^(۱).

- آرایه

- آجرکاری ساده، چیدن زبره و نما با هم و پرهیز از
آمود (نماسازی جدا و پیوندی).
- گچ‌بری و بهره‌گیری از نگاره‌های شکنجی
(دالبری) در دیوارها.
- گرایش به نغزکاری که با شتاب هم پیشرفت کرد^(۲).

- نمونه

- مسجد جامع فخرج، اسپهان (اصفهان)، ابرقو، ساوه،
نابین، اردستان، نیریز و بخش ویران شده مسجد
جامع یزد.

- گور اسماعیل سامانی که کمی هم به شیوه رازی
نزدیک است. (سده دوم)

- گور ارسلان جاذب.

- گنبد کاووس.

۷- شیوه رازی*

- پیشینه

در این شیوه نغزکاری شیوه پارسی و شکوه شیوه
پارتی و ریزبینی (دقت) شیوه خراسانی یکجاگرد
آمده است.

این شیوه در ری آغاز شده و در اواخر ایران گسترش
یافت. و دودمان‌ها آل بویه، سلجوقی، اتابکان و
خوارزمشاهیان را دربر گرفت.

- مهرازی

- واگردان (تبدیل) برخی مسجدهای با شبستان
ستوندار به چهارایوانی.

- بهره‌گیری از میانسرای اندرونی (حیاط مرکزی) در
مسجدها و کاروانسراها.

- ساخت نمونه‌های فراوان آرامگاه‌های برجی و

میل‌ها با گره‌های گوناگون.

- نیارش

- بکارگیری گونه‌های فراوان چفدهای تیزه‌دار.

- گوشه‌سازی‌های کارآمد در زیر گنبد مانند پتکانه و
پتکین.

- ساخت گنبد گسسته رک، نار، ترکیب (با باریکه تاغ).

- جایگزینی تاغ چهار بخش و کلنبو به جای تاغ آهنگ.

- بکارگیری کاربندی در سازه آسمانه.

- بهره‌گیری از ساختمایه کارآمد در پای‌بست و پی
ساختمان.

- ساختمایه

- آجر پیش‌بر و تراش‌دار.

- سنگ لاشه.

- کاشی آهاردار و بی‌آهار رنگی.

- آرایه

- آجر کاری بسیار زیبا همراه با زبره (سفت کاری) با
نگاره‌های فراوان و گل‌اندازها.

- آغاز گره‌سازی با آجر و کاشی (معقلی) چیدن کاشی
همانند نگین در میان آجرکاری.

- گونه‌های فراوان نگاره‌های شکسته (با کش‌های
راست).

- گونه‌های فراوان گچ‌بری: شیر شکری (با
برجستگی کم)، برجسته (برجستگی بیشتر)، زبره

(برجستگی بیشتر بدون ساییدگی گرداگرد آن)، بر

(۱) پوپ، آرتور. معماری ایران. رویه ۸۵

(۲) همان. رویه ۸۶

* برخی از پژوهندگان بیگانه، همانگونه که در پیش‌آمد.

ساختمانهای این شیوه را به تیره‌های ترک مانند غزنویان و بویژه

سلجوقیان وابسته می‌دانند. می‌دانیم که اینها بیابان‌نشین بوده و

شیوه ویژه‌ای نداشتند و نمی‌توانستند آفریننده شیوه‌ای باشند.

(برگرفته از پیرنیا. شیوه‌ها. رویه ۱۴۶)



هشته (برجستگی بسیار).

- گچ تراش، آمیخته گچ و رنگ‌های گوناگون که پس از ریختن به تکه‌های ویژه بخش می‌شده و همچون کاشی تکه چینی (معرق) کنار هم چیده می‌شده است.

- نمونه‌ها

- گور اسماعیل سامانی در بخارا، از شیوه خراسانی با ویژگی‌های شیوه رازی.

- مسجد جامع اردستان، زواره، اسپهان، ساوه که از شبستان ستوندار به چهار ایوانی دگرگون شدند. غزوین.

- برج‌های لاجیم، رسکت، رادکان، خرگان (خرقان).

- رباط شرف.

- آرامگاه شاه عبدالعظیم در ری.

- گنبد ۱۲ امام در یزد.

- گنبد‌های مراغه: کبود، سرخ، برج استوانه‌ای.

۸- شیوه آذری

- پیشینه

این شیوه در مراغه پا گرفت. پس از تازش مغولان این شهر ویران شد و سپس با اندیشه خواجه نصیرالدین توسی (طوسی) که هنرمندان رادر آذربایجان گردهم آورد، شیوه آذری پدیدار گشت. این شیوه دو بخش می‌شود:

- روزگار ایلخانان و پایتختی مراغه.

- روزگار تیموریان و پایتختی سمرکند (سمرقند).

در این روزگار نیاز روزافزون به ساختن شهرها و ساختمانهای همگانی، شتاب بیشتری به روند ساختن داد و ساختمانهایی نه چندان پایدار و ماندگار ساخته شد.

مهرازی

- گونه گونی فراوان در شالوده‌ریزی (طراحی) و بزرگتر شدن ساختمان‌ها (اندازه‌ها) و بلندای آنها.

- بهره‌گیری از هندازه در شالوده‌ها و بازی با نخیر و نهاز.

- بهره‌گیری از گرته میانسرای چهارایوانه در مسجدها و کاروانسراها.

- نیارش

- بهره‌گیری از گنبد و تاغ و گونه‌های فراوان آن در یک ساخت پرشتاب، تاغ و توپزه و گنبد دو پرسته گسسته.

- تاغ کلیل آذری که پیش از آن در آذربایجان روایی بود.

- کاربندی همچون سازه باربر در ساخت آسمانه به ویژه در بخش دوم این شیوه.

- دیوار خشخاشی در گنبد‌های دو پوسته گسسته.

- روش چیدن زبره ساختمان و نما جدای از هم. آمود و نماسازی جدای از کار.

- ساختمایه

- خشت و آجر و سنگ لاشه و کلنگی.

- کاهش کاربرد آجر و جانشین شدن سفال نگارین (برجسته مهری) و کاشی آهارین (لعاب‌دار) و هفت رنگ.

- آرایه

- کاشی تکه‌چینی (معرق)، کاشی هفت‌رنگ و خشتی.

- نماسازی با پوسته‌ای از آجر یا اندود گچ (آمرد) و پیوند آن به نما.

- گره‌سازی آجری، کاشی و درهم.

- گل‌انداز و رگچین در نما.

- گچ‌بری و نگارگری روی گچ.

- کاربندی‌های جافتاده و از کار درآمده.

- نمونه‌ها

- ارگ علیشاه در تبریز.

- رصدخانه مراغه.

- مدرسه ضیایه یزد

- گنبد سلطانیه.

- مسجد جامع یزد.

- مسجد جامع ورامین.



- گور سید رکن‌الدین یزد و بایزید بسطامی.

- مسجد امیر چخماق یزد.

- ساختمانهای پیرامون آرامگاه امام رضا (ع) در مشهد.

- مسجد گوهرشاد.

- مسجد کیود تبریز.

- مدرسه غیاثیه خرگرد.

۹- شیوه اسپهانی (اصفهانی)

- پیشینه

این شیوه در آذربایجان آغاز شده و در اسپهان جاافتاد.

روزگار نخست آن از پیش از صفویان بوده و افشاریان

و زندیان و قاجاریان رادر برگرفته و تازمان محمداشاه

قاجار ادامه یافت. روزگار پس از آن، زمان پسرقت

(انحطاط) در مهرای کهن ایران بود، گرچه باز هم

ساختمانهای بارزشی نیز ساخته شدند.

- مهرای

- سادگی در شالوده‌ریزی (طراحی) با گره‌ته‌های

چهارگوشه و هندزازه (هندسه) ساده بدون

بیرون‌زدگی و تورفتگی در ساختمان (نخیر و نهاز).

- کنار گذاشته شدن کوربندها (درگاه‌های بسته)،

آفتاب‌شکن‌ها و پنام‌ها.

- ساخت کاخ‌هایی برای زندگی همچون چهلستون به

شیوه پارتی.

- پیشرفت در شالوده‌ریزی بویژه شهرسازی در

روزگار شاه عباس .

- بهره‌گیری از گوشه‌های پخی.

- نیاروش

- کمتر از پیش، به سازه ساختمان رسیدگی می‌شد،

بویژه نشست ساختمان، به زبره و نما که جدا چیده

می‌شد زودتر آسیب می‌رساند. گرچه آنها را هشت و

گیر می‌کردند.

- بکارگیری همه روش‌های ساخت تاغ و گنبد بویژه

گنبد‌های گسته.

- ساختمایه

- ملات گیر (فیر) چارو برای چسباندن گره‌سازی‌ها و

کاشی‌تراش که در زمان قاجاریان با گچ انجام می‌گرفت.

- کار کردن روی ساختمایه و از ریخت خود بدر

آوردن آن و سپس بکار بردن در ساخت مانند

آجر تراش و آسباب.

- آرایه

- آموود با کاشی خشتی هفت‌رنگ بجای کاشی

تکه‌چینی (معرق).

- بریدن آجر و چوب به گونه خمیده (قواره‌بری).

- گچ‌بری در نما همانند آجرکاری.

- نمونه‌ها

- ساختمانهای پرآوازه اسپهان همچون چهل ستون.

هشت بهشت. مسجد امام و شیخ لطف‌الله.

- مدرسه خان شیراز.

- مدرسه و کاروانسرای چهارباغ اسپهان.

- ساختمانهای کریم‌خانی شیراز.

- آرسن گنج‌علی‌خان و آرسن وکیل .

- مدرسه آقابرگ و سلطانی کاشان.

۱۰- شیوه نو

شیوه نو نامی است که به مهرای پس از شیوه اسپهانی

داده شده، گرچه که نشان‌دهنده شیوه‌ای ویژه و سامان

یافته همچون شیوه‌های پیشین نیست. این شیوه

درب‌گیرنده چندین گرایش گوناگون می‌باشد.

بزرگترین ویژگی آن را رخنه مهرای اروپا و از هم

پاشیدگی فرهنگ مهرای بومی ایران باید دانست.

این روزگار چنین بخش‌بندی می‌شود:

- روزگار قاجاریان

در سده سیزدهم همزمان با پیشرفت‌های دانشی

(علمی) و دستورزی (صنعتی) در اروپا، در همه

زمینه‌ها و بهره‌گیری از ساختمایه‌های نو در

ساختمان‌سازی و دگرگونی‌های دیگر، در ایران نیز



پس از پدیدار شدن گرایش‌های نو به فرهنگ اروپایی، زمینه رخنه آن به فرهنگ و مهرازی ایرانی آماده شد.

این رخنه در چهره مهرازی شهری بیشتر در تهران چنین نمودار شد:

- پیش آمدگی در آنگاه ساختمان‌ها که پیش از این بیشتر دارای تورفتگی و پیشخان بود.

- پلکان سراسری در برابر در آنگاه.

- آسمانه‌های شیب‌دار (شیروانی) بجای گنبد و تاغ.

- ایوان‌های جلوزده از ساختمان در اشکوب دوم روبه خیابان.

- پنجره باز شو روبه کوچه و خیابان.

- ستون‌ها و سرستون‌های کهن اروپایی.

- الگوهای مهرازی در این روزگار افزون بر مهرازی نمادین، نماسازی برگرفته از مهرازی اروپایی بود. نمونه شمس‌العماره.

- روزگار پهلوی نخست

با پدید آمدن پیوندهای بسیار میان ایران و اروپا در زمان رضاشاه در زمینه‌های کشوری، و آمدن برخی مهرازان آلمانی و اتریشی به ایران و با بهره‌گیری از ساختمانی‌های نو و فن (تکنیک)‌های نو در سازه ساختمان، مهرازی اروپایی به یکباره در ساختمان‌های بزرگ و کاخ‌ها و... پدیدار شد. گرچه شیوه‌های کهن قاجاری در میان مردم هنوز روایی بود. الگوی مهرازی در این روزگار اینها بودند:

- مهرازی کهن‌گرای (کلاسیک) آلمانی در ساختمان‌های بزرگ. فروشگاه‌ها، دانشگاه‌ها، ایستگاه‌های راه‌آهن.

- مهرازی کهن‌گرای هخامنشی برای پیش کشیدن شاهنشاهی کهن ایران با بهره‌گیری از کاخ‌های هخامنشی. سرستون‌ها و... مانند کاخ شهربانی در میدان مشق و بانک ملی در خیابان فردوسی.

- مهرازی اروپایی با بهره‌گیری از اندام‌های ویژه در نمای ساختمان (مهرازی برجین یا التقاطی). مانند میدان حسن‌آباد.

- روزگار پهلوی دوم

با آغاز به کار دانشکده مهرازی (به یاری دانش‌اندوختگان فرانسوی) در ایران در روزگار پهلوی نخست، مهرازی اروپایی گسترش بیشتری یافت و کمتر ساخت و سازی است که روبه مهرازی کهن ایران داشته باشد.

در این روزگار برخی مهرازان ایرانی که در اروپا دانش آموخته شده بودند مهرازی پیش از نوگرایی (Premodern) را گسترش دادند مانند وارتان هوانسیان.

بهره‌گیری از الگوهای مهرازی فرامیهنی (بین‌المللی) که از سوی مهرازان نوگرا (مدرن) در دستاوردنامه (منشور) آتن و در کارهای پیشرفته آن زمان رخ می‌نمود و ساختمانی‌های نو همچون فولاد و شیشه و بتن، باز هم دنبال شد. از سویی ساده‌گرایی مهرازی نوگرا در ایران به گونه‌ای مهرازی سودجویانه رسید که در برخی ساخت و سازهای انبوه در شهرهای بزرگ رخ نمود.

از سوی دیگر برخی مهرازان پیرو شیوه‌های اروپایی. به نمونه‌های برتری از مهرازی روایی (رایج) در این زمان رسیدند. نمونه‌های آن ساختمان مجلس سنا و چند آرامگاه مانند آرامگاه بوعلی در همدان و نادرشاه در مشهد است.

در دهه چهل و پنجاه این سده کم‌کم پس از افت خیزهایی، مهرازان دانش‌اندوخته‌ای روی کار آمدند که با آرام گرفتن جنبش نوگرایی (مدرنیسم) در اروپا و امریکا، آنها نیز به گونه‌ای به مهرازی ایرانی گرایش نشان دادند و نمونه‌هایی پدید آوردند که یادآور ارزش‌های مهرازی ایرانی بود. گرچه شمار این کارها در برابر شیوه‌های روایی (رایج) بسیار اندک بود.



نمونه کارهای این مهرازان می‌توان ساختمان سازمان میراث فرهنگی را نام برد.

پس از انقلاب و بازنگری‌های بسیار در کار آموزش مهرازی در دانشکده‌ها، دگرگونی در گرایش‌ها زودتر روی داد، گرچه هنوز دگرگونی در ساخت و ساز رخ نداده بود^(۱).

آنچه که در این روزگار روی داد به همان روش پیشین، الگوبرداری از شیوه‌هایی بود که فرهنگ اروپایی و امریکایی (و کشورهای دیگر) پس از آماده شدن زمینه‌هایی و پدیدار شدن رخدادهای بسیار به آن می‌رسید، که مهرازی ایران از پایه (اساساً) آن افت و خیزها را نداشت و تنها می‌خواست که پس (عقب) نماند. همچون روزگار اوج نوگرایی (مدرنیسم)، شیوه‌های روایی زمان به یکباره بر سر مهرازی ما فرود آمد [همچون فرانوگرایی (پست مدرنیسم) و ساختارشکنی (دیکانستراکشن)] و چهره شهرهای بزرگ به ریخت ساختمان‌هایی بزرگ و رنگارنگ آرایه شد که نام شیوه‌های مهرازی بیگانه را بر خود داشت. در این میانه کار و اندیشه برخی مهرازان برتر ایرانی که وابستگی فرهنگی خود را به سرزمینشان باور داشته و تلاش می‌کنند با بهره‌گیری از پیشینه کهن مهرازی در ایران و به گونه‌ای پیوسته با آن (در تداوم آن) به نیازهای نو و باورهای تازه مردم پاسخ دهند، درگیرودار و هیاهوی ساخت و سازهای بی‌شمار رسته دیگری از مهرازان گم می‌شود.

(۱) برگرفته از اعتصام، ایرج. بررسی تطبیقی معماری... کنگره

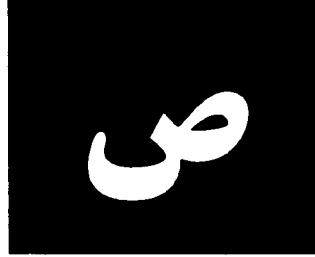
صهروج [ص.ص]

تازی شده ساروج ← ساروج .

صهریج [ص.ص]

۱- تازی شده ساروج ← ساروج .

۲- ...



صاروج

تازی شده ساروج . ← ساروج .

صحن [ص.ص] . (واژه تازی)

۱- میانسرا . ← میانسرا .

۲- پهنه . چشم انداز . تازی : عرصه .

صفه [ص.ص] ف (ف) .

تازی شده چفته ^(۱)

۱- ایوانی که تنها از یک سو به بیرون باز است . کف آن

نیز بلندتر از زمین است . سکوی آسمانه دار .

- به سکوی سرپینه که در آن رخت می گذارند نیز

می گویند .

- به شاه نشین تالار نیز می گویند . و رکد ^(۲)

۲- تابستان نشین .

صندوق خانه [ص.ص] ن (ن) . (واژه تازی + پارسی)

پستوی خانه . جای نگهداری کالا و رخت گرانبها .

صندوقه [ص.ص] ق . (واژه تازی + پارسی)

کُنو . ← کُنو .

صندوقه چینی [ص.ص] ق . (واژه تازی + پارسی +

پارسی)

کُنو چینی . ← کُنو چینی .

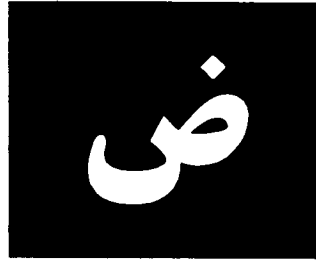
صومعه [م.ع] . (واژه تازی)

۱- نیایشگاه ترسایان در بالای کوه . دیر .

۲- خانگاه (خانقاه) .

(۱) پیرنیا، محمد کریم. آشنایی... رویه ۱۶۵

(۲) همان. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۸۱



ضرابخانه [ض. نِ (نَ)]. (واژه تازی + پارسی)
سرای زر^(۱).

جایی که در آن سکه روایی (رایج) می‌زدند.

ضربی [ض]. (واژه تازی + پارسی)

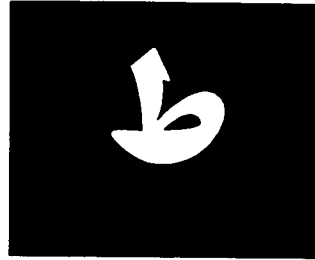
۱- روشی در ساخت تاغ. ← تاغ.

۲-...

ضلع [ض]. (واژه تازی)

پهلوی بر.

(۱) جیهانی، ابوالقاسم. اشکال العالم. رویه ۱۷.



طبله کردن [ط. ل. ک. د]. [واژه تازی شده از تپل]

(طبل) ^(۱) + پارسی]

تبله کردن. ← تبله کردن.

طواح [ط]. [واژه تازی]

کرده ریز. بی رنگ گر.

پیشنهاد: شالوده ریز. ← شالوده ریز.

طواحي [ط]. [واژه تازی + پارسی]

شالوده ریزی. ← شالوده ریزی. ^(۲)

طراز [ط]

تازی گونه تراز. ← تراز.

طوبال [ط]. [واژه تازی]

۱- پاخسیه. ← پاخسه.

۲- تازی شده دربال (دربار) به چم ساختمان بلند*.*

۳- برج بلند ساخته شده بر بالای کوه.

- دیوار بلند.

۴- تازی شده تلووار (ریشه واژه تالار). کیربال ^(۳).

.....

طرح [ط]. [واژه تازی]

۱- شالوده. ← شالوده.

۲- ...

طرح افکندن [ط. آ. ک. د].

پی افکندن. بنیاد نهادن ساختمان.

طابق [ب]

تازی شده تابه. ← تابه.

طارم [ز]

تازی شده تارم. ← تارم.

طارمی [ز]

تازی شده تارم. ← تارم.

طاسه سازی [س]

تازی شده تاسه سازی. ← تاسه سازی.

طاق

تازی گونه تاغ. ← تاغ.

طاقچه [چ (ج)]

تازی گونه + پارسی تاغچه. ← تاغچه.

طاقنما [ن]

تازی گونه + پارسی تاغنما. ← تاغنما.

طبره [ط. ب. ر]

تازی گونه تبره. ← تبره.

طبق [ط. ب.]

۱- لنگه در. تازی شده تپگ

۲- ...

طبقه * [ط. ب. ق. (ق)]. [واژه تازی]

۱- آشکوب. ← آشکوب.

۲- ...

* تازی شده از اکدی "توبوکتا"

(۱) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...

(۲) عمید، حسن. فرهنگ عمید.

** به گفته امام شوشتری تازیان به کاخ ساسانیان در فیروزآباد،

طربال می‌گفتند. (برگرفته از همان) به گفته هرتسفیلد واژه طربال

از یونانی تتراپیلون (tetrapilon) به چم چهار تاغ گرفته شده که

نام سکویی بلند بوده و در گذشته به آن ایوان‌گرده و کباخوره...

می‌گفتند. (برگرفته از گدار، آندره، آثار ایران. رویه ۳۶)

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۶۳ و واژه‌نامه.



طرح برداشتن [ط.ب.ت.]

گرده برداشتن و باز نگاری (رولوه) از یک ساختمان
← باز نگاره.

طرح ریختن [ط.ت.]

۱- شالوده ریزی. ← شالوده ریزی.
۲- پی افکنی.

طرح کردن [ط.ک.د.]

۱- شالوده ریزی. ← شالوده ریزی.
۲- ...

طرّه* [ط.ر(ز)]. (واژه تازی)

۱- باران گیر. سایبان بالای در.
۲- کنگره ای بر سر دیوار از آجر یا کاشی.
۳- پیشامدگی از نمای ساختمان ← سیتاویز.
۴- ...

طرزر [ط.ز.]

تازی شده ترز. ← تچر.

طنبی [ط.ن.]

تازی گونه تنبی. ← تنبی.

طوقه چینی [ط(ط).ق]. (واژه تازی + پارسی)

پرگر چینی.

گردچین کردن آجر گرد گلدان سر چاه پساب^(۱). ←

پرگر چینی.

طول (واژه تازی)

درازا. رویاروی پهنا (عرض).

* برخی آنرا پارسی دانسته اند. (برهان قاطع. بازگویی از امام

شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه های فارسی)

(۱) برگرفته از زمرشیدی، حسین. تعمیر و نگهداری... رویه ۱۵۹.



ظرفیت [ظ.ئی]. (واژه تازی)

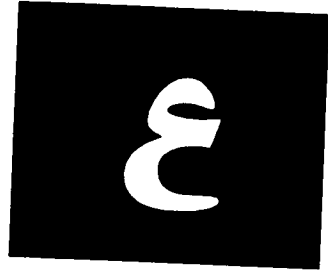
گنجایش.

ظرفیت گرمایی [ظ.ئی.ت.گن]

گنجایش گرمایی.

ظریف کاری [ظ.ا]. (واژه تازی + پارس)

نغزکاری ← نغزکاری.



عمران [ع]. (واژه تازی)

۱- آباد کردن.

۲-....

عمق [ع]. (واژه تازی)

ژرفا.

عمق بی: ژرفای بی.

عملکرد [ع.ک]. (واژه تازی + پارسی)

کارکرد ← کارکرد.

عملکردگرایی [ع.ک.گ]. (واژه تازی + پارسی)

کارکردگرایی ← کارکردگرایی.

عملکردی [ع.ک]. (واژه تازی + پارسی)

کارکردی ← کارکردی.

عمود [ع]. (واژه تازی)

۱- راستاد. خطوط عمود: کشه (خط) ای که بر کشه

دیگر بگونه ایستاده (قائم) فرود آید.

۲- ستون. تیرک چادر.

۳- میر (۳). ← میر.

عناصر ساختمان [ع.ص.ر.ت]. (واژه تازی +

پارسی)

بخشه‌های ساختمان. ← بخش‌های ساختمان.

عنصر [ع.ص]. (واژه تازی)

سازا. ← سازا.

عالی قاپو* (واژه تازی + ترکی)

درگاه بزرگ و باشکوه (۱)

عایق [ی]. (واژه تازی)

نارسانا. پنام. ← پنام.

عایق‌کاری [ی]. (واژه تازی + پارسی)

پنাম‌کاری. ← پنام‌کاری.

عتبه [ع.ت.ب]. (واژه تازی)

۱- چوب آستانه در فرودین (۲) ← آستانه.

۲-....

عرصه [ع.ص]. (واژه تازی)

۱- میانسرا ← میانسرا.

۲- میدان.

۳-....

عرض [ع]. (واژه تازی)

پهنا. رویاروی درازا (طول).

عرقچین** [ع.ز]. (واژه تازی + پارسی)

۱- گونه‌ای آسمانه گنبدی با خیز کم. نه‌نین. ← نه‌نین.

۲-....

عصارخانه [ع.ن.ن]. (واژه تازی + پارسی)

روغنگرخانه. ← روغنگرخانه.

عمارت [ع.ز]. (واژه تازی)

۱- ساختمان.

۲- آبادانی. آباد کردن.

* قاپو، ترکی شده یک واژه پارس برابر دروازه است. بنگرید به

گروه واژه‌های کاب

(۱) پیرنیا، محمد کریم، آشنایی... واژه نامه

(۲) معین، محمد.

** استاد زمرشیدی عرقچین را برابر گنبد کلمبو آورده است.

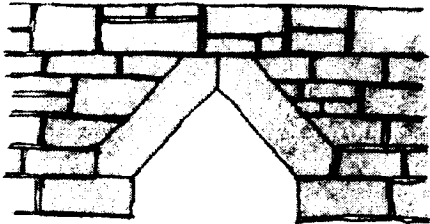
زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... رویه ۱۳۸. ← گنبد.

(۳) رضا، عنایت‌الله. آب و فن آبیاری... رویه ۱۱۵.

۲- دری از چوب باریک یا نی بافته، همچون پنجره شبکه‌دار.

غوج‌بند [ب]

چیدن دو سنگ یا آجر کنار هم بگونه‌ای که سرهای آنها بهم بچسبند و کج بایستند. سر دودکش‌ها را روی بام بدین گونه می‌پوشانند تا چیزی درون آن نریزد^(۲).



قوج بند

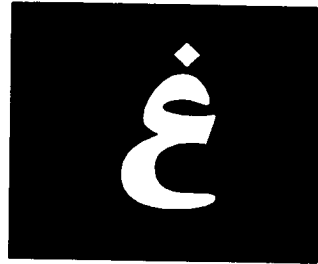
غوره گل [ر.گ]. (واژه ترکی + پارسی)

۱- گونه‌ای ملات. شفته بی آهک یا کم آهک، آمیخته‌ای از خاک رس و کمی گاه که همراه با آب خوب ورز داده شده باشد. در گذشته در ساخت بام پس از ریختن غوره گل روی بام، روی آن را خاک آوار و سپس شیره انگور می‌پاشیدند و غلتک می‌زدند. این گونه‌ای پنام‌کاری (عایق‌کاری) بشمار می‌رفت^(۳).

۲- نخاله گچ و خاک برای شیب‌بندی بام.

غوطه چینی [ط (ط)]. (واژه تازی + پارسی)

آجرچینی درون ملات شل و آبکی (دوغاب). ← دیوار غوطه‌چین^(۴).



غازماغازی

۱- گونه‌ای کاشی تراش (مُعَرَق).

۲- ...

غذاخوری [غ]

ناهار خوری. ← ناهار خوری.

غرد [غ] (واژه تازی)

خانه تابستان‌نشین و بیشتر چوبی.

غرژ* [غ.ر]

رُغَر.

۱- گوشه‌سازی سکنج در زیر گنبد^(۱).

۲- ...

غوفه [غ.ف (ف)]. (واژه تازی)

ورکد. ← ورکد.

غلام گردش [غ.گ.د]. (واژه تازی + پارسی)

۱- راهرو. ایوان گرداگرد ساختمان. راهرو بگرد یک ساختمان. راه سکو مانند پیرامون میانسرا (حیاط).

۲- اتاغی در میان دو اتاغ دیگر که به هر دو راه دارد.

۳- دیوار میان اندرونی و دیوانخانه در کاخهای کهن.

غلام‌نشین [غ.ن]. (واژه تازی + پارسی)

اتاغ غلامان در پیشگاه در اندرونی.

غلبکن [غ.ب.ک]

غَلَبْکین. غلوکن.

۱- پنجره شبکه‌دار.

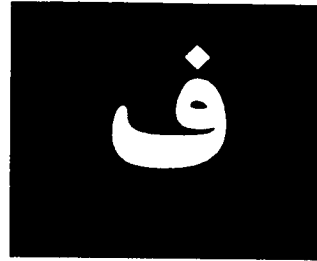
* غرژ برابر آبشار است.

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۶۲.

(۲) برگرفته از ماهرالنقش، اصول فنی... رویه ۲۰۲.

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۷۴.

(۴) از راهنمایی‌های استاد جذبی.



فخر و مدین* [ف.م] (واژه تازی + پارسی)

آجرچینی شبکه‌ای (پر و تهی) با آجر ساده یا آهار (لعاب) دار که برخی بازشوها با آن پوشیده می‌شود^(۲).

فدرنگ [ف.ز]

۱- پزاوندند. ← پزاوندند.

۲- ...

فدره [ف.ر (ز)]

بوریا (حصیر) بی که از رویه خرما یا نی کلفت بافته می‌شود و بر روی تیرهای آسمانه چوبی می‌افتد و روی آن گل می‌ریزند.

فرانداخت [ف.ا]

پهلوی: هنداخت^(۳).

شالوده. ← شالوده.

فرانداز [ف.ا]

شالوده. ← شالوده.

فرانوگرا [ف.گ]

انگلیسی: پست مدرن (Post modern).

ویژگی کار مهرازی یا کسی که بر پایه فرانوگرایی می‌اندیشد. ← فرانوگرایی

فرانوگرایی [ف.گ]

انگلیسی: پست مدرنیسم (Post modernism).

پارسی + انگلیسی: فرامدرنیسم. پسامدرنیسم.

پسانوگرایی. پسانوپردازی. فرانوپردازی.

نامی است که به شیوه‌ای در مهرازی و هنر از سوی پیروان آن داده شده و مانند هر شیوه دیگری ریشه در

(۱) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(*) به گفته استاد پیرنیا فخر به چم گل پخته و مدین به مانند مادگی (روزن و تورفتگی) می‌باشد.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدرکیم. آشنایی... رویه ۴۴.

(۳) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

فارقین

تازی شده پارگین. ← پارگین.

فاکون (واژه گیلانی)

فوکون.

اتاغی در برابر تلار در پشت خانه برای انبار یا نگهداری چهارپایان زیر دامنه آسمانه شیبدار^(۱).

فانه [ن]

۱- پزاوند ← پزاوندند.

۲- دیرک ← دیرک.

فازه [ز (ز).]

تازی: خیمه.

چادر

فاساد (واژه فرانسوی Facade)

۱- نمای ساختمان ← نما.

۲- ...

فانه [ن]

۱- پزاوند | پزاوندند.

۲- دیرک | دیرک.

فخار [ف]. (واژه تازی)

۱- کسی که چیزهای گلین همچون خشت و سفال و

کوزه می‌پزد.

۲- ...



مهرازی پیش از خود دارد. این شیوه در زمان چند دهه باشتاب گسترش یافت و این درست همزمان با بسر آمدن روزگار چیرگی مهرازی نو (معماری مدرن) بود که دیگر چندان پذیرفته مهرازان و مردم نبود.

مهرازی نو در دهه‌های شست و هفتاد سده بیستم به فرجامی رسید که خود، نخست از آن آغاز کرده بود: بی چون‌گرایی. پس از چند دهه افت و خیز و گذشت روزگار درخشان مهرازان بزرگی چون "رایت" و "لوکوربوزیه" و... آنگاه در شیوه مهرازی فرامیهنی (بین‌المللی)، مهرازی نو تنها به الگو برداری از آن بزرگان بسنده کرد.

«مهرازی نو نه تنها از آغاز، همه دستاوردهای مهرازی پیش از خود را به دور ریخت، افزون بر آن، باگرایش به سوی "هرچه کمتر، بیشتر" و اندک‌گرایی (ایجاز)، خود را گرفتار تنگنایی کرد که رهایی از آن دشوار شده بود.

نزدیک به سالهای دهه هشتاد، برخی مهرازان کوشیدند خود را از تنگنا برهانند و با زنده کردن ارزشهای مهرازی کهن‌گرا (کلاسیک) آن را به انجام رسانند.

گرچه این کار برای چندمین بار در جهان مهرازی انجام می‌شد، با این همه در این گرایش تازه پیروی از مهرازی کهن‌گرا بر پایه روند ویژه‌ای انجام نمی‌شود و مهرازان از دیدگاه‌های خود در کار مایه می‌گذارند.^(۱)

پیش‌درآمد فرانکوگرایان، مهرازانی بودند که راهی جدای از دیگران در پیش گرفتند همچون لویی‌کان که برخی او را آغازگر این راه می‌دانند، رابرت و نتوری که برخی کتاب او را به نام "پیچیدگی و تضاد در معماری" نخستین کتاب در این زمینه می‌دانند، اروسارین و گروه ده‌نفره (Team ten) که هر کدام جداگانه براه خود می‌رفتند. این زمان را روزگار

پسانوگرایی (Late modernism) نامیده‌اند. تا آن راه به گونه جدا بررسی کنند.

پس از آنها پیشگامان فرانکوگرا پدیدار شدند: مایکل گریوز، چارلز مور، رابرت اشترون، جیمز استیرلینگ و... گسترش این شیوه به همه اروپا و ژاپن و سپس کشورهای دیگر همراه با بازنگری تاریخ و ارزشهای مردمی و ارج نهادن به نهاد (سنت)‌ها بویژه در کشورهای آسیایی بود و شاید به همین آوند (دلیل) فرانکوگرایی در آنها به آسانی فراگیر شد.

از سویی در این کشورها شاید پیش از اینها روند گرایش به ارزشهای گذشته مهرازی بومی آغاز شده بود و مهرازانی هم در همین روند تلاشهایی را به انجام رسانده بودند.

در ایران شاید بتوان گفت فرانکوگرایی پیش از انقلاب اسلامی به گونه‌ای نمودار شده بود و تنی چند از مهرازان، بهره‌گیری از ارزشها و یادمانهای گذشته را با الگو برداری از کالبد مهرازی گذشته ایران با کارکرد نو آزمودند. تا اینکه پس از انقلاب با دگرگونی در بخش آموزش مهرازی و بخش دست‌اندرکاران ساخت و ساز، گونه‌ای فرانکوگرایی که آمیزه‌ای بود از مهرازی روزگار قاجاریان و فرانکوگرایی اروپایی پدیدار گشت.

نسام «فرانوگرا» نخست از سوی اندیشه‌پرداز آن، چارلز چنکر پدیدار شد. چارلز چنکر آنرا چنین می‌شناساند (معرفی می‌کند): «آمیزه‌ای از فن (تکنیک)‌های نو با چیزی دیگر که بیشتر می‌تواند ساختمان‌سازی سنتی باشد، چیزی که بتواند مهرازی را در فرآیند پیوند با مردم و دیگر مهرازان توانمند سازد». ویژگی بنیادی فرانکوگرایی در همین دوگانگی در شیوه است: دنبال کردن نوگرایی (مدرنیسم) و سپس

(۱) برگرفته از مزینی، منوچهر. از زمان... روبه ۲۵۰.



فرا تر رفتن از آن^(۱).

بدین گونه فرانوگرایی جنبشی شد که دیدگاه‌های چندگانه (کثرت‌گرا) و گوناگونی را در بر می‌گرفت. برخی از ارزش‌های همانند (مشترک) میان آنها را چنین بر شمرده‌اند:

- ۱- نمادگرایی (سمبولیسم).
- ۲- تاریخ‌گرایی و نهادگرایی.
- ۳- پذیرش فندشناسی (تکنولوژی) نو و بهره‌گیری گسترده از آن.
- ۴- بهره‌گیری از ویژگی‌های دوگانه (دوپهلو) اندام‌های مهرازی و کارکردهای دوگانه.
- ۵- پیچیدگی، رویاروی سادگی در مهرازی نوگرا.
- ۶- مردم‌گرایی، پافشاری بر فرهنگ رویاروی (مقابل) پافشاری بر سودورزی (اقتصاد) در مهرازی نوگرا.
- ۷- آزادی در گزینش.

آنها خود را در گزینش فرمان (Order) آزاد می‌دانند. از این رو آنها با آزادی فراوان با ساختمان‌های خود برای مردم داستان‌سرای می‌کنند، که به آن مهرازی داستان‌سرا (Narrative) گفته‌اند.

فراوار [ف]

پر بار. ← پر بار.

فراوند [ف. و]

پژاوند. ← پژاوند.

فراورده‌های ساختمانی [ف. و. د. ی. ب]

فر ساخت^(۲)

ساختمایه ← ساختمایه.

فربال [ف]

پر بار. ← پر بار.

فرباله [ف. ل. (ل)]

پر بار. ← پر بار.

فرجار [ف]

تازی شده پرگار. ← پرگار.

فردوس* [ف. د]

۱- باغ. ← باغ.

۲- ...

فرسب [ف. ر]

فرسپ. تیر. ← تیر.

فرسپ [ف. ر]

اوستایی: فرسپات.

پهلوی: فرسپ^(۳).

۱- شاه‌تیر. تیر بنیادی آسمانه. ← تیر.

۲- ...

فرسرخ [ف. س]

تازی شده فرسنگ. ← فرسنگ.

فرسک [ف. ر]. (واژه فرانسوی Fresque)

نگار برجسته دیواری. «دیوار نگاره»^(۴).

فرسنگ [ف. س]

پهلوی: فرسنگ.

تازی شده: فرسرخ.

- ۱- یکسان اندازه‌گیری درازا (نزد مسلمانان برابر ۱۲۰۰۰ ذراع و نزد تازیان برابر ۵۹۱۹ متر) در گذشته برابر با هزار گام و هر گام دو پا بوده است*^(۴). امروزه

(۱) برگرفته از جنکز، چارلز. پست مدرنیسم چیست؟ رویه ۱۶.

(۲) فر ساخت برابر فراورده‌های ساختمانی از منوچهر مزینی در "از زمان و معماری"

(*) تازی شده مادی - اوستایی پ ابری د ا ز.

(چ) بهرامی، احسان. فرهنگ واژه‌های اوستایی.

(۳) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۴) ورجاوند، پرویز. خشت، هنر و مردم. شماره ۱۳۳. (آبان ۱۳۵۲) رویه ۴.

(**) پورداد، ابراهیم. فرهنگ ایران باستان. رویه ۲۲۵. در سال ۱۳۱۱ خورشیدی فرسنگ برابر با ۶ کیلومتر در دستگاه متری گردید.



برابر شش کیلومتر است.

۲- پردسنگ. سنگهای نشانه اندازه راه.

فرش آهک* [ف.ه]

دوغابی آهکی با ماسه نرم که برای از میان بردن شوره آجر بکار می‌رود^(۱).

فرش کردن [ف.ک.د]. (واژه تازی + پارسی)

۱- گستردن و پوشاندن زمین با ساختمایه‌ای همانند آجر، سنگ...

۲-...

پیشنهاد: آژیانه کردن

فرفار [ف]

پر بار. ← پر بار.

فرغون [ف] (واژه فرانسوی Fourgon)

کاری دستی یکچرخه برای جابجایی ساختمایه‌ها.

فرم [ف]. (واژه اروپایی. انگلیسی: Form)

آنچه از گنج (حجم) چیزی (ساختمان یا بخشی از آن) که به دیده می‌آید. ریخت ← ریخت.

فرمالیسم [ف]. (واژه اروپایی. انگلیسی:

Formalisme)

ریخت‌گرایی. ← ریخت‌گرایی.

فروار [ف]

پر بار. ← پر بار.

فرواره [ف.ر(ز)]

پر بار. ← پر بار.

فروز [ف]

پرواز. ← پرواز.

فروال [ف]

پر بار. ← پر بار.

فرواله [ف]

پر بار. ← پر بار.

فرودگاه [ف]

جای برخاستن و فرود آمدن هواپیما، که دربرگیرنده

میدان و ساختمان و برج پرواز و... می‌باشد.

فرو دین [ف]

۱- چوب آستانه در. چهار چوب. تازی: عتبه.

۲-...

فروز [ف.و]

چهارچوب. کاب (قاب) در و پنجره و...

فروند [ف.و]

۱- پزاوند ← پزاوند.

۲-...

فرهنگستان [ف.ه.گ]

فرانسوی: آکادمی^(۲) Academie.

جایی که گروهی کارشناس و اندیشمند برای پیشبرد

شاخه‌ای از دانش و هنر گرد هم آیند. مانند

فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

فرهیز [ف]

جان پناه^(۳).

فریز [ف]. (واژه شوشتری)^(۴)

آفریز. ← آفریز.

فضا [ف]. (واژه تازی)

پهلوی: اسپاش*.

۱- اندام^(۵). جای.

* فرش برابر شیری است که به چهار پای نوزائیده نشانند.

(۱) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۲۶.

(۲) فرهنگستان دوم. فرهنگستان واژه کهن پارسی است و در

زبان پهلوی به چم آموزشگاه (مدرسه) است. (فروه‌وشی. بهرام.

فرهنگ زبان پهلوی).

(۳) جوادی، آسیه. معماری ایران. برگرفته از هنر فر. رویه ۴۹۱.

(۴) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌ها...

** رفته به لاتینی: (Spatium). رفته به انگلیسی: (Space).

رفته به فرانسوی: (Space). پرتو، ابوالقاسم. واژه باب.

(۵) تبریزی، محمدحسین. برهان قاطع.



فضاهای خانه: اندام‌های خانه همچون اتاغ، آشپزخانه، راهرو...

۲- دروای. ← دروای.

فکز [ف]

دودکش دیگدان (اجاق).

فلاورباکس [و] (واژه انگلیسی Flower Box)
گلشنه ← گلشنه.

فلغند [ف.غ]

پرچین. ← پرچین.

فل گل [ف.گ]. [واژه مازندرانی]

ملاتی آمیخته از گل رس و پوست خرد شده دانه برنج و آب برای اندودن^(۱).

فند [ف]

تازی: نقطه^(۲)

۱- ته کسه (خط) را فند گویند. جای بر خورد دو کسه.^(۳)

۲- ...

فنداسیون [ف]. [واژه فرانسوی Fondation]

پی. ← پی.

فن ساختمان [ف.ب.ت] (واژه تازی شده + پارسی)
فند ساختمان. ← فند ساختمان.

فند* ساختمان [ف.د.ت]

تازی شده + پارسی: فن ساختمان.

انگلیسی + پارسی: تکنیک (Technic) ساختمان.

روش‌های کاری (عملی) در ساخت ساختمان و فرآوری (تولید) ساختمانیها.

فندشناسی ساختمان [ف.ش.ی.ت]

انگلیسی + پارسی: تکنولوژی (Technology) ساختمان.

دانش (علم) روش‌ها و گونه‌های ساخت که دربرگیرنده این سه بخش می‌شود:

۱- دانش ایستایی ساختمان یا «هندازمان»* یا «نیارش».

۲- ساختمایه شناسی (مصالح‌شناسی).

۳- دانش فرآوری دست‌ورزی*** (تولید صنعتی).

فنکسیون [ف]. [واژه فرانسوی Fonction].

۱- کارکرد ← کارکرد.

۲- ...

فنکسیونال [ف]. [واژه فرانسوی Fonctionale].

۱- کارکردی ← کارکردی.

۲- ...

فنکسیونالیسم [ف]. [واژه فرانسوی

Fonctionalisme]

۱- کارکردگرایی ← کارکردگرایی.

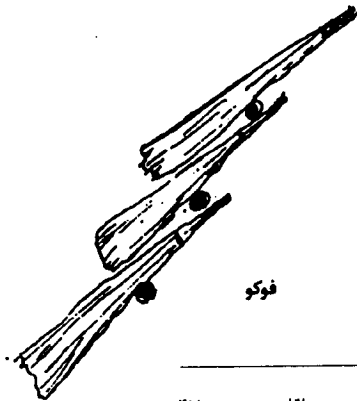
۲- ...

فواره [ف.ر]. [واژه تازی]

آبفشان ← آبفشان.

فوکو (واژه گیلانی)

دسته‌های ساقه برنج که در پوشش بام‌های چوبی بکار می‌رود^(۴).



فوکو

(۱) قبادیان، وحید، بررسی اقلیمی... رویه ۴۷.

(۲) زَمخشری خوارزمی، محمود. پیشرو ادب.

(۳) برگرفته از معین، محمد.

* فن تازی شده فند یا بند است.

** هندازمان برابر ایستایی. (برگرفته از پیرنیا، محمدکریم.

شیره‌ها... رویه ۱۰۴)

*** دست‌ورزی برابر صنعتی از فرهنگستان دوم.

(۴) همان. رویه ۱۰۵.



فهانه [ف. ن (ن)]

پهانه. پانه. ← پانه.

فهرست بها [ف. ر. ب]

فهرستی که در آن بهای ساختمایه‌ها و کارهای ساختمانی بر پایه یکان (واحد) اندازه‌گیری آنها آمده است و در کار برآورد هزینه از آن بهره‌گیری می‌شود.

فیک [ئ]. (واژه گیلانی)

تیرهای چوبین چهارتراش که در زیرگاه چینی (کرسی چینی) خانه بکار می‌رود^(۱).

فیلپا

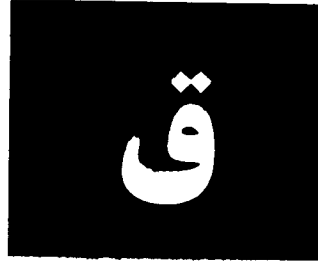
فیلپایه. ← پیلپایه.

فیلپایه [ئ (ئ)]

پیلپایه. ← پیلپایه.

فیلپوش

گونه‌ای گوشه‌سازی زیرگنبد. ← گوشه‌سازی.



قایمه [ی. م (م)]. (واژه تازی)

- ۱- ستون. پایه ساختمان.
 - ۲- آستانه در.
 - ۳- ستون پشت‌بند برای جلوگیری از ریزش دیوار.
- دیرک. تازی: شمع.

قایمه زدن [ی. م. ز. د]. (واژه تازی + پارسی)

- تازی + پارسی: شمع‌زدن.
- زدن ستون پشت‌بند به ساختمان. تیرک زدن.

قبضه [ق. ض]. (واژه تازی)

- ۱- یکان اندازه گیری درازا. ← مشت.
- ۲- ...

قبه [ق. ب (ب)].

تازی شده کُتبه.

- ۱- گنبد. ← گنبد.

۲- بارگاه و گور گنبددار.

۳- روزن‌های سفالین در بام گرمابه، کاروانسرا و ...
که (۱).

۴- ...

قاب

تازی شده کاب. ← کاب.

قاپو (واژه کردی)*

دروازه. در بزرگ.

قاپول**

تازی: قاپول

۱- بیرون زدگی در ساختمان مانند ایوان.

۲- ناودان ترازوی (افقی) گرداگرد بام برای گردآوری
آب باران در آن.

قاشقی [ش]. (واژه ترکی + پارسی)

۱- ابزاری فلزی برای گچ‌بری.

۲- گونه‌ای شیار آذینی روی ستون. ← شیار آذینی.

۳- ...

قاعده [ع. د (د)]. (واژه تازی)

۱- پایه. ← پایه.

قاعده مثلث: پایه سه پهلو.

۲- ...

قالب [ل (ل)].

تازی شده کالب. ← کالب.

قالب‌زنی [ل. ز]

کالب‌زنی. ← کالب‌زنی.

قایم‌الزاویه [ی. م. ی (ی)]. (واژه تازی)

راست گوشه. دارای گوشه ۹۰ زینه (درجه).

* در فرهنگها قاپو واژه ترکی آمده است. هرتسفلد. باستان‌شناس آلمانی آن را کردی می‌داند «ویرانه قصر شیرین به چار قاپو موسوم است و آن لغت کردی است به معنی چهاردروازه...» (بازگویی از تقوی‌نژاد دیلمی، محمدرضا. معماری، شهرسازی، شهرنشینی... رویه ۱۲۶) و نیز بنگرید به زیرنویس واژه کعبه.

** به گمان فراوان در سده چهارم و پنجم هجری قاپول زبانزد مردم خراسان بوده است. چون دو نویسنده خراسانی از آن یاد کرده‌اند و باید باغ نوشته شود. (برگرفته از لاریجانی، محمدعلی) (۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۵۳.



قپان * کردن کار [ق. ک. د. ن.]

شاغولی کردن کار | شاغولی کردن کار.

قراول رفتن [ق. و. ر. ت.] (واژه ترکی + پارسی)

۱- روشن نمودن راستای کار در والادگری، گرتنه

(نقشه) برداری، برای ستون بندی و شاغولی کردن

و...

۲-...

قرنیز [ق.]

تازی شده کرنیز. | کرنیز

قرینه [ق. ن. ن.] (واژه تازی)

۱- جفت.

۲-...

قرینه سازی [ق. ن. ن.] (واژه تازی + پارسی)

جفت سازی. ← جفت سازی.

قریه [ق. ی. ی.] (واژه تازی)

روستا. ده. ← ده.

قصبه [ق. ص. ب. ب.] (واژه تازی)

۱- شهر کوچک. شهرک.

۲- آبادی بزرگ دربرگیرنده چند دهستان. امروزه

واژه «بخش» جانشین آن شده است.

۳- میان شهر^(۱).

۴-...

قصر [ق.] (واژه تازی)

۱- کاخ. کوشک.

۲-...

قطار [ق.] (واژه تازی)

۱- پیش آمدگی در لبه بام ساختمان^(۲).

۲-...

قطار بندی [ق. ب.] (واژه تازی + پارسی)

آجرچینی بگونه ایستاده (قائم) گرداگرد لبه بام

ساختمان یا «بالای دیوار اتاغ»^(۳).

قطاع [ق. ق.] (واژه تازی)

پیشنهاد: بُرین. ← برین.

قطر ** [ق.] (واژه تازی)

سبّیرا. ← سبّیرا.

قطعه [ق. ع. ع.] (واژه تازی)

۱- تکه. قطعه زمین: تکه زمین.

۲- بخشی از پرهون (دایره) میان یک زه (وَتَر) و یک

کمانه (قوس).

قفسه [ق. ف. س.] (از یونانی Kapsa) ***

تازی شده: قفص.

۱- گنجه.

۲- قفسه پلکان: بخشی از ساختمان که پلکان در آن جا

گرفته است.

قفسه بالارو (آسانسور): بخشی از ساختمان که بالارو

در آن جا گرفته است.

۳-...

* قپان واژه ترکی است از فارسی کپان، از یونانی، لاتینی

کامپانا (Campana).

(۱) میدانی، ابوالفضل احمد. فهرست... السامی فی الاسامی. روبه

۲۸۷.

(۲) بزرگمهری، زهره. کاربندی... معماری و هنر. شماره ۳ و ۴.

(۱۳۶۷) روبه ۳۰.

(۳) برگرفته از قزلباش، محمدرضا. ابوضیاء، فرهاد. انقبای

کالبد... روبه ۴۷.

*** گمان می‌رود این واژه از ریشه اوستایی "چتر" و

سانسکریت چتور گرفته شده باشد، که برابر چهار است. در تازی

"افطار عالم" برابر چهارسوی جهان است. واگردان "ت" به "د"

فسراوان است. شاید واژه "کوارتر" Quarter انگلیسی و

"کوادر" ایتالیایی و در زبانهای دیگر نیز از همان ریشه اوستایی

باشد. (برگرفته از مهرین، عباس. فرهنگ لغات قرآن. زیر واژه: نظر

*** لاتین Capsa.

**قلعه [ق.ع]**تازی شده کلات^(۱).

دژ. ← دژ.

قلم [ق.ل]. (واژه تازی شده از یونانی)

خامه.

۱- میله کوتاه فلزی با یک سر گرد برای کوبیدن و یک

سر تیز، برای کنده کاری کوچک (ابزار والادگری).

۲- میله فلزی با لبه تیز برای کشیدن کشه (خط) و

نشان روی کاشی کاری. آنرا درون گِلِ آخر می‌زنند تا

نشانی بر روی کاشی اندازد. (ابزار کاشی کاری)^(۲).

۳- تسمه فلزی فنی برای بندکشی بین درز آجر و

سنگ...^(۳)

۴-...

قمی پوش [ق]

گنبدی با دهانه کوچک و خیز کم که به روش چپپله

آجر چینی شده است، که پایداری چندانی نداشته و از

زمان زندیان پدیدار شده است^(۴).**قناس [ق]**. (از تازی قرناس*)خراسانی (هراتی - افغانی): سرکج^(۵).

کز و مژ. بی ریخت.

زمین قناس: زمین سرکج.

قنات [ق]

تازی شده کنات.

کاریز. ← کاریز.

قنتره [ق.ت.ر]

تازی شده کنتره**.

گذرگاه روی خندک (خندق)

قواره [ق.ر]. (واژه تازی)

۱- آجر و چوبی که برای آذین کاری کمانی (قوسی)

بریده شده باشد^(۶).

۲-...

قواره بری [ق.ر]. (واژه تازی + پارسی)

روشی در آذین کاری نماهای ساختمان با بریدن

کمانه‌ای آجر یا چوب و چیدن آنها کنار هم. این روش

از زمان صفویان روایی (مرسوم) شده است^(۷).**قوج بند [ب]**

قوج بند. ← قوج بند.

قوستازی شده کوشک^(۸).خانه (صومعه) راهب^(۹).**قوس [ق.ق]**. (واژه تازی)

۱- چغد. ← چغد.

۲- کمانه.

خط قوسی: کشه کمانه‌ای.

قهندز [ق.د]

تازی شده کهن دز. ← کهن دژ.

قهوه خانه [ق.و]

چایخانه. ← چایخانه.

قیر

تازی شده گیر. ← گیر.

(۱) بیهقی. بازگویی از معین، محمد.

(۲) برگرفته از ماه‌النقش، محمود. طرح و اجرای نقش... رویه ۲۳.

(۳) همان. رویه ۱۴۹.

(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چفدها. اثر شماره ۲۴. رویه ۱۲۵.

* چنین گمان می‌رود. (برگرفته از معین، محمد)

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.

** قنتره از کن به چم شیار و تره به چم گذر ساخته شده است.

(پیرنیا، محمدکریم. راه و رباط. رویه ۱۶۲)

(۶) همان. شیوه‌ها... واژه‌نامه.

(۷) همان. رویه ۲۸۰.

(۸) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...

(۹) مشکور، محمدجواد. فرهنگ تطبیقی...



قیراندود [۱]

قیراندود. ← قیراندود.

قیرچارو*

گونه‌ای ملات. قیرچارو. ← قیرچارو.

قیروگونی

قیر و گونی. ← قیر و گونی.

قیصریه [ق. ص. ی]

تازی شده کیاسره.

راسته بازار بزرگ، سرایی در بازار ویژه فروش

کالا‌های گرانبها^(۱). ← بازار.

* در نزهةالقلوب آمده است که در بند عضدالدوله دیلمی قیروموم بکار رفته است «...عضدالدوله بر آن طرف بندی بست و آن زمین را به ساروج و سنگ و گچ، حوضی ساخت که به حفره پایه نردبان درو روند و بکریاس و قیر و موم ساروج را چنان محکم گردانید که قطعاً آب نمی‌تراوید...» (مستوفی، حمدالله نزهةالقلوب. رویه ۱۳۲)

(۱) پیرنیا، همان.

۲-....

کار

۱- ساختمان.

«ز سنگ و ز گچ بود بنیاد کار چنین کرد تا باشد آن پایدار».

۲-....

کار آب و گل [ر.گ]

۱- ساختمان سازی.

۲- بازآرایی (مرمت).

کاراب

گوراب ← گوراب .

کاراسته [ت(ت)]

ساختمایه ای همچون چوب و سنگ و آجر و...

کاربات [ر]

کریات. خانه کاروان.

ساختمانی همچون کاروانسرا با چندین اتاغ و پنیاب و... از روزگار پیش از اسلام. نمونه آن در آبادی های کنار شاهراه کهن فارس یافت می شود (۵).

(۱) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه ها...

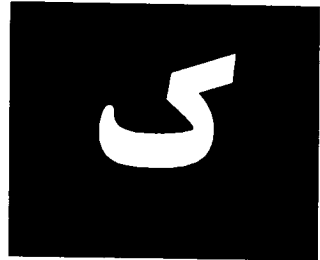
(۲) عمید، حسن. فرهنگ عمید .

(۳) فرهنگستان چهارم .

(*) لاریجانی در فرهنگ نظام واژه کاخ را تازی دانسته است. و می افزاید: «در تازی کاخ و کوخ به چم کومه و کپر است». (برگرفته از لاریجانی، محمدعلی). چون واژه کاخ از زمان بسیار کهن در فارسی بوده پس شاید از ریشه ککش سنسکریت و کته اوستایی باشد. پس با واژه کده از یک ریشه است و تازی بودنش تنها گمان است. در فرهنگ لاروس تازی برابر واژه کاخ، کپر و آلونک و کلبه آمده است.

(۴) فره وشی، بهرام. فرهنگ پارسی به پهلوی.

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. افسر، کرامت الله. راه و رباط.



کاب

فرانسوی: کادر (Cadre)

تازی شده: قاب. کعب (۱).

برواز. (۲) پیرابند. (۳)

چهار چوب بسته مانند کاب در، کاب پنجره.

کابین (واژه اروپایی. فرانسوی Cabine)

۱- اتاغک چوبی یا فلزی. ← اتاغک.

۲- اتاغ آسایش و خوابگاه کشتی.

کابینت [واژه فرانسوی Cabinet]

۱- باجه. اتاغک.

۲- امروزه به گنجه آشپزخانه های امروزی

می گویند. ← گنجه .

کاچار

کاچال. مان ← مان .

کاچال

کاچال. مان ← مان .

کاشی

۱- کاشی. ← کاشی.

۲-....

کاخ*

پهلوی: چار (۴).

تازی: قصر.

۱- ساختمان بزرگ و شکوهمند. کوشک.



کاربند [ب]

تکه آجر یا سفال تیز گوشه مانند که برای پر کردن بندهای

میان دو آجر و پدید آوردن خمیدگی در رج آجرها در ساخت تاغ و گنبد کار گذاشته می شود^(۱). گاز^(۲).

کاربند کردن [ب.ک.د]

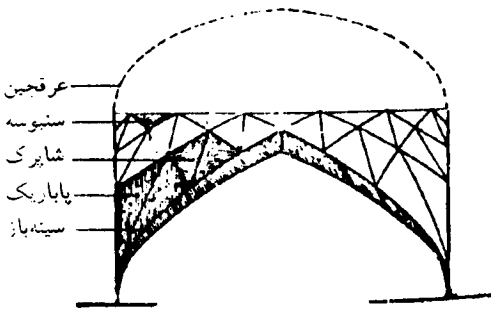
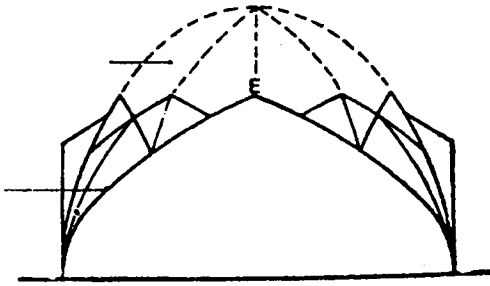
پر کردن بندهای میان آجرها در یک رده خمیده (کمانی) آجر^(۳) در ساخت تاغ و گنبد. گازبندی.

کاربندی* [ب]

تازی + پارسی: رسمی بندی.^(۴)

گونه‌ای آسمانه که از برخورد چندین تویزه باهم پدید می آید که بر پایه بخش بندی‌هایی ویژه در کنار هم زده شده‌اند.

از دید ساختاری، کاربندی به دو گونه است: یا باربر است و یک اندام (فضا) را می پوشاند، یا آسمانه دومی است که به آسمانه بالایی با سازو (ریسمان) بسته شده است و بار بر نمی تواند باشد.

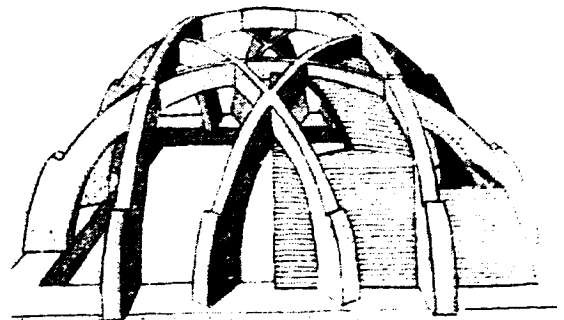
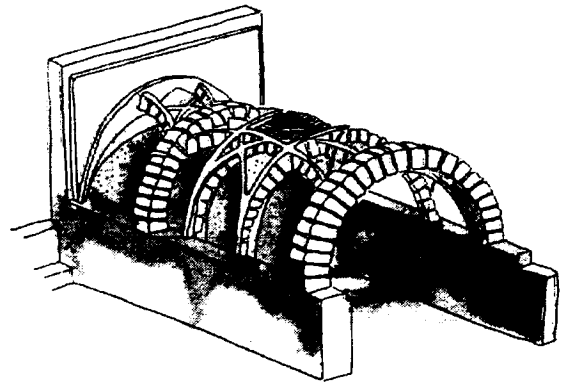


کاربندی

پیشینه

نشانه‌ای از کاربندی رادر سده سوم پس از اسلام می توان یافت. در این سده در مسجد جامع شیراز گونه‌ای گوشه‌سازی یافت شده که همانند کاربندی است. نمونه باربر آن نیز در مسجد جامع نایین دیده می شود. پس از آن کم کم در دیگر سرزمین‌ها، بهره گیری از کاربندی هم برای آذین و هم بگونه باربر روایی شد.

باید یادآوری کرد که ساخت پتکانه (← پتکانه) در



(۱) برگرفته از زمشیدی، حسین. طاق و قوس... رویه ۴۹.

اجرای ساختمان... رویه ۱۹۱.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۳) همان.

(*) با بهره گیری از پیرنیا، محمدکریم. گره و کاربندی...

(۴) شهرباف، اصغر. گره و کاربندی. رویه ۶.



پس از واداشتن همه تویزه‌ها در آسمان که به آن "اوزیر کردن" می‌گویند میان آنها را با آجر می‌پوشانند. هر تویزه دارای دو نیمه تویزه است. همه این تویزه‌ها یکسان و هم اندازه هستند و یک چفد پایه دارند، که بیشتر چفد پنج او هفت است.

گونه‌ها

دو گونه کاربندی را می‌توان چنین باز نمود کرد:

۱- کالب شاغولی (قالب شاقولی)

در کاربندی شاغولی، دو نیمه هر تویزه در یک راستا هستند و در یک رویه جا می‌گیرند که بگونه ایستاده (قائم، نسبت به رویه زمین) کار گذاشته شده است. از اینرو به آن «کالب شاغولی» می‌گویند. این کاربندی می‌تواند برابر باشد چون هر دو تویزه با هم یک چفد برابر را می‌سازند. نمونه‌های آن را در بازارها و بویژه چهارسوها می‌توان یافت.

کاربندی شاغولی خود دو گونه دارد.

الف - کاربندی رسمی که در آن بخش بندی آسمانه و شمار تویزه‌ها، بر پایه اندازه درازای زمینه بدست می‌آید.
ب - کاربندی اختری که در آن شمار تویزه‌ها بدلخواه است.

۲- کاربندی کالب سرسفت

در کاربندی سرسفت، دو نیمه هر تویزه، در یک راستا نیستند، بگفته دیگر دو تویزه در یک رویه ایستاده جانمی گیرند و از تویزه‌های کاربندی شاغولی بلندتر و کشیده‌تر هستند.

این کاربندی برابر نیست و برای آسمانه پوش (سقف کاذب) بکار می‌رود. این تویزه‌ها از زیر، بگونه لایی زده می‌شوند. شمار لایه‌های آجر بستگی به اندازه دهانه زمینه دارد.

هنگامی که تویزه‌ها و بچه تویزه‌ها (بخشی از تویزه که میان تویزه‌های دیگر می‌افتد) برپا شدند، میان آنها را

گوشه‌سازی، پیش درآمد کاربندی شمرده می‌شود. در روزگار ایلخانان که نیاز به ساختمان‌سازی افزایش یافته بود مهرازان به روش‌های یکسان و همانندی در ساخت کاربندی رسیدند که کم‌کم جا افتاد و این کار هنری اوج گرفت. از آن پس در روزگار تیمور، چند تن از مهرازان بزرگ شیرازی آنرا به سمرکند (سمرقند) و خراسان بزرگ بردند و کم‌کم در همه ایران روایی شد. در سده‌های پس از آن کم‌کم کاربندی بجای آسمانه دوم برای پدید آوردن آذین‌های پرکار و زیباسازی اندام (فضا)های مهرازی بکار رفت. انگیزه‌های کاربرد کاربندی را با بررسی نمونه‌های آن در تاریخ، می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:

۱- یکنواخت کردن آسمانه‌ها با بهره‌گیری از هندازه (هندسه) و ریخت‌های استاندارد.

۲- مردم‌واری و سازگار ساختن اندام‌ها با زدن آسمانه دوم و کوتاه‌تر کردن آن.

۳- یکنواخت کردن با بهره‌گیری از هندازه (هندسه) و ریخت‌های استاندارد شده (استاندارد) در دهانه‌ها، آسمانه‌ها و...

۳- پوشاندن آسمانه‌ای که سفت کاری نازیبایی داشت.
۴- ساخت پنام (عایق) و پدید آوردن لایه هوا میان دو پوسته.

۵- بخش‌بندی و جداسازی درون ساختمان با گونه‌گونی (تنوع) در آسمانه آنها.

۶- ساخت روزن‌های زیبا میان کاربندی و شکست آوا (صدا).

روش ساخت

پس از بالا آوردن دیوارهای یک اندام تارسیدن به زیر آسمانه، نخست دو یا چهار لنگه گچی می‌سازند و روی آن تویزه بنیادی کاربندی را به گونه دز (دزد) و پنهان می‌سازند و سپس دیگر تویزه‌ها را به آن پیوند می‌زنند.



بخش‌ها (اجزاء) کاربندی

کاربندی دارای بخش‌های زیر می‌باشد:

۱- پاباریک: رویه‌های خمیده چهارپهلویی همچون یک لوزی کشیده شده که میان دو تویزه را که روی دو پهلوی کنار هم از زمینه زده شده‌اند، می‌پوشانند. یک گوشه آنها تا پاکار تویزه کشیده شده است. پس هر گوشه از زمینه، یک پاباریک دارد.

۲- شاپرک یا ترنج: لوزی‌های خمیده‌ای که روی دو پهلوی بالای پاباریک زده می‌شوند. روی هر پاباریک، دستکم دو شاپرک ساخته می‌شود. شاپرک‌ها گاه در چند رده بر هم دیده می‌شوند.

۳- سنپوسه: سه پهلویی که روی شاپرک‌ها زده می‌شود تاگردی زیر نهنجین را بسازد.

۴- سینه‌باز یا سوسنی: تکه‌تاغی که میان تویزه روی پهلوی اندام و دو تویزه روبروی آن پدید می‌آید.

هر کاربندی کالب شاغولی دارای دو سوسنی روی دو پهلوی کوچکتر اندام (پهنای آن) می‌باشد. ولی کاربندی سرسفت دارای چهار سوسنی روی چهار پهلو، هم در پهنا و هم درازا می‌باشد.

۵- نهنجین: (عرقچین، شمشه): گنبد کم‌خیزی که روی کاربندی ساخته شده و کار را به پایان می‌رساند.

۶- سروی: اگر نهنجین بگونه ترکیب ساخته شود به هر ترک آن سروی گویند.

۷- زیرهفتی: تویزه‌هایی که روی دهانه بزرگتر، در درازا زده می‌شوند.

۸- یک پا در هوا: تویزه‌هایی که روی زیرهفتی زده می‌شوند و یک پای آنها کوتاهتر است (پاکار ندارد).

۹- دو پا در هوا: تویزه‌هایی که روی زیرهفتی زده می‌شوند و هر دو پای آنها زده شده (پاکار ندارد).

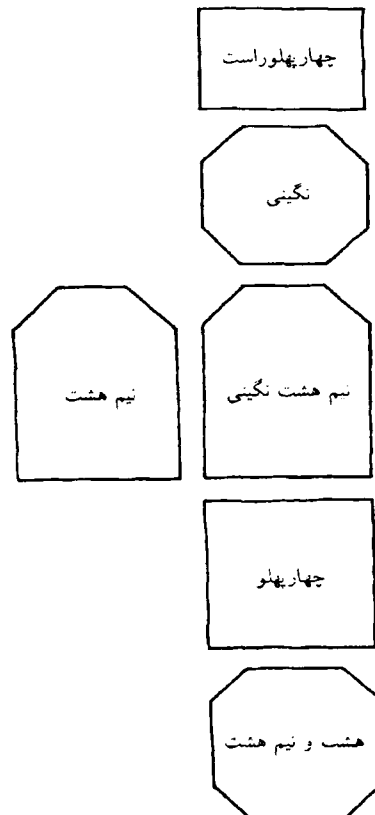
کاربندی یزدی [ب. ی. ئ]

گونه‌ای کاربندی که در آن بخش‌ها و تویزه‌ها کمتر

با آجر می‌پوشانند و بر روی آن می‌توان آمود کاشی یا گچ کارکرد یا بگونه ساده با نمای آجری باز گذاشت. یکی از گونه‌های کاربندی، یزدی‌بندی است ← یزدی‌بندی

گونه‌های زمینه

هر کاربندی روی یک زمینه ویژه را می‌پوشاند و آسمانه آن می‌شود. این زمینه‌ها یا اتاغ‌های زیر کاربندی می‌توانند به ریخت‌های زیر باشند: چهارپهلوی (مربع)، چهارپهلوی راست (مستطیل)، هشت [هشت پهلوی بسامان (منتظم)]، هشت و نیم هشت (چهارپهلویی که گوشه‌های آن پخ شده باشد)، نگینی (هشت پهلوی نابسامان)، کشکولی، نیم‌هشت نگینی، گوشه پخ.



گونه‌های زمینه



یک بخش از آن کرده می‌شود، یا می‌تواند انجام داده شود، یا برای انجام آن برنامه ریزی می‌شود. دیدگاه دیگری کارکرد را گسترده‌تر از این می‌بیند و آنرا هر انگیزه‌ای می‌داند که بتوان به یک اندام، یک بخشه (جزء) از ساختمان وابسته دانست، گرچه که هیچ پیوند روشنی با خود زندگی آدمی نداشته باشد. بدین گونه کارکرد به پندار مهر از وابسته می‌شود، یا شیوه‌ای که او از آن الگو بر می‌دارد. امروزه شیوه‌های مهرازی، دیدگاه گوناگونی درباره کارکرد دارند.

کارکردگرایی [ک.ک.]

فرانسوی: فنکسیونالیسم (fonctionnalisme)

تازی + پارسی: عملکردگرایی.

دیدگاهی که در مهرازی نو (معماری مدرن) بیشتر نمود پیدا کرد و گفت و گو بر سر آن بالا گرفت. در این دیدگاه بر پایه یک جهان بینی و باز نمود از زندگی نو، (مدرن) در مهرازی، کارکرد، بنیاد و پایه برای دیگر نمودهای مهرازی می‌شود و ریخت (فرم) و ساختار و... همه از کارکرد پیروی می‌کنند و برای آن آفریده می‌شوند.

گرچه باید دانست مهرازی همواره هنری مردمی بوده و پاسخ به کارکرد، کاربنیادی مهرازی بوده است. با این همه در مهرازی نو برای کنار زدن آنچه که نوپردازان نمی‌پسندیدند همه چیز را پیرو کارکرد دانستند و کارکرد را به گونه‌ای باز نمود (تعریف) کردند که بتوانند از نهادها و نمادها و آرایه‌ها و... در گذرند و بگفته خود، به مهرازی ناب برسند. برای گذر و پیشرفت از کهن‌گرایی (کلاسیسیزم) به سوی یک جهان نو، پذیرش چنین دگرگونی‌هایی در

شده و ریخت آن بسیار ساده می‌شود. گاه شاپرک‌ها برداشته می‌شود و روی پاباریک‌ها، سنبله‌ها کار می‌شود.

کاربندی یزدی یکی از دو گونه شکنج زیر گنبد است که در آن پس از پایان گوشه سازی و واگردان زمینه چهار پهلو به هشت پهلو، زمینه هشت پهلو را به پرهون (دایره) می‌رسانند. گونه نخست، تاغ بندی یا تاغ بست و گونه دوم کاربندی یا کاربست است که همان کاربندی یزدی است.

گمان می‌رود اینگونه کاربندی، از یزد از سده هشتم آغاز شده و به کاشان رفته است. یکی از نمونه‌های کهن آن در مسجد شاه ولی تفت از ۷۰۰ مهی بجا مانده است، که در آن پاباریک‌ها به دو نیمه شده و دو سوسنی پدید آورده‌اند.

از نمونه‌های بسیار زیبای آن را زیر گنبد مسجد کبود تبریز و مسجد شیخ لطف اله اسپهان می‌توان دید.^(۱) کاربندی یزدی، از یزدی‌بندی جداست ← یزدی‌بندی.

کارخانه [ن(ن)]

۱- کارگاه ساختمانی.

۲-...

کارشیو

۱- گرت‌ها و تهرنگ (اسکیس)‌هایی که درباره یک کار مهرازی در روند تلاش برای رسیدن به پاسخی درخور، آماده و کشیده می‌شود. پیشنهاد برای اتود (فرانسوی Etude)^(۲) که زبانزد مهرازان و دانشجویان مهرازی است.

۲- بررسی

۳-...

کارکرد [ک]

فرانسوی: فنکسیون (fonction)

تازی + پارسی: عملکرد.

در مهرازی، کارکرد، کاری است که در یک ساختمان یا

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم، گنبد، اثر. شماره ۲۰، رویه ۵۴.

(۲) با بهره‌گیری از پیرنیا، محمدکریم، خودباختگی ایرانی...

کنگره بم، دفتر نخست، رویه ۲۲۵.



دیدگاهها نیاز بوده است.

کارکردی [ک]

فرانسوی: فنکسیونیل (fonctionnel)

تازی + پارسی: عملکردی.

وابسته به کارکرد یا دارای یک یا چند کارکرد ویژه.

کارگاه ساختمانی [و: ب]

کارخانه^(۱).

جایی که در آن ساختمان سازی انجام می شود.

کارگاه هنر [و: ن]

فرانسوی: آتلیه. (Atelier)

کارگاه هنری. جایی که گروهی هنرمند یا دانشجو زیر

دست استادی به آموختن هنری پردازند.

کارگل [ر: گ]

۱- گل مالی. کارگری برای ساختمان.

«الا همه برای او بقلعه‌ها و قصرها و خندق زدن و کار

گل کردن گرفتار بودند»^(۲).

۲-...

کار گل‌بند [ر: گ: ب]

تازی: بتّا.

آنکه ساختمان می سازد. والادگر.

کارگیر

۱- سرداب. زیرزمین.

۲- پایه سنگی و استوار در ساختمان.

۳- گنبد.

۴-...

کاروانخانه [ن: ن]

کاروانسرا. ← کاروانسرا.

کاروانسرا* [س]

پهلوی: کاربان^(۳).

ارمنی شده: کاراوان^(۴).

کردی شده: کاروان^(۵).

فرانسوی شده: کَرَوَانِ سِرَای ** Caravanserail.

ترکی شده: کاربان‌سرای^(۶).

کاروانخانه. کاروانگاه. خان. سرای کاروان.

ساختمان بزرگی با اتاغهای بسیار برای آسایش و

آرامش رهسپاران (مسافران) که در گذشته بر سر

شاهراه‌ها و راه‌های میان شهری یا در کنار بازارها

ساخته می شد.

پیشینه

در نوشته‌های تاریخی از نخستین آسایشگاه‌های

کاروانسرا مانند میان‌راهی در زمان هخامنشیان یاد شده

است، بویژه که همواره پیک‌های ویژه در برخی

راههای بنیادی سرزمین بزرگ ایران در رفت و آمد

بودند. در روزگار اشکانیان، گسترش راه‌ها و ساخت

ایستگاه‌های میان‌راهی دنبال شد. در همین زمان بود

که «جاده ابریشم» و کاروانسراهای کنار آن یکی از

(۱) دهخدا، علی اکبر.

(۲) تاریخ طبرستان. بازگویی از معین. محمد.

(*) در تازی به کاروانسرا، خان می‌گویند که از واژه پارسی خان

برابر کاروانسرا گرفته‌اند. «در برخی از گویشها نیز به کاروانسرا.

خان و خانه گویند، مانند گویش کردی مهابادی.» (برگرفته از

کلباسی. گویش کردی مهابادی)

(۳) ستوده، منوچهر. کاروانسراهای ایران. ساختمان. شماره ۲۵

(۱۳۶۶) رویه ۶۶

(۴) حسام‌زاده حقیقی، چنگیز. یک بررسی کوتاه... باستان‌شناسی

و هنر. شماره ۱۱ و ۱۲. (۱۳۵۳) رویه ۹۲.

(۵) حسام‌زاده حقیقی، چنگیز. یک بررسی کوتاه... باستان‌شناسی

و هنر. شماره ۱۱ و ۱۲. (۱۳۵۳) رویه ۹۲.

(**) واژه کاروان به زبانهای دیگر اروپایی نیز رفته است و بجز

چم «گروه رهسپار» به چم اتاغک چرخداری است که به پشت

خودرو بسته شده و همه نیازمندی‌های آسایش را داراست و می‌توان

در آن بسر برد. به انگلیسی به آن کاراوان (Caravan) گویند.

(۶) صحاح المعجم.



شده‌اند»^(۱).

اندام‌ها

برای کاروانسراهای ایران تاریخی به اندازه ۲۵ سده می‌توان نوشت. «کاروانسراها یکی از پیروزی‌های مهرازی ایران بشمار می‌رود. در هیچ کجا چنین هم‌نوايي کارکرد و ساختار را نمی‌توان یافت»^(۲).

گرفته بنیادی آنها ساختمانی چهارگوشه، گرد یا هشت‌گوشه با یک میانسرا و گاه بدون آن است.

بیشتر کاروانسراها دارای اندامهایی همانند هستند که ریخت آنها همواره یکسان نیست. برخی نیز دارای اندام‌هایی ویژه هستند.

درآیگاه: درآیگاه کاروانسرا دربرگیرنده یک پیشخان و سردر بلند با دروازه‌ای چوبین و کلفت است که شب‌ها بسته می‌شد و نگهبانان در بالاخانه از آن پاسداری می‌کردند. هر کاروانسرا تنها یک درآیگاه داشت تا بهتر در پناه باشد.

هشتی یا دالان: پس از درآیگاه، هشتی یا دالان است که به میانسرا می‌رسد. در دو سوی آن نیز درگاه‌هایی است که به آغل‌های گرداگرد کاروانسرا راه دارد.

بالاخانه: برای آسودن بزرگان و فرمانروایان در بالاخانه بالای هشتی اتاغ‌هایی با شکوه ساخته می‌شد، که از دالان به آنها راه می‌یافتند.

میانسرا: بیشتر کاروانسراهای دشتی دارای میانسرای گاه چهارپهلوی یا هشت‌پهلوی و... هستند. که بگونه‌ای نهادین (ستیی)، دوايوانه یا چهارایوانه جفت‌سازی (قرینه‌سازی) شده‌اند.

ایوان: پیشگاه اتاغ‌ها ایوانی است روبه میانسرا، که از کف آن چند پله بلندتر است و نمایی زیبا به گرداگرد

راه‌های بنیادی دادوستد برون مرزی بود. به گمان فراوان این کاروانسراها ساختمان‌هایی با میانسرای چهارپهلوی و اتاغ‌هایی در گرداگرد آن و در پس آنها آغل چهارپایان بودند که بیشتر با خشت و آجر ساخته می‌شدند.

در روزگار ساسانیان با گسترش بیشتر دادوستد، کاروانسراهای بیشتری ساخته شد. برخی از آنها که هنوز بازمانده‌اند چنین هستند: دیرگچین (در جاده تهران - قم)، ربات انوشیروان (جاده سمنان - دامغان در کنار جاده ابریشم). این کاروانسراها بیشتر چهارایوانی هستند، به گفته دیگر، دارای یک میانسرای چهارپهلوی هستند که میان هر پهلوی آن یک ایوان است. بیشترشان با سنگ لاشه، آهک و گچ ساخته شده‌اند.

پس از اسلام برخی فرمانروایان از دودمان بوییان و سامانیان که به کارهای سودمندی دست می‌زدند، کاروانسراهای چندی ساختند، در سده پنجم، روزگار شکوفایی هنر و بویژه مهرازی، کاروانسراهایی بسیار شکوهمند در میان‌راه‌ها و درون شهرها ساخته شد که بیشترشان دوايوانی یا چهارایوانی بودند. یکی از زیباترین و شکوهمندترین آنها رباط شرف در خراسان است.

پس از ویرانی‌های مغولان، دادوستد نیز کاهش یافت تا اینکه ایلخانان دوباره آنرا پی گرفتند.

روزگار بسیار شکوهمند ساخت کاروانسراها در زمان صفویان بود که بسیاری از راه‌های ایران دارای کاروانسرا شدند. همچنین کاروانسراهای درون شهری نیز بسیار ساخته شد. برخی از آنها گشته‌های هشت‌پهلوی، چندپهلوی و گرد (مدور) داشتند. گرچه پس از آنها این روند پی‌گیری نشد. در روزگار قاجاریان بسیاری از کاروانسراها با خشت ساخته می‌شدند و از این رو امروزه بیشتر آنها ویران

(۱) برگرفته از کیانی، محمدیوسف. معماری ایران... روبه ۲۰۲ و

(۲) برگرفته از پوپ، ارتور. معماری ایران... روبه ۲۳۸.



میانسرای می دهد.

اتاغ آسایش: همه کاروانسراها دارای اتاغ‌هایی گرداگرد میانسرا هستند. بیشتر این اتاغ‌ها پنجره نداشته و تنها یک در چوبی دارند. گاه در گذشته بجای آن پرده‌ای آویخته بکار می‌بردند. تنها اتاغ‌های بالاخانه در برابر نسیم و دارای پنجره هستند. اتاغ‌ها دارای تاغچه و رف هستند.

برج: برج‌ها در گوشه‌ها جای دارند و جای پاسداری و دیده‌بانی هستند.

آغل چهارپایان: آغل چهارپایان در پشت اتاغ‌ها جای دارد و گرداگرد کاروانسرا می‌چرخد و تنها به هشتی راه می‌یابد. آغل تنها دارای یک درآیگاه است تا پاسداری از چهارپایان آسان باشد. دیوار آغل (دیوار بیرونی کاروانسرا) دارای تورفتگی‌هایی برای آخور است. بیشتر آغل‌ها به میانسرا راه ندارند.

آب‌انبار: در کنار برخی از کاروانسراها آب‌انباری کوچک ساخته می‌شده است. بیشتر آنها استوانه‌ای هستند. برخی کاروانسراها در میانسرای خود سکویی دارند که زیر سکو آب‌انبار است^(۱).

گرما به: برخی از کاروانسراها بویژه آنها که بزرگان از آنها بهره می‌بردند دارای گرما به‌ای کوچک هستند. **آبریزگاه:** آبریزگاه‌ها در گوشه‌های دور از دید و گاه در کلفتی دیوارها ساخته می‌شدند.

یخچال: در چند کاروانسرا یخچال‌هایی دیده شده که در آنها یخ را برای تابستان انبار می‌کردند^(۲).

پاسدارخانه: جایگاهی برای نگهبانان و داروغه که بیشتر در بالاخانه بوده است.

گونه‌ها

کاروانسراهای ایران را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:
الف - کاروانسراهای بسته (بدون میانسرا) که خود به چند گونه است:

۱- کاروانسراهای کوهستانی

این کاروانسراها در سرزمین‌های بلند و کوه و کوهپایه و بیشتر سردسیری ساخته شده‌اند، که بدون میانسرا و دارای اتاغ‌هایی گرداگرد یک سرسرای میانی هستند. اتاغ‌ها از هر سو بسته‌اند تا به آسانی گرم شوند و نیز دارای آتشدان دیواری هستند. رهسپاران و چهارپایان آنها در کنار هم شب را بسر می‌برند. در گوشه‌های آن برج‌های پاسداری ساخته شده است. درآیگاه همواره پشت به باد است تا از گرد و زش توفان در پناه باشد. بسیاری از آنها در روزگار صفویان ساخته شدند. یکی از زیباترین نمونه‌های آن کاروانسرای شبلی در آذربایجان است.

۲- کاروانسراهای کرانه خلیج فارس

با ویژگی‌های آب و هوایی این کرانه‌ها، گونه‌ای کاروانسرا در آنجا پدید آمده که بیشتر بدون میانسرا می‌باشد. ساختمانی چهارپهلوی با اتاغی در میانگاه و به ریخت پیللی [+]، همه اتاغ‌ها به بیرون راه دارند. هیچکدام دارای برج و بارو نیستند. دروازه و درآیگاه آنها رو به بادهای خنک باز می‌شده است. نمونه آن کاروانسرای «قلعه پهلوی» است.

۳- کاروانسراهای گرد در دشت.

این دسته کمتر هستند و تنها دو نمونه از آنها باز یافته شده است. گرتنه آنها دربرگیرنده یک سرسرای میانی و اتاغ‌های گرداگرد آن است. نمونه آن رباط زین‌الدین در جاده یزد - کرمان است.

ب- کاروانسراهای باز (میانسرا دار)

بیشترین کاروانسراها از این دسته هستند. نمونه‌های چهارپهلوی و هشت‌پهلوی آن دیده شده است. آنها که میانسرای چهارپهلوی دارند، دوابوانی یا چهارایوانی هستند. از این گونه هم در میان راه‌ها و هم در شهرها

(۱) سیرو، ما کسیم، کاروانسراهای ایران، رویه ۲۲۹.

(۲) همان، رویه ۲۳۴، زیرنویس.



کاسه پوش صاف [یس (س)] (واژه پارسی + تازی)

گنبد کلمبویی که بار آن روی توپزه‌ها نیست. (۷)

کاسه گاه ***** [یس (س)]

تازی + پارسی: نقاره‌خانه. *****

جایی در بلندی و بر بام ساختمان که در آن هر بامداد پیش از برآمدن و شامگاه پس از فروشدن خورشید، دهل و کرنا و همانند آن نوازند *****.

ساخته شده است (۱).

کاربیز

تازی شده: قنات (۲).

قنات. کهریز. آبرو. کت.

آبگذر زیرزمینی برای بهره‌گیری از آب انبار شده در سفره‌های زیرزمینی.

کاربگر [ک]

۱- مهرآز (۳). ← مهرآز.

۲- ...

کاز*

کازه. ← کازه.

کازه [ز (ز)]

فرانسوی شده: کَر. (Case) **.

کاز. کار. کاشه.

۱- جایی کنده شده در کوه یا بیابان برای آسایش یا نگهداری چهارپایان.

تازی: مغاره.

۲- خانه‌ای از چوب و نی مانند کلبه کشاورزان. سایبان.

آلاچوب. کومه. کوخ. آنگ.

«چو آمد بیابان یکی کازه دید

روان آب و مرغی خوش و تازه دید» (۴).

۳- خانه.

۴- ...

کاس شُدگی [ش. د.] ***

شل و خمیده شدن ریسمان کار والادگری. (۵)

کاسه پوش ***** [یس (س)]

گونه‌ای آسمانه گنبدی مانند کانه پوش که گاه به گونه

کلمبو و گاه با لنگه توپزه زده می‌شود و همانند یک

کاسه وارونه است. این گونه بیشتر در روستاها یافت

می‌شود (۶). ← کنه پوش.

کاسه پوش لنگه‌ای [یس (س). ل. گ.]

گنبدی که روی چند توپزه ساخته می‌شود.

(۱) برگرفته از کیانی، محمدیوسف. معماری ایران... رویه ۲۰۲ و ۲۰۳.

(۲) برگرفته از حامی، احمد. آمدن و ماندگار شدن آریایی‌ها... ساختمان. شماره ۸ (۱۳۶۷).

(۳) جنیدی، فریدون. مسابقه بین‌المللی معماری. معماری و شهرسازی. شماره ۱۷ (۱۳۷۱). رویه ۲۱. و فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی... بازگویی از فردوسی. رویه ۱۵۸

(*) از آن واژه «کَزیه» فرانسوی (Casier) هم ساخته شده. به چم گنجه‌های کوچک که در کتابخانه‌ها برای نگهداری برگه‌ها از آن بهره‌گیری می‌شود (برگه‌دان).

(**) کازه برابر کلبه است و بزبانهای دیگر اروپایی رفته است.

(۴) گرشاسب‌نامه. بازگویی از معین، محمد.

(**) کاس برابر فرورفته است و زبانزد مهرآزی است (معین، محمد).

(۵) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان...

(**) کاسه واژه پارسی است. (امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...)

(۶) اسلامی، منصور. معماری سنتی... هنرو معماری. (۱۳۵۵). ش ۴۴-۴۳. رویه ۱۱۸.

(۷) همان.

(**) کاسه (کوس) گاه در ایلام بوده است که بامداد و شب در آن می‌نواختند، در نگار کننده‌های سومری و آکدی نیز بچشم می‌خورد. (عمید، حسن. فرهنگ عمید)

(**) نقاره به گونه‌ای کوس، دهل دوتایی گویند.

(**) در این باره دیولافونو نوشته است: دهل زنان با آن کرناهای



کاشان

۱- تازی شده کاشانه. ← کاشانه.

۲- ...

کاشانه [ن(ن)]

ایتالیایی: کازا* Casa.

تازی شده: کاشان^(۱).

۱- خانه کوچک^(۲).

۲- خانه زمستانی*^(۳).

۳- ستاوند. تازی: رواق.

۴- بالاخانه.

۵- خانه‌های جداگانه در یک ساختمان.

فرانسوی: آپارتمان^(۳).

۶- ...

کاشه [ش(ش)]

کازه. ← کازه.

کاشی

۱- آجر چهارگوشه‌ای که یک روی آنرا آهار (لعاب) داده باشند و در ساختمان برای پوشش رویه‌ها

(سطوح) بکار برند. کاجی.

گونه‌ها

گونه‌های کاشی چنین هستند:

الف- کاشی گلی:

کاشی گلی از خاک لای و خاکستر ساخته می‌شود.

لای آن ته‌نشین رودخانه‌هاست که با اندکی گل

سرسشوی آمیخته شده و ورز داده می‌شود. پس از

پخت، این کاشی آسان‌تر تیشه کاری می‌شود. از آن در

کاشی هفت‌رنگ بهره‌گیری می‌شود.

ب- کاشی سخت:

پیشنهاد برای کاشی جسمی.

کاشی سخت از سنگ آتش‌زنه (چخماق) آسیاب‌شده،

سیلیس و کمی گل سرشوی ساخته می‌شود و از کاشی

گلی بسیار پایدارتر است و رنگ را بهتر بخود می‌گیرد

و در ریزه کاری‌ها کاربرد دارد.

کاشی گلی به آسانی آب آهار را به خود گرفته و هنگام

پخت، رویه آهار از کاشی جدا می‌شود. از این رو پیش

از آمیزش، با دمای کم آنرا «خام‌پز» می‌کنند و سپس

آنرا رنگ می‌زنند و دوباره می‌پزند. گرچه کاشی

سخت این گونه نیست و یکباره رنگ گرفته و پخته

می‌شود^(۴).

کاشی سخت خود چند گونه دارد:

- کاشی پیچ (فتیله‌پیچ): گونه‌ای که رنگ فیروزه‌ای

دارد و در کنج‌ها بویژه کنج سردر و ایوان بکار می‌رود.

- کاشی پیش‌بُر: کاشی را پس از پخت به ریخت

بلند، در بالای ساختمان خانه، به آیین نیاکان باستانی خود، به

خورشید که بزرگترین نماینده نیروهای زنده بوم (طبیعت) درود

می‌فرستند. (برگرفته از معین، محمد. زیرواژه نقاره‌خانه)

(* کازا در ایتالیایی، اسپانیولی و زبانهای نزدیک آن به چم خانه

است. کازابلانکا (Casablanca) به چم کاخ سفید، نام شهری

است در مراکش که برگرفته از کاخ سفید ایرانیان در زمان

ساسانیان است. همچنین کازانوا (Casanova) به چم خانه نو و

کازینو (Casino) و کازاتونرا (Casauetra) و ده‌ها نام دیگر

را داریم که از کاسا گرفته شده‌اند. واژه کازا (Casa) ریشه در

زبان و دودمان کاسی دارد. چنانچه در پارسی کاز (خانه). کاشی

(سنگفرش زمین) و... همه از یک ریشه‌اند. (برگرفته از سجادیه.

محمدعلی. معماری بومی ایران... معماری و شهرسازی).

(۱) معین، محمد.

(۲) امام شوشتری، محمدعلی. بررسی نفوذ... باستان‌شناسی و

هنر. شماره ۲. () رویه ۲۳.

(*) از دو بخش «کاشی به چم شیشه و «آنه» که پسوند وابستگی

است ساخته شده و به چم خانه بکار می‌رود، گاه به چم تابخانه

(← تابخانه) است. (دهخدا، علی اکبر)

(فرهنگستان چهارم.

(برگرفته از زم‌شیدی، حسین. گره‌چینی... رویه ۷ و ۸



چغازنبیل آجر آهارین یافت شده است. از روزگار هخامنشیان، کاربرد آجر آهارین، بیشتر به رنگهای سبز-زرد و قهوه‌ای با نگاره‌های آدمی و جانوری در آرایش یافت می‌شود. در روزگار اشکانیان گرچه هنر آهارزنی پیشرفت کرد، با این همه هنرمندان چندان به بهره‌گیری از کاشی روی نشان ندادند و بیشتر با نگارگری ساختمان را آذین می‌کرده‌اند. همزمان با روزگار ساسانیان دوباره کاشی‌کاری روایی شد. نمونه‌های زیبای آن در کاخ فیروزآباد و بیشاپور بدست آمده است.

در روزگار اسلامی کم‌کم هنر کاشی‌کاری همراه با آجرکاری با روشی نو آغاز شد و از آن پس به دو انگیزه پایداری و آرایش همواره کاربرد داشته است. بسیاری از پژوهندگان بر این باورند که ایران نخستین کشوری است که این چنین از کاشی‌کاری بهره برده است.

از سده پنجم و روزگار سلجوقیان پخت کاشی و کاربرد آن بار دیگر روایی شد و در روزگار تیموریان به اوج خود رسید. نخست کاشی یکرنگ بکار می‌رفت نمونه‌های آن در برج‌های خرقان (خرقان)، گنبد کبود مراغه دیده می‌شود. کم‌کم از رنگهای دیگر هم مانند قهوه‌ای، آبی، سبز، نیلی، سفید و... بهره‌گیری شد.

در روزگار صفویان در اسپهان (اصفهان) شاهکارهای کاشی‌کاری پدید آمدند.

دلخواه می‌برند و سپس می‌پزند^(۱).
- کاشی تراش: گونه‌ای کاشی خمیده^(۲).

- کاشی خشتی: کاشی‌های چهارپهلوی.

- کاشی دوال: کاشی دراز و کشیده.

- کاشی زیررنگی: در نوی‌کند (کتیبه)ها، ترکها، سرپایه‌ها و... بکار می‌رود و در شیوه آذری از آن فراوان بهره‌گیری شده است^(۳).

- کاشی ساده: کاشی یکرنگ.

- کاشی غازتغاری: به ریخت شش‌پهلویست که در گره‌سازی و ازاره‌سازی کاربرد دارد.

- کاشی گل‌مگلی (غازماغازی): کاشی درخشنده که در ازاره گرمابه‌ها، آب‌نماها بکار رفته است.

- کاشی نره: گونه‌گلی آنهم ساخته می‌شود.

- کاشی نگاربرجسته: آنرا با کالب، ریخت داده و سپس می‌پزند^(۴).

- کاشی هفت‌رنگ: روی آن نگاره‌ها را کشیده و سپس رنگ‌آمیزی کرده و دوباره می‌پزند^(۵).

۲-....

کاشی آجر [ج]

تازی + پارسی: معقلی.

یکی از گونه‌های کاشی کاری. ← کاشی کاری.

کاشی‌کاری

پوشاندن و آمود کردن نمای بیرونی و درونی ساختمان با کاشی.

پیشینه

کاشی و کاشی‌سازی پیامد پیشرفت هنر سفال‌سازی است. سفال‌سازی در ایران پیشینه‌ای شاید ده‌هزار ساله داشته باشد. یافته‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که از ۳۰۰۰ سال پیش هنرمندان ایرانی به ساخت آجر آهار (لعاب)‌دار آشنا بوده و از آنها در آرایش ساختمان‌ها بهره می‌برده‌اند. در نیایشگاه

(۱) برگرفته از ماهرانقش، محمد. طرح و اجرای نقش. رویه ۲۸.

(۲) بیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۲۸.

(۳) زمرشیدی، حسین. گره‌چینی... رویه ۷ و ۸.

(۴) برگرفته از اولیا، محمدرضا. صنعت سرامیک. صفه. شماره ۶.

۸۰۷ (۱۳۷۰).

(۵) برگرفته از زمرشیدی. همان. رویه ۲۹.

گونه‌ها

نمونه‌های زیبای آرایش باکاشی چنین هستند:

- کاشی یکرنگ: آغاز بهره‌گیری از کاشی در مهرازی پس از اسلام چندان روشن نیست. از پایان سده چهارم هنرمندان با ساخت کاشی و چگونگی آهار دادن آن آشنا بودند. با گسترش کاربرد کاشی، از رنگهای گوناگون برای آهار بهره‌گیری شد و کم‌کم رنگهای مانند قهوه‌ای، آبی، نیلی، سفید و سیاه همانند کاشی فیروزه‌ای در آموذ ساختمان باب شد.

- تکه‌چینی: از کاشی بگونه تکه چینی (معرق) اندک زمانی پس از آغاز بهره‌گیری از کاشی یکرنگ نشانی داریم. شاهکارهای تکه‌چینی را می‌توان در مدرسه غیاثیه خرگرد و مسجد کبود تبریز و مسجد گوهرشاد مشهد یافت.

- کاشی هفت‌رنگ: از سده یازدهم تکه‌چینی چندان بسود نبود و از این رو کاشی‌کاری هفت‌رنگ روایی شد. بویژه اینکه در زمان صفویان ساختمانهای بیشماری ساخته می‌شدند که نمی‌شد زمان و هزینه بسیار برای هر کدام گذاشت. پس هنرمندان نگاره‌ها را از پیش بر یک رویه چیده شده از کاشی سفید می‌نگاریدند و پس از رنگ‌آمیزی آنها را دوباره در کوره می‌پختند. این روش تاروزگار قاجاریان دنبال شد.

- کاشی زرین: آغاز بهره‌گیری از این گونه کاشی روشن نیست. در برخی ساختمانهای سده نخست اسلامی نمونه‌های آن یافت شده است. ساخت آن همانند سفالینه زرین فام پس از اندک زمانی از پیدایش اسلام کنار گذاشته شد. سپس از پایان روزگار سلجوقی دوباره از سر گرفته شد. کاشان، جرجان و سلطانیه و ساوه در شمار کانون‌های ساخت کاشی زرین بودند.

- کاشی آجر (معقلی): آمیزه‌ای از آجر و کاشی در زمینه‌های شترنجی و چهارخانه با رنگهای گوناگون کاشی که با آن گونه‌هایی از آرایه همچون "گلچین"،

"گره"، "نویسه گلی‌گری" (خط بنایی)، "نویسه کوفی" که به هر دو "خط معقلی" هم گفته‌اند، و دیگر نگاره‌ها را می‌توان پدید آورد. آمیزش کاشی و آجر در آرایش ساختمان از سده هفتم آغاز گشت و بزودی پیشرفت کرد. نمونه‌های زیبای آن در مسجد جامع ورامین، گنبد سلطانیه یافت می‌شود.

از آمیزش آجر و کاشی، "نویسه گلی‌گری" (خط بنایی) که "خط معقلی" نیز نام دارد پدید آمد و بسیاری از ساختمانهای دینی چنین آراسته شده‌اند.

- نگارش بر روی کاشی: در همه سده‌های اسلامی نگارش بر روی کاشی روایی بوده است که با بهره‌گیری از نوشته‌های دینی انجام می‌شد^(۱).

کاغذ پوستی [خ.ذ]. [واژه چینی + پارسی]

گونه‌ای کاغذ نازک پشت‌پیدا (شفاف) که بکار گرته کشی می‌آید.

کافه تریا [ف.ب] [واژه فرانسوی (cafe teria)]

چایخانه ← چایخانه

کال

اوستایی: کن (۲). *

(۱) برگرفته از کیانی، محمدیوسف. معماری ایران. رویه ۳۴۲ تا ۳۴۴.

(۲) در برخی از گویشها مانند مازندرانی و خراسانی... بکار می‌رود. کال واژه‌ای است که از فرهنگها افتاده است. این واژه از زبان پهلوی خاوری است. بویژه در مشهد و دیگر جاهای خراسان کنونی. در ادب دری به دیده نیامد و درست به چه کانال (Canal) است. جوی بزرگی که دستی آنرا بکنندویا خود آب بکند (برگرفته از بهار، محمدتقی. سبک‌شناسی. دفتر نخست. رویه ۳۴).

(۲) معین، محمد.

* کن برابر دره از کندن گرفته شده است. از آنجا که کن اوستایی برابر کال است و کان در فارسی برابر معدن نازی است، پس باید کن از کندن گرفته شده باشد. گمان ما بر این است که کانال اروپایی



- ۳- تنه. تن. کالو. تازی: بدن.
 ۴- کالو. ریخت. تازی: شکل. هیئت.
 ۵- ...

تازی: مسیل.

اروپایی: کانال (Canal).

- ۱- آبکند. آبرو. «روگاه»^(۱).
 ۲- ...

کالنبار [ن]

انبار کالا در بازار^(۲).

کالب [ل] (ل)

تازی شده: قالب^(۳) (ل یال).

- ۱- کالبد. - کالبد.
 ۲- ابزاری که چیزی ریخت‌پذیر را در درون و بیرون آن بگذارند یا بریزند تا بگونه آن ابزار در آید مانند کالب خشت.
 ۳- آیین من و آیین من که در این کالب است
 هیچ مگو، جنبش این قالب است^(۴).
 - و نیز گنجی یا پوسته‌ای چوبی یا رویه‌ای فلزی یا پلاستیکی یا... که برای بتن ریزی و ساخت یک بخش از کالبد یا سازه ساختمان بر پا می‌شود.
 ۴- الف - همان.
 ب - بهرامی، احسان. فرهنگ واژه‌های اوستایی.
 ۶- لاریجانی. همان.
 ۷- فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

* برخی از فرهنگها که ریشه اوستایی و سنسکریت واژه کالبد را پیدا نکرده‌اند، آنرا از ریشه یونانی دانسته‌اند. زبان آریایی در ایران با گویش اوستایی، و به هند رفته با گویش سنسکریت، و به اروپا رفته با گویش‌های یونانی و لاتینی، شناخته شده است. هنگامی که ریشه یک واژه در اوستایی یا سنسکریت باشد و در زبانهای یونانی و لاتینی و دیگر زبان‌های اروپایی یافت شود، ریشه اوستایی یا سنسکریت آن را باید روشن گردانید. فرهنگ‌های پارسی و اروپایی (لاروس و دانش‌نامه‌های بزرگ انگلیسی و آمریکایی و فرانسوی...) چون از فرهنگ واژه‌ها و زبان اوستایی و سنسکریت آگاه نیستند، بسیاری از واژه‌های ریشه اوستایی و سنسکریت را از خاستگاه (مبدا) یونانی و لاتینی دانسته‌اند که نادرست است و به پیروی از آنها برخی از فرهنگ‌ها و دانشنامه‌های فارسی نیز همین لغزش را کرده‌اند. از این بدتر فرهنگ‌های تازی هستند که هرچه واژه‌های فارسی و یونانی که تازی شده (معرب) است را از خاستگاه تازی دانسته‌اند. مانند فرهنگ لاروس تازی که به فارسی هم برگردانده شده و پر از لغزش‌هایی از این گونه است.

۱- کالبد. - کالبد.
 ۲- ابزاری که چیزی ریخت‌پذیر را در درون و بیرون آن بگذارند یا بریزند تا بگونه آن ابزار در آید مانند کالب خشت.

آیین من و آیین من که در این کالب است

هیچ مگو، جنبش این قالب است^(۴).

- و نیز گنجی یا پوسته‌ای چوبی یا رویه‌ای فلزی یا پلاستیکی یا... که برای بتن ریزی و ساخت یک بخش از کالبد یا سازه ساختمان بر پا می‌شود.

کالب بند [ل] (ل) (ب)

کسی که کارش بستن کالب‌ها و چفت و بند کردن آنها در جای ویژه خود می‌باشد.

کالب بندی [ل] (ل) (ب)

فرانسوی: کفراژ (coffrage)

بستن بخش‌های کالب و ساختن آن برای ریختن بتن یا...

کالبد [ب] (ب) (ب)

۱- کالب.

اوستایی: کهرپ، کرفش^(۵).

سنسکریت: کَلَب، کَلُوب^(۶).

پهلوی: کَرَب، کالبد^(۷).

یونانی شده: کَلُوبِیون *

لاتینی شده: کَرپوس.

۲- نمونه. پارسی + تازی: سرمشق.



کالاب ریزی [ر(ل)]

۱- ریختن ملات در کالاب برای ساختن خشت یا آجر.

۲- ...

کام

۱- چفت در زرفین .

۲- ...

کالو

کالید. ← کالید.

کانال (واژه اروپایی Canal)*

۱- کال. آبراهه. ← کال.

۲- راهگاه. «گذرگاه لوله‌ای هوا و...»^(۱)

کانسپت [بس] (واژه انگلیسی Concept)

پیشنهاد: پنداشت ← پنداشت.

کانون

تازی شده از سریانی و سریانی از آکدی.

۱- آتشدان. جایی که در آن آتش افزودند. کوره. تون

و...

۲- میانگاه. ← میانگاه.

۳- ...

کانه [ن]

کُنه. **

تورفتگی دهانه یا سوراخ ← کانه پوش.

کانه پوش [ن]

کُنه پوش.

گونه‌ای آسمانه سردر یا ایوانچه یا چفته (صفه)، که گاه به گونه نیمی از گنبد کلمبو، گاه نیمی از کاربندی که به آن "نیم کار" می‌گویند، ساخته می‌شود^(۲).

- یا ترمبه فیلیپوش. بالای بیشتر کاربندی‌ها یا چفدآویزها در سردر یا آسمانه ایوانچه به گونه کانه پوش و نیم کلمبو کار می‌شوند.

کاواک ***

تازی: مُجُوف.

انگلیسی شده: کویتی Cavity (گودال).

کاوک. میان‌تهی.

آجر مجوف: آجر کاواک.

کاوک [ز]

کاواک. ← کاواک.

کاوشگاه [ز]

جایگاه کاوش باستان‌شناسان.

پیشنهاد برای سایت (Site) باستانی.

کاهگل [ک]

ملاتی آمیخته از کاه و گِل که بخوبی ورز داده شده

باشد. از آن برای اندود دیوار و بام بهره‌گیری می‌شود.

گاه با آن خشت هم می‌زنند^(۳).

کاهگل ارزه [ک. ل. ز]

سیم‌گل.

ملاتی آمیخته از خاک رس، ریگ روان (ارزه) و خاک

کاه شسته که اندود آن نمای خوبی می‌دهد و با آن کاب

(قاب)‌های گچی را می‌پوشانند^(۴). از آن در

سرزمین‌های نمناک نیز بهره‌گیری می‌کنند. مانند ماسوله.

کبال **** [ک]

* از ریشه لاتینی کانالیس Canalis.

(۱) حاج‌سقطی، اصغر. فرهنگ اصطلاحات فنی.

** کُنه برابر دهانه و سوراخ است

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۸۱

*** کاواک از کاویدن است. (معین، محمد)

(۳) برگرفته از مقتدر، محمدرضا. کاهگل... هنر و مردم. شماره ۳۵ (۱۳۴۴).

(۴) پیرنیا، محمد کریم. درسهای دانشکده علم و صنعت و

برگرفته از معاریان، غلامحسین. گونه‌شناسی درونگرا. رویه ۳۵۰

**** شاید این واژه بستگی (رابط) به واژه کابل، Cable داشته

باشد. (پیرنیا، محمدکریم. اثر. چفدها... شماره ۲۴. رویه ۱۴۳).



سازو.

ریسمانی با کلفتی یک بند انگشت که برای بستن تیرهای آسمانه بکار می‌رفته است.

کیوترخان [ک.ت]

کیوترخانه. ← کیوترخانه.

کیوترخانه [ک.ت.ن.ن]

کیوترخان. برج کیوتر.

۱- ساختمانی بیشتر گردبسته (برج مانند) که در دیوارهای درونی آن روزن‌هایی با آجرکاری درآورده شده تا کیوتران بتوانند در آنها لانه بکنند. از این ساختمانها که بیشتر در زمینهای کشاورزی پیرامون اسپهان (اصفهان) دیده می‌شود برای گردآوری سرگین کیوتران که کود خاک می‌شود بهره می‌برند.

...۲

کبه [ک.ک]. ب. ب (ب)

۱- برآمدگی هر چیزی مانند گنبد.

تازی شده: قُبه (گنبد).

فرانسوی شده: کوپُل * (Coupole).

...۲

کپر [ک.ب]. (واژه بلوچی)

تازی شده: کَپر^(۱).

ارمنی شده: کَپر^(۲).

کوک. کرکین. کومه. کوخ. آلونک. کُرچه.

خانه‌ای ساخته شده از نی و بوریا (حصیر). گاه دیوارهای آن با خشت ساخته می‌شود.

کپله [؟]

بازشو و روشنایی‌گیر بالای دیوار^(۳).

کپه [ک.پ (ب)]

کوپه. کُبه. توده روی هم انباشته شده. مانند کُپه خاک.

کپه [ک.پ (ب)]

۱- آوندی که گلکاران در آن گل را جابجا کنند.

...۲

کپیش [ک.] (واژه تالشی)

میانسرا ← میانسرا.^(۴)

کت ** [ک]

۱- دگرگون شده کَد (برابر خانه)^(۵).

۲- کاریز. ← کاریز.

۳- گونه‌ای اتساع خستی و سنگی بدون روزن در روستاهای چابهار^(۶).

۴- کته ← کته

کتابخانه [ک.ن.ن] (واژه تازی + پارسی)

جای نگهداری و خوانش (مطالعه) کتاب.

کتام [ک.] (واژه گیلانی)

تبری (طبری): نغار. ناپار. کوتام.

آلونکی برای نگهداری جالیز که بر روی دستک‌های چوبی و با بلندای ۱/۵ تا ۲/۵ متر از زمین ساخته می‌شود و از هر چهار سو باز است^(۷).

کتل [ک.ت] (واژه گیلانی)

یکی از الوارهایی که در زیرگاه سازی (کرسی چینی) چوبی در ساخت شکیل بکار می‌رود ← شکیل^(۸).

* گمان می‌رود از قبه تازی شده، گرفته شده باشد.

(۱) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌ها...

(۲) ایوازیان، ماریا. وام واژه‌های ایرانی...

(۳) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۶۲.

(۴) برومیرژه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۴۲.

** کت به چم تخت پادشاهی هم هست و نیمکت از آن گرفته شده است.

(۵) لاریجانی، محمدعلی.

(۶) افشار سیستانی، ایرج. چابهار و دریای پارس. رویه ۲۵۸.

(۷) دیبا، داراب. معماری بومی گیلان. معماری و شهرسازی.

شماره ۲۴.

(۸) معاریان، غلامحسین. گونه‌شناسی برون‌گرا. رویه ۹۴.



کنج میان دو دیوار و سرپیچ کوچه‌ها^(۵).

کد [ک]

پهلوی: کتک.

کده. کت.

۱- خانه. سرای.

۲- جایگاه.

۳- ده. روستا.

۴- پیشوندی برابر خانه و جای و ده.

کدبانو: بانوی خانه. کدخدا: خداوند (صاحب) و بزرگ ده.

۵- پسوندی برابر جای. مانند: بتکد یا بتکده.

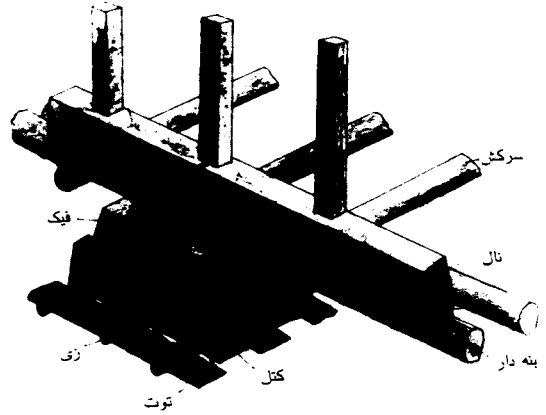
کدمبه * [ک. د. ب]**

آهیانه. ← آهیانه.

کدواد [ک]

کدواده. ← کدواده.

کدواده ** [ک. د (س)]**



کتل

کته [ک. ت (ث)]

۱- تاغچه مانند‌ی در پستو یا زیرزمین برای نگهداری

نیازمندی‌های خانه. دزفولی: کت^(۱).

۲- انبار آرد در نانوائی.

۳- پستو. تازی + پارسی: صندوق‌خانه.

۴- ...

کته گم [ک. ت (ث). گ]

نهانگاه. پستو^(۲).

کتی [ک]

پاره آهنی که زیر ناودان کار می‌گذارند تا آب روی آن

بریزد^(۳).

کتیبه [ک. ب (ب)]. [واژه تازی]

پیشنهاد: نوی‌کند^{*}. ← نوی‌کند.

کته * [ک. ت (ث)]**

جای سرپوشیده. نهانگاه. پناهگاه^(۴).

کتیرالاضلاع [ک. ز. ا]. [واژه تازی]

چند پهلوی. ← چند پهلوی.

کجاوه [ک. و (و)]

۱- کژاوه. ← کژاوه.

۲- ...

کچ [ک]. [واژه سیستانی]

(۱) صارمی، علی اکبر. ارزشهای پایدار... رویه ۸۴.

(۲) پیرنیا. همان.

(۳) دهخدا، علی اکبر.

(*) نوی در زبان پهلوی برابر سخن خداست.

(**) کته همان کته است که برخی برای آ که آوای اوستایی آن (که

همانند th خوانده می‌شود) نگاه داشته بود چنین می‌نویسند. باید

یادآوری کرد که هت، جزو الفبای تازی ست و نباید آنرا در واژه‌های

پارسی بکار برد. مانند کیورث که باید نیومرس نوشته شود.

(۴) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رو ۱۲۳.

(۵) رخشانی، بدیل. سیستان. رویه ۳۲. شاید دگرگون شده همان

کنج باشد.

(**) کدمبه برابر کاسه سر است.

(***) گمان می‌رود که بن این واژه کدلا و کدلاده باشد. آمیخته از

کد برابر خانه و لاد برابر دیوار. چم واژه هم دیوار خانه است.

(برگرفته از لاریجانی، محمدعلی)



اتاغی رویه آفتاب زمستانی که در و پنجره به میانسرا (حیاط) ندارد و در آن کرسی گذارند^(۴). این اتاغ گاه در بخش بالای برخی از تالارها جای می‌گیرد و گاه در کنار اتاغ زمستان‌نشین.

گرق [ک]

انبارگندم و جو در زیرزمین که با ترکه و نی ساخته شده و با شن پوشانده شده است.^(۵)

کرک [ک.ز]. (واژه بخارایی)

آسمانه. ← آسمانه.

کرکره [ک.پ.ر (ز)]

۱- گونه‌ای پرده چوبی که آن را از تخته‌های نازک و دراز می‌سازند و از بیرون برابر در و پنجره، برای جلوگیری از گرمای پرتوهای خورشید می‌آویزند (امروزه گونه‌ای از آن را که از پلاستیک می‌سازند و در درون اتاغ پشت پنجره می‌آویزند نیز کرکره نامند).

۲-...

کرکسیون [ک.ر]. (واژه فرانسوی Correction)

۱- بررسی و سنجش کار دانشجویان و راهنمایی آنها از سوی استاد. (زبانزد دانشجویان مهرازی) پیشنهاد: بازیبنی. ← بازیبنی.

۲-...

(۱) سیف اسفرنگی. بازگویی از لاریجانی، محمدعلی.

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.

(*) کرسی برابر تخت (اورنگ) است و بساکرسی برابر چهارپایه‌ای که در زمستان زیر آن آتش گذارند و روی آن شب‌پوش (لحاف) اندازند یکی نیست [این کرسی از زبان چینی است. (معین، محمد)]

(۳) سجادیه، محمدعلی. نیاکان سومری ما. رویه ۶۱.

(۴) برگرفته از قزلباش، محمدرضا. ابوالفضیاء، فرهاد. التنبای کالد... رویه ۴۱.

(۵) معین، محمد.

ساختمان. خانه.

«در عهد تو استوار مانده

کدواده عمر سست پیمان»^(۱).

کده [ک.د (د)]

۱- کد. ← کد.

۲- چوبی که در کلیدان فرو می‌افتد تا درگشوده نشود.

کلید چوبین.

کوار [ک]

۱- چوب پای در خانه. چوب آستانه.

۲-...

کربات [ک]

کاربات. ← کربات.

کربه [ک.ب (ب)]

۱- کلبه. ← کلبه.

۲-...

کرچه [ک.چ (چ)]

کرچه. کپر. ← کپر.

کرد [ک (پ)]

۱- آبیگیر. ← آبیگیر.

۲- آب‌انبار. ← آب‌انبار.

۳-...

کرداد [ک]

دیوار ساختمان^(۲).

کرسی* [ک]

«سومری: گوز.

آکدی شده: کوسون.

تازی شده: کُرسی»^(۳).

۱- زیرگاه. ← زیرگاه.

۲-...

کرسی چینی [ک]. (واژه تازی + پارسی)

زیرگاه‌سازی. ← زیرگاه‌سازی.

کرسی‌خانه [ک.ن (ن)]. (چینی + پارسی)



کرم [ک.ر]

۱- نوار گچی که پیش از اندود، بر دیوار می‌زنند یا نوار سارویی (سیمانی) که برای شیب بندی بام روی آن می‌کشند و آن را به چند بخش می‌کنند. رویه همه نوارها یکباد است تا بهنگام شمشه‌گیری، یا شیب بندی اندودی یکدست پدید آید.

۲- برجستگی‌هایی که در پاکار گنبد می‌سازند تا پاکار توزیه‌ها بر روی آنها جای گیرد^(۱).

۳-...

کرم‌بندی [ک.ر]

۱- ساختن یک نوار گچی روی دیوار برای شمشه‌گیری.^(۲)

۲- شیب بندی بام. ← شیب بندی.

کرمان [ک]

۱- دژ. ← دژ.

۲-...

کونیز [ک]

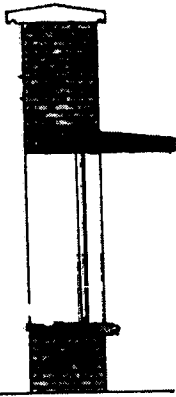
تازی شده: قَرَنیز

فرانسوی شده: کَرَنیش (Corniche)

خراسانی (افغانی): کَرَنیز^(۳).

۱- پیش آمدگی بالای در و پنجره در نمای ساختمان از آجر، سنگ یا سارو (سیمان) همچون سایبان یا پیش آمدگی کناره بام. رُخبام.

۲- نواری از سنگ یا چوب گرداگرد پای دیوار اتاغ در درون ساختمان برای پاخور^(۴).



کرنیز

کروج [ک] (واژه گیلانی)

گونه‌ای کندوج ← کندوج^(۵)

کروه [ک]

آشپانه. خانه.

کروکی (واژه فرانسوی Croquis)

۱- سردستی. ← سردستی.

۲-...

کره [ک.ر] (ز)

۱- اتاغ کاروانسرا. آموزشگاه (مدرسه) و...^(۶)

۲-...

کره [ک.ر] (واژه تازی)

گوی. ← گوی.

کریاس * [ک]

(۱) برگرفته از معماریان، غلامحسین. نیارش... رویه ۱۸۵.

(۲) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی... رویه ۱۸۵.

(۳) اکبری شالچی، امیرحسین. فرهنگ گویشی خراسان...

(۴) برگرفته از ماهرالنقش، محمود. اصول فنی... رویه ۳۳۷.

(۵) برومیرزه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۱۳۸.

(۶) دهخدا، علی‌اکبر.

* لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ عمید این واژه را پارسی دانسته‌اند

که تازی شده‌است. در فرهنگ معین و نظام واژه تازی دانسته شده

است.



کش [ک]

- ۱- تیر چوبی که در کلاف بندی پی سازی با گردبینه روی آن می‌افستد و ستون‌های گردبینه را به هم می‌بندد. (۶)
- ۲- ...

کشان [ک]

- ۱- چادری که با یک ستون برپا باشد. چادر یک دیرکی.
- ۲- ...

کشته‌بری [ک.ت.ب]

گونه‌ای نگارگری (نقاشی) دیواری در گذشته. بدین گونه که نگاره را بر کاغذی می‌کشند و رنگ آمیزی می‌کنند. پس از آماده شدن، دیوار را با چند لایه نازک گچ رنگی (رنگ گیاهی) بر روی هم اندود می‌کنند. روی آنها با یک لایه گچ سفید اندود می‌شود. سپس نگاره را روی آن می‌کشند. رنگهای نگاره را با تراشیدن گچ سفید پدیدار می‌کنند. جایی که باید رنگ سبز باشد، لایه‌ها را می‌تراشند تا به لایه گچ سبز برسند. بهمین گونه رنگهای دیگر را در نگاره درمی‌آورند و نگاره بگونه گود و برجسته در می‌آید (۷).

است.

(۱) لاریجانی، محمدعلی.

(۲) معین، محمد.

(*) «در سنسکریت کورج دسته سبزی (علف) سپند (مقدس)

است...» (برگرفته از لاریجانی، محمدعلی).

(۳) سنایی، بازگویی از لاریجانی، محمدعلی.

(۴) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...

(۵) معروف، حبیب. اصطلاحات معماری... نشر دانش. ش ۳

(۱۳۷۲) رویه ۲۷.

(۶) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۳۷.

(۷) بازگویی از مهرآز (آرشیکت) ضیاءالدین جاوید که از یک

تازی شده: کریاس.

۱- میانسرا ← میانسرا.

۲- هشتی (۱). ← هشتی.

۳- آبریزگاهی که بر بالای بام است.

تازی شده: کلیاس. (۲)

کریج [ک] (ک)

کریج * کریجه. کریزه. کرچه.

۱- اناغ کوچک.

۲- اناغکی که بانی و شاخ و رویه در کنار کشتزار

سازند. کُپر.

«همه عالم چو باغ و بستانست

این کریجحت بتر ز زندانست» (۳)

۳- ...

کریج [ک]

کریج. ← کریج.

کریچه [ک.ج] (ج)

کریج. ← کریج.

کریدور [ک]. (واژه اروپایی: Corridor)

۱- دالان. ← دالان.

۲- سرسرا ← سرسرا.

کریزه [ک.ز] (ز)

تازی شده: کرس (۴).

کریج. ← کریج.

کژاوه [ک.و] (و)

کجاباه. کجاوه. کژاوه. کژابه. کژابه.

۱- گونه‌ای تاغ و تویزه. ← تاغ.

۲- ...

کست و افزود [ک.ث.ا]

۱- کاستن و افزودن و درآوردن کار ساختمانسازی (و

شالوده ریزی)

۲- ...

پیشنهاد شده برای "آتود" (۵)



کشک [ک]

کفراژ [ک] (واژه فرانسوی Coffrage)

کالب بندی ← کالب بندی.

تازی شده بگونه شکسته از واژه کوشک.

بلندترین اتاغ در ساختمان^(۱).

کشو* [ک] (ک. ش)

کفسازی [ک] (واژه تازی + پارسی)

۱- تخته‌ای که لبه آنرا پست و بلند کرده و برای گچ‌بری

بکاربرند.

۲- گونه‌ای ابزار. ← ابزار.

۳- ...

(۱) زمر شیدی همان.

(*) کشور از کشیدن گرفته شده است.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۵۱.

(۳) سادات، کاظم. بناها و شهر دامغان. رویه ۱۵۰.

کش و میان کش [ک. و. ک]

تکه‌های ترازوی (افتی) چوب که باهرای در را در سه

جا بهم می‌پیوندد^(۲). ← در.

کشه [ک] (ک. ش) (ش)

۱- کشش خامه (قلم) بر روی یک رویه. دوری میان

دو قند (نقطه).

تازی: خط.

۲- «جای میان برآمدگی دو گنبد درباب ساختمان که از

آن برای نگهداری خشکبار بهره‌گیری می‌شود».

(زبانزد در دامغان)^(۳)

کشیدن [ک]

۱- پرکردن درز آجر یا خشت و... با گل و گچ یا سارو

(سیمان) با مالای ویژه.

۲- نگاریدن. تازی + پارسی: نقاشی کردن.

۳- تازی + پارسی: رسم کردن.

کعب** [ک]

تازی شده کاب***.

اتاغ چهارگوشه.

کف پوش [ک] (واژه تازی + پارسی)

پوشش کف از ساختمایه‌های گوناگون.

کفته**** [ک] (ت)

۱- گونه‌ای چفد کم خیز ← چفد.

۲- ...

(*) کعب، تازی شده کاب برابر استخوانی است که با آن بازی می‌کنند و بندگاه (مفصل) در نی و توده از چربی (کعب ران) است و نیز زیانزدی ویژه در دانش شمارش (حساب است). (برگرفته از امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...)

(**) ریخت فارسی این واژه «کاب» است که وا که (حرف) الف در آن مانند نمونه‌های بسیاری در واژه‌های تازی به «ع» واکسته است. این واژه در فارسی امروز «قاب» و «قاب» گفته می‌شود. واژه‌های «قایی» و «قاپو» برابر ساختمان و تاغ نیز از همین ریشه آمده است. چنانکه فیروزآبادی در زیر واژه «کعب»، واژه «کعبه» را برابر «عُرفه» و هر گونه اتاغ چهارگوشه گرفته است. واژه «قاب» در گفته‌های «فرتو» (عکس) را قاب گرفت... و نام «عالی قاپو» در اسپهان و ساختمان پرآوازه «قایی مرتضی علی» در دزفول همگی به همان چمهای واژه «کعب و کعبه» است که در تازی روایی (رایج) است.

از واژه «کاب» در فارسی، هنوز واژه‌های «کابک» و «کابوک» به چم زنبیل ماندنی که برای آشیانه مرغان در خانه درست می‌کردند و «کاوه» و «کاوک» به چم هر چیز میان تهی و «قاپوک» به چم نودان و سوراخهای درهای خانه در فرهنگها آمده است که ریشه واژه را در فارسی نشان می‌دهد. بُن واژه‌های «قعب» و «قواب» به چم آوند (ظرف) بزرگ نیز همین ریشه فارسی است. (برگرفته از امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...)

(****) گفته برابر از هم باز شده است. شاید برای آنکه این چفد

دارای دهانه‌ای باز شده است.



تازی شده: قلعه ****

تبری: کلا. کلا.

۱- روستای کوچکی بر سر کوه یا پشته بلند.

۲- دژی ساخته شده بر پشته بلند (۶).

یونانی: آکروپولیس **** (Acropolis)

کلاته [ک. ت. (ت)]

۱- کلات. ← کلات.

۲- خانه کوچک و ناچیز (محقِر). کومه.

۳- کاخ شاهی که گرد آن خانه‌ها ساخته باشند. دسکیره.

کلاژ [ک.] (واژه فرانسوی collage)

کنار هم چیدن و چسباندن یا درهم کشیدن و برهم آمیختن

در کار هنری یا بازنمایی (ارائه) گردهای مهرازی.

پوشاندن کف ساختمان یا پیرامون آن با آجر، موزاییک، آجر سارویی، سنگ، چوب، کاشی کف، پلاستیک و لاستیک و جز اینها.

کف شوی [ک.] (واژه تازی + پارسی)

۱- سرپوش لوله پساب در کف آشپزخانه، گرمابه،... برای جلوگیری از ریخته شدن آشغال به درون لوله.

۲- ...

کفش کن [ک. ک.]

آستان. آستانه. پای ماچان.

جایی در پیش درآیگاه (ورودی) که در آن کفشها را از پای در آورده و آنجا گذارند.

کف سوزگردن [ک. ک. د.] (واژه تازی + پارسی)

کشیدن ملات کاهگل با کف دست، روی شمشه‌های گچی دیوار یا روی آجرکاری آسمانه تا کاهگل بهتر به کار بچسبد (۱).

کل* [ک. (ک)]

۱- ده. روستا. در جاهای نمناک که کندن زمین و زیستن در آن دشوار بود، و نیز برای ایمن بودن از تازش دشمنان، بر روی تپه‌ها جای زندگی می‌ساختند که کل نامیده می‌شد. مانند سیاه‌کل در دیلمان و هفت‌کل در خوزستان.

۲- گونه‌ای کپَر در چابهار (۲).

۳- ...

کل [ک.]

۱- دروازه (۳).

۲- ...

کلا* [ک. (ک)]

۱- پسوندی برابر ده ****

۲- ...

کلات [ک.]

پهلوی: کریتَه. کلات (۴).

ارمنی شده: کاهالاک (۵).

(۱) برگرفته از ماهرنقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۱۸۶ و ۳۷۴.

(*) در سنسکریت کل برابر خانه و خانواده است. (برگرفته از لاریجانی، محمدعلی)

(۲) افشار، ایرج. چابهار. رویه ۲۶۱.

(۳) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۲.

(**) در مازندران کنونی، این واژه پسوندی برای نام‌دها می‌شود. مثل حسن‌کلا، فیروزکلا. در جندق و بیابانک، کلات برابر ده و

کلاته برابر کشتزار است. در شاهنامه نیز برابر شهر دیوار بست (محصور) و دژ آمده است. (ذکاء، یحیی. همان)

(***) این پسوند همان کلات است.

(۴) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

(۵) ذکاء، یحیی. مفهوم دژ. کنگره بم. دفتر نخست. رویه ۲۱۱.

(****) در تاریخ بیهقی قلعه بگونه قلعت آمده که تازی شده کلات است.

(۶) برگرفته از لاریجانی، محمدعلی.

(*****) کروپلیس رامی توان برابر کلات آورد چرا که هر دو برابر دژ ساخته شده بر بلندی هستند.



پیشنهاد شده: تکه تکه کاری.^(۱)

کلاس [ک]. (واژه فرانسوی Classe)

۱- هر یک از اتاغ‌های آموزشگاه (مدرسه) که در آن شاگردان می‌آموزند. «آموزگاه»^(۲).

۲- ...

کلاسیک [ک]. (واژه اروپایی. فرانسوی Classique)

۱- شیوه و روشی که نمونه و الگو برای رده خود است.^(۳)

۲- شیوه‌ای در مهرازی و هنر برگرفته از روزگار یونان و روم کهن.

پیشنهاد: مهرازی کهن‌گرا ← کهن‌گرایی.

کلاغ‌پر [ک. ب].

۱- تکه آجر سه پهلو. ← آجر.

۲- تکه‌ای چوبی در پشت چهارچوب در بیشتر به ریخت پایلی (دوزنقه)^(۴).

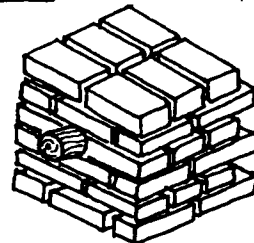
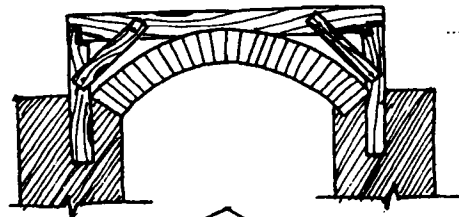
۳- روشی در آجرچینی کف میانسرا (حیاط) یا اتاغ با آجر چهار پهلو بگونه لوزی، (گوشه‌ها بهم بچسبد).

۴- ...

کلاف [ک].

۱- تیرهای مهار ساختمان از چوب یا تیر آهن یا بتن میله دار.

۲- ...



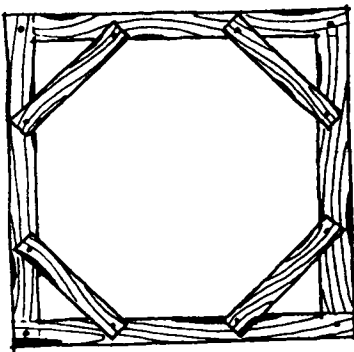
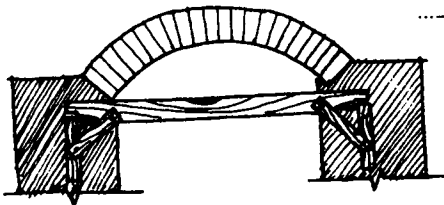
کلاف

کلاف‌بندی [ک. ب].

۱- مهار کردن استخوان‌بندی ساختمان. تیرهای مهار ساختمان، بیشتر به دو گونه ترازوی (افقی) و ایستاده (قائم) هستند. کلاف‌های ترازوی زیر ساختمان، پی‌ها و شالوده‌ها را بهم می‌بندد تا بستر ساختمان بگونه یکپارچه درآید و پایه‌ها از هم در نروند و نشست ساختمان همگون باشد. همچنین بالای دیوار (زیر آسمانه) نیز کلاف بسته شده و بستری برای آسمانه می‌سازد. کلاف ایستاده بیشتر در گوشه‌ها و جای برخورد دو دیوار بسته می‌شود. کلاف‌کشی در گذشته برای پیشگیری از رانش تاغ‌ها نیز انجام می‌شده و با الوارهای چوبی پاکار تاغ را بهم می‌بستند^(۵).

فرانسوی: شناژ (Chainage) (زنجربندی).

۲- ...



کلاف‌بندی

(۱) چنکز، چارلز. دیکانستراکشن، لذت نبود. برگرفته از ترجمه

جووت، محمدرضا.

(۲) پیشنهاد فرهنگستان سوم.

(۳) معین، محمد.

(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدرکیم. آشنایی... رویه ۳۵.

(۵) همان. رویه ۳۸۳.

**کلاف‌کشی [ک. ی.]**

کلاف بندی ← کلاف بندی

کلاله* [ک.]

۱- بخش بالای چفد کللی ← چفد.

۲-...

کلان [ک.]

کلون. ← کلون.

کلاوه [ک.]

گونه‌ای خانه ساده روستایی که در مهرازی ارارتویان روایی بود. خانه‌ای دو آشکوبه که تنها از آشکوب دوم بهره‌گیری می‌شد. آنهم بانردبان، برای اینکه جانوران درنده بدان راه نداشته باشند.

کلاه فرنگی [ک. ل. ز.]**

۱- ساختمان کوچک با شکوه در میانگاه (مرکز) باغ که از هر چهارسو به بیرون باز می‌شود. از این ساختمانها در باغ بزرگان و شاهان یافت می‌شود. کوشک*** ← کوشک.

۲-...

کلاهیگ [ک. ه.]کلتان^(۱).

۱- چوب بالایی چهارچوب در و پنجره که شاخه‌های چهارچوب در دو سر آن جای دارد^(۲). یا چوب ترازوی که در یک لنگه در بالای دوباهو را به هم می‌پیوندد.

۲-...

کلپک [ک. ب.]

کلپه. ← کلپه.

کلپه [ک. ب. (ب)]پهلوی: کورپک^(۳).

«عبری شده: کلپت. کیلوپ.

اکدی شده: کلپاتی. کلپاتی.

ارمنی شده: کرپک^(۴).

تازی شده: قُربق. کُربق. کُربج****. (دکان می‌فروشی و

عطر فروشی)

کُزبه. کومه. کپر. آلونک. کُلبک. کُلبک.

۱- خانه کوچک.

۲- دکان.

۳- آلونک سر جالیز.

۴- کُنج. گوشه.

کلپا*** [ک.] (واژه گیلانی)**

- دستک‌های چوبی یا فلزی که زیر ایوان آشکوب دوم زده شده است. هم در گیلان و مازندران^(۵) و هم بوشهر بکار رفته است^(۶).

- پیش آمدگی در نمای ساختمان، گاه همچون یک

* (کلاله برابر کاکل است.

** (به گفته استاد پیرنیا، کلاه فرنگی نخست «کُل آفرنگ» بوده. کُل برابر پوشش و آفرنگ یا اورنگ برابر تخت یا شکوه و فر. و از زمان‌های کهن به کوشک‌های میان باغ می‌گفتند. (برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. سخنرانی در دانشگاه علم و صنعت (۱۳۶۴)).

*** (معین برابر آن کیوسک فرانسوی را آورده است.

(۱) دهخدا، علی‌اکبر.

(۲) برگرفته از ماهرنقش، محمد. اصول فنی ساختمان. رویه ۴۱۹.

۳ معین، محمد.

(۴) مشکور، محمدجواد. فرهنگ تطبیفی...

**** (ریختن فارسی این واژه کلبه است. که در گذشته کُلبج نیز گفته می‌شده. این واژه در زبان تازی بگونه کُلبج و قریق و کُرنج درآمده... (برگرفته از اسام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...)

***** (شاید این واژه وابسته به واژه کلپک باشد ← کلپک.

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۱۸۲.

(۶) برگرفته از معماریان، غلامحسین. گونه‌شناسی درونگرا.



ایوان در آشکوب دوم. (۱)

کُلمبذی [ک. ل. ب.]. [واژه تَبسی (طَبسی)]

آسمانه گنبدی زیرزمین، روی آبگیر (حوضخانه) آن (۵).

کلمبو* [ک. ل.]

گنبد کلمبو. ← گنبد.

کلنبو** [ک. ل.]

گنبد کلمبو. ← گنبد.

کلندر [ک. ل. د.]

۱- کلون. ← کلون.

۲- ...

کلند [ک. ک.]

۱- کلنگ.

۲- کلون.

کلندره [ک. ل. د. ر. ز.]

۱- کلون. ← کلون.

۲- ...

کلنگ [ک. ل.]

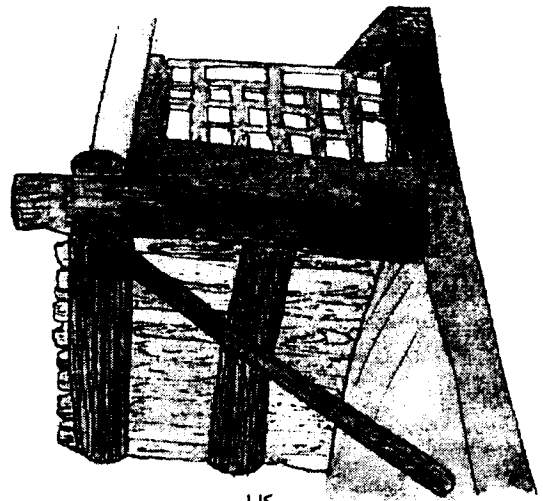
کُند.

۱- ابزاری که با آن زمین را بکنند.

۲- ...

کلوان [ک.]

دروازه. (۶)



کلبا

کلیک [ک. پ.]

کلبه. ← کلبه.

کلنان [ک.]

کلاهمک. ← کلاهمک.

کلخان [ک.]

کلخن. ← تون.

کلک [ک. ل.]. [واژه سیستانی]

خیشخان.

گونه‌ای هواکش سروهای (مخروطی) میان گنبد

بام (۲).

کلک [ک. ل.]. [واژه یزدی. نایینی] (۳).

۱- آتشدان گلی یا سفالی. گیلانی: کَلا.

۲- سکویی در میان تکیه‌ها یا حسینیه‌ها، بلندتر از کف

به اندازه ۱/۵ متر و به ریخت بیشتر هشت‌پهلوی، که

روی آن آتش می‌افروختند. هنوز هم در برخی

حسینیه‌ها نمونه آن یافت می‌شود. آلوگاه (۴).

کلکن شدن چفد [ک. ک. ش. د. ج.]

سَرَبَر کردن چفد. ← سَرَبَر کردن

(۱) پیرنیا، محمد کریم. چفدها. اثر. ش. ۲۴. واژه نامه.

(۲) برگرفته از رخشایی، بدیل. سیستان. رویه ۳۴.

(۳) ستوده، منوچهر. فرهنگ نایینی.

(۴) برگرفته از افشار، ایرج. یادگارهای یزد. رویه ۷۲۷.

(۵) برگرفته از دانش دوست، یعقوب. طس... رویه ۲۶۸.

* کلمبو یا کلنبو برابر چیزی گوی مانند و کبه‌ای است. (فرهنگ

نظام و برهان قاطع)

** کلمبو یا کلنبو برابر چیزی گوی مانند و کبه‌ای است. (فرهنگ

نظام و برهان قاطع)

(۶) پیرنیا، محمد کریم. آشنایی... واژه نامه.



کلوخ‌انداز [ک.ا.]

سنگ‌انداز.

۱- سوراخ‌های ریز کنگره‌های باروی دژ برای سنگ‌اندازی بر سر دشمن.

۲-....

کلوک [ک]

۱- تکه‌ای از آجر برابر $\frac{1}{8}$ آن. ← آجر کلوک.

۲-....

کلون [ک]

کلان. کلندان.

چفت چوبی که پشت در اندازند تا باز نشود.

کلوند [ک.و]. [واژه سیستانی]

۱- خانه کوچک^(۱).

۲-....

کله [؟]

آتشدان دیواری در برخی خانه‌های چوبی در آشکوب نخست آنها که با خشت و گل ساخته می‌شود. (۲)

کله چال* [ک.ل]. [واژه گیلانی]

آتشدان دیواری. ← آتشدان دیواری.

کله گوش [ک.ل]

خشت یا آجری که گوشه آن شکسته است^(۳).

کلیاس [ک]

تازی شده کریاس. ← کریاس.

کلیدان [ک]

ابزار چفت کردن و بستن در.

کلیسا [ک]

یونانی شده از اوستایی: کَرسانی**.

پهلوی شده: کلیسیاک. کَرساییک.

اروپایی شده: فرانسوی: اِگلیز. (Eglise)

نیایشگاه ترسایان (مسیحیان).

هنگامی که دین ترسایی در سراسر پادشاهی روم

گسترش یافت (سده سوم پس از میلاد)، کم‌کم نیاز به ساختن ساختمانی در خور برگزاری آیین‌های دینی و نماز خواندن، پدیدار شد. اندام‌های مهرازی برای پدید آمدن این ساختمان از پیش تا آن زمان برای مردم آشنا بود:

- خانه با ستاوین (تالار ستوندار) سرگشاده (آتریم Atrium).

- نمازخانه دخمه‌ای.

- تالار ستوندار (باسیلیکا Basilica).

این سه اندام با هم درآمیخته شد و نخستین کلیساها پدید آمد. اندام بنیادی آنها تالاری کشیده بود که در دو سوی آن دو گذر ستوندار باریک با رده ستونها جدا شده بود و به مهرباب یا کانون کلیسا می‌رسید. در دو سوی مهرباب نیز ساختمان از دو سوی دیگر کشیده می‌شد و به کلیسای ریختی چلیپا مانند (صلیبی) می‌داد. یکی از نمونه‌های آن، کلیسای کهن «سان‌پیترو» است که در سده سوم میلادی ساخته شده. و دارای تالار ستوندار و شاه‌نشین یا مهرباب روبروی آن و بازوهای دوسوی آن بود. این ساختمان دارای یک میانسرا بود

(۱) رخشانی، بدیل. سیستان. رویه ۴۱.

(۲) زمرشیدی، حسین. اجرا... رویه ۳۵۶.

(*) کله برابر دیدگان (اجاق) است.

(۳) دهخدا، علی‌ا کبر.

** (نیایشگاه نصاری، در پهلوی، کَرساییک و کَلَساییک بوده برابر نصرانی، که از کَرسانی اوستایی برگرفته شده بود که خود برابر «دشمن هوم» بوده است. هوم گیاه سپند (مقدس) خوشی‌آور در دین زرتشت است. پس از تازش اسکندر به ایران، واژه کَرسانی به او و یونانی‌ها که دشمن دین مزدیسنی ایران بودند گفته می‌شده است و پس از پیدایش دین نصرانی به آنها گفته شد و در پارسی روزگار اسلامی به «کلیسا» دگرگون گشته...» (برگرفته از لاریجانی، محمدعلی)



کمبیزه [ک. ز (ز)]

۱- گونه‌ای گنبد. ← گنبد.
۲-...

کمپوزیسیون [ک. پ.]. (واژه فرانسوی
Composition)

پیشنهاد: سامان بندی ← سامان بندی.

کمچه [ک. چ (چ)]

۱- ابزار والادگری که با آن ملات را بر روی رجه‌ها پهن می‌کنند. چمچه. بیلیچه.
۲-...



کمچه

کمد دیواری [ک. مُ. د.]. (واژه فرانسوی
Commode + پارسی).

اشکاف. واژه (روسی)

گنجه در دیوار جاسازی شده در اتاغ برای رخت...

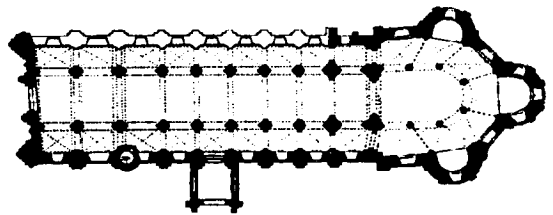
کمرا* [ک]**

از ریشه سنسکریت***. پهلوی مانوی (۳) qmr q

که گرداگرد آن را ساختمان‌هایی فراگرفته بود و اکنون چیزی از آن بجا نمانده است.

این گره‌ها سالهای بسیاری در میان ترسایان روایی بود. گرچه الگوی دیگری هم بکار گرفته شد که ساختمانی گنبددار و گرد یا چندپهلوی بود. از این الگو سپس برای ساختمانهای نزدیک و وابسته به کلیسا مانند آرامگاه‌ها، پایاب (تعمیدگاه)ها و نمازخانه‌های ویژه (خصوصی) بهره‌گیری شد. پس از آن این الگو به شاهنشاهی بیزانس (روم خاوری) راه یافت و در کلیسای بزرگ «ایاسوفیا» نمودار شد. این دو الگو به راههای جداگانه افتادند، کلیسای تالاردار در باختر و کلیسای گنبدی در خاور روایی شد^(۱).

برخی از کلیساها پس از پیروزی دین ترسایی بر آیین مهر ایرانی بر شالوده مهرابه‌ها (نیایشگاه مهرپرستان) ساخته شد و به آن تنها دو بال از پهنا افزوده شد. گمان می‌رود هنر مهرازی ساسانیان در مهرازی کلیسا کارساز (مؤثر) بوده است^(۲). در ایران نیز کلیساها بر پایه این دو گره‌ها ساخته شده‌اند.



کلیسا

کلیسیا [ک]

کلیسا. ← کلیسیا.

کلیل* [ک]

گونه‌ای چغند. ← چغند.

کمانش* [ک. ن]**

کمانه کردن یا خم شدن تیر، زیر بار ساختمان. پیشنهاد: کمانگی. خمیدگی.

(۱) برگرفته از گاردنر، هلن. هنر در گذر زمان. رویه ۲۲۵ تا ۲۲۷.

(۲) برگرفته از گیرشمن، رمان. هنر ایران. پارتها... رویه ۲۸۸.

(* واژه برابر تاج است.

(**) کمانش واژه‌ای بر ساختگی (جعلی) است. چرا که کنش (فعل) کمانیدن نداریم که فرمان (امر) آنرا داشته باشیم تا با افزودن «ش» کمانش بدست آید.

(***) واژه کمرا در فرهنگ معین و زیرنویس این واژه در برهان قاطع از استاد معین.

(****) کمرا واژه پارسی برابر تاغ بلند است... در سنسکریت کمرا برابر خمیده بودن است. (برگرفته از لاریجانی، محمدعلی)

(۳) معین، محمد. زیرنویس واژه کمرا در برهان قاطع.



مانند ق تازی)

یونانی شده: کَمَر.

ارمنی شده: کَمَر.

آرامی شده: کَمَر*

تازی شده: کَمَر^(۱).

۱- تاغ بلند مانند تاغ درگاه پادشاهان.

۲- دیوار بلند.

کمر بند ریسمان [ک. مَبَد]

ریسمانی که از دو سوی رج آجرچینی ترازوی بسته شده و از میان، نیز در یک یا دو جا در نیش یک آجر ترازوی واداشته شده تا آجرهای یک رج، هم تراز چیده شوند.^(۲)

کمر پوش [ک. م]

۱- پوششی که در کمر یک آشکوب زده شود و آنرا دو آشکوبه کند^(۳). از این رو به بخش زنانه در آشکوب دوم در مسجدها می گویند^(۴).

- کاشانه (آپارتمان) دو آشکوبه (طبقه) ای که آشکوبهای آن با یک پلکان درونی (داخلی) به هم دسترسی دارند^(۵).

پیشنهاد برای دوپلکس (فرانسوی Duplex)

- همچنین به آسمانه گنبدی که زیر یک گنبد زده می شود تا بلندای گنبد خانه کمتر شود یا روی آن چغد آویز کارکنند، گفته می شود.^(۶)

۲- ...

کمرکش [ک. م. ک]

تکه های چوب چهار تراش که در هر لنگه در به گونه ترازوی دوباهوی چپ و راست را از کمر به هم می پیوندد. اندازه آن برابر پاسار (چوب پایین لنگه) و کلاهک (چوب بالای لنگه) می باشد.^(۷)

کمند [ک. م]

اسپرامون (محیط) یانیمی از پیرامون یک خاگی (بیضی).^(۸)

۲- ...

کن [ک. ن]

تازی شده کند**.

عبری شده: کناه.

سریانی شده: کنا (پرچین از درختان).

آکادی شده: کنونو (پرچین از درختان).

مندیایی شده: کُن. کنیت^(۹).

* زیر نویس واژه کمر در برهان قاطع، استاد محمد معین با بازگویی از هوشمان گونه یونانی و ارمنی و فارسی گرفته شده از آرامی این واژه را آورده اند. بی آنکه به ریشه سنسکریت آن در فرهنگ نظام بنگرند. سنسکریت، گویش به هند رفته زبان آریایی است که در این سرزمین بنام اوستایی است و زبان یونانی و لاتینی در اروپا از این ریشه است پس باید یونانی شده و آرامی شده بنویسیم.

(۱) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه های فارسی...

(۲) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی... رویه ۱۲۴.

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه ها... رویه ۱۶۲.

(۴) همان. چفدها. اثر. شماره ۲۴. رویه ۱۱۹.

(۵) Le Petit Larousse.

(۶) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. گنبد اثر ش ۲۰. رویه ۹۸.

(۷) برگرفته از ماهرالنقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۴۱۹.

(۸) پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۱۰۶.

** روشن است که از کند پارسی از کنش (فعل) کندن است که از

این خانواده برابر خانه و انبار و ده به زبانهای دیگر رفته است استاد مشکور واژه را تازی می داند مانند بسیاری از واژه های دیگر که با افسوس استاد محمدجواد مشکور در کارگران سنگ «فرهنگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایران، تازی می داند مانند واژه های ایوان و کندوج...

(۹) با بهره گیری از مشکور، محمدجواد. فرهنگ تطبیقی... که ما کن را از ریشه فارسی کند می دانیم که به زبانهای سامی رفته است.

همچنانکه کن تازی شده برابر شهر می باشد.



خانه. کاشانه.

کن [ک]

۱- میانسرا.

۲- خندک. (۱)

کناله [کَلِ لَ (ن)]

بخش پایین تاغ یا گنبد از پاکار تا شکرگاه (۲). بالنج
← گنبد.

کنام [ک]

۱- آشیانه.

۲- ...

کنترات [ک] [واژه فرانسوی Contrat]

پیمان ← پیمان.

کنترات بندی [کَب] [واژه فرانسوی Contrat +

پارسی]

پیمان بندی ← پیمان بندی.

کنتراست [کَب] [واژه اروپایی. فرانسوی

Contraste]

جدایی (اختلاف) میان چونی (کیفیت) دو چیز در

اندازه، رنگ... در هنر و مهرازی.

پیشنهاد شده: اِنْبَسَان. ← انبسان.

کنتره [؟]

تازی: قنطره.

گذرگاه روی خندک. (۳)

کند* [ک]

ترکی شده: کَند (روستا).

فرارودی: شهر (۴).

۱- پیشوند و پسوندی که همراه نام جاها آمده است.

مانند کندوان، کندلوس، تاشکند...]

۲- ساختمانی که در دل زمین کنده شده است (۵).

کندجه [ک.] [دَج (ج)]

تازی شده کندک. ← کندک.

کندز [ک.] [د]

تازی شده: قُنْدِز.

کهن دژ. ← کهن دژ.

کندک [ک.] [ذ]

۱- خَندک. ← خَندک.

۲- نهبانگاهی میان آسمانه یا جرز خانه که برای
نگهداری چیزهای ارزشمند و پنهان از دید دشمن

ساخته می شده است.

شوشتری: کندی**

تازی شده: کَندَجِه (۶).

کندو [ک]

کندی. کنده.

انبار آرد گندم، برنج و مانند آن. سیلو. چیلو.

کندوج [ک] (ک)

تازی شده: کندوج.

گیلانی: کوتی.

مازندرانی: کوبه (۷)

کندو. کندوک.

(۱) بیرنیا، محمدکریم. راه و رباط. رویه ۱۶۲.

(۲) بیرنیا، محمدکریم. خفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۱۲۶.

(۳) بیرنیا، محمدکریم. راه و رباط. رویه ۱۶۲.

(*) کند از کندن از ریشه اوستایی کن می باشد. برخی بر این

باورند که واژه خانه از همین کند بدست آمده است. بنگرید ب

زیرنویس واژه خانه.

(۴) لاریجانی، محمدعلی.

(۵) برگرفته از حامی، احمد. آمدن و ماندگار شدن آریایی ها...]

ساختمان. شماره ۸ () رویه ۱۴۵.

(**) کندی و کندک هر دو از ریشه کند است. کندوی زنبور نیز از

همین ریشه است.

(۶) برگرفته از امام شوشتری، فرهنگ واژه ها...

(۷) برومبزه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۱۷۶.

**کنده کاری [ک.د.]**

- پدید آوردن نگاره بر روی چوب و فلز: آراستن ستونهای چوبی و آسمانه‌های چوبی و... یاد ر آوردن برجستگی‌های آذینی. تازی + پارسی: حکاکی.
- پدید آوردن نگاره‌های برجسته بگونه گل و گیاه و جز آن بر روی چوب. تازی + پارسی: مُبْتَت کاری.

کنست [ک.ن.]

کنشت. ← کِشت.

کنستراکتیویسم (واژه انگلیسی

Constructivism)

ساختارگرایی. ← ساختارگرایی.

کنستروکسیون (واژه فرانسوی Construction)

۱- ساختمان. ← ساختمان.

۲- ساختمان‌سازی.

کنسل [ک.ش.]. (واژه فرانسوی Console)

پیش‌آمدگی بخشی از ساختمان از نمای آن.

پیشنهاد: ستاویز. ← ستاویز.

کنشت [ک.ن.]

پهلوی: کُنْشیا.

عبری: کینست.

آرامی: کنوشتا.

کنست. کنیس. کنیسه.

پرستشگاه یهودیان.

کنگره [ک.گ.ر (ز)]

کنگری.

دندانه‌های بالای دیوار و باروهای دژ. جان‌پناه

دندانه‌دار.

کنو [ک.]

تازی: صندوقه.

۱- انبار برنج در میانسرا، همچون کلبه‌ای چوبی که بر چند پایه چوبی ساخته می‌شود. (زبانزد در گیلان)
کندوج دارای این بخشه‌ها است:

- زیرگاه (کرسی) چینی با خاک و چینه و سنگ.

- ریت: پایه ستون چوبی

- لیگه: ستون ستبر چوبی روی ریت که چهارتا هستند.

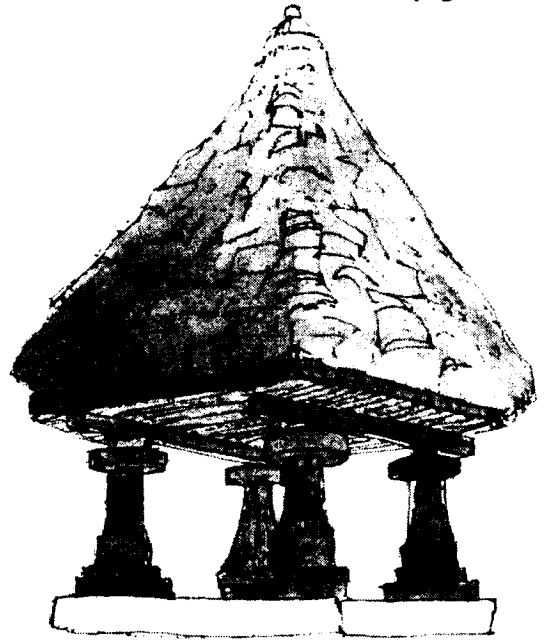
- پر: تخته ستبر گرد که همچون بالشتک روی لیگه کار می‌کند تا کندوج از گزند موش دور باشد.

- لار: تیر چوبی که روی چهار پر می‌افتد.

- واشان: تیر باربر روی لار.

- پراچوب: تیرهایی که کف کندوج را می‌سازند.

۲- کنده‌ی. نهانگاه^(۱).



کندوج

کنده [ک.د.] (س)

۱- خندک. ← خندک.

۲- پناهگاه بیابانی.

۳- ...

(۱) برگرفته از امام شوشتری، محمدعلی. بررسی نفوذ...



کونال^(۱).

۱- تاغ‌های کوچکی که در بام‌های خمیده (تاغی یا گنبدی) میان فرورفتگی‌ها برگرده دو تاغ زده می‌شود تا بام را بتوان تخت کرد و از آن بهره برد. گاه از آن برای روشنایی گرفتن زیر تاغ آهنگ نیز بهره برده‌اند^(۲).

۲- دیوارک‌هایی همچون چنبر (حلقه) که روی آهیانه (پوسته درونی گنبد) زده می‌شود تا خود را خود روی آن ساخته شود^(۳).

کنوبندی [ک. ب]

تازی + پارسی: صندوقه‌چینی.
کونال بندی.

۱- ساختن تاغ‌هایی کوچک میان دو تاغ (از بیرون) یا دو گنبد برای جلوگیری از رانش پاکار و برای تخت و هموار کردن روی آنها. بدین گونه بام سنگین نمی‌شود و افزون بر آن پنجم (عایق) گرمایی خوبی برای درون ساختمان است. میان تاغ و دهانه‌های پل نیز چنبر کرده‌اند^(۴).

۲- ساخت دیوارک‌هایی بگونه ترازوی همچون چنبر روی آهیانه (دایره‌های هم مرکز) تا خود (پوسته بیرونی) روی آنها ساخته شود^(۵).

کنوسازی [ک]

کنوبندی.

کنوشکستن [ک. ش. ک. ت]

کنوبندی. ← کنوبندی.

کنه [ک. ن]

پاکنه.

جای کنده شده. گذرگاه دسترسی به آب کاریز*.

کنه [ک. ن]

۱- کانه. ← کانه.

پوشش بالای در خانه.

۲- ...

کنه‌پوش [ک. ن]

کانه‌پوش. ← کانه‌پوش.

کنیس [ک]

کنشت. ← کنشت.

کواده [ک. د]

۱- چوب آستان در خانه.

۲- چوبی که پاشنه در بر آن می‌چرخد.

کوار [ک]

خارخانه^(۶). ← خارخانه.

کواره [ک]

۱- خاک‌انداز^(۷). ← خاک‌انداز.

۲- ...

کوبله [ب. ب]

کوپله. ← کوپله.

کوبه [ب. ب]

۱- چکش فلزی روی در خانه که هنگام نیاز بر رویه فلزی زیر خود کوبیده می‌شود. آهنه.

۲- ...

(۱) زمشیدی، حسین. طاق و قوس. رویه ۶۱.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۵۷.

(۳) همان. گنبد... اثر. شماره ۲۵. رویه ۶۷.

(۴) همان. چفدها... اثر. شماره ۲۵. رویه ۳۵.

(۵) همان.

(*) واژه کنه، خنه شده و «خانه» از آن گرفته شده است. کنه رباب ات، افزونه (جمع) بسته‌اند و «کنات» بدست آمده که همان «قنات» است. (برگرفته از حامی، احمد. آمدن و ماندگار شدن آریایی‌ها... ساختمان. شماره ۸. رویه ۸۲).

(۶) برومند، سعید. واژه‌نامه گویش بردسیری. در جاهای دیگر چون تکاب و مشهد... هم می‌گویند.

(۷) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۵. رویه ۱۳۸.



کوپله [ب. ل. (ل)]

کوپله.

گنبد کوچکی که در روزهای جشن و شادی برای آیین‌بندی می‌سازند.*

کوپه [ب] (واژه مازندرانی)

گونه‌ای کندوج [کندوج].

کوتار**

سابات. کوچه سرپوشیده.

کوتام (واژه گیلانی)

کوتی.

خانه تابستانی^(۱). خانه ساده پوشالی از چوب و گالی (گیاه‌مرداب) برای آسایش و شب‌پایی برنجزار. در برخی جاها به آن «نیار» و در مازندران «نیفار» گویند^(۲).

گونه‌های کوتوم چنین هستند: باغ‌کوتوم، صحرا کوتوم، بیجار کوتوم، لام^(۳).

۲-کندوج ← کندوج.

کوچه*** [چ (ج)]

کیچه. کوچه.

۱- یکی از گذرگاه‌های شهری و کوچکترین بخش شهر، کوچکتر از کوی (محل).

۲- خیابان کم‌پهنا.

۳-...

کوچه‌بازار [چ (ج)]

کوچه‌ای که راهی به بازار داشته باشد.

کوچه‌باغ

کوچه‌ای که راهی به باغ داشته باشد یا از میان باغ‌ها بگذرد.

کوچه‌بند

۱- کوچه‌ای هر دو سر آن در داشته باشد.

۲-...

* کوپه و کُپه (تازی شده: قُبه) و کوپله را می‌توان از یک خانواده دانست. واژه کوپل فرانسوی (Coupole) و کوپولا (Cupola) انگلیسی برابر گنبد را می‌توان برگرفته از این واژه دانست. چراکه گنبد را نخست ایرانیان ساخته‌اند.

مونتگمری وات در «تاثیر اسلام در اروپا» انبوهی از واژه‌های فارسی را که به زبان تازی رفته، از خاستگاه تازی دانسته که به زبان انگلیسی رفته است. (ضمیمه. فهرست... رویه ۱۵۱). در اینجا واژه انگلیسی کوپولا (Cupola) برابر گنبد را از قبه تازی می‌داند و نمی‌داند که قبه، تازی شده کپه است.

** گفته می‌شود که همان «کوی‌تار» برابر کوچه تاریک است. (۱) برگرفته از معماریان، غلامحسین. گونه‌شناسی برون‌گرا. رویه ۱۲۶.

(۲) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۳) برومبزه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۴۵.

*** در سنسکریت کوچ برابر رفتن و پیچ و خم است (لاریجانی. محمد علی). در پارسی کوچ برابر از جایی به جایی دور رفتن است.



کوتام

کوتی (واژه گیلانی)

۱- کوتام. ← کوتام.



کوچه پس‌کوچه [چ (ج). ب. چ (ج)]

کوچه‌های پیاپی و پشت سر هم.

کوخ

تازی شده: کوخ^(۱).

سریانی شده: کوکا. کوخا^(۲).

۱- خانه‌ای از چوب و گاه و نی.

۲- اتاغ بی‌روزنه.

۳- ...

کوربند [ب]

بندهای ایستاده میان رج آجرچینی که نباید در راستای هم بیفتند.

کوربندی [ب]

برکردن بند میان آجرها^(۳).

کوردر [د]

درگاهی بسته. درگاهی که تنها در نما برای آذین بکار رود^(۴).

کوره [ر (ز)]

«پهلوی مانوی: کورگ.

تازی شده: کور.

عبری شده: کور.

آرامی شده: کور. کورا.

اکدی شده: کورو^(۵).

آبه. أوج. آوه. آتش‌تاب. آتش‌تابه. آتش‌تاو.

آتشخان^(۶). آتشخانه^{*}. داش. تون. آتون. آتون.

۱- آتشدان و تنور گرمابه.

۲- تنور آجرپزی.

۳- شهرستان. شهر. اردشیر کوره (خوره): شهر اردشیر.

تازی شده: خُزه. کوره.

یونانی شده: خُزه.

سریانی شده: خوز^(۷).

۴- خزانه چاه پساب (فاضلاب)

۵- ...

کوره پزخانه [ر (ز). پ. ن (ن)]

جایی که در آن خشت پزند و آجر کنند و یا گچ و آهک پزند.

کوره پوش [ر (ز)]

گونه‌ای زیرگاه‌سازی (کرسی چینی) برای ساختمان در زمینهای سست با خاک ناپایدار یا نمودر (مرطوب) برای افزایش پایداری پی‌ها و جلوگیری از رخنه نم به ساختمان.

الف - در زمین‌های سست، نخست زمین را تا رسیدن به خاک دج (سخت) کننده و روی خاک سخت ستون‌هایی کلفت با پی پایدار بالا می‌آورند. آنگاه در بلندای هم‌تراز زمین، روی ستونها را با تِغ می‌پوشانند. روی تِغ را هموار (مسطح) کرده و ساختمان را بر روی ستونها و تِغ‌ها بالا می‌آورند. تازی + پارسی: جهازی^(۸).

ب - در زمین‌های نمناک بدون گودبرداری زمین. ستونها را کار گذاشته و به همان‌گونه ساختمان را می‌سازند. هوای آزاد می‌تواند پیرامون ستونها و در کوره‌راه‌های پدید آمده زیر ساختمان گردش کند و از راه یک هواکش، نم زیر ساختمان را به بیرون راند^(۹).

(۱) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...

(۲) مشکور، محمدجواد. فرهنگ تطبیقی...

(۳) گذار. آندره. آثار ایران. رویه ۲۷۰.

(۴) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۶۲.

(۵) مشکور. همان.

(۶) نفیسی، علی‌اکبر. فرهنگ نفیسی.

(۷) در خراسانی (بخارایی) به تون گرمابه گویند (برگرفته از اکبر

شالچی، امیرحسین. فرهنگ گویشی...)

(۸) مشکور. همان.

(۹) برگرفته از دایرةالمعارف فارسی.

(۱۰) برگرفته از زمشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۱۴.



- در برخی جاها به تاغ آهنگ نیز می‌گویند. - تاغ.

کوره‌چاله [ر (ز). ل (ل)]

خانه گود.

کوره ملات [ر (ز). م]

درزهای ایستاده (قائم) در آجرکاری. - آجرکاری.

کوزر [ز]

۱- الکی که آهک و سنگریزه را با آن الک کنند.

۲- ...

کوزه‌بند [ر (ز). ب]

دوره‌بند.

تویزه‌ای که در گوشه سازی پتکانه با آن گوشه‌ها را پیخ

می‌کنند. - گوشه سازی.

کوزه‌گرخانه [ز (ز). گ. ن (ن)]

کارگاه کوزه‌گری. جایی که در آن کوزه می‌سازند.

کوشالنگ [ل]

۱- پشت‌بند چوبین در.

۲- بیل

۳- ...

کوشک

پهلوی: کوشک.

ایلامی: کوشکوم (پرستشگاه)^(۱).

اروپایی شده: کیوسک. انگلیسی Kiosc (اتاغک تلفن

و فروش روزنامه...).

ترکی شده: * کُشک^(۲).

فرانسوی: پاوویون^(۳) (Pavillon).

تازی شده: جوسق.

کوشه. گوشک. کلاه فرنگی.

۱- ساختمان بلند و باشکوه.

۲- کاخ. کاخی که در میان باغ باشد و گرداگرد آن باز باشد.

۳- دژ.

کوشکچه [چ (ج)]

کوشک کوچک. - کوشک.

کوشه [ش (ش)]

کوشک. - کوشک.

کوک

۱- گنبد. - گنبد.

۲- ...

کول [ک. و]

۱- تنبوشه‌های سفالی با برش (مقطع) خاگی (بیضی)

که برای جلوگیری از ریزش دیواره کاریز (راه‌آبه و

چاههای کاریز) در زمین‌های سست بکار می‌رود.

کول. کوول^(۴). امروزه آنرا با بتن نیز می‌سازند.

۳- ...

کولش [ل] (واژه گیلانی)

کولوش - کولوش.

کولک [ل]** (واژه گیلانی)

ستون چوبی در میان دهانه بام دو شیبه.^(۵)

کولوش (واژه گیلانی)

کلوش^(۶). کولش^(۷).

(۱) سجاده، محمد. شناخت... معماری و شهرسازی. رویه ۱۳.

(*) در لاروس بسیاری از واژه‌های فارسی از ریشه تازی و ترکی شمرده شده مانند همین واژه کوشک که در لاروس واژه ترکی شمرده شده فرهنگ‌های دیگر اروپایی نیز همین لغزش‌ها را داشته‌اند.

(۲) همان.

(۳) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۳۰. (از آن رو پاوین برابر کوشک است چون هر دو برابر ساختمان یا کاخی است در میان باغ که گرداگرد آن باز است)

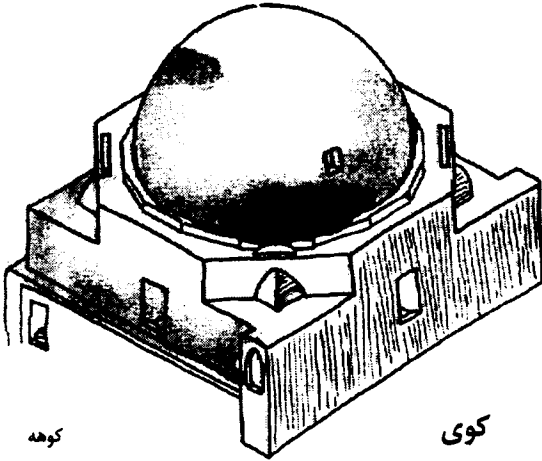
(۴) سیدسجادی، سیدمنصور. قنات. رویه ۸۴.

(*) کولک برابر دوش و شانه است.

(۵) برومبزه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۹۵.

(۶) زمرشیدی، حسین. اجرا... رویه ۳۱۶.

(۷) قبادیان، وحید. بررسی اقلیمی... رویه ۴۵.



کوهه

کوی

پهلوی: کویک.

۱- یکی از بخش‌های شهر دربرگیرنده چندین خانه و یک آرسن شهری: بازارچه، مسجد، آموزشگاه (مدرسه) و... (۱۳)

کوی در بخش‌بندی شهری دربرگیرنده چند کویچه (کوچه) و کوچکتر از برزن (ناحیه) است. تازی: محله.

(۱) برگرفته از چراغی، رحیم. نمایی از خانه‌های بومی. معماری و شهرسازی. رویه ۳۹.

(۲) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۳) همان.

(۴) برومیرزه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۱۲۲.

(۵) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه نامه.

(۶) بازن، مارسل. گیلان. رویه ۴۳.

(۷) برگرفته از پاینده. همان.

(۸) دهخدا، علی‌اکبر. زیر واژه آل.

(۹) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... رویه ۶۱.

(۱۰) سادات اشکوری، کاظم. تاملی در مسکن حیدرآلات. هنر و

مردم. شماره ۱۵۶. (۱۳۵۴). رویه ۴۴.

(۱۱) پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۱۳۸.

(۱۲) برگرفته از درسهای استاد پیرنیا در دانشگاه تهران.

(۱۳) همان. آشنایی... رویه ۳.

ساقه برنج که با آن بام را می‌پوشانند^(۱). یا چُغال گُل (گیل رُس) می‌آمیزند و کاهگل درست می‌کنند^(۲).

کولوم (واژه گیلانی)

خانه سبک و گذرا (موقتی) کوه‌نشینان دامدار^(۳).

کوله [ل] (واژه گیلانی)

تیر چوبی که در ساخت کندوج بکار می‌رود^(۴).

کوله حوض [لِخ] (واژه پارسی + تازی)

برآمدگی سنگی یا آجری گرداگرد آبگیر (حوض) بالاتر از کف میانسرا^(۵).

کوله سگت [ل. س. ک.] (واژه گیلانی)

ستون چوبی گرداگرد تلمبار^(۶). ← تلمبار.

کومه [م] (م)

۱- کپر. ← کپر.

۲- خانه پوشالی با دیوار نی مانند تلمبار (گیلانی)^(۷).

۳- ...

کونال

۱- پشت‌بند دیوار. پی بیرون‌زده دیوار از زمین.

۲- بُن یا سر دیوار. آن بخش از دیوار که به زمین یا آسمانه

می‌پیوندد^(۸).

۳- پشت‌بند تاغ. ← کنوبندی.

کونال‌بندی [ب]

پرکردن پشت شکرگاه تاغ (از بیرون) برای پایداری

بیشتر آن و بهره‌گیری از روی تاغ^(۹). ← کنوبندی.

کونه سنگ [ن. س.] (واژه گیلانی)

زیرگاه (کرسی) خانه با یک رج سنگ چینی. روی آن

چسب‌های کلاف بنام "دورگون" یا "نال" چیده

می‌شود.^(۱۰)

کوهه [ه] (ه)

برآمدگی سنبوسه (هرم) مانند در پشت چنبر گنبددر

بام^(۱۱). ← گنبد.

کپه خاک برای آماده سازی ملات.^(۱۲)



۲- گذرگاه پهن و گشاده.

کویچه [ج (ج)]

۱- کوچه. کیچه.

۲- کوی (محلله) کوچک.

۳- ده کوچک.

۴- ...

کویز [ک]

۱- کنج و گوشه خانه. کویز.

۲- ...

کویژ [ک]

کویز. ← کویز.

که [ک]. (واژه ماسوله‌ای)^(۱)

۱- اتاغ*.

۲- خانه.

۳- ...

کهن آرای [کء]

کهن گرای^(۲) ← کهن گرای

کهن گری [کء گ]

کهن گرای^(۳) ← کهن گرای

کهن گرای [کء گ]

پیشنهاد برای کلاسیسیزم (فرانسوی Classicisme)

بینشی در هنر و مهرازی که در آن بنیادهای کهن و

ویژگی‌های آنها در کار هنری و مهرازی ارجمند

شمرده می‌شوند. گرایشی به دیدگاهها و شیوه‌های

سامان یافته و رده‌بندی شده و آراستگی یافته (تکامل

یافته) و جا افتاده که دارای پیشینه‌ای شناخته شده

می‌باشد. این ویژگیها آن را از مهرازی نهادین (سستی)

جدا می‌سازد. در هنر اروپایی، این بنیادها از هنر و

مهرازی یونان و روم باستان برگرفته شده است.

کهن‌گرایی را در مهرازی ایران می‌توان به شیوه‌های

باستانی گفت ← شیوه‌های مهرازی ایران.

کهنبار [کء.ا]

۱- خانه.

۲- بارگاه.

۳- ...

کهن دژ [کء.ه.د]

تازی شده: قهندز. قندز.

پارسی + تازی: کهنه قلعه.

کهن دز. کندز.

۱- دژی در میان شهر و جایگاه فرمانروای شهر که در

میان یک یا چند بارو جای داشته است. بیشتر

شهرهای کهن دارای کهندژ بودند، تا دشمن به آسانی

به فرمانروا دسترسی نداشته باشد.

۲- کوشک و بالاخانه.

۳- ...

کهنوس [ک]

چفدآویز (مقرنس). ← چفدآویز.

کهنه قلعه [کء.ن.ق.غ] (واژه پارسی + تازی)

کهن دژ ← کهن دژ

کهنی [ک]

۱- خانه زمستانی^(۴).

۲- ...

کیاخره [خ]

تازی: طربال.

پشته‌ای بلند در میانگاه (مرکز) شهرهای کهن در

(۱) گلبر، فریده. نگاهی به ماسوله... هنر و مردم. شماره ۱۸۶.

(۱۳۵۷) رویه ۷۴.

(*) بااندکی دگرگونی در آوا، در برخی از گویشها نیز برابر اتاغ

است. ← خانه.

(۲) صارمی، علی اکبر. ارزشهای پایدار... رویه ۱۴۰.

(۳) مرزبان، معروف. واژه نامه.

(۴) دهخدا، علی اکبر.



روزگار ساسانیان که کهن دژ روی آن ساخته می‌شد.^(۱)

کیان [کِ (کُ)]

۱- چادر. گیان. ← گیان.

۲- ...

کیچاله [لِ]. (واژه خوانساری)

اتاغ زیرزمینی در میانسرا (حیاط) برای انبار هیزم^(۲).

کیچه [جِ (جَ)]

کوچه. ← کوچه.

کیز

۱- جای پاکار تاغ. گودی که در دیوار سازند تا بتوانند آجر نخستین تاغ را روی آن نهند. برای این کار به اندازه ۱ تا ۱/۵ آجر از لبه دیوار پس می‌نشینند^(۳).

۲- ...

کی شسو [؟]

گونه‌ای دژ که روزگار مادها ساخته می‌شد و چند رده بارو گرد آن می‌چرخید و چند دیوار بست (حصار) هم میانگاه (متحدالمركز) می‌ساخت^(۴).

کیوسک (واژه اروپایی شده از کوشک. فرانسوی

Kiosque)

اتاغک کوچک برای فروش روزنامه در خیابان، یا تلفن همگانی یا...

باجه. ← باجه.

(۱) گذار، آندره. آثار ایران. رویه ۲۵

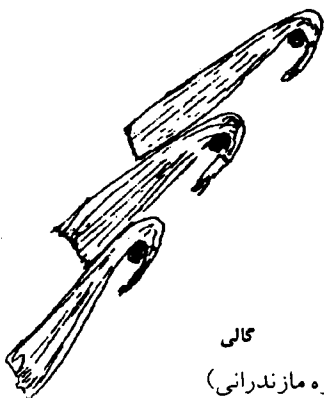
(۲) زهرایی، فضل‌الله. گلستان خوانسار.

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر شماره ۲۴. رویه ۴۸

(۴) تقوی‌نژاد دیلمی، محمدرضا. معماری و شهرسازی... رویه ۳۱.

۱- دسته‌های گیاهی به همین نام که در کنار مردابها می‌روید و بهم بسته شده و در پوشش بام بکار می‌رود.

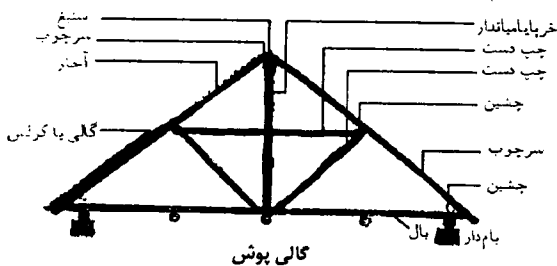
۲-...



گالی

گالی پوشش (واژه مازندرانی)

بام شیبدار که با گالی پوشیده شده است (۵).

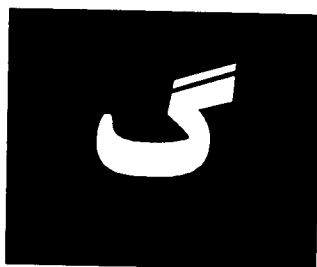


گام

پهلوی: گام

۱- یکان اندازه گیری درازا به اندازه دوری (فاصله) دو پا هنگام راه رفتن. تازی: قدم.

۲-...



گاراژ (واژه فرانسوی Garage)

۱- ماندگاه^(۱). انگلیسی: Parking.

۲- در زبانزد مردم به پایانه (ترمینال) خودروهای همگانی نیز گفته می‌شود.

گاز

۱- کاربند. تکه آجر یا سفال تیز گوه مانند که برای پدید آوردن خمیدگی در بندهای آجرچینی خم تاغ کار گذاشته می‌شود.

۲-...

گازبندی [ب]

کاربند کردن. گذاشتن گاز در لای بندهای آجرچینی تاغ در یک سوی آن تارده خمیده شود.^(۲)

گازه [ز]

کازه. ← کازه.

گالری [ل]. (واژه فرانسوی Galerie)

۱- نگارستان. نگارخانه. ← نگارستان.

۲- دهلیز بهمین گیر. راه سرپوشیده برای درپناه بودن از بهمین در راه‌های کوهستانی.

گالش بینه [ل.ن]

خانه شالی پوش^(۳).

گالی (واژه مازندرانی)

جره^(۴).

(۱) شنیده شده از استاد احمد حامی.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه نامه. و زمشیدی، حسین.

طاق و قوس. رویه ۴۹

(۳) دهخدا، علی اکبر.

(۴) قبادیان، وحید. بررسی اقلیمی... رویه ۴۵.

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه



گاو پهلو [ب]

۱- دیوار برآمده همچون پهلوی گاو (زبانزد والادگران).

۲- ...

گاوچاه

در گذشته در برخی ساختمانهای همگانی همچون مسجدها، گرمابه‌ها و... جایگاهی بود که چاهی داشت و با بهره گیری از نیروی گاو از چاه آب می کشیدند و به آن «گاوچاه» می گفتند. این جایگاه دارای یک سراشیبی برای بالا و پایین رفتن گاو بوده و دلو آب را بالا می کشیده است. نمونه ای از آن در بخش باختری مسجد آدینه اسپهان هنوز برجای مانده است (۱).

گاورس* [و]

۱- ماسه های به اندازه دانه ارزن (۲) که از خرد کردن سنگ بدست می آید و در فراهم کردن شکر سنگ از آن بهره می برند.

۲- ...

گاورو

تنبوشه ← تنبوشه.

گاه بست [ب]

داربست (۳) ← داربست.

گبر** [ب]

چادری که با یک ستون در میان آن برپا شده است.

گج [ک]

گج ← گج.

گج [ک]

اوستایی: ویچیجه (۴) ***

پهلوی و پازند: گج.

سریانی شده: گسا.

ارمنی شده: گج (۵).

آکدی شده: گسو.

یونانی شده: گپسوم (gypsum).

تازی شده: جص.

فرانسوی شده: جیپس (Gypse) ***

گیلکی: گرج.

گج. گج. ماز. گرج.

یکی از ساختمایه های بنیادی و گردی سفید رنگ که از پختن سنگ آن بدست می آید. «گج از دیرباز در ساختمان سازی بکار می رفته و کهن ترین کاربرد آن به زمان سومریان می رسد» (۶).

سنگ گج در پوسته دج (جامد) زمین بگونه رویه های کمابیش کلفت، فراوان است.

«سنگ گج بگونه ناب (خالص) یافت نمی شود و بیشتر در آمیخته با کربن یا اکسیدهای آهن است و یا

(۱) برگرفته از بهرامی. کشف تاریخ... اثر. شماره ۲۲ و ۲۳. رویه ۱۸۵.

(*) گاورس گیاهی است که دانه هایی همانند ارزن دارد.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. شیوه ها... واژه نامه.

(۳) همان. گنبد... اثر. شماره ۲۵. رویه ۶.

(**) گمان می رود همان کبر باشد که از کبر گرفته شده. به چم خانه ای که از چوب و خاشاک می سازند. (برگرفته از دهخدا، علی کبر)

(۴) لاریجانی، محمدعلی.

(**) برابر آهک و آهک آمیخته با شن و آب.

(۵) آیوازیان، ماریا. وام واژه های...

(***) جیپس واژه جهانی برابر گج است. اروپاییان خود ریشه ای

آسوری برای آن گفته اند. واژه گج از کیسو یا کو پس و گپس و از

سوی دیگر با واژه چاک (Chalk) انگلیسی همانند است.

اینکه اروپاییان خاوری بودن ریشه واژه را پذیرفته اند، نشان

پذیرش پیشرو بودن مهرازی خاور است. باید اینرا هم افزود که

ریشه واژه گس (مزه گج) در فارسی بنا جیپس همانند است

(برگرفته از سجادیه، محمدعلی. نقش معماری بومی... معماری و

شهرسازی. شماره ۲۲، ۲۳. رویه ۳۷).

(۶) سجادیه، محمدعلی. نیاکان سومری ما. رویه ۹.



- و... را گچ کاری کرده اند. ← گچ تراش.
- ۳- اندود گچی گرما و آوا (صدا) را پخش نمی کند. گرما رسانی آن کم است و برای گرمابندی خوبست.
- ۴- گچ نمی سوزد و از گسترش آتش نیز جلوگیری می کند. چون در آتش سوزی، آب اندود، پریده (بخار شده) و زیراندود گرد می آید و می تواند زمان درازی گرما را زیر ۱۰۰ زینه نگه دارد.
- ۵- ملات گچ یخ نمی زند و می توان آنرا در سرمای زیر ده زینه نیز کار کرد.
- ۶- اندود گچ پوک نیست و سوراخ های ریز ندارد. غارچ در آن نمی روید و جانوران ریز در آن لان نمی کنند^(۲).
- ۷- ملات آن ریخت پذیر است.
- ۸- گچ پس از خشک شدن هر رنگی را بخود می پذیرد^(۳).

گچ آگور [ک]

آجر گچی.

گچ آماده [گ.ج.د (ذ)]

ملات گچ که از ریختن گچ درون آب بدست می آید و آماده سفت شدن و خودگیری است.

گچ اندود [ک.ا]

اندود شده با گچ.

گچ بر [ب]

۱- کسی که کارش گچ بری است.

۲- ابزار گچ بری.

گچ بری [ک.ب]

بهره گیری از گچ برای پدید آوردن نگاره های برجسته بر دیوار و آسمانه.

به گونه آبدار یافت شده که به آن «گچ خام» (ژپس Gypse) و یابدون آب که به آن «گچین»^(۱) ایندریت (Anhydrite) می گویند.

گچ آبدار نیز به این گونه ها یافت می شود:

- ۱- سنگ گچ مرمری که جزو سنگ های آذینی است و به آسانی تراشیده می شود و در ساختمان کاربرد ندارد.
- ۲- سنگ گچ نابلور (غیربلور) که فراوان ترین گونه هاست و در ساختمان سازی بکار می رود.
- ۳- سنگ گچ لایه لایه (خوشه ای) که در آن لایه ها مانند تار ابریشم بهم چسبیده اند و در ساختمان کاربرد ندارد. سنگ گچ ناب، بی رنگ است، سنگ گچ دارای کربن، خاکستری و با اکسید آهن بیرنگ، زرد روشن، یا کیود و یا سرخ رنگ می باشد که این بسته به گونه اکسید آن است.

نمونه های بهره گیری از گچ در ساختمان چنین هستند:

- ۱- ساخت ملات گچ.
- ۲- سفیدکاری.
- ۳- سنگ کاری (برای نگهداشتن سنگ در جای خود تاریختن ملات پشت آن).
- ۴- ساخت دیوار گچی پیش ساخته. ویژگی های گچ چنین است:

 - ۱- ملات گچ هنگام گرفتن اندکی [یک درسد (صد)] به گنج (حجم) آن افزوده می شود. از این رو سوراخ های ریز اندودکاری را پر می کند. چون این ملات پس از سخت شدن افزایش گنج چندانی ندارد، از این رو می توان رویه (سطح) های گسترده ای را بی درز با آن سفید کرد بی آنکه ترک بخورد.
 - ۲- رنگ گچ سفید است و اندود آن را می توان با گونه های رنگ آمیخت. برای رنگی شدن گچ به آب ملات آن رنگ می افزایند با همین روش در زمان صفویان ساختمان هایی چون چهلستون و عالی قاپو

(۱) حامی، احمد. مصالح ساختمانی. رویه ۹۲.

(۲) برگرفته از حامی، احمد. مصالح ساختمانی. رویه ۹۰.

(۳) برگرفته از کباری، سیاوش. مصالح شناسی. رویه ۲۲ و ۲۳.



پیشینه

گچ بری از هنرهای وابسته به مهرازی است و پیشینه کهنی دارد. یکی از کهن‌ترین نمونه‌های آن در هفت تپه خوزستان از آن ایلامیان است. در روزگار مادها و هخامنشیان و اشکانیان از گچ بگونه ساده بهره‌گیری شد، گرچه در روزگار ساسانیان روشهای ویژه‌ای با بهره‌گیری از درونمایه (موتیف)های هندسی - گیاهی - جانوری و آدمی بکار گرفته شد.

این روش‌های گچ بری و درونمایه‌ها در روزگار پس از اسلام نیز دنبال شد. تا آنجا که به مهراب مسجدها هم راه یافت. به این درونمایه‌ها، نویسه (خط) کوفی نیز افزوده شد که دو گونه ساده و گلدار داشت. نمونه‌های کهن گچ بری در مهراب مسجد آدینه شیراز و نایین یافت می‌شود.

گچ بری به دو گونه انجام می‌شد: یکی اندودکردن روی آجرهای سفت کاری و دیگری چسبانیدن کناره یا فیتله‌های گچی. برای جلوگیری از ساییده شدن گچ روی آن آهاری مانند کتیرا یا نشاسته و گاه شیر می‌مالیدند. از گل سفید و گل سرشور یا گل گیوه و سفیدآب هم بجای آنها بکار می‌بردند.

کار روی گچ و بریدن آن، پس از چسباندن آن به کار بوده و نه اینکه از پیش ریخت داده شده و در جای خود چسبانده شود. نخست گچ زنده را در جای خود می‌مالیدند و تا هنگامی که به خود نگرفته و خشک نشده بود، به نگاره‌پردازی روی آن می‌پرداختند. سپس آهار را روی آن می‌زدند تا نگاره به خوبی نمودار شود. سپس آن را رنگ می‌کردند.

در شیوه رازی گچ بری بسیار پیشرفت کرد و به چند گونه کار می‌شد:

۱- شیر شکر، با برجستگی کم.

۲- برجسته با برجستگی بیشتر.

۳- زبره با برجستگی بیشتر بدون ساییدگی گرد آن.

۴- برهشته، با برجستگی فراوان^(۱).

در این شیوه روش دیگری بنام «پته» نیز بوده که گچ را بر روی کرباس آهارین (لعاب‌دار) می‌کشیدند و سپس آنرا در جای خود می‌چسبانند^(۲).

روش دیگری بنام «گچ تراش» بکار می‌رفت که در آن نخست لایه‌های گچ رنگی را آماده می‌کردند و سپس همچون کاشی تکه چینی (معرق) آنها را بریده و کنار هم می‌چیدند و نگاره پدید می‌آوردند نمونه آن در ایوان مشهد اردهال کاشان یافت می‌شود.

در شیوه آذری گونه‌ای دیگر از گچ بری کار شد. بدین گونه که روی اندود تازه گچ که هنوز خشک نشده بود شیارهایی در می‌آوردند و ریخت آن را همانند بندهای آجرکاری می‌کردند. نمونه آن در زیر گنبد سلطانیه یافت می‌شود. بویژه در جاهایی که آجرکاری زبره چندان درست چیده نشده باشد^(۳).

در شیوه اسپهانی نیز گچ بری دنبال شد. گرچه کم کم کاشی کاری جای آن را گرفت.

گچ پرمایه [گ. چ. پ. ی (ی)]

ملاتی که گچ آن بیش از اندازه باشد^(۴).

گچ پزی [گ. پ.]

پختن گچ تا هنگامی که همه آب کیمیایی (شیمیایی) خود را از دست بدهد. سنگ گچ را در گرمای کم می‌پزند. هر چه گرمای پختن گچ کمتر باشد ملات گچ آن زودتر می‌گیرد چون برای دوباره سنگ شدن کمتر آب می‌خواهد^(۵).

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۵۹.

(۲) پیرنیا. همان. رویه ۲۱۹.

(۳) کیانی، محمد یوسف. تزئینات وابسته... با بهره‌گیری از نوشته جمال انصاری.

(۴) برگرفته از ماهرالنقش، محمد. اصول فنی... رویه ۹۱.

(۵) حامی. همان. رویه ۸۳.



بیرونی ساختمان، آبریزگاه‌ها و بیمارستانها بکار می‌برند چون می‌توان آنرا شست. نیز می‌توان از آن مرمر ساختگی (مصنوعی) درست کرد^(۴).

گچ و خاک [گ.ج.]

ملائی آمیخته از گچ و خاک رس و آب که برای سفت‌کاری و زدن تاغ لایی (ضربی) بکار می‌آید.

گذاره [گ.ز.]

۱- پربار. ← پربار.

۲- پرواز. ← پرواز.

گذار [گ.]

گذر. ← گذر.

گذر [گ.ذ.]

گذار.

۱- جایگاهی میان کوی (محل) ها که کانون رفت و آمد و دادوستد مردم بود مانند سر چهارراه‌ها و بیشتر بنام یک توانگر باشند (ساکن) آن کوی یا یک تن پهلوان و پذیرفته شده نزد مردم نام‌گذاری می‌شد. مانند گذر لوطی صالح. در تهران.

۲- سه‌راهی در کوچه‌ها^(۵).

۳- ...

گراد [گ.]. (واژه فرانسوی Grade)

یکان اندازه گیری کمانه (قوس) برابر $\frac{1}{400}$ پیرامون

پرهون (محیط دایره)

گرافیک [گ.]. (واژه اروپایی، انگلیسی Graphic)

۱- نموداری.

۲- نگاره‌ای (ترسیمی).

گچ تراش [گ.ج.ث.]

«گونه‌ای آذین‌کاری با گچ. ← گچ.

گچ خفه شده [گ.ج.خ.ف.ش.د.]

گچی که آب به آن افزوده شده و در آن رخنه نکرده است. در ساخت ملات گچ، گرد گچ را به آرامی بر آب می‌پاشند تا گچ خفه نشود^(۱).

گچ دستی [گ.ج.ذ.]

ملات گچی که بی‌درنگ پس از آمیختن آب به آن بکار برده می‌شود. کاربرد آن در کارهای زودگیر است. مانند نگه داشتن چهارچوب‌ها و دیرک (شمع)‌ها و...^(۲)

گچ کار [گ.]

۱- سفیدکار. کسی که کارش اندود کردن ساختمان با گچ است. گچ‌گر.

۲- دیوار یا آسمانه‌ای که به گچ اندود شده باشد.

گچ کاری [گ.]

کار ساختمانی با گچ.

گچ کشته [گ.ج.ک.ت.]

گچی که هنگام آمیختن، از آب سیراب شده باشد. برای ساختن گچ کشته نخست گرد گچ را از الک تخت گذرانده تا گرد بسیار نرم بدست آید. سپس به آن، آن اندازه آب می‌افزایند و بهم می‌زنند تا کشته شود.

گچ کم‌مایه [گ.ج.ک.ی.]

ملائی که گچ آن کم‌تر از اندازه باشد^(۳).

گچ کوب [گ.]

کسی که گچ نخاله می‌کوبد.

گچ‌گر [گ.گ.]

گچ‌کار.

گچ مال

گچ‌کار.

گچ مرمری [گ.ج.م.م.]

سنگ گچی که در گرمای بالای ۳۰۰ زینه (درجه) پخته شده است. ملات آن را در جاهای نمناک مانند نمای

(۱) زم‌رشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۲) همان.

(۳) برگرفته از ماهرالنقش، محمد. اصول فنی... رویه ۹۱.

(۴) حامی، احمد. مصالح ساختمانی. رویه ۸۵

(۵) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.



۳....

گره‌رو [ک.ب (ب)]

گذرگاه‌های آهون (تونل) مانند زیر کف ساختمان برای جلوگیری از گسترش نم (رطوبت) به درون و کف ساختمان، هوای درون آنها با هواکش‌هایی به بیرون رانده می‌شود.

در گرمابه‌های همگانی کهن، دود تون یا کوره را از گره‌روها می‌گذرانند تا کف گرمخانه گرمابه گرم شود. ← گرمابه.

گرته [ک.ب]

۱- گرده ← گرده

کارشیو^(۱).

۲- نگاره‌ای که نشان دهنده برش ترازوی (افقی) از ساختمان و زمین ساخته شده یا پنداری است و اندازه‌ها در آن بر پایه یک سنج (مقیاس) کوچکتر شده است.

تازی: نقشه * (۲)

پیشینه

کهن‌ترین نمونه گره‌ته در ایران و جهان تا به امروز در یک تخته سفالین سومری که از ۴۱۰۰ سال پیش بجا مانده و در آن گره‌ته کشتزارهای شهر تل جوخانی^(۲) در سومر نشان داده شده است. (۳)

همچنین یکی از شاهان سومر به نام "گودا" نزدیک به ۴۱۵۰ سال پیش گره‌ته نیایشگاهی را که به خدا می‌خواهد پیشکش کند در یک پیکره سنگی روی زانو کشیده است. ویژگی چشمگیر در این گره‌ته آن است که دیوارها در آن با دو کشه (خط) کشیده شده است. (۴)

در گره‌ته‌ای دیگر بریک تخته سفالین در سومر، گره‌ته جایی به نام «نپور» با نوشته‌های میخی برداشت شده است که آنرا با آنچه گره‌ته برداران امروزی با ابزار پیشرفته برداشت کرده‌اند و سنجیده‌اند و به باریک

بینی (دقت) کار سومریان پی برده‌اند. (۵)

در ایران از روزگاران کهن، کشیدن گره‌ته پیش از ساخت ساختمان انجام می‌شده است تا بتوانند چگونگی ساخت و ساماندهی اندام‌ها را بررسی کنند. «مهرآزان کهن شالوده (طرح) نخست را با گچ بر روی دو لنگه تخته به نام "بُرزه" که با لولا به هم پیوند داشتند، به گونه‌ای برجسته می‌کشیدند و سپس آنرا می‌پرداختند و پس از رسیدن به فرجام دلخواه، شالوده پایانی را در می‌آوردند»^(۶)

کهن‌ترین نوشته‌ای که از گره‌ته کشتی گفتگو می‌کند گمان می‌رود "تاریخ بخارای نرشخی" است که در ۵۲۲ مهی ترجمان شده است، و چنین آمده «استادان نسادرالعصر و معماران چنان طرح کشیده‌اند...». خواجه رشید الدین فضل اله در وقف نامه چنین آورده "... یا طرحی و رسمی از آن عمارات بر کاغذ کشند و بدیشان نمایند".

گونه‌های گره‌ته

گونه‌های گره‌ته ساختمانی (نقشه اجرایی) چنین هستند:

۱- گره‌ته ساختگاه (نقشه موقعیت، سایت): نشان دهنده جای ساختمانها در ساختگاه (سایت) و چگونگی جایابی آنها در کنار هم می‌باشد.

(۱) پیرنیا، محمدرکیم. خودباختگی ایرانی... کنگره بم. دفتر نخست. رویه ۲۲۵.

(*) در برخی گویشها مانند محلاتی و خوانساری به نقشه، کترته می‌گویند. (برگرفته از زهرایی، فضل اله. گلستان خوانسار).

(۲) معین، محمد.

(۳) ماهنامه پیام یونسکو. نقشه‌ها و نقشه بردارها. تیر ۱۳۷۰.

(۴) جنسن، و. و. تاریخ هنر. بخش سومر.

(۵) کریمر، سامویل. الواح سومری. رویه ۲۹۴.

(۶) برگرفته از صارمی، علی اکبر. ارزشهای پایدار... رویه ۱۲۴



۲- گرتة مهرازی (نقشه معماری): نشان دهنده چگونگی ساماندهی اندامها در یک اشکوب ویژه از ساختمان است.

۳- گرتة سازه (نقشه استراکچر): نشان دهنده چگونگی پیوند و سوار شدن بخشهای استخوان بندی ساختمان است.

۴- گرتة ساز و رویه (نقشه تأسیسات): نشان دهنده چگونگی گرما و سرما رسانی و آب و درخش (برق) و... پخش آن در ساختمان است.

۵- گرتة ریزه کاری (نقشه جزییات): نشان دهنده چگونگی پیوند بخشها به هم در سنجه (مقیاس) بزرگ است.

گرتة برداری [گ.ت.ب]

۱- برداشت گرتة از یک ساختگاه یا زمین.

پیشنهاد برای نقشه برداری.

۲- برداشت گرتة ای از روی یک گرتة دیگر.

۳-...

گرتة پایه [گ.ت.و.ی]

گرتة ای که روی کاغذ ویژه گرتة کشی کشیده شده و هنگام نیاز از آن رونوشت (کپی) می گیرند و آن را جدا نگهداری می کنند تا برجا بماند.

پیشنهاد برای نقشه ارژینال (فرانسوی original)

گرتة ریزه کاری [گ.ت.ز]

پیشنهاد برای نقشه جزییات - گرتة.

گرتة ساختگاه [گ.ت.و]

پیشنهاد برای نقشه موقعیت - گرتة.

گرتة ساز و رویه [گ.ت.و.ب]

پیشنهاد برای نقشه تأسیسات - گرتة.

گرتة سازه [گ.ت.و.ز.ه]

پیشنهاد برای نقشه سازه - گرتة.

گرتة کش [گ.ت]

فرانسوی: دسیناتور (Dessinateur)

تازی + پارسی: نقشه کش.

تازی: رسام.

کسی که با ابزار ویژه، گرتة می کشد.

گرتة کشی [گ.ت.ی]

تازی + پارسی: نقشه کشی.

کار گرتة کش.

گرتة های ساختمانی [گ.ت.ی.ت]

گرتة هایی که نشان دهنده آنچه برای ساختن ساختمان نیاز است می باشد.

پیشنهاد برای نقشه های اجرایی - گرتة.

گرچ [گ.ی.ز]

گیلکی: گرچ.

گرچ.

گچ - گچ.

گرچه [گ.خ]

«گرچه»

۱- تالار.

۲- آهون. تازی: نقب.

۳- زندان.

۴- خانه کوچک^(۱).

گرد* [گ.ک]

پارسی باستان: کرت Kerta.

پهلوی: کرت.

تازی شده: چرد.

۱- پسوندی که برخی از شهرهای ایران دارند مانند دارابگرد، دستگرد، پارسه گرد (پاسارگاد) برابر شهر ساخته آن نام.

(۱) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه نامه.

* گرد در زبان رومی گُرد (grod) و در زبان های اروپایی گراد گویند. مانند لینگراد، بلگراد. (حامی، احمد. آمدن و ماندگار شدن آریایی ها... ساختمان. شماره ۸ (۱۳۶۷) رویه ۸۵).



۲- خرگاه.

گردبسته [ک. ب.]

تازی: محصور.

دیواربست.

جایی که گرد آن دیوار کشیده شده است.^(۱)

گردبینه [ک.]

ستون چوبی گرد و ستبر که در پی سازی خانه‌های چوبی، در زمین فرو برده شده و خانه روی آن ساخته می‌شود.^(۲)

گردشگاه [ک. د.]

انگلیسی: پارک Park.

جای گردش در بوم (طبیعت)، یا درخت‌کاری و گلکاری شده در شهر.

گردچین [ک.]

گونه‌ای آجرچینی در ساخت گنبد. ← گنبد.

گردک [ک. د.]

خرگاه گرد.

گرده [ک. د. (د)]

۱- گرته ← گرته.

۲- زغال سیاه که در پارچه بسته شده و بر کاغذهای سوزن‌زده نگارین، مانند تاز سوراخ‌ها گرد بر رویه زیرین نشیند و نگاره به آن افتد. بیرنگ.*

۲-...

گردونه خورشید [ک. ن. د.]

گردونه مهر ← گردونه مهر.

گردونه مهر** [ک. ن. م.]

چرخ خورشید. گردونه خورشید.

نام نشانه‌ای به ریخت * . نگاره یله‌ای (آبستره) خورشید (خورشید، نماد خدا). نام و نشان خدا (خورشید) که آن را بر جاهایی می‌نگاشته‌اند. مانند امروز که نام خدا را بر بالای نامه، بر سردر خانه و مسجد و... می‌نویسند.

کهن‌ترین پیشینه این نگاره در جهان، در ایران از شش تا هفت هزار سال پیش است.^(۳) نگاره نوشته‌گونه از سومریان، با گردونه مهر به شش هزار سال پیش^(۴) تا هفت هزار سال پیش می‌رسد. این نگاره در ایلام با پیشینه ۵۵۰۰^(۵) تا هفت هزار سال پیش^(۶) یافت شده است. در یک نگاره بدست آمده در کردستان که تاریخ آن را ۳۰۰ سال پیش از سومریان می‌دانند. بر بالای یک نوشته با نویسه نگاره‌ای (خط تصویری) گردونه مهر به چشم می‌خورد.

این نگاره همچنین نزد آریایی‌ها یافت شده است. در زیورابزار اشکانیان و ساسانیان و سپس در روزگار اسلامی در مسجدها و امامزاده‌ها نیز دیده می‌شود. مانند ایوان نیمروزی (جنوبی) مسجد آدینه نتنز (نظنز) و مسجد آدینه یزد.

تاروژگار قاجاریان این نگاره در ساختمانهای دینی به چشم می‌خورد و والادگران به آن "شمسه"***

(۱) جوادى، آسیه. معماری ایران. برگرفته از پیرنیا، محمد کریم.

رویه ۳۴.

(۲) زم‌رشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۳۱۶.

(*) در فرهنگ معین برابر گرده، طرح و برابر گرته، نقشه آمده است. در این فرهنگ ویژه برابر طرح، شالوده و برابر نقشه. گرته آورده‌ایم. چون طرح و نقشه دو چیزند، ولی گرته و گرده چندان از هم دور نیستند.

(**) نام گردونه خورشید یا مهر را هر تسفلد باستان شناس آلمانی بر این نگاره نهاده است. (بختورتاش، ن. نشان رازآمیز. رویه ۱۸۳).

(۳) بختورتاش، ن. نشان رازآمیز. رویه ۲۵.

(۴) همان. رویه ۶۵.

(۵) همان. رویه ۵۴.

(۶) همان. رویه ۸۶.

(***) نام خدای خورشید در سومر، "شمش" بوده است (برگرفته از جنسن، ه. تاریخ هنر. رویه ۵۳) که بابلی‌ها آنرا می‌گیرند و



گرما در زمستان و خنکا در تابستان، دیوارها و آسمانه و کف و پنجره‌ها و در ساختمان را گرمابندی می‌کنند. بویژه در ساختمانهای خورشیدی (ساختمانهایی که با نیروی خورشید گرم می‌شوند).

گرما به* [ک.ب (ب)]

پهلوی: آپژن. گرماپک^(۱).

تازی: حمام.

گرماوه ساختمانی همگانی یا اندامی از یک ساختمان یا خانه ویژه شستشوی تن. گرما به در گذشته یکی از اندامهای ویژه در آرسن (مجموعه) شهری و روستایی بود و مردم بگونه همگانی از آن بهره می‌بردند. و که در خانه توانگران و کاخ‌های بزرگان و شاهان گرما به‌های کوچکتری ویژه آنها ساخته می‌شد. و در خانه‌های مردم کمتر گرما به ویژه ساخته می‌شد.

امروزه از ارزش گرما به‌های کهن همگانی کاسته شده و بیشتر (یا همه) خانه‌ها دارای گرما به ویژه (خصوصی) هستند.

گرماوه [ک.و]

گرما به. ← گرما به.

پیشینه

در ایران از روزگاران کهن شستشوی تن از ارج بالایی برخوردار بوده، هم از این رو که تن پاک می‌شد و هم روان. از این رو شستشو همراه و آمیخته با آیین‌های دینی انجام می‌شد. برای نمونه برای در آمدن (ورود) به نیایشگاه و مهرابه‌ها (در دین

خورشیدک) می‌گفتند. گونه نخستین آن را می‌توان با برخورد دو کسه به دست آورد (+) که گویای چهار آخشیج (عنصر) می‌باشد: خاک، باد، آب و آتش. و به آن "پیلی" می‌گویند. پیشینه آن را که نماد ستاره و خورشید است کهن تر یا همزمان با گردونه مهر در ایران روایی بوده است.

می‌توان از دو دسته نگاره به نگاره چرخ خورشید رسید: این نگاره که نمادی از خدا نزد مردمان باستان بوده است بسیار چشمگیر و نیرومند و پرکشش است. از ایران از یکسو به هند و ژاپن و چین و از سوی دیگر به یونان و دیگر کشورهای اروپایی رفته است. در روزگار اسلامی دو گونه دیگر آن پدید آمده است:

اروپاییان به نادرست آن را چلیپای شکسته می‌خوانند و خاستگاه آنرا از یونان می‌دانند و با آوردن واژه چلیپا، تاریخ آن را به آیین مسیح و فرهنگ اروپایی می‌رسانند و زنجیره‌های آذینی زیبای روزگار اشکانیان و ساسانیان را یونانی می‌خوانند.

گرده جا [ک.د]

میدانگاه کوچک.

گرده زنی [ک.د.ز]

پیشنهاد برای پنسیف (فرانسوی poncif)

پدید آوردن نگاره‌ای از روی نگاره دیگر. در گذشته هنرمندان نگاره‌ها را بدین گونه بر رویه‌ای که می‌خواستند می‌انداختند: نخست روی کسه‌های نگاره که روی کاغذ کشیده شده بود، با سوزن سوراخ سوراخ می‌کردند. گرده زغال را که درون پارچه ریخته شده و بسته شده بود، بر سوراخ‌ها می‌زدند. زغال از سوراخ‌ها می‌گذشت و بسر رویه زیرین جا می‌انداخت.^(۱)

گرما بندی [ک.ب]

پنাম (عایق) بندی گرما در ساختمان و افزارها (وسایل) در ساختمان برای جلوگیری از تباه نشدن

می‌توان گفت بزبان تازی به گونه شمس (خورشید) در می‌آید.

(۱) برگرفته از ماهرالقدس، محمود. طرح و اجرا... رویه ۳۰.

(*) برگرفته از گرم و آبه یا آوه پسوند جا برابر جای گرم. (برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۹۷).

(۲) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ پهلوی به فارسی.



می‌گذاشتند. در میان بینه آبگیر (حوض) سنگی بوده با آبفشانی (فواره) در میان آن و پاشیری گرداگرد آن. روی هر سکو نیز آبگیری کوچک بوده که هر کس پس از پایان شستشو و بیرون آمدن از گرمخانه. نخست پای خود را در آن آب می‌کشید و سپس بر سکو پامی‌گذاشت.

در گرمابه‌ها بینه دارای آجرکاری و کاربندی‌های زیبا و آذین‌های دیگر بوده و آسمانه‌ای گنبدین داشته با روشنایی‌گیر (نورگیر)‌هایی در میان آن.

۳ و ۴- میاندر و آبریزگاه

میاندر، دهلیز میان بینه و گرمخانه بوده است و راهروی پیچ در پیچ بوده که در یک گوشه آن آبریزگاه و گوشه‌ای دیگر اتاغ سردن مو بوده است. بدین گونه گرمای گرمخانه بر جای می‌مانده و از دست نمی‌رفته است.

۵- گرمخانه

گرمخانه، جایی برای مثن و مال، کیسه کشیدن و و جایی هم برای شستشو داشته است. آسمانه آن بلند بوده و روشنایی از میان آن به درون می‌آمده. آسمانه تاغی یا گنبدی بوده است که از درون، آن را با آهک اندود می‌کردند تا نم (رطوبت) به آن رخنه نکند و چکه‌های آب یگراست به پایین روی سر مردم نچکد. کف گرمخانه را با گره‌روهای زیر آن گرم می‌کردند. ← گره‌رو.

برخی گرمخانه‌ها دارای استخر بودند که در آن شنا و آب‌بازی می‌کردند. جایی هم برای بینندگان، کنار آن می‌ساختند.

مهرپرستان) باید نخست تن پاک می‌شد. در آیین مزدیسنا نیز به چگونگی شستشو پرداخته شده، در کارنامه اردشیر پاپکان نیز از شستشو و رفتن به آبن (وان) و رخت پاک پوشیدن و سپس نیایش سخن به میان آمده است^(۱).

در گذشته‌های دور (از نزدیک به ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ سال پیش) گرمابه، ساختمانی گرم بوده با آوند (ظرف) بزرگی به نام آبن که در آن تن را می‌شستند و آب آنرا دور می‌ریختند تا آبهای دیگر را آلوده نکنند.

اندام‌ها

بیشتر گرمابه‌های کهن دارای اندام‌های زیر بودند:

- ۱- سردر و دالان.
- ۲- بینه یا رختکن.
- ۳- میاندر.
- ۴- آبریزگاه و جای ستردن مو.
- ۵- گرمخانه.
- ۶- خزینه آب گرم و آب سرد.
- ۷- تون یا کوره.

۱- سردر و دالان.

بیشتر گرمابه‌ها دارای سردر و درایگاه ویژه‌ای بودند که در پیشانی آنها نگاره‌های پهلوانی می‌کشیدند. سردر با دالان پیچ در پیچی به «بینه» می‌رسید. این پیچ‌ها از درآمدن (ورود) هوای سرد بیرون به هوای گرم درون جلوگیری می‌کرد. افزون بر آن نمی‌گذاشت گذرندگان در کوچه درون را ببینند. چون گرمابه‌ها بیشتر در زیر زمین بوده، دالان دارای چند پله بوده که پایین می‌رفته است.

۲- بینه یا رختکن یا سربینه *

بینه تالاری نیمه گرم و نیمه خشک بوده است که در آن جامه از تن در می‌آوردند. گرداگرد آن سکوهایی برای کندن رخت و نشستن بوده که با کفش روی آنها نمی‌رفتند. کفش‌ها را در تاغچه‌ای زیر سکو

(۱) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران. برگرفته از فرهاد سخا. زویه ۱۶۷.

(* در برخی از گرمابه‌ها، رختکن دومی بوده گرمتر و نزدیکتر به گرمخانه برای زنان باردار و کهنسالان و... تا سرما نخورند



عـ خزینه آب

بیشتر گرمخانه‌ها دارای سه خزینه بودند یکی برای آب داغ، یکی ولرم و یکی سرد. در میان خزینه آب داغ در کف آن، تیان یا دیگ هفت جوش جای داشت. در دیوار میان خزینه و گرمخانه، روزنی بوده که مردم از آن به درون می‌رفته‌اند. در پای روزن، آبگیری کوچک بنام «دستک» بوده که از آن آب برمی‌داشتند. هر کس دست کم دو بار در یک شستشو به درون خزینه می‌رفته، یک بار در آغاز در آمدن به گرمخانه برای خیس خوردن تن و بار دیگر برای آب کشیدن تن پس از پایان شستشو.

۷- کوره، گلخن، تون.

تون، اتاغی بوده که از پشت گرمابه به آن راه می‌یافتند و دارای کوره آتشی بوده که به زیر دیگ میان خزانه می‌رسیده و آب را داغ می‌کرده است، گذرگاههای زیرزمینی دود یا گرمه‌روها از کوره آغاز می‌شدند و در زیر گرمخانه و گاه بینه می‌پیچیدند و دوباره به کوره برمی‌گشتند. دود پس از گردش در آنها و گرم کردن کف گرمابه، سرانجام از یک دودکش به بیرون رانده می‌شد.

سوخت گرمابه، رویه خشک، خار بیابان و سرگین خشک شده چارپایان بوده است.

آذین‌ها

کف گرمابه‌ها گاه از سنگ مرمر پوشانده می‌شد. آسمانه‌ها دارای گونه‌های کاربردی بودند. ازاره‌ها بیشتر از سنگ یا کاشی بوده است. سردرها دارای کاربردی یا چفد آویز (مقرنس) بودند. نیز ساروج بری بگونه ساده و رنگی از آذین‌های درونی بیشتر گرمابه‌ها بوده است^(۱).

گرما دهی [ک.د.]

گرما رسانی ← گرما رسانی.

گرما رسانی * [ک.ر.]

گرما دهی.

رساندن گرما با روشهای گوناگون به ساختمانی برای گرم کردن و نگاه داشتن آن.

گرماز [ک.] (واژه خوزی)

تازی شده: جرماز.

ساختمان تابستان نشین در خوزستان که در بخش باختر خانه ساخته می‌شود و روی آن مهتابی دارد.

گرماز، شبستانی خنک است و بدون در، به میانسرا راه دارد. در زیر آن شوادان ساخته می‌شود.^(۲) ←

شوادان

گرما گیر خورشیدی [ک.ر.]

اروپایی. انگلیسی: کلکتور (collector).

گردآورنده خورشیدی.

دستگاههایی ویژه که آفتاب بر آنها می‌تابد و در خود آب و سنگ و... را گرم نموده و سپس با روشهای گوناگون گرما را به ساختمان می‌رساند.

گرماوه [ک.] و (و.)

گرما به. ← گرما به.

گرماخانه [ک.] ن (ن.)

شبستان زمستانی مسجد.

بخشی از گرما به که در آن تن را می‌شویند. ← گرما به.

خانه‌ای که در زیر زمین برای بهره‌گیری به هنگام

سرما بسازند.

۱) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران. برگرفته از فرهاد فخار. رویه ۱۷۱.

* واژه گرمایش و سرمایش، به نادرست برای گرماسانی و سرماسانی بکار می‌رود. چرا که کنش (فعل) با واژه گرما و سرما را نداریم و نمی‌توانیم واژه گرمایش و سرمایش بکار ببریم و نیکوست آنها را کنار بگذاریم.

۲) امام شوشتری، محمد علی. فریز و خون. باستانشناسی... ش

۲. (۱۳۴۸) رویه ۴۲.



خمیده کار می‌کنند. هر رویه گره در یک زمینه یا قاب (قاب)، جای می‌گیرد. ابزارها از ساختمایه های گوناگون چون آجر و سنگ و گچ و چوب و گاه پیلسته (عاج) ساخته می‌شوند.

هنر گره‌سازی پیشینه‌ای کهن داشته و بویژه از روزگار پس از ایسلخانان روایی شد (رواج یافت) و ساختمان‌های بزرگ را از سادگی بدر آورد. پس از مهرازی، گره‌سازی در دیگر هنرهای دستی مانند کارهای چوبی و هنرهای آذینی نیز بکار رفت.

در مهرازی، گره‌سازی در آجرکاری، گچ‌بری، کاشی‌پزی، کاشی زیررنگی، هفت‌رنگی، سفال‌سازی، کاشی و آجر، تکه‌چینی (معرق‌کاری)، کنده‌کاری بر سنگ، آینه‌کاری و نگارگری (نقاشی) کاربرد داشته است.

گونه‌های گره‌سازی

الف) گره در آجرکاری

گره در آجرکاری از روزگار سلجوقیان در نوی‌کند (کتیبه)‌های نویسه (خط) کوفی با گره‌های ساده نخستین آغاز شد. در این کارها، زمینه گره را با تراش آجر و بسج کردن و تیشه‌داری و آبساب کردن تکه‌های کوچکتر آجر فراهم می‌کردند و همزمان با ساخت ساختمان آنها را نیز رج‌چینی می‌کردند. در برخی کارها، خشت را به ریخت دلخواه می‌تراشیدند و سپس می‌پختند و بکار می‌بردند. در این روش از آن رو که آجرکاری پیوند پایداری با ساختمان داشت

- اتاغهای روبه آفتاب در بخش زمستان نشین خانه با آسمانه کوتاه که بیشتر دو آشکوبه هستند^(۱).
- گلخانه. - گلخانه.

- اتاگی که داروسازان داروهای گیاهی را در آن خشک می‌کنند.

- در مهرازی خورشیدی، به اتاگی شیشه‌ای گویند که در آن گرما در آب و سنگ و... برای گرم کردن ساختمان انباشته می‌شود.

گرنج [گ. ر]

۱- گنج و گوشه و بیغوله خانه.

۲- ...

گرواره [گ. ر (ز)]

۱- ساختمان.^(۲)

۲- ...

گره [گ. ر]

پهلوی: گزه.

۱- یکان اندازه گیری درازا برابر دو بهر. هر گره برابر پهناي چهار انگشت و $\frac{1}{16}$ گز و نزدیک به ۶/۶۶ سانتی‌متر است^(۳).

۲- یکان اندازه گیری درازا. آنرا برابر یک دسی‌متر گرفته‌اند. (در سال ۱۳۰۴)

۳- نگاره‌های آذینی پرپیچ و تاب در کار گره‌چینی و گره‌سازی. - گره‌سازی.

۴- ...

گره‌چینی [گ. ر]

گره‌سازی. - گره‌سازی.

گره‌سازی* [گ. ر]

گره‌چینی.

پدید آوردن یک رویه نگارین از ریخت‌های هندازی (اشکال هندسی) درهم تنیده با چیدن یا درآوردن تکه‌هایی بنام «ابزار» (آلت) که هر کدام بسته به ریختشان نامی ویژه دارند. گره را بر رویه‌های تخت یا

(۱) برگرفته از اشکوری، کاظم. نگرش مردم شناختی. بناها و

شهر دامغان. رویه ۱۵۰.

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.

(۳) برگرفته از قزلباش، ابوضیا. الفباي کالبد... رویه ۴۴.

* واژه گره از آن روی برای این هنر بکار رفته که نگاره‌ها تویی

بهم گره خورده‌اند و از لابلای هم بدر آمده‌اند.

**ابزارهای گره**

ابزارهای گره، دارای ریخت (شکل)‌های گوناگون بیشتر هندزازی (هندسی) هستند که بگونه‌ای هماهنگ در یک کاب در کنار هم چیده می‌شوند. پس می‌توان گفت ابزار، پیمون گره‌سازی است.

در گره‌سازی تلاش می‌شود ابزارها در یک زمینه گره باز مینه‌های همانند آن همه یکسان و یک اندازه باشند. زیرا اگر این گونه نباشد، آنچه بدست می‌آید آشفته و بی‌سامان از کار در می‌آید و در زبانزد «لوج» می‌شود. کشیدن (رسم) گره‌های ساده با کشیدن چند پهلوه‌های بسامان (چند ضلعی منظم) بدست می‌آید. درون این چند پهلوه‌ها گونه‌های ابزار را می‌توان درآورد. برخی از این ابزارها چنین نام دارند:

بازوبند، چلیپا، سرمه‌دان، رویه چناری، گیوه. پاباریک، ماکو، پنج‌کند، ستاره، پابزی، سلی و...

روش کار

هر گره در زمینه کاب (قاب) و یزه خود مرزبندی می‌شود. نخستین گام، بستن زمینه است و سپس ابزارها در آن پدید می‌آیند. ریخت ابزارها باید بسامان باشد و در کنارها بگونه $\frac{1}{4}$ و در کنج بگونه $\frac{1}{4}$ ابزار نیز می‌توانند درآیند. ابزارها باید بگونه‌ای در راستای یکدیگر چیده شوند که راستای آنها همان کشه‌های پدیدآورنده گره باشد. در گره‌های بسامان، (منظم) که ساخت آنها بر پایه ویژه‌ای است، خودبخود چنین می‌شود. گرچه در گره‌های "دست‌گردان" که زمینه از پیش داده شده و گره باید در آن ساخته شود، گاه ریخت ابزارها چندان بسامان نمی‌شود یا ابزارها در راستای هم ساخته نمی‌شوند. هر چه چیره دستی استادکاربند بیشتر باشد در گره‌های دست‌گردان

ماندگارتر از روش گره‌سازی بر یک رویه و سپس چسباندن آن به ساختمان (تخمیر) بود.

هنر گره‌سازی نخست با نگاره‌های ساده و کشه (خط)‌های راست آغاز شد و کم‌کم رو به پیچیدگی نهاد. یکی از نمونه‌های کهن آن در دو برج زیبای خرگان (خرقان) غزوبین به جا مانده است که در نمای آنها گره‌های بسیار زیبا کار شده است.

ب) گره در گچ‌بری کاربرد گره در گچ‌بری را می‌توان هم‌زمان با بکار بردن کارهای گره آجری دانست. گرچه نماسازی با گچ‌کاری از روزگار ساسانیان روایی بود.

در گره‌سازی با گچ، نخست پس از تخت کردن و کشیدن گچ بر رویه ساختمان، نگاره را از کاغذ، بر گچ پیاده می‌کنند و سپس با خامه (قلم) گچ‌بری نگاره‌ها را بر گچ درمی‌آورند و پرداخت می‌کنند.

پ) گره در کاشی و آجر از آمیزش کاشی و آجرها گونه‌های زیبایی از گره پدیدار می‌شود. آجرها نخست آبخوار شده و سپس آسباب می‌شود تا هنگام چیدن هیچ درزی میان آنها پدید نیاید. کاشی‌ها در میان کار چیده می‌شوند رویه‌ها ساخته و پرداخت شده و سپس به ساختمان می‌چسبند. ← کاشی.

ت) گره بر روی سنگ در گره بر روی سنگ، سنگها با خامه (قلم) لب پخ و نوک‌تیز و چند پتک و تیشه کنده کاری می‌شوند. گاه روی تخته سنگ رنگی و رگه‌دار، ابزارهای همان گره تراشیده می‌شود تا یک زمینه گره پدید آید.

ج) گره در آینه کاری، آینه کاری از زمان صفویان باب شد. آینه‌ها نخست از یک آینه بزرگ به کلفتی یک میلی‌متر همانند یک ابزار گره بریده شده و در کنار هم چیده می‌شود. برای چسباندن آینه‌ها از گچ بسیار نرم و سریش بهره می‌برند. امروزه ملات گچ و چسب سفید بکار می‌برند^(۱).

(۱) برگرفته از زمرشیدی، حسین. گره چینی... رویه ۳۶.



سامان بیشتری پدید می‌آید. (۱)

گری [ک]

۱- آجرگری. ← آجرگری.

۲- ...

گریج [ک]

گریج. ← گریج.

گری چینی [ک]

آجرچینی در سفت‌کاری ساختمان با آجر فشاری که چندان به روکار آن پرداخته نمی‌شود، چون گچ یا کاشی و یا... نماسازی روی آن پوشانده می‌شود (۲).

گریج [ک]

مانوی پارتی: گریجک. (گودال. چاه)

گریج. گریجه. گُرجه. گُریجک.

۱- زیرزمین. آهون.

۲- چاه زندان.

(ابوب گفت که بکجا راهی شد؟ گفت: بدان گریجک خویش خواهم شد (۳)).

۳- خانه کوچک.

۴- تالارخانه.

۵- کنج خانه.

گریچه [ک. چ. ج.]

گریج. ← گریچه.

گریو [ک]

تازی + پارسی: ساقه گنبد.

۱- گردن گنبد. دیواره زیر پاکار گنبد. سروه (مخروط) ای نزدیک به استوانه زیر گنبد تا جلوی رانش و لگد زدن گنبد را بگیرد. اگر گریو همچون استوانه‌ای کوتاه باشد به آن "اربان" می‌گویند (۴).

۲- اروپایی: سینوس Sinus، در سه گوشگان (مثلثات). ← آسه.

گریوار [ک]

نواری همچون تسمه زیر گنبد درونی (گریوار از

درون) که جای نوی‌کند (کتیبه) است (۵).

گز [ک]

تازی: ذَرع

۱- یکان اندازه‌گیری درازا برابر ۱۰۶/۶۶ سانتیمتر و

برابر ۱۶ گره. گز کوچک برابر ۹۴ سانتیمتر و گرشاه.

برابر ۱۱۲ سانتیمتر است.

- یکان اندازه‌گیری درازا برابر ۲۴ انگشت.

- یکان اندازه‌گیری درازا که در سامانه (سیستم) متری

برابر یک متر گرفته شده است. (در سال ۱۳۱۱)

۲- ...

گز مر * [ک. م.]

اندازه‌گیری پیمایش (مساحت) ساختمان. (۶)

گز و پیمون کردن [ک. و. ک. د.] (واژه یزدی).

اندازه‌گیری پیمایش زمین. (۷)

گزبال [ک]

غربال. ← غربال.

گُزف [ک. ز.]

۱- آنگز (صمغی) سیاه که برای آب‌بندی بکار

می‌رود. گیر (قبر). (۸) ← گیر.

۲- ...

گژونی [ک. ن.]

(۱) شعراب، اصغر. گره و کاربندی. رویه ۶.

(۲) برگرفته از کباری، سیاوش. مصالح‌شناسی. رویه ۱۴۸.

(۳) تفسیر کمربج... بازگویی از معین، محمد.

(۴) پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۸۶.

(۵) همان. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۷۳.

* این واژه در لغت‌نامه دهخدا برابر خود اندازه‌گیری هد آمد، است.

(۶) واژه نامه یزدی رویه ۱۴۸

(۷) همان.

(۸) دهخدا، علی‌اکبر.



بامی که از نی سازند و روی آنرا با گل بپوشانند^(۱).

کوزه [ک. ژ]

نام گونه‌ای سنگ^(۲).

گل [ک]

پهلوی: گیل.*

گلابه. گلاوه.

۱- آمیخته خاک و آب که در ساختمان سازی کاربرد دارد. گل کهن‌ترین ملاتی است که همواره در ساختمان سازی کاربرد داشته است.

۲-....

گل آهک [ک. آ]

ملاتی آمیخته از خمیر آهک شسته و خاک رس آسیاب شده^(۳).

گلابه [ک. ب. ب]

۱- گل. ← گل.

۲-....

گل انداز [ک. آ]

آجرچینی آذینی بر نمای ساختمان همچون نگاره (نقش) گل^(۴).

گل اندود کردن [ک. آ. ک. د]

مالیدن گل بر دیوار و آسمانه.

گلاوه [ک. و. و]

گلابه. ← گل.

گل بردگی [ک. ب. د]

زیانزد کاشی کاری.

گل بری [ک. ب]

بریدن رویه گلین با ابزار و پدید آوردن نگاره با گل^(۵).

گلجام [ک]

- پنجره‌ای با شیشه‌های رنگین بالای در و پنجره‌ها که گرداگرد آن را گل‌وبته می‌انداختند و میان آنرا جام (شیشه) می‌کردند^(۶).

- به روزن ساخته شده از سنگ و کاشی در گریو گنبد

نیز می‌گویند. همچون گنبد مسجد شیخ لطف‌اله^(۷).
- به روزن آسمانه گرمابه‌های همگانی کهن نیز می‌گفتند.

گل چینه [ک. ل. ن]

اندودی ساخته شده از خاکه زغال و خاکه اره و ریگ روان و مغز نی که پنام گرمایی بود و با آن گنبد روی یخچال‌ها را پنام کاری می‌کردند تا یخ‌ها آب نشود^(۸).

گل حرامزاده [ک. ل. خ. د. ذ]**

(واژه پارسی + تازی + پارسی)

ملات آمیخته ← ملات

گلخانه [ک. ن. ن]

گرمخانه.

خانه‌ای سرپوشیده با شیشه یا پلاستیک، و آفتابگیر برای پرورش گل و گیاه. گلخانه‌ها گاه با کالبد خانه آمیخته می‌گردند بویژه در کشورهای اروپایی. نیز در مهرازی خورشیدی در سرزمین‌های سرد، کاربرد خوبی دارند.

(۱) همان.

(۲) همان.

(*) کسانی بر این باورند که نام "گیلان" از همین واژه گرفته شده است. (برومیرزه، کریستیان، مسکن و معماری... رویه ۱۳).

(۳) همان.

(۴) پیرنیا، محمدکریم، شیوه‌ها... رویه ۱۶۷.

(۵) برگرفته از اولیاء، محمدرضا، صنعت سرامیک، صغه، شماره

۸، ۷، ۶، رویه ۵۸.

(۶) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم، آشنایی... رویه ۱۵۷.

(۷) پیرنیا، محمد کریم، شیوه‌ها... رویه ۳۰۸.

(۸) پیرنیا، محمد کریم، آموزه‌های دانشگاه علم و صنعت.

(*) واژه حرامزاده را به نادرست بجای واژه فرانسوی باتارد^۸ (شیشه) بکار برده‌اند. چون باتارد برابر آمیختگی نیز هست. از Batard بکار برده‌اند. چون باتارد برابر آمیختگی نیز هست. از این رو برابر آن گل آهک آورده شده است.



گلخن* [ک.غ.]

۱- آتشفشان گرمابه. کوره. تون.

۲- ...

گل خویید [ک.غ.خید]. (واژه تپسی (طیسی))

باغچه‌های کوچک آراسته به گل^(۱).

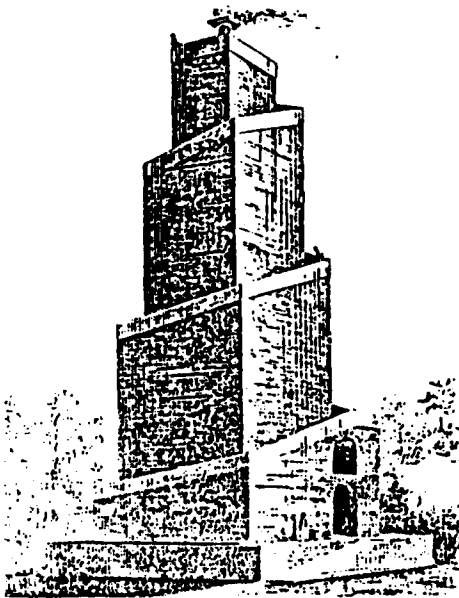
گلدسته [ک.د.ت.ت.]

۱- برجی بلند و باریک، بیشتر در کنار مسجدها و آرامگاه امامزادگان که نشانه‌ای برای ساختمان بوده و بر فراز آن گلبانگ (اذان) سرمی‌دهند تا بگوش همه برسد و چون در گذشته بر فراز آن آتش یا چراغ روشن می‌کردند به آن «منار» یا «مناره» (جایگاه نور) می‌گویند.

چراغ پایه. برج آتش^(۲).

تازی: منار. *

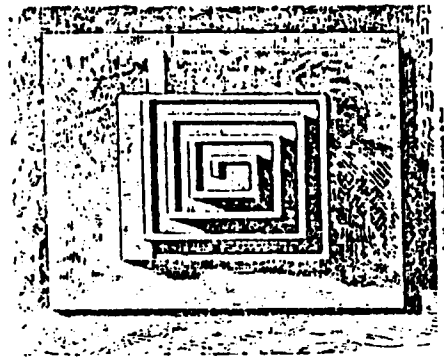
۲- ...



گلدسته

پیشینه

نشانه‌های برجی مانده از گلدسته‌های پیش از اسلام اندک است. شاید آنها را در کنار آتشکده‌ها و آتشفشان‌های بزرگ می‌ساخته‌اند. یکی از نمونه‌های کهن آن گلدسته‌ای است که در میانگاہ (مرکز) شهر باستانی فیروزآباد به جامانده و گره‌ای چهارپهلوی (مربع) دارد و در گذشته دارای بلندای ۲۶ متر بوده است. گلدسته در آغاز بسیار ساده بوده، نخست دیواری بلند یا برجی بوده و کم‌کم گرد آن نرده‌ای کشیده شده و بر روی آن سایبانی درست شده است. سپس بهنگاه فرو



گلدسته

* آمیخته از گل و خن برابر خانه.

(۱) دانش‌دوست، یعقوب. طیسی... رویه ۶۵.

(۲) جوادی، آسیه. معماری ایران. برگرفته از زمانی. عباس. رویه

۷۰۳

** همچنین به برج‌های راهنما که میان جاده‌های شهری و در

بیابانها برای راهنمایی رهسپران (مسافران) ساخته می‌شد نیز منار

گفته‌اند و نام آنها «میل» است. ← میل.

**بخش‌های گلدسته**

بیشتر گلدسته‌ها دارای سه بخش پایه، تنه و تاج هستند:

الف - پایه: (بخش پایین گلدسته) چون تنه گلدسته بسیار باریک و بلند است و فشار بسیاری بر پایه‌ها می‌آورد، از این رو هر گونه سستی در پی‌سازی می‌تواند آنرا ویران سازد. پس پی آن را بر زمینی سخت و دج می‌ریزند

ب - تنه: تنه گلدسته‌ها به ریخت‌های گوناگون ساخته می‌شوند. بیشتر آنها استوانه مانند، گاه با زمینه هشت‌پهلوی بسامان (منتظم) و کمتر چهارپهلوی می‌باشند. روش ساخت آن چنین بوده که میان تنه یک ستون گرد بنام «دکل» می‌سازند که پله‌ها گرد آن می‌چرخند. پایین دکل بسیار کلفت‌تر از بالای آن است. آنرا با سنگ و آجر و گچ می‌سازند و گاه برای افزایش پایداری در آن سرب گذاخته هم بکار می‌برند. پله‌های گرد دکل درون گلدسته می‌چرخند و بالا می‌روند. گرچه پلکان گلدسته فیروزآباد و برخی گلدسته‌های دیگر در بیرون آن هستند.

پلکان و دکل، گلدسته را همانند فنری در برابر لرزش و وزش باد نگه می‌دارند تا تکان بخورد و فرو نریزد. در چند جای پلکان، روزن‌هایی برای روشنایی باز شده که گاه به اندازه یک پنجره بزرگ هستند.

پ - تاج: تنه گلدسته در بالا همچون تاج گلی گسترده‌تر شده که بتوانند در آنجا بایستند و گلبانگ (اذان) بگویند. تاج در گرداگرد خود نرده‌ای دارد که با گره‌سازی‌های زیبا آذین می‌شود. بیرون زدگی تنه در تاج، از زیر با پتکانه‌های زیبایی نگه داشته می‌شود.

آذین‌ها

تنه گلدسته‌ها در سده‌های نخست بسیار ساده یا دارای آذین‌های کمی بود. در شیوه رازی زمان سلجوقیان،

رفتن خورشید بر بالای آن چراغی می‌افروختند تا جای مسجد از دور نمایان باشد و این کار در سراسر سرزمینهای اسلامی باب شد. در زمان پیامبر گرامی اسلام، گلبانگ را بر بلندای ساختمان می‌گفتند.

گمان می‌رود نخستین گلدسته پس از اسلام بگونه یک استوانه در سالهای ۴۴ و ۴۵ هجری ساخته شده است. پس از آن در کشورهای تازی‌نشین، در مسجدها کم‌کم باب شده است. یکی از بزرگترین آنها گلدسته مسجد آدینه سامرا با بلندای ۵۲ متر بوده که گفته شده از شیوه ساختمانی گلدسته فیروزآباد برگرفته شده که دارای یک هسته میانی و پلکانی در گرداگرد خود است.

گفته شده نخستین گلدسته در ایران کنار مسجد آدینه شوش در سده نخست هجری ساخته شده که دارای تنه‌ای استوانه‌ای بوده است. سپس گلدسته‌ای در کنار مسجد تاری‌خانه دامغان در سده دوم از خشت و گل با پایه (قاعده) چهارپهلوی ساخته شد که ویران گردیده و گلدسته کنونی در کنار آن ساخته شده است. در همه این گلدسته‌ها، پلکان، درون استوانه جای دارد و نه همچون گذشته بیرون آن.

دیگر از نمونه‌های کهن، گلدسته مسجد فهرج است. در زمان سلجوقیان، گلدسته‌های بلندی در اسپهان و سپس برخی از آنها در کنار و جدا و برخی پیوسته به مسجد در شهرهای دیگری چون سمنان ساخته شد.

به گمان فراوان گلدسته‌های جفتی از سده ششم بر سر ایوانها پدیدار شد. پس از آن بسیاری از مسجدها با گلدسته‌های جفتی ساخته می‌شدند. در روزگار صفویان، ساخت گلدسته دنبال شد. پس از آن تا روزگار قاجاریان کمتر نمونه شکوهمندی ساخته شد و شمار آن اندک بود.

«در ایران گلدسته‌ها بیشتر بجای نشانه مسجد و امامزاده ساخته شده تا جای گلبانگ.»



گلستان [ک.ل]

جای پر گل و سزه. گلزار. گلستو. گلناک. بوستان. گلگشت. گلشن. باغ - باغ.

گل سری خانه [ک.س.ن.] [واژه گیلانی]

خانه چوبی ساده با دیوار نین (آجار) که روی آن گل مالی می‌شود. این خانه تنها یک در دارد و پنجره هم ندارد. (۲)

گل ستون [ک.س.] [واژه گیلانی]

ستون چوبی در زیرگاه‌سازی (کرسی چینی) که با چپ‌دست روی جیبرنال واداشته می‌شود. (۳) - زگالی خانه.

گل شیخ [ک.ل.ش.]

گل چسبیده. (۴)

گلشن [ک.ش.]

۱- خانه آراسته و آذین شده.

۲- گلستان و گلزار - باغ.

«نشسته در گلشن زرنگار

بزرگان پر مایه با شهریار» (۵)

۳- ...

گلشنه [ک.ش.ن.]

انگلیسی: فلاورباکس (۶) (flower box)

باغچه‌های بسیار کوچک، بیشتر درون ساختمان.

گلغر [ک.غ.]

گلگر. - گلکار.

گلدسته‌هایی با آجرکاری و گره‌سازی زیبا ساخته شد. نخستین بار در پایان روزگار سلجوقی از کاشی بهره‌گیری شد. از آن پس تنه گلدسته‌ها پهنه‌نمایش بسیاری از آذین‌های مهرازی همچون کاشی آجر (معلی)، چغد آویز (مقرنس) با نگاره‌های هندازی (هندسی) و اسلیمی گردید.

کاربرد کاشی آجر از سده هفتم به پس در گلدسته‌ها دیده می‌شود، بیشترین نگاره‌هایی که بکار رفته اینها هستند: - پیچ آذینی: با بهره‌گیری از کاشی‌های فیروزه‌ای یا لاجوردی و سفید که در زمینه آجرکاری بگونه کشته (خط)‌های مارپیچی و همراستا گرد گلدسته می‌چرخند و بالا می‌روند تا آنرا افزاشته‌تر بنمایانند. نمونه: گلدسته‌های مسجد آدینه اسپهان.

- چهارپهلوی (مربع) آریبی: نگاره‌هایی بگونه لوزی از کاشی در زمینه آجر. نمونه: گلدسته مدرسه غیاثیه قم. - شکسته (زیگزاگی): نگاره‌هایی از کشته‌های شکسته و همراستا با هم. نمونه: گلدسته‌های دارالضیافه اسپهان. - نویسه گلیگری (خط بنایی): بیشترین الگوی بکار رفته همین است که از نامهای سپند (مقدس) در آن بهره‌گیری می‌شود.

گلراه [ک.]

چهارباغ - چهارباغ.

گل رس [ک.ر.]

گلی که با خاک رس سازند.

گل زدن [ک.ز.د.] [واژه گیلانی]

زدن ملات گل به دیوار چوبی برای پرکردن سوراخهای آن. یک خانه را سه بار گل می‌زنند:

- کاهگل دیوار و بام.

- پس از خشک شدن گل نخست، (ده بیست روز پس از آن) گل مالی دوم انجام می‌شود. که به آن "دسه گیل" می‌گویند.

- ده پانزده روز پس از آن ماله کشی می‌کنند. (۱)

(۱) سادات اشکوری. کاظم. تاملی در مسکن حیدرآلات. هنر و

مردم. شماره ۱۵۶. ۱۳۵۴. رویه ۴۴

(۲) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۳) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۴) دهخدا، علی‌اکبر.

(۵) شاهنامه. بازگویی از معین، محمد.

(۶) فرهنگستان چهارم.

**گل‌کار [ک]**

۱- گلیکار. گلی‌گر. گلگر. والادگری که با گل و ساختمایه های دیگر ساختمان می‌سازد. از آن رو گل‌کار می‌گفتند چون در گذشته ساختمایه بنیادی (مصالح اصلی) ساختمان گل بوده است. تازی: بنا.
۲- سفال‌گر.

گل‌کار [ک]. (واژه گیلانی)

ملاتی آمیخته از فل (پوست جو) و چُفال (گل رس) که با آن دیوار و بویژه کف اتاغ را اندود می‌کنند^(۱).

گلکاری [ک]

تازی: بنایی.

والادگری با گل.

گل کولوش [ک] (واژه گیلانی)

کولوش گل.

کاهگلی که از آن در ساختمانهای چوبی بهره می‌برند و چند بار آنرا در ساخت دیوار زگالی روی زغال می‌کشند^(۲).

گلگر [ک]

گلکار. ← گلکار.

گلگشت [ک]

۱- گلستان. گلزار. ← باغ.

۲- ...

گل‌ماله [ک] ل (ل)

ماله‌ای که با آن گل را اندود می‌کنند.

گلمالی [ک]

مالیدن گل بر در و دیوار. اندود گل کردن.

گل ملات [ک] م

ملات گل.^(۳)

گلمیخ [ک]

میخ‌هایی آهنین با سر نیم گرد که در ساخت درها و دروازه‌ها بکار می‌رفته است.

گلناک [ک]

تازی: حصار.

۱- باروی دژ^(۴).

۲- ...

گلناک [ک]

گلزار. ← باغ.

گل‌نم [ک] ن

پاشیدن آب و نمناک کردن رویه دیوار پیش از سفیدکاری و اندود کردن آن^(۵).

گل و بته [ک] و. ب. ب (ت)

نگاره‌های پرگل در گچبری.

گل ودا [ک] و

آمیزه‌ای از خاک رس با کُش یا کاه که با لگدمالی ورز داده شده باشد. داده کاری است که والادگر می‌کند. روی دیوار می‌نشیند و گل را چگونه‌چونه بر دیوار می‌نشانند.

گل وریگ [ک] و

ملاتی آمیخته از خاک رس و ریگ روان که برای اندود زیر کار بکار می‌برند^(۶).

گلویی [ک]

۱- گیلویی. ← گیلویی.

۲- ...

گله [ک] ل (ل)

انگلیسی: (concrete)

۱- سایبان. پارچه‌ای که بجای آسمانه می‌بندند. آسمانگیر.

(۱) پاینده. همان.

(۲) همان.

(۳) برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر.

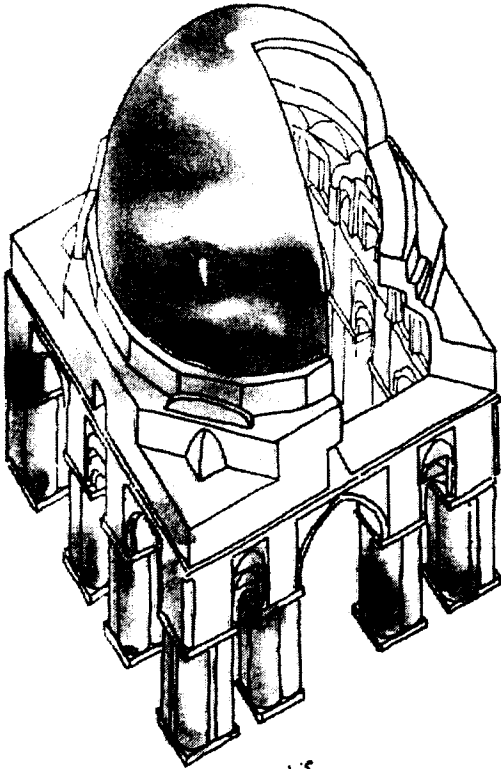
(۴) همان.

(۵) برگرفته از زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۱۱۳.

(۶) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.



- ۱- گنبدخانه که از پایین به بالا دارای سه بخش بَشن ، چپیره و آسمانه گنبدی است ← گنبدخانه.
 - ۲- آسمانه خمیده روی گنبدخانه.
- گنبد یکی از گونه‌های آسمانه خمیده است و از دید هندازی (هندسی) از چرخش یک چَفتد، گرد یک آسَد (محور) ایستاده که در ست از میان چَفتد می‌گذرد پدید می‌آید. بر این پایه، به شماره چَفتدهای بکار رفته در مهرازی می‌توان گونه‌های گنبد داشت. گرچه در ساخت گنبدها از چَفتدهایی ویژه بیشتر بهره برده‌اند.



گنبد

- ۲- نگاره‌های گیاهی یا جانوری یا... که از بوم (طبیعت) برداشت شده و هیچ دگرگون یا برساو نشده باشد. رویاروی یله (آزاد). ← یله‌پردازی.
- ۳...

گلی [گ]

- ۱- ساخته شده از گل. سفالی.
- ۲...

گلیکار [گ]

گلکار. ← گلکار.

گلی‌گر [گ. گ]

گلکار. ← گلکار.

«در حال بفرمود تا استادان گلیگر سر کوچه بسنگ و گچ برآوردند»^(۱).

گمانه [گ. ن. (ن)]

- ۱- چاهی که برای بررسی ویژگیهای زمین با ژرفای بایسته (لازم) در زمینی که برای ساخت آماده می‌شود کنده می‌شود.
- ۲....

گمانه‌زنی [گ. ن. (ن). ز]

فرانسوی: سنداژ (sondage).
کندن چاه گمانه برای شناسایی زمین.

گمبه [گ. ب]

گنبدی.

اتاغی با بام گنبدی^(۲).

گنبد

پهلوی: گو مَبِت. گُنَبِت.

ارمنی شده: گَمِبِت.

تازی شده: جُنَبِد.

کردی مهابادی: گُمبِد.

سیستانی: گو مَز^(۳).

و در برخی گویشهای دیگر.

کوک^(۴). گَمبِدَه. بَسَع.

(۱) سمک عیار. بازگویی از معین، محمد.

(۲) برگرفته از برومندسعید، جواد. گویش بردسیر.

(۳) رخشایی، بدیل. سیستان. رویه ۵۳.

(۴) دهخدا، علی‌اکبر.

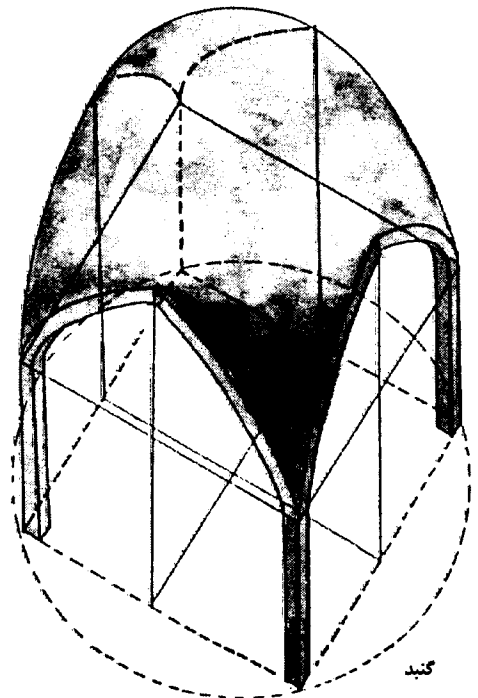
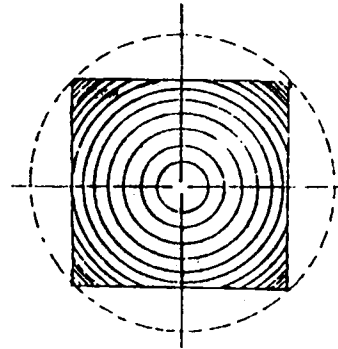
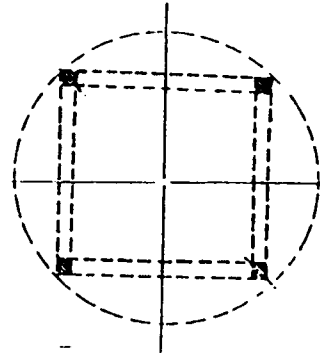


پیشینه

گنبد یکی از نوآوری (اختراع) های درخشان در مهرازی ایران است «و برای پرهیز از بکار بردن فَرَسَب (تیر) های دراز برای پوشش های با دهانه بزرگ پدید آمده است»^(۱). کهن ترین گنبدها را از آن سومریان و ایلامیان دانسته اند. در چند نگاره ایلامی. ریخت گنبد نشان داده شده است.

به گفته استاد حامی گنبد از سنبلوسه (هرم) برگرفته شده و سپس زمینه آن به چند پهلو تا پرهون (دایره) رسیده است.

کهن ترین گنبدها را در تاریخ از سومریان^(۲) و ایلامیان^(۳) می دانند. «سومریان پیش از همه، ریخت بنیادی خانه و نیایشگاه و ستون و گنبد و تاغ راشالوده ریزی کرده اند. دهگان (دهقان) سومری برای ساختن کلبه خود، نی هایی را در زمینه ای چهارگوشه یا دایره در زمین فرو می کرد و بالای آن نی ها را خیم می کرد و به یکدیگر می بست تا از آن چفدی یا تاغی یا گنبدی فراهم شود.» «در شهرنشینی (تمدن) تمدن سومری... تا آنجا که دانش ما در زمان کنونی به آن آگاهی دارد... نخستین تاغها و چفدها و ساختمانهای گنبدی در جهان پیدا شده است»^(۴). «در چند نگاره ایلامی از یک انبار، به خوبی ریخت گنبد نشان داده شده است و شگفت این است که انبارها بر



گنبد

(۱) جوادی، آسیه. معماری ایران. برگرفته از پیرنیا، محمد کریم. ارمغان ها...

(۲) الف- برگرفته از دورانت، ویل. تاریخ تمدن. دفتریکم. رویه

ب- مالووان، ا. ل. بین النهرین و ایران باستان. رویه ۹۵.

(۳) هنتیز، والتر. دنیای گم شده عیلام.

(۴) دورانت. همان. رویه ۱۶۳.



می بردند که خود بخود میانمار رانش آن برچفد بر هم می افتاد، و می توانستند تیره را در پاکار، تنها به اندازه $\frac{1}{13}$ دهانه بگیرند که هر چه بالاتر می رفت نازکتر هم می شد. گنبد‌های نخستین به روش رگچین و با سنگ لاشه و ملات ساخته می شدند. شاید نخستین گنبدی که به روش ترکیب ساخته شده، گنبد نیاسر کاشان در سده سوم باشد. سپس گنبد کاخ سروستان در سده پنجم یا آجر و بشیوه رگچین ساخته شد. از آن زمان گنبد‌های دیگری نیز باز مانده است که از آن میان، شمار فراوانی از چهارتاغی‌ها را باید یاد کرد که هر کدام با روش‌های ویژه‌ای، پیشرفت گنبدسازی بویژه گوشه‌سازی زیر گنبد رانشان می دهد.

پس از اسلام این اندام مهرازی ایرانی در شیوه رازی از سده چهارم باز هم بکار گرفته شد و شمار فراوانی از مسجدها، میل‌ها و گورهای بزرگان را به گونه گنبدی ساختند. گنبدخانه جایگاه بنیادی مسجدها بود و محراب در زیر آن جای داشت.

روش‌های ساخت گنبد و به ویژه چپیره سازی زیر آن در شیوه رازی بسیار پیشرفت کرد و شاهکارهایی چون دو گنبد مسجد آدینه اسپهان پدید آمد. از همین زمان بود که دو پوسته درونی (آهیانه) و بیرونی (خود) گنبد که تا آن زمان پیوسته بودند از هم جدا ساخته شدند. * نمونه کهن آن دو گنبد برجهای

سکویی خرابایی نهاده شده‌اند.^(۱) شاید در تپه زاغه در هزاره هفتم پیش از میلاد گونه‌ای گنبد چیلو مانند ساخته می شده است.

«گنبد‌ها از هزاره سوم پیش از میلاد در آرامگاه‌های شاهی اور در میانرودان ساخته می شده‌اند. روش ساخت آنها پیش کشیدن رج آجرها و بهم آوردن آنها بوده است. افزون بر ارزش ساختمانی، ریخت گنبد‌ها همواره در پندار بیننده نشانه‌ای از نیروهای آسمانی بشمار می آمده است. و ریخت آسمان‌ها و ماه و... به این گمان‌ها و باورها دامن می زده است.^(۲)»

ساخت گنبد با روش‌های گوناگون آن همراه با چند نام پارسی به سرزمین‌های دیگر راه یافت. * «گنبد‌های اروپایی در روزگار بازرایی (رنسانس) از روی گنبد‌های ایرانی ساخته شد.»^(۳)

«کهن ترین گنبد باشکوه که در نوشته‌ها از آن یاد شده گنبد آتشکده فیروزآباد است که ستبرای (قطر) آن ۱۶/۱۰ متر است. به گفته استاد پیرنیا کهن ترین گنبد بجا مانده در ایران، گنبد چهارتاغی بازه هور در خراسان با گوشه سازی چوبی است که در سده سوم ترسایی در پایان روزگار اشکانیان ساخته شده است. سپس گنبد «دژ دختر» و «کاخ اردشیر نخست» از سده سوم در فیروزآباد از نمونه‌های کهن هستند.»^(۴)

نخستین گنبد‌ها بر روی زمینه‌ای چهارپهلوی ساخته شد. مهرازان ورزیده ایرانی از همان نخست، دشواری ساخت پاکار گرد روی زمینه چهارپهلوی را با «چپیره سازی» آسان کردند. ← چپیره سازی.

مهرازان ما از گنبد نیم گوی (کره) بهره نمی بردند. چون می دانستند پایداری چندانی ندارد. از دید دانشی (علمی)، در این گنبد، میانمار رانش، برکمان پرهون بر هم نمی افتد. (منطبق نیست). از این رو مهرازان، کناله‌های گنبد را ستبرتر کردند تا در برابر رانش پایداری کنند. آنها از چفد خاگی (تخم مرغی) بهره

(۱) فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی... رویه ۱۴۳.

(۲) فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی... رویه ۳۰۲.

(* بنگرید به واژه‌های کوبله، و کوبل اروپایی و کپه که تازی شده آن، قبه است.

(۳) پوپ، آرتور. معماری ایران. رویه ۳۳۶.

(۴) پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۵.

(* * * استاد پیرنیا همه گنبد‌ها را دو پوسته می داند که هر کدام چفدی ویژه دارند و پوسته بیرونی بر درونی سوار می شود.



گونه‌های گنبد از دید نیارش

همه گنبدهای ایرانی از دو پوسته بیرونی و درونی بر روی هم ساخته شده‌اند این دو پوسته گاه، پیوسته‌بهم هستند، به گونه‌ای که هیچ درزی میان آنها نیست. گنبدهای پیش از اسلام را باید چنین دانست. گاه پیوسته بهم و با درزی در میان ساخته می‌شوند که بیشتر گنبدهای از سده پنجم چنین ساخته می‌شاند و گاه جدا از هم ساخته می‌شدند که بیشتر گنبدها از سده هشتم چنین بودند.

به پوسته بیرونی، "خود" و به پوسته درونی، "آهیانه" یا "کُذمه" می‌گویند. در همه گنبدها، آهیانه بار خود را بر دوش دارد و آسمانه بنیادی شمرده می‌شود. اگر دو پوسته از هم گسسته ساخته شوند، نمای زیرین آهیانه، هموار است و رویه بالایی آن پله پله، و رویه زیرین خود پله پله و رویه بالایی آن تخت است. بدین گونه نمای دورویه گنبد، تخت و هموار بدیده می‌آید. پله پله شدن گنبد برای این است که بخش پایین آن برای ایستایی، ستبرتر از بالای آن است.

گنبدها را می‌توان چنین دسته بندی کرد:

۱- دو پوسته پیوسته

- پیوسته توپر: که در آن خود و آهیانه بهم می‌پیوندند و تنها گاه در تیزه کمی از هم جدا می‌شوند.
- پیوسته میان‌تهی: آهیانه و خود تا شکرگاه بهم پیوسته ساخته می‌شوند و از آن بالاتر از هم جدا کار می‌شوند. در این گنبدها چفد آهیانه، خاگی و چفد خود، شبدری است.

(پیرنیا، محمدکریم، گنبد. اثر. ش ۲۰، رویه ۶۳) به گفته دیگر گنبد یک پوسته نداریم.

(*) تیره واژه‌ای فارسی است برابر کلفتی که با پیشوند س- ستبر شده است. این واژه را نباید با «طه» نوشت. (برگرفته از پیرنیا، محمدکریم، گنبد... اثر. شماره ۲۰، رویه ۱۱۸).

خرگان (خرقان) است.

در شیوه آذری و اسپهانی بیشتر گنبدها دو پوسته گسسته ساخته شده‌اند و روشهای چندی در ساخت بکار رفت. یکی از شاهکارهای بزرگ، گنبد سلطانیه است که دو پوسته آن به روش ویژه‌ای بر هم سوار شده‌اند. گرچه گنبد دو پوسته پیوسته باز هم ساخته می‌شد. نمونه زیبای آن گنبد مسجد شیخ لطف اله است.

بخش‌های گنبد

هر گنبد از پایین به بالا دارای بخشهای زیر است:

۱- گردن یا "گریو" گنبد که روی چپیره ساخته می‌شود و از رانش آن جلوگیری می‌کند. گریو، گاه در "خود" گنبد، بلند است و همچون سروه بریده (مخروط ناقص) نزدیک به استوانه است.

اگر گریو کوتاه باشد، همچون استوانه‌ای می‌شود که آنرا "آربانه" می‌نامند.

۲- "شلال" یا "بشل" که بخش ایستاده زیر پاکار است. به این بخش در چفدها، تاغ‌ها و نیز گنبد، "پاراستی" یا پاراسته می‌گویند.

۳- خمیدگی گنبد که دارای این بخش‌ها است:

- پاکار: پای چفد گنبد و جای آغاز کمان (قوس) آن.
 - بالنج یا کُتاله: بخش میان پاکار تا شکرگاه چفد گنبد.
 - شانه: بخش میان شکرگاه تا ایوارگاه گنبد.
 - بخش میان ایوارگاه تا تیزه (نوک گنبد) که نازکترین جای گنبد است.
- به کلفتی خم گنبد «تیره»^{*} می‌گویند.

در برخی گنبدها گوشه سازی آنها از بیرون دیده شده و همچون خرپشته‌ای نمایان شده که به آن "کوهه" می‌گویند.

در برخی گنبدها پاراستی از بیرون دیده شده و همچون هشت پهلوئی نمایان می‌شود که به آن "چنبره" می‌گویند.



۲- دو پوسته گسسته

در این روش، خود و آهیانه از هم جدا و دور از هم ساخته می‌شوند. بدین گونه که دیوارک‌هایی روی آهیانه بنام «خشخاشی» ساخته می‌شود و خود با پشتوانه این دیوارها روی آن ساخته می‌شود. در اسپهان به آن «پره» می‌گویند.

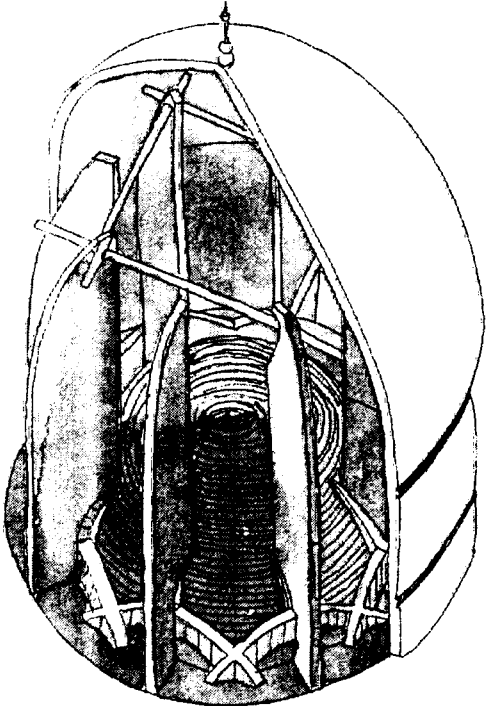
این گونه گنبد، به چند روش ساخته می‌شود:

- بدون پیوند میان آهیانه و خود.

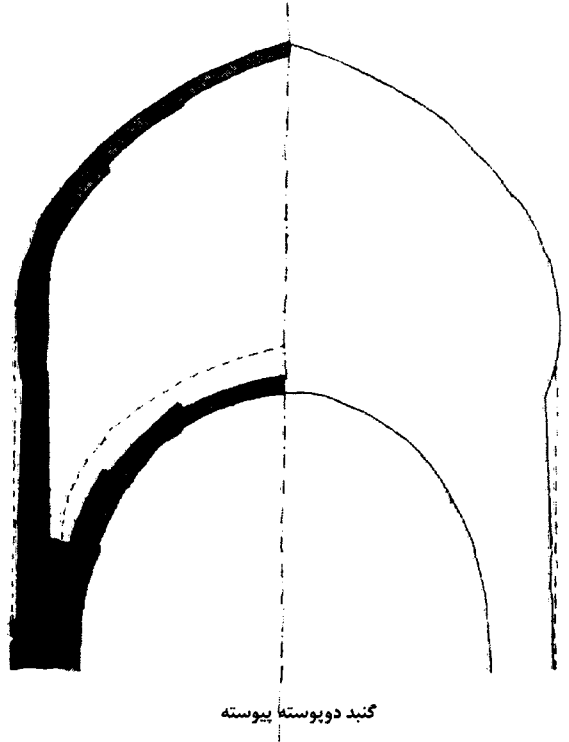
- پیوند با صندوقه چینی.

- پیوند با «کنوبندی».

- دنده‌های ایستاده.



گنبد خشخاشی



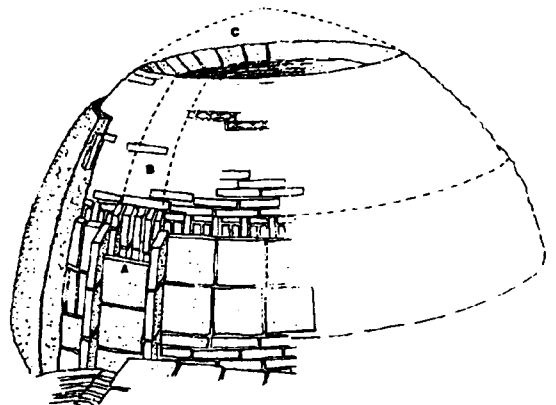
گنبد دوپوسته پیوسته

روش ساخت

بیشتر گنبدها در ایران بدون قالب (قالب) ساخته می‌شوند. در ساخت آنها گاه از دستگاهی بنام «شاهنگ و هنجار» بهره می‌گیرند. ← شاهنگ و هنجار. روش آجرچینی در گنبد به سه گونه است:

۱- گنبدچین: که در آن رگه‌های آجر رو به سوی کانون و میان گنبد دارند و هر چه بالاتر روند، رگه‌ها ریب‌تر می‌شوند.

۲- رگ‌چین: که در آن رگه‌های آجر بگونه تراز

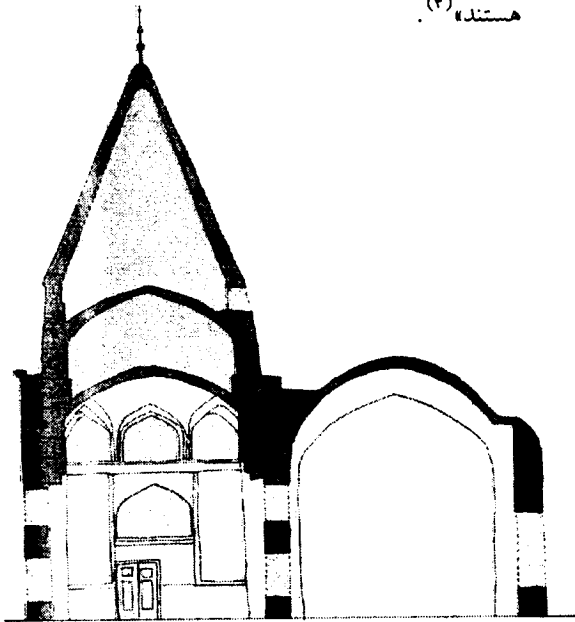


گنبد دوپوسته پیوسته - پیوند با صندوقه چینی



گونه‌های "خود" چنین هستند:

- ۱- گنبد شبدری با چفد شبدری تند .
 - ۲- گنبد پاتوپا از چفد پاتوپا.
 - ۳- گنبد سرۆک که به روش ترکیب ساخته می‌شود.
 - ۴- آمیخته‌ای از گنبد نار و تیزه گنبد. رُک (رُک). گنبد رک را روی بالنج گنبد نار می‌سازند.
 - ۵- گنبد رُک، به سه گونه ساخته می‌شود:
- خَرستوک (سروهای مخروطی)
- چند پر مانند سنوبسه (هرم)
- اُرچین (پله‌پله).
- «بیشتر گنبد‌های چندپره دارای سه پوسته جدا هستند»^(۴).



گنبد رک

(افقی) چیده می‌شوند و هر رگه کمی از رگ زیرین پیش نشسته است.

در گنبد‌هایی که بروش رگچین ساخته می‌شود نوک گنبد را گاه برای روشنایی زیر آن باز می‌گذارند و به آن «هورانه» یا «هورنو» می‌گویند. برای پوشاندن آن از روش «پَرگَرچینی» بهره می‌گیرند که همانند پوشاندن دهانه چاه پساب (فاضلاب) است و در آن آجرها را گرد می‌چینند و با هر رج آنها را پیش می‌کشند تا دهانه بهم آید^(۱).

۳- تَرکین^۲: که در آن نخست تویزه‌هایی بر پایه چفد گنبد، روی زمین با گچ و نی ساخته شده و آنها را روی گریو جاگیر می‌کنند و سرهای آنها را در تیزه بهم می‌رسانند. آنگاه میان تویزه‌ها با رگه‌های ترازوی آجر پر می‌شود. این گنبد به شاهنگ و هنجار نیازی ندارد. گاه در گنبد‌های بلند که تویزه‌های باربر از آجر است، تویزه‌های گچی زیر آنها تکه‌تکه ساخته شده و رویهم سوار شده و گنبد در چند گامه (مرحله) ساخته می‌شود.

گونه‌های گنبد

هر گنبدی بر پایه چفدی ویژه ساخته می‌شود. «در بیشتر گنبد‌ها، آهیانه را با چفدهای مازهدار و «خود» را با چفدهای تیزهدار می‌سازند»^(۲).

گونه‌های آهیانه چنین هستند:

- ۱- گنبد خاگی (بیضی) با چفد بیز یا هلوچین تند.
- ۲- گنبد چیله یا چیلو با چفد بیز یا هلوچین کند.
- ۳- گنبد "بستو" با چفد "بستو".
- ۴- گنبد سبویی با چفد "چمانه" یا "بیان".
- ۵- گنبد تاوه (تشنک) با چفد "پانید".

گنبد چیلو را تا دهانه ۱۶ گز هم زده‌اند. گنبد بستو خیز بلندی دارد و گنبد سبویی بسیار پایدار و ایستاست. از گنبد تاوه در «کمرپوش» مسجدها بهره‌گیری شده است^(۳).

(۱) همان. رویه ۱۱۸.

(*) به آن رگه‌دار هم گفته‌اند. (گدار، آندره، آثار ایران. دفتر سوم. رویه ۱۴۲).

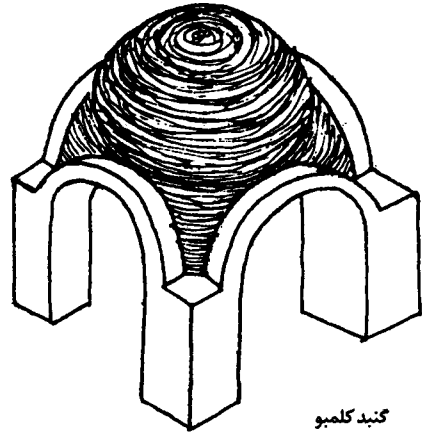
(۲) همان. رویه ۱۰۷.

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۹۷.

(۴) زمرشیدی، غلامحسین. طاق و قوس... رویه ۲۶۲.



۶- گنبد کُلمبو نیز گنبدی است باخیز کم و بدون گوشه‌سازی که روی چهار دیوار یا ستون با آجرچینی گردچین ساخته می‌شود^(۱).
با چهار تویزه و چهار دهانه و چهار مغازه.



گنبد کلمبو

۷- گنبد لنگه پوش یا کاسه پوش لنگه‌ای که با تویزه ساخته می‌شود.

گنبدخانه [ک.ب.ن (ن)]

گنبد سرا.

اندامی که آسمانه آن گنبدی است و دارای سه بخش است:

۱- "بشن" * یا اندام زیر گنبد که گاه باز است. بدین گونه که گنبد تنها روی پایه‌ها و جرزها ساخته شده مانند چهار تاغی‌ها، و یا دارای دیوار است و درگاه‌هایی میان آن به بیرون باز می‌شود. روشن است که ریخت بشن گنبد، وابسته به ریخت زمینه آن می‌باشد.

۲- "چپیره" ** یا بخش میان بشن و پاکار گنبد، روی دیوارها که در آن بخش، پایه‌ها به هم آمده و زمینه را برای "پاکار" گنبد که باید یک پرهون باشد آماده می‌کند. روشن است که هنگامی که زمینه گنبدخانه پرهون، و بشن آن همچون استوانه باشد نیازی به چپیره نیست.

۳- تنه گنبد که خود نیز دارای چند بخش است.

گنبدسرا [ک.ب.س]

گنبد خانه. ← گنبدخانه.

گنبد و بارگاه [ک.ب.و]

گور بزرگان دارای گنبد.

گنبده [ک.ب.د (د)]

گنبد. ← گنبد.

گنبدی [ک.ب.]

۱- همانند گنبد.

۲- چادری با یک ستون در میان آن.

گنج [ک]

۱- آن اندازه‌ای از دروای (فضا) که یک چیز پر کرده (اشغال کرده) است. تازی: حجم. (۲)

۲- در گذشته، در شالوده‌ریزی (طراحی) ساختمان، به بررسی کردن اندازه‌ها و پیمون‌ها برای بدست آوردن شالوده‌ای در خور را، گنج می‌گفتند^(۳).

گنجه [ک.ج]

۱- اشکاف. اشکاب. «شکاف»^(۴).

فرانسوی: کمد^(۵) Commode.

۲- دولابچه. دولاب.

۳- ...

گنجه آشپزخانه [ک.ج. و پ.ن]

فرانسوی: کابینت (cabinet)

گنجه‌هایی که گرداگرد آشپزخانه‌های امروزی در بالا و پایین دیوار به آن پیچ می‌شوند و در آن دست‌افزار

(۱) پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۵.

(*) بشن برابر تنه و بن یک چیز است.

(**) چپیره برابر گرد آمده و سر توی هم شده است.

(۲) فرهنگستان دوم.

(۳) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۴) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۵) فرهنگستان دوم.



آشپزخانه و آوند (ظرف) ها را نگه می دارند.

گنجینه [گ.ن] (ن)

پهلوی: گنججگ^(۱).

- ۱- نمایشگاه برماند (میراث) های ارزشمند تاریخی و چیزهای باستانه (عتیقه). فرانسوی: موزه: * (Musee).
- ۲- انبار کتاب در کتابخانه^(۲).

....۳

گنگ [ک]

تنبوشه. ← تنبوشه.

گواله [گ.ل] (ل) [و.اژه خراسانی و برخی شهرهای دیگر].

جوال. آوند (ظرف) خشت و خاک کشی^(۳) (ابزار والادگری).

گوپهلو [پ]

برج چسبیده به بارو در کنار خندک^(۴).

گود

پهلوی: گور. گور^(۵).

- ۱- جایی که آنرا ژرف (عمیق) کنده باشند.
- ۲- جایگاهی گود در زورخانه. ← زورخانه.

گوداب

۱- لکه زردی که در اندود گچ دیوار افتد.

....۲

گودال باغچه [چ] (چ)

باغچال ← باغچال

گودرداری [ب]

کندن زمین و برداشتن خاک آن برای ساخت پی ساختمان یا زیرزمین.

گوده [گ]

آخوره.

کپه خاک گود شده برای اینکه میان آن آب بریزند و ملات بسازند^(۶).

گوراب

۱- گنبدی که سر گور سازند. گورابه. کاراب.^(۷)

۲- میدان اسب دوانی.

۳- هفته بازار (در گیلان و مازندران).

گورنین [گ.و]

۱- خندک. مفاک^(۸).

....۲

گوری

گودال و انبار گندم در خانه که در زمین بکنند تا از دشمنان پنهان بماند. (زبانزد در سرزمین های نزدیک خلیج فارس).

گوشانه [ن] (ن)

گوشه. ← گوشه.

گوشوار

گوشواره. گوشوارک.

۱- اتاغ یا بالاخانه، در آشکوب دوم که روی اتاغ های دو سوی تالار میانی یا ایوان، که به آنها تختگاه^(۹) می گویند جای دارد. گوشوار جای دنج و آرامی است

(۱) فرهوشی، بهرام. فرهنگ پهلوی به فارسی.

(۲) واژه موزه از ریشه یونانی است و به نیایشگاه موزه ها (هر یک

از ۹ ایسزد یونانی) در یونان باستان می گفتند. (Auge)

(Dictionaire Larousse)

(۲) فرهنگستان دوم.

(۳) دهخدا، علی اکبر.

(۴) پیرنیا، همان.

(۵) فرهوشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

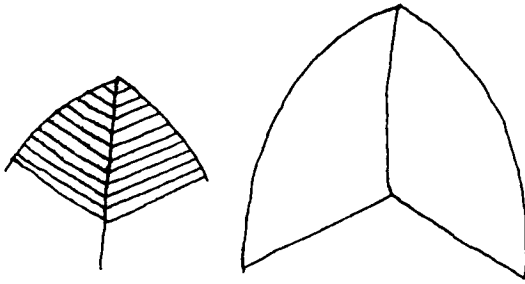
(۶) برگرفته از آموزه های استاد پیرنیا در دانشگاه تهران. سال

۱۳۷۱.

(۷) پیرنیا، محمد کریم. راه و رباط. رویه ۱۲۹. پ

(۸) دهخدا، علی اکبر.

(۹) پیرنیا، همان. برگ ۱۶۱.

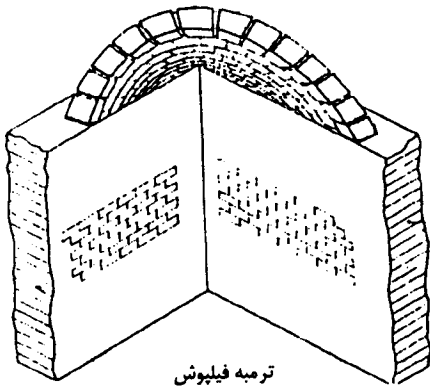


گوشه سازی اسکنج

۲- **تُرمبه**: پیش کشیدن و بهم آوردن رده های چوب یا آجر یا چغد. ترمبه خود چند گونه دارد:

- ترمبه چوبی با چیدن چند رده الوار در برخی گوشه ها که رده به رده پیش می نشیند.

- ترمبه فیلبوش با زدن تویزه ای بنام «کوزه بند» روی پخ در گوشه ها و پرکردن پشت آن با چند رده تاغ لایی در راستای کوزه بند که تا گوشه کار دنبال می شود.



ترمه فیلبوش

- ترمبه پتکین (خوزی: تونگان یا تونجه): آجر چینی در گوشه ها بگونه ای که هر رده از آجرهای رده پیش جلوتر چیده می شود تا به کوزه بند برسد.

و چون بر شانه تاغ ایوان یا تالار جای گرفته، (که آسمانه آن بلندتر و دهانه آن پهن تر است) می تواند به ایستایی تاغ یاری می رساند. ۲- فیلبوش. گونه ای گوشه سازی زیر گنبد «بازدن تاغ های اریب»^(۱). ← گوشه سازی.

گوشوارک [ز]

۱- گوشوار. ← گوشوار.

۲- لُغاز. دو ستون بر دو سوی درآیگاه (ورودی) ساختمان.

گوشواره [ر(ز)]

۱- گوشوار. ← گوشوار.

۲- ...

گوشوله* [ک(ل)]

پارگین. ← پارگین.

گوشه [ش(س)]

تازی: زاویه^(۲).

ریخت بدست آمده از برخورد دو کشه (خط) راست.

گوشه سازی [ش(س)]

ساخت گوشه های یک گنبدخانه چهارگوشه. پرکردن گوشه ها و واگردان (تبدیل) چهارپهلوی به هشت پهلوی. گوشه سازی و سپس شکنج (واگردان هشت پهلوی به پرهون)، دو بخش چپیره سازی هستند.

از گذشته های دور مهرانان ایرانی روش های گوناگونی را در پرکردن گوشه های گنبدخانه آزموده اند که بیشتر آنها ویژه مهرازی ایران است.

گوشه سازی به دو روش انجام می شود:

۱- **اسکنج (سکنج)**: ساخت دو تاغ لچک مانند (سه گوشه) اریب در راستای دو پهلوی گوشه های گنبدخانه، که در بالا بهم می آیند.

(۱) مصطفوی، محمدتقی. نگاهی به هنر معماری. رویه ۴۴ و

فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی. رویه ۱۵۲.

(*) شاید از گو برابر گودال و شوله بر چم جایی که پلیدها در آن

افکنند برگرفته شده باشد.

(۲) فرهنگستان دوم.



- تُرْمِه پِتکانه : پرکردن گوشه‌ها با چند رده کانه کوچک که روی هم سوار شده و کم‌کم پیش می‌نشینند تا گوشه پر شود.

پس از ساخت و پرکردن گوشه‌های گنبدخانه برای پدیدآوردن یک زمینه پرهون (دایره) که زیرگاه گنبد شود، روی گوشه‌سازی، شکنج کار می‌شود^(۱).

گوشه سنج [ش. س]

تازی: نقاله.

رویه (صفحه)‌ای به ریخت نیم پرهون (دایره) یا پرهون زینه بندی شده (مدرج) 180° و 360° برای گوشه (زاویه) زدن و اندازه‌گیری گوشه.

گول [گ. و]

تنبوشه‌های بزرگی با نیمرخ خاگی (مقطع بیضی) برای گذر آب کاریز در زیر زمین که می‌توانستند برای بازرسی از درون آن بگذرند. کول. گُم^(۲).

گولخ [ل]

گولخان. گولخَن. کولخ. گلخان. گُلخَن. تون. کوره گرمابه.

گومه [م (م)]

۱- کومه. ← کومه.

۲- ...

گونیا*

۱- ابزار چوبی یا شیشه‌ای یا فلزی به ریخت سه پهلوی راستاد (مثلث قائم‌الزاویه) که از آن برای کشیدن گوشه راستاد (قائمه) بهره می‌گیرند.

۲- ریسمان‌کار. ← ریسمان‌کار.

۳- شاغول

۴- تکه آهنی به ریخت T یا L برای پایدار ساختن بند و بست چوب

گونیا کردن [گ. د]

۱- کجی ساختمان را راست کردن. پدید آوردن گوشه راستاد (عمود) میان دو پهلو (ضلع).

۲- تراز کردن.

۳- شاغول گرفتن.

۴- اندازه گرفتن گوشه (زاویه)‌ها.

گوی

تازی: کره.

گُنْجی هِنْدازی. (حجمی هندسی) که از همه فندهای (نقاط) رویه (سطح) آن به فندی بنام میانگاه (مرکز) به یک اندازه باشند.

گهواره‌ای** [ک. ر]

تاغ آهنگ. ← تاغ.

گیان***

گیر

جایی که تیر در دیوار می‌نشینند^(۳).

گیر

تازی شده: قیر.

«یونانی شده: کروس (Keros).

یونانی: آسفالتوس (Asfaltos)»^(۴).

انگلیسی شده: گریس^(۵).

ماده دج (جامد) سیاه‌رنگ که با گرما دادن به آن سُئل و

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۵. رویه ۱۵ و پس از آن.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. رویه ۸

(*) ریشه این واژه از سریانی از یونانی است.

(**) این نام ترجمان فرانسوی واژه برسو (Berceau) برابر گهواره است.

(***) در فرهنگ نظام‌گیان باک آورده شده و گمان رفته که افزونه (جمع) کیه، واگشته (مبدل) کده برابر خانه است. فرهنگ معین آنرا باگ آورده و از ریشه پهلوی می‌داند.

(۳) همان. شیوه‌ها... واژه‌نامه.

(۴) برگرفته از معین، محمد. زیر واژه قیر.

(۵) برگرفته از احمد سلطانی، منیره. واژگان فارسی... رویه ۲۴.



گیری

ایوان یا تالار تکسی پشت به آفتاب (بویژه در مسجدهای تکایوانه)^(۴).

گیلویه [ی (ئ)]

گیلویی. - گیلویی.

گیلویی

گیلویه. گیلویی.

۱- نوار گرداگرد زیر پاکار گنبد.

- به کاب ترازوی (قاب افقی) یا نوار آذینی که گرداگرد

بالای دیوار (زیر آسمانه) یا گرداگرد سر ستون

می گردد و با گل و بته نگارین می شود هم می گویند.

...۲

روان می شود. از آن در کار ساختمان سازی برای پنام (عیاق) کاری بهره برده می شود. گیر برگرفته از همان آمیزه (ترکیب) های نفتی است و از انباشته های کهن نفتی پالایش می شود.

گیر هم به گونه بومی (طبیعی) و هم بر ساختگی (مصنوعی) بدست می آید. گیر بومی بیشتر با سنگ های آهکی آمیخته شده و «آسفالت طبیعی» نام گرفته است که در روسازی (آسفالت) راه بکار رفته است. گیر بر ساختگی برگرفته از ته نشست (رسوب) ته دیگ های پالایش نفت می باشد و بیشتر ویژگی های گیر بومی را داراست. گیر در گرمای ۱۰۰ زینه (درجه) روان (ذوب) می شود^(۱).

گیر چسبنده است و دانه های سنگ را بهم می چسباند. از اینرو در راه سازی بکار می رود، همچنین آب در آن رخنه نمی کند، از این رو در آب بندی ساختمان بکار می رود.

گیراندود [آ]

اندود شده با گیر.

گیر چارو

تازی شده + پارسی: قیر چارو.

ملاتی آمیخته از خاک رس شسته و شکر سنگ (گاورس) و گچ نیم پخته نیمکوب و شیر آهک و شیره سوخته انگور که بجای آب از ایندو بهره می برند^(۲).

گیرش ملات [ر. ش. م]

خودگیری و سفت شدن ملات پس از بکار بردن آن در کار والادگری^(۳).

گیر و گونی [و]

تازی شده + پارسی: قیر و گونی.

لایه های گیر و گونی که برای نم بندی و آب بندی دیوارها و کف ساختمان بکار می رود. - پنام (عیاق) کاری.

(۱) برگرفته از معین، محمد. زیرواژه قیر.

(۲) برگرفته از بزرگمهری، زهره. هندسه در معماری. اثر. شماره ۱۶. واژه نامه.

(۳) مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه نامه...

(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. شیوه ها... رویه ۱۳۰.

می گویند) (۳).

لاچسبان [ج]

- ۱- آجرچینی با رج های ایستاده (قائم) (۴).
- ۲- گونه های آجرچینی در ساخت تاغ (۵). ← تاغ.

لاد

- ۱- دیوار. سرلاد: بالای دیوار. بُن لاد: پای دیوار.
- ۲- هر رج ورده از دیوار گلی. چینه. لای. لایه.
- ۳- پی دیوار. بیناد دیوار.
- ۴- ...

لادگر [ک]

آنکه دیوار سازد. والادگر.

لاریز

آجرچینی بگونه ای که رج ها، پله پله پس بنشینند. برای زمانی که بخواهند یک دیوار را در دو گامه (مرحله) بسازند.

لاشه آجر [ش]

خرده آجر پهن (۶).

لاشه چینی [ش]

پی سازی دیوار با سنگ لاشه و ملات شفته آهک و یا پاره آجر.

لاکش [ب]

گونه ای آجرچینی در ساخت تاغ. ← تاغ.

لام (واژه گیلانی)

کوتام.

(۱) زمشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه نامه.

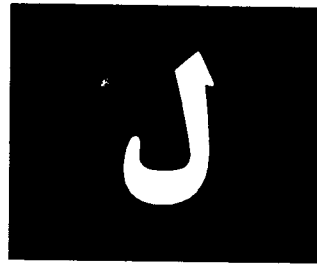
(۲) برگرفته از دهخدا، علی اکبر.

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدرکیم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. روبه ۱۸۰.

(۴) برگرفته از زمشیدی. همان.

(۵) برگرفته از از فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی... روبه ۲۹۷.

(۶) زمشیدی، حسین. اجرای ساختمان... واژه نامه.



لا

- ۱- رج (آجر یا خشت یا...) (۱). اندازه ستبرای (ضخامت) یک خشت یا آجر (۲).
- ۲- ...

لابراتوار (واژه فرانسوی Laboratoire)

آزمایشگاه.

لابند [ب]

گونه ای آجرچینی در جای برخورد دو دیوار راستاد (عمود) بر هم. آجرها در جای برخورد را بگونه یک در میان، بیرون کار می کنند تا آجرهای دیوار دیگر در میان آنها چفت و بست شوند.

لاپوش

گونه ای آجرچینی در ساخت تاغ. ← تاغ.

لاپوشان

لاپوش. ← تاغ لاپوش.

لاپه [پ]

لاپه توفال ← لاپه توفال.

لاپه توفال [پ]

لاپه.

تخته های نازک سبک که به زیر تیرهای نگهدارنده آسمانه میخ می شود تا روی آن گچ اندود یا گچ کاری شود. برای آنکه لاپه گچ را بخود بگیرد رویه (سطح) آنرا تیشه کاری می کنند تا زیر شود (که به آن دالبری



ایوانی از هر سو باز، روی چهارپایه چوبی بلند. (۱)

لانه * [نَ (نِ)]

۱- جای زندگی جانداران و گاه آدمی.

۲- ...

لاو

۱- خاک سفیدی که آنرا گلابه سازند و خانه را بدان سفید کنند.

۲- ...

لاوه کردن [و. ک. د.] (واژه غزوینی)

سفید کردن ساختمان با گچ.

لای

۱- لاد. ← لاد.

۲- ...

لای انداز [آ]

آبگیرهایی که در پیش دریچه آبیگری در بیرون آب‌انبارهای کهن ساخته می‌شدند تا آب، پس از گذر از آنها و ته‌نشین شدن گل و لای آن به آب‌انبار ریخته شود. (۲)

لایه [ی (ی)]

۱- لاد. ← لاد.

۲- ...

لایی

گونه‌ای آجر چینی در ساخت تاغ. ← تاغ.

لب‌بند [بَ (بِ)]

تویزه‌های کوچکی که تویزه بزرگ را نگه می‌دارند. (۳)

لب‌زدگی [لَ (زَ دِ)]

زبانزدی در کاشی‌کاری (۴)

لب‌گردان [لَ (گِ)]

لبه استخر (حوض) با کمی شیب.

لت [لَ]

۱- لنگه در و پنجره.

۲- ...

لتازه [لَ (زَ)]. (واژه گیلانی)

تخته کوبی دور ایوان و تالار (۵)

لت پوش [لَ (اَ)] (واژه گیلانی)

لته پوش خانه. ← لته پوش خانه.

لتراست [لَ (سَ)]. (واژه انگلیسی Letteraset)

پیشنهاد: واکه برگردان ← واکه برگردان.

لته * * [لَ (تَ) (تَ)]

۱- تخته‌های نازکی که بجای سفال در بام شیب‌دار

بکار می‌رود.

۲- لنگه در و پنجره. لت.

۳- ...

لته پوش خانه [لَ (تَ) (نَ)]. (واژه گیلانی)

لت پوش (۶)

خانه‌هایی که بام آن با لته پوشیده شده باشد (۷)

(۱) برومبزه، کریستیان، مسکن و معماری ... واژه نامه.

(*) «لان» پسوند جا است. (معین، محمد) واژه لان پسوند بسیاری از شهرهاست مانند سیلان، بغلان به چم جایگاه ایزدی واردلان جایگاه مقدس. همچنین دو تیره (ایل) بختیاری هفت لنگ و چهار لنگ نام دارند. گمان می‌رود ریشه واژه لنگه (بندر لنگه) نیز از همین باشد. این واژه را می‌توان با واژه انگلیسی لند (Land) به چم سرزمین و واژه ارمنی لئیل به چم زندگی کردن سنجید (مقایسه کرد). (برگرفته از سجادیه، محمدعلی. نقش معماری بومی ... معماری و شهرسازی. شماره ۲۲ و ۲۳. رویه ۳۷).

(۲) برگرفته از دانشدوست، یعقوب. طیس ... رویه ۲۶۹.

(۳) برگرفته از بیرنیا، محمدکریم. آشنایی ... رویه ۱۵۹.

(۴) ماهرالنقش، محمود. کاشی‌کاری. رویه ۳۳.

(۵) پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(*) به فرانسوی هم لت Latte می‌گویند.

(۶) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان ... واژه‌نامه.

(۷) نیلوفری، پرویز. طرح‌های بومی ... رویه ۴۷.

**لجکی [آ. ج]**

۱- بخش سه پهلویی (مثلثی) یا پرکلاغی در نمای ساختمان مانند رویه بالای چفد، میان چفد و کاب (قاب) بالای آن^(۱). پشت بغل.

۲- زمینی که یک پهلوی آن کج باشد. سرکج. تازی: قناس.

لرد [آ]

- میدانچه^(۲).

- میدان کوچکی در میانگاه (مرکز) بازار که در گذشته برای باراندازی بکار رفته است. در کنار آنها کاروانسرا، مسجد و گاه حسینیه بوده است. نمونه: لرد باجوری، لرد کوچه میرقطب، لرد تازیان و...^(۳)

۳- میدان اسب دوانی.

....۴

لژ [آ]. (واژه فرانسوی Loge)

۱- جایگاه بلند نشستن بینندگان در نمایش خانه (تئاتر).

۲- کلبه کوچک.

لعاب [آ]. (واژه تازی)

آهار. ← آهار دادن.

لعاب پرانی [آ. ب]. (واژه تازی + پارسی)

آهار دادن. ← آهار دادن.

لعاب دادن [آ. د. د]

آهار دادن. ← آهار دادن.

لغاز [آ]

۱- پیش آمدگی در نیش دیوار یا میان دیوار بیشتر گرداگرد درگاه‌ها و پنجره‌ها^(۴). گوشوار.

....۲

لغدسازی [آ. غ]

پدید آوردن یک ستاره چهارپر در میان یک رشته شش پهلوی در آذین‌ها^(۵).

لکه گیری [آ]

۱- اندود کردن و بازسازی اندود ریخته شده از ساختمان و دیوارها.

....۲

لگدزدن چفد [آ. گ. ز. د. ن. ج]

رانش چفد بسوی بیرون دهانه آن^(۶).

لگن آشپزخانه [آ. گ. ن. ب. ن]

انگلیسی: سینک (sink)

آوند (ظرف) فلزی یا... که در آشپزخانه‌های امروزی برای شستن بکار می‌رود.

لگنچه [آ. گ. ج. ج]

۱- گذرگاه آب میان آبرو بام و ناودان در بام شیب‌دار^(۷).

....۲

لمبر برداشتن [آ. ب. ب. ت]

ترک برداشتن دیوار یا آسمانه زیر بار بیش از توان آن.

لمبه [آ. ب]

تخته‌های نازک و دراز برای پوشش میان تیرهای آسمانه^(۸).

لمبه کوبی [آ. ب]

پوشاندن میان تیرهای آسمانه با لمبه و برخی جاهای دیگر ساختمان همچون آذین با لمبه بنویزه در

(۱) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... واژه‌نامه.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۳) برگرفته از دانشنامه جهان اسلام. رویه ۴۰۴.

(۴) برگرفته از ماهرالتقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۱۰۴.

(۵) برگرفته از ورجاوند، پرویز. سرزمین قزوین. رویه ۸۹.

(۶) زمرشیدی. همان.

(۷) ماهرالتقش. همان. رویه ۳۰۸.

(۸) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه

ساختمانهای مازندران و گیلان.

لنتو [ل] (واژه فرانسوی Linteau)

پیشنهاد: سرانداز ← سرانداز.

لنداسکیپ [لِ اِ کِ] (واژه انگلیسی Land scape)

تازی + پارسی: محوطه سازی.*

آراستن و پیراستن زمین و زیستگاه، بویژه جایی که ساختمان سازی شده است.

پیشنهاد: زمین آرایبی ← زمین آرایبی.

لنگ [ل] (واژه گیلانی)

- پایه و ستون کندوج ← کندوج.

- دیرک^(۱)

لنگر [لِ گِ]

۱- نرده‌ای از سنگ، چوب خشت یا گل که گرداگرد

گور بزرگان درست کنند. تازی: ضریح.

۲- جایی که همه روزه در آن به بینوایان خوراک

می دادند.

۲- خانگاه (خانقاه).

لنگه [لِ گِ (کِ)]

۱- تویزه. ← تویزه.

۲- یکی از دو تکه در یا پنجره، لته.

۳- ...

لنگه پوش [لِ گِ]

به آسمانه هایی که با بکار بردن لنگه‌ها و پرکردن میان

آنها با آجر ساخته می شود می گویند. مانند تاغ و تویزه

یا گنبد لنگه پوش.

لوجانک [ن]. (واژه گیلانی)

کبتر نشین. کبوتر نشین. لوجینک. لوجینی.

روزی بر بام سفالی برای بازدید و بازسازی سفالها و

(۲) ...

لوجینک [ن]. (واژه گیلانی)

لوجانک. ← لوجانک.

لوجینی (واژه گیلانی)

لوجانک. ← لوجانک.

لوز [ل]

۱- چسبندگی ملات و خاک. در زیانترد: این خاک لوز دارد.

۲- ...

لوزی [ل]**

انگلیسی شده: Lozenge.

فرانسوی شده: Losange.

تازی شده: لوزی (به ریخت بادام).

چهارپهلویی (چهارضلعی) که پهلوهای آن با هم

برابر و دوبدو همسو (موازی) باشند و گوشه‌های

روبروی آن دوبدو تند (حاده) و باز (منفرجه) و برابر

باشند.

لولا [ل]

دو تکه فلزی پیونددهنده در و پنجره به کاب (قاپ)

آن که درون هم می چرخند و آنرا باز و بسته می کنند.

لوله* [ل]**

آبروی فلزی یا پلاستیکی (P.V.C) برای آبرسانی و

(*) به گمان ما این دو از هم جدا هستند. در محوطه سازی به

پیرامون ساختمان پرداخته شده و نیازهای آن برآورده می شود، و

این از لنداسکیپ جداست.

(۱) برومبرزه، کریستیان، مسکن و معماری ... رویه ۱۴۲.

(۲) پاینده، محمود، فرهنگ گیل و دیلم.

(**) لوز واژه پارسی است به چم بادام. (معین، محمد و امام

شوشتری، محمدعلی، فرهنگ واژه‌های فارسی...) از ریشه

پهلوی [لوزنک (شیرینی بادامی) (فرهوشی، بهرام، فرهنگ

پهلوی) پارسی لوزینه. تازی شده: لوزینج] در فرهنگها لوزی را

تازی دانسته‌اند. شگفت‌انگیز است که لوز (بادام) پارسی است و

هنگامیکه لوزی (بادامی) می شود، تازی می گردد.

(***) از ریشه سنسکریت لُل به چم غلتیدن (لاریجانی،

محمدعلی). در فرانسوی روله به چم غلتیدن و غلتانیدن و لونه

کردن را داریم که نزدیک به ریشه سنسکریت و فارسی است.



پساب و... در ساختمان.

لونه [ن]

لویینه. ← لویینه.

لویی

پشممانندی بر سر جگن که آنرا با آهک بیامیزند و ملات ساروج بسازند^(۱).

لویی به تخم و پرزهای تخم پراکنی گونه‌ای نی گویند و آن را در ملات ساروج که برای آب‌بندی دیواره آب‌انبارها بکار می‌رود، می‌آمیزند. ← آب‌انبار.

لویینه [ن]

لونه^(۲).

اندودی از خاک و ریگ و ماسه و نخاله گچ و گرد آجر که در کفسازی بکار رفته است^(۳). در تخت جمشید آن را بکار برده‌اند.^(۴)

لیکا (واژه کوتاه شده * Leca)

پوکه رسی یا خاک رس و اکشیده (منبسط شده) که از آن برای پرکردن جاهای تهی ساختمان برای سبکی آن، و نیز ساختن آجر سارویی (بلوک) های سبک، بتن سبک پنم (عایق) گرمایی و بتن سبک باربر بهره‌گیری می‌شود. بتن لیکا از دیگر بتن های دانه سبک پایداری بیشتری دارد^(۵).

لی لی پوش

پوشش تاغ آهنگ ← تاغ^(۶).

(۱) دهنخدا، علی اکبر.

(۲) بیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.

(۳) بیرنیا، محمدکریم. اثر. شماره ۱. رویه ۴. و آشنایی... رویه ۳۹.

(۴) بیرنیا، محمد کریم. آموزه‌های دانشگاه تهران. سال ۱۳۷۱.

* Leca=Light Weight Expanded Clay

Aggregate

(۵) برگرفته از مشخصات فنی... رویه ۲-۸۷.

(۶) اسلامی، منصور. معماری سستی... هنر و معماری. ش

۴۴-۴۳. رویه ۱۱۵.

پیشنهاد: نمونک (۶) ← نمونک.

مال خانه [ن (ن)]. (واژه تازی + پارسی)

خزانه و انبار.

ماله [ل (ل)]

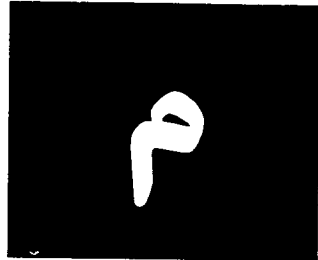
تازی شده: مَالِج. مَالِق (۷).

مرزه.

ابزاری که والادگران با آن اندودکاری می‌کنند و دارای یک رویه فلزی خم شو فتری است که دسته‌ای چوبین به آن میخ شده است. در ماله‌های ایرانی درازی بین دسته از سر رویه تا میان آن است، در ماله‌های دیگر کشورها، دسته در میان رویه به آن میخ می‌شود. نیز در ماله‌های ایرانی سر دسته چوبین با رویه فلزی گس شده (زاویه) ۹۰ درجه) می‌سازد که به آن «گویی ماله» گویند.

ماله بر چند گونه است:

- ۱- ماله چهارسو: دارای رویه فلزی چهارپهنی راست (مستطیل) است و بیشتر برای اندود کاه گل، گچ و خاک، سفیدکاری بکار می‌رود.
- ۲- ماله سرگرد: دارای رویه‌ای با سرگرد است که امروزه کمتر کاربرد دارد، گرچه در مهرازی کهن خون



مادر و بچه [د.ب.ج]

میانوار و پربار.

۱- بستگی (رابطه) اتاغ میانی در یک پهلو از میانسرای خانه و اتاغ‌های کناری آن یا بستگی میان نالار خانه و گوشواره‌های دوسوی آن^(۱). (زبانزد مهرزان کهن)

۲-...

ماز

۱- شکاف دیوار. تراک.

۲-...

مازه‌دار [ز]

چخند بدون تیزه (نوک). ← چخند مازه‌دار.

ماسه [س (س)]

سنگ خرد شده که دانه‌های آن دارای ستبرای (قطر) میان ۰/۲ تا ۲ میلیمتر است و در ساخت ملات ماسه سارو (سیمان) بکار می‌رود.

ماسه‌بادی [س (س)]

ماسه غربالی^(۲).

ماسه بسیار ریزدانه.

ماکادام (واژه انگلیسی Macadam)

۱- سنگهای شکسته که در ساختمان‌سازی بکار می‌رود^(۳).

۲- آزیانه (سنگفرش)^(۴).

ماکت [ک]. (واژه فرانسوی Maquette)

پیشنهاد شده: پیش‌ساز. ← پیش‌ساز^(۵).

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۱۶۴.

(۲) مازه برابر برجستگی‌هایی گردی است که بر روی جوارهای درخت بلوت (بلوط) در می‌آید. (پیرنیا، محمدکریم. چفده: اثر. ش ۲۴. واژه‌نامه).

(۳) ماهرالقش، محمود. تعمیرات ساختمان. رویه ۶۶.

(۴) همان. اصول فنی ساختمان. رویه ۱۵۵.

(۵) پرتو، ابوالقاسم. واژه‌یاب.

(۶) همان.

(۷) فرهنگستان چهارم.

(۸) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی... در فرهنگ معین هم آمده است.



رویه‌ها و آسمانه‌ها خمیده بود بیشتر کاربرد داشت.

۳- ماله بندکشی: دارای رویه‌ای باریک است که سر گردی دارد و در بندکشی کاربرد دارد.

۴- ماله شیاردار که در کاشی‌کاری کاربرد دارد. رویه آن از درازا و پهنا از یک سو به اندازه ۶ میلی‌متر زده شده است. هنگام کشیدن آن بر روی ملات شیارهایی پدید می‌آید که کاشی بگونه تخت (صاف) روی ملات بچسبد.

۵- ماله چوبی یا تخته ماله دارای رویه‌ای چوبین است روی آن یک دسته چوبی است و برای زیرسازی اندوهای سارویی (سیمانی) و بتن‌ریزی کف بکار می‌رود^(۱).

مان

پارسی باستان: مانیا.

پهلوی: مان* مانه.

۱- خانه.

۲- ابزار و چیزهایی که در خانه بکار گرفته می‌شود (اثاث‌خانه). کاجار. کاجال. بوب.

۳- ...

ماندگاه

فرانسوی: گاراژ (Garage ماندگاه سرپوشیده).

انگلیسی: پارکینگ. (Parking)

جای ایستادن خودرو^(۲).

پیشنهاد: ایستکد. ← ایستکد.

ماهتابی

مهتابی. ← مهتابی.

ماهچه [چ (خ)]

ماهرخ. ← ماهرخ.

ماهرخ [ز]

ماهچه.

۱- نشانه‌ای بر بالای تیزه گنبد که از دور پیداست. توغی که سر آن همانند نیمه ماه است^(۳). ← توغ.

۲- ...

ماهک [ه]

۱- گونه‌ای پیشانه آذینی بر نمای سردر ساختمان (بیشتر در ساختمانهای قاجاری) به ریخت نیم‌پر خون (نیم‌دایره) که روی آن نگارگری گاه همراه با کاشی‌کاری انجام می‌شود. نمونه آن در ساختمان میانی باغ ارم در شیراز که بگونه سه ماهک بهم پیوسته کار شده است^(۴).

۲- ...

ماهپچه [چ (خ)]

۱- پوشش ملات بر پای دیوار بگونه اریب که چنان برخوردار دو رویه (سطح) دیوار و کف را پر کرده و آنها را بهم می‌پیوندد تا آب به دیوار رخنه نکند. پخی پای دیوار.

۲- ...

مبلمان [م. ل]. (از واژه فرانسوی* Ameublement)

کدازار. مانه. مان (لوازم خانه).

سامان‌دهی ابزارها و چیزهایی که در خانه بکار رفته می‌شود یا چیدن و جایابی و آذین کردن آنها.

(۱) برگرفته از ماهرانقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۲۶.

(*) در پهلوی بجای «مانه» اوستایی واژه «مان» به چم خانه بکار رفته است. مانیشن و مانیشتن به چم ماندن (منزل کردن) از همین ریشه است.

(۲) شنیده شده از استاد احمد حامی.

(۳) پیرنیا، محمدکریم. گنبد. اثر. شماره ۲۵. رویه ۱۱۹.

(۴) برگرفته از آریان‌پور، علیرضا. پژوهشی در شناخت بی‌های ایرانی. رویه ۳۵۶.

(**) این واژه در لاروس نیامده است. ساخته شده از Meuble از ریشه لاتین Mobilis (جابجا شونده). اروپایی: Mobil. (روان. جابجاشدنی)



میله [م. ل.] (واژه فرانسوی Meuble)

خانه یا کاشانه (آپارتمان) با همه ابزار زندگی.

متابی [م.] (واژه سیستانی)

مهتابی^(۱). ← مهتابی.

متر [م]

فرانسوی شده: متر (Metre) از پهلوی ماتر.

اوستایی: ما^۱ (می. میم. میت. مات. متو) برابر اندازه

گرفتن^(۲). گز.

یکان بنیادی اندازه گیری درازا در فرانسه که در

بسیاری از کشورها و نیز ایران روایی (رایج) است.

متریس ** [م. ت.]

پژاوند. ← پژاوند.

متره [م. ر.] (واژه فرانسوی Metrer)

۱- اندازه گیری بخشه‌ها و اندام‌های ساختمانی از

روی گرتنه‌های آن برای برآوردها.

پیشنهاد: اندازه برداری ← اندازه برداری.

۲-...

متروور [م. ز.] (واژه فرانسوی Metreur)

۱- کسی که کار اندازه گیری را انجام می‌دهد.

پیشنهاد: اندازه بردار ← اندازه بردار.

۲-...

متناسب [م. ت. س.] (واژه تازی)

سازوار. ← سازوار.

متوازی [م. ت.] (واژه تازی)

همسو. ← همسو.

متوازی الاضلاع [م. ت. ی. ا.] (واژه تازی)

همسو پهلوی. ← چهارپهلوی‌ها.

متیف [م.] (واژه فرانسوی Motif)

پیشنهاد: بُن مایه ← بن مایه.

مثلث [م. ت. ل.] (واژه تازی)

سه پهلوی. ← سه پهلوی.

مثلثات [م. ت. ل.] (واژه تازی)

سه گوشگان. ← سه گوشگان.

مجتمع [م. ت. م.] (واژه تازی)

آرسن. انجمن. ← آرسن.

مجتمع مسکونی: آرسن‌خانه.

مجردی [م. ج. ز.] (واژه تازی + پارسی)

ستون یا جرز دیوار.

مجسمه [م. ج. س. م.] (واژه تازی)

پیکره. ← پیکره.

محراب [م.] (واژه تازی)

تازی شده مهراب^{***} و مهرابه پارسی.

۱- تورفتگی میان دیوار رو به قبله در شبستان یا ایوان

مسجدها.

۲-...

(۱) رخشایی، بدیل. سیستان. رویه ۴۲.

(*) از ریشه من (یکان اندازه گیری سنگینی) که به یونانی و تازی رفته است.

(۲) مقدم، محمد. راهنمای ریشه فعلهای ایرانی.

(**) برابر بیم نداشته باش. (دهخدا، علی کبر)

(***) آمیخته از مهر و آب برابر رونق و شکوه و گوهر. این واژه از

نام‌گذاری‌های آئین مهرپرستی است که مانند برخی واژه‌های

دینی دیگر بزبان تازی در آمده و در آن زبان روایی گردیده است.

آنچه این اندیشه را استوار می‌سازد آنست که ریشه (خ ز ب) در

تازی برابر جنگ و ستیز است نه برابر نیایش و آرامش. افزون بر

آن در زبان تازی نام جابر وزن مفعول، نیامده است تا آنرا نام‌جایی

از این ریشه بدانیم. محراب در تازی صیغه مبالغه برابر ستیبه، کار

و جنگجو است و برابر پرستشگاه هیچ سازشی ندارد... بی‌کمان

این واژه، نخست برابر جای نیایش و بزرگداشت مهر بوده سپس

به هر جای نیایش گفته شده است. (امام شوشتری، محمدعلی.

فرهنگ واژه‌های فارسی...)



مجله [م. خ. ل. (ل)]. (واژه تازی)

۱- بخشی از شهر و یاروستا دربرگیرنده چند کوچه و خانه و ساختمانهای همگانی و...

۲- بخشی از شهر در بخش بندی شهرداری. پیشنهاد: کوی. ← کوی.

محور [م. و]. (واژه تازی)

آسه. ← آسه.

محوطه [م. خ. و. ط. (ط)]. (واژه تازی)

۱- جای دیوار کشیده یا دیوار بست (محصور).

۲- ساختگاه. ← ساختگاه.

محوطه سازی [م. خ. و. ط. (ط)]. (واژه تازی +

پارسی).

۱- دیوار کشیدن پیرامون یک زمین.

۲- محوطه سازی دربرگیرنده کارهای مانند تراز کردن و آماده سازی پیرامون ساختمان، زهکشی، خیابان کشی، پیاده‌رو سازی، ساخت شبکه‌های گردآوری آب و پساب (فاضلاب)، آبرسانی، درخش (برق) رسانی، گازرسانی و ساختن باغچه گرداگرد ساختمانها می‌باشد^(۱).

محیط [م]. (واژه تازی)

۱- زیستگاه. جای زندگی و پیرامون آن. تازی + پارسی: محیط زیست.

۲- کشه (خط) ای که گرداگرد رویه‌ای را دربرگیرد. پیرامون.

۳- ...

مخروط [م]. (واژه تازی)

پیشنهاد: سروه. ← سروه.

مداد اتود [م. د. ا]. (واژه پارسی + فرانسوی Etude)

مدادی با مغزی جدا که درون آن جای می‌گیرد. از آن برای کار بررسی (اتود) گرته‌های مهرازی بهره می‌برند. (زبانزد دانشجویان)

مدخل [م. خ.]. (واژه تازی)

تازی + پارسی: ورودی.

در آیگاه. ← در آیگاه.

مدریس [م. ر.]. (واژه تازی)

اروپایی، فرانسوی: کلاس (Classe).

اتاغ آموزش در آموزشگاه‌های دینی (حوزه علمیه).

مدرسه [م. ر. س. (س)]. (واژه تازی)

آموزشگاه.

ساختمانی که در آن گروهی به فراگیری دانش می‌پردازند.

پیشینه

مدرسه‌ها در ایران پیشینه‌ای دراز دارند. کهن‌ترین مدرسه در شهر ایلامی شوش یافت شده که پیشینه آن به بیش از سه هزار سال پیش می‌رسد. از گذشته‌های دور، سه نهاد کشورداری، دینی و بازرگانی برای آموزش و ساختن مدرسه دست اندرکار بوده‌اند تا کسانی را برای این کار در این سه زمینه آموزش دهند. از این رو کانونهای آموزشی بیشتر در کنار این ساختمانها ساخته می‌شدند. در زمان هخامنشیان که سامان (نظام) کشورداری بسیار گسترش یافته بود. نیاز به دبیران افزون شد و از این رو مدرسه‌هایی برای آموزش دبیری و کارهای کشورداری بنیاد نهاده شد. سپس گمان می‌رود مدرسه‌هایی نیز در زمینه پزشکی ساخته شده باشد.

در زمان ساسانیان رسته‌ای از دبیران پدیدار شدند که بیش از دیگر مردمان با خواندن و نوشتن سرریکار داشتند. آموزشگاههای دینی هم بودند که بدست مغان، هیربدان، موبدان و آذربدان سروسامان داده می‌شدند بیشتر آنها در کنار آتشکده‌ها برپا می‌شدند.

(۱) برگرفته از مشخصات فنی... رویه ۲۳-۱.



می‌آمده که این برپایه چگونگی آموزش در سانه‌های نخستین اسلام بوده است. گاه مدرس با نمازخانه یکی می‌شده و گاه هنگامی که هوا خوب بود در ایوانهای روبه میانسرا آموزش انجام می‌شده است.

۲- اندامهای نیایشی: نمازخانه. مسجد.

همچون مسجدها، شبستان یا گنبدخانه‌ای برای نیایش بوده، این اندام همیشه در بخش قبله مدرسه بوده است.

۳- اندامهای زندگی: حجره. پستو. ایوانچه.

حجره‌ها، اتاقهایی کوچک و دارای یک پستو بوده‌اند و همه آنها با ایوانچه‌ای به میانسرا راه داشتند. که "طلاب" در آنها زندگی می‌کردند.

افزون بر اینها اندامهایی چون کتابخانه، اتاق خادمان، متولی، چراغدار، آبکش و نیز وضوخانه و آبریزگاه‌ها نیز در مدرسه‌ها بوده است. برخی مدرسه‌ها گره‌به و آب انبار هم داشته‌اند.

مدرنیست [م]. [د]. (واژه اروپایی modernist)

نوپرداز. نوگرا. ← نوگرایی.

مدرنیسم [م]. [د]. (واژه اروپایی modernism)

نوپردازی. نوگرایی. ← نوگرایی.

مدول [م]. (واژه اروپایی module)

پیمون. ← پیمون.

مدولار [م]. (واژه فرانسوی modulaire)

پیمون‌وند. پیمونی. پیمون‌وار.

پیشنهاد: پیمون‌بندی ← پیمون‌بندی.

مدولاسیون [م]. (واژه فرانسوی modulation)

پیمون‌بندی. ← پیمون‌بندی.

مربع [م. ز. ب]. (واژه تازی)

چهارپهلو. ← چهارپهلو.

مرجوک [م. ج. و]

نگاره‌هایی که بر آسمانه‌های تیر و تخته‌ای در کاختها و

پس از اسلام مدرسه‌هایی در سراسر شهرهای اسلامی و ایران ساخته شد. زمان غزنویان درگیریهای دینی بالا گرفت و برخی بزرگان دینی با ساختن مدرسه و آموزش کیش خود تلاش داشتند بر شمار پیروان بیافزایند. خواجه نظام الملک مدرسه‌هایی به نام "نظامیه" می‌ساخت و تاج الملک رویاروی او، "تاجیه" را ساخت.

برخی از بزرگان دین در کنار خانه خود مدرسه‌ای می‌ساختند و به آموزش می‌پرداختند. در شیوه آذری و اسپهانی مدرسه‌های بسیاری در سراسر ایران ساخته می‌شدند که همگی از سوی فرمانروایان پشتیبانی می‌شدند. در این مدرسه‌ها بیشتر، دانشهای دینی آموزش داده می‌شد و به فلسفه و دانشهای دیگر کمتر گرویده می‌شد.

بسیاری از مدرسه‌های زیبا در روزگاران صفویان ساخته شدند و از آن پس تاروزگار قاجاریان چنین شکوفایی دیگر باز نیامد. در پایان روزگار قاجاریان و زمان پهلوی نخست که همزمان با دگرگونی‌های بنیادی در شیوه آموزش و پرورش بود، مدرسه‌های گذشته کمتر شدند و به جای آن مدرسه‌های تازه‌ای پدیدار شدند که یک نمونه آن "دارالفنون" در تهران بود. گرچه از آن پس در شهرهای با بافت دینی در ایران مدرسه‌های دینی یا "حوزه علمیه" باز هم زندگی را دنبال کردند.

اندامهای مدرسه

از کالبد و ساماندهی مدرسه‌های پیش از اسلام آگاهی در دست نیست. گرچه مدرسه‌های پس از اسلام بیشتر در برگیرنده سه دسته اندام بوده‌اند:

۱- اندامهای آموزشی: مدرّس.

اندامهای آموزشی بیشتر، یک تالار یا شبستان بزرگ بوده که در کنار هر ستون‌گاه "حلقه" درسی پدید



خانه‌های توانگران کار می‌شود^(۱).

مردرو [م]

راه تنگ. گذرگاه تنگ^(۲).

مردم‌واری [م. دُ]

۱- مهرازی با اندامها و اندازه‌های همساز (متناسب) بر پایه نیازهای راستین آدمی^(۳). بجز مهرازی کاخها و ساختمان‌های بلند و شکوهمند.

۲- ...

مردگرد [م. گ]

غلام‌گردش.

راه‌رویی که پیرامون ساختمان یا گنبد یا تاغ می‌گردد^(۴).

مرزه [م. ز (ز)]

۱- ماله والادگران*^(۵). ماله.

۲- چراغدان.

۳- ...

مرغانه [م]

۱- تاغ مازه‌دار با چفد خاگی (بیضی)^(۵).

۲- ...

مرغانه پوت** [م. ن (ن). پ]. (واژه گیلانی)

۱- پلی که دهانه‌های آن با تاغ خاگی پوشیده شده است^(۶).

۲- پلی که تاغ‌های آن با ملات آهک زنده و سفیده تخم‌مرغ ساخته شده است***.

۳- ...

مرکز [م. ک]. (واژه تازی)

میانگاه. ← میانگاه.

مرمت [م. ر. م]. (واژه تازی)

بازآرایی. ← بازآرایی.

مرمر [م. م]. (واژه یونانی**** یا پارسی)

اروپایی: مَرَبَر (Marbre).

تازی شده: مَرَمَر.

رُخام یا گونه‌ای از رخام که سخت‌تر از آن است. گونه‌ای سنگ آهکی بسیار سخت که بخوبی هموار و تخت می‌شود و در ساختمان بکار می‌رود.

مزگت [م. گ]

مزگت. ← مزگت.

مزگت [م. گ]

پهلوی: مَزگَت^(۷).

(۱) برگرفته از مصطفوی، محمدتقی، اقلیم پارس. رویه نرژده.

دبیاچه.

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.

(۳) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم، شیوه‌ها... رویه ۱۹. استاد پیرنیا

مردم‌واری را از ویژگی‌های مهرازی ایران می‌داند.

(۴) همان. واژه‌نامه.

(۵) برگرفته از واژه اوستایی مرز به چم مالیدن. (دهخدا، علی‌اکبر)

(۵) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم، سبک‌شناسی... باستان‌شناسی.

شماره ۱. (۱۳۴۷) رویه ۵۰.

(۶) پرت به چم پل است. (برگرفته از پیرنیا، محمدکریم، آئیند...

اثر. شماره ۲۰. رویه ۱۰۶.

(۶) پیرنیا. همان.

(۶) به گفته استاد حامی، این ملات پیشینه‌ای کهن دارد. کرمای

آزادشده از آهک سفیده را می‌پزد و ملاتی زودگیر با دست

می‌دهد. (برگرفته از حامی، احمد. گفتار منوچهر ستوده. در

حاشیه جاده ابریشم. ساختمان. شماره ۱۰. رویه ۴۸). منوچهر

ستوده آنرا نمی‌پذیرد. «آنچه درباره این ملات گفته شد. یک

داستان است. چون آهک با رسیدن به سفیده تخم‌مرغ، یا سیاره

سفت می‌شود و نمی‌توان آنرا بکار زد. وانگهی برای ساختن یک

پل این چنین، تخم‌مرغ بسیار فراوانی نیاز خواهد بود». (برگرفته

از همان گفتار)

(۶) دکتر معین آنرا از یونانی می‌داند. (فرهنگ معین). امانه

شوشتری پارسی می‌داند. (فرهنگ واژه‌های فارسی...)

(۷) فره‌وشی. بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

**پیشینه**

پیشینه ساخت مسجد به روزگار نخستین پدیدار شدن اسلام در مدینه می‌رسد. باگسترش اسلام در ایران در سده‌های نخست در بسیاری از شهرها و روستاها، مسجدهای چندی ساخته شد که چون ریخت ویژه‌ای داشت از دیگر ساختمانها باز شناخته می‌شد.

الگوی بنیادی در گرته مسجدها، همان مسجد پیامبر گرامی اسلام بود که به دست ایشان در مدینه ساخته شد، مسجدهایی با شبستان ستوندار، گرداگرد یک

(۱) بابان، شکراله. فرهنگ فارسی - کوردی.

(*) در اسپانیولی Mezquita و از آنجا به تازی و پارسی آمده است. (دهخدا، علی اکبر)

(۲) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...

(۳) مشکور، محمدجواد. فرهنگ تطبیقی...

(۴) امام شوشتری. همان.

(*) «واژه مسجد گونه شکسته‌ای از واژه «مزکت» به چم نیاشگاه در فارسی است. به ویژه که واژه مسجد برای نام جا به وزن ثلاثی مجرد در تازی سازگاری (مطابقت) ندارد...» (برگرفته از امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...). «مسجد که پرستشگاه است... ریخت واژه مزکت پارسی شده مسند به چشم می‌آید... گمان دیگر این که مزکت (با ک) کوتاه شده مز د کت به چم خانه خدا چه مزدا به چم خداست و کت به چم خانه است...» (برگرفته از لاریجانی، محمدعلی. زیرواژه مزکت):

«پیداست که مزکت همان لغت مسجد است که در فارسی ساین هیت درآمده است. البته ایرانیان که در زبان خود نامی از برای عبادتگاه عربهای مسلمان نداشتند، مسجد آنان را مزکت خواندند. در همه فرهنگهای فارسی مانند لغت اسدی و فرخنگ رشیدی و جهانگیری، مزکت به معنی مسجد یادگردیده است. در التفهیم ابوریحان بیرونی نیز مزکت به معنی پرستشگاه بکا. رفته است.» (دهخدا، علی اکبر. زیرواژه گبر)

(۵) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۸.

کردی: مزگه‌وت. مزگت. مزگی... (۱)

اردستانی: مزگه (شنیده شده).

انگلیسی شده: مُسک (Mosque).

فرانسوی شده: مُسکه (Mosque).

اسپانیایی شده: (Mezquita)*.

رفته به زبانهای دیگر اروپایی برابر نیاشگاه مسلمانان.

تازی شده: مسجد (۲).

سیرانی شده: مُسگدا (۳).

مندیایی شده: مُسگد (۴).

نیاشگاه.

مزکت آدینه [م. گ]

مسجد جامع. ← مسجد.

مژکت [م. ک]

مزکت. ← مزکت.

مساح [م]. (واژه تازی)

کسی که کارش پیمایش (مساحت کردن) زمین است. زمین پیمان.

مساحت [م. م]. [خ]. (واژه تازی)

پیمایش.

۱- اندازه گرفتن زمین. پیمایش زمین.

۲- اندازه یک زمین یا یک رویه.

۳-...

مساحی [م]. (واژه تازی + پارسی)

پیمایش. پیمودن زمین.

مستطیل [م. ث]

چهار پهلوی راست. ← چهار پهلوی راست.

مسجد [م. ج]

تازی شده مژکت*.

مژکت. مژگت. خداخانه (۵). تاریخانه.

مسجد برابر جای سجده کردن آمده و به نمازخانه همگانی گفته می‌شود.



میانسرا (حیاط مرکزی) که شبستان روبه قبله آن بزرگتر بود. مانند مسجد آدینه فهرج، ناین، اسپهان، و تاریخانه دامغان.

پس از آن در شیوه رازی و در روزگار سلجوقیان، مسجدها به شیوه چهارایوانی ساخته شدند. برخی مسجدهای شبستانی نیز به چهارایوانی دگرگون شدند. اندامهای بنیادی مسجد در مهرازی ایران نیز از آن پس جایگاه خود را یافتند: گنبدخانه، ایوانی در پیش آن، ایوان پشت درآیگاه، شبستان ستوندار، گلدسته، میانسرا، هشتی و دالان و... این اندامها تازه پدید نیامده بودند و هر کدام پیشینه کهنی در مهرازی پیش از اسلام داشتند. با اینهمه گردآمدن و ساماندهی آنها گرداگرد یک میانسرا، آنچنانکه همه اندامها رو به سوی قبله داشته باشند، آفرینشی در مهرازی باید بشمار آید. در شیوه‌های پس از آن، آذری و اسپهانی در گرده و اندامهای مسجد دگرگونی چندانی پدید نیامد، گرچه آرایه‌های تازه‌ای بدان افزوده شد.

می‌توان دسته‌بندی زیر را درباره مسجدها داشت:

- مسجد چهارتاغی^(۱). که همان آتشکده‌هایی هستند

که سپس مسجد شدند. مانند مسجد یزدخواست.

- مسجد با شبستان ستوندار^(۲)، با نمونه‌های فراوان.

مانند مسجدهای شیوه خراسانی و پس از آن در شیوه اسپهانی مسجد وکیل و آدینه بناب.

- مسجد دوايوانه، که دارای یک میانسرا و دو ایوان

در برابر و رویاروی قبله می‌باشد. نمونه مسجد زوزن

(درخواف) و مسجد فریومند.

- مسجد چهارایوانه که دارای یک میانسرا و چهار

ایوان در چهار پهلوئی آن می‌باشد.

بیشتر مسجدها دارای آسمانه خمیده همچون تاغ و

گنبد هستند. گویانکه در ایران مسجدهای با آسمانه

تخت و تیرپوش کم نیست. همچون مسجد ابیانه،

مسجد ملارستم مراغه، مسجد بناب و...

نمای درون مسجدها و میانسرای آن و سردی آن همواره جایگاه پدیدار شدن زیباترین شاهکارهای آذینی از آجرکاری، کاشی‌کاری، کاربندی، چغد ویز (مقرنس) و... بوده‌اند. مهرازان مسلمان ارجمندترین آفریده‌های هنری خود را در مسجدها پدید آوردند. تاریخ مهرازی ایران و پیشرفت آن را می‌توان در بررسی مسجدها در سده‌های گوناگون یافت.

مسجد آدینه اسپهان را با نزدیک به هزار سال دگرگونی و ساخت و ساز می‌توان گنجینه (موزه) شاهکارهای هنر مهرازی ایران و این مسجد را مادر همه مسجدها دانست. از زیباترین و چشم‌گیرترین مسجدهای جهان را می‌توان مسجد شاه و مسجد شیخ لطف‌اله در اسپهان نام برد.

مسطح [م. س. ط.]. (واژه تازی)

تخت، هموار.

مسکن [م. ک.]. (واژه تازی)

پهلوی: مان. مانیشن. هدیش. نیستک. بوئک...^(۳)

۱- خانه. جای‌باش. مایش. نشستگاه. زیستگاه. مان. گاه.

۲-...

مش [م.]. (واژه فرانسوی Mesh)

شبهه میل‌گرد در سازه‌های بتن میله‌دار (مسلح).

مشبک [م. ش. ب.]. (واژه تازی از شبکه پارسی)

شبهه‌دار، سوراخ سوراخ. دیوار شبکه‌دار. پنجره

شبهه‌دار.

مشت [م]

۱- یکان اندازه‌گیری درازا برابر چهارانگشت. تازی:

قبضه. هر مشت برابر با ۸/۳ سانتی‌متر می‌شود.

(۱) سلطانزاده، حسین. روند شکل‌گیری... رویه ۱۹۵.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. سبک‌شناسی... باستانشناسی و هنر.

شماره ۱. رویه ۴۱.

(۳) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.



معرق کاری [م.ع.ر.]. (واژه تازی + پارسی)

پیشنهاد: تکه چینی ← تکه چینی

معلقی [م.ع.ق.]**. (واژه تازی)

۱- ساخت نگاره‌های گوناگون از گل و گیاه و گلچین‌ها و نویسه (خط)، با بهره‌گیری از کاشی و آجر در یک زمینه چهارخانه و شترنجی. کاشی آجر. ← کاشی کاری.

۲- ...

(۱) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی... رویه ۱۵۲.

(۲) پیرنیا، محمد کریم. شیوه‌ها... رویه ۳۸.

(x) واژه تازی شده از مودرابایی (مصری). مستبه به گونه‌ای آرامگاه سکو مانند مودرابا می‌گفتند که برای پنهان کردن مرده از دستبرد، بر روی آن خاک می‌ریختند تا بگونه سنبله (هرد) در آید. (شنیده شده از دکتر گلزاری). می‌توان اندیشه ساختن سنبله‌های بزرگ این کشور را از این راه دانست (اهرام مصر). در زبان تازی به چم‌های دیگر بجز آرامگاه است. در پاسی، برخی آنرا بجای سکو و تختگاهی که ساختمانی بر آن ساخته شده بکار می‌برند که نادرست است.)

(۳) کیانی، محمدیوسف. معماری ایران. برگرفته از محمود توسلی. رویه ۸۳

(۴) پیرنیا، محمد کریم. شیوه‌ها... رویه ۲۵۲ و معماریان. غلامحسین. گونه‌شناسی برونگرا. رویه ۴۳۷.

(*) معرق به چم رگه‌دار است. و درست آن را مُرَقع می‌دانند. (فرهنگ المنجد. بازگویی از دهخدا، علی اکبر)

(**) الف) معلقی به گونه‌ای نویسه (خط) گویند که در روی کار پیش از اسلام در میان تازیان روایی (رایج) بود. (برگرفته از دهخدا، علی اکبر)

ب) معلقی از معقل گرفته شده که برابر دژ بلند و استوار است و روشن نیست چرا این واژه در کاشی کاری بکار رفته است.

(زمرشیدی، حسین. گره معلقی. دفتر دوم. رویه ۱۰).

۲- ...

مشتو [م.]

مشته ← مشته

مشته [م.ب.ت(ث)]

۱- سوراخ‌هایی در دیوار برای کار گذاشتن داربست. مشتو^(۱).

۲- مشت. ← مشت.

مشرف [م.ر.]

واژه تازی.

سرزُد. ← سرزُد.

مصالح ساختمانی [م.ل.]. (واژه تازی)

ساختمایه^(۲). ← ساختمایه.

مصطبه* [م(م).ط.ب(ب)].

اروپایی شده: مستبه mastaba.

۱- سکویی که بر آن نشینند.

۲- شاه‌نشین. جایی بلند در زمین یاد در اتاغ اندکی از کف بلندتر که بر آن نشینند.

۳- جایگاه گرد آمدن مردم.

۴- ...

مصلی [م.ص.]. (واژه تازی)

نمازگاه.

جایگاه گردهمایی و نیایش همگانی و برگزاری نماز بویژه نماز روز آدینه و عید فطر. در ایران دارای پیشینه کهنی است^(۳).

معبر [م.ب.]. (واژه تازی)

گذرگاه. پیاده یا سواره‌رو. ← گذرگاه.

معجر [م.ج.]. (واژه ایبانه‌ای (تازی))

نرده چوبین که جلوی ایوان کار می‌شود و دارای آذین و ریخت هندازی (هندسی) است^(۴).

معرق* [م.ع.ر.]. (واژه تازی)

تکه چینی. ← تکه چینی.



معمار^x [م]. (واژه تازی)

پهلوی: راز. رازیگر.

رازیگر. ← رازیگر.

معماری^{*} [م]. (واژه تازی + پارسی)

مهرازی. ← مهرازی.

معماری داخلی [م. ی. خ]. (واژه تازی + تازی)

شالوده ریزی (طراحی) و ساماندهی بخشهای درونی و پرداخت درون ساختمان در زمینه رنگ، روشنایی و نماهای درونی، گونه چیدن (مبلمان) و آرایش آنچه به دیده می آید. ← پیشنهاد: درون پردازی.

مغار [م]

ابزاری با سر تیز فولادی که در کاشی کاری کاربرد دارد. ← کاشی کاری.

مغازه [م. ز (ز)]. (واژه ترکی^{**})

دکان بزرگ.

مفصل [م. ص]. (واژه تازی)

بند.

۱- پیوند میان دو تکه در ساختمان یا در سازه و استخوان بندی آن.

۲- ...

مقاطععه کار [م. ط. ع (ع)]. (واژه تازی + پارسی)

پیمانکار. ← پیمانکار.

مقاطععه کاری [م. ط. ع (ع)]. (واژه تازی + پارسی)

پیمانکاری. ← پیمانکاری.

مقبره [م. ب. ز (ر)]. (واژه تازی)

۱- گور. آرامگاه.

۲- ساختمانی که بر روی گوری ساخته می شود.

مقرنس^{*} [م. ق. ن].** (واژه تازی)

آهو یا پی آهو. کهنوس^{***}.

۱- چفد آویز. ← چفد آویز.

۲- ساختمان بلند گرد با ایوان آراسته و آذین دار.

۳- ساختمانی که آنرا بگونه قُرَناس (بینی کوه) ساخته

باشند^(۱).

مقرنس کاری [م. ق. ن]. (واژه تازی + پارسی)

چفد آویز بندی. ← چفد آویز.

مقصوره [م. ز (ر)]. (واژه تازی)

۱- جایگاه ایستادن پیشوای نماز در مسجد که گاه

گرداگرد آن نرده کشیده می شود^{***}.

۲- گاه به گنبد خانه مسجد نیز گفته شده^(۲).

۲- ...

مقطع [م. ط]. (واژه تازی)

۱- جای برش گره ته.

۲- گره ته ای که از برش بدست آید. ← برش.

(x) معمار برابر کسی که ساختمان را می سازد.

(*) معماری تنها ساختمان سازی نیست. چرا که معماری دیگری

است که در ساختمان سازی نمود پیدا می کند.

(**) برگرفته از مکانز Magazin فرانسوی که خود نیز از مخزن

تازی گرفته شده. (برگرفته از دهخدا، علی کبر) و مخزن نیز از

خزانه پارسی برگرفته شده است.

(***) مقرنس به چم نردبانی و پله پله است. (معین، محمد)

(****) که کوتاه شده کوه و نوس به چم بینی (دماغه کوه) برابر

مقرنس. چرا که آیین کاری آن مانند دماغه کوه است. (شنید، شده

از استاد ماهیار نوابی و مهراز (مهندس) مهدی مجابی) بدین گونه

قُرَناس تازی شده کهنوس پارسی است. نوس در پارسی و در

برخی گویش های آن برابر بینی است. از زبانهای کهن ایرانی که

اروپایی نیز شده مانند فرانسوی نه (Ne) و انگلیسی: نوز. (nose)

(۱) دهخدا، علی کبر.

(****) جایگاه منبر و پیراهون آن بادیواره چوبی یا خشتی بسته

می گشت تا خلیفه از کشته شدن در پناه باشد. مقصوره در مان

معاویه یا مروان از خلفای اموی به بعد افزوده می شود. پس از آن

جایگاه محراب و گنبد خانه نیز به این نام خوانده شد. (هوس، ج

هنر معماری... واژه نامه)

(۲) پیرنیا، محمدکریم، شیوه ها... واژه نامه.



۳-۳

مقوا [م. ق.] (واژه تازی)

رویه کلفت که از چند لایه کاغذ بدست می‌آید.

مقیاس [م.] (واژه تازی)

اندازه. سنجه. ← سنجه.

مکان [م.] (واژه تازی)

۱- جای. جایگاه.

۲-۳

مکتب^x [م. ت.] (واژه تازی)آموزشگاه (در زبان کهن) که جای ویژه‌ای نداشته و بیشتر در خانه، بالاخانه، یا در خانه آموزگار (مُدّرس، مُلا) برای آموزش خواندن و نوشتن بر پای می‌شده است.^(۱)**مکشوف و مستور** [م.] (واژه‌های تازی)زبانزدی برای ساختمان، بسته به اینکه دیواربست (محصور) باشد یا نباشد.^(۲)**مکعب** [م. ک. ع.] (واژه تازی)

۱- شش رویه. ← شش رویه.

۲-۳

مکعب مستطیل [م. ک. ع. م. ت.] (واژه تازی)

شش رویه راست. ← شش رویه راست.

مگر [م.] (واژه فرانسوی *Maigre)

کم‌تاب.

بتن مگر. بتنی که اندازه سارو (سیمان) آن کم باشد.

پیشنهاد: بتن کم‌تاب

ملات [م]تازی شده: ملاط^(۳).

آژند. آژند.

از ملات برای چسباندن ساختمانی‌هایی همچون آجر و سنگ و... به یکدیگر، یا پدید آوردن بستری برای پراکندن (توزیع بار ساختمان، اندودکاری و بندکشی بهره‌گیری می‌شود.

برخی از ملات‌هایی که در گذشته کاربرد داشته‌اند اینها هستند: گیرچارو، دیمه، ماسه آهک، گل ناب، گل و گچ، گل آهک، پیه دارو، گرد آهک و سپیده تخم مرغ.

۱- **گل**: کهن‌ترین ملات که با افزودن آب به خاک بدست می‌آید.

۲- **کاهگل**: ملاتی از کاه و گل که برای پیشگیری از ترک خوردن گل به آن کاه می‌افزایند. گاه در سرزمینهای کویری به جای کاه از خار آدور (خار شتر) بهره می‌برند.

۳- **گل ریگ**: آمیخته‌ای از خاک رس و ریگ روان و آب. برای اندود زیر گچ در گرمسیر بکار می‌رود.

۴- **سیمگل**: آمیخته‌ای از ماسه و خاک رس و اناسکی گچ نیم کوب که پس از ورز دادن بسیار سخت می‌شود و سخت‌ترین ملات‌هاست.

۵- **گچ و خاک**: آمیخته‌ای از خاک رس و گچ کوبیده برای تاغ زنی

۶- **گل آهک**: خمیر آهک شسته و گل رس آسیاب شده. در کارهای آبی بکار می‌رود.

۷- **ماسه آهک**: از ماسه و خمیر آهک. در ساختمانهای آبی بکار می‌رود.

۸- **ساروج**: آهک و ماسه و خاکستر و گاه گل رس.

۹- **گیرچارو**: آمیخته‌ای از شیرآهک و شیره سرخه انگور یا خرمایجای آب و گل رس ناب مانند گل از منی (کوزه گری) و شکر سنگ (گاورس)، ملاتی بسیار سخت.

(x) مکتب خانه نادرست است. (معین، محمد)

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۹۱.

(۲) برگرفته از معروف، حبیب. اصطلاحات معماری... نشر دانش. شماره ۳. رویه ۲۷.

(*) واژه میگر در فرانسه برابر کم‌تاب نیز است. با این همه به نادرست آنرا به «لاغر» برگردانده‌اند.

(۳) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...



۱۰ - **دیمه**: از خمیر آهک و خاکستر چوب برای آب بندی گاه از خاکستر سپیدار بهره می‌برند.

۱۱ - **شفته**: از گرد آهک شکفته و گل رس و ماسه.

۱۲ - **غوره گل**: گونه‌ای شفته برای شیب بندی بام. از آن بجای آهک از نخاله گچ و خاک آوار بهره می‌برند.

۱۳ - **پیه دارو**: از پیه آب کرده و کمی ساروج و پنبه و تراشه چوب بید.

۱۴ - **مومینه**: از پشم شتر و روغن بزرک و گل رس.

«ملات دربرگیرنده یک فرآورده چسباننده کانی (معدنی) یا گیاهی - جانوری (آلی) مانند گل رس، گچ، خمیر گچ، شیره آهک، خمیر سارو (سیمان)، گیر (قیر) ... و یک ساختمایه پرکننده مانند سنگدانه‌ها با اندازه‌های گوناگون می‌باشد. گاه به ملات چیزهایی می‌افزایند تا ویژگی‌هایی را که کار ساختمان بدان نیاز دارد را پاسخ گوید.

ملات‌ها را به دو دسته می‌توان بخش کرد:

۱- **ملات‌های کانی**: ملات‌هایی که چسباننده آن، گل رس، گچ، شیره آهک یا خمیر سارو باشد.

۲- **ملات‌های آلی**: ملات‌هایی که چسباننده آن آمیخته‌های آلی مانند گیر، گونه‌های چسب یا رزین‌ها باشد»^(۱).

از سوی دیگر، می‌توان ملات‌ها را چنین بخش بندی کرد:

۱- **ملات خشک (هوایی)**: ملاتی که با از دست دادن آب خود در برابر هوا خشک و سخت می‌شود: مانند: الف - ملات گل: آمیزه‌ای از خاک رس با کمی ماسه و آب.

ب - ملات کاه گل: آمیزه‌ای از خاک و گاه و آب.

پ - ملات گچ و خاک: آمیزه‌ای از گچ و خاک و آب.
ت - ملات گچ و خاک همراه با آهک: برای کاهش خودگیری گچ.

ث - ملات گچ: آمیزه‌ای از گچ و آب.

۲- **ملات تر (آبی)**: ملاتی که با بدست آوردن آب

خشک و سخت می‌شود: مانند:

الف - ملات ماسه سارو (سیمان).

ب - ملات آمیخته (گل حرامزاده): «آمیزه‌ای از ماسه و سیمان و گرد آهک شکفته و آب»^(۲) در ایران در زمانهای کهن «گل رس را با آهک می‌آمیختند و ورز می‌دادند و این ملات را بدست می‌آوردند که بکار آب بندی می‌آمد»^(۳).

پ - ملات ماسه آهک: آمیخته‌ای از ماسه و آهک و آب.

ملات خور [م]

شکاف میان دو راج از آجر چینی^(۴).

ملات عسلی [م.ب.غ.س]. (واژه پارسی + تازی + پارسی)

ملات سُئ و آبکی و ورزیده^(۵).

ملات غوطه‌ای [م.ب.ط]. ط (ط)

ملات ورزیده و کمی آبکی^(۶).

مل سور [م] (واژه سیستانی).

خاک رس خوب که برای خشت زدن بکار می‌رود.^(۷)

منار [م]. (واژه تازی)

گلدسته. ← گلدسته.

مناظر و مریا [م.ظ.م]. (واژه‌های تازی)

دانش دورنماپردازی. ← دورنما.

منحنی [م.خ]. (واژه تازی)

خمیده.

(۱) برگرفته از ماجدی، محمدحسین. اصول و روش‌های

اندودکازی. رویه ۵.

(۲) جعفری، ناصر. تکنولوژی اجرای ساختمان. رویه ۶۲.

(۳) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۸۹.

(۴) برگرفته از زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... واژه‌نامه.

(۵) همان. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۶) همان.

(۷) رخشانی، بدیل. سیستان. رویه ۴۸.



موزَب [م. و. ز.]

برگرفته از آریب پارسی.

۱- کج.

۲- خمیده.

موری

۱- گذرگاه آب در زیر آبفشان (فواره) و آب نماها که با

تنبوشه‌های سفالین ساخته می‌شود.

۲- ...

موزاییک (واژه فرانسوی Mosaïque)

۱- ساختمایه‌ای مانند آجر چهارگوشه که با ملات ماسه

سارو (سیمان) ساخته شده و در کفسازی بکار می‌رود.

۲- نگارگری (نقش‌پردازی) با تکه‌های چهارگوشه

کوچک رنگی بر روی رویه‌ها^(۱).

۳- ساختمایه‌ای به اندازه‌های کوچک و رنگارنگ از

مرمر یا اسمالت (فرانسوی Smalt) که از کنار هم

چیدن آنها بر ملات ماسه سارو نگاره پدید می‌آورند.

نمونه‌های کهن آنرا در مهرازی اشکانیان و ساسانیان

می‌توان یافت.

موزاییک‌کار

والادگری که با موزاییک، کفسازی می‌کند.

موزاییک‌کاری

کفسازی ساختمان و پیرامون آن با موزاییک.

خط منحنی: کشه خمیده.

منزل [م. ز.] (واژه تازی)

۱- خانه. سرای.

۲- جای فرود آمدن رهسپر (مسافر) در گذشته.

۳- اندازه دوری (فاصله) میان دو کاروانسرا در گذشته.

۴- ...

منشور [م.] (واژه تازی)

از گنج‌های (حجم‌های)

هندازی. شوسه. ← شوسه.

منصف‌الزاویه [م. ن. ص. ف. ی (ی)]. (واژه تازی)

نیمساز.

کشه‌ای (خط) که یک گوشه (زاویه) را به دو اندازه

برابر بخش می‌کند.

منطقه* [م. ط. ق (ق)]. (واژه تازی)

۱- بخشی از شهر در بخش‌بندی شهرداری.

پیشنهاد: پهنه. ← پهنه.

۲- در گیاتاشناسی (جغرافیا) روی گوی (کره) زمین را به

پنج تکه بخش کرده‌اند و هر یک را یک «منطقه» گویند.

۳- ...

منطقه آسایش [م. ط. ق (ق)]. (واژه تازی + پارسی)

پهنه آسایش. ← پهنه آسایش.

منظر [م. ظ.]. (واژه تازی)

۱- چشم‌انداز. ← چشم‌انداز.

۲- ...

منگ [م.]

لوله سفالین برای گذر آب.

منگل [م. گ].

۱- شترگلو. ← شترگلو.

۲- ...

موازی [م.] (واژه تازی)

۱- همسو.

۲- ...

(* منطقه به چم کمر بند است. در فارسی واژه منطقه را به جای

رویه (سطح) بکار می‌برند که نادرست است.

(۱) برگرفته از گیرشمن، رمن. هنر ایران. رویه ۳۶۹.



موزه [ز]. (واژه فرانسوی musee)

گنجینه^(۱) ← گنجینه.

موقعیت ساختمان* [م] (م. ق. ی. ت. ت.)

ساختمانگاه. ← ساختمانگاه.

مومینه* [ن]

- ملاتی آمیخته از پشم شتر و روغن بزرک* و گل رس که از آن برای چسباندن شیشه و روزن بکار می‌رفته و با آن جامخانه یا روشنایی‌گیر گرمابه‌های سنتی را می‌ساختند. همانند ماستیک امروزی^(۲).
- «آمیخته‌ای از گل و زدو (صمغ درخت زرد آلو) و پشم دباغی‌ها»^(۳).

همچنین هنگامی که روی بامهای کهن بام غلطان می‌زدند، بام مومینه می‌شد و سپس روی آن کاهگل ورز داده شده می‌مالیدند^(۴).

مهار*** [م]

۱- دیرک یا تیری که برای افزایش ایستایی به یاری یک بخش از کالبد ساختمان می‌آید.

۲-....

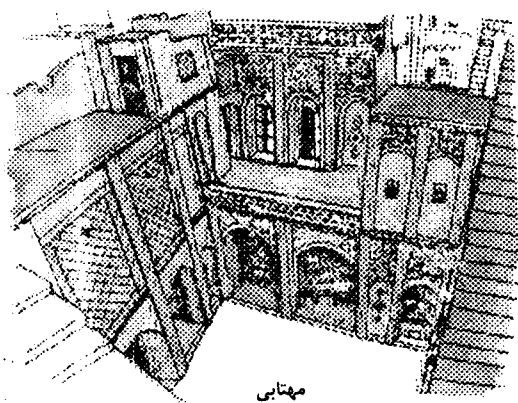
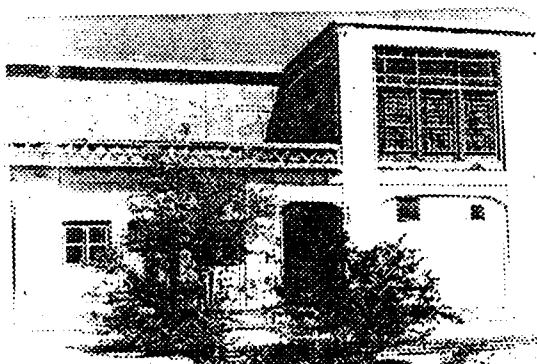
مهتابی [م]

فرانسوی: تراس (Terasse).

تایبادی: تخب بوم (تخت بوم).

بهار خواب.

- سکوی جلوی ساختمان رو به میانسرا (حیاط) و یا در آشکوبهای ساختمان و بدون آسمانه (سقف). از آن رو به آن مهتابی یا بهار خواب می‌گویند که هنگام گرم شدن هوا در بهار، شبها در آن می‌خوابند و مهتاب در آسمان پیدااست.



مهتابی

(۱) فرهنگستان چهارم.

(x) واژه بر ساختگی (جعلی) از موقع + پارسی.

(*) مومینه به چم موم مانند.

(**) به آن روغن بزرک هم می‌گویند. بزرک درست تر است.

(عمید، حسن)

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۲۰۱. استاد

حبیب معروف آنرا برابر «پلاستیک» می‌داند.

(۳) از راهنماییهای خانم مهندس بزرگمهری.

(۴) همان. چفدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۱۵۵.

(*** مهاری واژه پارسی است به چم «چوبی که در بینی بختی شتر

خراسانی) برای رام کردن آن بندند. (امام شوشتری، محمد. غنی.

فرهنگ واژه‌های فارسی...)



مهراب [م]

جایگاه شستشو در پیش درایگاه (ورودی) نیایشگاه مهرپرستان باستان تا پس از پاک کردن تن بدانجا درآیند (وارد شوند)^(۱).

مهرابه* [م.ب]

نیایشگاه مهر (خورشید) پرستی که تا به امروز آنرا نخستین آیین آریایی‌ها پیش از آیین زرتشت می‌دانند. این آیین از آن پس جهانی شد و از چین تا اروپا و کشور انگلستان پیروانی پیدا کرد. در کاوشهای باستان‌شناسی در اروپا مهرابه‌های چندی پیدا شده است.

مهرابه‌ها بیشتر در زیر زمین با یک دهلیز و دو سکو در کنار و تالاری ستون‌دار ساخته می‌شده است. پس از پیروزی دین مسیح بر مهرپرستی، در سده سوم ترسای کلیساها را نه تنها بر روی مهرابه‌ها ساختند، همانا شالوده (طرح) کلیسا را نیز از آنها برگرفتند. یک دهلیز پهن در میان و دو دهلیز دراز در کنار با ستون‌بندی در راستای دهلیز، که پس از افزودن دو بال به بالای آن همانند یک چلیپا (صلیب) گردید. فرهنگ و آیین مهر نیز آنچنان به فرهنگ و آیین مسیح دگرگون گردیده که اروپاییان را شگفت‌زده ساخته است.

مهراز** [م]

پهلوی: رازِ بگر^(۲). داوراز***.

اروپایی: آرشیئتکت (Architecte).

تازی (ساخته ایرانیان): مهندس معمار (معمار دانشگاه دیده).

دَزار^(۳). دَزار. زاویل^(۴). تِخنی^(۵) ×.

کسی که توانایی شالوده‌ریزی مهرازی (طراحی معماری) و بازرسی (نظارت) بر کار ساختمان‌سازی را دارا می‌باشد.

در یک نوشته کهن در این باره آمده «معماران و

مهندسانی که مبانی این معانی وضع نمودند. فرموده‌اند که در طرح عمارت سه چیز را منظور باید داشت:

- اول: طرح و طراحی (گرته)

- دویم: قد و قامت (برش و نما)

- سیم: عرض و مساحت (همه کار)^(۶)

۱) برگرفته از نیلوفری، پرویز. معماری ایران. هنر و مردم شماره ۱۲۸، (۱۳۵۲) رویه ۵۵.

* آمیخته از مهر و آبه. آبه یا آوه یا اوج به غار و جای کبود می‌گویند. حامی، احمد. بزم مهر. رویه ۶۲)

** واژه «مهراز» = آمیخته از مه پیشوندی به چم بزرگتر و از از ریشه پهلوی به چم معمار. رویهم برابر است با «سر معمار» یا کسی که شالوده‌ریزی (طراحی) می‌کند و تا پایان ساختمان‌سازی سر است و دیدگاههای او کار را پیش می‌برد. از آن روی برابر آرشیئتکت پیشنهاد شده است که درست برابر چم. واژه «آرشیئتکت» است. چون آرشیئتکت از ریشه یونانی Architekton و لاتینی Architectus از دو پاره آرشی Archi برابر سر (رئیس) و تکتون tekton برابر کارکننده در ساختمان. شالوده‌ریز ساختمان، سرپرست ساختمان‌سازی است. (برترفته از فرهنگ Webster و فرهنگهای ریشه‌یابی اروپایی) از این رو مهاز برابر آرشیئتکت آورده شده است. (پیشنهاد ادیب سندنانی: کانت، امانوئل. سنجش خیزد ناب.)

۲) فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی.

*** داو یا دای برابر دیوار. (قرآن قدس. بکوشش دکتر رونقی).

۳) پادشاه، محمد. فرهنگ آنتدراج.

۴) حسابی، محمود. فرهنگ حسابی. زیر واژه آرشیئتکت.

۵) لاریجانی، محمدعلی.

× این واژه شاید با واژه «تسخنه» (Techne) ریشه یونانی تکنولوژی (Technologie) بستگی داشته باشد که برابر هنر و بویژه هنر کاربردی (صناعت) بوده است.

۶) معروف، حبیب. برگرفته از سه رساله در اختراعات صنعتی



در کار ساختمان‌سازی چند کس از چند رشته (صنف) با هم همکاری می‌کنند تا کار به انجام رسد، و مهرازی سرپرست آنهاست.

این رشته‌ها را از بالا به پایین می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:

۱- مهرازی (مهندس معمار).

۲- استاد رازیگر (استاد معمار): کسی که گرته (نقشه)‌های ساختمانی را پیاده می‌کند و کارگردان همه بخش‌های ساخت و ساز است و زیردست مهرازی کار می‌کند.

۳- رازیگر (معمار): زیردست استاد رازیگر.

۴- استاد والادگر (استاد بنا): زیردست استاد رازیگر.

۵- والادگر (بنا): زیردست استاد والادگر.

۶- کارگر: زیردست والادگر.

مهرازی [م]

فرانسوی: آرشیکتور (Architecture).

تازی + پارسی: معماری.

۱- کار و پیشه مهرازی.

۲- مهرازی، هنر آفرینش (خلق) و ساماندهی دروای (فضا) است، و هنر ساختن و پرداختن زیستگاهی سازوار (متناسب) با نیازهای زیستی و فرازیستی آدمی است.

آغاز مهرازی از روزگاران کهن بوده که آدمی پیوسته در پی ساخت سرپناهی برای زیستن بود. با گسترش شهرنشینی (تمدن) و یکجانشینی، مهرازی نیز در گستره‌ای تازه نمودار شد. چون یک نیاز بنیادی آدمی بود و میان او و بوم (طبیعت) پیوندی پدید می‌آورد و هنگامی که به راهنمایی فرهنگ جایگاه‌الایی یافت، توانست فراتر از چگونگی ساختن و چگونگی ایستایی و پایدارسازی و چگونگی آمیزش اندامها و بخشها و ساختمایه‌ها گام بردارد و گستره تازه‌ای برای آفرینش فضا پدید آورد که بازتاب اندیشه‌های

فرابومی (ماوراء طبیعی) او درباره جهان بود. در مهرازی همواره از دیدگاههای گوناگون به سه بخش از ساختمان پرداخته شده است:

- فضا: بنیاد کار و اندام پایه در ساخت کالبد.

- سازه: برای ایستایی و پایداری فضا.

- پوشش: برای ریخت دادن و کرانمند (محدود) کردن و پدید آوردن کالبدی برای فضا و پرداخت آن.

در گذر زمان، آدمی بر پایه دو دسته از ویژگیهای زیر از دیدگاه خود، به این بخشها پرداخته و شیوه (سبک)‌ها و روش‌های گوناگونی پدید آورده و آنها گسترش داده است:

الف - ویژگیهای بیرونی: آب و هوا (اقلیم)، و گیئاشناسی (جغرافیا) و ساختمایه‌های بومی و جز اینها.

ب - ویژگیهای درونی: فرهنگ و جهان‌بینی و دای گوناگون.

بدین گونه مهرازی در گذر از سده‌های بسیار آکنده از دیدگاههای و روشها در زمینه این دو بخش بوده و فرهنگ‌های گوناگون هر کدام به شیوه‌های مهرازی ویژه خود رسیده‌اند.

مهرازی برونگرا [م. ب. گ]

زبانزدی برای گونه‌ای مهرازی که بیشتر در ساختمان‌هایی نمود پیدا می‌کند که در آن اندام‌دای ساختمان رو به بیرون و پیرامون خود باز می‌شوند. این ساختمانها به اندام‌های بیرونی، کوچه، گ. ر. و خیابان باز شده و کمتر تلاشی برای جداسازی میان درون و بیرون در آنها رخ می‌دهد.

در ایران بیشتر بر پایه ویژگی‌های آب و هوایی (اقلیمی) چنین ساختمانهایی را می‌توان در آب و هوای نمناک (مرطوب) اپاختر (شمال) و نیروز



مهرازی گیتاشناسانه - آب و هوایی - مهرازی گیتاشناسانه - آب و هوایی

مهرازی درونگرا [م. ی. ذ. گ.]

تازی + پارسی: معماری درونگرا.

زبانزدی برای گونه‌ای مهرازی که بیشتر در ساختمان‌هایی نمود پیدا می‌کند که در آن اندام‌های ساختمان رو به درون و یک اندام میانی (همچون یک میانسرا) باز می‌شوند. بدین گونه به اندام‌ها از درون پرداخته شده و از بیرون ساده می‌نمایند.

در ایران، بیشتر بر پایه ویژگی‌های آب و هوایی (و انگیزه‌های دیگر)، چنین ساختمان‌هایی را می‌توان در همه جا بویژه در آب و هوای گرم و خشک در سرزمین‌های میانی ایران و کنار کویر یافت. گرچه همچون مهرازی برونگرا، این گونه هم پهنه گسترده‌تری از ساختمان‌های درونگرا و دیدگاهی رویاروی برونگرایی در مهرازی دارد.

مهرازی روزگار اسلامی [م. ی. ر. ا.]

درباره این مهرازی دو دیدگاه پیش کشیده شده است.

۱- دیدگاه آرمانگرایانه: از این دیدگاه، اگر بپذیریم که همه دانش‌ها و هنرها در جهان اسلام برای دستیابی به یگانگی (وحدت) تلاش می‌کنند، می‌توانیم هسته بنیادی مهرازی روزگار اسلامی را نیز تلاش برای آفرینش هماهنگی میان بخش‌ها (اجزا) و اندام (فضا)ها در یک ساختمان دینی در راستای گونه‌ای باور و اندریافت یگانگی و همانندی با آفرینش این جهان و بخش‌های آن بدانیم که با همه گوناگونی پدیده‌ها، می‌تواند نمودار (تجلی) یکتایی خداوند باشد. چنین تلاشی برای آفرینشی همسو (و نه همتراز) با آفرینش خداوندی است.

نمونه‌های ارجمندی از مهرازی که در جهان اسلام

(جنوب)، در خانه‌ها، مسجدها و دیگر ساختمان‌های همگانی یافت.

باید یادآوری کرد مهرازی برونگرا پهنه‌ای گسترده‌تر از ساختمان‌های برونگرا دارد. برونگرایی را می‌توان گونه‌ای بیش در مهرازی بشمار آورد که در آن تلاش می‌شود مرزهای میان «درون» و «بیرون» کمتر به دیده آیند.

در مهرازی ایران، کارکرد برخی ساختمان‌ها از پایه بر «برونگرایی» استوار بود، مانند کوشک‌های میان باغ. همچنین آتشکده‌های کهن (چهارتاغی‌ها) که بر بلندی ساخته می‌شدند و... با این همه برونگرایی پدیده‌ای بیشتر وابسته به آب و هوا بوده است.

مهرازی بومی [م. ی.]

ویژگی‌های مهرازی بومی چنین هستند:

۱- بوم (طبیعت) در برگیرنده گیتاشناسی (جغرافیا) و آب و هوا (اقلیم)

۲- ویژگی‌های سودورزی (اقتصادی) و اجتماعی و فرهنگی سازنده.

۳- ویژگی آرامشی (امنیتی) سرزمین

۴- ویژگی کشور داری (سیاسی)

مهرازی بومی دارای پنج بنیاد است^(۱)

۱- مردم داری. - مردم داری.

۲- پرهیز از بیهودگی

۳- نیارش (دانش ایستایی) - نیارش

۴- خود بسندگی [بهره‌گیری از ساختمان‌های (مصالح) پای کاری] (بجز کاخها و ساختمان‌های شکوهمند)

۵- دورن گرایی - مهرازی درونگرا (باید برونگرایی را نیز افزود - مهرازی برونگرا مانند مهرازی بومی سرزمینهای گیلان و مازندران ...)

پیشنهاد: ع‌سازواری (تناسب) و زیبایی

مهرازی جغرافیای - اقلیمی [م. ی. ج. ا.] (واژه

پارسی + واژه‌های تازی شده از لاتین)

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمد کریم. شیوه‌ها... رویه ۱۹



بویژه ایران پس از اسلام پدید آمده می‌توانند این تلاش را آشکار سازند.

۲- دیدگاه پدیدارشناسانه: مهرازی روزگار اسلامی پدیده‌ای است که با پدیدار شدن اسلام و گسترش آن پیدا شده و ساختمانهای دینی را که بدست مهرانان مسلمان ساخته شده‌اند در بر می‌گیرد. روشن است که شیوه و روش ساختمان‌سازی در هر سرزمینی پیرو مهرازی گذشته آن بوده است.

مهرازی روستایی [م. ی.]

مهرازی که در پهنه روستا پدید می‌آید ← روستا. بخش کهن آن مهرازی بومی است ← مهرازی بومی. امروزه با ساختمایه (مصالح) نو و رخنه مهرازی شهری و با ویژگیهای سودورزی (اقتصادی) و اجتماعی و فرهنگی و کشورداری، از مهرازی بومی دور می‌گردد.

مهرازی فرانوگرایی [م. ی. ف. گ.]

فرانوگرایی. ← فرانوگرایی

مهرازی ساختار شکنانه [م. ی. ش. ک. ن. ن.]

ساختار شکنی ← ساختار شکنی

مهرازی ساختار گرایانه [م. ی. گ. ن. ن.]

ساختار گرایي. ← ساختار گرایي.

مهرازی شهری [م. ی. ش.]

مهرازی که در پهنه شهر پدید می‌آید ← شهر. بخش کهن آن مهرازی بومی است ← مهرازی بومی. امروزه با ساختمایه (مصالح) نو و ویژگیهای سودورزی (اقتصادی) و اجتماعی و فرهنگی و کشورداری، از مهرازی بومی دور می‌گردد. ← نوگرایی و شیوه‌های پس از آن.

مهرازی کهن [م. ی. ک. ه.]

مهرازی باستان، در ایران بیشتر به روزگار پیش از اسلام می‌گویند. افزون بر پیروی و سازگاری با بوم و ... ← مهرازی بومی. مهرازی کهن، گونه‌ای مهرازی تاریخی است که پیرو دودمانهای فرمانروایی باشد،

که در یک زمان دراز به ویژگیهایی می‌رسد. مانند مهرازی روزگار هخامنشی. زمان بندی مهرازی کهن و مهرازی روزگار اسلامی را در چارچوب شیوه‌های مهرازی پیشنهاد می‌کنند. ← شیوه‌های مهرازی ایران.

مهرازی کهن گرا [م. ی. ک. ه. گ.]

کهن گرایي. ← کهن گرایي.

مهرازی گیتاشناسانه - آب و هوایی* [م. ی. ش. ن. ن.]

این مهرازی بر پایه کارایی (تأثیر) گیتاشناسی (جغرافیا) و آب و هوا (اقلیم) بر ساختمان است. در این دیدگاه، ساختمان سازگار با این دو پدیده بود (طبیعت) شالوده ریزی (طراحی) می‌شود. این مهرازی نخستین ویژگی مهرازی بومی است ← مهرازی بومی

مهرازی نوگرا [م. ی. گ.]

نوگرایی. ← نوگرایی.

مهره [م. ی. ر. ز.]

۱- سنگی همانند دانه مرجومک (عدس) که در دست جای می‌گیرد. از آن برای کوبیدن اندود دیوارهای درونی آبنبارها برای آب‌بندی بهره می‌برند. ← آبنبار.

۲- تکه‌ای گونی که با آب خیس می‌کنند و روی اندود ساروج می‌کشند و می‌مالند و سپس روی آن را با مالده پرداخت می‌کنند. این کار دو تا سه روز انجام می‌شود تا ساروج در برابر نم گونی سفت و سخت شود^(۱).

۳- هر رده از آجر چینی، چینه.

۴- ...

* برخی این مهرازی را تنها "مهرازی آب و هوایی (اقلیمی)" می‌نامند که رسا (کامل) نیست و کارایی (تأثیر) گیتاشناسی (جغرافیا) در آن نادیده گرفته شده است.

(۱) برگرفته از ماهرنقش، محمود. اصول فنی... رویه ۸۹



مهمانسرا [م. س]

اروپایی: هُتِل (۱) (Hotel).

پیشنهاد برای «پیش‌فضای ورودی» و «فیلتر (Filtre)» در زبانزد دانشجویان.

میانراه

میل. ← میل.

میانسرا [س]

تازی: حیاط ***. صحن.

گیلانی: خَینه‌پیش. خونه پیش (۴)

تالشی: کپیش. (۵)

مازندرانی: سیره‌پیش (در نوشهر کنایه پیش (۶)).

تایبادی: ته‌سرا (۷).

۲-۰۰۰

مهمانکده [م. ک]

مهمانخانه. ← مهمانخانه.

مهندس [م. ه. د]. [واژه تازی *]

۱- اندازه یار. ← اندازه یار.

۲- هَندازه (هندسه) دان.

۳- کارشناس در کندن کاریز (قنات).

۴- رازیگر (معمار). ← رازیگر.

۵- درودگر (نجار **). هنرمند و چیره‌دست.

مهندس معمار [م. ه. د. س. م]. [واژه تازی]

مهراز. ← مهراز.

میان بند [ب]

۱- دوری (فاصله) ترازوی میان دو چهارچوب یا تنگ. (۲)

۲-۰۰۰

میاندر [د]

در میان هشتی و اندرون خانه‌های کهن یا میان کرباس و دالان. میاندرها بیشتر یک‌لته‌ای بود و دارای آذین‌های چوبی (۳).

دالان پس از بینه (رختکن) در گرمابه‌های همگانی سستی که به گرمخانه می‌رسد، که به دستشویی و آبریزگاه نیز دسترسی داشته است.

جایگاهی میان دو در، در برخی از خانه‌ها در سردسیر برای جلوگیری از بوران هوا.

(۱) پیشنهاد فرهنگستان چهارم، خیرنامه فرهنگستان، شماره ۱.
* برگرفته از هندسه، که خود تازی شده هندازه است که در پارسی اندازه گشته است.

** در گذشته در زبانهای تازی و پارسی گاه «مهندس» به در بدرگر چیره‌دست گفته شده و گاه درودگر به مهندس بلندپایه. (برگرفته از معین، محمد)

(۲) پیرنیا، محمد کریم. آشنایی... واژه نامه.

(۳) همان رویه ۱۵۹ و ۳۵۰.

** واژه میانسرا برابر حیاط، واژه گویایی است. از روزگاران کهن بسیاری از خانه‌های ایرانی بویژه در شهرها، از چهارسرو دارای ساختمان بوده‌اند و بخش میانی آنها باز و سرگشاده بوده است. از این رو «میانسرا» نامیده شده است. به صحن مسجد هم میانسرا گویند. چون آنها نیز از چهارسرو دارای ساختمان بوده‌اند. دو واژه «خَینه‌پیش» و «سیره‌پیش» هم که ویژه مهرازی گیلان و مازندران است واژه‌های گویایی هستند. در آنجا خانه‌ها از چهارسرو به باغچه و باغ و کشتزار باز می‌شوند بخش باز (حیاط) بیشتر در جلوی خانه است از این رو به آن «خنه‌پیش» می‌گویند.

(۴) برومیرزه، کریستیان. مسکن و معماری... رویه ۴۱.

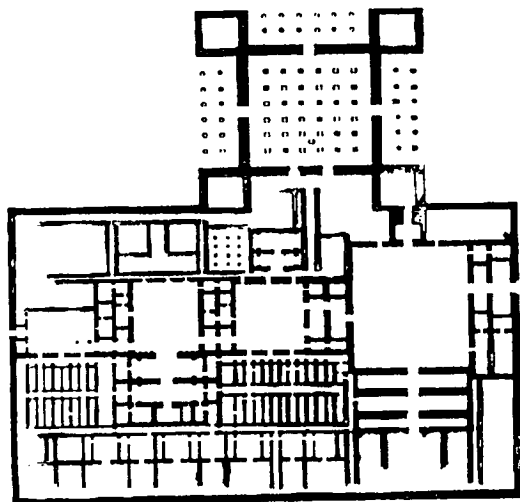
(۵) همان.

(۶) شنیده شده.

(۷) رفیعی سرشکی، بیژن. نیرومند، مسعود. بازسازی مناطق



چندانی نداریم. گرچه بسیاری از مسجدها و آموزشگاه‌های دینی (مدرسه علمیه) و کاروانسراها که از این سده‌ها برجای مانده‌اند، نشان از این دارند که میانسرا یکی از اندام‌های بنیادی در مهرازی ایران بوده و هست.»



میانسرا

میانکرت [ک]

باغچه دراز بر راستای میانی باغ^(۱).

میان‌کنه [ک.ن]

درگاه یا بخش جلوی درآیگاه ساختمان، فرورفتگی سردر با درازایی دو برابر پهنا که بیشتر با نیم‌کنند (کنه‌پوش) پوشش می‌شود^(۲).

میانگاه

تازی: مرکز.

۱- فند (نقطه) میان پَرهون (دایره) که از آنجا همه فندهای روی پیرامون (محیط) آن به یک دوری (فاصله) هستند.

بخش رویاز و بی‌آسمانه میان ساختمان که بگونه‌ای دیواربست (محصور) و کرانمند شده باشد. از میانسرا در مهرازی به گونه‌های فراوان بهره‌گیری شده است، چون می‌تواند نشانه‌ای برای مرز دارایی (حریم تملک) از زمین باشد، و اندام‌های ساختمان را به هم پیوند داده و آنها را سامان دهد، و آرامش و آسایش و سرسبزی پدید آورد.

«ساختمانهای میانسرادار در ایران پیشینه‌ای نزدیک به ۸۰۰۰ سال دارد، این ساختمانها و بویژه خانه‌ها تا رسیدن به ریخت میانسرا (در میان خانه یا حیاط مرکزی) زمانی نزدیک به ۶۰۰۰ سال را گذرانده‌اند. نخستین روش مرزبندی برای یک سرپناه درون یک دیواربست (حصار) را می‌توان در دیواربست‌های سنگی خرسنگ‌های آذربایجان یافت که مرزهای دارایی (مالکیت) زمین را بدان گونه نشان کرده‌اند. در روستای باستانی تپه‌زاغه (بازمانده از ۸۰۰۰ سال پیش) نیز خانه‌های میانسرادار یافت شده است. ساختمان‌ها ویژه زندگی و نگهداری از چهارپایان و انبار فرآورده‌های کشاورزی و میانسرا ویژه آغل، آشپزخانه و... بوده است. میانسرا در گونه گسترده‌تر در تپه حصار دامغان، در تپه حسنلوی آذربایجان، شهر باستانی شوش و کوه خواجه سیستان نیز یافت شده است. گفته شده نیاشگاه چغازنبیل از نخست دارای میانسرا بوده است.

در کاخ اشکانی لیانا در میانه‌روان شاید برای نخستین بار میانسرای دیده می‌شود که چهار ایوان از ساختمان در چهار پهلولی آن بدان باز می‌شوند. آنرا الگوی میانسرای چهارایوانی دانسته‌اند که در روزگار اسلامی در بسیاری از ساختمانها بکار گرفته شد. در مهرازی اشکانیان و ساسانیان میانسرا را در برخی کاخ‌ها می‌توان دید که اندام‌های دیگر گرداگرد آن جای دارند. از ریخت خانه‌ها پس از اسلام آگاهی

زلزله‌زده - دفتر یکم، تایید.

(۱) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۲) همان. رویه ۴۴.



میانوار

اندامی در میان چند اندام (اتاغ، ایوان...) در ساختمان که به همه آنها راه دارد^(۱). رویاروی پروار. - همچنین به بخش میانی در یک نمای سه بخشی می‌گویند.

میانه [ن(ن)]

۱- کشته‌ای در سه پهلو (مثلث) که از یک گوشه به میان پهلوی روبرو کشیده می‌شود.
۲-...

میخ اسکوپ [خ]

میخ دوسر، به ریخت U که برای پیوند کلاف‌های چوبی به یکدیگر بکار می‌رود^(۲).

میدان* [م(م)]

پهلوی: میان. میدان.
سریانی شده: میدان.
تازی شده: میدان.

میانگاه

۱- پهنه زمین. تازی: عرصه.
۲- اندامی (فضایی) باز و گسترده که با ساختمانهایی کرانمند (محدود) شده و در کنار راهها و گذرهای شهری یا در برخورد دو یا چند گذرگاه پدید می‌آید و دارای کارکردهای گوناگون است. در بافتهای کهن شهری و روستایی، میدانچه یکی از اندام‌های بنیادی شمرده می‌شد. از زمان دگرگون کردن بافت شهرها در روزگار رضاخان بیشتر میدان‌های شهری در جای برخورد خیابانها و بگونه گرد پدید آمدند.

میدانچه [م. چ(خ)]

یزدی: آرد^(۳).

میدان کوچک.

میدانگاه [م]

میدان. میدانگاهی.

میر (واژه فرانسوی Mire)

تازی: عمود.

تخته دراز چوبی یا... که زینه (درجه) بندی شده و برای تراز یابی که در گرته (نقشه) برداری برای اندازه گیری بلندای هر جای از زمین بکار می‌رود^(۴).

میزاب

۱- ناودان^(۵).

۲- آبراهه. آبگذر.

میل*

- برج‌های تکی گرد در میان راه‌های میان شهری برای راهنمایی یا آسودن رهسپران (مسافران). میانراه. برخی از آنها آرامگاه سازنده خود میل می‌شاند. همچون میل رادکان، لاجیم و...^(۶)

- ستونهایی که برای راهنمایی و نشان دادن دوری (مسافت) که در هر ۱۰۰۰ گام (و سپس فرسنگ) یکی

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... واژه‌نامه.

(۲) زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(*) میدان همان میان است و به چم دل شهر و جایگاه گردنمایی مردم برده است. (برگرفته از پیرنیا، آشنایی... رویه ۵)

(۳) افشار، ایرج. واژه‌نامه یزدی.

(۴) «در ایران باستان از میرهایی به درازای ۱/۵ متر، ۲/۲۵ تا ۲/۵ متری بهره می‌بردند. کرجی به آنها «عمود» گفته است. میر از چسب ساخته می‌شده و روی آن یک کتو داشته که همان زینه‌بندی میر روی آن نیز بوده است». برگرفته از رضا، عنای‌الله و... آب و فن آبیاری... رویه ۱۱۵.

(۵) امام شوشتری، محمدعلی. بررسی نفوذ شیوه... باستان‌شناسی. شماره ۲، (۱۳۴۸). رویه ۲۳.

(*) امام شوشتری در فرهنگ واژه‌های فارسی... و لاریجانی در فرهنگ نظام واژه میل را پارسی می‌دانند و دکتر معین در فرهنگ معین آنرا از لاتین می‌داند.

(۶) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۲۳۰.



از آن در جاده‌ها برپا می‌کردند.^x
- هر ستونی که زیر آسمانه نباشد^(۱).

میلکش [ک]

پشت‌بند^(۲). ← پشت‌بند.

میلگرد [ک]

فرانسوی: آرماتور (Armature).

میله‌های فولادی آجدار یا بدون آج که برای افزایش پایداری سازه و مهار کردن ساختمان ساخته شده، در لای دیوار یا کف یا در میان بتن کار گذاشته می‌شود. از میلگرد بیشتر در برابر نیروهای کششی در استخوان‌بندی بتنی یا مهاربندی ترازوی یا ایستاده بهره‌گیری می‌شود.



میلگرد

میلگردبند [ک. ب]

فرانسوی + پارسی: آرماتوربند.

کارگری که میلگردها را در قالب در جای خود به هم می‌بندد.

میلگردبندی [ک. ب]

فرانسوی + پارسی: آرماتوربندی.

بستن میلگردها به هم با تنگ (خاموت).

میله‌جای [ل]

پارسی + ترکی: پاتوغ. ← پاتوغ.

میله ستون [ل (ل). و. س]

تنه ستون. ← ستون.

(x) به گفته استاد معین از milliarius و از milium برابر هزار

لاتین آمده است. چون دوری هر دو میل برابر هزار گام بود.

(۱) برگرفته از معین، محمد.

(۲) گنبد چگونه برپا می‌ماند... آگاهنامه راه و ساختمان. شماره ۲

(۱۳۷۳). رویه ۶۲

نارنجستان [ر.ج]

میانسرایی که می‌توان آنرا سرپوشیده کرد (پوش‌بست). در باغچه آن درختان نارنج، لیموشیرین، لیموترش و ترنج و بالنگ و نارنگی پرورش می‌دهند و برای جلوگیری از سرمازدگی در زمستان، روی میانسرا را می‌پوشانند (۵).

نارین دژ [د]. (واژه مغولی* + پارسی).

- ارگ و دژی که درون دژ بزرگتری باشد. بالادژ.

- دژی که بالای کوه باشد.

نازک‌کار [ز]

۱- والادگری (بنا) که سفیدکاری و گچ‌بری می‌کند.

رویاری سفت‌کار.

۲-....

نازک‌کاری [ز]

۱- پیشه نازک‌کار.

۲-....

ناظر ساختمان [ظ. ر.ب]. (واژه تازی + پارسی)

بازرس ساختمان. ← بازرس ساختمان.

....

ناخنک [خ.ن]

۱- بیرون زدگی (زائده) ملات در کار ساختمان (۲).

- بیرون زدگی گل در خشت کالب (قالب) زده شده (۳).

۲-....

ناده‌شیر [د.ش]

ناودان. ← ناودان.

نارسانا [ز]

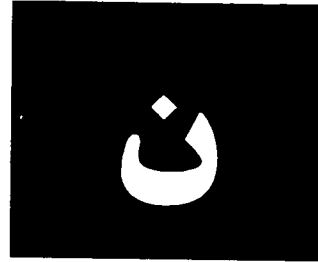
تازی: عایق

پنাম. ← پنام.

ناری

۱- چفد خاگی (۴) ← چفد.

۲-....



نا* (واژه سیستانی)

تنبوشه سفالین (۱).

نابدان

ناودان. ← ناودان.

ناحیه (واژه تازی)

- بخشی از یک سرزمین. تازی: حوزه.

- پیرامون شهر. تازی: حومه.

- بخشی از پهنه (منطقه) در بخش بندی شهرداری.

برزن. ← برزن.

....

(x) ناکوتاه شده نار است.

(۱) دهخدا، علی اکبر.

(۲) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(۳) برگرفته از ماهرالنش، محمود. نقش در کاشی‌کاری... رویه ۲۵.

(۴) پیرنیا، محمد کریم. شیوه‌ها... رویه ۱۱۹

(۵) برگرفته از قزلباش، محمدرضا. ابوضیا، فرهاد. الفبای کتیب... رویه ۱۱۹.

* نارین: خزانه گوهرها و رز سرخ که تنها پادشاه بدان دسترسی

داشته است. (برگرفته از معین، محمد) واژه نارین در زبان نذری

(زبان مردم آذربایگان پیش از ترکی شدن در ۴۰۰ سال پیش) به

چم نُخرد و ریز و کوچک است و هنوز هم بکار می‌رود. (بر گرفته

از ذکاء، یحیی. مفهوم دژ. کنگره بم. دفتر نخست. رویه ۲۱۲).



ناغول

نِغول.

- پلکان آسمانه دار برای بام.

- آسمانه و پوشش نردبان.

ناکش [ک(ی)]

۱- سوراخی در دیوار برای بیرون رفتن نم هوا.

۲- ...

نال [واژه گیلانی و مازندرانی]

۱- گِل نَخَس* تیر چوبی که در ساخت پی سازی برای

خانه بکار می رود.

۲- آکن. کش. نال (نعل)^(۱).

تویزه‌ای که بالای درگاه یا هر بازشو در دیوار زده می‌شود تا بار روی خود را بر دو سوی خود بیفکند. اگر بجای آن از تیر بهره‌گیری شود به آن سرانداز می‌گویند.* ← سرانداز.

نالکس [ک]

نَلکس.

کنگره‌های سر دیوار.

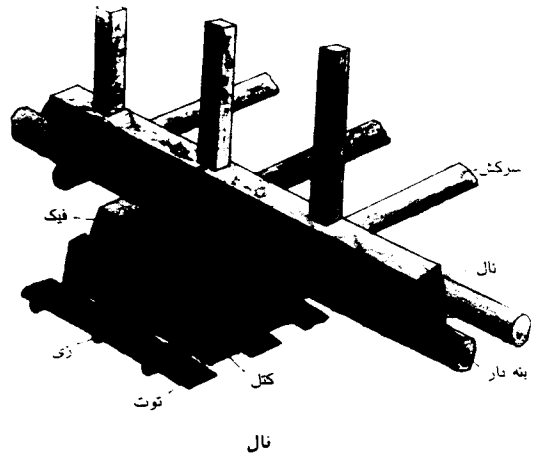
نالی

نال درگاه. ← نال درگاه.

ناو

۱- چوب کاراک (میان تهی) که آب از آن به تنوره آسیا، یا از جایی به جای دیگر برده شود. الواری که میان آن تراشیده شده باشد.

۲- ناودان. ← ناودان.



نال

۱- جوی و رودخانه کوچک، در هندوستان نیز به

همین نام خوانند. سنسکریت: نالا.

۲- پارسی کابلی: لوله^(۲).

نال خانه [ن(ن)]. (واژه اراکی^(۳))

مویه‌خانه.

تازی + پارسی: حسینیه. ← حسینیه.

نال درگاه [ل. د]

تازی شده + پارسی: نعل درگاه**.

نالی^(۴).

(*) واژه نال در آهندان لاهیجان و گل خُس در گل افزان فومن بکار می‌رود. (برگرفته از معماریان، غلامحسین. گونه شناس برونگرا. رویه ۹۴)

(۱) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... واژه‌نامه.

(۲) معین، محمد. زیرنویس نال در برهان قاطع.

(۳) درودیان، ولی‌الله. گویش نقوسان. فرهنگ ایران زمین. شماره ۲۶۵ (۱۳۶۵).

(**) استاد ماهیار نوابی نعل را تازی شده نال می‌داند. (درخت آسوریک. زیرنویس رویه ۴۶) در زبان پهلوی «نالین» برابر کفش است (فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی) که نعلین، تازی شده آن است و نعل از آن گرفته شده که به دیگر زبانهای سامی نیز رفته است. (بنگرید به واژه نعل در: مشکور، محمدجواد. فرهنگ تطبیقی...) از این رو به جفد بالای درگاه، نال درگاه می‌گویند چون همانند نال (نعل) ستوران است.

(۴) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۴۷.

(x) امروزه بجای تیر بالای باز شوها نعل درگاه می‌گویند که نادرست است. چون خمیده نیست و باید به آن سرانداز گفته شود.



ناهارخانه [ن(ن)]

ناهارخوری ← ناهارخوری

نای

۱- کوچه (۶).

۲- ...

نبارش [ن(ر)]

۱- چوبی که به سینه دیوار یا زیر آسمانه شکسته گذارند تا نيفتند. دیرک. تازی: شمع.

۲- ...

نباشی [ن]

۱- کاشی یا آجری که لبه آن پخ شده باشد.
 ۲- آهن‌نیش. تیر آهنی با دو رویه راستاد (عمود) بر هم. از آن در استخوان‌بندی فلزی ساختمان، ساخت بادبندها، و آسمانه‌پوش (سقف کاذب) بهره می‌برند.
 ۳- ...

نپار [ن]. (واژه مازندرانی)

کوتام. کوتی. نفار.

سایبان یا خانه چوبی بلندتر از زمین که گاه دو آشکوبه ساخته شده و در تابستان بکار می‌رود.

نخیر [ن]

تورفتگی و پس‌نشستگی در تنه ساختمان.
 رویاروی نه‌از: بیرون‌زدگی (برجستگی) (۷).

نراد [ن]

چوب و تیر چهارتراش برای ستون و آسمانه چوبی.

۳- گذرگاهی در میان ساختمان برای گذراندن لوله‌های آب و باران و پساب و گاز و درخش (برق) و لوله‌های گرماسانی و سرماسانی و گذرگاه‌های باد (کانال) و ...

پیشنهاد برای داکت (انگلیسی Duct)

۴- ...

ناودان

یزدی: نوده (۱)

ناده‌شر. نابدان. ناو. ناویدان.

۱- جای‌گذر آب باران از بام تا زمین، از سفال یا حلبی. ناو. ناویدان.

بیشتر ناودان‌ها دارای کاسه و سرکاسه هستند. آب باران نخست از سرکاسه و سپس کاسه می‌گذرد و در لوله می‌ریزد. برای جلوگیری از خوردگی زمین در پای ناودان، رویه (صفحه) ای خمیده بنام کفگیرک یا خاک‌انداز کار گذاشته می‌شود (۲).

۲- ...

ناووس (واژه برگرفته از یونانی naos)

ناوس. ناوس.

۱- اتاغ زیرزمینی برای مردگان. دخمه.

۲- نیایشگاه ترسایان (۳).

۳- گورستان زردشتیان.

ناوه [و(و)]

۱- چوب کوتاه میان تهی که گلکاران با آن گل جابجا می‌کنند. آوندی کوچکتر از رُبه.

۲- لوله.

۳- سنگ سوراخ‌دار آبریزگاه. تازی شده: ناوق (۴).

ناوی

تاغ‌ناوی (آهنگ) (۵) ← تاغ.

ناهارخوری

اتاغ ناهارخوری در یک ساختمان. ناهارخانه. سفره‌خانه.

(۱) افشار، ایرج. واژه‌نامه یزدی.

(۲) برگرفته از اهرالفتش، حد. اصل فی ساختا. ر. ۳۰۶.

(۳) دهخدا، علی‌اکبر.

(۴) امام شوشتری، محمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی...

(۵) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۱۹.

(۶) دهخدا، علی‌اکبر.

(۷) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۲۱۰.



نردبام [ن]

شیرازی: نردبام.

اسپهانی (اصفهانی): نوردبان.

کردی: نردوان. نردوان. اردوان.

گیلکی: نردبان.

تهرانی: نوردیون.

اراکلی: نردونک.

زینه. نردبان. نوردبام. «بام‌نورده»^(۱).

ابزاری چوبی یا فلزی که برای بالا و پایین رفتن از جایی به جای دیگر بکار می‌رود. گونه‌های آن چنین هستند: یکسویه، دوسویه، کشویی، پایا(ثابت) و جابجاشونده (متحرک)*.

نردبان [ن. د]

نردبام. ← نردبام.

نردبان پایه [ن. د. ی]

پله و پایه نردبان. زینه.

نورده** [ن. د (د)]

۱- میله‌های چوبی یا فلزی نزدیک هم نشانده که چون دیواری، جلوی ایوان و پرتگاه و... کشیده می‌شود.

تارمی. تارم.

۲- سَنجِه (ایشل). تازی: مقیاس.

نرگسه [ن. گ (گ). س]

- گونه‌ای گچ‌بری در آسمانه (سقف) یا دیوار اتاغ به ریخت گل نرگس^(۲)

- ریخت گل نرگس که از پیلسته (عاج) یا استخوان می‌تراشیدند و در آسمانه اتاغ کار می‌گذاشتند^(۳).

نرگه [ن. گ]

۱- چادر چهارگوشه^(۴).

۲-...

نر و لاس^x [ن]

۱- نشست دو تکه چوبی کنار هم بگونه دو ل و ارونه یا سروته باریک به گونه گوه‌ای در هم در در و

پنجره‌سازی^(۵).

۲- آبگذرهای شترگلو ← شترگلو.

نره [ن. ر (ز)]

نری.

۱- آجر و سنگی که از درازا بر زمین فرو برند و سر آن بیرون ماند. برای خرد (جدول)‌سازی کناره باغچه و گذرگاه و...

۲-...

نره کشی [ن. ر (ز). ی]

چیدن آجر از درازای آن در کنار باغچه و...

نری [ن]

نره. ← نره.

نسی [ن]

۱- خانه.

۲- گلستان. درختستان.

۳-...

(۱) عمید، حسن. فرهنگ عمید.

(*) شاید این واژه نوردبام بوده که راه بام با آن نوردیده می‌شود و نرد در سنسکریت برابر رفتن است و بان، دگرگون شده بام است. چه بیشتر برای بالا رفتن به بام بکار می‌رود. همچنین نرد، برابر تهِ درخت نیز هست که نردبان از آن ساخته می‌شود. یا کوتاه شده نوردبان است از نوردیدن. چنانچه در اسپهان به آن نوردبان گویند (برگرفته از لاریجانی، محمدعلی).

(**) گمان می‌رود نرده از نرد برابر تهِ و شاخه درخت باشد.

(۲) برگرفته از عمید، حسن. فرهنگ عمید.

(۳) برگرفته از معین، محمد.

(۴) دهخدا، علی‌اکبر.

(x) نر و لاس کردن برابر جفت‌وجور کردن کام و زبانه با هم است.

(معین، محمد)

(۵) برگرفته از زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.



نسا* [ن]

نسا. - نسا.

نساار [ن]

قمی: نسا.

اراکی: نسا.

تهرانی: نسا [نیمروز (جنوب)]. نسا

۱- جایی که بر آن آفتاب نتابد و سایه خور باشد.

روباروی «بتو» که جای آفتابگیر است.

۲- سایبانی که از چوب و خاشاک سازند. سایبان.

۳- سایه.

نساگده [ن.ک]

۱- اتاغ ویژه مردگان** (زردشتی) پیش از بردن به

دخمه^(۱).

۲- ...

نساپه [ن.ب.ب]

نساپه.

رده و رجه خشت‌های دیوار رده دیوار گلی. چینه

دیوار. لاد. دای.

نساپه [ن.ب.ب]

نساپه. - نساپه.

نساو [ن.س]

نساو. - نساو.

نساختمان [ن.ب.ب]

فرورفتن ساختمان و جافتادن آن در بستر خود.

نساخیمین [ن.م]

۱- جای. جایگاه. خانه.

۲- اتاغ نساخیمین.

۳- پناهگاه.

۴- ...

نساظارت ساختمان [ن.ب.ب]. (واژه تازی +

پارسی)

بازرسی ساختمان. کار بازرسی ساختمان. - بازرسی

ساختمان.

نظام* معماری [ن.م.م]. (واژه تازی)**

انجمنی از مهران برای پیشرفت و بسامان کردن کار

مهرازی در کشور، پشتیبانی از یکدیگر، آگاهی‌رسانی

و یاری‌رسانی.

پیشنهاد: انجمن مهران.

نعل درگاه [ن.د]. (واژه تازی شده + پارسی)

نال درگاه. - نال درگاه.

نغز کاری [ن]

تازی + پارسی: ظریف کاری.

پرداخت ریز نماهای درونی و بیرونی ساختمان پس

از نازک کاری.

پیشنهاد برای واژه انگلیسی Finishing.

نغل* [ن.غ]**

۱- تورفتگی اندک در رویه دیوار برای نماسازی.

نغل‌ها بیشتر برای آذین و نماسازی روی دیوارها و

* نسا و نسا در اوستا آمده و در پارسی باستان، نی‌سایه بوده، و

نیز به یونانی و رومی رفته و نی‌سایه شده است. در پارسی. نسا

بوده و نخست، برابر آباد و آبادی بوده است. این واژه از نی «فرو،

پایه) سی (در هاد، شت، آسد) ساخت شد است. پس سا

برابر شنگا فر دگا زبنگا می‌باشد. بسیاری از شهرهای

ایران بدین اساس ابردار شدند. (برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر)

** نسا برابر مردار است.

(۱) دهخدا، علی‌اکبر.

*** نظام واژه‌ای تازی است که در برابر واژه اروپایی فرانسوی

ارد (Ordre) بکار رفته است. چم نخست آن، «سامان» و

«آراستگی» است و به نادرست برابر بالا بکار می‌رود. ارد برابر

رسته (صنف) و طبقه نیز می‌باشد و در اینجا خواسته (منظور)،

رسته بدینسان از جای آ «اج» پیش‌هاد می‌شد.

**** نغل برابر گو دو ژرف است. (برگرفته از کیانی، محمدیوسف.

تزیینات... رویه ۳۴)



سردرهاکار می‌شوند^(۱).

- بخش فرورفته محراب در مسجد^(۲).

۲-...

نغول [ن]

ناغول. ← ناغول.

نغار [ن]

نپار. ← نپار.

نقاب [ن]. (واژه تازی)

۱- بخش بالای آتشدان (بخاری) که از پخش دود در اتاغ جلوگیری می‌کند^(۳).

۲-...

نقاره‌خانه [ن. ر. ز. ن. ن.]

کاسه‌گاه. ← کاسه‌گاه.

نقاش [ن]. (واژه تازی)

۱- نگارگر. ← نگارگر.

۲- رنگ‌کار. کسی که در و دیوار ساختمان را رنگ

می‌زند.

نقاشی [ن]. (واژه تازی + پارسی)

۱- نگارگری. ← نگارگری.

۲- رنگ‌کاری ساختمان.

نقاله [ن. ل. ن.]

گوشه سنج. ← گوشه سنج.

نقب [ن]. (واژه تازی)

آهون. ← آهون.

نقش [ن]. (واژه تازی)

۱- نگار. نگاره. ← نگاره.

۲- چهره. تازی: صورت.

۳- ریخت. تازی: شکل.

۴- شالوده. تازی: طرح.

۵-...

نقش برجسته [ن. ش. ب. ج. ت. ت. ت. ت.]

(واژه تازی + پارسی)

نگار برجسته. ← نگار برجسته.

نقش‌بند [ن. ب.]. (واژه تازی + پارسی)

نگارگر. ← نگارگر.

نقش زبره [ن. ش. ز. ز. ر.]

نگار زبره. ← نگار زبره.

نقشه [ن. ش. ش.]. (واژه تازی + پارسی)

گرته. ← گرته.

نقشه‌برداری [ن. ش. ش. ب.]. (واژه تازی +

پارسی)

پیشنهاد: گرته‌برداری. ← گرته‌برداری.

نقشه‌های اجرایی [ن. ش. ش. ا.]. (واژه تازی +

پارسی)

پیشنهاد: گرته‌های ساختمانی. ← گرته‌های

ساختمانی.

نقشه‌کشی [ن. ش. ش. ک. ک.]. (واژه تازی +

پارسی)

پیشنهاد: گرته‌کشی. ← گرته‌کشی.

نقطه [ن. ط. ط.]. (واژه تازی)

فند. ← فند.

نکیز [ن]

نگاره‌ای را روی زمین کشیدن^(۴).

نگار [ن]

۱- نگاره. ← نگاره.

۲-...

نگار برجسته [ن. ب. ج. ت. ت. ت. ت.]

تازی + پارسی: نقش برجسته.

(۱) برگرفته از زمانی، عباس، طاقما و نغول... هنر و مردم. شماره

۱۲۷، ۱۳۵۲) رویه ۲۸.

(۲) گذار، آندره، آثار ایران. رویه ۲۱۴، (دفتر دوم)

(۳) برگرفته از بیرینا، محمدکریم، آشنایی... رویه ۳۳۴.

(۴) همان، واژه‌نامه.



نمونه‌های زیبای آن می‌توان نگاره‌های روی سفال‌های یافت شده از هنر سومریان و ایلامیان را نام برد.

نگارگری هنری دوراستایی (دوبعدی) است و بر یک رویه (سطح) انجام می‌شود. گرچه به روش‌های ویژه ژرفای آن نیز به بیننده نشان داده می‌شود. نگارگری از هنرهای وابسته به مهرازی است که پیشینیان بویژه در نیایشگاه‌های خود به نمایش می‌گذاشتند. از کهن‌ترین نمونه‌های آن که از کاوش‌های تپه زاغه غزوین (قزوین) یافت شده، کشه‌های (خطوط) ساده در یک تالار است که آنرا نیایشگاه دانسته‌اند.

نگارگری را می‌توان یکی از نزدیک‌ترین هنرها به هنر مهرازی دانست.

نگاره [ن.ر]

تازی: شکل^(۳). نقش.

ریخت. نگار.

نگاریدن [ن.د]

۱- کشیدن نگاره. تازی: نقاشی.

۲- آراستن.

۳- آفریدن

۴- ساختن^(۴).

۵-...

نگارین [ن]

تازی: مصوّر. مُنَقَّش.

آنچه دارای نگاره باشد.

نگین [ن]

۱- تکه‌هایی از کاشی در گره‌سازی لابلای آجرچینی^(۵).

اروپایی: رلیف (Relief برجستگی)

نگاره‌ای (با گچ یا چیز دیگر) که از رویه زمینه کمی برجسته است^(۱).

نگار بردار [ن.ب]

دستگاه ساده‌ای دارای چند بازو که با آن می‌توان گرته یا نگاره‌ای را بزرگ‌تر یا کوچک‌تر بر رویه‌ای کنار آن کشید.

پیشنهاد برای پانتوگراف. (فرانسوی Pantographe)

نگار برگردان [ن.ب.گ]

رویه‌های سوگذران (شفاف) که دارای نگاره‌هایی برای پرداخت (راندو) در گرته کشی می‌باشد. نگاره‌ها روی گرته، برگردان شده و با مالش بر آن می‌چسبند.

پیشنهاد برای زیباتون.

نگار زبره [ن.ز.ر]

نگاره‌ای کمی برجسته‌تر از نگار برجسته، گونه‌ای گچ‌بری آذینی^(۲).

نگارخانه [ن.ن]

۱- کارگاه نگارگری (نقاشی). نگارستان.

۲- کاخ یا خانه نگارین. ساختمانی که به نگاره‌ها آراسته باشد.

۳- نمایشگاه کارهای هنری. فرانسوی: گالری (Galerie).

نگارستان [ن.ر]

نگارخانه. ← نگارخانه.

نگارگری [ن.گ]

تازی + پارسی: نقاشی.

کار نگارگر.

نگارگری را می‌توان از نخستین هنرهای آدمی دانست. بر دیواره غارها بر روی دست‌افزارهای خانگی و کشاورزی و جنگی و.. باز نمود اندیشه و باورها و خواسته‌های آدمی نمایانده شده است. از

(۱) همان. شیوه‌ها... رویه ۱۵۹.

(۲) همان.

(۳) فرهنگستان دوم. (دهخدا، علی‌اکبر)

(۴) دهخدا، علی‌اکبر.

(۵) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.



۲-۰۰۰

نما [ن]

۱- چشم‌انداز بیرونی (یا درونی) ساختمان. آنچه از ساختمان به دیده آید. فرانسوی: فاساد (Facade).

۲-۰۰۰

نمازخانه [ن. ن. (ن)]

۱- اتاغ یا ساختمانی ویژه خواندن نماز.

۲- بخشی از مسجد.

نمازگاه [ن]

۱- جایگاهی بزرگ در بیرون شهر ویژه خواندن نماز آدینه. تازی: مصلی.

۲- نمازخانه. ← نمازخانه.

نماسازی [ن]

ساختن نمای ساختمان.

امروزه نماسازی‌ها بیشتر با سنگ، آجر، سارو (سیمان) و برخی ساختمایه‌های نو انجام می‌شود.

الف - نماسازی با سنگ: که با گونه‌های سنگ لاشه، لاشه موزاییکی، لاشه موزاییکی درز شده، بادبر، بادبر سر تراش، باد کوبه‌ای، تیشه‌ای و نیز سنگ تخت (پلاک) انجام می‌شود.

ب - نماسازی با آجر: که با گونه‌های آجر گری، تراش، آسباب، ماسه آهکی، و نیز آجرهای آذینی (تزیینی) انجام می‌شود.

پ - نماسازی با بتن نمایان.

ت - نماسازی با رویه‌های پیش ساخته.

ث - نماسازی با شیشه^(۱).

نماندن [ن. د]

۱- گونه‌ای شکنج ← شکنج.

نمایش خانه [ن. ی. ن. (ن)]

فرانسوی: تئاتر (Theatre).

تازی + پارسی: تماشاخانه.

بازیگرخانه^(۲).

جایگاهی که در آن نمایشنامه و دیگر برنامه‌های نمایشی برای مردم به نمایش در می‌آید. نمایش. کاه در یک تالار و گاه بگونه روباژ انجام می‌شود که هر دو دارای یک سکو (سین) برای بازی و تالار یا نشیمنگاهی برای بینندگان است. در جلوی سکو پرده‌ای آویخته شده که هنگامی که نمایش نیست سکو را از بینندگان پنهان می‌کند. در بیشتر نمایش خانه‌های بزرگ در جلوی سکو جایگاه گودی برای گروه هم‌نوازان (ارکستر) ساخته می‌شود بگونه‌ای که نوازندگان از چشم بینندگان پنهان هستند. برخی نمایش خانه‌ها گرد هستند و سکوی نمایش در میان تالار و بینندگان جای دارد^(۳).

نمایشگاه [ن. ی]

فرانسوی: اِکسپوزیسیون (Exposition).

۱- جایگاه نمایش کالاها و کارهای هنری.

۲-۰۰۰

نم‌بندی [ن. ب]

آب‌بندی. ← آب‌بندی.

نمودار [ن]

پهلوی: نیموتار^(۴).

انگلیسی: دیاگرام. گراف (diagram, Graph).

۱- کشه‌ای راست یا کمانی (منحنی) در یک دستگاه آسه‌های هم‌اوا (محورهای مختصات) که اُفت و حیز یک پدیده را نشان می‌دهد. نمودار در همه دانش‌ها کاربرد دارد و در مهرازی بیشتر در بررسی آب و هوا و برای نمایش زینه (درجه) گرما و نم (رطوبت) و اندازه بارندگی بکار می‌رود.

(۱) برگرفته از مشخصات فنی... رویه ۱۱-۱.

(۲) دهخدا، علی‌اکبر.

(۳) برگرفته از باطنی، محمدرضا. واژه‌نامه مصور.

(۴) معین، محمد.



۲- نگاره‌ای ویژه که نمایانگر بستگی‌های (روابط) میان بخش‌های گوناگون یک دستگاه (و نیز یک ساختمان) می‌باشد. از نمودار در شالوده‌ریزی مهرازی (طراحی معماری) بسیار بهره گرفته می‌شود و بر پایه آن، اندام‌های یک ساختمان را ساماندهی می‌کنند.
۳- نشانه. نمونه.
۴- ...

نمونک [ن.ن]

فرانسوی: ماکت (Maquette)^(۱)

نمونه کوچک شده همانند یک کار مهرازی و شهرسازی از یک شالوده (طرح).
پیشنهاد شده: الگو.*

نواسته [ن.ت (ت)]

نواشته.

دیوار آجری.

نواشته [ن.ت (ت)]

نواسته. ← نواسته.

نوتخته [ت.ت]

نام بازرگانی: نئوپان (Neopan).

نوتخته یکی از گونه‌های چوب ساختگی (مصنوعی) است و در ساختمان کاربرد دارد. نوتخته را از برش، خرد کردن، سرند کردن، دانه‌بندی و خشک کردن نخاله‌های کارگاه‌های چوب‌بری و سرشاخه‌ها و آمیزش آنها با چسب و چیزهای پادآتش (ضدآتش)، پادآب، زیر فشار و گرما درست می‌کنند. نوتخته به آسانی اهره می‌شود و میخ و پیچ در آن فرو می‌رود.

نوف

نوفه. ← نوفه.

نورده [ن.و]

۱- نورده. ردهای از دیوار^(۲).

۲- ...

نورگیر (واژه تازی + پارسی)

پرتوگیر. روزن. پنجره. روشنایی‌گیر. باجه**
بازشویی که از بیرون به درون روشنایی می‌رساند.

نوره [ن.ر (ز)]

۱- تیر آسمانه.

۲- ...

نوسازی

نوکردن ساختمان یا هر چیزی که کهنه و فرسوده شده است. برپایه نیازهای روز و کاربردهای تازه...

نوفه [ف]

نوف. پژواک.

بانگ بود که اندر میان دو کوه افتد. بازتاب آوا (پژواک) در هر جایی. سدا (صدا)^(۳).

در آواشناسی (اکوستیک) بکار می‌رود.

نوی‌کند [ن.ک]

تازی: کتیبه**.*

نوشته‌ای که بر سر در و روی دیوار ساختمان یا بر تنه

(۱) فرهنگستان چهارم.

(*) این پیشنهاد استاد لرزاده است.

(۲) دهخدا، علی اکبر.

(***) روشنایی‌گیربام. در زمستان یک سبب وارو روی آن می‌گذاشتند. باجه افزون بر روشنایی دهی، هوا کشی و اگر در اثنا تندر بوده، دودکشی نیز می‌کرده [غزوبین (قزوبین)]

(۳) لاریجانی، محمدعلی.

(****) نوی به پهلوی برابر با نوشته است. "نوی‌کند" پیشنهاد استاد ماهیار نوابی است که از دو پاره "نوی" و "کند" ساخته شده و به همین ریخت، در فارسی نو و میانه کاربرد داشته و دارد. نوی از نوشته، در فارسی میانه (پهلوی) بکار رفته است. از واژه "نگارکند" نیز می‌توان برای نگاره‌های کنده شده بهره برد. [برگرفته از نوابی، ماهیار. نویکند. نگارکند. ماهنامه چیستا.



دروای (فضا) و زمان.

از دیدگاه تاریخی می‌توان نخست از جنبش هنر نو (Art Nouveau) و کارسازی (تأسیس) آن در مهرازی یاد کرد. این جنبش، گونه‌ای سریچی (عصیان) از سوی مهرازان، نگارگران (نقاشان) و دست‌اندرکاران هنرهای دستی در برابر دیدگاهها و هنر گذشته بود. سپس باید از فندشناسی (تکنولوژی) نو در کار برخی مهرازان پیشرو اروپایی و آمریکایی یاد کرد که برای نخستین بار از شیشه و فولاد و بتن در ساختمان بهره بردند و توانمندی مهرازی را در آفرینش فضاهایی نو آنچنان که در جنبش‌های هنری همزمان در آن سالها پدیدار شده بود، نشان دادند. جنبش‌هایی همچون کاب‌گرایی (کوبیسم Cobisme) در فرانسه، آینده‌گرایی (فتوریسم Futurisme) در ایتالیا، سوپر ماتیسیم (Super matisme) و نسنوپلاستیسیسم (Neo plasticisme)، شیوه (دستیل De stijl) در هلند و بسویژه ساختارگرایی (کنستراکتیویسم Constructivisme) در روسیه.

در آمریکا نیز در همین زمانها برخی از مهرازان با بهره‌گیری از فندشناسی‌های نو در ساختمان‌سازی به گسترش مهرازی نو پرداختند، بویژه در شهر شیکاگو که کانون تلاش برخی از بزرگترین مهرازان شده بود که بازتاب آن در «شیوه شیکاگو» نمایان شد و بدنبال آن فرانکلویدرایت، مهرازی اندام‌وار (ارگانیک) را نام‌آور ساخت. در اروپا کسانی چون لوکوربوزیه پرچم‌دار شدند، در آلمان والتر گروپوس و سپس لودویک میس و ندر روهه اندیشه‌ها و آرمان‌های خود را در آموزشگاه هنری باهاوس پیاده می‌کردند که پس از کوچ، دستاوردهای کارشان را به آمریکا بردند.

مهرازی نو بسیاری از اندیشه‌ها و فرمان‌ها را که تا آن زمان مهرازان فرمانبردار آنها بودند به کناری نهاد.

کوه با نویسه (خط)‌های گوناگون می‌نویسند و یا می‌کنند. کهن‌ترین نوی‌کندها در جهان از ایلامیان است. بزرگترین نوی‌کنند بر سنگ کنده شده در بیستون با نویسه میخی از داریوش بزرگ هخامنشی بیادگار مانده است. هنرمندان ایرانی در روزگار اسلامی زیباترین نوی‌کندها را با بند (آیه)‌هایی از قرآن‌گرامی در ساختمان‌های دینی پدید آورده‌اند.

نوسازی و نو کردن ساختمان یا هر چیزی که کهنه و فرسوده است بر پایه نیازهای روز و کاربردهای تازه، ...

نوگرایی [گ]

فرانسوی: مدرنیسم (Modernisme).

شیوه مهرازی همروزگار (معاصر) سده بیستم که از میانه سده نوزدهم در اروپا و آمریکا پدیدار شد و پس از چند دهه در سراسر جهان گسترش یافت. چرا که بازتاب بسیاری از دگرگونی‌های زمانه در زمینه‌های گوناگون هنری، فندشناسانه (تکنولوژیک) و... بود. برخی از زمینه‌های آماده‌کننده برای پدید آمدن اندیشه‌پردازی نو در باب مهرازی و گسترش آن چنین بودند:

الف - گسترش شهرنشینی و پیدایش نیازهای نو برای ساخت ساختمانهایی که تا آن زمان نمونه‌ای از آن ساخته نشده بود مانند ایستگاههای راه‌آهن، نمایشگاه‌های بزرگ کالا، بیمارستانها، و... و در مهرازی پیش از آن هم هیچگونه فرمان (Order) ویژه‌ای در باب آنها داده نشده بود.

ب - افزایش شمار مردمان و باشندگان (جمعیت) و نیاز به ساخت خانه‌سازی انبوه.

پ - بکارگیری فرآورده‌های نو در ساختمان‌سازی همچون چدن، شیشه، فولاد، بتن و بتن میله‌دار (سلح)، و پیشرفتهای بزرگ در فندآوری (تکنیک) ساختمان‌سازی.

ت - پدیدار شدن جنبش‌های هنری بویژه در هنرهای وابسته به مهرازی و بدنبال آن دیدگاههای نو درباره



ع...

نهادگرایی [ن (نَ). گَ]

تازی + پارسی: سنت‌گرایی

نهادگرایی دیدگاهی است که در گذشته، در ایران و در بیشتر کشورهای جهان، همواره برجا بوده و در جهان معماری امروز، در رویارویی با دگرگونی‌های پرشتاب، بیشتر نمود پیدا کرده و اندیشمندان را به بررسی درستی و نادرستی یا سودمندی و ... نهاد (سنت) های گذشته فرامی‌خواند.

تا پیش از دگرگونی‌هایی که در سده بیستم برای مردم جهان رخ داد، جهان در چشم اندیشمندان، آرامتر و پایدار تر پنداشته می‌شد و پیروی از نهادهای گذشته در زندگی روزانه و در معماری و ساختمان سازی، با کمی دگرگونی، انجام شدنی (ممکن) بود مردم نیز با بهره‌گیری از همانها کما بیش به نیازهای ساختمان سازی پاسخ می‌دادند. بدین گونه پیوستگی (تداوم) در شیوه‌ها و روش‌ها هنوز برجا می‌ماند و نهاد گرایی، چیزی ارجمند شمرده می‌شد که همه به دنبال آن بودند تا اینکه نیازهای نو پدیدار شدند و بدنبال آن پرسش‌ها و پاسخ‌های نو و نهادگرایی، ناتوان از برآوردن آنها از میدان رانده شد و هنگامی که آرزو و تشنگی (عطش) پیشرفت و پیشرو بودن (آوانگارد) در معماری نو (مدرن) بالاگرفت، بویژه در

مانند تاریخ‌گرایی، آذین‌گرایی، نمادگرایی، ریشه‌گرایی و... تلاش می‌کرد جایگزین آنها پاسخی نو بیابد. مانند:

۱- کارکردگرایی (فنکسیونالیسم) و جداسازی کارکردها بر پایه بینشی نو از چگونگی زندگی در جهان نو.

۲- سودگرایی (Utility) که بنیاد سرمایه‌داری نو بود.

۳- ساده‌گرایی و پرهیز از آذین‌گرایی کهن.

۴- بی‌همتا بودن و گرایش به آفرینش چیزی تازه و تازه‌تر^(۱).

۵- بازتاب استخوان‌بندی در کالبد و کارکرد در نما و ساده کردن کالبد.

نویسه‌گلیگری [ن (نَ). س (سَ). گَ. گَ]

تازی + پارسی: خط‌بنایی.

نویسه‌ای بر نمای ساختمان که با آجرچینی یا دیگر فرآورده‌ها در یک رویه چهارخانه‌ای (شطرنجی) پدید می‌آید. نویسه‌گلیگری یکی از هنرهای وابسته به مهرازی است و برای آذین ساختمان بابند (آیه)‌های قرآن و... بکار می‌رود. نویسه‌های گلیگری که در آن کاشی و آجر با هم بکار رفته، کاشی آجر (معقلی) نام دارد.

نه [ن]

۱- پسوندی به چم شهر و آبادی... مانند نیشابور^(۲).

۲-...

نهاد [ن (نَ). ن]

۱- جایگاه. تازی: مَقَر.

«نهاد شهر بر لب دریا بود»^(۳).

۲- تازی: وضع، هیأت.

۳- بنیاد.

۴- روش. آیین. تازی: رسم.

۵- تازی: سُنَّت.

«گذشت و بود پیش از شما سُنن، روزگار»^(۴).

(۱) الف - با بهره‌گیری آزاد از درسهای استاد کامران صفامش در

دانشگاه علم و صنعت در سال ۱۳۶۷.

ب - مرزبان، پرویز. نهضت‌های مدرن در معماری. آگاه‌نامه.

شماره ۳ (۱۳۷۳). رویه ۱۲ تا ۲۰.

پ - مزینی، منوچهر. از زمان و معماری.

(۲) عمید، حسین. فرهنگ فارسی عمید.

(۳) هدایه‌المعلمین. بازگویی از معین، محمد.

(۴) کشف‌الاسرار. بازگویی از معین، محمد.



کشورهایی که بهره‌گیرنده دست‌چندم از معماری نئی اروپا و امریکا بودند، نهادگرایی خوار و بی‌ارزش شد. دگرگونی‌های چنددهه‌کنونی، کاستی‌ها و دشواری‌های معماری نو را آشکار ساخت و با پدیدار شدن جنبش "فرانوگرایی" (پست مدرنیسم) بار دیگر نهادگرایی در معماری ارجمند شد و برخی مهرآزان "فرانوگرا" تا آنجا که توانستند، برای چندمین بار در تاریخ معماری، از شیوه‌های کهن‌گرا (کلاسیک) و الگوهای ساختمانی آن، در کار خود بهره‌گرفتند.

امروزه برای اندیشمندان جهان معماری، روشن است که نهادگرایی در مهرآزی همواره دارای چهار رویکرد بوده است:

- ۱- پیروی از جهان‌بینی نهادین (سنتی)
- ۲- پیرونی از شیوه شالوده‌ریزی مهرآزی (طراحی معماری) نهادین
- ۳- پیروی از روش‌های ساختمان‌سازی نهادین.
- ۴- پیروی از ساختمان‌های نهادین، از کالبد و اندام‌ها و نماهای آن.

در گذشته، این چهار رویکرد در مهرآزی، کمابیش هم‌نوا و هماهنگ با هم، پیشرفت می‌کردند و میان آنها جدایی نبود. دگرگونی‌هایی که در فناوری در سده پیش روی داد، نخست رویکرد سوم را کنار زد، و دگرگونی‌های پس از جنگ جهانی نخست و دوم، رویکرد نخست را از پایه، بی‌ارج ساخت و بدنبال آن رویکرد دوم و چهارم نیز دگرگون شدند.

جنبش فرانوگرایی که نهادگرایی را دوباره به میدان آورد، هرگز در پی هماهنگ کردن این چهار رویکرد نرفت. برخی مهرآزان تنها به پیروی از رویکرد چهارم پرداختند و هرگز نتوانستند به دیدگاهی ژرف از نهادگرایی برسند. برخی از رویکرد دوم هم پیروی می‌کردند و ساختمان‌های با ارزشی هم آفریدند.

آنچه در این میان روشن بود، این بود که رویکرد سوم

برای همیشه به کناری نهاده شده و به تاریخ پیوسته است از این رو مهرآزان فرانوگرا بدرستی تلاش می‌کردند گونه‌ای هماهنگی تازه میان مهرآزی نو و این دو رویکرد پدید آورند که در این راه ناکام نماندند.

در ایران از زمان پهلوی نخست، در چند دهه پیش، یکبار به انگیزه‌هایی که بر همگان روشن است، رویکرد چهارم و پیروی از کالبد و اندام‌ها و نماهای ساختمان‌های تاریخی پیش از اسلام بویژه هخامنشیان باب شد. ولی از این بیشتر نرفت.

از یک دهه پیش از انقلاب، برخی مهرآزان به انگیزه‌های گوناگون، در کارهای خود، پیروی از رویکرد چهارم را نمودار ساختند و تلاش کردند از کالبد و اندام‌های گذشته مهرآزی ایران پیروی کنند. مهرآزان انگشت‌شماری به سوی پیروی از رویکرد دوم و بهره‌گیری از شیوه‌های مهرآزی نهادین رفتند که ساختمان‌های باارزشی هم آفریدند. تنی چند از آنها نیز در نوشته‌ها و کارهای خود، پیروی از رویکرد نخست را هم به میان آوردند.

پس از انقلاب این روند دنبال شد. بویژه سخن از نهادگرایی، آری یا نه، بسیار به میان آمد. در برخی از ساختمان‌های با ارزش این روزگار پیروی از رویکردهای نهادگرایانه آشکار است.

دست‌آورد این تلاش‌ها و بررسی‌ها و نوشته‌ها شاید این باشد که آنچه برآستی باید نام نهادگرایی بدان نهاد، همانا ارجمند شمردن رویکرد نخست و بهره‌گیری از جهان‌بینی نهادین است، و آنچه به دنبال این دیدگاه بناگزیردر پی می‌آید. چرا که باید پذیرفت مهرآزی امروز پاسخ‌های شایسته‌ای به رویکرد‌های دیگر داده و جایگزین در خوری برای آنها به پیش کشیده است. ولی با این همه نتوانسته جهان‌بینی نهادین را از میدان بدر کند و گاه خود را نیازمند آن می‌بیند.



نهادین [ن (ن)]

تازی + پارسی: سستی.

معماری سستی: مهرازی نهادین.

نهاز* [ن]

بیرون زدگی در گرته و کالبد و گنج ساختمان.

رویاری نَخیر (تورفتگی)^(۱).

نهانخانه [ن (ن)]

نهفت.

۱- خزانهای میان دو دیوار یا گوشه‌ای از خانه برای

انبار کردن آذوقه. نَهون [بیانه (ننتر (نطنز))]

۲- جای دنج. تازی + پارسی = خلوتخانه

۳- جایگاهی در زیر زمین برای آسودن هنگام گرما.

نهان دره

۴- جایی که در آن خاشاک و خاک روبه می‌ریزند.

۵-...

نهفت [ن (ن)]

۱- نهانخانه. ← نهانخانه.

۲-...

نهین** [ن (ن)، ب]

۱- گنبد کم‌خیز.

- به آسمانه خمیده‌ای که روی تویزه‌های کاربرندی زده

می‌شود هم می‌گویند. خورشیدی. تازی + پارسی:

شمسه. تازی + پارسی: عرقچین^(۲).

۲-...

نهور [ن]

۱- تازی: منظر.

دورنما^(۳). چشم انداز. ← چشم انداز.

۲-...

نیارش*** [ر]

هندازمان^(۴).

دانش ایستایی ساختمان و شناخت ویژگی‌های

ساختمایه‌ها^(۵).

نیایشگاه [ی]

تازی: معبد.

پرستشگاه. جایی که در آن نیایش می‌کنند.

نی بست [ن (ب)]

زمینی که پیرامون آنرا با نی بسته و کرانمند (مجاود)

کرده باشند.

نییم آشکوب

آشکوب (طبقه) دوم در بخشی از یک ازداد

سرپوشیده بلند که بدان راه دارد.

پیشنهاد برای دمیاتاز (فرانسوی Demi-etage)

نیمانیم

گونه‌ای پیوند دو تکه از چوب یا... که با نشست ییمی

از یک برش بر نیمی از برش تکه دیگر پدید می‌آید و

بدین گونه پس از پیوند، یک تکه با همان نیم‌مرح

(مقطع) بدست می‌آید^(۶).

نیمرخ [ز]

اروپایی: پروفیل (Profil).

۱- برشی از یک فرآورده ساختمانی مانند تیر آهنی.

۲-...

نیمروز

۱- تازی: جنوب.

* نُه‌از به چم پیشوا و پیشرو است. (معین، محمد)

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۹۳.

** نُهین به چم سرپوش دیگ و مانند آن است.

(۲) پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۹۷.

(۳) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.

*** واژه‌یاب آنرا برابر «انحلال» آورده است و از فرهنگ پهلوی

بازگویی کرده است. (پرتو، ابوالقاسم. واژه‌یاب...)

(۴) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... رویه ۱۰۴.

(۵) همان. رویه ۲۴.

(۶) همان.



چهارسو. ← چهارسو.

۲-...

نیم‌کلمبو [کُل]

نیمی از گنبد کلمبو که بیشتر در سردرها و ایوان‌ها، بیشتر برای "پس‌تاغ" کاربندی یا چفداویز ساخته می‌شود^(۱).

نیم‌گز [گ]

یکان اندازه‌گیری درازا برابر با ۵۳/۳۳ سانتی‌متر^(۲).

نیم‌لایی

آجری که از ستبر (کلفتی ۵ سانتی) به دونیم شده باشد^(۳).

نیمه [م(م)]

۱- آجر نیمه. ← آجر.

۲-...

(۱) همان. واژه‌نامه.

(۲) همان. آشنایی... واژه‌نامه.

(۳) زمرشیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

واحد مسکونی [حِ دِم] (واژه‌های تازی + پارسی)

خانه ← خانه .

وادار

دیرک نگاهدار (۵).

ستون‌هایی که در راستای یک دیوار دراز کار گذاشته می‌شود و آن را به چند بخش می‌کنند تا دیوار ایستایی بیشتری داشته باشد. میان هر دو وادار تیغه چینی می‌شود.

وادار پنجره [رِ. پَ. جِ. رِ (ز)]

بخش ایستاده (قائم) میان پنجره که آنرا به درگه بخش می‌کند (۶).

واده [دِ (د)]

بنیاد ساختمان.

تازی: اصل. ماده.

وادیح

وایح

۱- داربست مو و باغ.

۲- ...

وارغ [رِ (ز)]

۱- برغ. ورغ. ← برغ.

۲- ...

وارگار

وارگار.

۱- کلبه کوچک در پالیز.

۲- ...



وافتادن [اُ. د.]

پیش آمدگی ریمان از راستای شاغولی نیش دیوار. باز افتادن میان شاغول و دیوار. (۱)

وابند [ب]

۱- جای برخورد دو دیوار.

۲- مهار و بست پایدارکننده در گوشه‌های ساختمان.

چَیِبِی.

وابند کردن ریمان [ب. کَ. دَنِ]

بستن ریمان از دو سوی رج آجر چینی تراز، برای جلوگیری از خمیده شدن ریمان، بدینگونه که یک آجر ایستاده را روی ریمان و کمی پیش‌تر، آجر دیگری را زیر ریمان می‌گذارند (۲).

واچار

واچار. بازار. ← بازار.

واحدهای اندازه‌گیری [حِ. اَز.] (واژه تازی +

پارسی)

یکان‌های اندازه‌گیری ← اندازه‌گیری

واچار

بازار. ← بازار.

واچین

پس‌نشستگی سر دیوار از راستای شاغولی (۳).

به آجر چینی با رج‌های آریب و کج (در ساخت تاغ)

نیز می‌گویند (۴).

(۱) ماهرالنقش، محمود. اصول فنی... رویه ۱۴۸.

(۲) برگرفته از ماهرالنقش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۱۲۵.

(۳) زمرشیدی، حسین. اجرای ساختمان... واژه‌نامه.

(۴) همان. رویه ۱۳۰.

(۵) برگرفته از ماهرالنقش، محمود. همان. رویه ۱۰۴.

(۶) برگرفته از مرزبان، پرویز. معروف، حبیب. واژه‌نامه...



وارکار

وارکار ← وارکار.

واریخته (تِ (ت))

۱- بام شیبدار یک سویه.

۲- ...

واژار

بازار. ← بازار.

واشان (واژه گیلانی)

وَشان. واَشَن. «واشَن»^(۱).

- دستکهای باربر در کف چوب بست بام.

واشدگاه [ش]

۱- بخش سرگشاده از گذر و کوچه یا میان سهراهی، که

یک یا چند دریاگاه به آن باز می‌شدند. در گذشته، گاه چند دکان نیز در آن بود^(۲).

۲- یزدی: جای باز و هواخور در ساختمان^(۳).

واشو

بازشو^(۴).

واکوب کردن [ک. د]

پرداخت و ساییدن کناره خشت کالب (قالب) زده

شده^(۵).

واکوچه [چ (خ)]

پس‌کوچه.

کوچه باریک در پشت راسته بازار که کاروان در

گذشته از آن می‌گذشت و به خانبار می‌رسید ← بازار.

واکه برگردان [ک. ب. گ]

رویه‌ای نایلونی چسب دار که روی آن واکه

(حرف)های الفبا چسبانده شده و در گرته کشی از آن

بهره‌گیری می‌شود.

پیشنهاد برای لتراسِت (انگلیسی Letteraset).

والاد

۱- آسمانه. تازی: سقف.

۲- کالب (قالب) تاغ و گنبد که از چوب و گل سازند و

پس از آن به گچ و خشت بپوشند.

۳- دیوار*.

- هر رده از دیوار چینه‌ای. چینه. نِسَبَه. نِسَبَه.

- پی و بنیاد دیوار.

۴- ساختمان آذین‌شده.

۵- آشکوب. تازی: طبقه.

والادگر [ک]

۱- کسی که ساختمان می‌سازد. رده بالاتر از کارگر ساختمان

و پایین‌تر از استاد بنا. باخه‌زن. باخیزان. تازی: بنا.

۲- کسی که دیوار گلی را چینه به چینه می‌سازد.

وان (واژه روسی Van)

آبزَن ← آبزَن.

وتر [و. ت]. (واژه تازی)

۱- زه. ← زه.

۲- ...

وثاق [و]. (واژه ترکی)

۱- اتاغ. ← اتاغ.

۲- خرگاه. چادر.

- اردوگاه.

وجب [و. ج]

یکان اندازه‌گیری درازا. ← یکانهای اندازه‌گیری

ورانداز [و. ا]

۱- گرته (نقشه)^(۶) ← گرته.

(۱) برگرفته از پاینده، محمود. فرهنگ گیل و دیلم.

(۲) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۴.

(۳) افشار، ایرج. واژه‌نامه یزدی.

(۴) زمرشیدی. همان.

(۵) ماهرالنقش، محمود. طرح و اجرای نقش... رویه ۲۶.

* گویا والاد، دگرگون شده بالاد است به چم با خاک و بگرنه‌ای

برابر دیوار است. (برگرفته از لاریجانی، محمدعلی)

(۶) معین، محمد.

**ورپیج [و]**

- ۱- آستان در خانه^(۱). ورج^(۲).
۲- ...

ورج [و]

- ۱- ورپیج ← ورج.
۲- ...

ورجینی [و]. (واژه گیلانی)

- ۱- دیوار با استخوان‌بندی چوبی ← دیوار ورجینی.
۲- ستون ورجینی. ← ستون ورجینی.

ورد [و]

- دیواری که با گل به روش چینه‌سازی ساخته شده باشد.
- پیشوندی است که به نام جایی که چنین دیواربست شده باشد*.

وردان [و]

اتاغی که جلوی آن باز باشد. وردنه. وردانه.

وردانه [و. ن. ن]

وردان. ← وردان.

وردوک [و]

- ۱- خانه‌ای که با چوب و خاشاک پوشیده شده باشد.
۲- ...

وردوکه [و. ک. ک]

وردوک. ← وردوک.

ورده [و. د. د]

- ۱- برج. ← برج.
۲- برج کبوتر. کبوترخانه. ← کبوترخانه.
۳- ...

ورز دادن ملات [و. د. ن. م]

خَش کردن.^(۳)

بر هم زدن و از لای پنجه‌ها درآوردن ملات تا به گونه چسبیده درآید^(۴).

ورزشخانه [و. ز. ن. ن]

ورزشگاه.

ورزشگاه [و. ز]

انگلیسی: استادیوم (Stadium).

جایگاهی (از ساختمان و زمین) که در آن ورزش می‌کنند.

ورسیج [و]

- ۱- آسمانه. (سقف). ← آسمانه.
۲- آستانه خانه.

ورغ [و]

از سنسکریت وُرگا
۱- بند. ← بند.

۲- خندک (خندق).

ورگد [و. ک]**

تازی: غره.

۱- بالاخانه و آشکوب دوم در مسجدها گرداگرد گنبدخانه که جایگاه زنان بوده^(۵).

۲- ایوان رو به میانسرا. تازی: صفه^(۶).

۳- اتاغکی در یک تالار بزرگ برای نمایش در نمایشگاه‌ها.

(۱) دهخدا، علی‌اکبر.

(۲) همان.

(*) نمونه‌ورده در تهران و ساوه و مهاباد. وردان در خوی.

وردآورد در تهران و تویسرکان، وردوان در بوشهر، وردین

دراهر، عمادورد (آمدورد؟) در ری. (برگرفته از حامی، احمد.

آمدن و ماندگار شدن آریایی‌ها... ساختمان. شماره ۸ رویه ۸۶).

(۳) از آموزه‌های استاد پیرنیا در دانشگاه تهران. سال ۷۱

(۴) برگرفته از زم‌شیدی، حسین. طاق و قوس... واژه‌نامه.

(***) آمیخته‌ای از و + کد. در زبان پهلوی ور به چم سینه و

کدرآمده و نیز ورت به چم گرد نیز داریم. وکد (در پهلوی کتک به

چم خانه). (پیرنیا، محمدکریم. اثر. چفدها... شماره ۲۴. واژه‌نامه).

(۵) پیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۴۴.

(۶) پیرنیا، محمدکریم. اثر. ش. شماره ۲۴. رویه ۸۱



ورکرسی [و.کُ.] (واژه پارسی + تازی)

گونه‌ای ساختمان که روی زیرگاه (کرسی)، بالاتر از رویه زمین ساخته شده است^(۱).

ورگاه [و.]

۱- خندک. ← خندک.

۲- کوره گرمابه.

۳- ...

ورگه [و.گ. (جی)]

تیر چوبی که در آسمانه بکار می‌رود.

وروار [و.]

پر بار. ← پر بار.

ورواره [و.ر. (ز)]

پر بار. ← پر بار.

ورودی (واژه تازی + پارسی)

درآیگاه. ← درآیگاه.

وروره [و.و.ر. (ز)]

پر بار. ← پر بار.

وستاخ [و.]

وثاق. اتاغ. ← اتاغ^(۲).

وضوخانه [و.ن. (ن)] (واژه تازی + پارسی).

یکی از اندامهای مسجد یا نمازخانه برای دست‌نماز گرفتن.

ونه [و.ن. (ن)] (واژه گیلانی)

خانه‌ای دو اشکوبه برای نگهداری دام و خوراک آنها^(۳).

وید* [و.و.] (واژه انگلیسی Void)

۱- بخش سرگشاده از یک اشکوب ساختمان، به گونه‌ای که اشکوب بالایی به پایین دید دارد. (زبانزدانشجویان).

پیشنهاد: ویدا، ونگ، دروانه.* روزن، روزنه.

۲- ...

ویلا* (واژه فرانسوی Villa)**

خانه سردسیری زیبا میان باغ، در جای خنک یا کنار

دریا برای بسر بردن، بیشتر در تابستان.

ویم

۱- گلابه‌ای که بر دیوار و آسمانه مالند و به بالایی آن کاهگل کنند.

۲- کاهگل.

(۱) زمشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۳۴.

(۲) پیرنیا. همان. رویه ۱۵۳.

(۳) سادات اشکوری، کاظم. تأملی در... هنر و مردم. ش ۱۵۶.

(۱۳۵۴) رویه ۴۹

* وید در انگلیسی برابر "تهی" است.

** (دروانه به روزنی در آسمانه می‌گویند که از آن برای بالای نام رفتن بهره‌گیری می‌کنند.

*** ویلا از ریشه لاتین است و به ایتالیایی و از آنجا به دیگر

زبانهای اروپایی رفته است. ویل Ville برابر شهر است. در فرانسوی از ریشه لاتین ویلا برابر خانه روستایی است که خرید آن

از ریشه آریایی است. «این واژه در فارسی و زبان‌های کهن ایرانی مانند دارد. ریشه اورارتویی آن (آذری تهن) ایلی به چم شهر

است و در فارسی به گونه اردویل (اردبیل) به چم شهر یا ک (مقدس) مانده است. نیز در اوستا ویت Vith به چم شانه و

سرزمین را داریم. سپس ویله (ville) به Village واگردان شده که خود دگرگون شده Vaeja اوستایی است. (برگرفته از سجادیه.

محمدعلی. نقش معماری... معماری و شهرسازی. شماره ۲۳.

۲۲. رویه ۳۴.

هرزه ملات [ه.ز.م]

هرزه‌بند. ← هرزه‌بند.

هرس [ه]

۱- تیر پوشش آسمانه اتاغ، قوسب.

۲- ...

هرم [ه.ز. در پارسی و.ز] (واژه تازی)

پیشنهاد: سنپوسه. ← سنپوسه.

هروه [و.ر (ز)]

خراسانی: خرنند^(۴).

آجری که بگونه ایستاده چیده شود.

هره چیننی [و.ر (ز)]

۱- آجر چیننی بگونه ایستاده در کنار هم و بیشتر برای

رده گرداگرد بام ساختمان^(۵).

۲- آجر چیننی بدون ملات.

هزاره [ه]

۱- ازاره. ← ازاره.

۲- ...

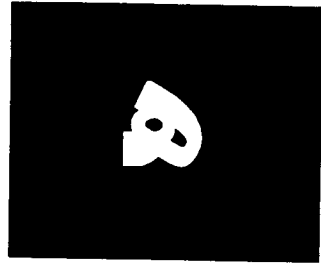
هشت کنجه [ه.ک.ج (ح)]

تازی: مکعب

شش رویه. ← شش رویه.

هشت کنجه راست [ه.ک.ج (ح)]

تازی: مکعب مستطیل.



هانشور (واژه فرانسوی hachure)

پیشنهاد: پرداز. ← پرداز.

هانشور زن [ز] (واژه فرانسوی hachure+پارسی)

پیشنهاد: پرداز زن. ← پرداز زن.

هال (واژه انگلیسی Hall)

سر سرا ← سر سرا.

هتل* [ه.ت.ب]. (واژه فرانسوی Hotel)

مهمانخانه. مهمانسرا. ← مهمانسرا.

هیج** [ه]

۱- بند ایستاده در میانه چفد. ← چفد.

۲- ...

هیج کردن [ه.ک.د]

۱- برپا کردن ستون چوبی به گونه ایستاده (قائم) در

آماده کردن شاهنگ^(۱). ← شاهنگ.

۲- ...

هدلولی [ه] (واژه تازی + پارسی)

از ریختهای هندازی. پشته‌ای^(۲). ← پشته‌ای.

هرزه‌بند [ه.ز.ب]

بند ایستاده (قائم) میان آجرها در رجهای آجر چیننی.

هرزه‌بندی [ه.ز.ب]

آجر چیننی دیوار به گونه‌ای که هرزه بندها در یک

راستا نیفتند.^(۳)

* در زبانزد شهرداری، هتل بالاتر از مهمانخانه، و آن نیز بالاتر

از مسافرخانه است. (معین، محمد)

** هج به چم راست و ایستاده است. (معین، محمد)

(۱) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم، گنبد... اثر. شماره ۲۰. رویه ۱۱۶.

(۲) جلالی، تهمورس. فرهنگ پایه.

(۳) پیرنیا، محمدکریم، شیوه‌ها... رویه ۱۶۷.

(۴) پیرنیا، محمدکریم، شیوه‌ها... واژه‌نامه.

(۵) برگرفته از ماهرالنقش، محمود. طرح و اجرای نقش... رویه



شش رویه راست. ← شش رویه راست.

هشتک [ه.ت]

۱- هشتی. ← هشتی.

۲- آرامگاه دخمه‌ای. دَخمک*.

هشت و گیر* [ه.ت]

گونه‌ای چفت و بست رج‌های آجر با هم.

هشت‌وگیر کردن [و.و.ک.د]

پیوند آجرچینی میان دو دیوار که در دنبال هم ساخته می‌شوند یا دو دیوار که بر هم گونیا هستند^(۱).

هشتی [ه]

گونه‌ای از درآیگاه (ورودی) ساختمان. اندام پیونددهنده درون و بیرون در ساختمان‌های کهن.*

هشتی پس از گذر از آستانه در و پیش از دالان جای دارد. زمینه آن بیشتر هشت‌پهلوی (شاید از همین رو به

آن هشتی می‌گویند) و گاه چهارپهلوی (مربع) یا چهارپهلوی راست (مستطیل) می‌باشد. هشتی دارای

بلندی به اندازه یک آشکوب و گاه دو آشکوب است. آسمانه آن گنبدی و بیشتر دارای کاربندی و آذین‌های

دیگر است. دیوارها نیز تاغچه‌بندی می‌شوند. هر پهلوی از هشتی به جایی از خانه دسترسی دارد. به

میانسرا (حیاط)، به بیرونی، به بالاخانه، به انبار و... برخی خانه‌های کهن با دو یا سه درآیگاه (که هر یک به

کوچه‌ای باز می‌شود) دارای دو یا سه هشتی هستند^(۲).

هلالی [و]. (واژه تازی + پارسی)

- چغد همچون هلال (ماه) ← چغد.

- کمان بالای درگاه که با نگاره‌ای آذین می‌شود^(۳).

هلاچین [ه]

۱- هلوچین. گونه‌ای چغد مازهدار. ← چغد.

۲- ...

هلوچین [ه]

۱- گونه‌ای چغد مازهدار. ← چغد.

۲- ...

همباد [ه]

در یک راستا. یکباد.

همپوشانی [ه]

انگلیسی: اورلپ. (Over lap)

نشست لبه یک رویه روی لبه رویه دیگر.

همچین [ه]

ساخت نمای ساختمان همراه با زبره و سفتکاری که بیشتر به روش هشت و گیر انجام می‌شده است^(۱).

همسو [ه]

تازی: متوازی.

دو کشه یا دو رویه که هر چند کشیده شوند بهم برخورد نکنند و همیشه در یک دوری (فاصله) بماند.

همسوپهلوی [ه.ب]

تازی: متوازی الاضلاع.

یکی از چهارپهلویها. ← چهارپهلوی.

(x) در هیچ نوشته‌ای از فارسی میانه (پهلوی ساسانی) این واژه بدین چم نیامده و از یادها رفته است. گرچه برج‌های آرام‌ناهی هشت‌گوش در ایران کم نیست (برگرفته از بشاش، رسول کتبیبه دوختر کازرون. اثر. شماره ۲۱. رویه ۱۵۲). لری: هشتی‌خانه بزرگ).

(* هشت از هشتن، برابر نهادن و بر جای گذاشتن است. (برگرفته از دهخدا، علی‌اکبر)

(۱) برگرفته از بیرنیا، محمدکریم. چغدها... اثر. شماره ۲۴. رویه ۴۷.

(*) استاد بیرنیا بر این باور است که هشتی از هشت گرفته شده.

(به چم بیرون‌جسته) و اندامی است که از ساختمان بیرون زده

است (آشنایی... برگ ۱۶۰). باری (اما) بیشتر هشتی‌ها درون‌کنند.

ساختمان هستند و بیرون زده نیستند.

(۲) برگرفته از قزلباش، محمدرضا، ابوضیا، فرهاد. الفبای کنیا...

رویه ۶۵.

(۳) برگرفته از بیرنیا، محمدکریم. آشنایی... رویه ۳۴۷.

(۴) همان. شیوه‌ها... رویه ۲۸۰.

**همکف [ه.ک.]** [واژه پارسی + تازی]

آشکوب همکف.

هنجار [ه]سنسکریت: سنجر (گشتن. گردیدن)^(۱).۱- ریسمان و شاغول والادگری (بنایی)^(۲).

۲- ابزار ساخت گنبد. - شاهنگ و هنجار.

هنجه* [ه.ج]۱- تنبی^(۳). - تنبی.

۲- ...

هندازه [ه.ز (ز)]

پهلوی: هندآچک.

تازی شده: هندسه.

هندزه. اندازه.

یکی از شاخه‌های دانش آنگارش (ریاضی). هندسه دانشی است که بستگی‌ها (روابط) و پایه‌های (قواعد) میان اندازه‌ها را بررسی می‌کند. زمینه (موضوع) آن راستا (بعد)، درازا، پهنا و بلندای (طول، عرض، ارتفاع) و دروای^{**} (فضا) و ریخت (شکل) و فند (نقطه) و کشه (خط) و رویه (سطح) و پیکر (جسم) می‌باشد.

دانش هندازه در مهرازی همواره بگونه گسترده بکار گرفته می‌شده است. هندازه در گذشته دانش اندازه‌گیری زمین بوده و سومریان و مودریایی‌ها (مصریان) نخستین مردمانی بودند که از آن در مهرازی بهره گرفتند. یونانی‌ها به گفته هرودوت، هندازه را از مودریایی‌ها فرا گرفتند و در مهرازی خود بکار بردند. شاهکارهای مهرازی بر پایه هندازه‌ای بسامان پدید آمده است همچون زیگوراتها که نیایشگاه سومریان بوده و سنپوسه‌ها (اهرام) مودریایی‌ها (مصریان)، زیگورات چغازنبیل در ایران، تخت جمشید، کاخ سروستان، کاخ خسرو و مسجدها، کاروانسراها، آموزشگاههای دینی و... که همه نشاندهنده بنیادی بودن این دانش در مهرازی و

بویژه مهرازی ایران است.

دانش هندازه به چند بخش می‌شود:

۱- هندازه رویه‌ای (هندسه مسطحه).

۲- هندازه دروایی (هندسه فضایی).

۳- هندازه نگاره‌ای (هندسه ترسیمی).

۴- هندازه واگشایی (هندسه تحلیلی).

۵- هندازه پیکرانی^{***} (هندسه رقومی).**هندسه [ه.د.س.]** در پارسی و.د.س. [واژه تازی از

پهلوی]

تازی شده هندزه^(۴).

۱- اندازه. - اندازه.

۲- اندازه‌گیری.

۳- کارشناسی آبراههای کاریز (قنات).

۴- گرته (نقشه) برداری از زمین و ساختمان و...

۵- مهرازی (معماری).

۶- یکی از شاخه‌های دانش انگارش (ریاضی).

هندازه. - هندازه.

هندسه کردن [و.د.س.ک.د.]

۱- اندازه گرفتن.

۲- پیمایش (مساحت کردن).

هنده [ه.ن.]

سنپوسه. - سنپوسه.

(۱) معین، محمد.

(۲) نفیسی، علی اکبر. فرهنگ نفیسی. بازگویی از حبیب، معروف.

شاهنگ و هنجار. آینده. (۱۳۶۳) شماره ۴ و ۵ رویه ۳۷۹.

* هنجه برابر کشیده و هنجیدن برابر بیرون کشیدن است.

(۳) پیرنیا، محمدرکیم. آشنایی... واژه‌نامه.

** آمیخته از در + وای (هوا) رویهم به چم فضا. (برگرفته از

فروهوشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی)

*** از پیکر برابر رقم. (فرهنگستان دوم)

(۴) خوارزمی، احمد. مفاتیح‌العلوم. رویه ۱۹۳.



هنر [ه:ن]

اوستایی: هونتر

سنسکریت: شونتر (مرد خوب)^(۱)

پهلوی: هونتر

هنر دستاورد تلاش آدمی است برای آفرینش پدیده‌ای زیبا، کارآ (مؤثر) و گیرا (جاذب)، از تراوشهای ذهنی (یا دو پندار) که با انگیزه شیفتگی (عشق) و احساس و اندیشه و بینش و آرزو و آرمان پدید می‌آید. هنر، فرآورده واکنش و برخورد با جهان پیرامون و زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و سودورزی (اقتصادی) که بر آن کارساز هستند، می‌باشد.

هواکش [ه:ک] (ک)

۱- گذرگاه هوا که آنرا به بیرون می‌فرستد. در مهرازی کهن پرتوگیرهای آسمانه‌ای کار هواکش را می‌کردند.

۲-...

هویه [ب]

هویه*

۱- تورفتگی پاکار پخند، از جزرهای دوسوی آن.^(۲)

۲-...

هود (واژه انگلیسی Hood)

- کلاهک دودکش.

- دستگاه مکنده هوا که در آشپزخانه‌های امروزی کار گذاشته می‌شود و هوا را بیرون می‌دهد.

هور

تازی: طرح^(۳).

۱- شالوده. ← شالوده.

۲-...

هورانه [ن]

۱- هورنو. ← هورنو.

۲- بخش تهی درون ساختمان که رو به بیرون باز می‌شود و اندام‌های

دیگر از آن روشنایی می‌گیرند. بالاگشاده.

پیشنهاد برای آتریم (Atrium).

هورنو**

۱- روزن بزرگ در نوک گنبد.^(۴) هورانه.

۲-...

هوس*** [واژه خوزی (ایلامی)]

خانه.

هولی

۱- ایوان پشت به آفتاب. پیشان.

۲- ساختمانی که از آسمانه روشنایی می‌گیرد^(۵)

هویه [ه]

هویه. ← هویه.

(۱) لاریجانی، محمدعلی

(*) در برخی نوشته‌ها، هویه بجای هویه آمده است که نادرست می‌باشد. هویه برابر دوش و شانه است و چون این تورفتگی همچون دوش می‌باشد به آن گفته شده است.

(۲) کیانی، محمد یوسف معماری ایران. برگرفته از هوره بزرگمهری. رویه ۳۸۲

(۳) پیرنیا، محمد کریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه. در فرهنگ‌ها یافت شد.

(**) هور و خور به چم خورشید است. (معین، محمد و دیگران)

(۴) برگرفته از پیرنیا، محمدکریم. گنبد... اثر. شماره ۲۵. رویه ۱۱۸

(***) این واژه در گویش لری نیز هست. همچنین واژه هوس در گویش شوشتری و اهوازی به چم خانه است. واژه هوس را می‌توان در فرهنگ‌های ایلامی که در بیرون از ایران چاپ شده‌اند یافت.

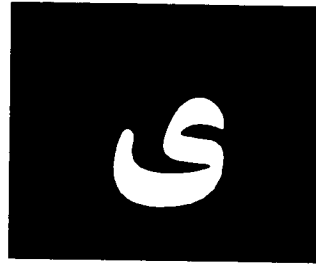
واژه هوس (House) در انگلیسی و Haus در آلمانی و

واژه‌های همانند دیگر در زبانهای اروپایی را نیز داریم. (برگرفته

از سجادیه، محمدعلی. معماری بومی... معماری و شهرسازی.

رویه ۱۳)

(۵) پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌ها... واژه‌نامه.



شدن یخ در روز جلوگیری می‌کرده است. برای آب‌اندازی آبگیرها در ماه‌های سرد زمستان در بامداد، آب را بر جوی‌های کنار آبگیر روان می‌ساختند و کارگران با بیل آب را به آبگیرها می‌پاشیدند. چون هوا سرد بود لایه نازکی از آب، یخ می‌بست. سپس روی آن دوباره آب می‌پاشیدند و این لایه کلفت‌تر می‌شد. «آبگیرها می‌باید رویه‌ای تراز می‌داشتند تا لایه یخ بیش از اندازه کلفت نشود»^(۳). این کار را به اندازه نیاز دنبال می‌کردند. سپس یخ‌ها را شکسته و تکه‌ها را در یخچال بر روی هم می‌چیدند. میان آنها را کاه می‌ریختند تا یخها به هم نچسبند. سپس درگاه را به هم می‌آوردند و یخ را برای تابستان انبار می‌کردند.

برخی از یخچال‌داران، در آبگیرها دانه‌های انار می‌ریختند و در تابستان خریداران می‌توانستند دانه‌های انار تازه داشته باشند»^(۴).

یخچال‌ها با پدید آمدن کارخانه‌های یخ‌سازی کم‌کم کنار گذاشته شدند. تا چند سال پیش در برخی کوی (محل)‌های کهن تهران هنوز دیوارهای بلند آن بجا مانده بود.

یال

۱- یخ بریدن (فارسی بُر) از دو سو.

۲- ...

یال چفد [لِ چَج]

برجستگی و خیز چفد^(۱).

یال خری [لِ خِ]

گونه‌ای پالانه آجرچین (جان پناه دیوار گرداگرد ساختمان) که در آن رج‌های آجر، پله پله از دوسوی دیوار پس می‌نشینند تا به یک رج در راستای دیوار به پهنای یک آجر در نوک دیوار برسد. رج نخست یال خری، از پهنای دیوار بیرون می‌زند تا همانند آب چکان کار کند.^(۲)

یخ بند [ی ب]

استخری با زرفای کم در یخچال‌های سنتی که دیواری بلند روی آن سایه می‌انداخت.

یخچال [ی]

«خزانه یخ. در بسیاری از سرزمین‌های گرمسیر ایران خزانه‌هایی همچون آب‌انبار (← آب‌انبار) ساخته شده که در آن یخ را برای روزهای گرم سال نگه می‌داشتند. این یخچال‌ها دارای دیواری بلند در کنار خود بودند. به آن دیوار "سایه انداز" می‌گفتند. در سایه دیوار آبگیرهای کم زرفایی بوده که به هنگام سرما آب انداخته می‌شده و یخ می‌بسته است. دیوار بلند از آب

(۱) همان.

(۲) برگرفته از ماهرالفش، محمود. اصول فنی ساختمان. رویه ۱۳۹.

(۳) رضا، عنایت‌الله. آب و فن آبیاری در ایران باستان... رویه ۱۸۰.

(۴) از یک پیرمرد تهرانی شنیده شده که در گذشته یخچال داشته



یکان هایی که در اندازه گیری بخشه‌ها و اندام‌های ساختمانی و راه‌ها بکار می‌رود.

پیشینه

روش های و سنجه (مقیاس) های اندازه گیری در جهان باستان در آغاز، گوناگون بوده است. یکان های نخستین در اندازه گیری درازا بیشتر از اندازه اندام های تن انسان بدست می آمده است.

کهن ترین اندازه های برجای مانده از زمان مادها می باشد. یکی از نخستین اندازه‌ها "آرش" بوده که زمان داریوش بزرگ هخامنشی روایی بوده است و پس از آن در همه کشورهای زیر دست پارسیان نیز روایی شد. یکان های اندازه گیری درازا چنین بودند:

۱- مو برابر $\frac{1}{8}$ یا $\frac{1}{4}$ بهر که در ساختمان سازی کاربرد نداشته است.

۲- بهر برابر نیم گره، برابر $\frac{3}{33}$ سانت

۳- گره برابر ۲ بهر. برابر $\frac{6}{66}$ سانت

۴- انگشت. برابر $\frac{1}{4}$ مشت.

۵- چارک برابر ۶ جو، برابر $\frac{2}{7}$ سانت

۶- مشت برابر ۴ انگشت. برابر $\frac{8}{3}$ سانت.

۷- وجب برابر. برابر $\frac{1}{4}$ گز. برابر نیم آرش. برابر $\frac{8}{3}$ سانت.

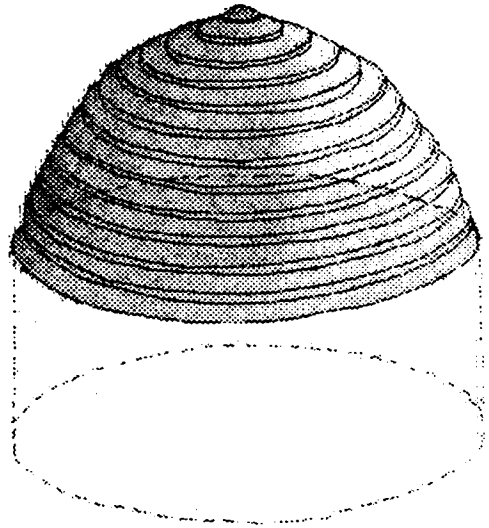
۸- گام. برابر $\frac{2}{3}$ آرش

۹- آرش برابر ۸ گره. برابر نیم گز.

۱۰- گز برابر ۱۶ گره. برابر ۲ آرش. برابر $\frac{106}{66}$ سانت.

و یکان های بزرگتر برای اندازه گیری مسافت چنین بودند:

- رسن برابر اشل برابر ۶۰ گز



یخچال

براق‌آلات [ی]. (واژه مغولی + تازی)

۱- افزارهای چفت و بند و لولای در و پنجره و مانند اینها.

پیشنهاد: چفت افزار. ← چفت افزار.

۲- ...

یزدی بندی* [ی.ب]

یکی از گونه‌های کاربردندی که در آن، تویزه‌های بیشتری از کاربردندی ساده بکار رفته است. یزدی بندی با "تخت" ها ساخته می‌شود. تخت به رویه‌هایی با ریخت‌های گوناگون گویند مانند "سه لنگه" که سه گوشه (مثلث) است و "چهارلنگه" که ستاره‌ای یا چهار پر است، پنج لنگه و جزآن. در یزدی بندی همواره تخت‌ها از یکسو به "پس تاغ" بسته می‌شوند و سپس تکه‌های دیگر به آنها می‌پیوندند. پس تاغ همان آسمانه بالایی است و یزدی بندی همیشه همچون یک آسمانه پوش (سقف کاذب) خواهد بود که برای آراستن بکار می‌رود. (۱)

یکان های اندازه گیری [ی.آر.]

تازی + پارسی: واحدهای اندازه گیری.

* استاد پیرنیا یزدی بندی را از کاربردندی یزدی جدا می‌داند.

کاربندی یزدی، گونه‌ای کاربردندی است که ساده‌تر و تویزه‌های آن کمتر از کاربردندی است. ← کاربردندی.

(۱) برگرفته از شعراباف، اصغر. گره و کاربردندی. رویه ۶.



- گاو برابر دو پرسنگ

- پرسنگ (پردسنگ) یا فرسخ برابر ۳۰ اسپرسا برابر ۵۵۵۰ متر.

- اسپرسا برابر ۱۴۷ تا ۱۸۵ متر.

اندازه ارش یا کوبیت یا دزاع برابر اندازه سرانگشتان دست تا نوک آرنج بوده است. این اندازه امروزه میان ۴۵/۷۲ سانت (یک فوت و ۶ اینچ) و ۴۸/۲۶ (یک فوت و ۷ اینچ) در نوشته ها آمده است. اندازه دیگر "وجب" بوده که برابر نیم ارش بوده. یکان دیگر "گام" بوده برابر ۲/۳ ارش و شاید از اندازه یک گام ساده بدست آمده است. اندازه دیگر "گز" بوده که از اندازه میان دو سر انگشتان دو دست، هنگامی که دست ها از هم باز بوده، بدست آمده است. به این اندازه، "گز شاهگان" می گفتند که یکان "گز" برابر ۲/۳ گز شاهگان از آن بدست آمد.

گز شاهگان برابر یک "بازه" یا "باز" بود (نزدیک به ۱۷۰ سانت) و سپس هر گز برابر دو ارش شد. (۱۰۶/۶۶ سانت) در سال ۱۳۰۴ خورشیدی هر گز برابر یک متر پذیرفته شد.

اندازه گره برابر ۱/۱۶ گز برابر ۶/۶۶ سانت با دستگاه متریک، برابری های پیش آمده دارد و آن چنین است: ۳ گره برابر ۲۰ سانت، ۶ گره ۴۰ سانت، ۹ گره ۶۰ سانت، ۱۲ گره ۸۰ سانت، ۱۵ گره ۱۰۰ سانت، ۱۸ گره ۱۲۰ سانت، ۲۴ گره ۱۶۰ سانت، ۳۰ گره ۲۰۰ سانت.

یکباد [ی]

همباد.

همراستا (دیوار در یک رج چیده شده) یا همرو (در اندود کاری که بر پایه شمشه گیری همرو می شود).

یک پا در هوا [یِ ذَه]

از چفدهای کاربندی ← کاربندی.

یک رگمی کردن [یِ رَکَ ذ]

چسیدن نخستین رج آجر پس از پایان یافتن پنجم

(عایق) کاری دیوارهای زیرزمین^(۱).

یله [یِ لِ (ل)]

تازی: انتزاع. تجدید

اروپایی. فرانسوی: آبستره * **Abstrait**

روباروی گُله (کنکرت ** **Concrete**)^(۲): نگاره‌ای

که کمابیش از بوم برگرفته شده باشد.

یله پردازی [یِ لِ (ل). بَ]

۱- گونه‌ای نگارگری که نگاره‌های آن از بوم (طبیعت)

برداشت شده و برساو می شود (← برساو کردن).

در یله پردازی، نگارگر بگونه‌ای ساده و نمادین بنا کمترین کشه (خط) و کمترین پرداخت، ریختی پالایش یافته (استیلیزه) را که هنوز همانندی خود را با ریخت بومی داراست، در می آورد.

از نمونه‌های درخشان این هنر را می توان در سفال نگارین (جام) یافت شده در شوش نزدیک به شش هزار سال پیش دید که نشان دهنده یک بز کوهی است^(۳). این نگاره، استادانه تنها با چند کشه کشیده شده است و هنرمند تنها نمادی از آنچه بر بوم از بز دیده کشیده^{***}. یله پردازی در نگارگری مهرازی نیز فراوان بکار گرفته شده است.

(۱) برگرفته از زمشیدی، حسین. اجرای ساختمان... رویه ۱۵۶.

(* مجرد. میثوی (معنوی))

(** برابر مادی)

(۲) پیرنیا، محمدریم. شیوه‌ها... رویه ۱۳.

(۳) پرادا، ادیت. هنر ایران باستان. رویه ۲۰. (جنسن در تاریخ

هنر تاریخ ساخت این جام را میان ۷ تا ۶ هزار سال پیش می داند).

(*** گمان ما بر این است که در یک زندگی شهرنشینی، سفالگر در

زمانی اندک می باید انبوهی از ابزارهای نیازمند (مورد نیاز مردم

را بسازد. بزبان دیگر هنر یله‌ای زاده نیاز یک جامعه شهر نشینی

است که ساختن رو به شتاب گذاشته است.



یورت (واژه ترکی، مغولی)

یورد ← یورد.

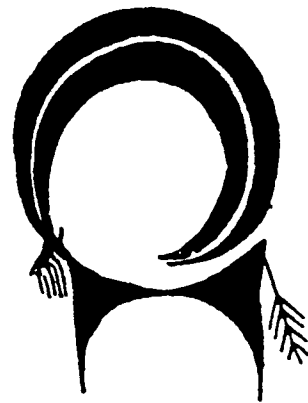
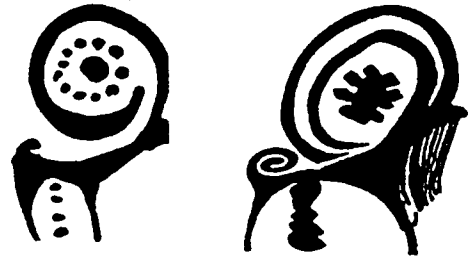
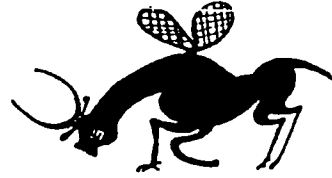
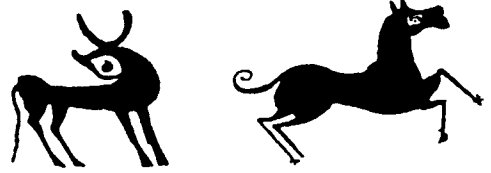
یورد (واژه ترکی، مغولی)

۱- چادر و خرگاه.

۲- خانه یا اتاغی از خانه بزرگ همسایه نشین که ویژه یک خانوار باشد.

ییلاق [ی]. (واژه ترکی)

جای باش تابستانی. سردسیر. سردگاه. رویانوی قشلاق (گرمسیر).



یله پردازی

سرچشمه‌ها

- آجاریان، هراچیا. فرهنگ واژه‌های همانند. ارمنی، اوستایی، پهلوی، فارسی،... ترجمان: آ. آرین. تهران: بنیاد نیشابور، ۱۳۶۳.
- آریان‌پور، علیرضا. پژوهشی در شناخت باغهای ایران و باغهای تاریخی شیراز. تهران: فرهنگسرا، ۱۳۶۵.
- آریان‌پورکاشانی، عباس. آریان‌پورکاشانی، منوچهر. فرهنگ انگلیسی به فارسی، چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- آیوازیان (ترازیان)، ماریا. وام واژه‌های ایرانی غربی در زبان ارمنی. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، ۱۳۷۱.
- ابراهیم‌زاده، حسن. دیانت‌نژاد، حسن. فرهود، داریوش. کرمی، محمود. واژه‌نامه زیست‌شناسی. تهران: علوی، ۱۳۷۱.
- ابوالقاسمی، لطیف. هنجار باغ ایرانی... مجموعه مقالات کنگره بم دفتر دوم. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور. ۱۳۷۴.
- ابوالقاسمی، محسن. ریشه‌شناسی (ایتمولوژی). تهران: ففئوس، ۱۳۷۴.
- احمد سلطانی، منیره. واژگان فارسی در زبانهای اروپایی. تهران: آوای نور، ۱۳۷۲.
- اسدی طوسی، احمدبن علی. لغت فرس (لغت دری). تصحیح از فتح‌الله مجتبابی و علی اشرف صادقی. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۵.
- اسمیت، ای. ال. بازتاب چهار فصل حفاری تپه گنج دره. ترجمان: عادل فرهنگی. اثر، شماره ۱۸ و ۱۹، (۱۳۶۹).
- اشرف صادقی، علی. شیوه و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر. نشر دانش. سال دوازدهم، شماره سوم (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱).
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. مسالک و ممالک (راهها و سرزمینها). (به تازی در سده سوم و چهارم خورشیدی. برگردانده به پارسی سده پنجم یا ششم خورشیدی. ناشناس) به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه



و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

- اصیل. حجت‌الله. آرمانشهر در اندیشه ایرانی. مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران. ارگ بم، کرمان. جلد نخست. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۴.
- اعظم واقفی، سیدحسین. میراث فرهنگی نظنز. تهران: نگارنده، ۱۳۷۴.
- افشار سیستانی، ایرج. چابهار و دریای پارس. تهران: صدیقی، ۱۳۷۲.
- افشار سیستانی، ایرج. واژه‌نامه سیستانی. تهران: بنیاد نیشابور، ۱۳۶۵.
- افشار سیستانی، ایرج. واژه‌نامه یزدی. به کوشش محمدرضا محمدی. تهران: گردآورنده، ۱۳۶۹.
- اکبری شالچی، امیرحسین. فرهنگ گویشی خراسان بزرگ. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۰.
- امام شوشتری، سیدمحمدعلی. بررسی نفوذ شیوه معماری ایرانی در معماری اسلامی بر پایه نوشته‌های تاریخی. ماهنامه باستانشناسی و هنر ایران، سال یکم، شماره ۲ (بهار ۱۳۴۸)، رویه ۱۸-۲۳.
- امام شوشتری، سیدمحمدعلی. فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۷۰.
- امیراحمدی، محمود. ریاضی، جمشید. شوافز خورشیدی (برگردان). تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۵۹.
- انجوشیرازی، میرجمال‌الدین حسین‌بن فخرالدین. فرهنگ جهانگیری (۹۸۷ خورشیدی). به کوشش دکتر رحیم عقیفی. مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱، سه دفتر.
- اوبهی هروی، حافظ سلطانه‌علی. تحفة الاحیاب (سده دهم خورشیدی). به کوشش فریدون تقی‌زاده طوسی و نصرت‌الزمان ریاضی هروی. تهران: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین. سرمه سلیمانی (فرهنگ فارسی به فارسی). تصحیح از محمود مدبری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۴.
- ایزدپناه، حمید. فرهنگ لکی. تهران: موسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷.
- ایزدپناه، حمید. فرهنگ لری. تهران: آگاه، ۱۳۶۳.
- بابان، شکرالله. فرهنگ فارسی - کوردی. ۱۳۶۱.
- بخاری، ابوبکر. هدایة المتعلمین، چاپ دوم (سده چهارم). به کوشش دکتر جلال بتنی. مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۱.
- برادبنت، جفری. و اساسی (دکنستروکسین). ترجمان: منوچهر مزینی. تهران: شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری، ۱۳۷۵.
- برومپرز، کریستیان. مسکن و معماری در جامعه روستایی گیلان. ترجمان: عل‌الدین گوشه‌گیر. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.



- برومند سعید، جواد. واژه‌نامه گویش بردسیر. تهران: مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۶۸.
- بری، رایین. ساختمان‌سازی. ترجمان: اردشیر اطمینی. تهران: ترجمان، ۱۳۷۱.
- بورکهارت، تیتوس. هنر اسلامی زبان و بیان. ترجمان: مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش، ۱۳۶۵.
- بهادری نژاد، مهدی. سیستم‌های تبرید در معماری کویری. نشریه فنی و علمی علوم مهندسی. سال یکم. شماره ۵ (مهر و آبان ۱۳۶۰)، رویه ۵۸-۶۲.
- بهرامی، احسان. فرهنگ واژه‌های اوستایی. به کوشش فریدون جنیدی. تهران: بنیاد نیشابور، ۱۳۶۹. چهار دفتر.
- بیهقی، ابوالفضل. تاریخ بیهقی. به کوشش دکتر خلیلی خطیب رهبر. تهران: سعدی، ۱۳۶۸. سه دفتر.
- پادشاه، محمد(شاد). آندراج، فرهنگ جامع فارسی (۱۲۶۵ خورشیدی)، چاپ دوم. به کوشش دکتر دبیرسیاقی. تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۶۳. هفت دفتر.
- پاینده لنگرودی، محمود. فرهنگ گیل و دیلم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- پُرادا، اِدیت. هنر ایران باستان. ترجمان: یوسف مجیدزاده. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
- پرتو، ابوالقاسم. واژه‌یاب. فرهنگ برابره‌های فارسی واژگان بیگانه. تهران: اساطیر، ۱۳۷۳. سه دفتر.
- پوپ، آرتور ایهام. معماری ایران، پیروزی شکل و رنگ. ترجمان: کرامت‌الله افسر. تهران: یساولی «فرهنگسرا»، ۱۳۶۵.
- پورداد، ابراهیم. فرهنگ ایران باستان. تهران: انتشارات انجمن ایران‌شناسی، ۱۳۲۶.
- پویا، عبدالعظیم. سیمای شهر باستانی میبد. میبد: دانشگاه آزاد اسلامی میبد، ۱۳۷۴.
- پیرنیا، محمدکریم. آشنایی با معماری اسلامی ایران. گردآورنده: غلامحسین. معماریان. تهران: دانشگاه علم و صنعت ایران، ۱۳۷۱.
- پیرنیا، محمدکریم. چفدها و طاقها. گردآورنده: زهره بزرگمهری. اثر. شماره ۲۴ (۱۳۷۳). تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- پیرنیا، محمدکریم. درباره شهرسازی و معماری سنتی ایران. آبادی، سال اول، شماره اول (تابستان ۱۳۷۰).
- پیرنیا، محمدکریم. درگاه و کتیبه آستانه حضرت عبدالعظیم. باستان‌شناسی و هنر ایران. شماره ۲، (بهار ۱۳۴۸).
- پیرنیا، محمدکریم. در و پنجره در معماری ایران. باستان‌شناسی و هنر ایران. سال اول، شماره ۲ (بهار ۱۳۴۸).
- پیرنیا، محمدکریم. افسر، کرامت‌اله. راه و رباط. تهران: سازمان ملی حفاظت آثار باستانی، ۱۳۵۲.
- پیرنیا، محمدکریم. شیوه‌های معماری ایران. گردآورنده: غلامحسین معماریان. تهران: موسسه نشر هنر اسلامی وابسته به معاونت امور فرهنگی جانبازان، ۱۳۶۹.
- پیرنیا، محمدکریم. گنبد‌های ایران. گردآورنده: زهره بزرگمهری. اثر. سال پنجم، شماره ۲۰ (زمستان ۱۳۷۰).



تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

- پیرنیا، محمدکریم. بزرگمهری، زهره. هندسه در معماری. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۱.
- تاریخ سیستان. چاپ دوم. به کوشش محمدتقی بهار (ملک الشعرا): بهار. تهران: کلاله خاور، ۱۳۶۶.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف. برهان قاطع (۱۰۳۰ خورشیدی). چاپ پنجم. به کوشش دکتر محمد معین. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲. پنج دفتر.
- تویسرکانی، محمد مقیم. فرهنگ جعفری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- جاروقی، عبدالمومن. فرهنگ مجموعه الفرس. تصحیح از دکتر عزیزالله جوینی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶.
- جذبی، سید علی رضا. طاق و ازج. تهران: انتشارات سروش سال ۱۳۶۶.
- جلالی، تهمورس. فرهنگ پایه. تهران: ابن سینا، ۱۳۵۴.
- جنسن، ه. و. تاریخ هنر. چاپ سوم. ترجمان: پرویز مرزبان. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸.
- جنکز، چارلز. پست مدرنیسم چیست؟ ترجمان: فرهاد مرتضایی. مشهد: مرندیز، ۱۳۷۴.
- جوادی، آسیه. معماری ایران. تهران: مجرد، ۱۳۶۳. دو دفتر.
- چادلی، ری. تکنولوژی ساختمان. ترجمان: اردشیر اطمینانی. تهران: نگارنده، ۱۳۶۹.
- چراغی، رحیم. نمایی از خانه‌های بومی و فاکون. ماهنامه معماری و شهرسازی. شماره ۸، ۱۳۷۰.
- حاج سقطی، اصغر. فرهنگ اصطلاحات فنی. چاپ دوم. تهران: نگارنده، ۱۳۶۵.
- حامی، احمد. آبیایی، آب‌رسانی، آبیاری، آب‌سنجی در ایران باستان. تهران: نشریه دانشکده فنی دانشگاه تهران، شماره ۲۰ (مهرماه ۱۳۵۰).
- حامی، احمد. بغمهر. تهران: داورپناه، ۲۵۳۵ (۱۳۵۵).
- حامی، احمد. راههای ایران در گذشته و آینده (از کتاب راهسازی). چاپ دوم. تهران: ۱۳۵۸.
- حامی، احمد. مصالح ساختمانی. تهران: دانشگاه تهران، آبان ۱۳۶۹.
- حسابی، محمود. دیدگانی کوانتیک. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
- خسروی، عبدالعلی. فرهنگ بختیاری. چاپ دوم. تهران: فرهنگسرا، بی‌تاریخ.
- خلیلی، کامیاب. فرهنگ مشتقات مصادر فارسی. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه علوم انسانی و تحقیقات فرهنگی)، ۱۳۷۱.
- خنجری، خداداد. آتش و آتشکده. تهران: انتشارات نشریه چستا، ۱۳۷۳.
- خوارزمی، احمد. مفاتیح‌العلوم. چاپ دوم. ترجمان: حسین خدیوچم. تهران: مرکز انتشارات علمی و



فرهنگی. ۱۳۶۲.

- دانشنامه جهان اسلام. زیر نظر سیدمصطفی میرسلیم. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.
- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر کاظم بجنوردی. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۰.
- دایرةالمعارف تشیع. زیر نظر احمد صدر، کامران فانی، بهاءالدین خرمشاهی. تهران: مرکز دایرةالمعارف تشیع، ۱۳۶۹.
- دایرةالمعارف فارسی. زیر نظر غلامحسین مصاحب. فرانکلین (سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی)، ۱۳۴۵. دو دفتر.
- دبیر سیاقی، محمد. فرهنگهای فارسی. تهران: اسپرک، ۱۳۶۸.
- دبیر سیاقی، محمد. لغتنامه فارسی. چاپ دوم. تهران: موسسه لغتنامه دهخدا، ۱۳۶۳.
- درخت آسوریک. چاپ دوم. برگردان از پهلوی به فارسی: ماهیار نوابی. تهران: فروهر، ۱۳۶۳.
- درودیان، ولی الله. گویش نقوسان. فرهنگ ایران باستان. تهران: فراز، ۱۳۶۵.
- دونالد، ویلبر. معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان. تهران: علمی فرهنگی.
- دهخدا، علی اکبر. لغتنامه. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۲۵، چهل و سه دفتر.
- دیبا، داراب. باغ ایرانی. مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ارگ بم کرمان.
- دیبا، داراب. معماری بومی گیلان. ماهنامه معماری و شهرسازی، شماره ۲۴.
- رادفر، ابوالقاسم. فرهنگ واژه داستان و نمایش. تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۶.
- رازی، فریده. فرهنگ واژه‌های فارسی سره برای واژه‌های عربی در فارسی معاصر. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲.
- رخشانی، بدیل. سیستان. تهران: انتشارات دانش و فن. ۱۳۶۰.
- رضا، عنایت‌الله. کورس، غلامرضا. امام شوشتری، محمدعلی. انتظامی، علی اکبر. آب و فن آبیاری در ایران باستان. تهران: وزارت آب و برق (وزارت نیرو)، ۱۳۵۵.
- رضی، هاشم. واژه‌نامه پازند. تهران: ماهنامه فروهر، سال ۲۷، شماره ۷ و ۸ (مهر و آبان ۱۳۷۲).
- رفیعی سرشکی، بیژن. نیرومند، مسعود. بازسازی مناطق زلزله‌زده جنوب خراسان. دفتر یکم، تایباد. تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۶۲.
- زمپیس، کریستیان. ه. واژه‌های فارسی در زبان آلمانی. ترجمان: رضامدنی. نامه فرهنگ ایران، دفتر سوم. تهران: بنیاد نیشابور، ۱۳۶۸.
- روبینچیک، یو. آ. فرهنگ‌نویسی برای زبان فارسی. ترجمان: محسن شجاعی. مجله زبانشناسی. سال نهم،



شماره اول (بهار و تابستان ۱۳۷۱).

- روسو، پی.یر. تاریخ علوم. چاپ دوم. ترجمان: حسن صفاری. تهران: امیرکبیر. ۱۳۳۵.
- زمانی، عباس. منار و مناره تزئینی در آثار تاریخی اسلامی ایران. هنر و مردم. شماره ۱۲۱ (آبان ۱۳۵۱).
- زَمَخْشَری خوارزمی، محمود. (۴۵۴-۵۲۳ خورشیدی). پیشرو ادب (مقدمه‌الادب). فرهنگ تازی - پارسی. به کوشش سیدمحمدکاظم امام. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲. سه دفتر.
- زَمَرَشیدِی، حسین. اجرای ساختمان با مصالح سنتی. تهران: انتشارات افشار، ۱۳۶۸.
- زَمَرَشیدِی، حسین. تعمیر و نگهداری ساختمان. تهران: نگارنده، ۱۳۷۰.
- زَمَرَشیدِی، حسین. طاق و قوس در معماری ایران. تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۷.
- زهرایی، فضل‌الله. گلستان خوانسار. تهران: نگارنده، ۱۳۷۰.
- سادات اشکوری، کاظم. تاملی در مسکن حیدرآلات. ماهنامه هنر و مردم، شماره ۱۵۶ (مهرماه ۱۳۵۴).
- ستوده، منوچهر. فرهنگ نابینی. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه علوم انسانی و تحقیقات فرهنگی)، ۱۳۶۵.
- سجادی، منصور. قنات (کارباز). تهران: انتشارات انجمن فرهنگی ایتالیا. دفترهای بخش باستانشناسی، ۱۳۶۱.
- سجادی، ضیاءالدین. در مکتب استاد. تهران: فروغی، ۱۳۴۵.
- سجادی، محمدعلی. نیاکان سومری ما. تهران: بنیاد نیشابور، ۱۳۶۵.
- سرامیک. ترجمان: علی صابری. مشهد: آستان قدس رضوی، بهمن ۱۳۶۵.
- سروش سروشیان، جمشید. فرهنگ بهدینان. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶).
- سعیدنیا، احمد. اندیشه شهرسازی در نخستین شهر اسطوره‌ای ایران. مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران. ارگ بم، کرمان. دفتر دوم. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۴.
- سلطانزاده، حسین. روند شکل‌گیری شهر و مراکز مذهبی. تهران: آگاه، ۱۳۶۲.
- سلطانزاده، حسین. فضاهای شهری در بافتهای تاریخی ایران. تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۷۰.
- سمک عیار. به کوشش دکتر پرویز نائل خانلری. تهران: آگاه، ۱۳۶۴. شش دفتر.
- پادشاه، محمد. فرهنگ آندراج. تهران: خیام، ۱۳۳۵.
- شارب، رلف نارمن. فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی. تهران: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی، ۱۳۵۵.
- شاملو، احمد. کتاب کوچه. دفتر اول. تهران: مازیار، ۱۳۵۷.
- شاملو، احمد. کتاب کوچه. دفتر اول. تهران: مازیار، ۱۳۶۱.
- شاملو، محسن. پالایش زبان فارسی. تهران: پدیده، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶).



- شاهی، جلیل. اجزاء ساختمان. تهران: دانشگاه یزد، ۱۳۷۴.
- شکاری نیری، جواد. معماری صخره‌ای. ماهنامه معماری و شهرسازی، شماره ۲۲ و ۲۳ (مرداد و شهریور و مهرماه ۱۳۷۲).
- صحاح المعجم (متن کهن لغت‌نامه فارسی - ترکی). به کوشش غلامحسین بیگدلی. تهران: وحید، ۱۳۶۶.
- صدری افشار، غلامحسین. حکیمی، نسرتین. فرهنگ فارسی امروز. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳. دو دفتر.
- صراف، محمدرحیم. نقوش برجسته ایلامی. تهران: جهاد دانشگاهی تهران، ۱۳۷۲.
- صفی‌زاده، صدیق (بوره‌ک‌بی). فرهنگ ماد، کردی به فارسی. تهران: عطایی، ۱۳۶۱.
- طبری، محمدبن ایوب. مفتاح‌المعاملات (سده پنجم خورشیدی). به کوشش دکتر محمد امین ریاحی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- عطایی، امید. بهشت جم. ماهنامه ایرانمهر. سال یکم، شماره دوم (مرداد ۱۳۷۰).
- علوی، منصور. معماری داخلی. تهران: نشر آبی، ۱۳۶۴.
- عمید، حسن. فرهنگ فارسی عمید. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰، دو دفتر.
- عینی، صدرالدین. فرهنگ واژه‌های تاجیکی. ترجمان: سعید سیرجانی. تهران: آگاه، ۱۳۶۲.
- فردوسی، ابوالقاسم (سده چهارم خورشیدی). منتخب شاهنامه. به کوشش محمدعلی فروغی و حبیب یغمایی. تهران: شرکت آبو، ۱۳۵۴.
- فرشاد، مهدی. اصول ساختمان. تهران: دهنخدا، ۱۳۶۲.
- فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی در ایران. چاپ دوم. تهران: گویش، ۱۳۶۲.
- فرهنگ ایران زمین. به کوشش ایرج افشار. تهران: فراز، ۱۳۶۵.
- فرهنگستان زبان ایران. برابره‌های فارسی برخی واژه‌های آموزشی (تصویب شده). تهران: فرهنگستان زبان ایران، ۱۳۵۳. (فرهنگستان سوم)
- فرهنگستان زبان ایران. واژه‌های نوکه تا پایان سال ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است. چاپ سوم. تهران: دبیرخانه فرهنگستان، ۱۳۵۴. (فرهنگستان دوم)
- فرهنگستان زبان و ادب فارسی. خبرنامه‌های فرهنگستان. از بهمن ماه ۱۳۷۴. (فرهنگستان چهارم)
- فره‌وشی، بهرام. ایوانویج. چاپ سوم. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- فره‌وشی، بهرام. فرهنگ زبان پهلوی. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
- فره‌وشی، بهرام. فرهنگ فارسی به پهلوی. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
- فره‌وشی، بهرام. واژه‌نامه خوری. تهران: وزارت فرهنگ و هنر، مرکز مردم‌شناسی ایران، ۱۳۵۵.



- فریه، ر. هنرهای ایران. ترجمان: پرویز مرزبان. تهران: نشر فرزبان، ۱۳۷۴.
- فلّامکی، محمدمنصور. باززنده‌سازی بناها و شهرهای تاریخی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
- فلّامکی، محمدمنصور. شکل‌گیری معماری در تجارب ایران و غرب. تهران: موسسه علمی و فرهنگی فضا، ۱۳۷۱.
- فون دراوسن، هانس هنینگ. ناومان، ردولف. تخت سلیمان. ترجمان: فرامرز نجدسمعی. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۳.
- قبادیان، وحید. بررسی اقلیمی ابنیه سنتی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- قبادیانی مروزی، ناصر خسرو. سفرنامه (سده پنجم). چاپ سوم. به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار، ۱۳۶۹.
- قدیری، بهرام. فهرستواره نام بناهای قدیم ایران. صفه، شماره ۳ و ۴ (پاییز و زمستان ۱۳۷۰).
- قزلباش، محمدرضا. ابوالضیاء، فرهاد. الفبای کالبدی خانه سنتی یزد. تهران: وزارت برنامه و بودجه، ۱۳۶۴.
- کارنگ، عبدالعلی. تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان. تبریز: بازرگانی و مطبوعاتی واعظ‌پور، ۱۳۳۳.
- کاشانی، غیاث‌الدین جمشید. رساله طاق و ازج. ترجمان: علیرضا جذبی. ماهنامه ساختمان، سال اول، شماره ۳. (۱۳۶۶)
- کاشانی (شرووی)، محمدقاسم‌بن حاجی محمد. فرهنگ مجمع‌الفرس (سده دهم خورشیدی). به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابفروشی علی‌اکبر علمی، ۱۳۳۸، سه دفتر.
- کامران مقدم (صفیاری)، شهیندخت. فرهنگ مختصر اردو-فارسی. تهران: روزبهان، ۱۳۶۴.
- کانت، امانویل. سنجش خردناب. ترجمان: میرشمس‌الدین ادیب سلطانی. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- کباری، سیاوش. مصالح‌شناسی. تهران: انتشارات قائم، ۱۳۷۱.
- کریمان، حسین. کوهسران (قصران). تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۶.
- کُریمر، سامویل. الواح سومری. ترجمان: داود رسایی. تهران: فرانکلین (انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی)، ۱۳۴۰.
- کلباسی، ایران. گویش کردی مهاباد. تهران: مرکز تحقیقات و مطالعات فرهنگی (پژوهشگاه علوم انسانی و تحقیقات فرهنگی)، ۱۳۶۲.
- کوینگز برگر، ا.اِس. و دیگران. راهنمای طراحی اقلیمی. ترجمان: مرتضی کسمایی. تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۶۸.
- کیانی، محمدیوسف. معماری ایران دوره اسلامی. تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۶.



- کیانی، محمدیوسف. نظری اجمالی به شهرنشینی و شهرسازی در ایران. تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵.
- گدار، آندره و دیگران. آثار ایران. ترجمان: ابوالحسن سروقد مقدم. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷.
- گلد، برایان. سازه برای متخصصین معمار. ترجمان: باقر فدایی. تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن. ۱۳۷۱.
- گیرشمن، ر. ایران از آغاز تا اسلام. چاپ هشتم. ترجمان: محمد معین. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
- لاریجانی (داعی الاسلام)، سیدمحمدعلی. فرهنگ نظام (۱۳۰۵ خورشیدی). چاپ دوم. تهران: نشر دانش، ۱۳۶۲، پنج دفتر.
- مالوان، ال. بین النهرین و ایران باستان. ترجمان: رضا مستوفی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
- ماهرالنقش، محمود. اصول فنی ساختمان. چاپ هفتم. تهران: چاپخانه بهمن، ۱۳۶۶.
- ماهرالنقش، محمود. تعمیرات ساختمان. تهران: ناشر: گردآورنده. ۱۳۷۰.
- ماهرالنقش، محمود. طرح و اجرای نقش در کاشیکاری ایران، دوره اسلامی. تهران: موزه رضاعباسی، ۱۳۶۱.
- مجیدزاده، یوسف. تاریخ و تمدن ایلام. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.
- مرادی، اصغر. خانه‌های نایب. مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران. ارگ بسم، کرمان. تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۴.
- مزرعتی، عباس. مزرعتی، محمد. مزرعتی، علی. فرهنگ بیدوی (ابوزید آبادکاشان). تهران: مولفان، ۱۳۷۴.
- مُزینی، منوچهر. از زمان و معماری. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران، ۱۳۷۶.
- مستوفی، حمدالله. نزهة القلوب (۷۱۸ خورشیدی). به کوشش گای لیسترانج. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- مشخصات فنی عمومی کارهای ساختمانی. نشریه شماره ۵۵. تهران: معاونت امور فنی دفتر تحقیقات و معیارهای فنی سازمان برنامه و بودجه. ۱۳۷۵.
- مشکور، محمدجواد. فرهنگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایرانی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷، دو دفتر.
- مصطفوی، محمدتقی. نگاهی به هنر معماری. تهران: چاپخانه کارون، بدون تاریخ.
- معروف، حبیب. طرح گردآوری و تعریف اصطلاحات معماری و ساختمان و هنرهای وابسته در زبان فارسی. آبادی، شماره ۱ (تابستان ۱۳۷۰).
- معروف، حبیب. واژه‌نامه راه و ساختمان و معماری. تهران: انتشارات آزاده، ۱۳۷۰.
- معروف، حبیب. مرزبان، پرویز. واژه‌نامه مصور هنرهای تجسمی. تهران: سروش، ۱۳۶۵.
- معاریان، غلامحسین. سیری در معماری آب‌انبارهای یزد. تهران: دانشگاه علم و صنعت ایران، ۱۳۷۲.
- معاریان، غلامحسین. آشنایی با معماری مسکونی ایران، گونه‌شناسی درونگرا. تهران: دانشگاه علم و صنعت



ایران، ۱۳۷۳.

- معماریان، غلامحسین. آشنایی با معماری مسکونی ایران، گونه‌شناسی برونگرا. تهران: دانشگاه علم و صنعت

ایران، ۱۳۷۱.

- معماریان، غلامحسین. نیارش سازه‌های طاقی در معماری اسلامی ایران. تهران: دانشگاه علم و صنعت ایران.

۱۳۶۷.

- معین، محمد. فرهنگ فارسی. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، شش دفتر.

- مقدم، محمد. راهنمای ریشه فعلهای ایرانی. تهران: علمی، ۱۳۴۲.

- مقیم توپسرکانی، محمد. فرهنگ جعفری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۲.

- منصوریان، حبیب‌الله. فرهنگ لغات منصوریان (لغات زبان محلی ایلام). ایلام: انتشارات آسیا، ۱۳۶۹.

- ملک شهمیرزادی، صادق. تپه زاغه. مجموعه مقالات کنگره بم. دفتر نخست. تهران: سازمان میراث فرهنگی

کشور، ۱۳۷۴.

- میبدی، ابوالفضل. تفسیر کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار (سده ششم خورشیدی). به کوشش علی اصغر حکمت.

تهران: ابن‌سینا، ۱۳۴۹، ده دفتر.

- میدانی، ابوالفضل احمد. فهرست الفبایی لغات و ترکیبات فارسی، السامی فی الاسامی. به کوشش دکتر محمد

دبیرسیاقی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.

- مینورسکی، ولادیمیر. شهر ساوه. ترجمان: مرتضی ذکایی. ساوه: فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹.

- نایل خانلری، پرویز. تاریخ زبان فارسی. چاپ چهارم. تهران: نشر نو، ۱۳۶۹.

- نادری، بقراط. مختصری راجع به کاشی. ماهنامه هنر و مردم، شماره ۱۸۸ (خرداد ۱۳۵۷).

- نامه فرهنگ ایران. گردآورنده: فریدون جنیدی. تهران: بنیاد نیشابور، ۱۳۶۸.

- نخجوانی، محمدبن هندوشاه. صحاح‌الفرس (فرهنگ پارسی سده هفتم خورشیدی). چاپ دوم. به کوشش

عبدالعلی طاعتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی)، ۱۳۵۵.

- نراقی، حسن. آثار تاریخی کاشان و نطنز...

- نطنزی، ابو عبدالله حسین بن ابراهیم، (بدیع‌الزمان ادیب نطنزی - درگذشت ۴۸۲ یا ۴۸۴ خورشیدی). ألسرقة.

به کوشش دکتر سیدجعفر سجادی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

- نفیسی، سعید. فرهنگنامه پارسی. تهران: وزارت فرهنگ، ۱۳۱۹.

- نفیسی، سعید. در مکتب استاد. چاپ دوم. تهران: موسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۴۴.

- نفیسی، علی اکبر (ناظم‌الاطباء). فرهنگ نفیسی. تهران: انتشارات خیام، ۱۳۵۵، پنج دفتر.

- نوابی، ماهیار. نوی‌کند-نگارکند. چیستا. سال دوم. شماره ۴. (۱۳۶۱).



- نگهبان، عزت‌الله. شوش یا کهن‌ترین مرکز شهرنشینی جهان. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۵.
- نوایی، کامبیز. حاجی قاسمی، کامبیز. خشت و خیال. تهران: ؟
- وات، مونگمیری. تاثیر اسلام در اروپا. ترجمان: یعقوب آژند. تهران: مولی، ۱۳۶۱.
- وحیدی، حسین. گاتها، سرودهای مینوی زرتشت. چاپ دوم. تهران: چاپخانه نقش جهان، ۱۳۶۶.
- ورجاوند، پرویز. سرزمین قزوین. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹.
- ورجاوند، پرویز. تابه افسوس ننشسته‌ایم، بافت یزد تختگاه کویر را دریابیم. ماهنامه هنر و مردم، شماره ۱۹۳ (۱۳۵۸).
- ورجاوند، پرویز. خشت و نقش عامل پوشش و اندود در حفظ بناهای خشتی. ماهنامه هنر و مردم، سال ۱۲، شماره ۱۳۳.
- وزیری، علینقی. تاریخ هنر. چاپ دوم. دفتر یکم. تهران: هیرمند. ۱۳۶۹.
- وزین‌پور، نادر. سفرنامه ناصر خسرو. چاپ چهارم. تهران: چاپخانه سپهر، ۱۳۵۸.
- وقایع نگار، علی‌اکبر. بدایع‌اللغة (فرهنگ کردی - فارسی). به کوشش محمد رئوف توکلی. تهران: چاپخانه ارزنگ، ۱۳۶۹.
- وولف، هانس. ای. صنایع دستی کهن ایران. ترجمان: دکتر سیروس ابراهیم‌زاده. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
- ویسه، سهراب. آجررسی، خواص و تولید. تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۷۳.
- ویلبر، دونالد. معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان. چاپ دوم. ترجمان: عبدالله فریار. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۵.
- هاشمی‌نژاد، قاسم. کارنامه اردشیر بابکان. تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۹.
- هدایت، شهرام. واژه‌های ایرانی در نوشته‌های باستانی (عبری. آرامی. کلدانی). تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
- هرن، پاول. اساس اشتقاق فارسی. ترجمان: جلال خالقی مطلق. تهران: انجمن آثار ملی، بی‌تاریخ.
- همایون، همداخت. گویش آفتری. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه علوم انسانی و تحقیقات فرهنگی)، ۱۳۷۱.
- هینتس، والتر. دنیای گمشده عیلام. ترجمان: فیروز فیروزنیا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
- هوگ، ج. هنر معماری در سرزمینهای اسلامی. ترجمان: دکتر پرویز ورجاوند. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
- هونکه، زیگفرید. فرهنگ اسلام در اروپا. ترجمان: مرتضی رهبانی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱.
- دو دفتر.
- هه‌زار. فرهنگ کردی - فارسی. تهران: سروش، ۱۳۶۹.



- Larousse P.- Auge, Claude. EN 2 Volumes. France. Paris: Maison Larousse. 1922 - 1923.
- Olgyay, Victor. *Design With Climate*. Newjersey: Princeton University Press, Fourth Printing. 1973.
- Petit Larousse. France. Paris: *Larousse*. 1973.
- Parrot, Andre. *Sumer*. France. Paris: Gallimard. 1981.
- Proceedings of the IInd Annual Symosium on Archaological Research in Iran. Tehran: Iranian Centre for Archaological Research, 1974.
- Rosay, J. Mathieu. *Dictionnarie Etymologique*, Alleur, Belgique Marabout.1985.
- Webster, S. *New Collegiate Dictionary*, U. S. A. G and C. Merriam Company.
- Wulff, Hans. E. *The Traditionale Crafts of Persia*. U. S. A: M. I. T. 1966.



Building and Housing
Research Center

Descriptive Dictionary of Persian Architecture

**Dr. B. Rafiei Sereshki
Neda Rafizadeh
A. M. Ranjbar kermani**

Research Report
BHRC Publication No. R - 362

اشتباه نامه

| درست | اشتباه | شماره خط | سرورازه | شماره صفحه |
|---------------------------------|-------------------------------|-------------|-------------------------------|------------|
| شاخ و برگ | شاخ و روپه | ۵ | آلوتک | ۴۸ |
| اندازه یار ساز و برگ ساختمان | اندازه یار ساز و روپه ساختمان | سرورازه | اندازه یار ساز و روپه ساختمان | ۷۱ |
| ساز و برگ | ساز و روپه | ۲ | | |
| مهرزای کناره کوپر | مهرزای کوپری | ۲ | گونه ها (ایوان) | ۷۶ |
| سرزمین های بیابانی و کناره کوپر | سرزمین کوپری | ۳ | باغچال | ۹۸ |
| نی و برگ | نی و روپه | ۴ | پرچین | ۱۲۶ |
| ساز و برگ ساختمان | ساز و روپه ساختمان | ۵ - ۳ ** | تاسیسات ساختمان | ۱۵۳ |
| شاخ و برگ | شاخ و روپه | ۱ | تواره | ۱۶۳ |
| شاخ و برگ | شاخ و روپه | ۴ - ۲ | چپر | ۱۷۴ |
| ساز و برگ ساختمان | ساز و روپه ساختمان | سرورازه | ساز و روپه ساختمان | ۲۶۰ |
| گرته ساز و برگ | گرته ساز و روپه | ۷ | ستون اول | ۳۷۳ |
| ۵۴ | + | ۲ | گردونه مهر | ۳۷۴ |